

تاریخ تمدن اسلام

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهرکلام

جلد چهارم

راجع به :

پیدایش دولت اسلام ـ تاریخ مؤسسات اداری و سیاسی و نظامی آن ـ شرح ثروت ممالک اسلامی و تاریخ علوم و ادبیات وبازرگانی وصنعت ونظامات اجتماعی و آداب و رسوم ممالک وملل اسلامی.

راجع به :

سیاست دولتهای اسلامی و کشمکش رجال سیاسی بـرای فرمانروائی ـ وضع حکومت خلفـای راشدین ـ امویان ـ عباسیان ـ امویان اندلس ـ فاطمیان و سیاست هریك از ایـن حکومت‌ها برای استحکام مبانی فرمانروائی ورفتار آنان با مردم بخصوص خلفای عباسی و روابط آنان با ایران و سلاطین غیرعرب

بنام خدا

مقدمهٔ مؤلف

موقعی که تألیف کتاب را شروع کردیم اهمیت آنرا از نظر موضوع درك میکردیم و احتیاج زبان عربی را بچنین تألیفی احساس مینمودیم ولی انتظار نداشتیم که ملتهای دیگر (غیرعرب) اسلامی آنقدر باین تألیف توجه کنند وهمینطور منتظر نبودیم که خاورشناسان نامی جهان تا این حد عمل ما را قدر بشناسند، از روزی که جلد سوم این تألیف منتشر شد تاکنون علاوه بر تقدیرنامههای کتبی ومراسلات تبریك، بسیاری از مجلههای (غیرعرب) تقریظهای مفصلی بهتألیفات ما (تاریخ تمدن اسلام) نگاشتهاند و هنوز تألیف مجلدات بپایان نرسیده که ترجمهٔ آن سه جلد شروع شده است وحتی پارهای از ترجمهها منتشر شده و پارهای تحت طبع است وپارهٔ دیگر دردست ترجمه میباشد، از آنجمله شیخ محمد غلام مدیر روزنامهٔ وکیل در امرتسار هند ترجمهٔ جلد اول را (بزبان اردو) باچاپ سنگی منتشر کردهاست و بزودی ترجمهٔ فارسی جلد اول بقلم میرزا ذکاءالملك[1] مدیر روزنامهٔ تربیت تهران منتشر میشود. پرفسور مارگلیوث استاد زبانعربی دانشگاه آکسفورد بهما نوشته که ترجمهٔ انگلیسی جلد اول تا آخر تابستان انتشار مییابد. پرفسور دانیلوف استاد زبان روسی دانشگاه مسکو اطلاع میدهد که ترجمهٔ جلد اول تمام شده ومشغول ترجمهٔ جلد دوم است وعدهای ازخاور- شناسان فرانسوی برای ترجمهٔ اینکتاب با ما مکاتبه دارند.

این تقدیرها وتقریظها ما را برای کشف اسرار تمدن اسلامی وبررسی حقایق تا درجهای امکان تشویق مینماید که هرچه بهتر موجبات حوادث مربوط بتاریخ تمدن اسلامی را شرح دهیم وارتباط وقایع را بایکدیگر ذکر نمائیم وبا قوانین واصول منطق وفلسفهٔ تاریخ تطبیق کنیم وباید یادآور شویم که تاکنون تاریخ نویسان عرب باچنین اسلوبی کتاب ننوشتهاند ودرتحقیق علل حوادث وموجبات آن وبررسی اسناد ومدارك برای کشف علل پیشآمدها

---

1 ــ مقصود از میرزا ذکاءالملك مرحوم میرزا محمدحسینخان فروغی متخلص بهذکاءالملك است که ظاهراً قسمتی از جلد اول تاریخ تمدن اسلام را درمجلهٔ تربیت منتشرکرده بود ولی تاآنجا که ما میدانیم فقط ترجمهٔ جلداول تاریخ تمدن اسلام بنام مرحوم عبدالحسین میرزای قاجار وترجمهٔ جلد دوم بنام مرحوم میرزا ابراهیم قمی درتهران طبع شده وجز ترجمهٔ این دو جلد ترجمهٔ فارسی پنج جلد کتاب تمدن اسلام بفارسی سابقه ندارد. مترجم.

خودداری داشته‌اند واز تعلیل وقایع بکلی چشم پوشیده‌اند، مطالب‌را بطور ساده نقل کرده‌اند وشرح وتفسیری بر آن نیفزوده‌اند، بخصوص درتواریخ مربوط به‌نقل وانتقال یك حکومت از طایفه‌ای بطایفه‌ای وازملتی بملتی جنبهٔ داستان‌سرائی را پیش گرفته‌اند وشاید این برای آن بوده که ذکر وتعلیل حوادث طبعاً موجب اهانت بخلفاء یا پیشوایان مذهبی میشده و آنرا مخالف دین واحترام مذهب میدانستند. بهمین‌جهت مطالعهٔ تاریخ تمدن اسلام از آن نظری که ما تعقیب میکنیم بسیار دشوار است، ما بایدکتابهای عادی تاریخ ادبیات اسلام را بدقت مطالعه‌کنیم ودرمطالب آن غور وبررسی نمائیم وبوسیلهٔ فکروتعمق علل حوادث را استنباط نمائیم و از روی قیاسات عقلی نتیجه و مقدمه را تطبیق دهیم وفلسفهٔ تاریخ تمدن اسلام را بخوانندگان یادآور شویم .

موضوع این جلد

درجلد اول از پیدایش دولت اسلام، وسعت ممالك اسلامی تاریخ اداری ، سیاسی ، مالی ، آرتش وقضائی صحبت داشتیم ودرجلد دوم موضوع ثروت دولتهای اسلامی وثروت‌رجال بزرگ اسلام وموجبات پیدایش آن ثروت وازدست رفتن آنرا شرح دادیم ودرجلد سوم ازعلم وادب گفتگو نموده تذکردادیم‌که اعراب درجاهلیت چه علم وادبی داشتند و اسلام چه علوم و ادبیاتی ابتکار ویا نقل‌کرده وتحویل مسلمانان داده‌است واین ابتکارات ونقل وترجمه‌ها چه تأثیرات مهمی در بروز قریحه‌های فوق‌العاده و نبوغ رجال دانشمند اسلامی داشته است وچگونه بدان وسیله تمدن عظیم اسلام تشکیل یافته است.

و اما جلد چهارم را به‌امور سیاسی در دورهٔ تمدن اسلامی اختصاص میدهیم و شاید این‌قسمت ازتمام قسمتهای دیگر دشوارتر باشد زیرا دراین‌قسمت باید علل پیدایش دولتها وسقوط دولتها را شرح دهیم وچگونگی انتقال قدرت وتأثیر اختلافات نژادی ومذهبی‌را در وقوع‌آن نقل وانتقالها بیان‌کنیم واین موجبات وعلل درکتابهای موجود مفقود است، بقسمی که تاریخ نویسان اسلامی ازذکر آن علل کاملا تحاشی داشته‌اند. معذلك ما درنتیجهٔ مطالعات عمیق ازاین تاریکی بیرون‌آمدیم وراهی بروشنائی یافتیم وتوانستیم با ذکر علل و موجبات نتایج فلسفی ومنطقی آنرا نشان بدهیم و حقایق را کشف کنیم و همینکه درصدد طبقه‌بندی مطالب‌کتاب برآمدیم به مشکل دیگری برخوردیم‌که در دشواری‌کمتر از مطلب اولی نبوده چه علل وموجبات وقایع غالباً بهم تصادف میکنند ونتایج مشترك بارمیآورد وقضیه وجوه متعدد پیدا میکند وازنظردین ـ نژاد ـ مکان وزمان علل وموجبات اصطکاك می‌یابد، لذا بعد ازمطالعهٔ بسیارچنان مناسب دیدیم‌که موضوع سیاست اسلامی را ازنظر اختلافات عناصر(ملیت) هیئت حاکمه ومنازعات‌آنان برسرحکومت طبقه‌بندی‌کنیم واختلاف تمدن اسلامی‌را بااختلاف آن عناصردرنظربگیریم بدین‌جهت تاریخ‌تمدن‌اسلام‌را ازنظرجریان سیاسی بدو دورهٔ(بزرگ) تقسیم کردیم از این قرار :

۱ ـ ازظهور اسلام تا سقوط عباسیان دربغداد واستیلای مغول برممالك اسلامی.

۲ ـ نهضت‌سیاسی‌اسلام، پس‌ازآن سقوط وانحطاط که باجتماع مسلمانان سنی در تحت حکومت‌آل‌عثمان واحیای خلافت اسلامی واجتماع مسلمانان شیعه در تحت حکومت صفویان منجر شده است .

واما دورهٔ اول به‌پنج دوره تقسیم میشود واین طبقه بندی از نظر تفوق وغلبه یکی از ملل اسلامی بردیگری میباشد واتفاقاً خط فاصل معینی میان این ادوار یافت نمیشود و غالباً آخر هر دوره بدورهٔ پیشین متصل میگردد و بـا این همه درنتیجه مطالعات دقیق دوره‌های پنجگانهٔ فوق را اینطور طبقه‌بندی نمودیم :

۱ ـ دوره‌ای‌که سیادت منحصراً با عربها بود وآن از ظهوراسلام تا انقراض بنی‌امیه درسال ۱۳۲ هجری میباشد.

۲ ـ دوره‌ای‌کـه ایـرانیان برممالك اسلامـی استیلاء ونفوذ داشتند وآن از انقراض امویان (۱۳۲) شروع میشود وبخلافت متوکل در (۲۳۳) پایان می‌یابد.

۳ ـ دوره‌ای‌که‌ترکها برممالك اسلامی نفوذ واستیلاء داشته‌اند وآن ازخلافت متوکل ۲۳۳ شروع میشود وبحکومت آل‌بویه (دیلمی‌ها) ۳۳۴ پایان می‌یابد.

۴ ـ عصر عربی دوم که عربها مجدد برتری یافته‌اند وآن از تأسیس خلافت فاطمیان تا پایان حکومت آنها میباشد.

۵ ـ عصر مغول که ازظهور جنگیز تا مرگ تیمور است .

واما نهضت اخیر اسلامی‌که راجع بظهور آل عثمان وخاندان صفوی است ازموضوع بحث این‌کتاب خارج میباشد.

پنج دورهٔ کوچك فوق که مربوط بدورهٔ بزرگ اول میباشد وازنظر مطالب وموضوع بچند فصل وباب تقسیم شده از این‌قراراست:

عـرب پیش از اسلام ازنظر امور اجتماعی ـ اعراب شهری و بیابانـی ـ نسب عرب قبیله‌ها وطایفه‌ها ـ تعصب نسبی عربها ازطرف پدر ومادر ـ نتایج‌آن تعصب درنسب ـ حلف ـ استلحاق ـ خلع ـ عبید وموالـی درجاهلیت ـ انـواع‌آن واحکام آن ـ آمـدن بیگانگان بعربستان پیش‌ازاسلام ـ مهاجرت‌ایرانیان بعربستان ـ خاتمهٔ این مقدمه ـ سیاست دولتهای عرب وصفات برجستهٔ عرب .

پس‌از ذکر این مقدمه وخاتمه پنج دورهٔ فرعی را باین ترتیب شرح داده‌ایم:

۱ ـ دورهٔ عربی اول :

الف ـ خلفای راشدین و در آن مورد چنین میگوئیم:

اسلام تمام قبایل مختلف عرب را زیر یك پرچم جمع کـرده ، برتری نسبی را ملغی ساخت، دین وایمان وجهاد وسابقهٔ اسلام فضیلت شد و طبقات مسلمانان از روی سوابق دین-

داری (نه ازحیث نسب) درجه‌بندی شدند ، باینقسم که طبقهٔ مهاجـران ـ طبقهٔ انصار ـ اهل بدر، اهل قادسیه پدیدآمدند. درتمام این مدت که پیغمبر اکرم(ص) وخلفای راشدین زمام امور سیاسی را در دست داشتند مبنای سیاستشان برعدالت وتقوی وحق وحقیقت‌بود وهریك از خلفای راشدین مزایای مخصوصی داشتند و سیاست عمر در ابتداء برآن بود که اسلام منحصراً درعربستان وشام وعراق محدودگردد ولی بعداً بموجب قانون طبیعی ارتقاء وسیر تکامل خـود عمر بفرماندهان اسلام اجازه داد قدم فراتر بنهند ودر نتیجه عربها بـا فتح و مهاجرت باطراف پراکنده شدند وتولید وتناسل‌کردند وطبقهٔ تـازه‌ای بنام عبید وموالی در اسلام پدید آمد که دارای احکام واوضاع واحوال مخصوصی گشتند.

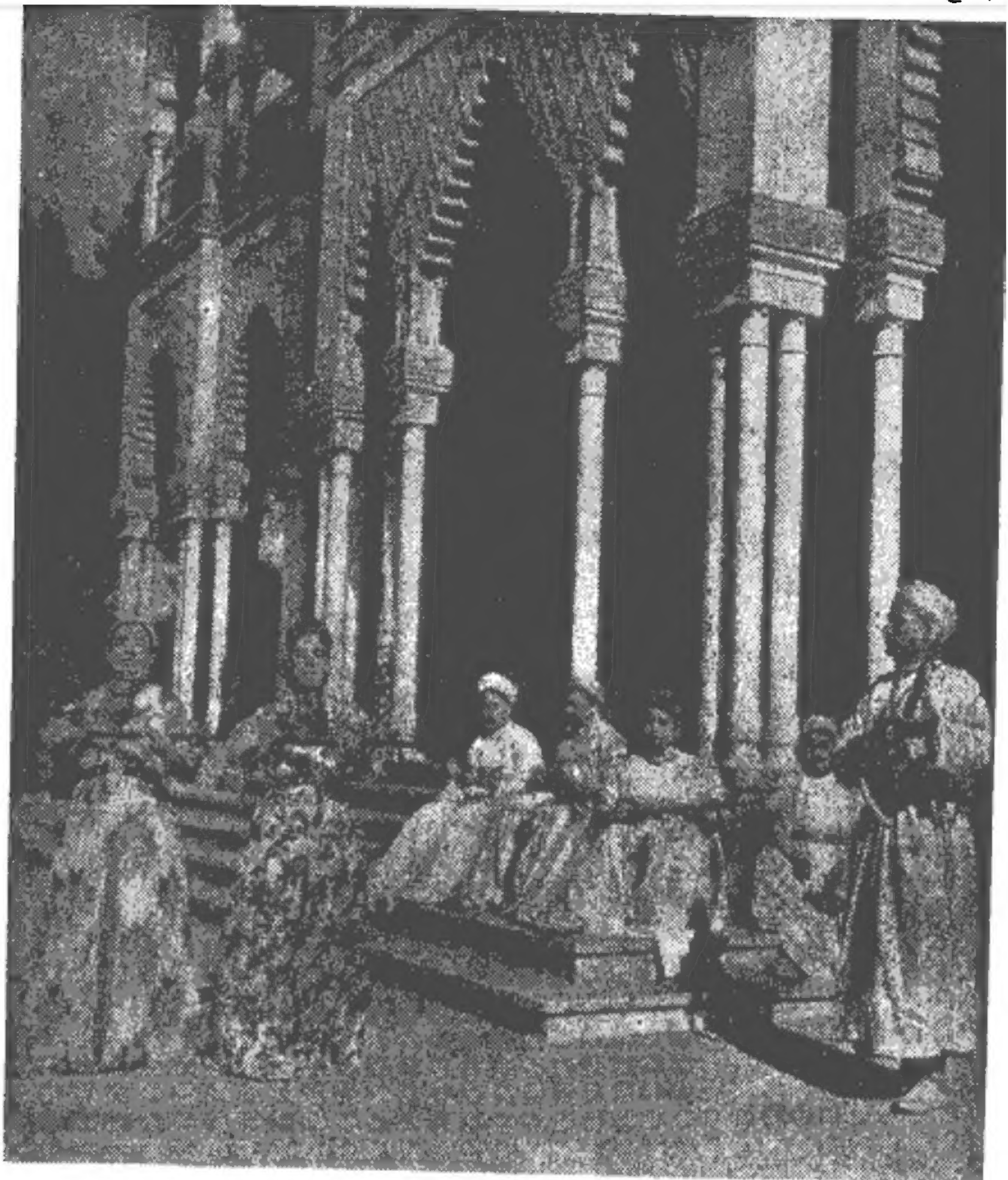
ب ـ عصر امویان ودرآن خصوص صحبت ما بدین قرار است :

چه شد که امویان بخلافت رسیدند ؟ ـ اختلافات هاشمیان وامویـان از زمان قبل از اسلام ـ کینه‌توزی امویان نسبت به‌هاشمیان وحسادت آنان که چرا ازمیان هاشمیان باوجود کمی عده و نیرو پیغمبر برخاست ـ جنگ هاشمیان و امویـان (علی و معاویه) غلبهٔ معاویـه بواسطهٔ هوش وکاردانـی وتطمیع مردم ـ سیاست امویان درتأیید حکومت خودشان و اینکه هدف آنان استیلای کامل (بهرنحو) بوده است. یقین داشتن امویان به‌الویت هاشمیان برای خلافت ـ تعصب قومی اعراب در زمـان بنی‌امیه ـ آزار وخوارشمردن مسلمانان غیرعرب ـ فراموش‌کردن احکام اسلام ازنظر مساوات وغیره ـ بازگشت به‌تعصب قومی حتی میان خـود عربها ـ کشمکش عربهای یمن ومصر ازهمان نظر ـ آزاروتحقیرایرانیان در زمان بنی‌امیه شهری شدن عربها ـ پیدایش تعصب وطنی میان عربها ـ چشم وهمچشمی عربهای مقیم بصره وکوفه وشام و غیره بـا یکدیگر ـ خریدن افکار و عقاید وشمشیر قبایل عرب بـا پول بتوسط امویان ـ شکنجه وآزار اهل‌ذمه درزمان امویان ـ درهم شکستن احکام اسلامی توسط خلفای بنی‌امیه ـ آزار موالی ـ احکام واوضاع واهل ذمه از زمان عمر تا آخر امویان .

۲ ـ دورهٔ اول نفوذ واستیلای ایران ودرآن مورد چنین گفتگو میشود:

انتقال خلافت باکمك ایرانیان (موالی) که دشمن بنی امیه بودند ـ چگونه ایرانیان که شیعهٔ علی وآل علی بودند دور عباسیان جمع شدند ـ فریب خوردن ایرانیان ازعباسیان وتصور اینکه عباسیان و علویان بـا هم هستند ـ شاهکار ابومسلم ازشیعیان آل علی درانتقال خلافت به‌عباسیان ـ متوجه شدن ابومسلم به‌فریب‌کاری عباسیان درقسمت خیانت به‌آل علی ـ پیشدستی عباسیان درکشتن ابومسلم و سرکوب شیعیان علی ـ سیاست عباسیان در تحکیم مبانی سلطنت خودشان واعمال هرگونه حیله ومکرونفاق ـ سیاست عباسیان نسبت بمردم‌واعمال همه نوع احسان ومدارا وعدالت ومساوات. کتمان نمودن‌ایرانیان کینه‌توزی خودرا نسبت به‌عباسیان پس‌ازقتل ابومسلم ـ برتری ونفوذایرانیان درتمام امورممالك‌اسلامی بواسطهٔ همان‌حسن‌تدبیر واظهاراطاعت‌کامل نسبت به‌عباسیان.پیدایش‌برمکیان درنتیجهٔ سیاست عاقلانه وتوجه برمکیان

با آل علی وهمراهی با آنان - احساس خطر از برمکیان توسط هرون - سقوط برمکیان بدست هرون بواسطهٔ همان خطر احتمالی - مرگ هرون ونزاع مأمون وامین - همراهی ایرانیان با مأمون که مادرش ایرانی بود - کشته شدن امین و غلبهٔ مأمون بواسطهٔ ایرانیان - بیعت گرفتن برای امام رضا بعنوان ولایتعهد توسط مأمون در اثر اقدامات ایرانیان - حیله بازی مأمون و موافقت ظاهری با ایرانیان - بازگشت مأمون از مساعدت با ایرانیان پس از استحکام مبانی خلافت



شب نشینی در کاخ خلیفه

نیکوکاری وعدالت‌خواهی خلفای عباسی باتمام زیردستان (چه مسلمان وچه غیرمسلمان)
اوضاع واحوال اهل ذمه در آن دوره - تحقیر و آزار اهل ذمه بدست حکمرانان مسلمان

تا این اواخر ـ آزادی عقیده در دورهٔ عباسیان ـ اختلافـات مذهبی از نظر تعصبات ملی و نژادی ـ پایان استیلای عنصر عـرب پس‌از کشته شدن امین ـ موجبات اختلاط و امتـزاج عرب با سایر ملل ـ نابود شدن نژاد خالص عرب (مگر در صحرا) .

۳ ـ دورهٔ نفوذ واستیلای ترکان درممالک اسلامی ودرآن‌مورد چنین میگوئیم :

موجبات مداخلهٔ ترکان درامور ممالک اسلامی ـ چه شد کـه معتصم از ترکان سپاهی ترتیب داد وسامراء را برای‌آنها ساخت؟ ـ چگونه تـرکان بر همه چیز دست یافتند و حتی خلفاء را از کار برکنار کردند ؟ ـ چه شد که خلفاء پرده‌نشین شده بـا خواجگان حرمسرا وزنها معاشر شدند؟ـ چه شد که خواجه‌ها و درباریان متملق امیرالامراء وسردار گشتند؟ـ چه شد کـه کارهای دولتی بدست زنها افتاد ؟ـ نتایج حاصله از ایـن فساد و خرابکاری ـ تزلزل ارکان خلافت ـ استقلال امیران در سایر ممالک اسلامی و تقسیم وتجزیهٔ امپراتوری عباسی بحکومت‌های‌ایرانی،کرد،عرب ـ تبعیت ظاهری‌حکام مستقل از خلیفه ـ معنی خلافت از صدر اسلام تا کنون .

۴ ـ دورهٔ دوم نفوذ و استیلای عرب ودر آن مورد چنین بحث میشود :

کینهٔ اعراب نسبت به‌عباسیان چه کـه در زمان عباسیان اعراب برکنار شدند ـ قیام علویان وامویان برضد عباسیان ـ ظهور امویان دراندلس و علویان فاطمی درمصر ـ پیدایش سلجوقیان ترک ـ جلوگیری از سقوط عباسیان بدست فاطمیان ـ غلبهٔ کردها بر فاطمیان ـ استیلای صلاح الدین کرد سنی بر مصر و بیعت گرفتن برای عباسیان ـ تجزیهٔ ممالک اسلامی واحاطهٔ مغول .

۵ ـ ظهور مغول وسقوط خلافت اسلامی وانقراض تمدن اسلام .

در تمام این موارد کوشش ما برآن بوده که از روی مدارک معتبر مطالب را نقل و استنباط کنیم وازروی درستی واخلاص و انصاف حقایـق را شرح دهیم و خـدای بزرگ را پشتیبان خود بدانیم.

موضوع جلد پنجم‌کتاب تمدن اسلامی، عظمت دولت‌های اسلامی وشرح آداب ورسوم اجتماعی مسلمانان درآن ادوار میباشد وبآنجا تألیف تاریخ تمدن اسلام پایان می‌یابد .

دورهٔ اول استیلای عرب

از ظهور اسلام تا ۱۳۲ هجری

در تمام این دوره امور ممالك اسلامی بدست اعراب اداره میشد مردان سیاسی، سرداران لشکری، استانداران وکارمندان عمدهٔ دولت همه عرب بودند وعرب بر تمام ملل غیر عرب (درممالك اسلام) برتری داشت این‌دوره ازظهور اسلام تاآخر حکومت بنی‌امیه‌ادامه داشته است واین دوره بدو قسمت خلفای راشدین و خلفای اموی تقسیم میگرددکه هریك از این دو دسته در سیاست روش مخصوصی داشته‌اند و برای اطلاع برجزئیات امور ناچار مختصری از اوضاع اجتماعی عرب پیش ازاسلام گفتگو میداریم.

عرب پیش از اسلام (از نظر امور اجتماعی)

بیابانگرد (بدو) شهرنشین (حضر)

عربهای پیش از اسلام بیشتر بیابانگرد بودند، چه‌که انسان در آغاز دارای جامعهٔ بدوی (بیابانی) است وبرای ادارهٔ امور زندگی خود بزراعت، دام‌پروری، تربیت‌کرم ابریشم وزنبور عسل‌می‌پردازد وبرای انجام این‌کارها فضای زیاد لازم دارد لذا دربیابان می‌نشیند وباین‌کارها مشغول میشود. هدف چنین مردمی‌آنست‌که خوراك وپوشاك سادهٔ خودرابازراعت ودام پروری آماده سازند همینکه تدریجاً دستگاه انسان بدوی توسعه می‌یابدکسانی را جای خود درصحرا میگذارد وخود شهر نشین میشود.

صحرا نشینان دودسته‌اند، یك‌دسته‌که باغدار وکشاورزند ودستهٔ دیگری‌که دام‌تربیت میکنند.

دستهٔ اول در باغها ومزرعه‌های خود میمانند ومحصول خودرا برداشت میکنند مانند بربرهای شمال افریقا وایلات مجاور شهرهای مصر وایران وشام.

دستهٔ دوم‌که دام‌پرور هستند، برای یافتن چراگاه‌های مناسب این‌طرف و آن‌طرف کوچ میکنند.

اینها هم دو دسته‌اند یکی آنانی‌که‌گاو وگوسفند دارند، اینها خیلی از آبادیها دور نیستند وچراگاه‌های مناسبی در نزدیکی ده‌ها وشهرها میبابند مانند ایلات شمال افریقا،

ترکها، ترکمنها، ایلات خراسان، ترکستان، بالکان (صقالبه) وغیره.

دستهٔ دوم آنهائی هستند که فقط شتر میچرانند، اینها مجبورند بجاهای دور دستی بروند که خار و بوته وعلف بیابانی زیاد باشد، بعلاوه شتر از سرما میگریزد، بخصوص هنگام زائیدن وبچه آوردن که باید جایش گرم باشد. اتفاقاً بیشتر بیابانگردهای عربستان شتر چرانند، اینها بواسطهٔ شغلی که دارند (شترچرانی) همیشه از اجتماع و آبادی دورهستند وناچاربرای حفظ خودمسلح میشوند وچون دور ازمردم هستند خوی حیوانی ودرندگی پیدامیکنند وچون بزندگانی پرمشقت معتاد شده‌اند طبعاً بردبار وصبور میباشند، بهبدبختی وسختی زندگانی خود خو گرفته‌اند وبوضع خویش کاملا آشنا شده‌اند، بهتنهائی عادت دارند، پیوسته خطررا نزدیك می‌بینند وبحال خبردار میمانند.

در شبه‌جزیرهٔ عربستان شهر کم بود، فقط در وسط شبه‌جزیره شهرهای مکه ومدینه و طایف (درحجاز) ومارب وصنعاء (دریمن) دیده‌میشد وبیشتر مردم‌یمن یهودی وایرانی بودند وبا ایلات صحراگرد عرب که اکثریت مردم شبه‌جزیرهٔ عربستان را تشکیل میداد، خرید و فروش میکردند.

تعصب عربها از نظر نسب پیش از اسلام

تعصب از نظر نسب یکی ازنتایج زندگانی بدوی میباشد چه بشرطبعاً طمعکار است وطمعورزی کشمکش و زد وخورد ببار میآورد. میان مردم قوانین ومقرراتی هست که بوسیلهٔ حکام وفرمانروایان اجراء میشود وازکشمکشهای داخلی جلوگیری‌میکند واگر دشمن‌خارجی بمردم شهری حمله‌کند ارتش منظم آمادهٔ دفاع است، اما درمیان صحرانشینان چنان نیست، زیرا قوانین ومقرراتی ندارند وسپاهیان منظمی نیاراسته‌اند اگر نزاعی میان خودشان درگیرد پیرمردان که مورد احترام هستند بطورکدخدامنشی رفع اختلاف میکنند واگر دشمن خارجی بر آنان بتازد جوانان قبیله مأمور دفاع هستند. تا جوانان نسبت بایل وتبار خود متعصب نباشند برای‌فداکاری وجانبازی در راه قبیله آماده نمیشوند واز آنروست که ایلات و بخصوص ایلات عرب درتعصب قومی (نسب) افراط میکردند.

هرجامعه‌ای هدف ومصلحتی دارد که تمام افراد جامعه بآن هدف متوجه هستند واز آن دفاع میکنند.

این هدف واحد درمیان شهرنشین‌ها، گاه‌وطن، گاه‌زبان، گاه‌دین است. وچون‌عرب صحرانشین پیش از اسلام هیچیك از این هدفها را نداشت ناچار هدف ومصلحت اجتماعی خودرا در تعصب قومی دید وروی غریزه دنبال آنرا گرفت، باینقسم که تعصب نسبی در میان آنان بقرار ذیل مجری‌شد:

خانواده (پدر، برادر، عمو) یا عائله واسره. سپس فصیله که از اسره پدید آمد مثل آل‌ابی‌طالب وآل‌عباس که ازیك فصیله ولی از چند اسره‌هستند وازفصیله بالاتر فخذ بود مثل

بنی‌هاشم وبنی‌امیه که از فخذ عبد مناف بودند، از فخذ بالاتر بطن بود مانند عبدمناف وبنی‌مخزون که هردو از بطن قریش میباشند، از بطن عماره پیدا میشد مانند قریش و کنانه که هردو از مضر هستند.

از عماره قبیله پیدا میشود مانند ربیعه و مضر که هردو از عدنان هستند از قبیلهٔ شعب (دورترین شاخه‌های نسب) تشکیل می‌یابد، مانند عدنان و قحطان که هردو از شعب عرب هستند.

نسب عربها

علمای علم نسب میگویند: اهالی شبه‌جزیرهٔ عربستان (پیش‌از‌اسلام) بدو دسته تقسیم میشوند.

بایدهـ یعنی عربهائی که نامشان مانده وخودشان از بین رفته‌اند مثل قوم عاد، ثمود، طسم، جدیس، عملیق، جرهم، جاسم. مادرشمارهٔ بیستم سال پنجم‌الهلال راجع باینان مفصل گفتگو کردیم واکنون آنرا تکرار نمیکنیم.

باقیهـ که اسلام ازمیان آنها پدید آمد ودولت‌اسلام بدست آنان تشکیل یافت، اینها هم‌بدو دسته تقسیم میشوند وهردو ازیك تیره‌اند:

۱ـ قحطانی یا یقطانی مقیم یمن که توراة نسب‌آنهارا به‌ارفکشاد میرسانند.

۲ـ عدنانی از اولاد اسماعیل‌بن‌ابراهیم هستند وبیشتر در حجاز ونجد سکونت دارند وهریك از این دو تیره بشاخه های متعدد تقسیم میشوند که شرح آن در اینجا مورد ندارد ودر هرحال باید دانست که تاریخ قحطانی‌ها مقدم برعدنانی‌هاست ویا لااقل قحطانی‌ها زودتر از عدنانی‌ها بظهور آمده‌اند. پادشاهان سبع یمن‌از قحطانی‌ها میباشند، آثار تمدن آنها زیر ریگ‌های نواحی یمن وحضرموت پنهان است وپاره‌ای از آن آثار که به‌خط مسند بوده اخیراً کشف شده‌است.

خاورشناسان برای کشف این آثار رنج بسیار کشیده‌اند ولی‌چون اقامت درآن صحراها دشوار است، نتیجهٔ تحقیقات آنان زیاد نشده است. یکی از خاورشناسان کتابی دربارهٔ تمدن اعراب یمن‌نگاشته وبرآن عقیده‌است‌که مصریها ازآنان تمدن آموخته‌اند ملکهٔ‌سبا (بلقیس) ازهمان فرمانروایان یمن‌است‌که باسلیمان حکیم همسر شده است.

اعراب مقیم یمن‌تا موقعی‌که سد مارب باقی بود باسودگی در سرزمین خویش زندگی میکردند، سدمارب دیوار محکمی‌بود که میان دو کوه ساخته بودند وبوسیلهٔ آن آب باران را درآن جمع‌کرده بمصرف زراعت وباغبانی میرساندند. با مدت زمانی این سد محکم باقی ماند ولی‌در قرن‌دوم میلادی دولت یمن‌که روبانحطاط میرفت از تعمیر وترمیم‌سد مارب عاجز ماند، عربهای یمن‌که خطر را احساس‌کردند متفرق شدند وهر قبیله‌ای بجائی پناه بردند، بنی‌غسان بشام، بنی‌لخم بعراق، اوس وخزرج بمدینه، ازد بعمان، خزاعه باطراف مکه رو آوردند. کمی بعد سدشکست وبقیهٔ عربها نیز ازیمن‌کوچ کردند وعدهٔ کمی در آنجا ماندند،

درقرن پنجم میلادی پادشاه حبشه یمن را گرفت ومردم یمن از تعدی آنان بایران پناهنده شدند. ایرانیان بیمن آمده حبشی‌ها را اخراج کردند وخودشان درآنجا ماندند وآنجا را مستعمرهٔ خود ساخته پس از ظهور اسلام یمن وایران هردو مستعمرهٔ عربها شد.

هنگام ظهور اسلام عرب‌های قحطان هم شهر نشین و هم بیابانگرد بودند واز خود حکومت‌هائی داشتند، مشهورترین قبیله‌های عدنانی درآن موقع عبارتست از:

سبا - حمیر - کهلان - ازد - مازن - غسان - اوس - خزرج - خزاعه - بجیله - خثعم - همدان - طی - نخم - کنده - قضاعه - کلب - تنوخ - مراد - اشعر وغیره.

اماعرب‌های عدنان پیش ازاسلام قدرت واهمیتی نداشتند وبیشترشان بیابانگردبودند جز قریش که درشهر مکه وطایف میزیستند وبقیه در صحراهای حجاز - نجد - عراق - تمامه چادرنشین بودند. مهمترین قبیله‌های عدنانی از اینقرار است:

معد که سر سلسلهٔ قبایل عدنان است ومعاصر ارمیای نبی بوده است. ایادکه از معد درآمد ودر عراق اقامت داشت - نزارکه قوی‌تر از معد بود وپیغمبر اسلام از نزار است. نزار دو تیره داشت: ربیعه - مضر - ربیعه درعراق اقامت داشت وشعبه‌های آن عبارتست از:

ضبیعه - اسد - عنزه - جدیله - نمر - تغلب - بکربن وایل وغیره.

مضربن نزار از سایر قبیله‌ها نیرومندتر بود ودر حجاز میزیست وریاست کعبه وشهر مکه با این قبیله بود. از مضر چندین قبیله پدید آمدکه یکی از آن تیره‌ها قریش است. قریش نیز چند شعبه داشت که از آنجمله تیرهٔ عبدمناف وبنی‌هاشم است. بطورکلی اعراب مضر بواسطهٔ پیدایش پیغمبر اسلام از میان آنان بر عربهای قحطان وسایر قبایل عدنان تفوق یافتند. مشهورترین قبیله‌های عدنانی علاوه برآنچه گفتیم عبارت است از:

خزیمه - کنانه - نضر - شیبان - قیس - هوازن - سلیم - غطفان - ذبیب - ثقیف - کلاب - عقیل - تمیم - هلال - باهله - مخزوم - امیه - عبدالقیس وغیره که بعضی از آنان شاخهٔ دیگری بودند.

هرقبیله عادات ورسوم وحکومت وپرچم ونشان‌مخصوصی داشت که باآن نشان‌شترهای خود را داغ میزدند وهر قبیله بیکی از صفات برجستهٔ خود افتخار داشته است. مثلا مضر بفصاحت خود میبالید وربیعه بسواری ودلیری مینازیدوهدله بعزت نفس ومناعت - وچنانکه مشهور است مناعت وقوت وقدرت از معد به نزار ومضر وخندف وتمیم وکعب وعوف بهدله رسید.

تعصب در نسب

تعصب در نسب میان عربها بحد افراط بود ونزدیک‌ترها بدورترها میتاختند واز نزدیکان دفاع میکردند. مثلا دوبرادر با پسر عمو می‌جنگیدند ودو پسر عمو بر قوم وخویش دورتر حمله میآوردند و دورترین مناسبات نسبی میان قحطانی وعدنانی بود مثلا طالبیان وعلویان که هر دو هاشمی

بودند بریکدیگر میتاختند وهاشمیان با امویان جنگ داشتند درصورتی‌که هر دو ازتیرهٔعبد مناف بودند.

هر دسته‌ای ازقوم خودخوبی وازقوم دیگر بدی‌میگفت وآنرا تفاخر میخواندند،این موضوع شرح وتفصیل بسیار دارد ومشهورترین آن تفاخر قحطان وعدنان میباشد. گاه در تاریخ عرب‌جنگ وزدوخورد این دو تیره باسم قبیله‌های فرعی ذکر شده اما ریشه‌اش همان قحطان وعدنان است. مثلا میگویند: طایفهٔ قیس وکلب با هم جنگ داشتند ولی نگفته‌اندکه قیس یعنی‌عدنان وکلب یعنی قحطان زیرا حدس میزدندکه خواننده از نسب‌آنان باخبراست. همینقسم موضوع مبارزه ومناظرهٔ قحطان، نزار - معد- یمن - مضر - حمیر - هوازن - کهلان - قیس وغیره.

روابط عرب وعجم پیش از اسلام

عرب (چه عدنان وچه قحطان) باغیر عرب (چه ترك وچه فارس) جنگ داشتند وآنهارا عجم یعنی بی‌نژاد وبی‌زبان میخواندند. کلمهٔ عجم از اعجم میایدکه بزبان عربی معنای گنگ را میدهد. عرب‌ها غیر عرب را اخزر (چشم تنگ) هم میگفتند واگر بعرب اخزر میگفتند بدش میامد. چه تصور میکرد او را غیر عرب میدانند، عجم مطلق در نظر عرب‌ها ایرانیان بودند چون زودتر از هر بیگانه‌ای با ایرانی‌ها آشناشدند، سپس‌که اقوام بیگانهٔ دیگر را دیدند آنها را هم عجم گفتند.

از روزگارهای پیش از اسلام میان عرب وعجم جنگ وکشمکش بوده‌است. مخصوصاً شاپور ساسانی بعربها (طایفهٔایاد بخصوص) خیلی اذیت‌کرد ولی قوم ایاد در مقابل تعدیات شاپور مقاومت بخرج دادند چنانکه شاعر آنان میگوید:

ترجمهٔ شعر:

«علی‌رغم شاپور پسر شاپور، قوم‌ایاد بااغنام واحشام خویش باقی ماندند.»

شاپور مجدداً بطایفهٔ ایادتاخت آورده بسیاری ازآنان راکشت وبقیه بروم گریختند، همینقسم شاپور بهقبیلهٔ بنی‌تمیم مقیم بحرین صدمهٔ زیاد واردآورد، سرانجام عربهای یمن از ناچاری بایران پناه آوردند وبرای بیرون‌کردن حبشیها از ایرانیان‌کمك خواستند، کسری حبشیها را از یمن اخراج‌کرد، اما خودش یمن را تصرف نمود تا آنکه دولت اسلام یمن و ایران راتسخیر نمود. ایرانیان از استیلای اعراب خشمگین بودند بخصوص‌که بنی‌امیه آنها را پست میشمردند از آنرو تیرهٔ شعوبی (دشمن عرب) پیش‌آمد وتفصیل آن بزودی بیاید.

مادر ودائی

تعصب نژادی اعراب بیشتر ازطرف پدر بوده‌است وهمهٔ مردم‌متمدن دنیا نیز نژاد پدری را بر مادر مقدم میدارند درعین حال عربها به‌نژاد مادری‌هم تعصب داشتند عربها زن‌را تا مادر نشده بود خوار میداشتند ولی همینکه زن مادرمیشد احترام زیادی پیدامیکرد واز آنجهت مادران خویش‌را

پیش از زنان (همسران) خود احترام میگذاردند ومیگفتند زن قابل تعویض است ولی مادر عوض شدنی نیست. مثلا صخر بن عمرو بن شرید برادر خنساء شاعرهٔ نامی عرب موقعی که بجنگ بنی‌اسد رفت از ربیعة بن ثور ضربت سختی خورد، ربیعه طوری به صخر نیزه زد که



ت ـ قونیه: مدرسهٔ سیرچالی

حلقه‌های زره به پهلویش فرورفت وبحال بدی در بستر بیماری افتاد. مادرش وزنش سلمی مدتی بپرستاری او مشغول بودند، روزی زنی بدیدن آنها آمده ازسلمی (زن‌صخر) حال بیمار راپرسید، سلمی گفت:

نه میمیرد نه خوب میشود - صخر این را شنید وقصیده‌ای در شکایت از زن خود گفت که ترجمهٔ پاره‌ای از اشعار اوچنین است:

«زنم از دست من به‌تنگ آمده، اما مادرم همچنان مرا پرستاری میکند وای بحال مردی که زن ومادر را برابر بداند.»

عربها مثل یونانیها بزن بی‌فرزند اعتناء نداشتند. دریونان هم رسم بودکه دختران و زنان بی‌فرزند خدمتکار خانه بودند وجز پرستاری وبافندگی وپخت وپزکاری نداشتند اما همینکه زن مادر میشد حکمران خانه بود وایلات عرب تاکنون همین رویه را دارند. باری از این احترام وتوجه بمادر موضوع خویشاوندی مادری وتعصب دائی وخواهرزاده پیدا شد بقسمی که پسربرای خویشان مادری تعصب زیادبخرج میداد اگرچه خویشان مادری از قبیلهٔ پدری او نبودند.

کمکهای فوق‌العادهٔ مردم‌مدینه بحضرت رسول(ص) بیشتربرای‌آن بودکه آمنه والدهٔ پیغمبر از طایفهٔ بنی‌نجار از قبیلهٔ خزرج واز اعراب قحطانی (مدینه) بودند و والد آن بزرگوار ازقریش بودکه ازاعراب مضری عدنانی (اهل‌مکه) میباشند. همینکه والدحضرت رسول وفات‌کرد والده‌اش آنحضرت راکه خردسال بود بمدینه برد تا پیش خانوادهٔ مادری (بنی‌نجار) زندگی‌کند. دائیهای حضرت رسول همه مردم خداشناس بودند و یکی از آنان متمایل بمسیحیت شده پلاس راهبان میپوشید وغسل‌جنابت میکرد واز بت‌پرستی احترازداشت، سرانجام از مسیحیت دست‌کشیده خانهٔ خودرا مسجد ساخت. آمنه چندی میان‌اقوام خود باسودگی ماند، سپس برای‌دیدار اقوام شوهر خود. بافرزند عازم مکه شد ولی در میان راه درگذشت. حضرت رسول چون ازعموها و اقوام پدری زجر بسیار دیدازَ مکه بمدینه آمد و اقوام مادری مقدم او راگرامی داشتند.

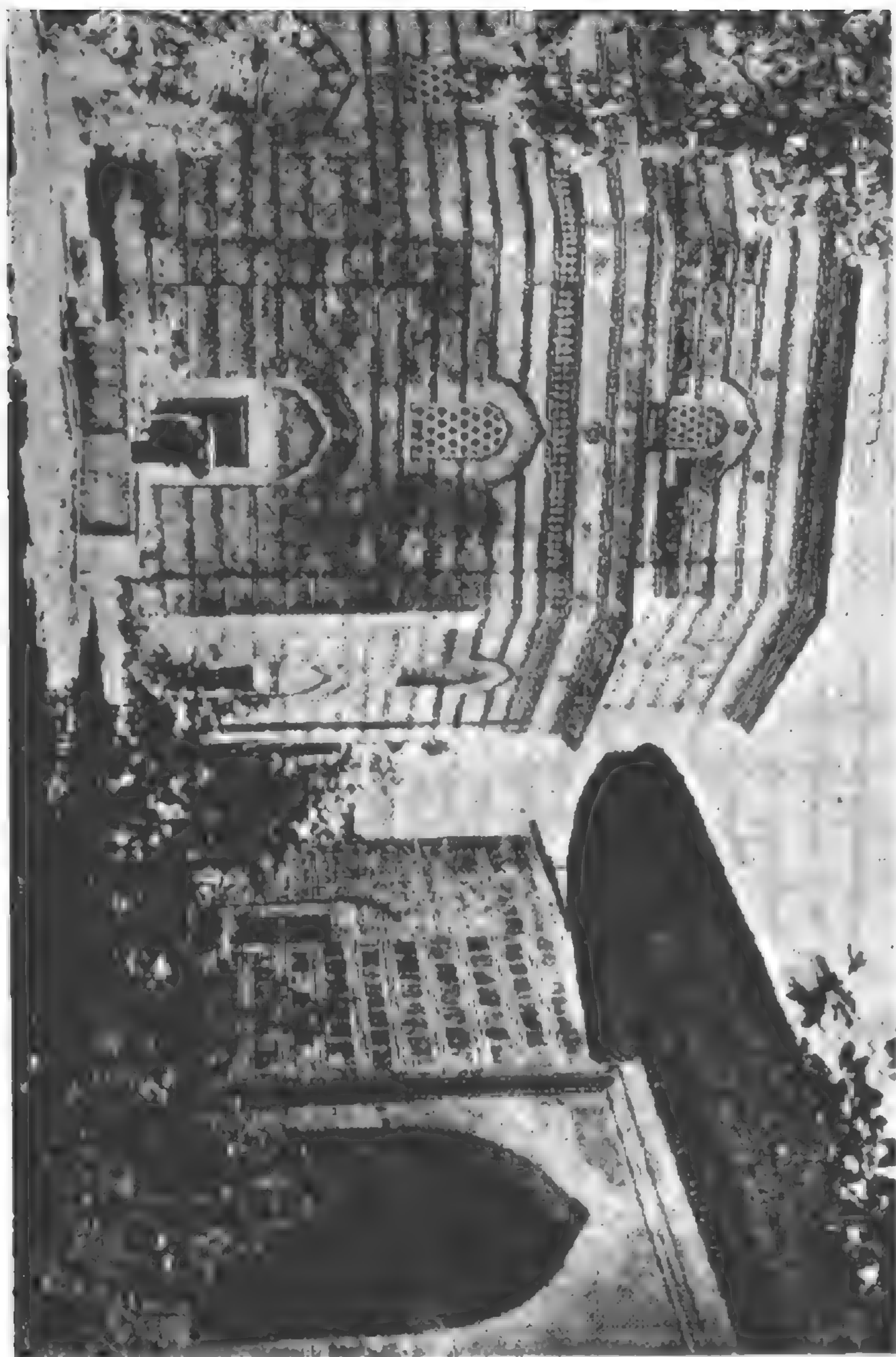
مردم مدینه بخصوص بنی‌نجار (دائیان حضرت رسول) همه نوع‌برای پیشرفت اسلام مساعدت‌کردند وشاعران قریش درهجو اهل مدینه بخصوص بنی‌نجار شعرها سروده‌اند ازآن جمله عمروعاص پیش‌از مسلمان شدن در روز احد چنین میگوید:

ترجمهٔ شعر:

«ما سحرگاهان برآنان هجوم آوردیم، بنی‌نجار نادان را غافل‌گیر ساخته، برآنان تاختیم....»

این‌تعصب مادری وحمایت از خواهرزاده دراسلام هم باقی ماند ودر سیاست دولتهای اسلام تأثیرات مهمی داشت. از آنجمله موقعی‌که معاویه بخونخواهی عثمان برخاست طایفهٔ

بنی‌کلب از اعراب یمن با او کمک کردند، زیرا نایله زن عثمان از طایفهٔ بنی‌کلب بود و انگشتانش هنگام قتل عثمـان قطع شده بود همین طایفهٔ بنی‌کلب با یزید هم کمک کردند زیرا مادر یزید



ت - مقبرهٔ مرادیه

از طایفهٔ بنی‌کلب بود. ایرانیان در کشمکش امین ومأمون بامأمون همراه شدند چون مادر مأمون ایرانی بود.

ترکها برضد ایرانیان بامعتصم همراه‌شدند زیرا مادر معتصم ترك بود و خلاصه اینکه ازدواج باملتها و قبیله‌های دیگر سبب میشدکه از مساعدت آن ملت و یاآن قبیله بهره‌مند شوند.

توابع عصبیت خویشاوندی-حلف

عربها علاوه برتعصب خویشاوندی (پدری ومادری) بوسیلهٔ قسم نیز هواخواه یکدیگر میشدند وتعصب بهم میزدند. همینطورکه فعلا ملتی ودولتی باملت و دولت دیگر هم پیمـان میشوند و از یکدیگر دفاع میکنندعربها این‌نوع پیمان‌را حلف (سوگند) میگفتند ومشهورترین آن حلف مطیبین وحلف فضول است‌که درجاهلیت واقع‌شد.

حلف قبیله‌های دور را بهم نزدیك میساخت، عدنانی وقحطانی را دوست و هم پیمـان میکرد. گاه هم عربها بامردم غیر عـرب‌که بعربستان میآمدند هم پیمان میشدند چنانکـه با یهـودیان مقیم اطـراف مدینه (یهود بنی‌نضیر ویهود بنی‌قینقاع) حلف اتحاد داشتند. اوس و خزرج وبنی‌هاشم واهالی وادی‌القری وغیره نیز باهم‌پیمان (حلف) بسته بودند.

حلف شرایط وموارد مخصوص ومقررات معینی داشت، مثلا اگر کسی‌را اسیرمیگرفتند و اقوام او برای آزادی اسیر جزیه (پول) نمیدادند. اسیر باارباban خود هم پیمان میشد و جزء قبیلهٔ آن بحساب میآمد. باینوصف‌اگر چنان‌کسی (حلیف) درجنگ‌کشته میشددیه‌اش نصف دیهٔ سایر افراد قبیله بود.

استلحاق

دیگـر از فروع وتوابع عصبیت خویشاوندی موضوع استلحاق است باینقسم‌که طایفه‌ای اجازه میدادند شخصی بنام آنان خوانده شود و این عمل‌را استلحاق میگفتند وآن‌شخص را مولی میخواندند.

مثلا شخصی بنام اباعمرو از غلامان خاندان اموی بود و امویان اجازه دادندکه آن غلام‌را اموی‌بخوانند وبعداً خاندان این‌غلام‌اموی خوانده میشدند. ولیدبن‌عقبهٔ اموی برادر مادری عثمان‌بن‌عفان ازبزرگان‌صحابه ازفرزندان همان غلام اموی بوده‌است.

استلحاق در اسلام هم باقی ماند و مشهورترین آن داستان زیادبن ابیه میباشد. مادر زیادکنیزك بدکاری بودکه اورا سمیه میگفتند، سمیه از غلامی رومی بنام عبید باربرداشت و چون آن‌غلام گمنام بودلذا فرزند سمیه زیادبن‌ابیه (پسرپدرش میگفتند) زیاد مرد بسیار زیرك باتدبیری بود. معاویه هنگام کشمکش باعلی بفکر آن افتادکه از تدبیر وهوش زیاد استفاده کند ولذا اورا بپدر خودبسته بزیادبن ابی‌سفیان مشهور ساخت و مردی از اهل طایف بنام ابومریم سلولی باشارهٔ معاویه‌گواهی دادکه‌موقعی‌که ابوسفیان ازمن زن خواست ومن‌سمیه‌را برای او آوردم وسمیه از ابوسفیان باربرداشته همین زیاد را زائید.

مورخین معتبر طبعاً این گواهی ابومریم را رد کرده آنرا مجهول میدانند با این حال تازمان مهدی خلیفهٔ عباسی (۱۶۰ هجری) خاندان زیادخودرا ازقریش (بنی‌امیه) میخواندند. مهدی نسب آنانرا ردکردو بجد حقیقی آنان عبیدغلام بنی‌ثقیف برگردانید. همینقسم مهدی نسب آل‌ابوبکره راکه ازموالی حضرت پیغمبر بودند برگردانید وباصلشان یعنی طایفهٔ ثقیف ملحق ساخت. کسی که بخاندانی ملحق میشد اورا دعی میگفتند وگاه هم دعی بطایفه‌ای از دعی‌ها(ادعیا) می‌پیوست. مثلا ابن‌هرمه درطایفهٔ خلج دعی بود وخود خلج‌ها هم دعی قریش بودند، درپاره‌ای موارد یك‌قبیله وقومی بقوم دیگر پیوسته همهٔ آنان دعی میشدند.

مثلا در زمان عمر اهل بصره بکمك بنی‌تمیم آمده با آنان بجنگ رفتند بنی‌تمیم آنها را بخود بسته گفتند شما پسر عموهای ماشدید. دعی مثل صریح (غیر دعی) ازکسان خویش ارث‌میبرد، گاه میشدکه قبیله وطایفه‌ای اشخاص‌پول‌دار رابرای جلب ثروت بخود میپیوستند، مثلا مردی بنام‌نصیب‌که آوازه‌خوان متمولی بود ازشرافت خانوادگی بهره‌ای نداشت‌عده‌ای از محترمین بوی‌پیشنهادکردندکه از خاندان آنان باشد ولی نصیب پیشنهاد آنهارا ردکرده گفت‌پول‌دار بی‌نام ونشان راحت‌تر از بی‌پول نامدار است،من‌میدانم این‌پیشنهاد برای ربودن ثروت من‌است ولذا باآن موافقت ندارم.

دیگر از توابع عصبیت خویشاوندی برادرخواندگی مواخاة است‌که دونفر باهم برادر ویار و یاور میشدند.

خلع

خلع ضد استلحاق است، یعنی هما نطورکه بیگانه را بخویشاوندی می‌پذیرفتند گاه هم فردی را از قبیله رانده شرافت نسبی اورا خلع میکردند واین‌در موقعی‌بودکه ازشخصی‌کار بدی سرمیزد وکسان او برای تبرئهٔ خود ویرا می‌راندند، گاه‌گاه خلع بامراسم وتشریفات زیاد انجام میگرفت باین شرح‌که درسوق عکاظ حارجی میان قبایل فریاد میزدکه فلان پسرفلان از انتساب بفلان‌قبیله خلع شده است و دیگر قبیله از او حمایت ندارد وعده‌ای را برای این‌کار گواه میگرفتند و قبیلهٔ خزاعه باهمین ترتیبات قیس‌بن حدادیه شاعر جاهلیت‌را از انتساب بخود راندند و در پاره‌ای موارد مراسم خلع‌کتبی بود.

دیگر از حوادث مشهور خلع داستان عمروعاص است. باین تفصیل‌که عمروعاص با عمارة‌بن ولید مخزومی در زمان جاهلیت برای تجارت بسفر رفتند ودربین راه باهم زد و خوردکردند، عمرو بفکر آن افتادکه‌عماره‌را بکشد وبرای‌اینکه پدرخود را ازآن‌گرفتاری نجات‌دهد محرمانه باونوشت‌که هرچه زودتر اورا (عمروعاص‌را) خلع‌کند ودچار مسئولیت نشود، پدر عمروهم باتشریفات معموله عمرورا از انتساب بقبیلهٔ خود خلع‌نمود.

در زمان جاهلیت بودکه خلیع‌ها (کسانی‌که از قبیله رانده شده‌بودند) دورهم جمع میشدند وبراهزنی میپرداختند. خلع دراسلام هم معمول بود و خلیع‌های اسلام غالباً متحدشده

برضد حکومت‌های وقت شورش میکردند، از آن‌جمله یحیی‌بن‌احول شاعر بنی‌امیه که جزء خلع شدگان بود، عده‌ای از خلع‌شدگان را دورخود جمع کرد و بردولت شورید و براهزنی پرداخت . معمولا برده فروشان اشخاص رانده شده را میربودند و مانند غلام به رومیان میفروختند .

استرقاق (بردگی) در جاهلیت

بردگی تاریخ‌مفصل بسیار قدیمی دارد . تابشر بوده بردگی هم‌بوده است. بشر طبعاً مستبد ودیکتاتور است، هربشر زورمندی بهم نوع ناتوان خود زورگوئی کرده و میکند ابتداء مردم زورمندکه بر-دشمنان خود چیره میشدند مردان آنها را میکشتند و زنان را برای بهره‌مندی از آنان نگاه میداشتند، بعداً مردان را برای خدمتگزاری بعنوان برده بکار میگماشتند ، بردگان زمین شخم میزدند ، گله میچراندند و مثل‌کالا خرید وفروش میشدند. مصریان، آشوریان، بابلیان قدیم همه برده داشتند. درکشور روم‌بازار برده‌فروشی زیادبود، اسیران را هزار هزار وصدصد مانندگوسفند ببازار می‌بردند و میفروختند. پس‌از چندی رومیان زنان ومردان اسیر را درخانه‌ها بکار میگماشتند . آقا یاخانم میتوانست‌کنیز و غلام خودرا بکشد، تازیانه بزند وهرچه‌بخواهد بااو بکند، فقط درپاره‌ای موارد قاضیان دخالت کرده از بردگان دفاع می‌کردند. اما رومیان به‌بردگان کار و صنعت می‌آموختند وسپس آنانرا به‌بهای بیشتری میفروختند. بهای برده از ۲۰ تا ۴۰۰۰ ریال رومی میشد. ایرانیان ترکها را اسیرمیگرفتند وشاهزادگان ترک را هدیه میفرستادند. خسرو پرویز صد اسیر از شاهزاده‌های ترك و بیست‌کنیز از شاهزاده خانم‌های ممالك مجاور ایران اسیرگرفته بموریکوس پادشاه روم هدیه داد وتمام آن شاهزاده خانمها تاجهای مرصع بسرداشتند .

بردگی در میان عرب

عربها اسیران‌جنگی را برده میساختند ویا ازحبشه واطراف‌عربستان برده میخریدند. تجار برده بردگان را ببازارهای مکارهٔ (عرب) آورده آنانرا میفروختند وقریش‌نیز به‌تجارت برده اشتغال داشتند. عبدالله جدعان تمیمی ازبرده فروشان‌نامی‌قریش درجنگ فجار رئیس جنگ‌بود، کسی‌که برده‌را میخرید ریسمانی بگردنش می‌انداخت ومانند چارپا اورا به‌منزل میبرد. اسیران جنگی را معمولا پیش‌خود نگاه میداشتند تاپول بیاورند واورا آزاد سازند و اگرپول نمیدادند موی جلوی پیشانی اسیر را میبریدند و آنرا در جعبهٔ تیرگزارده اسیر را درمیان خود رها میکردند واسیر مزبور نمیتوانست ازمیان آنان برود. برده مثل‌کالاها جزء ارثیه محسوب میشد ولی‌اگر صاحب برده بااومیگفت پس‌از مرگ من آزادهستی برده جزء ارث‌درنمیآمد، برده مهر وشیربهای عروس‌هم میشد. بشاربن برد شاعرنامی اسلامی خود و مادرش بردهٔ یك‌مرد ازدی‌بودند، ازدی‌که بابنی‌عقیل وصلت‌کردآن‌مادر وپسررا بعنوان‌مهر بآنان داد وهردو بردهٔ بنی‌عقیل شدند .

شاهان وشاهزادگان برده‌های بسیار داشتند. همین‌که ذوالکلاع پادشاه حمیر بدیدن ابوبکر آمد هزار برده همراه داشت و همراهانش نیز بردگانی باخود داشتند هیچیك از بزرگان عرب بی‌برده نبودند وتمام کارهای مردمان بزرگ بدست برده‌ها انجام میگرفت .

عبدالله بن ابی‌ربیعه از بزرگان عرب ده‌ها بندهٔ حبشی داشت وتمام‌کارهای اورا بنده‌ها انجام میدادند. برده‌ها را کمتر بجنگ میفرستادند، چون بآنان اعتماد نداشتند ولی‌درجنگها ازآنان کمك میگرفتند حتی‌دراسلام نیز این‌جریان ادامه‌یافت. دیهٔ برده نصف دیهٔ آزادبود، درجنگها ببرده ازغنایم سهم نمیدادند وسهم‌برده ازآن صاحبش بود يك‌نوع ازبرده در میان عربها بنام (قن) مشهور بود، قن یعنی برده‌ای‌که بازمین و ملك خرید و فروش میشود. در روم‌این نوع‌برده‌ها را سرف Serf میگفتند .

بعضی اوقات در برد وباخت قمار شخص آزاد بنده میشد، مثلا موقعی ابولهب عموی پیغمبر باعاصی‌بن‌هشام بهمین‌شرط قمارکرد، عاصی قمار را باخت وبنده و شترچران ابولهب شد، بدهکاری‌که ازپرداخت وام درمیمانــد بندهٔ بستانکار میگشت. عــربها باکنیزان خود هم بستر میشدند وبچه‌های خودرا نیز برده میگرفتند مگر اینکه آن‌فرزندخوب‌از آب‌درآید، آنوقت‌او را فرزند خودمیخواندند. مثلا مادر عنترةبن شداد عیسی‌کنیز بود وهمینکه ازمادر زائیده‌شد پدرش شداد اورا بنده خواند و بعدهاکه عنتر رشادت وپهلوانی بخرج داد فرزند شداد گشت. عربها زود زود بنده‌را آزاد نمیکردند، بــرده میتوانست بموجب قرار داد با صاحبش‌خودرا بخردو آزادکند. اسلام‌نظر بپاره‌ای‌جهات‌سیاسی واجتماعی‌که تفصیل‌آن‌خواهد آمد آزادی بندگان‌را آسان ساخت .

موالی درجاهلیت

مولی یعنی‌چه؟ - مولی دارای وضعی‌بوده‌که از برده بالاتر واز آزاد پائین‌تر بوده است .

در روم این نوع بنده‌ها را آزاد شده Libeztins مینامیدند، اسیر یابندهٔ آزاد شده منتسب بقبیله وطایفهٔ صاحبان‌خود میشد. مثلا اگر کسی مولای عباسیان بود درعین‌حال مولای بنی‌هاشم وقریش ومضر هم میشد، گاه هم مولی بشهری انتساب میافت، مثل مولای مکه یا مولای مدینه ومانند آن . مولی باارباباب خویش يك نوع قرابت پیدا میکرد این‌نوع قرابت را غیرصریح میگفتند، مولی معنای‌بسیار داردکه ازآنجمله‌بنده، آقا، خویش‌و وقوم، پسرعمو، همسایه، هم‌پیمان، میهمان، دوست، پسر، داماد وغیره‌است. البته اینها بطورمجاز گفته میشد ولی‌معنای حقیقی مولی‌که میان عربها معمول بود ازسه نوع بنده تشکیل‌می‌یافت. مولی عتاقه، مولی‌عقد، مولی‌رحم .

مولی عتاقه

اگر اسیری باارباب خود قرار میگذارد و بموجب آن عمل میکرد از اسیری آزادمیشد. چنین کسی‌را مولی عتاقه میگفتند ودراسلام‌نیز این وضع بوده است .

مثلا درسال هشتم هجری مسلمانان شهر طایف را محاصره کردند ودرموقع محاصره جارچی بامر حضرت رسول فریاد بر آورد که هر بنده‌ای خودرا تسلیم کند آزاد است. عدهٔ زیادی از بردگان طایف آمدند وتسلیم شدند وآنانرا مولی عتاقه نامیدند.

اسیری که موی جلوی سراو را میبریدند و رهایش میکردند مولی عتاقه میشد. حسان ابن ثابت پس از جنگ احد در جواب هبیرة بن ابی وهب اشعاری گفته وبموضوع فوق اشاره کرده است:

«یادتان بیاید که ما برشما پیروز شدیم وموهای جلوی سر اسیران شمارا بریده بدون دریافت پول آنها را آزاد ساختیم.»

مکاتبه ـ ارباب و برده گاه باهم قرار میگذاشتند که برده پولی فراهم سازد و باقساط یا یکدفعه بپردازد و خودرا آزاد کند، این نوع عمل را مکاتبه[1] میگفتند. ابوسعید مقری از بزرگان تابعان بنده بود وباپرداخت چهل‌هزار (درهم) بطور اقساط خودرا آزادساخت.

مولی که آزاد میشد جزء اهل خانه درمیآمد واگرمیمرد ارباب ازاو ارث میبرد مگر که غیر ازآن بااو شرط شده بود، باینقسم که باو میگفتند پس‌از مرگ ارثش ازآن کسانش باشد. این نوع عتق را سائبه میگفتند. سالم از اهالی استخر بردهٔ بثینه زن ابوحذیفة بن‌عتبه بود و آن‌زن ویرا بطور سائبه آزاد ساخت ولی اسلام آنرا نهی کرد چنانکه عایشه میگوید روزی بریره دختر مسعود ثقفی نزدمن آمده گفت: که باار بابانم قسط بندی کرده‌ام که مراآزاد سازند توبامن کمک کن این قسطها زودتر پرداخت شود، عایشه گفت: برو از اربابانت‌بپرس اگر من‌یکجا آن‌پول را بدهم وتورا آزاد سازم آیا آنان موافقت دارند که ارث تو از آن‌من باشد؟ بریره از اربابانش تحقیق کرد و آنان بااین شرط موافق نشدند ولی همینکه حضرت رسول آنرا دانست بعایشه فرمود: چنان نیست، هرکس بنده‌ای را بخرد وبشرط آزاد سازد ارث‌او از آن کسی است که او را آزاد ساخته است. اماگاه میشد که برده‌را یکی‌دیگر آزاد میساخت وحق‌ارث اورا دیگری میخرید. ابومعشر از راویان‌حدیث مولای‌زنی از بنی‌مخزوم بود وبرای آزادی‌خود باآنزن مکاتبه کرد اما زن‌دیگری بنام ام‌موسی دختر منصور حمیری حق‌ارث اورا ازصاحبش‌خرید.

دیگر از موجبات عتاقه تدبیر بود یعنی ارباب وصیت میکرد که برده پس از مرگش آزاد باشد.

مولی عقد

مولی عقد یامولی حلف یامولی‌اصطناع چنان بود که فردی باقومی‌با افراد واقوام دیگری هم‌پیمان و هم‌قسم میشدند که مولای آنان یعنی تحت‌الحمایهٔ آنها باشندمثلا موقعی که اسلام‌پدید آمد یهودیان‌مدینه هم‌پیمان و تحت‌الحمایهٔ اوس و خزرج بوده‌اند این‌داستان‌طولانی است وخلاصه‌اش اینکه‌چند

---

[1] ـ مکاتبه وتدبیر در اسلام هم معمول شد. مترجم

قرن پیش ازمیلاد یهودیان بمدینه و اطراف مدینه کوچ کرده در آن نواحی اقامت کردند و همینکه قبیلهٔ اوس وخزرج بآنجا (بمدینه) آمدند زمین وچراگاه وهمه‌چیز را بدست یهودیان دیدند، لذا بامالك‌بن عجلان پادشاه غسان (شام) همدست شده بآزار یهودیان پرداختند، یهودیان بجای اینکه دسته‌جمعی درپناه اوس وخزرج بروند هرفردی ازآنان بهمسایهٔ خود (از اوس وخزرج) پناه برده ومولای آنان‌شد، بنی‌نجار دائیهای حضرت رسول وسایر قبایل عرب نیز موالیانی داشتند. در اسلام نیز این‌عمل ادامه داشت واهالی شهرها ودهها باعراب فاتح پناه میبردند ومولای آنها میشدند باینقسم که پناهنده میگفت‌من‌تازنده‌ام عم‌پیمان توهستم وپس‌از مرگ ارث من‌ازتو باشد، پناه‌دهنده آنرا میپذیرفت وباجرای این مراسم آن یکی تحت‌الحمایهٔ دیگری میشد. برمکیان بااین‌جریان موالی هرون شدند وبسیاری از ایرانیان باهمین مراسم مولای امیران عرب بودند .

درزمان جاهلیت مرد مسیحی ویایهودی یازرتشتی مولای عرب‌میشد، حضرت‌رسول یك مولای حبشی، یك‌مولای ایرانی، یك‌مولای قبطی، یك‌مولای یونانی داشتند. عدس مولای‌عتبة ابن‌ابی‌ربیعه‌از مسیحیان نینوا بوده ودرجنگ بدر (بادین مسیحیت) کشته‌شد. اما بعداً قرآن مولی‌گرفتن یهود ونصاری رامنع‌کرده فرمود: «یاایهاالذین آمنوالاتتخذوا الیهود والنصاری اولیاء» سورهٔ مائده آیهٔ ۵۷. ترجمه:

«ای‌کسانیکه ایمان آورده‌اید یهود ونصاری را دوست (مولای) خود قرار ندهید.»

وپس‌از آن یهود ونصاری بجای مولی بودن‌ذمی شدند .

مولی رحم

این‌قسم مولی شدن چنان‌بود که مولای یك‌قبیله بامولای قبیلهٔ دیگر همسر میشد وبالطبع مولای قبیلهٔ دوم‌بشمار میآمد ویا بالعکس . مثلا سدیف شاعر اوایل‌عباسیان از موالی خزاعه بود و چون بازنی از موالیان بنی‌هاشم ازدواج‌کرد، خودش‌هم مولای بنی‌هاشم شد .

بطورکلی موالیان تابع مقررات عمومی وخصوصی بوده‌اند. اما مقررات عمومی آنکه مولی از بنده بالاتر واز آزاد پائین‌تر بود، مثل‌بنده‌خرید وفروش نمیشد ولی مثل‌آزاد ارث نمیبرد، در ازدواج هم مقید بود، یعنی مولی نمیتوانست باآزاد همسر شود. دیهٔ مولی نصف دیهٔ آزاد بود ودراجرای حدود نیز نیمی ازحد بروی اجرا میگشت.

مقررات خصوصی مولی بانوع مولی بودن تغییر مییافت. مثلا مولی عتاقه ارث نمیبرد ولی‌خودش بارث منتقل‌بدیگری میشد. مولی عقدارث نمیبرد وخودش هم‌بارث منتقل‌بدیگری نمیشد. مولی رحم، هم ارث میبرد هم بارث منتقل بدیگری میشد. هرکس بنده‌ای را آزاد میکرد ارث آن بنده‌از وی میشد. باین جهت اورا مولی نعمة میگفتند، در روم اگر بنده‌ای وارث نداشت همهٔ ارثش از اربابش بود واگر وارث داشت دو ثلث از وارث ویك ثلث از مالك بود .

عربهای جاهلیت بموضوع موالی اهمیت میدادند و برای آنان تعصب میکشیدند واز آنها حمایت می کردند. این موضوع دراسلام نیز بود وکار موالی تاآنجا بالازدکه پاره‌ای از آنان موجب سقوط یك دولت وتأسیس دولت تازه‌ای گشتند.

بیگانگان در میان اعراب (جاهلیت)

بیشتر مردم عربستان ازعربهای قحطان وعدنان وموالی و اتباع و خلفای آنان (هم‌پیمانها) تشکیل می‌یافت ولی‌دسته‌ای از بیگانگان هم‌میان آنان بودند، اینها از عراق، مصر، شام، حبشه، روم، کلده وغیره مهاجرت کرده بعربستان آمده بودند، پاره‌ای از آنـان مثل کلدانیان و سریانیان باعرب ازدواج کرده جزء عربها محسوب میشدند، دستهٔ دیگـر مانند ایرانیان و هندیان وحبشیان، موالی یعنی‌پناهندگان خوانده میشدند. موقع‌ظهور اسلام‌یهود بنی‌قینقاع - یهود نضیر و غیره - مشنی مسیحی - دسته‌ای رومی وعده‌ای ایرانی آزاد (ابناء) جزء بیگانگان مقیم عربستان بشمار میآمدند.

ابناء فرزندان

گروهی از ایرانیان راکه در یمـن میزیستند بنام فرزنـدان فارس (ابناءالفرس) ویاآزادگان (احرار) میخواندند تااز ایرانیان‌تحت الحمایه - موالی - مقیم عربستان‌متمایز باشند. مختصر داستان‌این دسته از ایرانیان جنین بودکـه پس از استیلای حبشیان بریمن سیف‌بـن‌ذی یزن‌حمیری از شاهزادگان یمن نزدکسری (انوشیروان) آمده ازوی یاری خواست، انوشیروان چند هزار سپاهی بسرداری (وهرز) نام همراه سیف روانه‌کرد. سیف ووهرز باحبشیان جنگیده‌آنهارا اخراج کردند ولی‌چهارسال پس‌از این‌پیروزی غلامان حبشی سیف راکشته بکوه‌ها گریختند. یاران سیف‌غلامان حبشی را دستگیر ساخته‌کشتند وبعد ازآن‌کاریمن‌رو بهرج ومرج گزارد. سرانجام دوسردار ایرانی یکی‌همان وهرز ودیگری بنام راذویه بریمن مسلط شده آنجا را مستعمرهٔ ایران‌کردند. دراین‌اثناء اسلام‌ظهور کرده مسلمانان یمن‌راگشودند وهردو سردار ایرانی مسلمان شدند وسپاهیان ایران و فرزندان آنان نیز اسلام آوردنـد واینان همانهائی هستندکه آزادگان یافرزندان ایران (احرار ابناءالفرس) خوانده میشدند و از میان آنان مسلمانان نامداری پدید آمدند ازآنجمله:

طاوس‌بن‌کیسـان ازبزرگان تابعین - وهب‌بن‌منبه داستانسرا ومورخ نامی وضاح شاعر مشهور یمنی وغیره.

این قبیل ایرانیان آزاد درشام وعراق وجزیره هم‌یافت‌میشدند ودر هرجا نام‌مخصوص داشتند. ایرانیان مقیم‌صنعاء (پای‌تخت‌یمن) را بنی‌احرار، زادهٔ آزادگان میگفتند، ایرانیان کوفه احامره وایران بصره اساوره، و ایرانیان مقیم جزیره حضارمه، وایرانیان مقیـم شام جراجمه خوانده میشدند ودرتاریخ اسلام مقام مهمی داشته‌اند چه‌که درجنگها همدست‌اعراب بودند واز ایرانیان‌موالی (تحت‌الحمایه) متمایز بودند.

سیاست دولتی عربها در زمان جاهلیت

عربها در ایام جاهلیت دولتی نداشتند که سیاستی داشته باشد، فقط در یمن دولت تبابعه حکومت میکرد و آن قسمت مورد گفتگوی ما نیست. اما عربهای جاهلیت تابع عادات ورسوم ومقرراتی برای معاملات داخلی وامور اجتماعی وروابط سیاسی خود ترتیب داده بودند که بجای قوانین اداری وسیاسی دولتهای متمدن بکار میرفته است.

مثلا رئیس یا امیر آن کسی بود که ازحیث جاه ومنزلت و شرافت نسبی برتر بود واگر چندنفر دارای آن ممیزات میشدند پیرترین آنان انتخاب میگشت و از آنرو کلمهٔ (شیخ) بمعنای پیر ورئیس هردومیآمد و اگر درسن هم چندنفر برابر بودند باقرعه مشکل حل میشد، هروقت که چند قبیله برای جنگ باهم متحد میشدند فرمانده کل را از میان رؤسای قوم از روی قرعه تعیین میکردند، این وضع عربهای بیابان گرد بود. اما رئیس شهرنشینان مکه پرده‌دار کعبه بود ودرجلد اول این کتاب راجع بآن قسمت گفتگو شد.

درهریك ازقبایل جاهلیت خانواده‌هائی بودکه برسایر خانواده‌ها برتری داشتند و ریاست قبیله معمولا درآن خاندان باقی میماند. مثل خاندان هاشمی درقریش وخاندان حذیفة ابن بدر فزاری درقبیلهٔ قیس وخاندان زارة بن عدی در قبیلهٔ تمیم وخاندان ذی الجدین بن عبدالله ابن حمام درقبیلهٔ شیبان وخاندان ریان درقبیلهٔ حرث بن کلب در یمن. این خاندانرا ازآنرو برتر میداشتند که سه پشت آنها ریاست داشتند. مسلمانان هم در تعیین فرمانداران این نکته را رعایت میکردند، چنانکه ابن عباس درآن مورد بحسن بن علی سفارش کرده میگوید:

سران خاندان را بریاست بگمار، چه که بهتر از دیگران امور قبیلهٔ خود را اداره میکنند.

رئیس قبیلهٔ (بدوی) با آنکه حکومت مطلق داشت کمتر بتعدی وخودکامی میپرداخت ودربیشتر کارها بانزدیکان خود مشورت میکرد. حاجب و دربان نداشت وبرافراد قبیله تکبر نمیکرد، باتمام زیردستان معاشر و دمساز بود. عربها القاب و عنوان نمیدانستند و رئیس خودرا باسم صدامیکردند وحق خودرا باکمال مناعت وغرور(مانند هر بیابانگرد دیگر)مطالبه مینمودند ولی از آنطرف آداب ورسومی داشتند که حاکی از محبت آمیخته باحترام بوده. مثلا رئیس ومرئوس یکدیگر رابتفاوت پدر - پسر - عمو - برادرزاده وغیره میخواندند. در صدراسلام نیز چنان بود، مردم خلیفه‌را باسم میخواندند، بااو مناظره میکردند ولی پس از آنکه متمدن شدند حاجب ودربان بهم‌زدند ومیان رئیس ومرئوس فاصله زیاد شد.

صفات برجستهٔ عرب در جاهلیت ـ وفاء

عربها که دارای صفات برجستهٔ پسندیده‌ای بودند کمتر بحاکم وقاضی محتاج میشدند، زیرا همان مزایای اخلاقی آنانرا از بسیاری کارهای زشت باز میداشت. بزرگترین این ممیزات و صفات برجسته وفاء بود و هرملتی که وفادار باشد طبعاً ازقاضی وحاکم بی‌نیاز میماند

و این مسلم است که حکومت و داوری مخصوص مردم بی‌وفاء میباشد. وفاء از صفات اصلی عربهاست هر قدر که از شهر و آبادی دورتر بود وفاداری آنان بیشتر میشد. **چه این طبیعی است که مکر و حیله فقط در کاخ‌های مجلل و در زیر سایهٔ درختان (باغ) بارور میگردد و نشو و نمو میکند.**

وفاداری از صفات طبیعی و عادی صحراگردان است، حرفهای آنان، کارهای آنان اخلاق و اشعار آنان همه از وفا و مهر و محبت حکایت دارد ولی مردم شهر نشین بخصوص ثروتمندان و بزرگان اگر هم اظهار وفاداری کنند از روی تکلف و ساختگی است. داستان حنظلهٔ طائی و نعمان بن منذر نمونه‌ای از وفاداری عرب است. حنظله به نعمان وعده داد که سال آینده برای کشته‌شدن حاضر می‌شود. نعمان از او ضامن خواست شریك بن عدی که از وفاداری و درست قولی حنظله بخوبی آگاه بود این ضمانت خطرناك را پذیرفت. حنظله سر موعد برای کشته شدن آمد! نه سرباز اورا جلب کرد و نه ژاندارم اورا تحت الحفظ بقتلگاه کشاند بلکه وفاداری و درست قولی حنظله را بپای خودش تا زیر شمشیر کشانید و نعمان که این صمیمیت را دید از خون او در گذشت و عجب‌تر از آن، داستان سموئیل بن عادیاست که اموال و اسلحهٔ بسیاری از امرؤالقیس کندی پیش او امانت بود و همینکه امرؤالقیس در روم در گذشت پادشاه کنده اموال امرؤالقیس را از او خواست. سموئیل تقاضای پادشاه را ردکرده گفت :

«ای پادشاه از وفاداری دوراست که وارث را محروم سازم و امانت دیگران را بتو بدهم این خیانت است و من خیانت نمیتوانم» پادشاه لشکری بجنگ سموئیل فرستاده او را در قلعه‌اش محاصره کردند و پسرش را اسیر گرفتند. پادشاه کنده بوی پیام داد که اگر اموال امانتی را ندهی پسرت را سرمیبرم، سموئیل گفت: «هرچه میخواهی بکن من خلاف امانت‌کاری نمیتوانم» پادشاه پسر سموئیل را جلوی چشمش سر برید ولی سموئیل همچنان در حصار ماند!

پادشاه کنده پس از چندی که از فتح قلعه نومید شد بشهر خود برگشت و سموئیل ترکهٔ امرؤالقیس را بورثه‌اش برگردانید[1].

آری مردمی که اخلاقشان چنین است کمتر محتاج قانون و مقررات میشوند و بپاسبان و آرتش و ژاندارم نیاز ندارند بخصوص که اگر علاوه بر وفاداری بلندهمت و دل‌پاك و باسخاوت و باگذشت و باعفت هم باشند و کمتر زیر بار زور بروند و این مزایا از صفات برجستهٔ عربهای بیابان‌گرد است.

حق همسایگی و پناه دادن (جوار)

دیگر از صفات برجستهٔ عرب که مانند وفاء فطری آنان شده حق همسایگی است. عربهای بدوی از همسایهٔ خودشان دفاع میکنند، این صفت برجسته یکی از اصول همکاری طبیعی میباشد و در امثال عرب آمده که از همسایهٔ نزدیکت بیش از برادر دورت دفاع کن.

---

۱ - اگر عرب اینطورکه جرجی زیدان گفته طبعاً وفادار است پس چرا پادشاه عرب (کنده) آنطور رفتارکرد!؟ مترجم

گرچه کلمهٔ (جار) در زبان عربی بمعنای بیداد (جور) وستم استعمال شده اما عربها آنرا بمعنای مهر وداد بکار برده پناه گرفتن وپناه‌دادن (اجـاره ـ استجاره ـ جوار) را در آن وارد ساخته‌اند ودامنه‌اش را توسعه داده‌اند وجوار (همسایگی) را تا حدود پناه بردن وپناه دادن رسانده‌اند واگر کسی از چیزی یا شخصی میترسید همینقدر که بدیگری پناه میاورد و از اوکمك میخواست آن‌شخص جان ومال خودش را در راه حفظ او فدا میکرد.

مثلا موقعی اعشی، اسود عنسی را مـدح گفت: اسود مقدار زیادی جامه وعنبر وغیره بوی داد، راه بازگشت اعشی از میان قبیلهٔ بنی‌عامر بود، اعشی از دستبرد آنان بیم داشت از آنرو نزد علقمة بن‌علاثه آمده گفت: «مرا پناه ده ـ علاثه گفت پناهت دادم گفت: ازجن وانس گفت: آری. اعشی گفت از مرگ، علقمه گفت: نه‌آنرا نمیتوانم.» اعشی از نزد علقمه پیش عامر بن‌طفیل رفته گفت. «مراپناه‌ده. عامر گفت: پناه دادم ـ گفت: از جن وانس. گفت: آری. گفت: ازمرگ. گفت: آری. اعشی پرسید چگونه‌از مرگ پناه میدهی؟ عامر گفت: این طور که اگر نزدش بروی دیهٔ تورا بوارثانت بدهم! اعشی گفت: حال‌دانستم که‌درپناه‌تو هستم.»

چه‌بسا که‌کسی برای پناهندگی بخانه‌ای میرفت وصاحب خانه را نمیدید ولی همینقدر که گوشهٔ جامه‌اش را بدر خانه‌می‌بست ومعلوم میشد که اوپناهنده است تمام اهل خانه‌بحمایت ودادخواهی او ملزم میشدند. از نمونه‌هـای مردانگی عرب در پناه دادن یکی هـم داستان عامر بن‌طفیل است که پس از مرگ او اهل قبیله یك میل اطراف قبرش را علامت گزاردند که سواره یاپیاده یا گله یا شتر از آن محل نگذرد وکسی آنجا گوسفند نچراند وقبر اودرحریم باشد. چه‌که‌عامردرزمان زندگی خودبسیاری را پناه میداد واکنون قبرش بایدمحترم بماند.

در اسلام هم تامدتی موضوع پناه محترم بود وبآن‌عمل میکردند ولی همینکه‌مسلمانان دولت وتشکیلات پیداکردند قضیهٔ پناه (بست‌نشستن) روبسستی گزارد. چه‌که مردمان بزرگ (پناه دهندگان) از ارکان دولت شدند وبواسطهٔ حفظ مقام خودکسی را پناه نمیدادند و به‌پناهندگان میگفتند از دست فرمانرواکسی بست نمی‌نشیند، بست نشستن برای ستم خواهی‌از افراد عادی است. مثلا موقعی ابن‌مفرغ خاندان عبیدالله بن زیاد را هجو گفت وازترس‌عبیدالله که آنمـوقع امیر بصره بود باحنف‌بـن قیس پناه آورد، احنف برای حفظ مقام خود او را رانده گفت اگر میخواهی تو را از آزار قبیلهٔ بنی‌سعد پناه میدهم ، امـا از دستبرد ابن‌زیاد پناه نمیتوانم، بهتراست که بـسایر بزرگان عـرب مراجعه‌کنی، ولی احنف پیش هرکس رفت همان جواب سربالا را شنید.

غرور وبلندپروازی (اریحیه) دیگـر از صفات عرب بدوی که او را از حکومت وداوری بی‌نیاز میساخت همان غرور وبلند پروازی بودکه فرنگیان آنرا بمردانگی Chevalerie تعبیر میکنند ، این صفت برجسته مولود شجاعت و سخاوت ونیکوکاری میباشد. عربهاکه مردمان خیال پرور سریع ـ

التأثر احساساتی بودند بی‌اندازه بلند پرواز ومغرور میشدند. چه بساکه عرب با یك شعر بمبارزه برمیخاست وبا یك شعر دست از کارزار میکشید وچه بساکه عرب برای شنیدن یك حرف جانش را فدا میکرد وبرای نشنیدن یك حرف از همه چیز میگذشت. عربها برای تقویت این صفت برجسته (غرور ومردانگی) در بازار های مکاره، در اجتماعات ومجالس خویش غالباً مفاخر ویا معایب یکدیگر راشرح میدادند وحس مردانگی وغرور رادراشخاص تقویت مینمودند ودر نتیجهٔ همین بلند پروازی وغرور ذاتی بکاری دست نمیزدند که محتاج دادرسی ودادخواهی بشود.

علاوه براین صفات پسندیده عرب صفات ستوده دیگری هم داردکه از آنجمله مهمان‌نوازی، سخاوت وبلندهمتی است که دراینجا مورد بحث ما نمیباشد.

سیاست دولت اسلام در زمان خلفای راشدین از سال ۱۱ تا ۴۰ هجری

جامعهٔ اسلامی

گفتیم که عرب تعصب قومی داشت وبه‌نیاکان خود میبالید ولی اسلام آنانرا متحد ساخته تعصب قوم وقبیله را از عربها گرفت وآنانرا از هرجهت یگانه نمود. پیش از اسلام عرب یمن بعرب حجاز وعرب حضرمی بر عرب حمیری ودیگری بر دیگری فخر میکرد وهر خاندان وخانواده‌ای برای خود مزیتی قائل میشد. اما حضرت رسول‌اکرم آنانرابنام اسلام در زیر یك‌پرچم در آورد وپیغمبر (اکرم) فرمود: «مسلمانان همه باهم برادر ویکسانند.» ونیز در روز فتح مکه‌ضمن خطبه‌ای چنین فرمود: «ای‌قریش: خداوند غرور زمان جاهلیت را لغوکرد، افتخار به‌نیاکان را باطل ساخت، ای قریش همهٔ مردم از نسل آدم هستند وآدم هم از خاك بود.» ونیز ضمن خطبهٔ حجةالوداع چنین فرمـود: «ای مردم خدای شما یکی است، پدر شما یکی است، پدر شما آدم است وآدم از خاك است وهر کس پرهیزگارتر باشد پیش‌خداگرامی‌تر است، عرب برعجم برتری ندارد واگر برای‌کسی برتری هست در پرهیزگاری است.»

خلفای نخستین از پیغمبر تأسی میکردند، بخصوص عمربن خطاب در مساوات میان مسلمانان بیش از هرکس مقید بود . داستان جبلةبن‌الایهم مشهور است‌که وی اسلام آورده بطواف‌کعبه رفت وشخصی ازقبیلهٔ فزار جامهٔ اورا لگد کرد، جبله بامشت بینی فزاری‌رادرهم کوفت . فزاری نزد عمر شکایت آورد . عمر دستور دادکه فزاری از جبله انتقام بکشد ویا جبله اورا راضی‌سازد.

جبله از این داوری بهراس افتاده گفت: «ای‌خلیفه این چه‌داوری است؟ من پادشاهم واو مردی بازاری‌میباشد.» عمر باخونسردی پاسخ‌داد: «که اسلام او وتو را یکسان ساخته واگر برای‌کسی برتری باشد بواسطهٔ درستکاری ونیکوکاری او خواهد بود.» جبله زیر بار

این حکم نرفته از بیم عمر بروم گریخت.

ازاین رومیتوان دانست که جامعهٔ بزرگ همان جامعهٔ اسلامی بوده است ولی درعین حال این هم مسلم است که در زمان خلفای راشدین هم، برای عرب مزایای بیشتری قائل بودند. چه که عرب را پایه گزار اسلام میدانستند چنانکه عمر ضمن وصیت خود میگوید: عربهای بیابان را نگاهداری کنید، پایهٔ اسلام آنها هستند ودر جای دیگر (عمر) میگوید: ازاخلاق ناستودهٔ عجم بپرهیزید، در صورتیکه اسلام عرب وعجم از هم نمیشناخته وهر دو را برابر ساخته بود. نخستین خلیفه‌ای که عرب را بردیگران برتری داد عمر بود، وی میگوید:

«این کار بدی است که عربها یکدیگر را اسیر بگیرند، چه خداوندکشور پهناور عجم را برای اسیرگرفتن عربها آماده ساخته است» عمر اسیرگرفتن از اعراب را منع کرد و اسیران جاهلیت واسلام را آزاد ساخت. چه پیغمبر فرموده بود: «مسلمان اسیر مسلمان نمیشود.» عمر اجازه نمیداد عجمها درمدینه بمانند، عمرقلعهٔ خیبر (یهود) را میان مسلمانان قسمت کرد. همینقسم وادی‌القری را بمسلمانان داد ویهود نجران را بکوفه راند تا غیر عرب درعربستان نماند. عمر بجامعهٔ عربی علاقمند بود وبحفظ نژادوتبار اهمیت میدادکه‌از آنرو عصبیت میان آنان باقی بماند، ازگفته‌های عمر در آن باب یکی هم این است:

«نسب نیاکان را بفرزندان یاد بدهید تا مانندنبطیها نباشند که از هر کدامشان بپرسید فرزندکیستی پاسخ میگوید اهل فلان ده هستم.»

جامعهٔ عربی

با آنکه عمر بحفظ جامعهٔ عربی علاقه‌مند بود ودر عربستان جز عرب‌کسی را راه نمیداد معذلك عربها را بمهاجرت بشام و عراق تشویق کرده میگفت: در حجاز اقامت نکنید فقط چراگاه شتران شما حجاز باشد بروید جاهای دیگر را بگیرید خدا وعده داده همه‌جا را بشما بدهد.

عمر میدانست که عربهای شام وعراق باعربهای حجاز همراهی میکنند واقعاً هم همین‌طور بود.

چه عربهای عراق‌از بدرفتاری ایرانیان بجان آمده بودند واز ایرانیان کینه داشتند، عربهای عراق وشام گرچه مسیحی بودند اما زبان ونژادشان عرب بود وچون مسلمانان عرب بعراق وشام آمدند عربهای مسیحی از دین چشم پوشیده بکمك همزبانان وهم‌نژادان خود برخاستند، بخصوص عربهای عراق‌که دوش‌بدوش عربهای مسلمان باایرانیان‌جنگیدند وآنانرا بپناهگاههای ایران راهنما شدند.

مثلا ابوزبیدطائی بااینکه مسیحی بود همراه مسلمانان با ایرانیان میجنگید ودرواقعهٔ جسر میان مسلمانان کشته شده همینقسم در جنگ بویب، انس‌بن‌هلال نمری باعده‌ای ازقبیلهٔ خودکه همه مسیحی بودند بکمك عربهای مسلمان آمده گفتندما بادشمن قوم خود میجنگیم، طایفهٔ تغلب وسایر قبایل مسیحی عرب نیز چنین میکردند.

عربهای مسیحی شام وعراق برادران عرب خود (مسلمانان) را در جنگها راهنمائی میکردند، پند واندرز میدادند وهمینکه ولیدبن عقبه بجنگ رومیان رفت ووارد کارزار شد عرب ناشناسی که دین نصرانی داشت نزد او آمده گفت: ای مسلمانان من مسیحی هستم ولی پیش از مسیحی بودن عرب وهمزبان وهم نژاد شما میباشم، این رومیان تا چاشت با شما میجنگند اگر سستی بکار بردید شما را نابود میسازند، اگر پایدار ماندید میگریزند.



زن عرب مراکش باکودکش

واین راهنمائی او بسیار سودمند اتفاق افتاد.

عمر این را بخوبی فهمیده بود واز آنرو مسلمانان را بفتح شام وعراق تشویق میکرد وهمینکه مراتب نیکوکاری وهمراهی اعراب مسیحی را دانست از آنان همه جور قدردانی کرد.

مثلا موقعیکه مسلمانان میخواستند بر مسیحیان جزیه بگذارند عربهای مسیحی ایاد وتغلب ونمر، از پرداخت جزیه امتناع کردند وهمینکه قضیه را بعمر خبر دادند عمر یاران خود را برای مشورت خواست یکی ازآنان بعمر گفت : «اینها هرچه باشند عرب هستند و غرور آنان مانع پرداخت جزیه است پس نباید کاری کرد که دوست دشمن شما بشوند» عمر

این گفته را پسندیده نه‌تنها آنان را از پرداخت جزیه معاف داشت بلکه دستور داد مانند مسلمانان بآنها صدقه بدهند ولی با آنان شرط کرد که فرزندان خود را در قبول دین آزاد بگذارند و آنها را بمسیحی شدن مجبور نسازند.

عمر همهٔ این کارها را برای حفظ جامعهٔ عربیت میکرد و آنرا حق واجبی میدانست که باید اداء شود. موقعیکه ولیدبن عقبه برای فتح عراق وجزیره مأمور شد تمام عربهای مسیحی جزیره وعراق با اوهمدست شدند، فقط قبیلهٔ ایاد بطرف رومیان رفتند. ولیداین واقعه را برای عمر نوشت، عمر بپادشاه روم چنین اخطار کرد: «خبر رسیده که قبیله‌ای از قبایل عرب دیار مارا ترک کرده وبه دیار تو آمدند سوگند بخدا اگر آن عربها را بدیار ما نفرستی تمام مسیحیان را از دیار خود اخراج کرده نزدتو میفرستیم.» پادشاه روم فوری قبیلهٔ ایاد را نزد عربها برگردانید.

پراکنده شدن اعراب

عمر عربها رابفتح شام وعراق تشویق میکرد چون میدانست در آن ممالك عرب زیاد است وباپیوستن عربهای حجاز بآنان جامعهٔ عرب توسعه می‌یابد وپس از فتح آن ممالك اجازهٔ جلو رفتن به اعراب نداد تاآنکه درسال هفده یا هیجده هجری اصرار سرداران عرب فزونی یافت و عمر خواه ناخواه بآنان اجازهٔ پیش رفتن داد و این همانسالی است که بسال پراکنده شدن روی زمین (الانسیاح فی‌الارض) مشهور میباشد . مسلمانان مزهٔ پیروزی را چشیده بودند و بهرهٔ بسیاری از غنیمت برده بودند لـذا می‌خواستند جلو بروند اما عمر موافقت نمیکرد ، دراین میان عمروعاص که از اوضاع و احوال مصر اطلاع کافی داشت نزد عمر آمده گفت: «ای‌خلیفه سرزمین مصرجای پر نعمت وبرکتی است اگر آنرا بگشائیم گشایش مهمی درکارمسلمانان خواهد شد ومردمانش ازکارزار عاجزند پس چه بهتر که مارا رخصت بدهی تامصر رابگشائیم» عمر بعمروعاص پاسخ نداد عمروعاص براصرار خود افزود عمر در آن‌کار مردد شده گفت: تو برای فتح مصرحرکت‌کن من‌هم باخدا مشورت میکنم واستخاره میگیرم وبتومینویسم اگر نامهٔ من‌هنگامی بتورسید که هنوز مصررانگشوده بودی وبتودستور بازگشت داده بودم فوری برگرد واگر نامهٔ من دیرتر رسید که البته میروی وازخداکمك میخواهی. عمروعاص باشتاب فراوان سپاهیان خودرا برداشته روبمصر رفت که مبادا میان‌راه نامهٔ عمربرسد ومجبور بمراجعت شود. اتفاقاً نامهٔ عمردرشهری نزدیك‌العریش دربیرون مرز بعمروعاص رسید اما عمروعاص‌آن نامه رانگشود تاوارد عریض یعنی خاك مصرشدآنگاه نامه را باز کرد و متن آن چنین بود. «بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان ــ ازخلیفه عمربن‌خطاب بعمروعاص درودخدا برتواگراین نامه را بیرون خاك مصردریافت‌کردی فوری برگرد و اگر درخاك مصر بتورسید جلوبرومن تورا کمك میکنم .» عمروعاص هم پیش رفت و مصر راگشود .

موقعی که مسلمانان اهواز (خوزستان) را گشودند عمر گفت : «ای کاش میان ما و فارس کوهی از آتش بود که نه ما به پارسیان می‌رسیدیم و نه پارسیان بما میرسیدند.» همینقسم عمر مسلمانها را ازعبور ازدریا منع میکرد وهمینکه مسلمانهامیخواستند در شهری که گشوده‌اند اردوگاهی بسازند عمر اصرارداشت جائی نمانندکه میان آنها ومدینه (مرکز خلافت) آب باشد تاهر گاه که‌لازم شد بتواند سوارمرکوب خود شود وبه‌آنان برسد اینهامیرساندکه عمر تعصب عربی داشت و میخواست مرکز اسلام و اعراب در عربستان محفوظ بماند بااین همه چون چاره راناچار دید بعربها اجازه داد دراطراف متفرق شوند وبسرداران اسلام رخصت کشور گشائی (درجاهای دور دست) داد ولی قریش را درمدینه محصور داشت وبآنها اجازه نداد از آن شهر بیرون بروند وبه‌آنان گفت . چیزی که از آن بیم بسیار دارم پراکنده شدن شما میباشد واگرمردی ازقریش‌نزداومیآمد و برای شرکت درجهاد اجازه میخواست بوی میگفت توباپیغمبر درجنگها شرکت داشته‌ای وهمین افتخار برای تو کافی است چه بهتر که دنیا را نبینی ودنیاتورا نه‌بیند . عمر بامهاجرین قریش نیزهمین رفتار را داشت. اماهمینکه معاویه خلیفه شدآنانرا آزادگذارد، بسیاری بشام نرد معاویه رفتند وبقیه دراطراف متفرق گشتند .

آری سیاست نخستین عمر آن بودکه عرب را درعربستان و عراق وشام محصور بدارد وقریش را درمدینه جمع کند زیرا مدینهٔ مرکز اسلام بود وقریش اساس وهستهٔ پیدایش اسلام محسوب میشدند. امافتوحات اسلامی باسرعت انجام گرفت وعمررا خواه ناخواه ازتعقیب آن سیاست بازداشت .

ازآنرو بایدگفت که در آن اوقات جامعهٔ اسلام وعرب دولفظ ویك معنی بود وبخصوص مللی که تابع اسلام شده بودند چیزی جز آن درك نمیکردند و عرب و مسلمانان را یکی میدانستند چنانکه درزبان سریانی کلمهٔ (طیبوتا) بمعنای عرب وسلمان میآید . فرق جامعهٔ عرب پیش ازاسلام وجامعهٔ عرب بعدازاسلام آن بود دراولی جامعهٔ عرب ازواحدهای متعدد تشکیل مییافت وهرقبیله و طایفه‌ای برای خود امتیازاتی تصور میکرد. اماپس ازاسلام جامعهٔ عرب آن اختلافات را فراموش‌کرده دارای یك هدف (اسلام) گشتند. در جاهلیت به پدران خود افتخار میکردند ودرجامعهٔ اسلام به پرهیزگاری وجهاد درراه خدا مباهات داشتند واز آن جهت جامعه‌های فرعی دیگری ازجامعهٔ اسلام پدیدآمدکه قبلا بی‌سابقه بوده است .

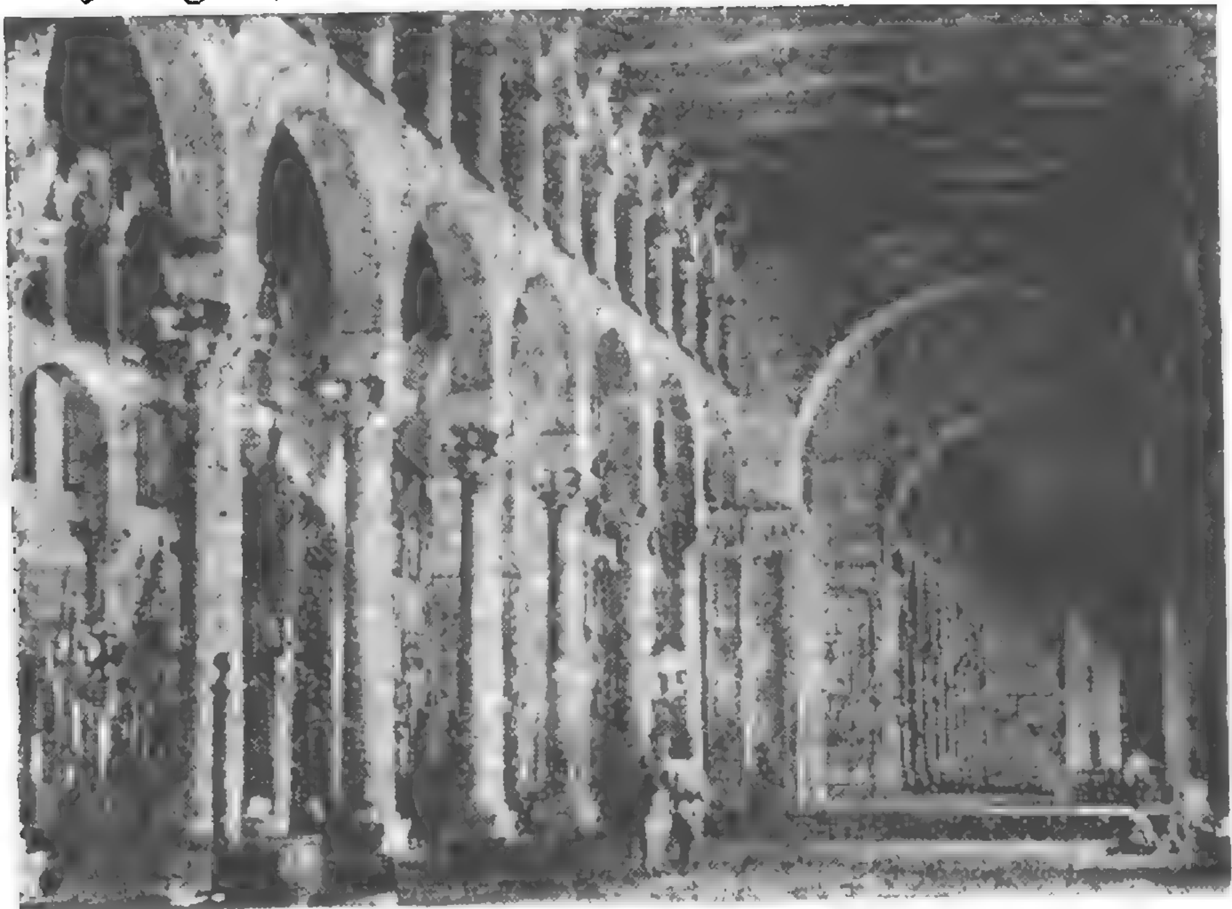
طبقات عربی اسلامی

همینکه پیغمبر بدعوت قیام فرمود طبعاً بکسانی نیازمند شدکه او را یاری‌کنند ودعوتش را بپذیرند، عده‌ای از اقوام پیغمبر او را یاری کردند، جمعی ازآنها به حبشه وگروهی بمدینه هجرت کردند و به مهاجرمعروف شدندکه قدیمی‌ترین طبقات اسلامی بشمار میآیند.

همینکه پیغمبر بمدینه‌آمد جمعی ازاهل مدینه بااویاری نمودند وبانصار مشهور شدند وهردو طبقه (مهاجر وانصار) به صحابه (همراهان) معروف گشتند . چه که اینان در سفر و حضر

همراه پیغمبر بودند ولی همین طبقهٔ صحابه هم بمقتضای حوادثی که در تاریخ اسلام واقع شد بطبقات دیگر تقسیم شدند. مثلا جنگ بدر درپیشرفت اسلام بسیار مؤثر بود وهمراهانی که درآن جنگ شرکت کرده بودند بنام بدری‌ها خوانده میشدند وطبعاً برترازسایرهمراهان محسوب میگشتند، همینقسم جنگ قادسیه که پیش درآمدفتح عراق وایران بود درتاریخ اسلام اهمیت شایانی‌یافت و جنگجویان‌آن میدان بنام اهل قادسیه طبقهٔ مخصوصی راتشکیل دادند فرمانروایان اسلام برای این طبقه مزایای بسیاری قائل شدند ومقرری وجایزه‌های بیشتری بافرادآن دوطبقه میدادند.

همینقسم کسانی‌که درفتح مکه وغیره شرکت داشتند امتیازاتی بهم زدند، پس‌ازآن هم دسته های مختلف اسلامی بهمین ترتیب طبقاتی تشکیل دادند. مثلا شیعیان علی‌کسانی راکه درجنگ جمل حضور یافتند بردیگران ترجیح میدادند وپیروان معاویه مبارزین صفین را برتر میشناختند و همینکه معاویه بخلافت رسید‌مقرری دستهٔ اخیر را اضافه کرد. صحابه (همراهان) پیغمبر علاوه بر طبقات مذکور به طبقات دیگر هم تقسیم میشدند از آن جمله طبقه‌ای‌که زودتر ازدیگران هجرت‌کردند ویا دربیعت عقبه حضور داشتند وباپیغمبر اکرم بغار رفتند، کسانی‌که در بیعت رضوان بوده‌اند البته بر دیگران‌که بعد آمدند مزیت داشتند، همینقسم طبقات دیگری بوده‌اندکه شرح‌آن مفصل‌است. علاوه برآن پاره‌ای مناصب ومشاغل دینی واداری طبقات جداگانه‌ای بوجودآورد. مانند حفاظ (کسانی‌که قرآن را



دمشق داخل مسجد اموی

از برمیخواندند) قراء (قاریان قرآن) مؤلفة قلوبهم (کسانی‌که ازآنان دلجوئی میشد) عمال (استانداران وفرمانداران) قاضیان - تابعان (پیروان صحابه) وتابعان تابعان وغیره .

بااین‌حال تعصب خانوادگی پس‌ازاسلام تا حدی باقی‌ماند منتهی بصورت دیگری در آمده رنگ دینی گرفت چنانکه قریش بواسطهٔ قرابت با پیغمبر برتر از دیگران محسوب میشدند ودرگرفتن مقام ومنصب ومقرری ازسایرین جلوتر بودند بخصوص بعد ازاینکه حدیث ذیل میان مردم شایع شد :

«الائمة من قریش» - امامها (پیشوایان) ازقریش هستند واین امتیاز وبرتری بجائی کشیدکه درامورزندگی وولادت نیرراه یافت . چه‌که شهرت دادند فقط زنان قریش تاشصت سالگی باربرمیدارند ولی سایر زنان عرب تاپنجاه سالگی‌حامله میشوند و دیگر اینکه زنان قریش‌کنیز نمیشوند و مردان‌قریش زندیق‌نخواهند شدوافراد قبیلهٔ قریش نباید جزعلم اخبار واحادیث بعلم دیگری مشغول شوند وخلاصهٔ‌کلام اینکه‌ریاست وبرتری برای قریش درسراسر جهان اسلام مستقرشد چنانکه تاچندی‌پیش نیز برقراربود. طبعاً این طبقات مختلف(صحابه- مهاجر- انصار وغیره)اسلامی هرکدام دسته‌بندی مخصوص داشتندوهرچه اززمان پیغمبردورتر میرفتند باایام جاهلیت نزدیکترمیشدند چنانکه‌بیاد اختلافات دیرین‌افتاده اختلافات عدنانی وقحطانی راتجدید نمودند وبمقتضیات روز هردسته‌ای به یکی ازاحزاب اسلامی پیوست - انصارکه اعراب قحطانی (اوس و خزرج) بودند باعلی همراه شدند و بیشتر مهاجران‌که از اعراب عدنانی (مضر) تشکیل مییافتند بمعاویه‌پیوستند وباهجو ومدح ومباهات وابراز تنفر وغیره بجان یکدیگر افتادند .

انصار از مهاجران دلیرتر بودند و حرفشان در میان ملت پیشرفت داشت، اینان اهل شوری‌بودند وپیشوا (امام) تعیین میکردند وباعلی وخاندان پیغمبر همراه میشدند وبامعاویه که‌مدعی خلافت بود بسختی مبارزه میکردند . پیروان معاویه پس از آنکه قدرت یافتند در تحقیر و اهانت آنان فروگذاری نداشتند و چه‌بساکه این عنوان (انصار) را بـرای آنان نمی‌شناختند. میگویند: روزی دربان معاویه (موقع خلافت معاویه) نزد اوآمده گفت: دسته‌ای از انصار اجازهٔ ورود میخواهند، عمروعاص‌که در آنجا بود از شنیدن‌کلمهٔ انصـار برآشفته گفت :

ای امیرمؤمنان این لقب چی است؟ فرمان ده مردم را بهمان نام خانوادگـی سابق بخوانند .

سیاست خلفای راشدین

درزمان خلفای راشدین اسلام دولت‌نبودکه سیاست داشته باشد بلکه یك حکـومت (خلافـت) دینی مذهبی محسوب میگشت کـه اساسش برپرهیزگاری، دادخواهی وخوشرفتاری استوار شده بود. بقسمی که‌در هیچ‌دوره‌ای چنان حکومت عادلانه سابقه نداشت .

مرد این دوره بلکه بطور مطلق مرد آنروز اسلام عمر بن‌خطاب است، زیرا مطالبی که از رفتار واحکام وی نقل میکنند بندرت برای یك فردجمع شده است. صفات برجسته و ممیزات این‌مرد بزرگ در کتابها نوشته‌شده ومحتاج بتکرار نمیباشد. ابوبکر هم دربزرگی دست‌کم از عمر ندارد فقط مدت حکمرانی اوکوتاه بوده است و مبارزهٔ ابوبکر بامرتدان بزرگترین نشانهٔ‌کاردانی ولیاقت وی میباشد. چه‌پس ازرحلت پیغمبر مردم از اسلام برگشتند ومسلمانان هراسان شدندکه مبادا این‌آئین تازه نابودگردد. ابوبکر دامن‌همت برکمربست وبامرتدان جنگید واسلام را به‌نیروی پیشین بازگردانید وهمینطور دربارهٔ عثمان وعلی نیز گفته میشود .

ابوبکر

دورهٔ طلائی اسلام واقعاً همان دورهٔ خلفای راشدین میباشد. صفات پسندیدهٔ خلفای راشدین همه‌جا معروف ومشهور است. زهد و تقوی وعدل اساس‌کار آنها بود. هنگامی‌که ابوبکر مسلمان شد بازرگانی میکرد وچهل‌هزار درهم‌سرمایه داشت. این‌پول درآنروز ثروت هنگفتی‌بود، ابوبکر همهٔ‌آن پولهارا در راه اسلام‌صرف‌کرد وهرچه ازدرآمد بازرگانی عایدش میشد برای پیشرفت‌اسلام مصرف مینمود. در بیت‌المال چیزی نگاه نمیداشت و همین‌که درگذشت ترکهٔ نقدی او یك دینار بود . ابوبکر در «سنح» اطراف مدینه منزل داشت هرروز صبح پیاده از آنجا بمدینه میآمد وکمتر سوار اسبش میشد، نماز صبح را درمدینه میخواند و تانماز عشاء در مدینه بود. سپس‌پیاده به‌سنح برمیگشت وهرروز برای خرید وفروش بیازار می‌رفت وبگله وگوسفندش‌سر میزد. پیش‌از خلافت عادت داشت برای اهل‌محلهٔ خودشیر بدوشد وهمینکه خلیفه‌شدکنیزکی از اهل محله‌گفت: «افسوس ابوبکر خلیفه‌شد ودیگر کسی برای‌ما شیر نمی‌دوشد.» ابوبکر که این‌را شنید بوی پاسخ‌داد: «ای دخترك آسوده باش، خلافت در وضع‌من تغییر نمی‌دهد و همچنان برای شما شیر میدوشم» شش‌ماه پس‌ازخلافت ازسنح‌بمدینه آمدتابهتر بکار مردم‌برسد وازتجارت دست‌کشید، مسلمانان سالی شش‌هزار درهم برای اوحقوق معین‌کردند و همینکه موقع مرگش‌رسید وصیت‌کرد زمین‌او را بفروشند وبهایش‌را بابت پولی‌که ازمسلمانان گرفته به‌بیت‌المال مسترد دارند.

عمر بن‌خطاب

در زمان عمر مسلمانان ممالك بسیاری‌گشودند وغنیمتها فراوان شد وخزینه‌های‌کسری وقیصر بدست مسلمانان‌افتاد، بااین‌همه عمر ذره‌ای به‌آن اموال اعتنا نداشت بقسمی‌که باقبای وصله‌دار برپا می‌ایستاد و بمردم وعظ میکرد وهرگاه محتاج پول‌میشد ازبیت‌المال قرض میکرد وهمین‌که پولی‌ازجائی میرسید قرضش‌را میداد. برای‌مصرف‌کردن‌پول مسلمانان بسیار سخت میگرفت، امور دینی و سیاسی مسلمانان‌را شخصاً میرسید، ازطرفی برای انتشار اسلام میکوشید وازطرفی عربها را علم دین میآموخت ، دربازار میگشت و قرآن میخواند، مردم را به‌تقوی تشویق میکرد و

خودش بیش‌ازدیگران پرهیزگار بود. هرکس شراب میخورد عمر اورا هشتاد تازیانه میزد. بصحرانشینان قرآن میآموخت، سپس کسی‌را برای امتحان آنان میفرستاد واگر بدامتحان میدادند آنهارا میزد وگاه هم بقدری درکتک‌زدن آنها تند میرفت که مرد چادرنشین زیر چوب میمرد (الاغانی جلد۱۶) بمأمورین سخت‌گیربود، حساب آنانرا بدقت میرسید، ازحال آنان جویامیشد واگر لغزشی از آنان می‌دید آنهارا گوشمال می‌داد. سرداران نامی اسلام مانند خالدبن‌ولید وغیره ازاین گوشمالی مستثنی نبودند. چنانکه موقعی خالدرا خواسته برای کار خلاف‌قاعده‌ای اورا سرزنش‌کرد، تهدید نمود وخالد مانند غلام حلقه‌بگوش درمقابل عمر ساکت بود. گاه هم مأمورین خود را تازیانه میزد وکسی بوی تعرض نمیکرد بیاده خواران ودزدان اموال دولتی بیش از همه کیفر میداد، معذلك همه اورا دوست داشتند چون رفتارش مثل رفتار پدر نسبت‌بفرزندان بود، گاه وبیگاه مردم‌کوچه وبازار را مهمانی میکرد وده‌تا ده‌تا آنانرا سر سفره مینشانید و غذا می‌داد. سرداران ومأمورین‌که از مدینه میرفتند عمر شخصاً سرپرست خاندان آنها بود، عمر نسبت بنامسلمانان نیزمهربان‌بود وعدالت‌را بدقت‌اجراء میکرد. مردم یامسلمان میشدند یابخوشی و رضایت زیر پرچم مسلمانان درمیآمدند. چه‌عمر بادست آهنین آن امپراطوری بزرگ‌را اداره میکرد، همینکه عمر کشته شد اوضاع‌ممالك اسلامی بخصوص خراسان وسیستان وغیره برهم‌خورد.

عثمان بن عفان

عثمان نیز مرد درستکاری بود ولی‌درمقابل قوم وخویش‌تسلیم‌میگشت و همین نقطهٔ ضعف وی سبب شدکه مسلمانان بخصوص مردم مدینه بجهاتی‌که گفتیم بروی شوریدند واورا کشتند، بنی‌امیه قتل‌عثمان‌را بهانه‌کرده خلافت‌را برای‌خود بردند. عثمان اول‌خلیفه‌ای است‌که برای‌خودپول وملك‌فراهم ساخت و همینکه‌کشته شد یك‌میلیون درهم وپانزده هزار دینارپیش‌خزانه‌دار خود پول‌داشت، علاوه برپول‌نقد شتر وگاو وگوسفند زیادی نیز جمع‌کرده بود و املاك خصوصی او در وادی‌القری وحنین صدهزار دینار می‌ارزید. درزمان عثمان‌سایر یاران‌پیغمبر(صحابه) پول وملك وشتر وگاو وگوسفند بهم‌زدند ودرپی‌جمع آوری ثروت‌برآمدند پس‌ازعثمان علی(ع) آمد وی‌مانند عمر زاهد وسخت‌گیر بود بمال‌دنیا طمع نداشت ازآنرو خلافت علی برصحابه گران آمد بخصوص‌که معاویه دربرابر زهد علی همه‌نوع‌بذل وبخشش‌میکرد، چنانکه تفصیل آن بیاید.

(مولای متقیان) علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام

داستان زهد وپرهیزگاری علی(ع) محتاج بذکر نیست وهرکس آنرا میداند. علی(ع) مرد آزاده‌ای بود، درقول وفکر وعمل جز آزادگی ومردانگی چیزی نمیدانست از حیله ومکروتزویر بوئی نبرده بودهدفش‌اسلام، راستی و درستی‌بود وفقط بحق وحقیقت‌توجه داشت. برای نمونه میگوئیم این‌مرد بزرگ همینکه بادختر پیغمبر

(حضرت صدیقهٔ کبری سلام‌الله‌علیها) ازدواج کرد، بسترش پوست گوسفندی بود که شبها روی آن میخوابیدند وروزها شترآبکش خود را بر آن پوست علف میدادند وکسی جز خودشان خدمت خانه را انجام نمیداد. درموقع خلافت اموالی ازاصفهان برای علی آوردند، علی آن اموالرا بهفت قسمت تقسیم کرد ودر آن میان گردهٔ نانی یافت آن گردهٔ نان‌را نیز هفت‌قسمت کرد. درزمستان سرد باپیراهن نازکی‌راه‌میرفت ومیلرزید. موقعی یك‌درهم خرما خرید وتوی عبایش‌ریخته بمنزل برد، مردم گفتند یاامیرالمؤمنین اجازه‌بده ماخرماها را بیاوریم،فرمودند: من‌پدر خانواده‌ام وباید خودم خوراك آنهارا بخانه ببرم. روزی از علی پرسیدند مسلمان واقعی چگونه است؟ درپاسخ گفت: مسلمان واقعی برای‌رفاه دیگران شکمش گرسنه ولبش‌تشنه است وازبیم خدا چشمش‌میگرید. موقعی‌زره خودرا نزد مردی‌دید وبرای محاکمه اورا نزد شریح‌قاضی برد وباآنکه خودخلیفه بود برای احترام حق وعدالت و مساوات شانه بشانهٔ مدعی‌علیه ایستاده دعوی خودرا طرح کرد وهمینکه سپاهیان را بجنگ میفرستاد بآنان‌دستور میداد مردم بی‌آزار وکودکان وزنان‌را متعرض نشوند.

مانند عمر در رسیدگی‌بحساب مأمورین سخت گیربود. اگرعلی درزمان عمر بخلافت میرسید البته مدت‌خلافتش بطول میانجامید وکارش پیش میرفت. اما علی موقعی خلیفه شدکه مردم از زمان‌نبوت دور بودند وبه‌تقلید عثمان دنبال‌پول و زندگی آسوده میرفتند. بدتر از همه آنکه مدعی علی معاویه مرد زیرك مکار وروانشناسی‌بود، وی پول‌پرستی وجاه‌طلبی‌مردم را درك کرده آنانرا باپول ومقام ومنصب میفریفت، برعکس علی‌که ذره‌ای از سخت‌گیری و دقت وزهد فروگزار نبود حتی نسبت بنزدیکان واقوام خویش هیچگونه ملاحظه نداشت. از آنرو بزرگان صحابه از وی‌رنجیده بطرف‌معاویه رفتند ازآنجمله عبدالله‌بن‌عباس پسرعموی علی‌که درآنموقع والی‌بصره بود ازسخت گیری علی به تنگ آمده اورا رها کرد باینتسم‌که ابوالاسود دوئلی ازعبدالله بن‌عباس‌مطالب‌نامناسبی بعلی خبرداد علی‌موضوع‌را با بن‌عباس نوشت ولی‌اسمی از ابوالاسود نبرد ابن‌عباس در جواب علی‌چنین نوشت: «آنچه بتو گفته‌اند دروغ است آنچه‌که در دست‌من‌است درست‌مانده‌ودست‌نخورده بیخود بدگمان‌مشو ..» علی‌بوی‌چنین پاسخ داد:

«بنویس بدانم چقدر جزیه گرفتی؟ ازکی گرفتی؟ وچه‌کردی؟..» ابن‌عباس تاآن نامه را دید بعلی‌چنین نگاشت: دانستم‌که درآمد مرا زیاد تصورکرده‌ای من‌این‌کار تو را نمیپذیرم هرکس‌را میخواهی برای‌بصره بفرست، سپس‌طایفهٔ طلال‌بن عامر راکه دائیهای او بودند دور خود جمع‌کرد وپول‌زیادی برداشته گفت این‌روزی ماست وباآن بطرف مکه‌آمد و علی از همراهی پسرعموی خود محروم ماند. البته عمرهم ازاین کارها میکرد و طوری نمیشد زیرا در آنموقع اخلاق مسلمانان جور دیگری بود و آنقدرهم بدنیا پابند نبودند ولی در زمان علی اخلاق مسلمانان تغییر یافته بود ومعاویهٔ مکار عقاید آنها را باپول و مقام

خریداری میکرد.

علاوه بر آن همراهان عمر نیز مانند خود اومردان درستکار غیرتمند از خود گذشته‌ای بودند وطبیعت سادهٔ صحرانشینی آنان تغییر نیافته بود و تعلیمات اسلامی در آنان روح نهضت و وحدت دمیده بود.

امابطور کلی سیاست خلفای راشدین باسیاست مملکت‌داری وعمران سازش نداشت ویك نوع خلافت (حکومت) دینی بود که بدست چندمرد بی‌نظیر وبامقتضیات ومحیط بی‌مانندااداره میشد. باین‌معنی که غرور ملی عرب، خوی وعادت صحرانشینی تعصب شدید دینی وایمان و خلوص عقیدهٔ جامعه شگفت‌آوری بنام جامعهٔ اسلامی پدید آورد که درمدت کوتاهی (کمتراز بیست‌سال) زمامداران آن جامعه ممالك وسیعی گشودند ودیانت خودرا درسراسر جهان انتشار دادند وازگرد آمدن عوامل و عناصر فوق‌العاده‌ای که نظیر آن درتاریخ کمتر اتفاق افتاده چنین تغییرات عظیمی بنام اسلام در دنیا پدید آمد. علمای علم اجتماع معتقدند که ادامهٔ آن نوع حکومت دینی جز برای همان‌مدت کوتاه وجز بدست همان‌رجال معدود امکان‌پذیر نبود وانتقال خلافت دینی بحکومت سیاسی موضوعی‌بود که بموجب قانون تکامل امری‌حتمی‌شمرده میشد، سنت دیرین‌الهی که قابل تغییر نیست وباید ادامه یابد.

پراکنده‌شدن عرب در سراسر جهان

پیش گفتیم که عمر اصراری بحفظ جامعهٔ عرب‌داشت وآنانرا بانواع وسایل به‌یکدیگر متصل میساخت واز آنرو به‌فتح شام وعراق متمایل بودکه در آندوکشور عده‌ای ازاعراب اقامت‌داشتند ونظرعمر بر آن بودکه عربهای حجاز وشام وعراق راباهم‌متحدسازد واسلام‌را نیروی تازه‌ای به‌بخشد ودرعین‌حال آنانرا ازمهاجرت به‌نقاط دور دست منع‌میکرد اگر مسلمانان میخواستند شهر تازه ویااردوگاهی بسازند بآنان یادآور میشدکه میان خودشان ومدینه دریا ورودخانه‌ای فاصله‌نباشدتامبادا شهرمدینه‌که مدفن پیغمبر ومرکز اسلام است ازعربها بر کنار بماند ومنافع و عایدات ممالك تابعه بآسانی در دسترس مـردم حجاز قرار نگیرد از آنرو مسلمانان‌را ازاشتغال بکشاورزی منع کرد ودرآن‌باره سخت میگرفت وبحـدیث مشهورتکیه داشت‌که اگرخیش درسرائی بیاید خواری‌نیز دنبال خیش‌خواهدآمد، چه اشتغال بکشاورزی مردم‌را ازجنگ بازمیدارد و نظر عمر برآن‌بودکه‌مسلمانان (اعراب) پیوسته بحال‌آماده‌باش درکشورهای زیردست (مستعمره‌ها) بمانند ومالیات وجـزیه جمع‌کنند وحکومت عـرب‌را مستقر دارند وشهرهای تازه‌ساز مسلمانان درصدر اسلام (بصره ـ کوفه ـ فسطاط) فقط دژها و اردوگاههائی بودکه سپاهیان عرب‌درآنجامیماندند تاازنزدیك ممالك زیر دست‌را اداره‌کنند وبهمین‌جهات عمر بدستور پیغمبر عمل‌کرده نامسلمانان‌را ازعربستان بیرون‌کرد تابفرمودهٔ حضرت رسول دو دین درعربستان نباشد و همچنین عمر مشرکانرا ازآمدن بمکه منع‌کرد و آنانرا اخراج نمودکه مبادا درآینده اسباب زحمت مسلمانان شوند ویار نامسلمـانان شوند

چنانکه مسیحیان شام وعراق بادولت روم همراه شدند وتفصیل آن خواهد آمد.[۱]

بنا براین سیاست اسلام درآغاز آن بود که مسلمانان (اعراب) درعربستان و اطراف عربستان باقی بمانند، ولی سردارانی که بآسانی شام وعراق را گشوده بودند وآنهمه سود برده بودند دست از عمر برنمیداشتند، و اصرار میورزیدند که اجازهٔ پیش‌رفتن بدهد. عمر در مدینه نشسته بود ومردم را بمدینه میکشانید وسرداران اسلام در اطراف عراق وشام خود را به پیش میبردند .

این کشاکش چندان طول نکشید وعمر ناچار عربها را اجازهٔ پیشرفتن داد وآنان در مدت کوتاهی ایران و مصر وقسمتی از افریقای شمالی را گشودند، در این میان عمر کشته شد ، و عثمان بخلافت رسید و بقوم قریش که بحکم عمر در مدینه محصور بودند اجازهٔ حرکت داد .

قوم قریش وسایر عربها از خانه‌ها وچادرها وقبیله‌ها بیرون ریخته درممالک تازه گشودهٔ خود متفرق شدند، در صورتیکه شمارهٔ آنان بیش از دویست هزار نفر نمیشد، وبرممالکی حکومت داشتند که جمعیت آن بیش ازصد میلیون بود بعلاوه دولت شکست خوردهٔ روم هم مراقب کار آنان بود.

توالد وتناسل عرب

جمعیت عرب درزمان جاهلیت (نسبت بدورهٔ اسلام) چندان زیاد نبود، بقسمی که بزرگترین سپاهیان آنان در روز صفقه (ایام جاهلیت) ازهشت هزار مرد بیش نمیشد، در آغاز اسلام نیز شمارهٔ آنان بسیار نمیبود ، ولی همینکه فتوحات اسلامی رو بفزونی گزارد عربها بفکر توالد وتناسل افتادند و این فطری عرب بود که زیادی فرزند را دوست داشت. مثلا موقعیکه قریش برضد عبدالمطلب جد پیغمبر برخاستند وی نذر کرد که اگر خدا ده پسر باو بدهد که اورا درسختیها یاری کنند یکی ازآنانرا در راه خدا قربانی کند، اتفاقاً ده پسر نصیب او شد.

مسلمانان (اعراب) که کمی عدهٔ خود را درمقابل مخالفان دیدند، علاوه برزنان سابق خود بازنان رومی ـ قبطی وایرانی که بدست آنان می‌افتاد هم‌بستر شدند و درنتیجه فرزندان زیادی پیدا کردند، واین طبیعی است که فراخی درزندگی موجب کثرت نسل میشود. عربها تاتوانستند هم‌بستر گرفتند تا آنجاکه مغیرة بن شعبه علاوه برچهار زن عقدی هفتاد وشش کنیز (اسیر) داشت، وازآنرو درمدت کوتاهی یکمرد عرب صد یا بیشتر فرزند پیدا میکرد، ازآنجمله مهلب دارای سیصد فرزند بود وعبدالرحمن بن حکم اموی ۱۵۰ پسر و ۵۰ دختر داشت . و تمیم بن معز فاطمی بیش از صد پسر وشصت دختر داشت. وعمر بن ولید نود پسر داشت، که شصت تای آنجا یك

۱ - جرجی زیدان درچند صفحهٔ قبل گفت که عربهای مسیحی شام دین خود را فراموش کرده با عربهای مسلمان همنژاد متحد شدند و اکنون میگوید مسیحیان شام یعنی عربهای مسیحی بادولت روم سازش کردند . مترجم .

سوار بودند و یک زن ابن‌سیرین سی پسر و پانزده دختر آورد و همین‌قسم سایرین اولاد بسیاری آوردند که شرحش مفصل است و شکی نیست که زیادی قوم و قبیله در پیشرفت کار، واستیلای بردیگران مؤثر است چنانکه عباسیان وامویان بهمان‌جهت پیشرفت داشتند.

پراکنده شدن عرب بواسطهٔ فتوحات

عربهای دورهٔ جاهلیت درعربستان، و اطراف (عراق وشام) محصور بودند، پس از ظهور اسلام بموجب تعلیمات دینی بکشورگشائی برخاستند عمر هم نتوانست آنانرا ازپیشرفت باز دارد، ودر مدت کوتاهی ازطرف مشرق تارود گانژ وازمغرب تااقیانوس اطلس پیش رفتند.شهرهای کسری وقیصر راگشودند و شهرهای تازه‌ای بنا کردند. زندگانی فراخ وپرنعمتی دریافتند، باسایر ملتها هم پیوند گشتند وتدریجاً تعصب قومی خودرا ازدست‌دادند وبا ازدست دادن آن‌تعصب نیروی‌خودرا باختند وناتوان گشتند. اینک‌اسامی‌قبایلی که درفتوحات اسلامی پیشقدم بوده‌اند ودراطراف دنیا متفرق گشته‌اند:

عربهای عدنانی

مضر	ربیعه
قریش	تغلب بن وائل
کنانه	بکر بن وائل
خزاعه	شکر
اسد	حنیفه
هذیل	عجل
تمیم	ذهل
غطفان	شیبان
سلیم	تیم‌الله
هوازن	نمر بن قاسط
ثقیف	و غیره
سعدبن بکر و عامر	

عربهای قحطانی

کهلان	حمیر
اوس وخزرج	قضاعه وتیره‌های آن
غسان	کلب
ازد	سلیح
همدان	تنوخ
خثعم	بهراء
بجیله	عذره
مذحج	
مراد	و غیره
زبید و نخع	
اشعریون	
لخم و کنده	

این قبیله‌ها در آغاز به ده‌ها وشهرها فرود نمی‌آمدند بلکه در خارج شهرها و ده ها در چادرها می‌زیستند، سپس پراکنده شدند و در نواحی دور افتاده با بیگانگان آمیختند و بواسطهٔ همین آمیزش و دور افتادگی ازقوم وقبیلهٔ قریش در دیگران نابود گشتند و رقیبان بمرور زمان کار آنان را ساخته، حکومت وقدرتشان را نابود ساختند.

پراکنده شدن عرب بواسطهٔ مهاجرت

عربها تنها برای کشورگشائی کوچ نمیکردند، بلکه عده‌ای از آنان بکشورهای تازه گشوده میرفتند، تا زندگانی بهتری بیابند. قبیلهٔ خزاعه چادر و بنهٔ خود را برداشته بهمان منظور بمصر وشام کوچ کردند. چه در آغاز اسلام سرزمین آنان دچار قحطی شده بود ودر شام و مصر چراگاههای مناسبی در دسترس داشتند، همینطور سایر قبیله‌ها که تا دچار خشکسالی میشدند، به یك طرف کوچ میکردند وبعضی از آنها هر چند سال یك مرتبه چه باران می‌آمد چه نمیآمد از سرزمین خود بممالك جدید میرفتند وآنسرا سال کوچ (جلاء) میگفتند. پیش از اسلام اگر در عربستان خشکسالی میشد، عربها بعراق و ایران کوچ میکردند، وایرانیان خرما و جو بآنها میدادند. عربها هم بدون اینکه مدتی درآن نقاط بمانند بسرزمین خود برمیگشتند چه ماندن در زیر تسلط ایرانیان را ننگ میدانستند اما پس از اسلام چنان نبود، بلکه بخود می‌بالیدند که در سرزمین (مستعمره) تازه گشوده اقامت کرده‌اند، جائی که پدران وعموها ودائی‌های آنان فتح کردند، وپرچم عرب را در آن استوار نمودند، وآنرا گنجینهٔ قوم عرب ساخته‌اند.

بیشتر اوقات خلفاء وامراء برای استفاده از تعصب قومی عرب آنانرا بدور و نزدیك کوچ میدادند، بخصوص در زمان بنی‌امیه که تا حدی تعصب قومی تحدید شده بود از آنرو هرخلیفه یا امیری قبایل نزدیك خودرا بمرکز فرمانروائی خودکوچ میداد تا درموقع لزوم باآنان همکاری کنند. مثلا موقعی که ولیدبن رفاعه در زمان خلافت هشام بن عبدالملك والی مصر شد عده‌ای ازقبیلهٔ قیس را بمصر کوچ داد، چون قبیلهٔ قیس ازیاران هشام بودند و با وی همراهی داشتند، وهشام درصدد بود که باآنان کمك کند، لذا اجازه داد بمصر کوچ کنند، ابتداء ابن حب حاب والی مصر این مطلب را بهشام پیشنهاد وهشام موافقت نمود که سه هزار نفر ازقبیلهٔ قیس بمصر بروند، ولی درفسطاط فرود نیایند، بلکه درحوف شرقی(شرقیه ودقهلیه) بخصوص بلبیس بمانند ودرآنجا مشغول زراعت شوند پس از آن عدهٔ دیگری بآنها پیوستند وتدریجاً رو بفزونی گذاردند.

قبیلهٔ بنی سلیم و قبیلهٔ بنی هلال

گاه هم کوچانیدن قبیله‌ها برای آن بود که از شر آنها آسوده شوند، چنانکه العزیز فاطمی با قبیله‌های بنی‌سلیم وبنی‌هلال آنطور نمود، مختصر تفصیل آنکه این دو قبیله از قوم مضر میباشند، و در زمان العزیز در قرن چهارم هجری بادیه نشین بودند. بنی‌سلیم در اطراف مدینه وبنی هلال دراطراف طایف میزیستند وزمستان و تابستان بعراق و شام کوچ میکردند وهمینکه قرمطیان[1] بحجاز آمدند بنی‌سلیم باآنان همدست گشته، خرابی‌های بسیار

---

۱ ـ قرمطیان منتسب به حمدان بن اشعث مشهور بقرمط (مردی که دست وپایش کوتاه باشد او را بعربی قرمط میگویند) از شیعیان اسماعیلی درقرن چهارم هجری ظهور کردند و با خلفای ـ

بازآوردند، وقرمطیان باکمك آنها برشام دست یافتند. العزیز خلیفهٔ فاطمی قرمطیان را از مصر برانداخت، وآنان‌را بدهات خودشان (بحرین) بازگردانید، و بنی‌هلال و بنی‌سلیم را که از همراهان آنان بودند، بقسمت شرقی (صعید) مصر کوچ دادند، آمدن آنان بآن نواحی اسباب زحمت اهالی بوهی شد ولی خلفای فاطمی جز مدارا چاره‌ای نداشتند تاآنکه در زمان المنتظر بالله خلیفهٔ فاطمی استاندار افریقیه بر المنتظر شورید ونام او را ازخطبه وسکه وطراز انداخت، ودعوی استقلال کرد، حسن‌بن علی وزیر المنتظر بوی گفت: چه بهتر که فرمانروائی افریقیه را بطایفهٔ بنی‌سلیم وطایفهٔ بنی‌هلال واگذاریم، وآنانرا بجنگ والی نافرمان بفرستیم، که هرکدام شکست بخورند بسود ما باشد. خلیفه این پیشنهاد را پذیرفت وقبیلهٔ بنی‌سلیم وبنی‌هلال به‌افریقیه کوچ کردند و برقه را گشوده در آنجا ماندند، سپس تیره‌های دیاب و زغب نیز بآنان پیوستند و افریقیه منطقهٔ نفوذ وحکمرانی‌آن قبایل‌شد.

همینطور بسیاری از قبایل عرب (مقیم شام و غیره) برای زندگانی بهتر به‌اندلس رفتند، وهر قبیله‌ای به‌محلی‌که با سرزمین آن قبیله شباهت داشت خیمه و خرگاه بر پا کردند، ودستهٔ دیگری برای کمك درجنگ‌ها بآن نواحی کوچیدند وباین‌قسم عده‌ای از قبایل قحطان وعدنان باطراف جهان متفرق شدند.

عبید و موالی در اسلام

عبید و موالی (بندگان وبردگان) درتاریخ اسلام عامل برجسته‌ای محسوب میشوند، چه در سیاست و آرتش و علوم وادبیات اسلام نفوذ مهمی داشتند. و بنابراین عجب نیست که فصل جداگانه‌ای راجع به عبید وموالی اختصاص دهیم.

بردگی در اسلام

برده‌های دورهٔ جاهلیت باخرید وفروش بدست می‌آمدند ولی‌بردگی اسلام بوسیلهٔ اسارت بود، و همینکه مسلمانان (اعراب) بر سپاهی غلبه میکردند، و یا شهری‌را میگشودند، زنان ومردان وکودکان آنانرا اسیر میگرفتند، و آنان‌را میان خود تقسیم میکردند، و چه بسا که در یك جنگ دهها هزار اسیر بدست مسلمانان می‌افتاد و آنان گردن اسیران را طناب می‌بستند، و میان خویش توزیع میکردند، وگاه میشد که در یك جنگ یك سوار عرب صد مرد، صد زن اسیر سهم می‌برد، ودرظرف چند جنگ قریب هزار اسیر پیش یکنفر باقی میماند البته امیران و سرداران اسلام بخصوص پس از دورهٔ خلفای راشدین بیش از دیگران اسیر داشتند ولی در زمان آنها هم، شمارهٔ اسیر کم نبود چنانکه عثمان تنها هزار بنده داشت.

غالباً اسیران را پیش از تقسیم‌کردن یکجا میفروختند، وجارچی میدان جنگ داد

← عباسی جنگیدند وقریب دویست هزار زن ومرد مسلمان را کشتند وموقعی‌که بمکه حمله‌آورده بیش از ده هزار حاجی را درآنجا سر بریدند وحجرالاسود را کنده با خود بعراق آوردند وپس از بیست وسه سال آنرا برگرداندند. مترجم

میزد، که هراسیر بهصد درهم یا هزار درهم یا بیشتر و یا کمتر، چه بسا که فروش اسیران یك میدان جنگ ماهها طول میکشید، عربها در جنگ اندلس بیش از هر جای دیگر اسیر گرفتند، چنانکه فروش قسمتی ازآن اسیران شش‌ماه طول کشید. درجنگ عموریه بقدری اسیر زیاد بود که آنها را پنج پنج وده ده میفروختند. درجنگ ارك (اندلس) بواسطهٔ فراوانی غنیمت واسیر بهای یك اسیر بیك درهم وبهای یك شمشیر به‌نیم درهم تنزل یافت.

عربها هرجا را که میگشودند زمین وباغ ودرخت ورودخانه ومزرعه وچارپایان محل را دربست ازخود می‌دانستند، وبیش‌ازدیگران بنی‌امیه دراین عمل افراط داشتند، چنانکه سعیدبن عاص میگفت: عراق (سواد) بوستان قریش است. وعمروعاص بفرماندار خربتا گفته بود که شما وهرچه دارید انبار ما هستید، زیراکشور مصر را با شمشیرگشوده‌ایم، و هرچه درآن است ازماست، بنی‌امیه پیوسته میگفتند مصر با شمشیر ما گشوده شد ومردم مصر بندگان ما هستند، هرچه بخواهیم برسرآنان می‌آوریم.

مسلمانان بیشتر اسیران خودرا میفروختند وپول آنرا میگرفتند چون از اداره‌کردن امور اسیران عاجز بودند فقط امیران اسرا را نگاه میداشتند تا کسی پول بدهد و آنان را آزاد سازد، یاآنکه خود امیر بعلتی اسیر را آزاد کند.

دیگر از راههای تحصیل برده دراسلام آن بود که والیان ممالك اسلامی بخصوص والیان مصر و ترکستان وافریقیه بجای مالیات نقدی برده میدادند، وبعضی از مردم ذمی مانند اهل بربر وغیره فرزندان خویش‌را بعوض جزیه تسلیم میکردند وعلاوه برآن مسلمانها عده‌ای بنده وبردهٔ اصلی نیز درضمن فتوحات مالك میشدند.

حکم اسیر در اسلام چنان است که خلیفه یا جانشین او میتواند:

۱ - اسیر را بکشد.

۲ - اسیر را بردهٔ خود کند.

۳ - اسیر را با (و یا بدون) گرفتن پول آزاد سازد.

واگر اسیر درطی اسارت مسلمان میشد، حکم قتل از او ساقط میگشت ولی دو حکم دیگر باقی میماند، خلیفه یا نمایندهٔ او آنچه را که در حدود آن سه موضوع مقتضی میدید دربارهٔ اسیر اجراء میداشت.

هرکس اسیری را مالك میشد، میتوانست اورا بفروشد، یا نزد خود نگاهدارد ویاآزاد سازد، در آن‌صورت بندهٔ مزبور (مولی) آزاد کردهٔ آن شخص میشد. برای آزادی برده مقررات ووسایل بسیاری دراسلام وضع شده است ومهم‌ترین آن چنان است:

۱ - اگر برده مسلمان میشد وپرهیزکاری مینمود آزادش میساختند. عبدالله بن عمر هزار بنده را به‌آن‌طریق آزاد ساخت ومحمدبن سلیمان هفتاد هزار کنیز و غلام را بدان‌وسیله آزاد نمود.

۲ - اگر کسی سوگند دروغ میخورد یک بنده آزاد میکرد.

۳ - اگر کسی نذری داشت، ونذرش اداء میشد بنده آزاد میکرد.

۴ - برای رضای خدا بنده را آزاد میکردند، وبسیاری ازمردم پرهیزکار آن عمل نیکو را انجام میدادند. مثلا عمربن ابی ربیعه هنگام پیری سوگند خوردکه برای هر بیت شعری که سروده یك بنده آزادکند وبسوگند خود وفا کرد.

۵ - درموقع جنگ برای همراهی در مبارزه بندگان را آزاد میساختند. جعفر بن عبدالرحمن اموی والی خراسان که در واقعهٔ «الشعب» ، کار را سخت دید فریاد برآورد ای بندگان هرکدام که با ما در کارزار کمك کنید، آزاد میشوید، بردگان با شنیدن این مژده چنان میدانداری کردندکه دشمن شکست خورد.

۶ - درموقع جنگ با مخالفان آزاد کردن بنده‌های دشمن یك نوع تدبیر جنگی سودمندی بود، مثلا حضرت رسول هنگام محاصرهٔ طایف فرمودند: هر بنده‌ای که ازحصار بیرون بیاید وتسلیم من بشود آزاد است، ودرنتیجه بسیاری‌ازبردگان طایف بخدمت پیغمبر رسیده آزاد شدند. مسلمانان بعد از پیغمبر نیز این رویه را داشتند. وبندگان مخالفان را با وعدهٔ آزادی بطرف خود میکشاندند. بندگان باین امید می‌آمدندکه پس‌ازجنگ دوباره بجایگاه خود برگردند ولی مسلمانان بآنان اجازهٔ بازگشت نمی‌دادند، زیرا در اینصورت مرتد بشمار می‌آمدند[1].

اسلام به‌بردگان فوق‌العاده مهربان است ، پیغمبر در بارهٔ بردگان سفارش بسیار نموده ، ازآنجمله میفرماید: «کاری‌که برده تاب آنرا ندارد باو واگذار نکنید وهر چه خودتان میخورید باو بدهید. درجای دیگرمیفرماید: بندگان خود کنیز وغلام نگوئید، بلکه آنها را پسرم ودخترم خطاب کنید. قرآن نیز دربارهٔ بردگان سفارش‌کرده میفرماید: خدا را بپرستید، برای او انباز نگیرید، با پدرومادر وخویشان ویتیمان وبینوایان وهمسایگان نزدیك ودور ودوستان‌وآوارگان وبردگان جز نیکوکاری رفتاری نداشته‌باشید، زیرا خداوند ازخودپسندان بیزار است[2].

اسلام بندگان را بعبادت، وپرهیزکاری تشویق میکند. وعربها ومسلمانهارا ازاسیری وبندگی رهائی‌داده چنانکه پیغمبرفرموده‌اند: عرب ومسلمان برده نمیشود، وشخص مسلمان

---

۱ - علاوه برمواردی‌که جرجی‌زیدان راجع به‌آزادی بنده ذکرنموده موارد بسیاری نیزهست که موجبات آزادی بنده طبق مقررات اسلام فراهم میشود که از آن جمله کفارهٔ روزه خوردن است و دیگر بار آوردن کنیز از صاحبش میباشد و دیگر ناقص کردن صاحب یکی از اعضای برده است

۲ - متن آیهٔ شریفه (سورهٔ نساء آیهٔ ۴۱) چنین است : «واعبدوا الله ولاتشرکوا به شیئاً وبالوالدین احساناً و بذی القربی والیتامی والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن‌السبیل وما ملکت ایمانکم ان‌الله لایحب من کان مختالاً فخوراً . مترجم

اسیر نخواهد شد. دیگر ازاحکام بردگان آنکه حدود او نصف حدود آزاد است یعنی اگر بنده و آزاد هردوشراب خوردند اولی را چهل تازیانه ودومی را هشتاد تازیانه میزنند. اگر بنده کار نیکوئی کرده پاداش آنکار بصاحبش میرسد. اسیران اعراب ازیهودیان ومسیحیان وصابیان وسامریان وزرتشتیان وغیره تشکیل می‌یافت واگر کسان آنسان آنها را میخریدند آزاد شده نزد کسان خود میرفتند، وگرنه مسلمانان آنها را نگاه میداشتند، یا میفروختند. ودرهرحال آنانرا بکار میگماشتند. بردگان کارهای خانه را انجام میدادند، شتر وگاو و گوسفند میچراندند، تیر وپیکان میساختند، درمیدان جنگ تیرهای افتاده را جمع‌میکردند، ویا قرآن وشعروحدیث حفظ میکردنـد وبهمان نسبت بهای آنان بالا و پائین میرفت. مثلا بردهٔ عادی صد دینار می‌ارزید، واگر شترچرانی میدانست دویست دینار ارزش داشت واگر تیرساختن وپیکان تراشیدن میتوانست چهارصد دینار می‌ارزید واگر شعر حفظ داشت ششصد دینار خرید وفروش میشد. میزان خرید وفروش بندگان در اواسط دورهٔ امویان چنین‌است.

نوعی دیگراز بنده‌را قن میگفتند . و آن بنده‌ای بودکه دریك مـزرعه‌ای بطور دائم مشغول‌کار بوده چنین‌بنده‌ای را مزارع مقیم (کشاورز همیشگی) هم‌میگفتند. ومقابل آن‌فلاح فراری بود، که میتوانست ازاین مزرعه‌بآن مزرعه برود‌اما قن چنان‌نبود واگر کسی‌مزرعه‌ای را بەبیع یابەفتح مالك میشد کشاورزان‌آن‌مزرعه‌کشاورزهمیشگی (قن) محسوب میشدند. قن نەفروخته میشد، نه‌آزاد میگشت، نەمیتوانست از آن‌مزرعه برود. بلکه‌خودش وفرزندانش با آن‌زمین خرید وفروش میشدند، اماازمزرعه بجای‌دیگر نمیرفتند، درفصل جاهلیت راجع‌باین موضوع بحث شد .

موالی در اسلام

بردگانی که پس‌از اسیری اسلام می‌آوردند غالباً آزاد میشدند ولی بنام مولی درتحت حمایت‌صاحبان اولیهٔ خود میماندند وچون‌بموجب قانون اسلام مسلمان بنده نمیشود، لذا ایـن نوع بندگان آزاد شده بین بندگی و آزادی وضع مخصوص پیدا میکردند . بنی‌امیه مسلمانان غیر عـرب را مولی میخواندند وگاه هم‌آنها را قرمز پوست (احمر) میگفتند ودرفرهنگ عرب هرعجمی احمر لقب دارد .

تدریجاً موالی یك‌طبقهٔ مخصوص شدند، واهمیت ونفوذ بسیاری پیداکردند، وبعضی از آنان نسبت بعرب تعصب میورزیدند، وشاید ازآنروکه پیغمبر فرموده‌مولای هرقومی ازخود آنقوم بشمار میآید، ونیز پیغمبر فرمود خداوند ومردم‌وفرشتگان دوکس را نفرین میکنند، یکی پسری که‌ازپدرش بیزاری جوید ودیگر کسی‌که مولای خود(آزادکردهٔ خود) را براند. عربها موالی را جزء فرزندان واهل خانهٔ خود محسوب میـداشتند وآنانرا مانند فرزندان محبت میکردند وبآنان اعتماد داشتند چه‌اگر جز این‌بود آنهارا آزاد نمیساختند. مولی‌ایل وتبار خودرا ترك میکرد، دنبال ایل‌وتبار صاحب خود میرفت مثلا ابن‌سریج مولای بنی‌نوفل-

محرز مولای عبدالدار ـ حکم الوادی مولای ولیدبن عبدالملك، وابن عباد مولای بنی مخزوم خوانده میشد، وازپدر وخاندان خود مولی ذکری نمیشد، باین ترتیب صاحب و مولـی بهم مربوط میشدند. بخصوص اگر مولی در خانهٔ صاحبش زندگی میکـرد اما معمولا موالی را مرخص میکردندکه دنبال کارشان بروند وهمینکه جنگی درمیگرفت موالی زیرپرچم اربابان خود در میآمدند ، موالی از افراد و طبقات برجستهٔ اسلام بوده‌اند، بیشتر حافظان قرآن، مفسران علمای لغت، شعر وغیره ازمیان موالی درآمدند، زیرا عربها مشغول سیاستمداری و مملکتداری شدند، وغالب موالی از اسیران ایران وسایرنقاط بودند، وبطورکلی درکودکی وجوانی اسیرشده، در جامعهٔ اسلامی تربیت می‌یافتند، و چه‌بساکه نوابغی در میان آنها پدید میآمد. مثلا همینکه خالدبن ولید عین‌التمر راگشود چهل‌پسر بچه‌در دیرهای عین‌التمرمشغول فراگرفتن انجیل بودند ، خالد آنانرا نزد ابوبکر بمدینه فرستاد ، ابوبکر آنها را میان بزرگان اسلام تقسیم کرد، واین‌پسر بچه‌ها پس‌از مسلمان شدن آزاد گشتند ودرجامعهٔ اسلامی نشو ونمو کردند وفرزندان آنها خدمات بزرگی درسیاست وعلـم وادب انجام دادند. مثلا موسی‌بن‌نصیر فاتح اندلس وافریقا از فرزندان همان چهل نفر است. محمدسیرین مؤلف‌کتاب تعبیر خواب پدرش از آنعده‌بود، حمران مولای عثمان‌بن‌عفان ازآنان است. محمدبن اسحق مؤلف‌کتاب‌المغازی والسیر از نوادگان آنهاست و همینقسم بسیـاری از بزرگان اسلام‌کـه فرزندان اسیران وموالی دیگر بوده‌اند.

ابوصفر از اسیران‌ادباء درزمان ابوبکر از رجال نامی‌اسلام میباشد. حماد راویهٔ‌دیلمی از اسیران مکنف‌بن زیدالخیل بود وجنزء دانشوران گشت . سائب خاثر اصلش از خانـدان کسری است ، مروان‌بن ابوحفصه شاعر نامی عرب از اسیران یهود استخر میباشد . هروی زبانشناس (لغوی) مشهور عرب از اسیرانی است‌که جزء قسمت عربهای بادیه‌نشین درآمده بود، ابن‌الاعرابی از اسیران سند است. ابودلامهٔ سیاه از اهل‌کوفه بندهٔ بنی اسدبوده وآزاد کردهٔ آنهاست، وهمینقسم علماء و ادبای اسلام بیشتر از اسیران بودند (بجلد سوم این‌کتاب رجوع شود).

بعضی از موالیان‌که یاسارت مسلمانان‌درمیآمدند، شاهزاده وبزرگزاده بودند وچون وسیلهٔ‌بازخرید(فدیه‌دادن) آنهافراهم‌نمیشد بصورت مولی‌درمیآمدند چنانکه‌بسیاری ازموالی منصورفرزندان مرزبانان ایرانی‌بودند، ابوعلی‌بن‌بذیهه (ازرواة مشهور) وابوزهیر جدمطلب ابن‌زیاداز شاهزادگان ایرانی‌بودند، وروزجنگ مداین اسیرشدند و سعدوقاص سردار اسلام آنها را بسمرةبن جناده (ازصحابه)هدیه داد. وجابرپسر سمره آنهارا آزاد ساخت، ابوموسی اشعری شصت‌برده ازفرزندان دهاقین (ملاکین ایرانی) ازاسیران (فیروز ـ فارس) برگزیده میان مسلمانان تقسیم‌کرد، علاوه براین‌شصت نفر عدهٔ دیگری‌هم ازبزرگزادگان اسیرشدند وکسان آنها آنان‌را بازر خریدند .

موالی مورد اعتماد واطمینان خلفا، وامراء بودند وبکارهای مهم گماشته میشدند، بیشتر حاجبان خلفای راشدین ازمیان موالی انتخاب میشدند واینان بعضی ایرانی (فارسی) بعضی دیلمی، وبعضی حبشی یارومی بودند، اولین مولای ابوبکر بلال بن رباح بندهٔ سیاه حبشی بود،



ت - قونیه : مدرسهٔ کاراتای

ابوبکر اورا در مکه به‌پنج اوقیه خرید وآزاد کرد. بلال‌نخستین کسی است که درمدینه اذان گفت‌ومقام بزرگی دراسلام پیدا کرد. همینقسم عامربن فهیره - ابونافع - مرةبن ابوعثمان وغیره از موالی ابوبکر بودند. عمر وعثمان وعلی وسایر صحابه نیز موالی داشتند. موالی نسبت بصاحبان خود بسیار صمیمی ووفادار بوده‌اند و برای آنان همه‌قسم جانبازی وفداکاری میکردند وبرای نمونه داستان زیر را نقل میکنیم:

همینکه میان‌مأمون وامین جنگ درگرفت، محمدبن یزید مهلبی ازطرف امین والی اهواز (خوزستان) بود، طاهربن حسین سردار مأمون با سپاهیان فراوان ناگهان برمحمد تاخت واو را محاصره کرد، محمدکه خودرا درمحاصره دید موالی خودرا جمع کرده گفت:

«چنانکه می‌بینید من‌غافل‌گیرشده‌ام وهمراهان من گریخته‌اند ومن‌امید ندارم‌که‌یاری من بیایند ولی‌من تسلیم دشمن نمیشوم وتصمیم دارم ازقلعه فرودآیم وتنها باطاهر وسپاهیان اوبجنگم تا کشته شوم اما از شما میخواهم‌که جان خود را دریابید پیش از من تسلیم شوید چه‌که من دوست‌ندارم، شما برای‌من کشته شوید.»

موالی‌که اینرا شنیدند، درپاسخ‌گفتند: زهی نامردی‌که ترا تنها بگذاریم، ما آزاد کردهٔ‌توهستیم تومارا ازبندگی نجات دادی، توبماجاه ومال ومقام‌دادی‌مابعد ازتو اززندگی بیزاریم.

سپس ستوران خودرا پی‌کرده، (پاها ودست‌های آنانرا بریدند) بامحمد ازقلعه‌بزیر آمدند وبااو کشته شدند.

بااین‌همه مولی همیشه پست‌تر ازعرب بود ودرصدر اسلام‌کارهائی بمولی واگذارمیشد که‌امانت واعتماد لازم داشت، مولی میتوانست تحصیل علم و ادب کند وحقوق زیاد در مقابل انجام‌کار دریافت دارد، ولی هیچگاه در صدر اسلام مقام مهم مانند داوری (قضاء) بمولی واگذار نمیشد چه بعقیدهٔ اعراب آن قبیل مقامات مخصوص مردم پدر دار و باخانواده بود وهمین‌که عمربن‌عبدالعزیز (مکحول) را بداوری (قضاء) معین نمود مکحول آنرا ردکرده گفت:

این‌کار من نیست‌زیرا پیغمبر فرمود قاضی باید ازاشراف قوم انتخاب‌شود وچون‌مولی هستم نباید قاضی بشوم.

سیاست دولت در عصر امویان از ۴۱ تا ۱۳۲ هجری

ملاحظه شدکه سیاست اسلام درزمان خلفای راشدین، براساس‌جامعهٔ عرب استوار بود وباعدل ومدارا وغرور ممالک معظمی را بتصرف درآوردند ودرمدتی‌کمتراز سی‌سال دولت معظم اسلامی تشکیل‌دادند وقسمت عمدهٔ دنیای آباد آنروز را مسخر ساختند. سلاح مسلمانان درآنروزها پرهیزکاری وراستی وعمل بقرآن وسنت پیغمبر بود، و هدفشان درانتشار دیانت اسلام و پاداشهای آخرت محدود میگشت، وحکومت بوسیلهٔ شوری

وانتخابات انجام مییافت، اماهمینکه خلافت به‌بنی‌امیه رسید صددرصد برضد روش خلفای راشدین اقدام‌کردند، چنانکه شرح آن خواهد آمد.

انتقال خلافت به‌امویان

موقعی بنی‌امیه بفکر خلافت افتادند که علی داماد وپسرعموی پیغمبر خلیفه بود ومسلمانان معتقد بودند که علی بواسطهٔ نزدیکی باپیغمبر و تقوا و شجاعت وعلم وسابقهٔ دراسلام ومساعدت به‌پیشرفت، از هر کس دیگری برای آن‌مقام شایسته‌تر میباشد وأما معاویه که‌خلافت را برای‌خود میخواست، پدرش وبرادرش وخودش از همه‌کس بیشتر باپیشرفت اسلام‌مخالفت کردند وفقط درسال‌هشتم هجری‌بعد ازفتح مکه‌از روی‌ناچاری مسلمان‌شدند چون ازپیروزی دربرابر پیشرفت اسلام نومید گشتند وراهی‌جز مسلمان‌شدن نداشتند.

ابوسفیان پدر معاویه سردستهٔ اهل‌مکه چندین‌مرتبه بجنگ پیغمبر آمد، وعلناً باپیغمبر مخالفت‌کرد، ولی همینکه مسلمانان نیرویافتند، وبفکر فتح مکه‌افتادند ابوسفیان با بعضی از بزرگان قریش برای تحقیق و تفتیش از مکه بیرون آمدند، در راه بعباس عموی پیغمبر برخوردند، معاویه آنموقع بعباس گفت‌کار برادرزاده‌ات خیلی بالاگرفته است. عباس بوی یادآورشد که هرچه زودتر ازپیغمبر امان بخواهد وابوسفیان ازناچاری چنان‌کرد، همینکه مکه‌فتح‌شد ابوسفیان وفرزندانش ازآنجمله معاویه اسلام آوردند وپیغمبر بابذل‌اموال آنانرا خوشدل داشت که‌بمقام اسلام پایدار بمانند.

اختلاف امویان وهاشمیان

طمع‌ورزی معاویه، وچشم داشت بمقام خلافت، از اختلافات دیرین اموی وهاشمی درزمان جاهلیت‌سرچشمه میگیرد، باینقسم‌که‌خاندان عبدمناف ازقویترین و والاترین تیره‌های قریش‌بودند وشمارهٔ آنان بردیگران فزونی داشت، امویان وهاشمیان هردو ازشاخه‌های قوم عبدمناف میباشند ولی‌شمارهٔ امویان از هاشمیان بیشتربود، و رجال برجستهٔ آنان زیادتر از هاشمیان میشد پیش‌از اسلام‌ببزرگی شهرت داشتند وپیشوای آنان‌حرب بن‌امیه پدرابوسفیان جد معاویه‌بود. حرب در جنگ‌الفجار (جاهلیت) سمت فرماندهی داشت وبردوتیرهٔ هاشمی و اموی‌حکومت‌میکرد وهمینکه پیغمبرازمیان هاشمیان‌پدیدآمد، امویان ازاین‌پیش‌آمدبرآشفته و با پیغمبر ستیزه‌کردند، تاجائی‌که پیغمبر را مجبور به‌مهاجرت نمودند.

در آنجا عربهای قحطانی بنام انصار با پیغمبر یاری‌کردند وپس از مرگ ابوطالب پسران وی باپیغمبر بمدینه آمدند وحمزه وعباس عموهای دیگر پیغمبر بوی پیوستند وبنی هاشم بدنبال آنان آمدند ومکه در دست بنی‌امیه مانده بدون رقیب فرمانفرما شدند بخصوص پس‌از جنگ بدر، تمام قریش زیرپرچم آنان درآمد، زیرا بسیاری از بزرگان قریش‌درآن جنگ‌کشته شده‌بودند. ابوسفیان پیشوای قریش شد ودر جنگ احد واحزاب فرمانده قریش بود، اماچنانکه گفتیم بنی‌امیه‌کاری ازپیش نبردند وابوسفیان از پیغمبر امان‌گرفت وبعد از

فتح‌مکه اسلام آورد وحضرت رسول از روی‌کمال تدبیر وحسن سیاست، نه تنها ابوسفیان بلکه‌همهٔ قریش رابخشوده، فرمود: شماآزاد هستید وازآنرو اینان بەطلقاء یعنی‌آزادشدگان معروف گشتند وآنها هم دسته جمعی مسلمان شدند.

پس از رحلت پیغمبر قریش (بیشتر از بنی‌امیه) نزد ابوبکر آمده گفتند با آنکه ماازنزدیکان واقوام پیغمبر هستیم درهر چیز از انصار ومهاجرت عقب‌تریم، ابوبکر گفت: این برای آنست‌که شما دیرتر اسلام آوردید، اکنون بروید وبا برادران خود در راه پیشرفت اسلام جهادکنید، قریش درجنگ بامرتدان شرکت نمودند، ودر زمان عمر نیز برای‌جنگ‌با رومیان بشام رفتند، چون عمر از ماندن آنان درمدینه بیم‌داشت وعرطور بود آنهارابخارج میفرستاد، وپس از فتح شام یزیدبن ابوسفیان بامر عمر والی شام شد، وبعد از مرگ یزید برادرش معاویه بفرمان‌عمر والی شام‌شد وعثمان‌که بخلافت رسیدمعاویه‌را درشام نگاهداشت. باین‌ترتیب ریاست خاندان اموی مانند پیش از اسلام تجدیدگشت وخاندان هاشمی باموراخرت پرداختند واز دنیاکناره‌گرفتند.

علی ومعاویه

بنی‌امیه‌بانگرانی وخشم به‌هاشمیان مینگریستند، که چرا بواسطهٔمقام نبوت دارای جاه ومقام شده‌اند وضمناً دنبال فرصت میگشتندکه حکومت را از دست آنان بربایند. تا اینکه عمر کشته شد وتعیین مقام خلیفه رابشوری واگذارد، وشوری عثمان را برگزید وتصور میرودکه در آن جریان اسباب چینی بنی‌امیه دخالت داشته بود، عثمان بواسطهٔ ضعف رأی تحت نظر اقوام خود (بنی‌امیه) درآمد وآنان برهمه‌جا وهمه چیز مسلط شدند، مسلمانان از این وضع برآشفته عثمان راکشتند.

بنی‌امیه بریاست معاویه والی‌شام باگروه انبوهی ازقریش بخونخواهی عثمان‌برخاستند واهل مدینه (انصار) با علی بیعت‌کردند، واز همان هنگام مسلمانان دو دسته شدند، اول دستهٔ انصار یعنی اهل مدینه‌که موقع هجرت پیغمبر با او یاری‌کردند ودر این موقع نیز بیاری خاندان او (علی) برخاستند. دوم دستهٔ قریش مقیم شام‌که خلافت را برای معاویه میخواستند، چه معاویه فرزند پیشوای آنان در زمان جاهلیت بود. در ضمن تمام صحابه (یاران پیغمبر) حق را با علی میدانستند ومعاویه‌که بدون‌گفتگو زیرکترین مرد دورهٔ خود بود بفکر آن افتادکه باحیله وتدبیرکار را از پیش ببرد وازآنرو مثل تمام مردمان جاه‌طلب دنیا دوست از دین وتقوی واخلاق چشم پوشید وتصمیم‌گرفت بهروسیله‌ای‌که ممکن است بخلافت برسد وعلی برعکس معاویه جز تقوی، واخلاق ودیانت نظر دیگری نداشت، والبته این پیش آمد هم‌کمکی بحال معاویه میشد زیرا مردم واطرافیان معاویه نیز بواسطهٔ آمیزش با ایرانیان ورومیان مزهٔ تجمل وخوشگذرانی راچشیده بودند وچون بیم ورعب دوران‌نبوی پایان یافته‌بود، آنقدرها باخرت اعتناء نداشتند ودنبال‌پول وجاه‌ومقام میرفتند، معاویهٔهشیارو

زیرك از فساد اخلاق عمومی استفاده کرده، باکمال سیاست باجرای نقشهٔ خودکوشید، وبنای کار را برحمله و مدارا گذارد چنانکه خود بعمروعاص میگفت که اگر میان من ومردم، بقدر یك تار مو ارتباطی باقی بماند همان تار مو را نگاه میدارم ونمیگذارم پاره شود یعنی اگر بکشند رها میسازم واگر رهاکنند میکشم تاآن رابطه قطع نگردد.

نخستین اقدام معاویه آن بود که از هوش و سیاستمداری سه تن از بزرگان صحابه استمداد کرد ، و باتفاق آراء تمام تاریخ نویسان این سه مرد از زرنگترین و هشیارترین مردان عرب بشمار میآمدند، ونیز مورخین مزبور معتقدند که معاویه از هرسه تای آنان هشیارتر بود، واما آن سه تن که بدون آنان مسلماً کار معاویه پیش نمیرفت عبارتند ازعمروعاص، زیادابن‌ابیه، مغیره‌بن‌شعبه. چنانکه عمروعاص در واقعهٔ صفین معاویه را از سقوط حتمی نجات بخشید، و همینکه سپاهیان علی نزدیك چادر معاویه رسیدند عمروعاص بوی گفت قرآنها را سر نیزه کنند وحکمیت بخواهند وپس از حکمیت ابوموسی اشعری را فریب‌داد تاعلی‌را از خلافت خلع‌کند، ودر مقابل حکومت مصر مادام‌العمر بدست عمروعاص افتاد و زیادبن‌ابیه که مرد بی‌پدر ناشناسی بود، بواسطهٔ هوش وتدبیر مقرب درگاه معاویه شد وزیاد بی‌پدر را بهپدر خود بسته زیادبن ابوسفیان نامید واین اولین خیانت علنی بودکه بر ضد مقررات اسلامی اجراشد.

زیاد مدتی والی فارس و عراق بود، واین دوکشور را، برای معاویه نگاه داشت اما مغیرةبن شعبه اولین رشوه‌خوار اسلام است ، نخستین‌کسی است که پول قلب سکه زد و اول کسی است که معاویه را برای ولیعهدی یزید تشویق‌کرد واز آنموقع خلافت ارثی شد.

آری معاویه این مردان سیاستمدار زیرك را با جاه ومال فریفت، مغیره را پول داد، عمروعاص را والی مصر ساخت وحکومت فارس وعراق را بهزیاد بخشید، معاویه نسبت بتمام مأمورین خویش خوشرفتار وسهل انگار بود، از طمعکاری وپول دوستی آنان بسود خویش استفاده میکرد، واگر علی مختصری از این‌مساعدت‌ها را با آنان میکرد، همه گرد او میآمدند ولی‌او (علی) درحساب سخت‌گیر بود، استقامت رأی داشت، برخلاف وجدان‌اقدامی نمیکرد، البته عمر وابوبکر نیز مثل علی بودند وبرمأمورین سخت میگرفتند، امامسلمانان زمان ابوبکر غیر از مسلمانان زمان علی بودند. درآنوقت مسلمانان شوردین وتعصب عربی داشتند، فرمان خلفا را اطاعت میکردند.

اما در زمان علی آن شور و تعصب از میان رفته بود وسختگیری علی بامزاج آنان سازگار نمیشد، وآنرا یکنوع ناتوانی می‌دانستند، لذا از دور علی رفتند، بمعاویه پیوستند. نخستین‌بار مغیرةبن شعبه نزد علی آمده باو گفت: فعلا معاویه را از شام برندار وبا اومدارا کن تاکم‌کم محیط مناسب بدست‌آید، آنگاه او را معزول‌کن اماعلی بحرف او اعتناء نکرد، مغیرهٔ مکار روز دیگر نزد علی آمده گفت: واقعاً حق با تو است، باید فوری معاویه‌رامعزول

کنی، مغیره این حرفها راگفته نزد معاویه رفت ویکباره از علی دست کشید.

اما علی بقدری تند رفت[1] که پسر عمویش عبدالله بن عباس چنانکه گفتیم از او جداشد.

پس از قتل علی پسرش حسن خلیفه شد و چون خودرا در برابر معاویه ناتوان دید از خلافت دست کشید. (۴۱ هجری) ومعاویه فرمانروای مطلق گشت، پس ازقتل علی ومرگ معاویه پیروان هردونفر برویهٔ رهبران خـویش ادامه دادند و طبعاً مردمان سیاستمدار پیروز شدند، واتباع وکسان علی پراکنده وسرگردان ماندند. بعضی مردند، وبعضی‌کشته شدند، وچنانکه رسم دیرین روزگار است اهل تقوی وفضیلت ودین مغلوب شدند، ومردم‌دنیاپرست زرنگ فایق آمدند وابن میرساندکه سیاست ودین هیچگاه با هـم سازش نمیکنند واگر هـم سازش کنند برای مدت بسیار موقت، مانندزمان خلفای راشدین میباشدکه بنام خلافت دینی چندی امور ممالك اسلامی‌را با عدل وتقوی اداره کردند.

جاه‌طلبی بنی‌امیه

بنی‌امیه یك‌هدف، یك‌مقصد، یك‌منظور داشتند وآن اینکه مانند زمان جاهلیت رئیس وفرمانروا باشند وبـرای رسیدن بآن منظور بـهر وسیله‌ای دست میزدند، واز ارتکاب هیچ عملی خودداری نداشتند و سرانجام هم بمقصود خـود رسیدند. در زمـان آنان مـملکت اسلام وسیع شد وعظمت اسلام به‌منتهی درجه رسید، تا آنجاکه در زمان عباسیان هم ممالك اسلامـی آنقدر وسیع نبود وتا آن اندازه مـسلمانان قدرت وشوکت نیافتند. امـویان قدرت وشوکت را فقـط برای خود میخواستند وهیچکس را شریك وسهیم نمی‌دانستند. عبدالملك بن‌مروان خلیفهٔ اموی مکرر میگفت: دوشیر دریك بیشه نمیتوانند زیست‌کنند، وکسی جز ما نباید در قلمرو اسلام مقتدر بماند. این جاه‌طلبی بی‌حد وحصر بنی‌امیه درمقابل مدعیانی‌که حق باآنان بود، بنی‌امیه‌را برای رسیدن بمقصود وادار بکارهائی‌کردکه مورد همه‌نوع ملامت میباشند، در هرحال دولت بنی‌امیه‌با همان وسایل بردشمنان خود فایق آمد ومهمترین عامل‌مؤثر در موفقیت آنان یکی تعصب عمومی قریش، ودیگری دسته بندیهای سیاسی بود وچنانکه‌ملاحظه خواهد شد اساس کار آنان روی این دوموضوع بوده است.

تعصب عربی در زمان بنی‌امیه عرب وقریش

عربها درجاهلیت تعصب قومی داشتند، و هـر قبیله ای برای خـود افتخاراتی داشت، اسلام‌آن تعصبهارا باطل‌کرد وعرب را در زیر پرچم اسلام متحد ساخت، جامعهٔ اسلام از قبـایل و طوایف مختلف تشکیل یافت ، و این وضـع تا پایان خلفای راشدین دوام داشت و همینکه بنی‌امیه خلافت‌را بسلطنت مستبده تبدیل کردند، مجدد تعصب

---

۱ ـ نسبت تند روی بحضرت شاه ولایت البته اسائهٔ ادب است ولی چون مؤلف نامسلمان بوده عمدش خواسته است. معهذالك خوشبختانه خود مؤلف باشتباه خود پی‌برده ودر چند سطر پائین‌تر خطای‌خود را جبران‌کرده است. مترجم.

عربی‌را تقویت نمودند وخشونت اخلاقی‌بدویان را بتمام معنی بکار بردند، ودرعین‌حال‌چون شهرنشین شده‌بودند، کلیهٔ صفات پسندیدهٔ صحرا‌گردی را ازدست دادند وفقط مقید بودندکه قریش‌را بردیگران وخودشان‌را برسایرین ترجیح دهند، طبعاً قبیله‌های دیگرکه‌درجاهلیت واسلام ممیزاتی داشتند، ازبنی‌امیه رنجیدند بخصوص مردم بصره وکوفه وشام بیش‌ازهمه با بنی‌امیه مخالف‌بودند زیرا اینان ازعربهای صحراگردی بودندکه بواسطهٔ انتشار اسلام‌بآن نواحی آمده شهرنشین شدند وچون بشرف مصاحبت حضرت رسول موفق نشده بودند مردمی تندخو ولجوج وخشن می‌بودند و همان تعصبات دیرین جاهلیت را پیروی میکردند، لـذا کشمکشهای دورهٔ جاهلیت دوباره پدید آمد، قبایل قریش‌وکنانه وثقیف وهذیل ومردم‌حجاز ویثرب (مهاجر وانصار) زمام اموررا دردست‌داشتند وقبایل بکربن وائل، عبدالقیس ازطایفهٔ ربیعه، وقبیلهٔ کنده وازد ازیمن‌وتمیم وقیس ازمضرکه ازکارهای مهم برکناربودند، نسبت‌به قریش وهمدستان آنها‌کینه‌ورزی میکردند. خلاصه اینکه‌تمام عرب برقریش رشك میبردند، چه‌که درزمان بنی‌امیه غیراز قوم قریش‌کسی مصدرکارمهمی نمیشد، وازغنیمت‌ها بهرهٔ‌فراوانی نمیبرد. فقط معاویه پاره‌ای ازقبایل یمن وعدنانرا درزمان‌خود بالنسبه دلجوئی میکرد.این کشمکش میان‌قریش وسایرقبایل تقریباً اززمان‌عثمان‌آغازشد، زیرا درآنموقع‌عثمان سعیدبن عاص‌را والی‌کوفه‌کرد. سعید عده‌ای ازاهل قادسیه وقاریان‌کوفه رابرای شب‌نشینی‌های‌خود برگزید. اینها مرتب نزد سعید میآمدند وبا اوصحبت میداشتند. در همـان ایام صحـابه و بخصوص بنی‌امیه‌که اقوام عثمان بودند برهمه‌چیز استیلا داشتند خانه‌های عالی می‌ساختند، وده‌ها ومزرعه‌های آباد را تصرف میکردند. دراین اثناء دریکی ازشب‌نشینیها صحبت‌ازکرم وسخاوت طلحة‌بن‌عبیدالله ازبزرگان صحابه بمیان‌آمد، سعید گفت: آری اگرنشاسته ده من بود بیش‌از طلحه بذل وبخشش میکردم وشماهم آسوده‌تر میزیستند ونشاسته یکی‌از ده های آبادکوفه متعلق بکوفیان مقیم حجازبود وعایدی بسیار داشت طلحه‌آنرا با املاك خیبرخود معاوضه‌کرد واصلاحاتی درآن نموده آنرا آباد ساخت .

پس‌ازپایان صحبت سعید، جوانکی برخاسته گفت ای‌کاش ملطاط ازآن تو بود ملطاط نام آبادی های دوطرف رودفرات ومتعلق به‌پادشاهان ایران بوده‌است.تا جوانك اینرا گفت مردی‌که ازقریش نبود بوی پرخاش‌کرد، پدرآن جوان بعذرخواهی برخاست،که جوانست اورا ببخشید،آنها عذراورا نپذیرفته فریاد زدند این‌چه حرفی‌است‌که‌آبادی‌های مارا برای سعید میخواهد، سعید گفت جوانك بدحرفی‌نزد چه تمام ده‌های عراق بوستان قریش میباشد، اشترنخعی از شیعیان علی واز اعراب یمن درآنجاحاضر بود وازحرف سعید برآشفته فریاد زد سعید تو اشتباه میکنی این ده‌ها را با شمشیر گـرفته ایم ، هیچگاه ملك تو وقـوم قریش نخواهد شد .

عبدالرحمن اسدی رئیس پلیس (صاحب‌الشرطه) به اشترحمله‌آوردکه‌چرا با امیرخود

مجادله میکنی. اشتر بدوستان ویاران اشاره کرد، آنهاهم بقدری رئیس پلیس را زدندکه از هوش رفت، یاران اشتر پاهای ویرا گرفته، اورا بآب انداختند، رئیس پلیس آنگاه بهوش آمده گفت: ای‌سعید همنشین‌های شبانهٔ تومرا کشتند، سعید گفت سوگند بخدا این شب‌تجدید نخواهد شد .

ازهمان روزها میان قریش وسایرقبایل بخصوص میان یمنی‌ها وانصارزدوخورد شروع شد، انصار بکمك خاندان نبوت برخاستند، هماتطورکه موقع هجرت پیغمبررا برضد قریش یاری نمودند. درجنگ صفین ۳۷ هجری یمنی‌ها (انصار) طرفدارعلی بودند و با معاویه و قریش جنگ میکردند وهمینکه میدان کارزارگرم گشت مردی یمنی ازیاران علی برخاسته گفت: بیائید خدارا یاری‌کنیم، آنروزکه قرآن نازل می‌شد با اینان جنگیدیم وامروز هم برای تفسیرقرآن با اینان میجنگیم. سپس این اشعاررا خواند.

ترجمهٔ شعر :

« ما شمارا میکوبیم تا براه راست بیائید هماتطورکه هنگام فرود آمدن قرآن شمارا کوبیدیم، امروزبرای تفسیرقرآن باشمامیجنگیم..... »

قبیله‌های یمن ومضر

بیشتر یمنی‌ها یار علی‌شدند، معاویه‌که این‌را دید دسته‌ای ازآنان‌را باپول‌خرید، زیرا فکرمیکرد تنها با قریش کار ازپیش نمیرود، لذا ازقبیلهٔ کلب برای پسرخود یزید دختر گرفت وچون زن‌عثمان ازآن طایفه بود، عده‌ای‌هم برای خونخواهی عثمان بمعاویه پیوستند، کم‌کم عدهٔ دیگری ازطوایف یمن ومضر بواسطهٔ پول نزد معاویه‌آمدند وطایفهٔ کلب که دائی‌های یزید بودند در وفاداری بخاندان معاویه ثابت ماندند .

بعد ازمرگ یزید عبدالله زبیر درمکه مدعی‌خلافت بود، وامویان برای جانشینی یزید اختلاف داشتندکه آیا خالد جوان ویا مروان‌بن حکم اموی پیررا انتخاب‌کنند. طایفهٔ کلب ازخالد پسرخواهرخود حمایت میکردند، دسته‌ای ازبنی‌امیه میگفتند فعلا مروان خلیفه‌بشود وبعد از او خالد جای اورا بگیرد، سرانجام بنی‌امیه با مروان بیعت کردند وقبیلهٔ کلب (طرفداران اموی) باقبیلهٔ قیس (طرفداران عبدالله‌بن زبیر) درمرج راهط جنگیدند، وعبدالله شکست خورده مروان درخلافت پابرجا گشت . پس‌از مرگ مروان عبدالملك پسر او خلیفه شد وبعهد وپیمان باخالد توجهی‌نکرد. عبدالملك که مرد بسیارسخت‌گیری بود، باخشونت مشغول فرمانروائی شد وقبیلهٔ کلب را باخود همراه ساخت ودراین‌جریان اختلاف بزرگی‌در ممالك اسلامی پدیدآمد، ومیان طایفهٔ‌کلبی وقیسی ومضری ویمنی، وقحطانی ونزاری وغیره کشمکش شدت یافت، بقسمی‌که احزاب مخالف وموافق بنی‌امیه درشام وعراق وفارس ومصر وخراسان واندلس وافریقیه به زدوخورد پرداختند، ودرهریك ازاین ممالك دودسته مخالف وموافق وجود داشت‌که توانائی وناتوانی آنان نظر بتغییر خلفاء وامراء و والیان زیاد وکم

میگشت، مثلا اگر والی مضری بود یمنی‌ها عقب‌میرفتند وبالعکس. خلاصه‌اینکه اوضاع‌سیاسی مملکت وتغییر وتبدیل خلفاء وغیره با موافقت ویا مخالفت این دو دسته انجام میگرفت.

قبیلهٔ قیس گرچه با عبدالملك بن مروان جنگیدند، اما باپسرش هشام همراه شدند، لذا هشام آنانرا مقرب ساخته حقوق ومقرری برای آنها برقرارکرد وهمینکه ولیدبن یزید کشته شد، قبیلهٔ قیس که دائی‌های او بودند بخونخواهی او برخاستند و محمدبن مروان آخرین خلیفهٔ اموی برای استحکام کارخود بنام خونخواهی‌یزید، باقبیلهٔ قیس همراه گشت. وسایر قبایل مضر نیزباقیس متحدگشتند ولی یمنی‌ها بکمك عباسیان قیام‌کردند وکارامویان پایان یافت.

البته دوحزب مخالف وموافق بنی‌امیه شعبه‌ها وشاخه‌های بسیاری داشتندکه آنها هم بنوبهٔ خود باهم جنگ می‌کردند ولی درهرحال قریش برتمام قبایل برتری داشت وهمینکه درشهری‌یاکشوری‌کارنزاع سخت میشد یك فرمانداریامأمورقریشی بآنجا میفرستادند وطرفین ازوی اطاعت‌کرده، دنبال‌کارخود میرفتند.

قریش‌هم‌چندین دسته بودند ومهمترین آن‌دسته‌ها دستهٔ بنی‌امیه وبنی‌هاشم میباشد وهریك ازاین دودسته مخالفین وموافقینی داشتندکه درشهرها و ده‌ها وقبیله ها متفرق بودند وغالباً بایکدیگر جنگ وستیز داشتند وازدوخوردآنان شورش ها برپا میشد وخونها بر زمین میریخت، بنی‌هاشم درحجاز وعراق وبنی امیه درشام قویتر بودند وگاه هم این حدود برهم میخورد. بنی‌هاشم وبنی‌امیه هریك شاعرانی داشتند که مدح‌آنهارا میگفتند ومخالفین راهجو میکردند. مشهورترین‌شاعران‌بنی‌هاشم سدیف ونامی‌ترین شعرای بنی‌امیه سیاب‌است‌که هردو بیرون شهر مکه مردم را دورخودگرد آورده دربدیهای مخالفین و خوبیهای موافقین خود شعر میسرودند. درنتیجه دو دستهٔ مخالف وموافق بنام سدیفی وسیابی ایجاد شده بودکه تا اوایل زمان عباسی نیز دوام داشت وازآن‌پس بنام خیاطین وجزارین مشهور شد واین سدیف همان شاعری‌است‌که باگفتن چند شعر سفاح را بقتل‌سلیمان‌بن هشام اموی تحریك‌کرد.

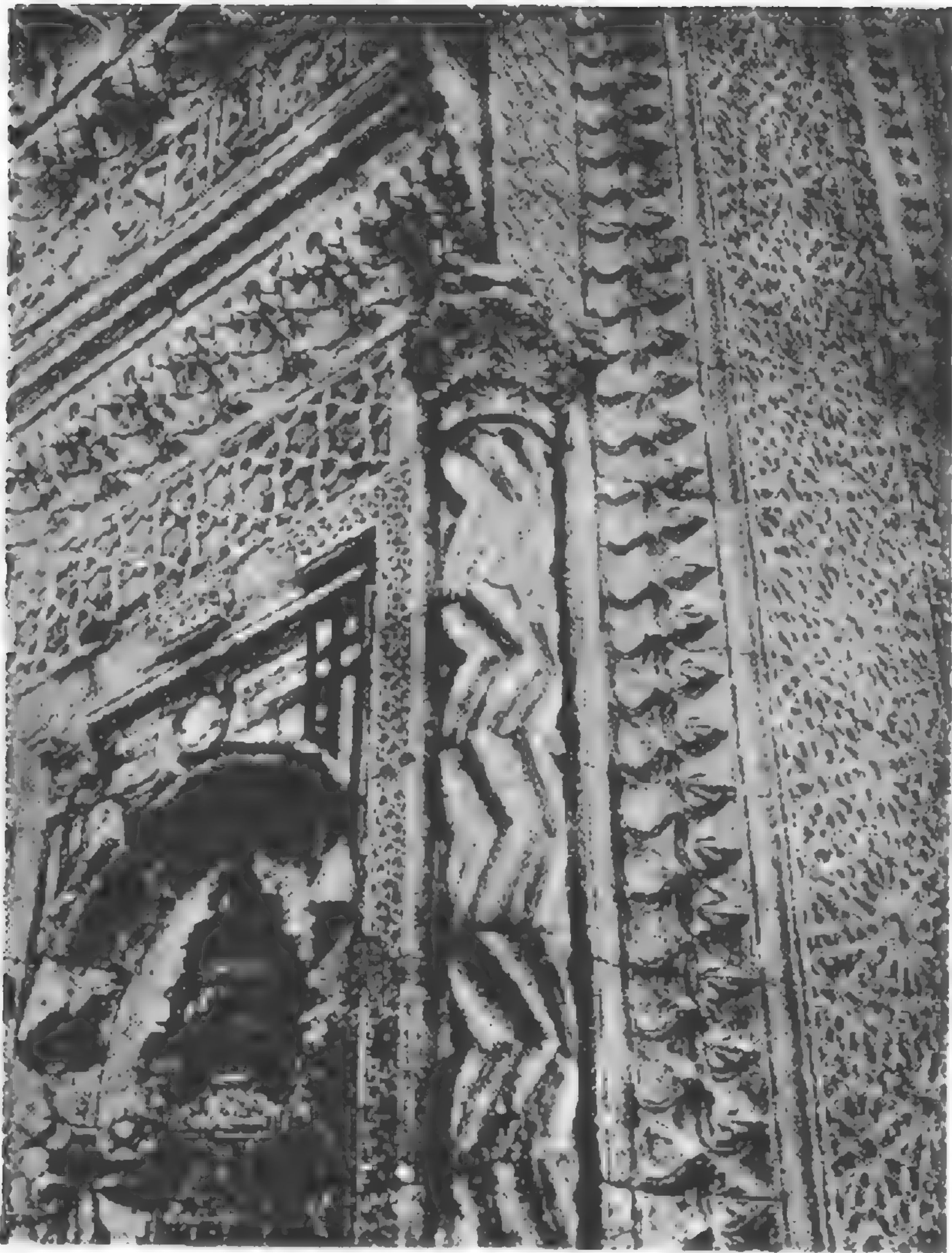
برتری عرب برعجم

هماطورکه قریش برسایر قبیله‌ها، مقدم بود عرب نیز برتمام ملل مسلمان، وغیرمسلمان‌که درکشورهای اسلامی میزیست برتری‌داشت. اتفاقاً ملل مزبور هم باین جریان اقرارداشتند، وعرب را صاحب و آقای خود میدانستند، ودوستی عرب را وظیفهٔ خود میشمردند، چه میگفتند که اسلام ازعرب پدیدآمده وعرب‌اسلام را منتشرساخت وپیغمبرفرموده است هرکس عرب را دشمن بدارد خدا دشمن اوست، وچه بسا که عرب را دلیرترین و بزرگوارترین مردم روی زمین میخواندند مثلا عبدالله‌بن مقفع‌که ازبزرگزادگان ایران بود هنگامی در بصره بادسته‌ای ازبزرگان ایران صحبت میداشت، عده‌ای ازاشراف عرب نیزآنجا بودند، ابن مقفع سخنگوی مجلس‌بود، وهرکس ازاوچیزی میپرسید. ازآنجمله‌کسی پرسیدخردمند

ترین مردم روی زمین کدام مردمند؟ وچون فکرمیکردند ابن مقفع ایرانیان را خردمندتر میداند خودشان گفتندایرانیان‌ازهمه‌خردمندترند ولی‌ابن‌مقفع گفت هرگز، گفتند: رومیان. گفت‌هرگز،هرگز. همینطورهرملتی‌راکه‌نام بردندابن‌مقفع آنرا ردکرد. بالاخره خسته‌شدند وازخودش خواستندکه عقیده‌اش را بگوید.

ابن مقفع گفت :

« راستش‌را بخواهید عربها خردمندترین مردم روی زمین هستند، وگرچه من‌افتخار



ت - آق سرای : مدخل سرای خان

عرب بودن‌را ندارم ولی این‌افتخاررا دارم‌که‌آنان را بخوبی میشناسم . ایرانیان اگرچه مملکت بزرگی داشتند، امانتیجهٔ فکروعقل‌آنان چندان نبود، ولی خردمندی عرب بی‌مانند وبی‌سابقه‌است، مردمی‌که باشتر وگوسفند درمیان چادرهای پشمی وپوستی میزیستند، خوراك خودرا بدیگران می‌دادند. ودسترنج خویش را بسایرین می‌بخشودند، دردارائی ونادارییار ومساعد مردم بودند، هرچه را که‌باخرد وفکرخویش میستودند همان سرمشق میشد وهرکاری انجام میدادند برای دیگران دستورمیگشت. آنچه را نیك میداشتند نیك میشد وآنچه رابد میداشتند بد میشد، خودشان خودشان را تربیت کردند، همت آنان‌آنهارا بلندکرد ، دل و زبان‌آنان موجب‌پیشرفت‌آنهاشد، خداوندبآنان متوجه بود وخودشان مراقب خودشان بودند تاآنکه نامشان برترشد، آوازهٔ شهرتشان عالمگیرگشت، ودین خداوند ازمیان‌آنان درآمد وتاپایان روزگار[1] بزرگواری وفرمانروائی درآنان استوارماند. نیکی درآنان وبرای‌آنان جاویدان است.»

عرب وموالی

عربها این حرفهارا میشنیدند وخودرا بالاترازدیگران می‌پنداشتند وبخصوص برملتهای مسلمان (غیرعرب) مباهات میکردند، وآنانرا موالی میخواندند. بآنان چنین میگفتند: «نه‌تنها ماشمارا از بردگی واسارت‌آزاد ساختیم بلکه ازپلیدی‌کفر وشرك نجات داده مسلمان نمودیم وهمین‌کافی‌است‌که ازشما برترباشیم، ماشمارا باشمشیر سعادتمند ساختیم، وبازنجیر به‌بهشت‌کشاندیم، مابرای راهنمائی شماخودرا بکشتن دادیم وچه خدمتی ازاین‌بالاترکه برای زندگی (باسعادت) شما جان خودرا فدا ساختیم، خدا مارا مأمورنمود تاخودرابرای راهنمائی شما بکشتن بدهیم و شمارا اسیرکرده آزادسازیم».

عربها ازاقتداء (درنماز) بموالی‌اکراه داشتند، واگرهم پشت سرآنان نمازمیخواندند میگفتند برای فروتنی نسبت بخدا چنین میکنیم . نافع‌بن جبیرشافعی ازتابعان نامی همینکه جنازه‌ای را میدید می‌پرسیدکی بود؟ اگرمیگفتند : ازقریش بود میگفت افسوس از قوم من یکی‌کم شد. واگرمیگفتند: عرب بود میگفت: افسوس هم وطنم مرد، اما اگر میگفتند : غیر عرب (مولی) بود باخونسردی میگفت‌کالای خدا است میخواهد میبرد، ومیخواهد میگذارد. عربها میگفتند سه چیز نمازرا درهم میشکند سگ، والاغ، ومولی . مولی را بنام ولقب می‌خواندند وهیچگاه باکنیه‌آنهارا صدانمیکردند[2] دریك صف باآنان حرکت‌نمیکردند، هیچگاه آنان‌را پیش نمی‌انداختند، درهرخوانی بالای سرآنان‌می‌ایستادند واگرمولی‌را برای‌رعایت

۱- اگراین گفتهٔ جرجی زیدان (مدرکش را ذکرنکرده است) درست باشد باید عربهای ناجوانمردرا نفرین کرد که دوستی مانند ابن مقفع را درآتش سوزاندند. مترجم.

۲- کنیه‌کلمه‌ای است که باب (پدر) یا ام (مادر) شروع میشود میان عرب رسم است که نام کوچك کسی را برای احترام نمیبرند واورا بنام پسرش یادخترش (مانند ابوالقاسم - ام‌کلثوم) میخوانند . مترجم.

سن وفضل وتقوی به مهمانی میخواندند اورا درسرراه مینشاندند تامردم بدانندکه او عرب نیست. اگرکسی ازعربها میمرد مولی نمیتوانست بادیگران برجنازهٔ عرب‌نمازبگذارد، ما بزودی دراین باب صحبت خواهیم داشت .

درزمان بنی‌امیه عربهاخودرا ازمسلمانان غیرعرب ومردم ذمی باشرف‌تر وپسندیده‌تر می دانستند وچنانکه گفتیم، آنان را (حمراء) میخواندند وچه بساکه مقصود از حمراء همان موالی بود .

عرب خودرا آقامی‌دانست ومعتقد بودکه او برای‌آقائی و دیگران برای بندگی خلق شده‌اند. وازآنرو درصدراسلام؛ سایرکارها بخصوص صنعت وتجارت وزراعت بدست غیرعرب افتاد، وعربهافقط وفقط فرمانروا وحکمران بودند، باموسیاسی می‌پرداختند واین مثل‌میان عرب پدیدآمدکه معلم وجولا و بافنده احمق است ــ چه ذمی‌ها بیشتربآن کارمشغول بودند . روزی عربی باغیر عرب (مولی) برای رفع اختلاف نزد عبدالله بن عامر والی عراق رفتند مولی گفت : خداوند امثال ترا ازمیان ما بردارد. عرب گفت : خداوند امثال ترا میان ما زیاد کند و چون حکمت این گفتار را از عرب پرسیدند در پاسخ گفت : چه بهتر کـه امثال آن زیاد شود تا کوچه های مارا جاروب کنند وچکمه های مارا بدوزند و برای ما پارچه بیافند .

عربها جز شعر وتاریخ بعلم دیگری توجه نداشتند وآنرا ازاین جهت میآموختندکه لازمهٔ سیادت وپیروزی میدانستند وحساب ودفترداری ونامه‌نگاری را نیزکار پستی میشمردند وذمیان وموالی را بآن‌کارمیگماشتند، وبدان جهت درزمان بنی‌امیه‌کاتبان ومحاسبان غیرعرب بودند، زیرا عربهاحساب وکتاب نمیدانستند.

وچون در زمان معاویه، موالی (مسلمان غیرعرب) زیاد شدند معاویه ازکثرت آنـان بهراس افتاد، که مبادا تولید زحمت‌کنند، وبنظرش رسیدکه تمام موالی یابعضی از آنان را بکشد، اما پیش ازآنکه فکرخودرا عملی سازد با یاران خویش مشورت کرد و بآنان چنین گفت: میبینم که شمارهٔ موالی فزونی یافته وبیم آن میرود که برعرب بتازند، اینك پندارم، که بهترآن است بخشی ازآنان را بکشم وبخشی را برای راهسازی وخرید وفروش دربازار نگاهدارم .

سمرةبن جندب این رأی معاویه را پسندیده، اجازه خواست خوداین وظیفهٔ اخلاقی را انجام دهد اما احنف‌بن قیس برخلاف نظرسمره اظهار عقیده‌کرده گفت: «این‌کارخطاست اینها درهمه چیز باماشریك شدند وماآنهارا باخودشریك ساختیم برادران مادری، ودائیهای ماوزادکرده های ماهستند وکشتن‌آنان روانیست» .

معاویه فکراحنف را پسندید وازکشتن‌آنان چشم پوشید ـ ازهمین جریان میتوان نظر اعراب‌رانسبت بدیگران دانست‌که خلیفهٔ مسلمین ناگهان‌بفکرمی‌افتد هزاران مردم مسلمان

را بگناه عرب نبودن مانند گوسفند سر ببرد وهیچ عیبی دراین عمل نمی‌بیند.

آری عربها ازبادهٔ غرورسرمست شدند چه‌که درظرف‌ده بیست سال‌ازشترچرانی بسلطنت رسیدند ومانند رومیان خودرا برترازدیگران میپنداشتند وتصورکردند عمیزاتی‌در آنان‌هست که دردیگران نیست واتفاقاً پاره‌ای ازملل‌فرمانروای امروزنیز همان پندار‌را دارند وخودرا برترین ملل روی زمین میدانند. بقدری عربها راجع به برتری خویش دچارتوهم گشتند که پنداشتند مزاج وبدن‌آنان واقعاً نیروی فوق‌العاده دارد وازآنرو میگفتند‌که زن قرشیه تاشصت سالگی‌بارورمیشود، وزن عرب‌تاپنجاه سالگی‌حمل برمیدارد وزن ومردعرب، هیچگاه گرفتار مرض‌فلج نخواهند شد. فقط اگرفرزندان‌آنان بازنان رومی‌وبلغاری وءانندآن هم‌بستر گردند ممکن‌است اولادی‌که ازآن زنان بیارآید دچارفلج شوند وبهمین‌جهت درزمان بنی‌امیه‌بحفظ نژادخودمیکوشیدند وباغیرعرب‌آمیزش نمیکردند، وکارهای مهم دینی (مانند: داوری قضاء) رابغیرعرب نمیدادند، ومیگفتند: که جزعرب‌کسی شایستهٔ داوری (قضاء) نمیباشد وخلافت را برپسرکنیز (غیرعرب) حرام میکردند اگرچه پدرش‌قرشی‌باشد وبهمان نظرهمینکه یزیدبن علی‌بن‌الحسین[1] دعوی‌خلافت نمودهشام بوی‌چنین نگاشت: شنیده‌ام هوای خلافت بسرداری، توکه مادرت‌کنیزاست، چگونه میتوانی‌چنین مقامی‌را دارا شوی، درصورتیکه مادر او از شاهزادگان ایران بود؛ بااین حال درسال ۱۰۹ هجری یزیدبن ولید اموی باآنکه مادرش کنیزبود؛ بخلافت رسید؛ عربهاعربی راکه مادرش عرب نبودهجین [2] میخواندنـد وهیچگاه بغیرعرب دخترنمیدادند‌گرچه طایفهٔ عروس ازپست تـرین طایفه‌های عـرب وطایفهٔ داماد از بالاترین طایفه‌های غیرعرب‌بود، چنانکه موقعی‌یکی‌ازدهقانهای(ملاکین) ایران بخواستگاری زنی ازطایفهٔ باهله رفت؛ آنزن‌که دریکی ازکاخهای ترکان میزیست پیشنهاددهقان رانپذیرفت درصورتی‌که قبیلهٔ باهله ازپست‌ترین قبایل عرب میباشد عربها زن دادن بغیرعرب رایکنوع بردگی میدانستند داستان مسلمه درصدراسلام بهترین دلیل برآنست‌که عربهاخودرا برتراز دیگران میدانستند. خلاصه اینکه‌کارغرور وخود پسندی اعراب در زمان بنی‌امیه بحدافراط رسید، زیراتأثیرتعلیمات اسلامی راجع بمساوات مسلمانان ازمیان رفته بود وبنی‌امیه درخوار شمردن مسلمانان غیرعرب افراط میکردند. آنان نیزبانتقام برخاستند و باآل علی وخوارج وغیره یعنی‌دشمنان بنی‌امیه همدست شدند وادعاهای عرب راردکردند ودرنتیجه دسته‌ای بنام شعوبیه پدیدآمدکه‌آشکارا برصدبرتری عرب اقدام میکردند؛ ودلیل وبرهان میاوردند. البته در زمان بنی‌امیه اقدامات آنان پنهانی بود و پس ازآن (در زمان عباسیان) علناً بترویج مرام خودکوشیدند بخصوص بعد از جنگ امین ومأمون‌که عربها ضعیف گشتند وتفصیل‌آن

۱ـ ظاهراً مقصود جرجی‌زیدان ازیزیدبن‌علی (زیدفرزند حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام میباشد) که مادرحضرت سیدسجاد شاه زنان دختریزدگردآخرین پادشاه ساسانی بوده است.

۲ـ هجین درلغات عرب بمعنای نااصل‌است. مترجم

خواهد آمد .

آثار بنی‌امیه در اسلام

دولت اموی برای برتری عرب وحفظ نژاد عرب بسیار میکوشید و دفتر مخصوصی برای ثبت نام نوزادان خارج شامات وغیره ترتیب دادند. در زمان خلفای راشدین حکومت اسلام حکومت مذهبی بود ودرزمان امویان دولت سیاسی‌شد وشمشیروتعصب بجای عدل وپرهیز-کاری بمیان‌آمد. بنی‌امیه‌برای انتشارزبان عربی درممالك وسیع‌اسلامی‌اقدامات مهمی‌کردند، از آن جمله دیوانهای(دفاتر) دولتی رااز قبطی‌ورومی و فارسی بزبان عربی منتقل‌کردند ، ومصرقبطی وشام رومی وعراق‌کلدانی یانبطی را تدریجاً بممالك عرب تبدیل نمودند. بقسمی که اکنون‌آن ممالك جزء بلاد عرب محسوب میشود واگرترك یااروپائی یاغیره باین ممالك درآید وفرزند پیداکند نسلش عرب محسوب میشود .

عرب درزمان‌بنی‌امیه بهمان خشونت وسادگی پیشین باقی‌ماند. خلفای اموی فرزندان خودرا میان اعراب بدوی میفرستادند تازبان عربی رانیك بیاموزند، وعادات ورسوم ایلاتی را فراگیرند. بسیاری ازعادات بدوی جاهلیت درزمان بنی‌امیه شایع بود ومثل‌آن ایام بـا یکدیگرمشاعره ومفاخره ومباهله (یکدیگر را نفرین‌کردن) میکردند، ودر مجامع عمومی اشعارمیسرودند، وراجع‌بایام جاهلیت، وجنگها وصلحهاسخنوری داشتند، دربیرون بصره در محلی موسوم بمربد درمواقع معین برای سخنوری ومشاعره، جمع میشدند ودرحقیقت،آنجا همانند بازار عکاظ‌ایام جاهلیت‌بود. علماء وشعراء وگویندگان عرب‌حلقه‌حلقه درمربدگرد میآمدندواز گذشتهٔ خودصحبت میداشتندوهمانطورکه شترچرانها درآنجاحلقه(محفل) داشتند. (فرزدق شاعرمشهور) وهم نشینان اونیزحلقه‌ای تشکیل میدادند، وهمین نشست و برخاستها وآمد وشدها، وگفتگوها، تعصب آنانرا بروزگار پیش‌ازاسلام برمیگردانید. عربها درزمان بنی‌امیه بمنتهای قدرت‌وبزرگواری‌رسیدند ودرسراسرجهان پراکنده شدند ، و درهیچ دوره مثل‌دورهٔ بنی‌امیه عزت واقتدارنیافتند .

تعصب وطنی در زمان بنی‌امیه

عرب پیش ازاسلام، تعصب وطنی نداشت، چه‌که دارای وطـن معینی نبود تاازآن دفاع‌کند ، معمولا باگله ورمهٔ خود از این زمین بآن زمین‌کوچ میکرد، اماپس‌ازاسلام‌عرب ممالکی‌را فتح‌کرد وشهرهائی ساخت ودرآن اقامت نموده ازآن حمایت ودفاع میکرد، واین‌همان است‌که ماآنرا تعصب وطنی مینامیم .

شهرنشین شدن عرب پس ازفتح

عرب‌کم‌کم شهرنشین شد و درآغازآن قصد را نداشت؛ امابمقتضیات طبیعت تدریجاً ازبیابان بشهرروآورد. درابتداء عربها مانند چادر-نشینان‌زمان جاهلیت‌بازن وبچه وگاووگوسفند، دراطراف شهرهائی که فتح‌میکردند، خیمه وخرگاه میزدندومیکوشیدندکه ازمدینه دور

نشوند، عمر آنان را ازکشت وکار بازمیداشت ودرواقع آنان را ازشهر نشینی منع میکرد، زیرا مایل بود همیشه پابرکاب باشند وزندگانی آسودهٔ شهری آنها را ازکارزار بازندارد لذا عربها دراردوگاههای اطراف شهرمیماندند، همانطورکه امروزه سپاهیان بیگانه وارد شهرها نمیشوند ودراطراف شهرها بنام پادگان (حامیه ـ رابطه) اقامت میکنند. مسلمانان درزمان راشدین چند دسته بودند وهردسته‌ای درکناریکی ازشهرهای بزرگ چادر میزدند، واین دسته‌ها را جند (سپاهی) میگفتند. سپاهیان شام چهار دسته بودند ودرکنارچهار شهر دمشق ـ حمص ـ اردن وفلسطین اقامت داشتند و بهمان جهت آن‌ممالك را اجناد (جمع جند) میخواندند. سپاهیان عراق درکنار فرات (کرانهٔ مجاور راه مدینه) دردونقطه اقامت داشتند، ایـن دومحل بعداً بصره وکوفه شد. سپاهیان مصردردامنهٔ کوه‌المقطم کنارنیل‌جا داشتند وبعداً آن محل‌شهرفسطاط شد. عربها (مسلمانان) بازن وبچه درآن‌چادرها بسرمیبردند ویامردم بومی آمیزش نمیکردند. هنگام بهاراسبان خود را بچراگاه میفرستادند ودسته‌ای ازبندگان وبردگان باگـروهی از بزرگان راباستوران روانه میکردند وپس‌ازچرانیدن ستوران بچادرهای خود برمیگشتند و درواقع بهمان حال سلحشوری وچادرنشینی دورهٔ جاهلیت بودند امادولت وحکومتی ازخود داشتندکه مرکز آن مدینه بود وموقع لزوم بآنجا مراجعه میکردند .

تازمان بنی‌امیه وضع چنین بود، درآن هنگام بنی‌امیه شام را برحجازترجیح دادند وازمدینه چشم پوشیده درشام وطن کردند، سایرعربهاهم شهرهای دیگررا برگزیدند وسفارش عمررا فراموش‌کرده زمین وملك وباغ و مزرعه تهیه‌کردند، و اردوگاههای آنان بشهرهای مهمی مانند بصره ـ کوفه ـ فسطاط وقیروان تبدیل‌شد. این شهرها را خود عربهاساختند ولی عده‌ای ازعربها درشهرهای بومی مصر وشام وعراق و ایران وغیره توطن‌کردند ومانند سایر مردم شهرنشین بزراعت وتجارت وکسب وکاروصنعت پرداختند.

اشتغال عرب‌بکسب وکاروزراعت وتجارت، پس‌ازمدتی‌شروع شد،چه‌که درصدراسلام‌از غنیمت‌های‌جنگی‌استفاده میکردند ودرهرجابودند سهم آنان ازغنایم‌بصال‌میگشت، چنانکه‌اهل مدینه‌ازغنایم‌عراق واهل‌شام‌ازغنایم‌جاهای دیگر بهره‌داشتند. دراواخر دورهٔ‌راشدین‌عربها کم کم شهرنشین‌شدندومردم هرشهرودیاری درآمدشهر ودیارخود را برای‌خودمیخواستند. این‌وضع برمردم مدینه گران‌آمد، زیرا آنها از درآمدکشور عراق وغیره زندگی میکردند، عثمان‌که شکایت آنانراشنیدزمین‌های‌حجازویمن رابجای اراضی ومزارع عراق‌بمردم‌مدینه‌واگذارکرد.

تعصب ورزیدن شهرهای اسلامی نسبت به یکدیگر

قسمتی ازتعصب سکنهٔ شهرها بواسطهٔ عقاید سیاسی آنان بود ونخستین اختلاف سیاسی‌که میان مردم دوشهراسلامی واقع شد درزمان عثمان بود، که اهل کوفه وشام بایکدیگراختلاف‌پیداکردند. پس‌ازقتل‌عثمان این اختلاف شدت یافت وعلی وطلحه وزبیرومعاویه (مدعیان خلافت) در هر شهری ازشهرهـای اسلامی پیروانی داشتندکه ازآنـان دفاع

میکردند، اهل شام با معاویه بودند چه معاویه وجمعی ازقریش درشام میزیستند، اهل مدینه (انصار) ومردم‌مصرهواخواه علی‌بودند، مردم‌کوفه‌ازز بیر ومردم‌بصره ازطلحه حمایت داشتند، پس‌ازجنگ جمل (۳۶هجری) وقتل طلحه وزبیرمردم بصره وعراق نیز باعلی همدست گشتند ومردم‌شام بامعاویه ماندند. بعدازجنگ صفین وخدعهٔ عمروعاص (۳۷ هجری) معاویه برمصر دست یافت وعمروعاص را والی مصرساخت ودست‌علی ازمصر کوتاه شد. درسال ۴۰ علی کشته شد، پس‌ازاندی پسرش حسن درگذشت وفرزند دیگرش حسین (بعداز مرگ معاویه وخلیفه شدن یزید) ازمردم عراق کمك خواسته بدان دیار رهسپارشد. ومردم حجاز باعبدالله بن زبیر بیعت‌کردند و در نتیجه حجاز طرفدار ابن‌زبیر و عراق طرفدار حسین و شام ومصر طرفدار معاویه بودند .

همینقسم سایر ممالك وشهرهای‌اسلامی بنا بمقتضیات هواخواه یك‌خلیفه یاپیشوا میشدند وبتدریج دارای ممیزات و صفات مخصوصی گشتند، که از یکدیگر ممتاز بودند. مثلا روزی معاویه‌ازابن‌الکواء پرسیدکه مردم شهرهارا برای من‌شرح‌بده، ابن‌الکواء گفت: مردم‌مدینه ازمردم هرجای دیگر برای شرارت آماده‌تر هستند و در عین‌حال از دفع‌شر عاجزتر ازهمه کس میباشند. کوفیان دسته دسته میآیند تك‌تك میروند، مصریان زودتر از هرکس دنبال شر میروند وزودتر ازهرکس‌هم‌پشیمان میشوند، مردم شام‌ازپیشوای‌خود بهتر ازسایرمردم‌شنوائی دارند ودیرتر ازهرکس فریب میخورند.



ابن‌سینا درحضور فرماندار اصفهان

مردم هرشهری هدف مخصوصی داشتند، که ماآنرا بتعصب وطن تعبیرکـردیم، والبته تعصب وطن‌غیر ازتعصب نسبی میباشد، چه‌بساکه مردم چند قبیله دریك شهر مثلاکوفه یادمشق یابصره گرد میآمدند وباآنکه ازچند طایفه بودند همگی‌اهل يك‌شهر ودارای يك‌مرام سیاسی میشدند واین جریان در زمان بنی‌امیه شدت داشت ، کـه چندین قبیله در شهری جمع گشته هرقبیله‌ای دریك‌کوی منزل میکردند. مثلا درشهر بصره پنج قبیله بودند از اینقرار: ازد ـ تمیم ـ بکر ـ عبدالقیس ـ اهل‌عالیه (مقصود ازاهل‌عالیه تیره‌های قریش وکنانه وازد وبجیله و خثعم وقیس وتمام عیلان ومزینه است) و شهر بصره از آنرو به‌پنج قسمت تقسیم میگشت و بااینوصف تمام اهل بصره دارای يك مرام سیاسی بوده‌اند و سایر شهرهای دیگر نیز چنان بودند .

همینکه دو شهر بایکدیگر میجنگیدند هرقبیله‌ای باقبیلهٔ خودکه در شهـر دیگر بود میجنگید، مثلا درجنگ جمل که میان‌بصره وکوفه جنگ بود، قبایل یمن مقیم‌بصره باقبائل یمن مقیم‌کوفه جنگ‌کردند وقبایل مضر بامضر و ربیعه باربیعه روبرو شدند. درجنگ صفین معاویه سردستهٔ شامیان وعلی پیشوای عراقیان بود وچون‌کارزار درگرفت‌علی راجع بسپاهیان شام تحقیقات نموده وهمینکه نام ونشان آنانـرا دانست هرقبیله را مقابل قبیلهٔ خود بجنگ فرستاد،ازد رابجنگ ازد وخثعم را بجنگ خثعم روانه‌کرد . اگر قبیله‌ای درعراق بودکه تیره‌ای ازآن درعراق مقیم نبود، از اینرو میتوان پی‌بردکه تعصب قومی‌بکلی ازبین رفته و بتعصب وطنی (شهری) مبدل‌شده بود زیرا منافع مـادی آنان‌چنان اقتضاء میکردکـه برای آسایش‌خویش بابرادران خود بجنگند والبته شمارهٔ مردم شهرها وشمارهٔ قبایل‌مقیم آن‌شهر باعزل ونصب وآمد ورفت امراء وخلفاء تغییرمیکرد وبیك‌حال باقی نمی‌ماند، وهدف ومرام آنان نیز بهمان‌نسبت عوض وبدل میشد همانطورکه درگذشته برای‌پول وجاه ومقام، قبیله‌ها باهم میجنگیدند در دورهٔ بنی‌امیه مردم شهرها بجنگ یکدیگـر میرفتند، مشهورتـرین این داستانهادرصدراسلام اختلاف وکشمکش مردم بصره و کوفه است زیرا در زمان علی خوارج بصره طرفدار عثمان، وکوفه طرفدار علی، وشام طرفدار امویان، وجزیرهٔ خارجی و حجاز تابع سنت بود وباتغییر اوضاع سیاسی وضع ومرام‌مردم این‌شهرها تغییر می‌یافت درنتیجه‌اسلام بهیئت‌ها واجتماعات متعدد تقسیم شد از اینقرار :

۱ـ درابتداء جامعهٔ نسبی وقومی مانند اعراب مضر ویمن .

۲ـ جامعهٔ وطن مانند اعراب مصر وعراق وشام .

۳ـ جامعهٔ مذهب مانند سنی ـ شیعی ومعتزله .

وچه‌بساکه دونفر دارای تمام این‌اختلاف بوده‌اند .

یکی ازموجبات پیدایش‌تعصب وطن‌آن بودکه مردم‌حجاز بحرمین مکه ومدینه افتخار داشتند، وعلی‌از مدینه بود ومسلمانان خواه‌ناخواه بمکه‌و مدینه احترام میگذاشتند، امویان

باآنکه مخالف علی بودند چاره‌ای جز احترام حرمین ورعایت حال اهالی آن نداشتند ودر واقع مکه ومدینه سنگ پیش‌پای بنی‌امیه شده بود، بخصوص‌که عبدالله‌بن‌زبیر مدعی سرسخت آنان درکعبه پناهنده شد، وبنی‌امیه ویاران آنهارا ازحجاز راند، بنی‌امیه هم‌که‌این‌را دیدند کعبه‌را بامنجنیق‌کوبیدند وبفکرافتادندکه منبر پیغمبر را ازمدینه بشام‌ببرند ورشتهٔ دین و سیاست را در دست‌بگیرند وشایدحجاج بهمان نظر درشهر واسط قبة‌الخضراء (گنبدسبز) را بناکرد، هما نطورکه منصور عباسی برای‌کوچك ساختن مقام‌کعبه دربغداد قبة‌الخضراء ساخت ومنظور هردوی آنان این‌بودکه مردم‌را ازحجاز برگردانند وعلویان‌را ازمیان ببرند. ولی چنانکه ملاحظه میشود ازاین اقدام خود سودی‌نبردند.

دسته‌بندیهای‌سیاسی در زمان بنی‌امیه (سیاست معاویه)

ازچیزهائی‌که بنی‌امیه برای پیشرفت‌کار خود (رسیدن‌بمقام خلافت) لازم داشتند، یکی خریداری مردان بزرگ و دیگر دسته‌بندیهای سیاسی بود، معاویه چنانکه دیدیم هوش وکاردانی سه‌مرد بزرگ - عمروعاص - زیادبن‌ابیه ومغیرة‌بن‌شعبه راباجاه ومقام وپول‌خریداری کرد. پس‌ازمعاویه سایر خلفای بنی‌امیه نیز ازسیاست معاویه پیروی کردند وباخریدن رجال سیاسی ودسته‌بندی برمدعیان خویش (فرزندان دختر پیغمبر) فائق آمدند، اما بایددانست‌که مردی بهوش وزیرکی وکاردانی معاویه درمیان‌بنی‌امیه پدیدنیامد. این‌کاردانی وزیرکی دراداره امور مملکتی همان‌چیزی است‌که امروز بسیاست تعبیر میشود، هرگاه‌وضع آنروزمعاویه وپیشرفت‌های اورا باوضع وپیشرفت‌بزرگترین مردان سیاسی‌امروز مقایسه‌کنیم‌خواهیم دیدکه معاویه ازاغلب رجال سیاسی دنیای متمدن جلوتر بوده‌است‌زیرا:

۱- معاویه باکراه اسلام آورد.

۲- معاویه طلیق بود یعنی ازکسانی بودکه پیغمبر آنهارا مثل زرخرید آزاد فرمود.

۳- مدعیان معاویه، عموی پیغمبر، پسرعموهای پیغمبر، فرزندان دخترپیغمبر بودند.

۴- مسلمانان معتقد بودندکه معاویه حق خلافت ندارد.

باتمام این‌مراتب معاویه بدون خونریزی زیاد مخالفان را مغلوب ساخته خودش خلیفه شد وخلافت‌را در خاندان خود ارثی‌کرد و مؤثرترین عامل پیشرفت معاویه هوش سیاسی، گذشت و سعت صدر وبذل وبخشش وی‌بود.

معاویه بقدری سعت صدر و اغماض داشت‌که افراد اهل‌بیت (خاندان پیغمبر) حضوراً بوی بدمیگفتند، اوبجای اینکه ازآنان انتقام بکشدبآنها پول وملك ومال می‌بخشید، چه‌بسا که مردی ازاهل بیت نزد معاویه میآمد ودر حضور بزرگان قوم ازعلی تمجید میکرد واز معاویه بدمیگفت وهمینکه سخنش پایان میبافت معاویه اموال بسیاری باو می‌بخشید وطبعاً آن شخص ازعلی برگشته جزء هواخواهان معاویه میشد. میگویند: عقیل برادر علی در زمان حیات علی‌نزد معاویه‌آمد، معاویه ازدیدن عقیل‌خشنودگشت واورا خیرمقدم گفت‌که برادرش

را رها کرده نزد معاویه آمده‌است. سپس از عقیل پرسید: علی را چگونه واگذاردی، عقیل پاسخ داد اورا بوضعی واگذاردم که خدا ورسول از آن خشنود بودند وترا بوضعی میبینم که خدا و رسول از آن بیزارند ـ معاویه گفت اگرمهمان ما نبودی پاسخ دردناکی بتو میگفتم، اما چون برما وارد شده‌ای جوابت‌را نمیدهم. سپس معاویه ازترس اینکه‌کار بجای نازك بکشد، و عقیل چیزهای بدتری بگوید ازجا برخاست ودستور داد ازعقیل پذیرائی کنند واموال زیادی بوی تقدیم دارند، فردای آنروز معاویه جلوس کرده دنبال عقیل فرستاد ودوباره همان پرسش را تکرار کرد که برادرت علی را چگونه واگذاردی؟ عقیل که از مهربانیهای معاویه دلگرم شده بود درپاسخ گفت ای‌معاویه علی برای خودش خوب است وتو برای من بهتر ازعلی هستی!

داستان مباحثه ورفتار معاویه باصعصعة بن سوحان‌العبدی وغیره که ازمریدان و پیروان علی بودندهمگی ازبردباری وچشم‌پوشی وسیاستمداری وی‌حکایت‌داد. معاویه اگراز بردباری وچشم‌پوشی‌سودی نمیدید، ببذل وبخشش وخدعه وحیله‌مردم‌را فریبمیداد وچه‌بسا که‌اشخاص با شور و خشم برای ستیزه‌جوئی نزدمعاویه میآمدند و معاویه‌آنان را فریب داده و خودرا بنادانی میزد و آنها را رام میساخت . میگویند پیش از اینکه عبدالله‌بن‌زبیر برای خلافت قیام‌کند از بیداد عبدالرحمن بن‌ام‌الحکم گریخته نزد معاویه‌آمد وبوی شکایت و تعرض‌کرد که عبدالرحمن خانهٔ مرا درکوفه‌آتش زده است، معاویه از وی پرسید قیمت‌خانه‌ات چقدر است؟ عبدالله گفت:

صدهزاردرهم می‌ارزید، معاویه گفت گواهی هم‌داری؟ عبدالله‌پیرمردی ازدوستان خودرا بگواهی آورد، معاویه دستورداد صدهزار درهم بابت بهای خانه بعبدالله بپردازند. همینکه عبدالله پولهارا گرفته باگواه خوداز مجلس‌بیرون رفت‌معاویه بهمنشینان خود گفت: بنظرشما از این‌دوپیر مرد دروغگوتر بودند؟ بخدا من‌خوب میدانم که‌سرای عبدالله یك‌کلبهٔ پوشالی بیش نبود ولی‌چه بایدکرد آنها دروغ میگویند ماهم بنا بمصلحت دروغ میشنویم. آنها بگمان خود مارا فریب می‌دهند، ماهم بنا بمصلحت فریب میخوریم ـ وهمین اقدامات عاقلانه عبدالله زبیر ودیگران را ازقیام برضد معاویه باز میداشت .

این بذل وبخشش‌ها وبردباریهای معاویه کجا! آن سخت‌گیریها ودقتهای علی کجا![1] معاویه دشمنان سرسخت خویش‌را با این خوشرفتاریها رام‌میساخت وعلی باآن سختگیریها و موشکافیها کسان ونزدیکان خودرا دشمن‌میساخت، چنانکه گفته شد پسرعمویش عبدالله بن عباس درنتیجهٔ یك‌گزارش بی‌اساس از وی‌دست‌کشید، اما معاویه شهرها وممملکت‌ها رایکجا به‌پیروان خود واگذار میکرد. اگرکسی از آنان نزد معاویه میآمد همه جور باآنان محبت واحترام میکرد چنانکه موقع آمدن معاویة‌بن خدیج بدمشق دستور داد سرراه وی آذین‌بندی کنند.

معاویه بیش از هرکس از رؤسای قبایل وسران احزاب سیاسی واشراف قریش رعایت

1 ــ ای علی که جملگی «همه» بوده‌ای   تو سرازوی احدخو بوده‌ای (ناشر)

میکرد وبدگوئی‌ها وناسزاهای آنانرا تحمل مینمودمثلا احنف بن‌قیس‌تمیمی ازبزرگان‌تابعین ومتنفذین قوم باعلی همراه بود وعلی را در واقعهٔ صفین همراهی‌کرد واتفاقاً پس از قتل علی وپیروزی معاویه نزد معاویه آمد. معاویه گفت بخدا سوگند هرگاه که بیادروز صفین می‌افتم سوزنی بقلبم فرومیرود وهیچگاه آنرا فراموش نمیکنم. احنف که اینرا شنید بمعاویه گفت: بخدا سوگند ای‌معاویه دلهای‌ماکه پر از دشمنی تواست هنوز درسینهٔ ما جا دارد وشمشیرهائی که‌باتو جنگیده‌ایم هنوز دردست ماست اگر تو یك‌گام بسوی جنگ بروی، ما فرسنگ‌ها



محمدبن زکریای رازی پزشك نامی ایران واسلام

بطرف جنگ میشتابیم، اگر تو پیاده بمیدان روآوری ما دو اسبه بآن‌جا میتازیم. سپس احنف برخاست وازمجلس رفت ومعاویه باکمال بردباری همهٔ آن ناسزاها را شنیده لب‌تر نکرد. اتفاقاً خواهر معاویه ازپشت‌پرده این‌سخنان رامیشنید وهمینکه معاویه راتنها دید بوی گفت: ای امیرمؤمنان این که بود که ترا چنان تهدید میکرد؟ معاویه گفت: این همان کسی است که اگر بخشم‌درآید صدهزار نفراز مردم تمیم‌برای او خشمناك میشوند وخودشان هم نمیدانند چرا بخشم آمده‌اند.

همینکه معاویه نمیتوانست‌حریف را با زر و زور رام‌سازد بامکر وحیله او را از پای درمی‌آورد ومسمومش میکرد. عبدالرحمن‌بن خالدبن ولید ازمخالفان معاویه بود وچون در بلاد روم اموال بسیاری داشت بپول ومال معاویه اعتنا نمیکرد ومردم‌شام بواسطهٔ رشادت‌های پدرعبدالرحمن (خالدبن ولید) که از سرداران نامی اسلام بود بوی احترام میگذاشتند و خودش هم‌همه نوع لیاقت داشت ومعاویه هیچ نوع نمیتوانست او را رام کند، لذاابن‌اثال پزشك را خواسته بوی گفت اگر توعبدالرحمن را زهر بدهی مادام‌العمر ترا از پرداخت مالیات معاف میدارم، بعلاوه مادام‌العمر مالیات‌شهر حمص را بتو می‌بخشم، ابن‌اثال‌شربت زهرآلودی تهیه‌کرده بوسیلهٔ غلامان بعبدالرحمن نوشانید واورا ازپا درآورد ومعاویه را راحت ساخت وهمینقسم معاویه‌مالك اشتر را مسموم‌کرد، مالك اشتر نخعی از سرداران بزرگ علی بود ودرجنگ صفین با علی همراهی‌کرد وهمینکه اوضاع مصر در اثر اسباب چینی‌های معاویه برهم‌خورد علی مالك اشتر را بفرمانروائی مصر تعیین کرد معاویه‌که اینرا دانست سخت برآشفت ودانست‌که اگر پای مالك بمصر برسد آنکشور بتصرف علی درمیآید، لذا کسانی‌نزد تحصیلدار مالیات قلزم فرستاد وبوی گفت‌که مالك ازاینجا میگذرد واگرتو اورا زهربدهی تامن زنده‌ام وتوزنده‌ای از تو مالیات نمیخواهم وآنچه برداشت میکنی ازخودت باشد. مأمور مالیه (تحصیلدار) قلزم سر راه مالك آمده او را بمنزل خود فرود آورده خوراکی برای او تهیه‌کرد وپس از صرف غذا شربت مسمومی با عسل باو نوشانید ومالك همانجا درگذشت معاویه مرتب بمردم شام میگفت‌که علی مالك را بمصر فرستاده است شما دعاکنید‌که مالك بمصر نرسد وشامیان همچنان میکردند وهمینکه خبر مرگ مالك بمعاویه رسید بشامیان گفت آسوده باشید، دعای شما مستجاب شد. علی دودست داشت، یکی‌عماریاسر که در جنگ صفین آنرا بریدم ودیگر مالك اشتر که در راه مصرقطع شد، وهمینکه عمرو عاص از این دسیسه خبردار گشت بکسان خود گفت آری خداوند سپاهیانی دارد که از عسل هستند.

عمروبن عاص

معاویه وهمراهانش برای پیشرفت مقاصد خود از هیچ جنایتی دریغ نداشتند، اما علی وهمراهانش هیچگاه از راه راست ودفاع ازحق و شرافت تخطی وتجاوز نمیکردند وهمین حقیقت طلبی وحق‌جوئی

علی ویارانش موجب پیشرفت کارهای معاویه شد.[1] مثلا در جنگ صفین پیشرفت علی حتمی بود ودر آن صورت معاویه ودسته بندیها وحیله بازیهای او بکلی ازمیان میرفت وچیزی که مانع این پیشرفت شد، خدعه ومکر عمروعاص بود چه پس از آن که معاویه ناتوانی خود را در میدان صفین احساس کرد به عمروعاص که همراه وی بود روآورده گفت ما هلاك شدیم، زودباش از انبان مکر وفریب خود چیزی درآور تا فرمانروائی مصر برایت مسلم گردد. عمروعاص گفت قرآن‌ها را برسرنیزه کنید وبگوئید‌ای یاران علی، کتاب خدامیان ماوشما حکم باشد اگر ما مسلمانان یکدیگر را از پا درآوریم مرزهای شام وعراق راکی حمایت میکند، وکی با روم وترك وسایر کافران میجنگد؟ یاران علی فریب خورده دست ازجنگ برداشتند وموضوع حکمیت بمیان آمد و عمروعاص مکرخود راکامل کرده علی راخلع نمود ومعاویه را بجای وی منصوب ساخت وهمچنین اگر حیله بازی عمروعاص نبود درهمان میدان صفین عمروعاص کشته میشد وشر حیله بازی او مرتفع میگشت چه موقعی که عمروعاص برای جنگجوئی بمیدان آمد علی شخصاً بمقابلهٔ او شتافت. عمروعاص که علی را شناخت وشمشیر برهنهٔ او رادید مرگ خود راحتمی‌دانست وبرای رهائی ازمرگ تدبیری بنظرش رسید! عورت خود راگشوده وفریاد برآورد که مرا بزور بمیدان فرستادند، من مردجنگ نیستم علی که این ناتوانی و عرزگی او را دید از روی شرافت وعزت نفس چشم از وی پوشیده فرمود ای رسوا! وای بر تو. گرچه عمروعاص بااین حیله‌بازی جان دربرد اماکار زشت وی میان عربها مثل شدکه می گفتند:

ترجمهٔ شعر:

«زندگی باخواری سودی‌ندارد، همانطورکه عمرو چندروز زندگی خود راباخواری بدست آورد.» در دورهٔ طلائی اسلام علی ویارانش نمونهٔ کاملی از صفات پسندیدهٔ مسلمانی بودند وبرعکس معاویه وهمراهانش درست نقطهٔ مقابل محسوب میشدند. شخص علی مظهر کامل صفات حسنه وخصال پسندیده بود وبرتمام یاران پیغمبر ازآنجهت فزونی‌داشت. واگر مختصر سهل‌انگاری وچشم پوشی از لغزش‌های دیگران بکار میبرد حتماً از آن گرفتاریها رهائی مییافت ولی علی‌ذره‌ای ازسختگیری واجرای احکام اسلام خودداری نداشت وازآنرو

---

[1] ـ مقایسهٔ مولای متقیان وشاهمردان حضرت امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام با معاویه عیناًمقایسهٔ روشنی وتاریکی ومظاهر یزدان واهریمن است واگر حضرت مولی ارواح‌العالمین له‌الفداء بحسب‌ظاهر مغلوب معاویه‌شدند در مقابل، فضیلت ـ تقوی ـ عدالت را در جهان اسلام مستقر فرمودند چه اگر امیرالمؤمنین کارهای‌معاویه را امضاء میفرمود هیچ مسلمانی‌دیگر بفضیلت وتقوی وعدالت وصفات حسنه رو نمیآورد و تصور میکرد که تمام این‌مکارم اخلاقی و فضایل انسانی بی‌اساس است و بنای دین و مذهب بر ظلم وشرارت وخباثت است. پس باید اذعان داشت‌که بعد از پیغمبر اکرم علی علیه‌السلام یگانه پرچمدار عالم اخلاق‌وفضایل بوده است. از علی‌آموز اخلاص عمل دان‌بمبری شیرحق‌راازدغل.

مترجم

قریش میگفتند پسر ابوطالب مردشجاعی است اما تدبیر جنگی ندارد. معاویه باسیاستمداری خلافت را ازعلی گرفت ودرخاندان خود برقرار ساخت. پس‌از وی پسرش یزید وپس از او مروان خلیفه‌شد. با این همه معاویه نتوانست مدعیان خلافت را یکجا از میان بردارد چون بیشتر آنان فرزندان علی بودند، فقط باپول وبردباری آنهـا را رام میساخت، آنها هم در



ابن رشد فیلسوف بزرگ اسلام را از مسجد میرانند

برابر سیاستمداری وابهت معـاویه تسلیم میشدند وامید داشتند پس از مـرگ معاویه بخلافت برسند وهمینکه داستان ولیعهدی یزید را شنیدند در حجاز وعراق وجاهای دیگر قیام‌کردند وهریك از این‌مدعیان، خلافت رابرای خود میخواستند بقسمی‌که در سال ۶۸ هجری چهار پرچم مخالف یکدیگر درعرفات برپابود. یکی ازآن امـویان ودیگر بنام محمدبن حنفیه پیشوای علویان و سومی از عبدالله‌بن زبیر و چهارم برای همراهی با حروری‌که از خوارج بود. پس ازآن مدعیان دیگر هم نیز افزوده شدند ولی فقط امـویان موفق گشتند، زیرا اولا برای عـربها تعصب میکشیدند وثانیاً دسته‌بندی میداشتند واینك عـوامل پیشرفت بنی‌امیه را (علاوه برهوش معاویه وضعف رأی‌علی[1]) یکایك شرح میدهیم.

---

۱ ـ یاللعجب که جرجی زیدان سخت گیری حضرت مولی را درپیروی ازحق وحقیقت ضعف وی میخواند:

او ندانیکی علی را دیده است ... زین سبب غیری براوبگزیده است. مترجم

بذل وبخشش امویان (دستبرد به بیت المال)

بذل وبخشش امویان بزرگترین عامل پیشرفت آنهـا و شکست دشمنان آنها بود. درفصل مربوط بدیوان (دفتر) دورهٔ عمر گفتیم که آنروزهمهٔ مسلمانان سپاهی بودند وهرکدام بارعایت دوری و نزدیکی باپیغمبر وحق تقدم دراسلام ماهانه وسالانه حقوق می ـ گرفتند حتی زنان وفرزندان آنان نیزمقرری داشتند ومحل این پرداختها غنیمتهای جنگی بود ودستهای دیگرازمسلمانان که جنگ کردن نمیتوانستند ازدرآمد زکوة زندگی میکردند وهرکدام ازاین دودرآمد (غنیمت وزکوة) دفترهای جداگانهای داشتند طبعاً هرکس بیت ـ المال را دردست داشت زمام امور مسلمانان دردست اوبود وخواه ناخواه مردم دوراو جمع میشدند تا استفادهٔ بیشتری ببرند وهمین که بیت‌المال بچنگ سرد هوشیاری مانند معاویه‌افتاد بخوبی وظیفهٔ خودرا می دانست که چگونه باپول مردم را بدام بیندازد وبه‌کی، چی بدهد. معاویه مقرری مردم را بنا بمصلحت خودش کم وزیاد میکرد وهرجاکه سودی میدید پـول بیشتری میریخت وچون بیش ازهمه ازاهل بیت بیم داشت بآنان زیادتر میداد. مثلا بموجب دستور عمر مقرری حسن وحسین سالی پنجهزار درهم بود ومعاویه‌آنرا بیك میلیون درهم یعنی دویست برابرترقی داد وچون ازعبدالله‌بن عباس پسرعموی پیغمبر واهمه داشت بوی‌نیز سالی یك میلیون درهم حقوق میداد. عبدالله‌بن جعفربن ابی‌طالب وسایر بزرگزادگان مدینه بهمین نسبت حقوقهای گزاف میگرفتند. معـاویه با این حسن تدبیر ازدوراه استفاده میبرد یکی اینکه سران قوم را بخوشگذرانی وزندگی راحت معتاد میکرد وآنان را از مبـارزه ومخالفت باز میداشت، دیگر اینکه بافرستادن این مبالغ هنگفت ازمردم مدینه نیز دلجوئی میکرد، چون عمداً این‌پولها درمدینه خرج‌میشد ومردم مدینه بطور غیرمستقیم ازمعاویه‌خشنود بودند.

بزرگ زادگان‌مدینه بخصوص عبدالله‌بن جعفر پسرعموی‌امام حسن وامام حسین همهٔ این پولهارا میان‌آوازه خوانها وشاعران وغیره بذل وبخشش میکردند. عبدالله بن جعفر نه تنها ازمقرری عادی بهره میبرد بلکه هرچندگاه یکبارنزد معاویه (بدمشق) میرفت و از او پولهائی میگرفت ومیان مردم مدینه پخش میکرد. معاویه هم‌که این‌را میدانست بیشتر بعبدالله ابن‌جعفرپول میداد تا مردم مدینه سود زیادی‌ببرند. میگویند عبدالله پس‌از مرگ‌معاویه نزد یزیدآمد، یزید ازاوپرسید مقرری توچند است؟ عبدالله گفت یك میلیون درهم، یزید گفت از امروز دومیلیون درهم بتومیدهم. عبدالله گفت پدرومادرم فدای توپیش ازتوهیچکس اینـرا نگفته بودم. یزید گفت مجدداً آن را دوبرابر کردم وهمینکه به یزید گفتند چرا بیکنفرچهـار میلیون درهم مقرری دادی یزید گفت دست عبدالله دست عاریه‌است. این پول‌را بمردم مدینه می‌دهم چون اومقرری خودرا میان مردم مدینه تقسیم میکند.

معاویه باپول قبیله‌های دور را باخود نزدیك می‌ساخت، ازآنجمله بقبایل یمن پولهای

فراوان میداد، زیرا از نیرومندی آنان بیم داشت برعکس بقبیلهٔ قیس که بوی نزدیک بودند اهمیت نمیداد چون قبیلهٔ قیس نیرومند نبود وهمینکه مسکین دارمی ازقبیلهٔ قیس نزد معاویه آمده کمك ومقرری درخواست کرد معاویه اورا نومید بر گردانید، مسکین اشعاری دراین باره گفته ازمعاویه شکوه کرد. معاویه به شعرهای او اعتنائی نکرد وخبری باو نداد چون ازمسکین دارمی قیسی وقبیلهٔ قیس بیمی نداشت.

ترجمهٔ اشعار مسکین :

« ای معاویه برادر و نزدیکان خودرا دریاب، آنهـا اسلحهٔ توهستند، بی اسلحه بجنگ نرو، ما عموزادگان توهستیم، ما برای تومانند بال عقاب میباشیم، ازبال بی‌نیاز مشو. »

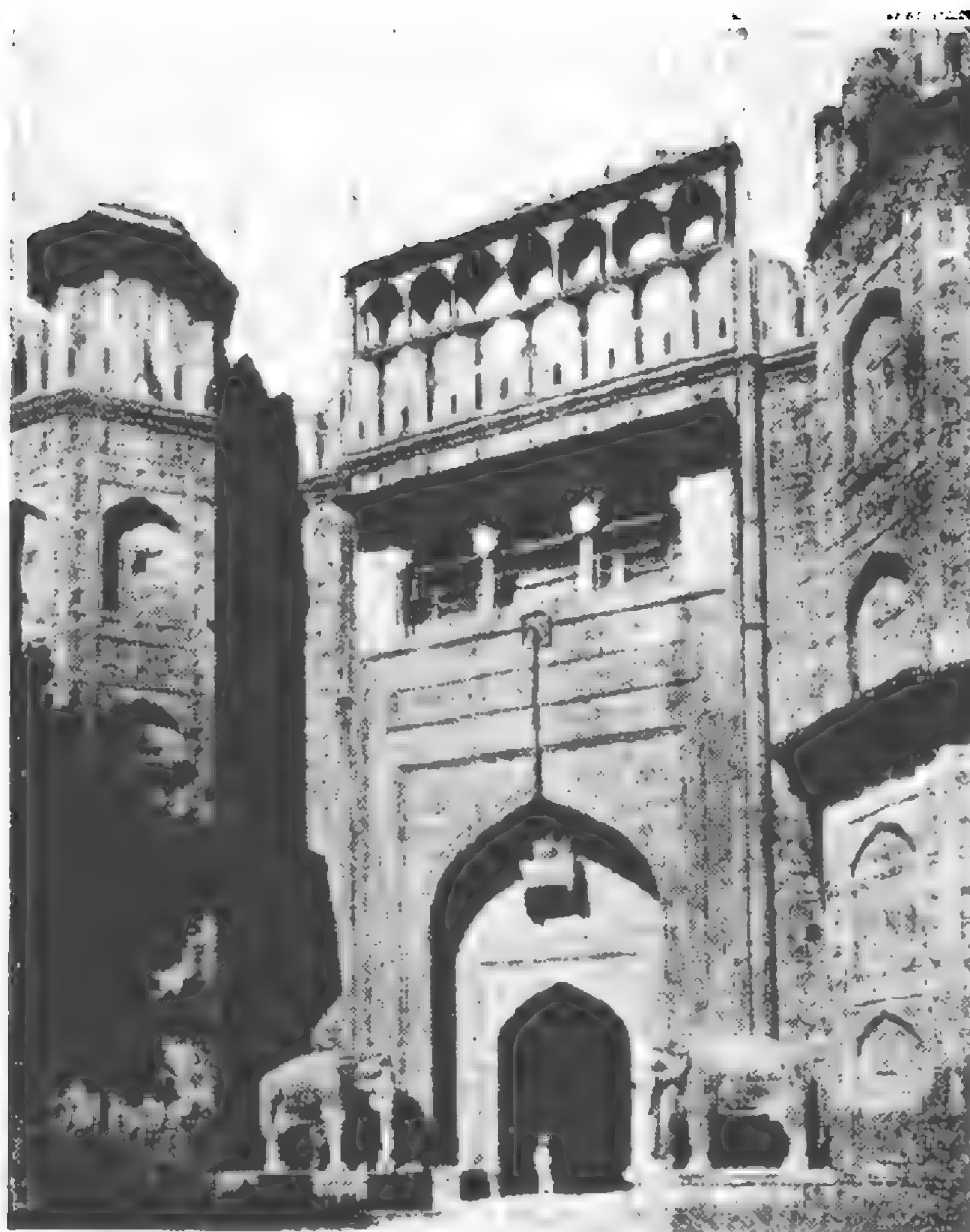
همین طرفداری معاویه ازقبایل یمن سبب شد که طوایف قیس وعدنان ناتوان گشتند و اعراب یمن جلو آمدند تاجائی که بمعاویه گفتند یمنی‌ها میگویند بزودی اعراب مضر را از شام بیرون میکنیم ویك عرب نزادی درآنسرزمین نمیگذاریم. معاویه ازشنیدن این خبر بهراس افتاد وبرای چهارهزار نفر ازاعراب قیس وعدنان ازآنجمله مسکین دارمی مقرری تعیین کرد وبمسکین پیام داد که هرجا میخواهی اقامت کنی مقرری تومرتب خواهد رسید. سیاست معاویه ازآن پس چنان شد که اعراب یمن را بجنگ‌های دریائی واعراب قیس را بجنگ‌های صحرائی بفرستد وباتدبیر وحزم ازهر دوطایفه استفاده ببرد. معاویه بکسانی که درجنگ ها با او کمك کرده بودند مساعدت های شایان میکرد مخصوصاً سپاهیان صفین را بهتر ازدیگران مینواخت مانند عمر که ازسپاهیان قادسیه طرفداری بسیار مینمود، سایر خلفای بنی‌امیه نیز همین روش را داشتند وحتی بشاعران نیز ماهانه میدادند تا زبان آنانرا ببرند ویا اینکه آنهارا بمدیحه‌سرائی وادارند. مردم پرهیزکار از این روش در خشم بودند ، زیرا بیت‌المال را ازآن مسلمانان می‌دانستند و این نوع تصـرفات را غـیرمشروع میخواندند. عمر بـن عبدالعزیز که خلیفهٔ دینداری بود ماهانهٔ شاعران را قطع کرد و پس از مرگ او دوباره مقرری آنهـا برقرار شد، هرکس رو به بنی امیه میاورد دست خالی برنمیگشت گرچه عـرب بیابان‌گرد بود، از آنرو عربهای چـادرنشین شترهای خود را فـروخته بـدمشق میآمدند تا از بنی‌امیه ماهانه بگیرند. اما مردمانی که عزت نفس داشتند وبنی‌امیه را بر باطل می‌دیدند هیچگاه بآنان اعتناء نداشتند.

میگویند انیسه زن سهای اشجعی ازعربهای چادرنشین بود، بشوهرش اصرار ورزیـد شترش را بفروشد وبشهر برود وازبنی‌امیه ماهانه بگیرد سهاشترخودرا برداشته تانزدیك شهر آمد ودرآنجا بجوی آبی رسیده ازشترپائین آمده اورانزدیك آب برد که آب بیاشامد ناگهان شترماده‌ای ازآنطرف پدید آمد، وشترسها دنبال شترماده رفت سها که این‌را دید گفت عجب که شترهم ازشهر بیزاراست وروبوطن خودباز میگردد واشعاری درمذمت شهرنشینان و مدح صحراگردان سرود .

ترجمهٔ اشعار :

دانیه بمن گفت از بیابان بشهر برو وسرای نیکو تهیه نما و مانند مردمان زرنگ مقرری برای خودت درست کن، من هم رفتم ولی ناگهان بفکر قوم وقبیله‌ام افتادم که چگونه از من دفاع میکنند ویار و یاور من هستند لذا ازرفتن بشهر منصرف شدم و بانیسه گفتم شهر جای خوبی نیست همینجا در بیابان میمانم و باشتران وحیوانات وحشی خو میگیرم و باعموزادگان دلیر خود زندگی میکنم که از ما حمایت میکنند ودشمن را از ما میرانند.

بنی‌امیه بیش‌از هرجا بمدینه توجه داشتند چون میدانستند در آنجا پیروان علی زیاد



دروازه وقلعهٔ دهلی

هستند. انصار وبزرگان قریش همه باعلی همراه بودند ودر مدینه اقامت داشتند. حاکم مدینه بهدستور خلفای اموی مبالغ زیادی ببزرگان قریش وام میداد وازآنها سند میگرفت وآنانرا بدام می‌انداخت وهرگاه که از وامداران خلافی میدید وام را مطالبه می‌کرد. این اسناد تا زمان هرون دردست مأمورین دولت بود وبنا بهاشارهٔ عبدالله‌بن مصعب هرون آن اسناد را باطل کرد.

هرکس با بنی‌امیه مخالفت میکرد فوری حقوقش قطع میشد وچه‌بساکه حقوق مردم يك يا دوشهر را برای شورش یکی‌ازاهالی آنجا قطع میکردند. مثلا موقعی‌که زیدبن‌علی - ابن‌الحسن برضد امویان قیام‌کرد، بنی‌امیه حقوق مردم مکه ومدینه‌را قطع‌کردند.

همینقسم ولید حقوق‌آل حزم را برید، زیرا قاتلان عثمان ازخانه‌های آل حزم بخانهٔ عثمان درآمدند واوراکشتند. علاوه برقطع حقوق املاك واموال آنان نیزمصادره‌گشت و تا زمان منصور عباسی چنان بود ودرآنزمان‌گشایش درکارآنان پدید آمد. بسیاری از انصار فقط برای همدردی با اهل بیت بدون حقوق میماندند. بنی‌امیه دراینگونه موارد بخودشان نیز ترحم نداشتند وهنگامی‌که میان خالدبن یزیدبن معاویه با عبدالملك‌بن مروان برسر خلافت اختلاف درگرفت، عبدالملك پس‌ازپیروز شدن، تمام مقرری آل ابوسفیان (خاندان معاویه) را قطع‌کرد.

بنابراین مردم باآنکه آنانرا ستمگروبرباطل میدانستند برای ادارهٔ امور زندگی‌با بنی‌امیه میساختند وگاه هم این مطالب را میان خود بازگو میکردند مثلا موقعی‌که معاویه پسرش یزید را بولیعهدی برگزید اورا درکاخ « قبةالحمراء » نشانید ومردم را برای‌بیعت دعوت‌کرد. دسته دسته میامدند و به یزید و معاویه مبارکباد میگفتند. در آنمیان مردی آمده به‌یزید ومعاویه سلام‌کرد وبمعاویه‌گفت اگریزیدرا ولیعهد نمیکردی‌کارمسلمانان برهم میخورد. اتفاقاً احنف‌بن قیس تمیمی نیزآنجا حاضربود. معاویه باحنف‌گفت ای ابابحر تو چرا چیزی نمیگوئی؟ احنف‌گفت اگرراست بگویم ازتومیترسم واگر دروغ بگویم از خدا میترسم. معاویه‌گفت همین‌راهم قبول دارم و دستورداد مبالغی‌باحنف بپردازند سپس‌آن‌مرد و احنف ازپیش معاویه درآمدند، مردك باحنف‌گفت ای ابابحر من یقین دارم بدترین مردان روی زمین همین پدروپسر (معاویه ویزید) میباشند ولی‌چه‌کنم‌که‌پول دردست اینهاست وتا از آن سخنان نشنوند پول نمیدهند.»

دقت علی و خست عبدالله‌بن زبیر

چون اهل بیت وعبدالله بن زبیر ازنظر تقوی ویا خست پول زیادی بمردم نمیدادند طبعاً مردم‌آنانرا رهاکرده برای پول دنبال بنی - امیه میرفتند، چنانکه آن ایام بخل اهل‌بیت و عبدالله بن زبیر در همه‌جا شهرت یافته بود و همین امساك باعث شکست آنها شد. مثلا مصقلة‌بن هبیرهٔ شیبانی از طرف علی فرماندار اردشیر خوره بود ودرهمان موقع یکی‌از پیروان

علی درآن نواحی پانصد اسیر گرفت اما مصقله ازنظر شفقت نسبت باسیران آنهارا به پانصد هزار درهم ازآن شخص خرید وآزادکرد علی پانصد هزاردرهم را ازاومطالبه نمود، مصقله گفت: بخدا اگر بجای علی پسرهند (معاویه) بود ازمن مطالبه نمیکرد واگرپسرعفان بود همه را بمن می‌بخشید. مصقله همینکه ازگذشت علی نومید شد شبانه نزد معاویه گریخت.

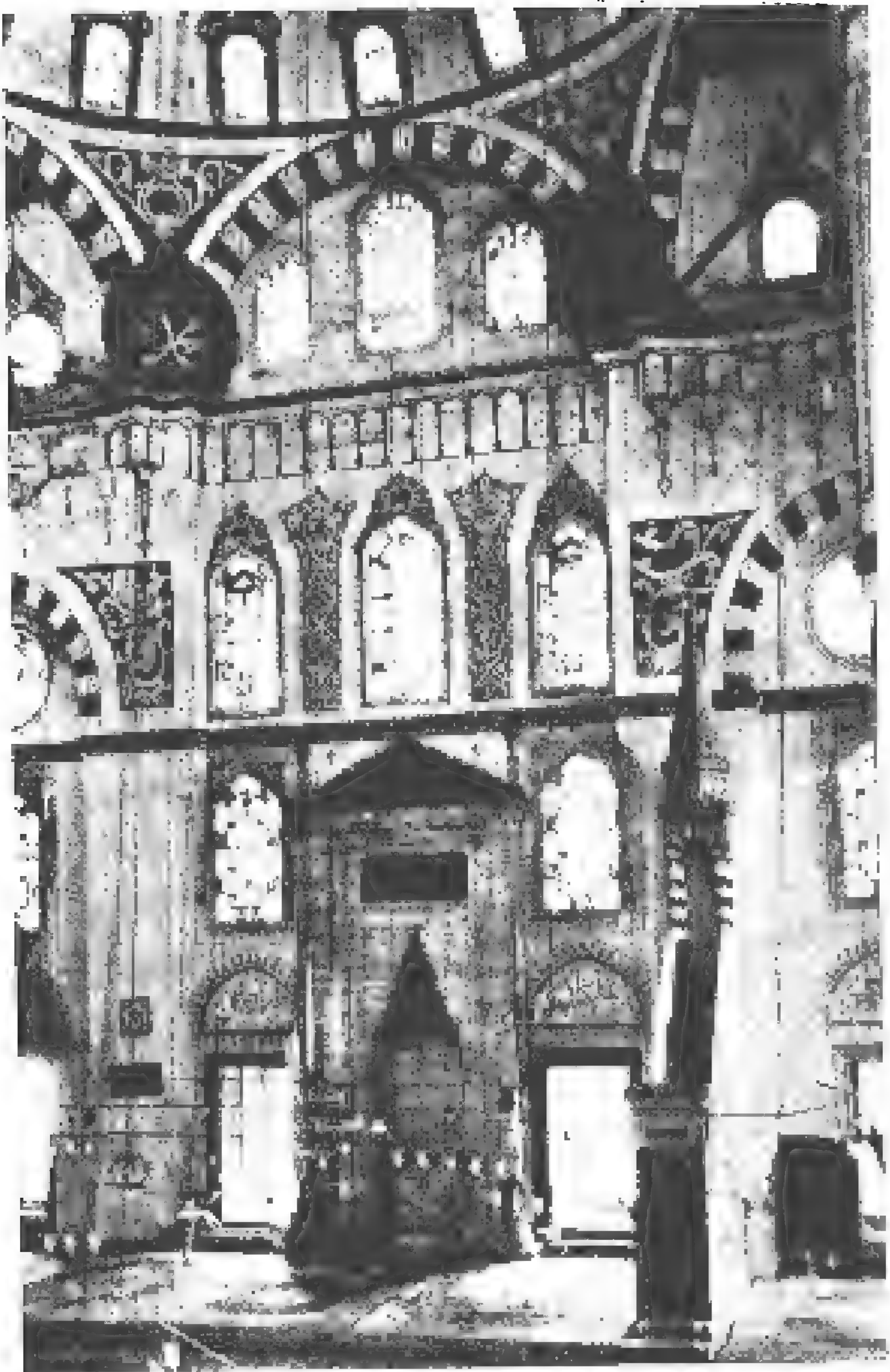
عبدالله بن زبیر بی‌اندازه بخیل بود وهمین بخل‌کار اورا خراب کرد، مثلا موقعیکه مصعب برادر عبدالله مختاربن ابوعبیدهٔ ثقفی‌را درعراق‌کشت وباکمك بزرگان عراق سراسر آن‌کشور را برای عبدالله مسخرکرد آنان (بزرگان عراق) را بمکه پیش برادرش(که‌در آنشهر پناهنده بود)آورد و بوی یادآور شد پولی بآنان بدهد ، عبدالله گفت این بندگان عراقی را برای‌پول آوردی محال‌است پول خدارا تفریط‌کنم. بزرگان عراقی از این‌حرف نومید شده با عبدالملك بن مروان ساختند وکارعبدالله ومصعب را یکسره نمودند.

علویان دربذل وبخشش امساك داشتند وجز در مواردی‌که بحق میدانستند چیزی به کسی نمیدادند. برعکس بنی‌امیه که‌نه‌تنها بیاران‌خودکمك میکردند بلکه به یکایك فرزندان آنان نیز ماهانه میدادند، مثلا عامر شعبی‌که مردی عادی بود نزد عبدالملك آمد وبرای او داستانی‌گفت، عبدالملك ازآن داستان خوشش‌آمده بخود آنمرد دوهزار دینارداد وبه‌هریك از بیست‌فرزند و خانوادهٔ او دو هزار دینار بخشید . بنی‌امیه و عمال آنان برای‌شاعران ماهانه قرار میگذاردند وهرگاه‌که شعری درمدح آنها میگفتند علاوه بر ماهانه صله های هنگفتی بآنان می‌دادند درصورتی‌که خلفای‌پرهیزکار ازبیت‌المال چیزی بشاعران نمیدادند واگر مجبور میشدند ازمال خودشان (مانندعمربن‌عبدالعزیز) مختصر صله‌ای می‌بخشیدند.

خلفای نادرست برعکس هرچه میخواستند بشاعران میدادند و اگر شاعری دشمنان آنهارامیستود حقوق اورامیبریدند. قیس‌الرقیات ازشاعرانی بودکه هم‌عبدالملك وهم مصعب - ابن‌زبیررامدح میکرد ولی‌چون مدح مصعب را مفصلترازمدح عبدالملك سروده بود عبدالملك مقرری اورا برید، اما عمربن خطاب حتی بقاریان قرآن میگفت بروید از یکجائی زندگی خودرا تأمین‌کنید و ازقرآن خوانی روزی نخورید چه‌که این نوع ارتزاق تحمیل برمردم میباشد وبدیهی است‌که چنین خلیفه‌ای پولی بشاعر نمیدهد.

بنی‌امیه بهروسیله‌ای که‌ممکن بودپول تهیه میکردند

دسته‌بندی وخریداری افکار وعقاید بنی‌امیه را وادار ساخت که کلیهٔ قوانین ومقررات اسلامی را زیر پا گزارده وبانواع وسایل پول بدست آورند وبمردم بدهند. مطابق قوانین اسلام بیت‌المال متعلق به مسلمانان است وخلیفه یا عامل او امانت دار مسلمانان میباشد وجز درراه منافع عمومی نباید پولی مصرف‌کند وفقط حقوقی‌ازبیت‌المال برای خودش برداشت میکندکه آنرا نیزمسلمانان تعیین میکنند وچنانکه دیدیم پس‌ازمرگ ابوبکر فقط یك دینار ازبیت‌المال نزد وی باقی بود، عمرهم حقوق معین خودرا میگرفت و



ت- استامبول : مسجد شاهزاده

اگر محتاج به‌پول میشد ازبیت‌المال وام میگرفت و همینکه گشایش درکارش پیدا میشد و غنیمتی ازجائی میرسید وام خودرا از بابت سهم خود میپرداخت. نظر عمر این بود که‌پولی درخزانه نماند (درجلد دوم گفتیم که این‌نظر عمر نظر عجیبی بوده است.)

عمر مسلمانان را از اشتغال بزراعت وملك داری منع کرده درعوض مخارج مسلمانان وخانوادهٔ آنهارا مرتب می‌پرداخت. عمر با اجرای این‌فکر تمام مسلمانان رابحال‌خبردار (تحت‌السلاح) نگاه میداشت وهزینهٔ آنان‌را ازمالیات وجزیه وزکوة ممالك فتحشده تأمین میکرد . جمع‌آوری وتقسیم این درآمدها تابع‌مقررات وقواعد مخصوصی بود که‌شرع اسلام آن‌را تعیین کرده بود.

مأمورین بنی‌امیه

بنی‌امیه که بـرای فریفتن رجال و خشنودی طرفداران خویش و ساختن شهرهـا بپول احتیاج داشتند غالب احکام اسلام را زیر پـا میگذاردند و مأمورینی بکار میگماشتند کـه مانند خودشان بدین و احکام دین اهمیت ندهند و برای پیشرفت مقاصد سیاسی بهروسیله‌ای متشبث شونـد . زیادبن ابیه والی معاویه وعبیدالله پسر زیاد والی یزید و حجاج والـی عبدالملك‌بن مروان و خالد قسری والی هشام‌بن عبدالملك وغیره ازهمان مأمورینی‌بودند که فقط بدرد بنی‌امیه‌میخوردند. خلیفه بوالی خود دستور میداد ازهرجا وهرطورشده پول بفرست . والی هم ازهرجا و هرطور بود پول زیادی به دمشق میفرستاد . معاویه به زیاد دستور داده بود تا میتوانی زروسیم بفرست ، زیاد هم بمأمورین زیردست خود دستور میداد بهیچکس هیچ نوع پـول ندهند و هرچه جمع میشود برای خلیفه بفرستند . از طرف دیگـر مأمورین همه قسم آزادی عمل داشتند وکسی بحساب آنان نمیرسید وقسمتی ازدرآمدها را برای خود برمیداشتند تا آنجا که درآمد یکی از عمال بنی‌امیه بسالی ده میلیون(درهم)رسید وثروتش ازصد میلیون زیادتر گشت وبقدری دستگاه پیداکردند که حقوق دولتی بهیچ جای آنها نمی‌رسید تاحدیکه امیة‌بن عبدالله به عبدالملك بن مروان نوشت که تمام درآمد خراسان کفاف مخارج آشپزخانهٔ مرا نمی‌دهد خلفاء که ازثروتمندی مأمورین خود آگاه میشدند دارائی آنها را مصادره میکردند ومأمورین دیگری بجای آنها می‌گماشتند وهمین قسم، بیت‌المال بغارت میرفت .

عمال بنی‌امیه هرچه میخواستند ازمردم میگرفتند، چه بعقیدهٔ آنان کشورهای فتح شده و هرچـه درآنست ملك آنـان میباشد و چنانکه قبلا گفتیم یکی از مأمورین بنی‌امیه میگفت عراق بوستان قریش است، هرچه بخواهیم از آن برمیداریم و هرچه بخواهیم وامیگذاریم . و همینکه فرماندار داخناء (از ولایات مصر) از عمروعاص پرسید میزان جزیهٔ مردم ایـن شهر چی است ؟ عمروعاص گفت اگر این سرا را پـر از طلا کنی پاسخ کافی برای ایـن پرسش ندارم زیرا شما گنجینهٔ ما هستید، اگرزیاد بخواهیم زیاد برمیداریم . عامل دیگری ازآنان میگوید : صعید بوستان خلیفه است، هرچه بخواهد ازآن برداشت میکند .

اسلام و جزیه

نظر بجهات فوق مأمورین بنی‌امیه تا میتوانستند از مردم پول درمیاوردند . منبع این درآمدها جزیه ومالیات و زکوة و صدقه و دهیك بود و در آغاز اسلام درآمد جزیه از همه زیادتر میشد چون ذمیان بسیار بودند. مأمورین بنی‌امیه بذمیان سخت میگرفتند و آنها ناچار مسلمان میشدند ولی باز از شر مأمورین خلیفه رهائی نمی‌یافتند زیرا بعقیدهٔ آنان این اسلام ازروی اجبار بوده وازآنرو موجب معافیت ازجزیه نمیشود. حجاج بن یوسف برای نخستین بار از تازه‌مسلمانها جزیه‌گرفت و سایرین نیز باو اقتدا کردند و در خراسان وماوراءالنهر و افریقیه وغیره ازمسلمانان جزیه گرفتند آنها هم که وضع‌راچنان دیدند بدین پیشین خود بازگشتند، بخصوص مردم خراسان و ماوراءالنهر که تا اواخر حکومت بنی‌امیه بدین سابق خود باقی ماندند زیرا درهرصورت مجبور بپرداخت جزیه بودند. در سال ۱۱۰ شخصی بنام اشرس والی خراسان شد وکسی را بنام ابوالصیداء بسمرقند فرستاد تا مردم آنجا را مجدداً باسلام دعوت کنند ودرصورت مسلمان شدن جزیهٔ آنها را ساقط سازد. ابوالصیداء هم همانطور کرد ومردم سمرقند دسته دسته اسلام آوردند، اما فرماندار سمرقند شرحی بوالی خراسان نوشت که با این اقدام درآمد نقصان یافته است . والی بفرماندار خود پاسخ داد که چون ظاهراً اسلام اهل سمرقند برای ندادن جزیه بوده بنابراین باید دقت شود هرکس ختنه کرده و نماز و روزه بجا آورده وسوره‌ای ازقرآن دانسته ازپرداخت جزیه معاف باشد وگرنه جزیه بدهد. مردم آنچه را که والی میخواست انجام دادند وبساختمان مسجدها دست زدند وطبعاً درآمد رو بنقصان گزارد، والی طمع‌کار که اینرا دانست بخشم آمده بفرماندار دستور داد هرکس پیش ازمسلمان شدن جزیه‌میداده حالا هم باید بدهد. درنتیجهٔ این حکم زور، اهالی سغد وبخارا شورش کردند، ویک عدهٔ هفت‌هزارنفری دراطراف سمرقند قیام نمودند وتاسال ۱۲۱ باین وضع باقی ماندند ، درآنموقع نصربن سیار والی خراسان شد و اعلام داشت که ازهیچ تازه مسلمانی جزیه نمیخواهد ومتعاقب آن اعلامیه، سی هزار تازه مسلمان نزد او آمدند که تا آنموقع جزیه میپرداختند.

بنی‌امیه وعمال آنان مالیات‌های گوناگون وضع میکردند و غنائم را بمیل خود تقسیم مینمودند وغیرازعمربن عبدالعزیز هیچیك ازخلفای اموی آن عمل را نهی نکرد، ولی حرف اوهم سودی نبخشید . عمربن عبدالعزیز بتمام مأمورین خود نوشت که هرکس مسلمان شد جزیه از او ساقط میشود ، زیرا خداوند محمد(ص) را برای راهنمائی بشر مبعوث نمود . نه برای جمع‌آوری مالیات. اما چنانکه میدانیم عمربن عبدالعزیز بواسطهٔ همین اقدامات بزودی مسموم شد ویزیدبن ولید هم که میخواست از او پیروی کند دنبال او شتافت. ازجمله مالیاتهای غیرمشروع امویان این بود که نصف دیات را برای خلیفه برداشت میکردند و عمربن عبدالعزیز آنرا باطل کرد.

صدقه و رشوه

خلفای اموی برای تأمین مخارج سیاسی خود بزکوة و صدقه نیز دستبرد زدند وچنانکه میدانیم جزیه و غنایم جنگی باید بمصرف جنگ و سپاهیان برسد اما صدقه و زکوة را باید از دولتمندان (مسلمان) بگیرند وبفقیران بدهند.

بنی‌امیه صلهٔ شاعران را از زکوة میپرداختند درصورتیکه اسلام چنین اجازه‌ای بآنان نمیداد وفرض هم که شعرشاعران را برای جامعهٔ اسلامی مفید میدانستند ممکن بود ازحقوق خودشان ویا ازغنیمت‌ها پرداخت کنند، اگرهم شاعران‌راجزء فقراء میدانستند بازهم بموجب قوانین اسلامی حق نداشتند بآنان از بیت‌المال صله بدهند زیرا صلهٔ مزبور برای مدیحه‌سرائی خلفاء پرداخت میشد، نه برای اینکه شاعر مستحق میبود.

گاه هم برای اهانت بمسلمانان مقرری آنها را ازمحل صدقه می‌پرداختند ومسلمانان آن را رد میکردند، از آن‌جمله موقعی‌که عبدالملك بحج آمد فرمان داد اموالی میان مردم مدینه تقسیم کنند وچون کیسه‌های پول‌را درآوردند روی آن نوشته بود از محل صدقه است. مردم مدینه آنرا نپذیرفته گفتند مقرری ما باید ازمحل غنیمت و مالیات پرداخت شود نه‌ازمحل‌صدقه و زکوة اما عبدالملك بحرف آنان گوش‌نداد وعمداً چنان کردتا بآنان بفهماند قتل‌عثمان وواقعهٔ‌یوم‌الحره[1] فراموش نشده‌است. خلفای‌بنی‌امیه درمواقع نیازمندی فرمانروائی ممالك را با مزایده ورشوه بداوطلبان می‌بخشیدند، بخصوص هنگامیکه کار آنان روبفساد و ناتوانی‌گزارده بود بیشتر باین‌عملیات دست‌میزدند وهمین‌که ولیدبن یزید خلیفه شد برای دلجوئی مردم بر میزان مقرری وجایزه‌ها افزود وچون پول کافی نداشت ومأمورینی مانند زیاد وابن‌زیاد وغیره سرکارنبودند حکمرانی خراسان وتوابع آنرا درمقابل دریافت مبالغی رشوه بیوسف‌بن‌عمر تفویض کرد وهرکس هرکاری با خلیفه وعمال خلیفه داشت ناچار برای انجام کارخود مبلغی رشوه میداد، درصورتیکه خلفای نخستین اموی فقط درمقابل انجام خدمات برجسته مأمورین خود را بکارهای عالی میگماشتند. چنانکه معاویه بهمان نظر عمروعاص را والی مصر کرد وتا چندی خلفای دیگرازمعاویه پیروی میکردند، ولی تدریجاً وضع‌تغییر کرد وپول ورشوه ونفوذ سیاسی جایگزین لیاقت وشایستگی شد، بقسمی‌که هرکس پول بیشتری میداد یا دسته‌بندی زیادتری فراهم میساخت فوری والی میشد ودرواقع خلیفه تا پول نمیگرفت کارنمیکرد. میگویند هنگامیکه عبدالملك‌بن مروان با مصعب بن زبیر در عراق میجنگید کسانی نزد بزرگان کوفه وبصره فرستاد واز آنان یاری خواست، بزرگان

---

۱ ـ اهل مدینه پس ازشهادت حضرت سیدالشهداء بر یزید شوریدند، یزید هم دسته‌ای از سیاهان زنگی را مأمور ساخت که بمدینه هجوم آورند وآن‌ها هم چنان کردند. بسیاری از مردان بی‌گناه را کشتند که عده‌ای از صحابهٔ حضرت رسول نیز جزء آنان بودند و بروایت واقدی بیش‌از دوهزارزن ودخترقریش بطورنامشروع واجبار ازسیاهان زنگی باردور شدند و این روز سیاه وشوم به یوم الحره مشهور شده است. مترجم

این دو شهر در پاسخ گفتند :

بشرطی باتو یاری میکنیم که حکومت بعضی از شهرها را بما واگذارکنی و هرکدام خواهان حکومت شهری شدند ودرضمن چهل نفر حکومت اصفهان را شرط کردند، عبدالملک که اینرا شنید بیاران خود گفت: مگر اصفهان چه خبر است که چهل نفر حکومت اصفهان را از من میخواهند ؟

توهین بدین و اهانت بمردم دیندار

موقعی که امویان بدعوت خلافت برخاستند بهتر از هر کس میدانستند که اهل بیت بیش از آنان شایستهٔ خلافت میباشند و بخوبی فهمیده بودند که ادعای اهل بیت برمبنای درستی استوار است واکثر فقهاء وعلماء ورجال دین ادعای آنان را تأیید میکنند ولی اینرا هم درک کرده بودند که زور وتعصب با آنان است، با اینحال فقهاء واهل دین تا فرصت بدست میآوردند از اهل بیت رسالت حمایت میکردند و بنی امیه را برای کردارهای زشت وستمگریها نکوهش مینمودند، وبیاد خدا میآوردند. معاویهٔ بردبار وسیاستمدار سخنان آنانرا میشنید وباصبر وحوصله و مدارا وپول زبانشان را میبرید، فقهاء واهل دین نیز باین خرده گیری واعتراضات معتاد شده بودند، تااینکه عبدالملک بن مروان خلیفه شد وبرعکس معاویه با خشونت وتندی با آنان رفتار



قبر تیمور درسمرقند ۸۰۸ﻫ

کرد وچون درسال ۷۵هجری پس‌از قتل ابن‌زبیر برای حج‌بمکه آمداز آنجا بمدینه رفت‌و درحضور یاران اهل بیت‌چنین گفت :

«بدانیدکه من‌خلیفهٔ ناتوان (یعنی‌عثمان) نیستم وهم‌چنین خلیفهٔ سهل‌انگار (یعنی‌معاویه) نمیباشم وخلیفهٔ بزدل (یعنی یزید) هم نخواهم‌بود. من‌درد این ملت را باشمشیر و نیزه دوا میکنم، شماگفتار مهاجرین را حفظ دارید، اماعمل نمیکنید، شمامارا بپرهیزکاری‌میخوانید ولی خودتان را فراموش میکنید، بخدا سوگند ازاین پس هرکس مرا بپرهیزکاری بخواند بااین شمشیر گردنش را میزنم. و چنانکه ابن‌اثیر مینویسد وی‌نخستین خلیفه‌ایست‌که نهی از معروف کرد .

دشمنان بنی‌امیه‌که اینرا شنیدند، برای‌معاویه وبردباری اوتأسف خوردند وگفتهٔ ابن زبیر را بخاطر آوردندکه پس‌از خبرمرگ معاویه چنین گفت :

خدا معاویه‌را بیامرزد ما اورا فریب‌میدادیم واودانسته وفهمیده فریب میخورد.

اهانت بقرآن و حرمین

عبدالملك بقدری خودرأی و خودکام بودکه برای پیشرفت‌کار خود بهرنوع قوای قهریه متوسل‌میگشت. اگرچه بااحکام دین مخالف بود. شاید تصور شودکه عبدالملك این‌روش خشن‌را از والی‌تندخوی وستمگر خویش حجاج آموخت ولی این تصور اشتباه است، زیرا عبدالملك پیش‌از آنکه خلیفه شود تظاهر بدین‌داری میکرد و همینکه خلیفه‌شد پشت‌پا بدین زد، میگویند موقعیکه مژدهٔ خلیفه شدن بعبدالملك رسید وی در اتاق خویش مشغول قرآن خواندن بود وتاآن خبررا شنید قرآن‌را تاکرده گفت: بعداز این‌باتوکاری ندارم وتازنده‌ام ازتو جدا هستم .

ازآنرو جای تعجب نیست‌که چنین خلیفه‌ای بوالی خود حجاج دستور دهدکه‌کعبه را بامنجنیق بکوبد ودرمیان مسجدکعبه سرعبدالله‌بن‌زبیر را ببرد! درصورتی‌که‌کعبه واطراف آن‌بموجب قوانین اسلام‌محل‌امنی است وکشتار درآن حرام‌است ولی‌سپاهیان‌کعبه سه‌روزتمام درآنجاکشتار کردند وخانهٔ‌کعبه‌را ویران‌ساخته، پرده‌های آنرا آتش‌زدند واین‌عمل درتاریخ اسلام بی‌سابقه بوده است وهمینکه ازکارکعبه فارغ‌شدند بمدینه روآوردند و مردم آنجا را قتل‌عام‌کردند وهردری را بسته‌دیدند آتش‌زدند تاآنجاکه قبطی‌ها ونبطیها قرآن‌را لگدمال کرده شمشیر بدوش برزنان‌قریش تاختند، مقنعهٔ آنهارا ازسرشان‌کشیدند وخلخال ازپایشان درآوردند. (بجلد دوم ابن‌خلکان صفحهٔ ۲۷۴ مراجعه شود.)

سپس برای تقویت‌کار بنی‌امیه (عبدالملك) بسیاری‌از صحابه وتابعان ومردم پرهیزکار بی‌اسلحه‌را سربرید، تاپیروان علی‌را بیش‌ازپیش مرعوب سازد وفرمان‌داد تاعلی‌را برمنبرها لعن‌کردند ومردم را بلعن‌علی وادار ساختند و هرکس‌که علی‌را لعن نمیکرد اورا میکشتند و نخستین‌کسی‌که در آن راه‌کشته شد حجربن عدی‌کندی (در زمان معاویه) بود و خلاصه

اینکه لعن‌علی تازمان عمر بن عبدالعزیز ادامه‌داشت وآن‌خلیفه این‌کار زشت‌را موقوف‌ساخت.

خلافت ونبوت

عده‌ای ازمأمورین چاپلوس ودرعین حال مستبد وستمگر در دستگاه بنی‌امیه پدید آمدند که با انواع تملق گوئی خلفای بنی‌امیه را بیش از آنچه که بودند خودکام وستمگر ساختند واولین آنان حجاج‌است که‌خلیفه‌را (خلیفةالله) خواند وخلافت را ازنبوت برتر شمرده گفت: زمین وآسمان بخلافت پدید آمد، خلیفه پیش‌خدا ازفرشتگان وپیغمبران برتر است. زیرا خدا آدم‌را بدست‌خود ساخت وفرشتگان‌را بسجدهٔ اومأمور کرد واورا دربهشت جاداد، آنگاه آدم‌را ازآسمان‌بزیر آورده خلیفهٔ خودکرد، سپس پیغمبران را مبعوث‌نمود، واگر کسی بااو دراین‌باره گفتگوئی داشت، پاسخ میداد که‌اگر کسی پیامبرشما باشدو کسی‌دیگر خلیفه‌یعنی‌جانشین‌شما درخانوادهٔشما گردد کدام‌یك ازآن‌دونزدشما مقرب‌تراست؟ عبدالملك که این‌سخنان را میشنید طبعاً خشنود میشدو کسانی که‌بعدازحجاج آمدندهمان‌طور رفتار کردند. خالد قسری والی‌هشام‌بن‌عبدالملك موقعی درمکه منبررفته گفت: ای‌مردم البته خلیفهٔ‌خدا ازپیام‌آور برتر است وچنانکه ابن‌اثیر درجلد چهارم‌کتاب تاریخ‌خود توضیح می‌دهد منظور خالد آن‌بوده که هشام ازپیغمبر برتر میباشد. بسیاری ازچاپلوسان که فقط بخاطردنیامسلمان شده‌بودند این‌آتش فسادرا دامن‌زدند وکار را دشوارساختند وهمانطور که عمال خلیفه ازخلیفه تملق میگفتند سایرین هم ازعمال خلیفه تملق میگفتند وآنانسرا باهانت براسلام جری میساختند، میگویند همین‌خالد قسری (عامل‌هشام) مرد بی‌اطلاعی بود قرآن نمیدانست واگر آیه‌ای ازحفظ میخواند چند جای آن‌غلط بود، روزی برای مردم خطابه میخواند ودر وسط خطابه چندخطا از اوسر زدبقسمی که‌سراسیمه خطبه‌را برید. امادر آن میان یکی‌از همان تملق‌گویان فریاد زد: «ای امیر از چه‌هراس داری بی‌جهت نگران مشو، مرد عاقل‌که قرآن حفظ نمیکند، قرآن حفظ‌کردن کاراحمقان است». خالد ازاین‌سخن جان‌تازه‌ای گرفته گفت: «راست گفتی، خدا تورا بیامرزد». (الاغانی جلد۱۹) .

بااین وضع شنیدن داستان زیرچندان شگفت‌آور نیست، کـه شبی یزیدبن‌ولید مست و بی‌باك قرآن را برداشت واز آن تفأل زد واین آیه را سرصفحه دید واستفتحوا وخاب کل جبار عنیدمن ورائه جهنم ویسقی من‌ماء صدید ـ «سورهٔ ابراهیم آیهٔ۱۴» ترجمه:

«تفأل بقرآن زدند، ولی هرستمگر خودپسند شکست میخورد، به‌جهنم میرود واز آب چرک مینوشد». یزید که چنان‌دید دستور داد قرآن‌را آویخته‌هدف سازند وتیر وکمان گرفته آنرا پاره ساخت واشعاری بدین‌مضمون سرود:

ترجمه:

«آیا مرا ستمگر خود پسند گفته تهدیدمیکنی؟ آری من همان ستمگر خودپسندهستم».

«وهرگاه روز واپسین خدای خود را دیدی‌بگو یزید مرا پاره پاره‌کرد». (الاغانی

جلد ۶ والمسعودی جلد۲) .

بنی‌امیه بانتشار دین اسلام اهمیت نمی‌دادند واز پیروزیها غنیمت واموال میخواستند ازآنرو در زمان آنان انتشار اسلام درجاهای دور دست مانند ترکستان وسند متوقف ماند، درصورتی‌که مردم آن‌نواحی باسلام تمایل داشتند وبدرفتاری خلفای اموی آنانرا ازاسلام بیزار میکرد وهمینکه مختصرمحبتی می‌دیدند مسلمان میشدند وسپس ازبیداد مأمورین متنفر شده مرتد میگشتند. درزمان عمربن عبدالعزیز (همنام عمربن خطاب) که خلیفهٔ پرهیزکار دین‌داری بود چندروزی وضع تغییر کرد ، چه‌که وی‌نامه‌هائی به‌پادشاهان سند وغیره نگاشته به‌آنان اطلاع دادکه اگرمسلمان شوند درهمه‌چیز بامسلمانان برابر خواهند بود، آنهاهم که رفتار نیك عمر را دانستند مسلمان شدند ونام‌های عربی برای‌خود برگزیدند، ولی‌پس از کشته شدن عمربن عبدالعزیز وضع بحال سابق بازگشت وتازه‌مسلمانان مرتدشدند .

خلفای بنی‌امیه ومأمورین آنها بسیاری از فرزندان علی را کشتند، دار زدند، مثله کردند وعدهٔ زیادی ازتابعین‌راکه مخالف‌آنان بودند بقتل رساندند وبیش‌ازهمه حجاج بن یوسف ثقفی والی عراق دراین‌خونریزیها دست داشته‌است.

شکنجه وسخت‌گیری درزمان بنی‌امیه

مسلمانها درزمان‌خلفای راشدین اطاعت ازپیشوارا واجب میدانستند وازآنرو ادارهٔکارهامحتاج بسیاست وسخت‌گیری نبود، کسی دررفتار وکردار جز راستی ودرستی پیشه‌ای نداشت، اگر کسی گناه میکرد بگناهش اقرارمیکرد وبپای خود برای حدخوردن نزد خلیفه‌میآمد والبته محاکمه وگفتگو برای اثبات‌گناه ویا زجر وسخت‌گیری‌برای اجرای احکام بیمورد بود وچه بساکه کیفرگناهکار بملامت وسرزنش پایان می‌یافت واگر ازخود خلیفه‌گناهی‌سر میزد مانند دیگران بکیفر میرسید. خلفای راشدین زندان وزندانی نداشتند، معاویه برای اولین مرتبه زندان تأسیس کرد وبرای حفظ خودگارد مسلح ترتیب‌داد. اماخلفای‌راشدین باین قبیل‌وسایل محتاج نبودند، عمربزرگترین فرماندهان سپاه راکه از اکابرصحابه بود احضار میکرد، اوهم بانهایت فروتنی میآمد وخودش‌هم میدانست‌که اگر نیاید خلیفه قدرت جلب‌اورا ندارد معذلك ازروی صدق وخلوص امرخلیفه را اطاعت‌میکرد، گاه میشدکه‌بفرمان خلیفه یکی ازصحابه‌را تازیانه میزدند واوهم باکمال فروتنی آن‌رامیپذیرفت. عمرازگناهان کوچك چشم نمیپوشیدکه مبادا بگناه بزرگ تبدیل‌شود، ازآنرو بحزم واحتیاط وسختگیری مشهور شده بود.

همینکه معاویه بخلافت رسید عمال‌کاردان وزیرك خودرا بعراق ومصر وفارس وغیره روانه‌کرد، مسلمانان تا آنموقع روح غرور واستقلال خودرا ازدست نداده بودند. معاویه با پول وبردباری وشکیبائی با مسلمانان حجاز وشام‌کجدار ومریز میکرد ولی عمال معاویه در سایر نقاط‌آن سیاست را مناسب نمیدیدند وبیم داشتند که اگر جلوی مردم را باز گزارند

شورش برپاشود، لذا بسخت گیری وشکنجه وآزارپرداختند. نخستین بار زیادبن ابیه والی معاویه درعراق بعملیات سخت دستزد وبگمان خود ازعمربن خطاب پیروی میکرد ولی‌البته نتوانست عمرشود ودرسخت گیری‌افراط نموده ازحدگذشت. زیادبن ابیه اولین‌کسی است‌که برای تقویت‌کار معاویه دست‌بشمشیر بجان مردم افتاد وبامختصر بدگمانی اشخاص را دستگیر میساخت وبدون رسیدگی کیفرمیداد. پس‌از زیاد پسرش عبیدالله در زمان یزید والی عراق شد وهمانموقع حسین‌بن علی بیعت یزید را نقض‌کرده برای نیل بمقام خلافت بعراق‌آمد [۱] یزیدکه این خبررا شنید با بن‌زیاد چنین‌نوشت: «هرکس متهم شد اورا دستگیرساز، و با مختصر سوء ظن کیفرده ، اما تاکسی باتوجنگ نکرده اورا نکش.»

در زمان خلافت عبدالملک‌بن مروان (۶۵ ـ ۸۶ هجری) حجاج‌بن یوسف ثقفی والی عراق شد واتفاقاً مدعیان خلافت زیاد بودند، حجاج برای خوش خدمتی به عبدالملک‌درصدد تقلید ازکارهای زیاد وابن‌زیاد برآمد، البته حجاج ازآن دو (زیاد وپسرش) ستمکارتر نبود ولی بردباری معاویه ودستورهای یزید جلوی تندروی زیاد وابن‌زیاد را میگرفت وچنانکه مشاهده شد یزید به ابن‌زیاد دستور میداد تاکسی بجنگ نیاید اورا نکش ولی قضیهٔ حجاج برعکس بود، چه عبدالملک برخلاف معاویه و یزید ازسخت‌گیریهای حجاج خوشش میامد، حجاج هم‌که فطرتاً مرد ستم پیشه‌ای بود ذره‌ای ازجور وبیداد فروگزار نکرد تا آنجاکه مسلمانان برضد عبدالملک قیام کردند و اورا خارج از دین خواندند و باصطلاح آنزمان خوارج زیاد شدند، آنها میگفتند: «بنی‌امیه مردم ستم پیشه وبیدادگرند، با سوء ظن‌مردم رادستگیرمیکنند واز روی‌هوی وهوس‌آنان‌را محاکمه مینمایند وازروی‌خشم آنهارامیکشند.»

بسربن ارطاة وقتل‌اطفال

سیاست بنی‌امیه چنانکه آنروزمقتضی‌بود ابتداء باسخت‌گیری ولی ملاحظه‌کاری آغازشد وسپس‌بستم پیشگی وبیداد وآزاروکشتار کشید. خلفای بنی‌امیه دست عمال خودرا برای هرشکنجه وآزار وقتل و زجر بازگزاردند وآنان نیزهرچه میخواستند بسرمردم میاوردند، درصورتیکه زمان خلفای راشدین چنان نبود وخلیفه‌ای‌که درمدینه اقامت داشت بتمام امور مملکت میرسید ومأمورین‌خلیفه درحدود مقررات‌اسلامی بانظر خلیفه انجام وظیفه میکردند، عمربن‌عبدالعزیز میخواست‌همان رویه‌را تجدیدکند ولی‌جانشن‌را برسراین‌کار گذاشت وبعد ازمرگ او جانشینش یزیدبن عبدالملک بمأمورین خود نوشت: «که مانندگذشته بر مردم سخت‌گیری کنند.»

خلفای بنی‌امیه مأمورین خودرا بزجر وآزار وکشتارتشویق میکردند وحتی درزمان معاویهٔ (بردبار) نیزاین وضع جریان داشت. مثلا پس‌ازقضیهٔ حکمیت‌که هنوز علی‌کشته‌نشده

۱ - این حرف جرجی زیدان بی اساس است، زیرا حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام هیچوقت با یزید بیعت نفرمودند. مترجم

بود معاویه جلادی‌را بنام بسر بن‌ارطاة با عده‌ای سپاهی مأمور قتل وآزار پیروان علی‌ساخت وبآنها تأکید کرد که ازکشتن زن وبچه نیز خودداری نکنند، بسر مطابق دستور معاویه با سپاهیان خونخوارخود ابتداء بمدینه آمده عده‌ای ازپیروان علی راکشت وخانه‌های آنانرا ویران ساخت، آنگاه ازمکه به یمن‌آمد، عبیدالله بن عباس‌والی یمن ازبیم آنان فرار کرد، اما بسر که عبیدالله را نیافت دوپسر خرد سال اورا بنام عبدالرحمن وقثم بادست خود مانند دوبره با کارد سربرید. میگویند آن دوکودك درصحرا نزد مردی ازقبیلهٔ کنانه پناهنـده بودند وهمینکه بسرآنان را دستگیر کرد مرد پناه دهنده گفت ای‌بسر: اگراین دوکودك بی گناه را خواهی‌کشت مراهم زنده نگذار، بسر گفت: مانعی‌ندارد وهر سه را کشت. زنی‌که این منظرهٔ هولناك را میدید فریاد زد: ای مرد بی‌انصاف مـردان را کشتی، چرا بکودکان تاخت آوردی؟.. درجاهلیت هم چنین رسمی نبودکه کودك را سر ببرند. سلطنتی‌که با کشتن پیرمردان وکودکان واقوام برپاگردد شوم‌است، با این‌همه بسر بکشتار خود ادامه میداد و باین سخنان توجه نمیکرد. مادرآن دوکودك اشعار سوزناکی در مرثیهٔ فرزندان خودگفته که مطلعش این‌است. ترجمه:

«کی‌ازدوفرزند من‌خبردارد که مـانند درو مرجان‌آنهارا ازصدف بیرون‌کشیدند...»

ولی ماگمان نمیکنیم معاویهٔ بردبار باین‌نوع ستمکاریها راضی‌بوده وجلادی خود بسر این جنایتهارا بارآورده‌است[1] منتهی معاویه‌هم درتعیین مأموریت بسرحد وحدودی قایل‌نبوده است، اوهم چنان‌کرده‌است، دلیل این مدعا (عدم رضایت معاویه) موضوع زیر است: پس از کشته شدن علی، زیادبن‌ابیه درفارس والی بود ومعاویه میترسیدکه مبادا زیاد درآنجا یاغی شود، لذا به بسر متوسل شدکه هرطورهست زیاد را ازفارس بیاورد، بسر فرزندان زیاد را توقیف‌کرده بوی نوشت: یا ازفارس بیا ویا پسرهایت را سرمیبرم. ولی معاویه‌که این‌راشنید بسررا ازآن کار بازداشت.[2]

حال باید دیدکه اگر درزمان معاویهٔ بردبار چنین جنایاتی روی میداده پس درزمان خلافت عبدالملك ستمکار بیدادگرچه میشده است؟ وبنابراین تعجب نداردکه اگردرروزگار عبدالملك صدوبیست هزارنفر را بطورعادی سر بریدند و موقعی‌که حجاج مرد، پنجاه هزار مرد وسی‌هزار زن در زندان وی بودند! چون خود عبدالملك بمراتب ازحجاج خونریزتر وجانی تر بوده‌است. وی اول خلیفه‌ای است‌که پس‌از امان دادن عهد و پیمان را شکست و

---

۱ - دراینجا گویا جرجی زیدان دچار فراموشی شده زیرا خودش چند سطر پیش میگوید: معاویه به بسرگفت ازکشتن زنان وکودکان هم‌دریغ مکن. بعد اظهار میداردکه قتل فرزندان ابن‌عباس بدون موافقت معاویه بوده‌است واین‌مخالف خوانی جرجی‌زیدان یا ازفراموشکاری ویابرای‌ماستمالی جنایات معاویه میباشد.

۲ - واین مسلم است‌که معاویه زیادبن ابیه را بیش‌ازعبیدالله بن‌عباس مقرب میداشته ورای‌ی بکشتن پسران اونبوده ودلیل برتبرئهٔ معاویه ازقتل کودکان ابن عباس‌نمیشود. مترجم

مردمی راکه تسلیم شده بودند هلاک کرد.

عمروبن سعیدالاشدق ازمأمورین عالیرتبهٔ عبدالملک بر خلیفه یاغی‌شد وموقعی‌که خلیفه دردمشق نبود وبرای جنگ مصعب‌بن زبیر بعراق رفته بود وی بدمشق آمده جای خلیفه را گرفت، عبدالملک میان راه این‌را شنیده فوری بدمشق برگشت، چند روز باعمرو جنگید و چون‌کاری ازپیش نبرد لذا باوی صلح‌کرد وعهد وپیمانی نگاشته بعمرو امان داد، عمرو هم مطمئن گشته تسلیم شد وعبدالملک بدمشق‌آمد وپس‌از چهارروز عمرو را احضار کرد. عمرو شبانه باصد نفراز موالی نزد عبدالملک‌آمد، موالی‌وی بیرون در ایستادند وعمرو روی تخت کنار عبدالملک نشست وعده‌ای ازبنی‌مروان نیز درآنجا حضورداشتند ، عبدالملک بغلامان خود گفت شمشیرعمرو را بگیرید وبخود او گفت شایسته نیست با شمشیر کنار من بنشینی، بعد ازآن روبعمروکرده وگفت: ای ابوامیه (کنیهٔ عمرو ابو امیه بود) هنگامی‌که تو برمن‌یاغی شدی قسم خوردم‌که اگر برتو دست یابم ترا زنجیرکنم - بنی مروان‌که حاضر بودند گفتند (وبعداً اورا آزادکنی) عبدالملک گفت: آری غیرازاین چه انتظار دارید! بنی‌مروان گفتند: بنابراین عمرو باید اجازه دهدکه سوگند امیرالمؤمنین‌عملی شود، عبدالملک زنجیری‌اززیر تخت خود بیرون‌آورد وبغلامان گفت‌عمرورا بازنجیر ببندید وهمینکه اورا بستند عمروگفت: ای امیرمؤمنان ترا بخدا سوگند مرا با این‌حال بیرون نفرست، عبدالملک گفت: ای‌ابوامیه دم‌مرگ هم حیله‌بازی میکنی؟ مطمئن‌باش تورا با این‌حال پیش مردم نمیفرستم، سپس عمرو راتکانی دادکه ازتخت بزیرافتاده دندانهایش شکست ، عمروگفت: ای امیرمؤمنان استخوان مرا شکستی، بالاترازآن کاری‌نکن، عبدالملک گفت:- اگرمیدانستم که بابودن من وتو کار قریش اصلاح میشود باکی نداشتم ولی حتم دارم‌که ممکن نیست تو باشی ومن باشم وکارها روبراه گردد . عمروکه دانست حتماً کشته میشود روبه عبدالملک نموده گفت: پسر زن بدکار مرا فریب دادی. عبدالملک فوری اورا کشت.

ازگفتگوی عمرو وعبدالملک معلوم میگرددکه درآنزمان فقط زور وستمگری‌پیشرفت داشته ومدعیان خلافت جز بزور بچیز دیگری تکیه نداشتند وهرکس مدعی خود را هلاک میساخت، خودش‌جای اومینشست، درصورتیکه‌زمان خلفای راشدین پرهیزکاری ودادگستری ومسالمت عامل‌پیشرفت‌کارها بوده است. بنی‌امیه وپس از آنان بنی‌عباسی همان رویهٔ مکر و حیله وستمگری وقتل آزار را پیشه‌کردند، چون آن سیاست را برای تحکیم اساس خویش سودمند دیدند وآخرین موقعی‌که سیاست مزبور (خدعه ومکر) در ممالک اسلامی جاری شد سیاستی بودکه محمدعلی پاشا مؤسس سلسلهٔ والیان مصر نسبت بممالیک اجراءکرد. بنی‌امیه بهرنحوی‌که بود مدعیان را دستگیر کرده میکشتند، چون این‌رویه را بهترین‌وسیلهٔ پیشرفت خود میدانستند زیرا همینکه مدعی‌کشته میشد هواخواهانش طبعاً متفرق میشدند واگرمتفرق نمیشدند باپول ویا امثال آن آنها را متفرق میساختند.

گنجینهٔ سرها

بنی‌امیه برای مرعوب ساختن مردم مخالفین خود را پس از قتل‌مثله میکردند، سرشان را میبریدند ودرشهرها میگرداندند وتنشان رادر اماکن عمومی مدتها بدار میاویختند و مخصوصاً نسبت به‌پیشوایان احزاب وعلی‌الاخص نسبت بآل‌علی همین سیاست را اجراء میکردند.

یعنی مأمورین آنها سر اشخاص را بریده بدمشق میفرستادند تا درکوچه وبازار بگردانند.

اولین سری که از شهری بشهری گرداندند، سرعمر بن حمق خزاعی یکی از قاتلان عثمان بود واول سری که در بازارها گرداندند، سرمحمدبن ابوبکر بود واول سری که برای خلفا ارسال شد سرهانی‌بن‌عروه ومسلم‌بن عقیل از هواخواهان حسین‌بن‌علی بود و سپس سر خود حسین‌بن‌علی را ابن زیاد ازکربلا بدمشق فرستاد ، آنگاه مختار سر قاتلان حسین را ازکوفه نزد محمدبن‌حنفیه فرستاد وبعداً حجاج سرعبدالله بن زبیر و یارانش را از مکه بشام نزد عبدالملك فرستاد و عبدالملك سر مصعب بن‌زبیر را از کوفه بشام آورده بدار آویخت .

عجیب اینکه هنگامی‌که سرمصعب‌بن زبیر را برای عبدالملك آوردند وی زیرطاقی در کوفه نشسته بود وابن‌عمیر لخمی نیز آنجا حضور داشت. ابن‌عمیر تا سرمصعب را دید بلرزه درآمد. عبدالملك گفت: تو را چه‌شد؟ ابن‌عمیر گفت: خداوند امیر مؤمنان را حفظ‌کند، من باابن‌زیاد درهمین محل‌بودم که سرحسین‌بن علی را آوردند. باز همینجا پیش مختار بودم و سرابن‌زیاد را نزد او دیدم ودرهمین محل سرمختار را پیش مصعب دیدم واکنون سر مصعب را پیش تو میبینم، عبدالملك آنرا بفال بدگرفته برخاست ودستور داد آن محل را خراب کنند.

چنانکه‌گفته شد بنی‌امیه و بنی‌عباس سرمدعیان خودرا شهر بشهر میگرداندند سپس‌در گنجینهٔ مخصوص در دارالخلافه انبار میکردند وتن آنان را بدار میاویختند ومخصوصاً نسبت بآل‌علی‌که آنانرا خوارج میگفتند این‌سیاست را ادامه میدادند.

دیگر از سیاستهای ناهنجار بنی‌امیه آنکه‌مخالفین خود را پیش‌ازکشتن زجرمیدادند وشاید این‌رویهٔ زشت‌از اختراعات حجاج بوده تا بدانوسیله مخالفان دیگر را مرعوب‌سازد، باینقسم‌که نی‌رامیبریدند وبا تراشه‌های نی‌تن اشخاص را مجروح میساختند، آنگاه سرکه و نمك روی زخمها میریختند وآنها را زجرکش میکردند! حجاج همین معامله رابا همراهان ابن‌اشعث باشدت هرچه تمامتر انجام‌داد، اتفاقاً مخالفین‌هم همین رویه راپیش‌گرفتند وبرهر کس‌که ازدشمنان خود دست‌یافتند او را ببدترین طرزی شکنجه دادند وگاه میشدکه‌کودکان مخالفین خود را در دیك‌آب جوش (برای انتقام یاکینه‌جوئی یا ترسانیدن دیگران) آب‌پز میکردند. (تاریخ مسعودی جلد دوم).

موالی واحکام آنان درزمان امویان

شمارهٔ موالی در اواسط قرن اول هجری که بنی‌امیه بخلافت دست یافتند بواسطهٔ فتوحات اسلامی وزیادی اسیران وبردگانی که بعنوان هدیه‌وارد میشد رویفزونی گذارد والیان ممالك اسلامی صدها، هزارها بردهٔ‌سفیدوسیاه بعنوان هدیه ویا بجای مالیات برای خلفاء میفرستادند وخلفاء آنانرا میان خواص‌خود تقسیم میکردند وآنها هم بزیردستان خود میدادند ویا میفروختند وبردگان درمیان مردم پراکنده میشدند وآن‌دسته از بردگان که بواسطهٔ‌کار نیك یاهرچه آزاده‌میشدند بنام‌مولی معروف میگشتند از آنرو در زمان بنی‌امیه‌عدهٔ موالی بسیارشد وعربهاکه خودبسیاستمداری وحکمرانی اشتغال داشتند امور زراعتی وتجارتی وصنعتی ودینی رابموالی واگذار میکردند وگروهی ازآنان جزء آوازه‌خوانها وشاعران و قاریان ودربانان وسازندگان ونویسندگان درآمدند.

گاه‌میشدکه مولی‌ثروتی بهم‌میزد وبندگانی را خریده آزادمیساخت وآزادکردهٔ او نیزآزادکرده بدست‌میآورد وبااین وصف موالی بچندین‌طبقه درآمدند، مثلا عبدالله‌بن‌وهب از فقهای نامی، مالکی‌آزادکردهٔ یزیدبن رمانه‌بود ویزیدبن‌رمانه آزادکردهٔ یزیدبن‌انس فهری‌بود، همینقسم حمادبن سلمه ولیث‌بن سعد وابواسامه وغیره هم آزادکرده بودند وهم‌آزاد کرده‌داشتند. ابن‌مناذرشاعر آزادکردهٔ سلیمان‌قهرمانی وسلیمان‌آزادکردهٔ عبیدالله‌بن‌ابی‌بکره وعبیدالله آزادکردهٔ پیغمبر بود وعجب‌آنکه عبیدالله خودرا عرب و از طایفهٔ ثقیف میخواند و سلیمان‌قهرمان مدعی بودکه عرب واز طایفهٔ تمیم است وابن‌مناذر مدعی بودکه عرب واز طایفهٔ جبیربن یربوع است و بدین‌طریق ابن‌مناذر مولای مولی ودعی‌مولی دعی مولی‌دعی محسوب میشد. این‌نوع آزاد شدگان به‌پنج‌درجه تقسیم‌میشدند. مثلا داودبن خالدبن‌دینار و برادرانش که از راویان حدیث بودند همگی از موالی‌آل‌حنین محسوب میشدند وآل‌حنین خودشان از موالی‌مثقب‌بودند ومثقب مولای‌مسحل ومسحل‌مولای شماس وشماس مولای عباس عموی‌پیغمبر بود وبااین حساب‌داود مولای مولای مولای مولی بود وهمینقسم موالی از ترکان ودیلمیان وخراسانیان وورومیان وبربریان وسندیان وفارسیان وفرغانیان وغیره‌زیردست عربهاافتاده وامور حرفه وصنعتی وادبی‌را اداره کردند.

یك‌دستهٔ دیگر از موالی فقط‌بکارهای جنگی اختصاص داشتند. مثلا هر قبیله‌ای عده‌ای موالی‌داشت وهرگاه بجنگ میرفت موالی رابرای‌کمك همراه‌خود میبرد وگاه میشدکه‌شمارهٔ موالی ازشمارهٔ مردان قبیله بیش بود. گاه نسبت موالی بآزادگان یك برپنج میشد ولی در زمان امویان شمارهٔ آنان از آزادگان بیشتر شد وبا اینکه موالی عناصر سودمندی بودند بنی‌امیه‌آنانرا خوارمیداشتند وآزار میدادند، آنهاهم کینهٔ بنی‌امیه را دردل گرفته ازناچاری تحمل میکردند وپاره‌ای هم باطراف میگریختند، میمون‌جد ابراهیم موصلی هنرپیشهٔ مشهور از آنانی‌بودکه از ظلم بنی‌امیه به‌خارج مملکت اسلامی فرارکرد.

موالی از عرب انتقام میکشند

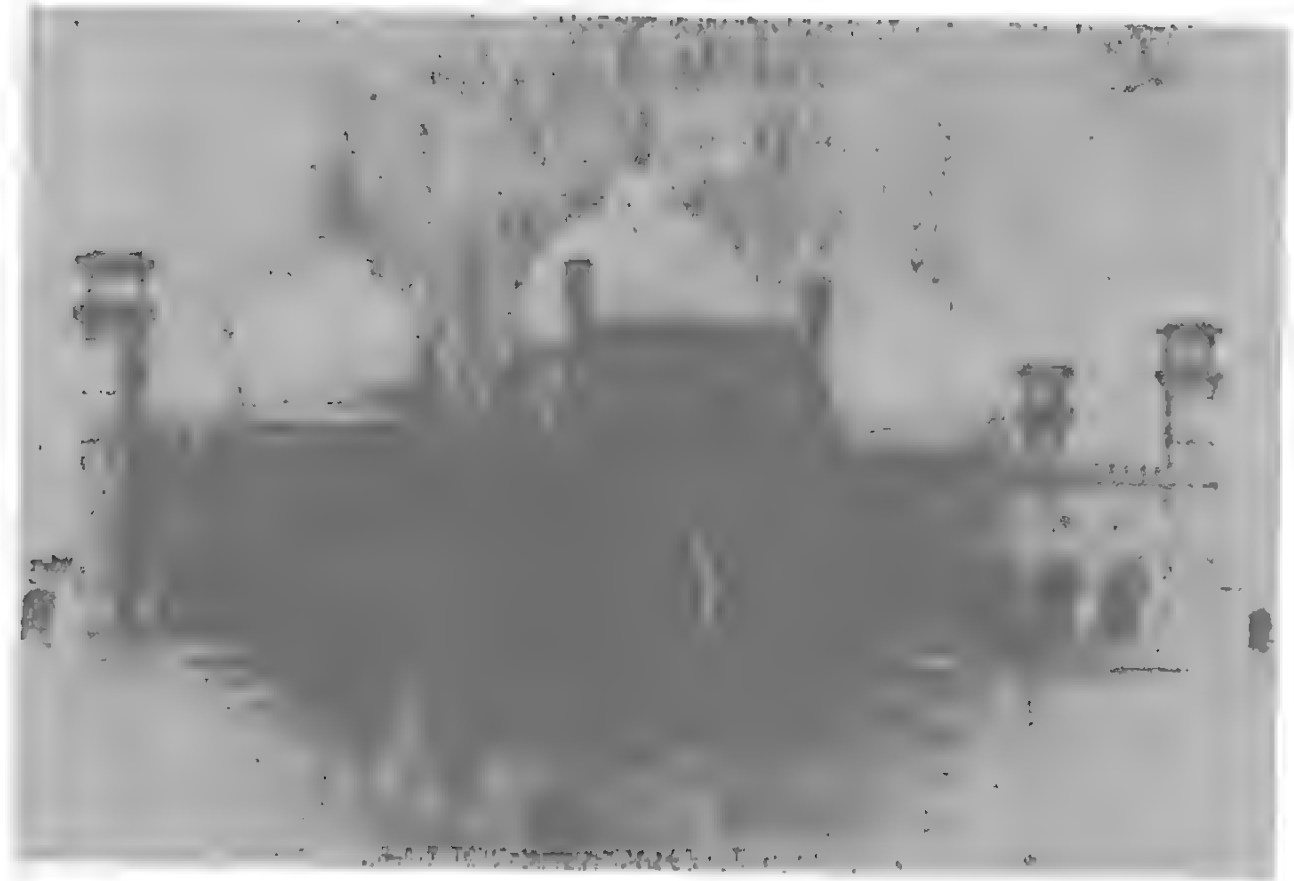
بنی‌امیه نسبت بموالی بسیار سخت میگرفتند وموقع جنگ آنها را پای پیاده باشکم گرسنه بمیدان جنگ میکشیدند وکمترین سهمی از غنیمت‌ها بآنان نمیدادند ودر هر مورد همه جور آنانرا اهانت کرده آزار میرساندند، لذا آنان از این بیدادگری بستوه آمده بشورش برخاستند وهرجا که کسی ازعلویان یاغیرآنان برضد امویان قیام میکرد موالی یار او بودند واین گروه ستمدیده طبعاً دشمن آن ستمگران بودند وهمینکه مختاربن ابوعبیدهٔ ثقفی درسال ۵۶ بخونخواهی حسین‌بن‌علی برخاست وبنام‌محمد حنفیه قیام‌کرد موالی وعبید (بردگان وآزادشدگان) با اوهمدست شدند. مختار بآنان اجازه داد سوار اسب شوند وصف بصف باسپاهیان وی کارزار کنند وبااین تدبیرعده‌ای از بندگان گریزپا وموالی دور مختار جمع‌شدند وبعضی‌از آنان‌چنان ازبنی‌امیه خشمناك‌بودندکه اصلا از اسلام‌دست‌کشیدند. شمارهٔ بندگان درسپاهیان مختار بیش‌از آزادگان‌بود وبهتر از آزادگان جنگ میکردند زیرا از صمیم قلب بابنی‌امیه مخالف‌بودند. عدهٔ کشتگان سپاه‌مختار در سال ۶۷ بشش هزار رسیدکه فقط هفتصدنفر آنان اعراب (آزادگان) بود وبقیهٔ‌پنج‌هزار وسیصدکشتهٔ دیگر از موالی بقتل رسیدند. مختار باکمك وهمت موالی پیروز شد وتمام قاتلان حسین راکشت. اهل‌کوفه از این رفتار مختار رنجیده بوی‌پیام دادندکه چرا موالی را باما برابرکردی وآنان را سواره بمیدان بردی؟ واز غنیمتهای جنگی بآنان سهم دادی؟ مختار بآنان پاسخ داد: که اگر من آنان را رهاکنم آیا قول میدهیدکه تا دم آخر همراه من‌باشید وبا امویان وعبدالله بن زبیر جنگ‌کنید؟

مختار نخستین کسی است‌که ازموالی بآن‌قسم کمك گرفت وآنانرابخود جلب‌کردوآنانرا دل وجرأت داده بروی دولت واداشت. ازآن ببعد خلفای خردمند برای موالی حق تعیین کردند ورضایت آنانراجلب نمودندگرچه‌پیش‌ازآن نیزمعاویه‌برای هریك ازسپاهیان(موالی) ۱۵ درهم حقوق تعیین‌کرده بوده ولی عبدالملك‌آنرا به‌بیست درهم رسانیده سلیمان۲۵درهم وهشام۳۰ درهم بآنان میداد. بااین‌همه مقرری مزبوراسمی بیش نبود وعمال دولتی‌آنان را گرسنه وبرهنه بمیدان می‌بردند وسهمی از غنایم‌بآنان نمی‌دادند.

اگراتفاقاً اربابان‌نسبت بموالی محبت پیدامیکردندآن ستمدیدگان درراه خدمتگزاری بآقای خود ازجان هم دریغ نمیداشتند وراجع بصاحبان خویش بایکدیگر مباهات میکردند، حتی پاره‌ای ازاین‌موالی‌که ازبنی‌امیه مختصر مهربانی دیده بودند بهمین وضع ازآنان‌دفاع مینمودند. مشهورترین مولای بنی‌هاشم سدیف شاعر ومشهورترین مولای بنی امیه سباب‌شاعر است واین دوآزاد شده درستایش صاحبان خویش شعرها گفته‌اند و بایکدیگر راجع ببرتری آقایان خویش مناظره‌ها داشته‌اندکه مختصری ازآن‌سابقاً گفته شد.

با اینکه بنی‌امیه نهایت سخت‌گیری را نسبت بموالی روا میداشتند باز هم پاره‌ای از

آنان درنتیجهٔ لیاقت شخصی ویااصالت خانوادگی حتی دردورهٔ بنی امیه بمقامات عالی می - رسیدند. مشهورترین آنان فیروزمولای اهل خشخاش‌است که بسمت فرمانداری رسید وهمینکه ابن اشعث برحجاج شورید فیروز باابن‌اشعث همراه شد وحجاج اعلام کرد هرکس سرفیروز بیاورد ده هزاردرهم جایزه دارد. فیروزهم اعلام نمودکه هرکس سرحجاج را بیاورد صد هزار درهم باوجایزه می‌دهم، همینکه ابن اشعث مغلوب شد، فیروز بخراسان گریخت وابن



مسجد شاه لاهور

مهلب اورا گرفته برای حجاج فرستاد حجاج هم بعدازآنکه تن اورا بانی برید وسرکه و نمك روی‌آن ریخت سرش را ازبدن جداکرد.

زناشوئی موالی بازنان عرب

موالی بطورکلی دشمنان بنی امیه بودند، چه ازآنها همه‌جور حقت واهانت می‌دیدند، وزجروشکنجه میکشیدند وباآنکه پیغمبر فرموده بود مولای هرقومی جزءآن قوم محسوب میشود بنی امیه زناشوئی زنان عرب را باموالی قدغن‌کردند. همانطورکه ایرانیان هم پیش‌از اسلام بعربها دختر نمیدادند، اگرمولائی جرئت می‌کرد وزن عرب میگرفت حاکم محل‌آن زن را طلاق میداد، چنانکه برای اعراب بنی سلیم درروحاء این اتفاق واقع‌شد، باینقسم‌که یکی ازموالی دختری ازبنی سلیم خواست وآنان با این ازدواج موافقت‌کردند، اما تا والی مدینه (ابوالولید) ازاین‌جریان خبریافت سروریش وسبیل و ابروان دامادرا تراشید و اورا دویست تازیانه زد وطلاق دختررا ازاوگرفت. محمدبن بشیرالخارجی شاعر معاصرآن واقعه

را بشعر درآورد وازکردار والی مدینه ستایش کرد.

ترجمهٔ اشعار :

« ابوالولید شرافت دختران مارا حفظ کرد وآنان را از زناشوئی با بندگان منع نمود وسر وسبیل وریش وابروان آن مرد بی‌ادب‌را تراشید واورا صد تازیانه زد تا برود وبادختران کسری ازدواج کند، زیرا بنده باید با بنده همسر گردد.»

اگر مولی مرد دانشمند عالی مقامی هم بود معذلك درصورت ازدواج با زن عرب از این مجازات معاف نمیشد، مثلا عبدالله بن عون ازبزرگان تابعین ومرد دیندار دانشمندی‌بود معذلك همینکه بازن عربی ازدواج کرد جون خود ازموالیـان بود ازهلال بن‌ابی‌برده‌تازیانهٔ مفصلی خورد .

عربها پیش ازاسلام نیز بموالی (غیرعرب) دختر نمیدادند وبااینکه پیغمبر اسلام آن را نهی کرد بازهم بهمان عادت سابق خویش باقی‌ماندند. سلمان‌فارسی ازبزرگان صحابهٔ‌پیغمبر بود، اسلام‌رادرموارد متعدد‌یاری کردوپس‌از آنکه عمر بخلافت‌رسید دختر خلیفه‌را خواستگاری نمود، عمر که دستور پیغمبر راکاملا اجراء میکرد مانعی درآن ندید وبسلمان قول مساعدداد اما عبدالله پسرعمر ازاین جریان خشمگین گشت وازعمروعاص‌که مرد با تدبیری بود چـاره خواست، عمرو وعده دادکه آن‌وصلت را برهم بزند، لذا نزد سلمان آمده گفت: ای اباعبدالله (کنیهٔ سلمان) شنیده‌ام خلیفه ازنظر تواضع وفروتنی نسبت باحکام الهی حاضر شده است بتو دختر بدهد. امیدوارم مبارك باشد، سلمان‌که مردمغرور وشرافتمندی‌بود ازاین‌حرف رنجیده گفت : حال‌که میخواهند برای خدا بمن دختر بدهند ازچنان عروسی چشم میپوشم.

امویان‌که مردمان متعصب خودخواهی بودند البته دراین باره بیش از دیگران سخت میگرفتنـد و حتی ازاینـکه عربها زن غیر عرب میگرفتند تا حـدی ممانعت داشتند . امـا دختـر دادن بغیرعرب را یاسختی هر جه تمامتر منع میکردند درصورتیکه مطابق مقررات دین اسلام هیچ مانعی برای‌آن‌کارنبود ومردم پرهیزکار ازاجرای‌آن اباء نداشتند ، مثـلا علی بن حسین بن علی معروف بزین‌العابدین‌که یکی ازامام های دوازده گانهٔ شیعه میباشند فرزند سلامه دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی بود وهمینکه پدرش‌درگذشت مادرخودرا بعقد مولای پدر خود (ثرید) درآورد[1]. کنیزکی‌که ثرید داشت‌آزادکرده خود تزویج نمودو عبدالملك بن مروان نامه‌ای بزین‌العابدین نگاشته اورا برای این جریان ملامت کرد زین‌العابدین درپاسخ وی چنین نوشت : « من در این کاربه پیغمبر تأسی‌کردم، جه‌که آنحضرت

---

۱ ـ گرچه در این عمل جیزی برخلاف شرع و عقل و وجدان واقع نشده بلکه نمونهٔ کاملی ازحسن اخلاق وترك تعصب و خود پسندی میباشد اما مطابق روایات معتبر مادر حضرت سجاد امام زین العابدین علیه السلام یعنی شاه زنان دختر یزدگرد در مدینه قبل‌ازشهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بمرض نفاس درگذشت واین خبری‌که جرجی زیدان نقل‌کرده صحت ندارد. مترجم

صفیه دختر حی بن اخطب را آزاد فرموده باوی همسر شد وزید بن حارثه را آزاد کرده زینب دختر عمهٔ خودرا باوداد. دیانت اسلام بندهٔ آزاد کرده (مولی) را باسایر آزادگان ازهر جهت برابر شناخته ولی امویان اورا بگناه عرب نبودن ازهرمزیتی محروم ساختند و همسری با موالی را عیب میشمردند، چنانکه مردی ازقبیلهٔ عبدالقیس مقیم بحرین دختر خود را بیکی ازموالی داد وابوبجیر از شعرای آنزمان قبیلهٔ عبدالقیس‌را باشعار زیرسرزنش کرده که چرا به موالی دختر داده‌اند. جه‌کسانی‌که شغلشان زراعت وتجارت است حق ندارند دختر عرب بگیرند .

ترجمهٔ اشعار :

« آیا مرد میان شما کم بودکه دنبال زارع وتاجر رفتید وبه بردگان سفید وسیاه ورومی دختردادید وبا این عمل بدترین گناه را مرتکب شدید ؟ این برای شما ننگ است که زنگی بگوید من ازآن قوم هستم ـ چرا زنان خودرا بدبخت ساختید ونسب آنانرا برهم زدید ؟ چرا بجوانان خود دختر ندادید ؟ شماکه مردمان با شرفی بودید چرا بااین عمل ننگین مبادرت کردید؟ شما که نیاکان بانام داشتید چگونه راضی شدید باترکان، دیلمیان و عجمها وهندی ها ومردمان زرد نژاد وغیره همسرشوید واشخاص گمنام (داعی) وبرده و بی نسب را جزء قبیلهٔ باشرف خود وارد سازید ؟ ...»

این پندارها وگفتارها چنان درمغز مردم‌جایگزین ومؤثر واقع گشت‌که تدریجاً خود موالی هم ازهمسرشدن با زنان عرب امتناع داشتند. میگویند: نصیب ازآوازه خوانهاوسازـ زنهای نامی پسری داشت وخود وپسرش مولی (آزاد شده بودنـد) اتفاقاً پسر نصیب پس از مرگ ارباب خود خواستار دختر وی شد وبرادر دختربا آن ازدواج موافقت‌کرد. نصیب‌که اینراشنید پسرخودرا درحضور بزرگان قوم‌احضارکرد وبغلامان سیاه خود دستورداد‌همانجا پاهای پسررا ببندند وچوب مفصلی باو بزنند، آنگاه به برادر دختررو کرده گفت : اگـر پدرت نبودم ترا هم چوب میزدم ولی میل‌ندارم بتوآزاری برسانم، سپس‌آن‌دختررا بیکی‌از قبیلهٔ خود داده مخارج عروسی را ازجیب خود پرداخت .

موالی بقدری مقید ومحدود بودندکه بدون اجازهٔ اربابان سابق خویش نمی‌توانستند دختران خود را شوهر بدهند و اگر کسی دختر آنها را میخواست نزد مولای آنـان رفته خواستگاری می‌کرد واگر مولی اجازه می‌داد آن ازدواج عملی می‌شد و اگر بدون اجازهٔ مولی چنین وصلتی واقع میگشت آن عمل را عمل نامشروع میدانستند وعقدنکاح خودبخود فسخ میشد .

خلاصهٔ مطلب اینکه امویان بقدری نسبت بعربها تعصب ورزیدند و غیر عرب را خوار شمردند که سرانجام مردم غیرعرب با مخالفین‌آنها همراه شدند وسلطنت را ازدست‌بنی‌امیه گرفتند .

مردم ذمی و احکام آنان درزمان امویان

(پیمان با ذمی ها در اوایل اسلام)

ذمه درزبان عرب بمعنای امان وپیمان وضمانت است وذمی مردم نامسلمانی هستندکه درممالك اسلامی وطن کرده‌اند وآنان رااز آنروذمی گفته‌اندکه بموجب عهد وپیمان‌جان ومال وناموس‌آنان در پناه اسلام درآمده است ودرمقابل سالانه مبلغی بحکمرانان مسلمانان میپردازند . بیشترشان یهودی و مسیحی بوده‌اند و چون پیروان‌کتاب مقدس انجیل و توراة هستند، قرآن آنان را اهل‌کتاب خوانده‌است وسفارش‌آنها را نموده وآنان‌را ستوده است. احادیث نبوی درسفارش ذمیان بخصوص‌قبطیان مصر بسیاراست، ازآنجمله ازآن‌حضرت چنین روایت میکنند: همینکه مصررا گشودید باقبطیان خوشرفتاری‌کنید، چه‌آنان خویشاوند شما ودر پناه شما میباشند و مقصود از خویشاوندی آن استکه مادر اسماعیل جد اعراب از قبطیان بوده است و درجای دیگر فرموده است شمارابخدانسبت بذمیان مصر خوشرفتار باشید چه‌که با آنان قرابت سببی ونسبی دارید .

خلفای راشدین هرگاه که بجائی قشون میکشیدند راجع بذمیان بخصوص مسیحیان وبخصوص کشیشان سفارش میکردند واگرمسیحیان خواهان صلح بودند باآنان پیمان‌میبستند وصلح میکردند، باین شرط که سالانه مبالغی جزیه بدهند. نوع و مقدار جزیه بنا بمقتضیات وقت تغییر میکرده وبسته برضایت طرفین بوده است والبته هرپیمانی شرایط خاصی داردکه طبق مقتضیات زمان ومکان تدوین میشده است ولی اصول‌کلی این پیمانهاتغییرنمیکرده، یعنی اهل‌کتاب پولی میدادند ومسلمانان ازآنان حمایت میکردند واگر هریك ازطرفین درانجام شرط تخلف مینمودند طرف دیگر حق الغای قرارداد را داشته است .

در تاریخ فتوحات اسلامی عهدنامه‌های زیادی درج استکه میان مسلمانان و ذمیان منعقد شده و شرایط طرفین در آن مذکوراست، و از آنجمله نامهٔ حضرت رسول بفرماندار (ایله) (درعقبه) ونامهٔ‌آن‌حضرت باهل اذرح درضمن‌جنگ تبوك درسال نهم هجری میباشد.

واینك متن (ترجمه) نامهٔ حضرت رسول اکرم بفرماندارایله :

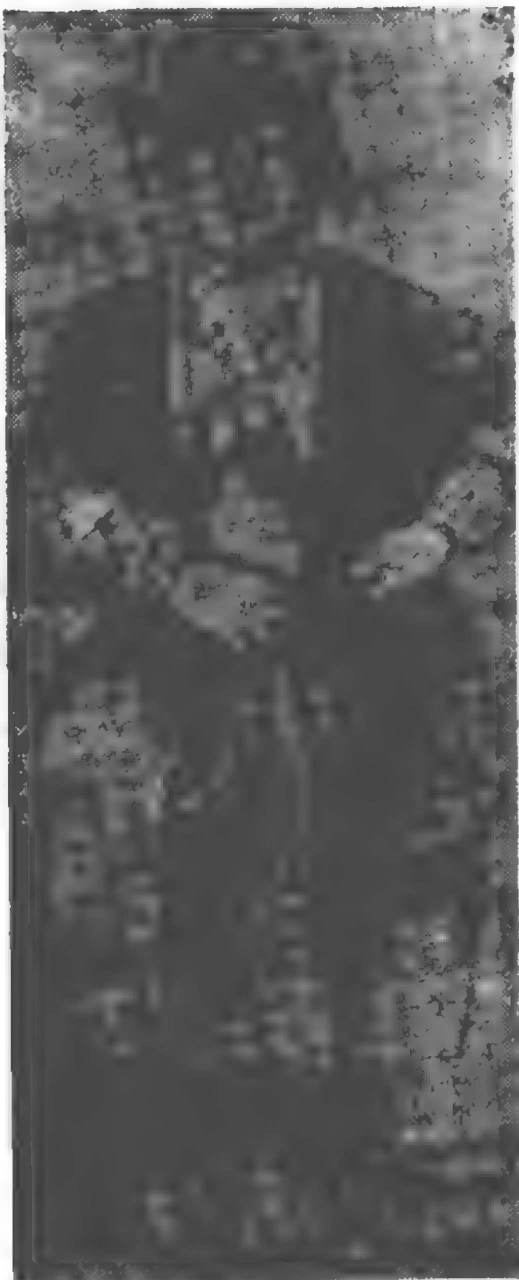
«بسم‌الله الرحمن الرحیم ــ این‌امان نامه‌ایست ازخدا ومحمد پیغمبر خدابه یحیی‌بن» «روبة ومردم(ایله) بخودشان وکشتی‌ها وکاروانهای‌آنان دربیابان ودریاآنها درپناه خدا و» «محمد پیغمبرخدا هستند واگرکسی ازآنان‌چیزی ایجادکرده بکارانداخت‌ازآن خوداوست» «وهرکسی‌هرچه بخواهد میتواند ازراه دریا وخشکی بازادی وارد سازد.»

ودیگرنامهٔ‌آنحضرت باهل (ذرح) و (مقنا) :

« بنام خداوند بخشندهٔ مهربان ــ این‌امان نامه‌ازطرف محمد پیغمبرخدا برای‌بنی» «حبیبه واهل‌مقنا فرستاده میشود. بمن خبر داده شدکه شما بمنزلهای خود برمیگردید.» «همینکه نامهٔ من‌بشمارسید شما درپناه خدا وپیغمبر خداهستید. پیغمبرخداهمهٔ‌گناهان‌شمارا»

«بخشیده است وازهرخونی که ریختهاید چشم پوشیده است. هیچکس درقریهٔ شماشریك شما»
«نخواهد بود مگرپیغمبرخدا که باشماشرکت دارد. هیچ کس نمیتواند برشما ستم روادارد.»
«پیغمبرخدا همانطور که خودرا حفظ میکند»
«شمارا نیزحفظ مینماید. اکنون اسلحهها و»
«بردهها و دامهای شما ازآن پیغمبر خدا »
«شده مگرآنچه راکه پیغمبرخدا یا فرستادهٔ»
«پیغمبر خدا بشما برگرداند و از این پس»
«چهاریك پشمی که زنان شما میریسند ازآن»
«پیغمبرخدا خواهد بودکه باید بطور جزیه»
«بدهید واگر بعدها فرمانبردار بودید این»
«جزیه ازشما برداشته میشود وپیغمبرخدا از»
«گناه گناهکاران شما میگذرد ونیکوکاران»
«شمارا گرامیمیدارد. هرفرمانده مسلمانی »
«که بشما بدیکند بخودش بدیکرده واگر»
«خوبیکند بخودش خوبیکرده است هیچ »
«کسبرشمافرمانروا نمیشود مگر اینکه از»
«خودشما باشد ویا ازخاندانپیغمبر(اکرم)»
«باشد.» این‌عهدنامه‌راعلی‌بن‌ابی‌طالب‌درسال
نهم هجرت نگاشته است.

سرداراناسلام پسازرحلت پیغمبر در
جنگ های شام ومصر وعراق وفارس ازرویهٔ
آنحضرت پیروی کرده وعهدنامههائی راجع
باهلذمه نگاشتهاند که از آن جمله عهدنامهٔ
خالدبن ولید بمردم شام است.



یك دختر مسلمان قفقازی

ترجمهٔ عهدنامه :

«بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان - بموجباین اماننامه اگرمردم دمشق جزیهبدهند»
«پس ازورود سپاهیان اسلام بآنشهرجانشان ومالشان وکلیساهایآنانوخانههایشان وبرج و»
«باروی شهرشان درپناه مسلمانان میباشد وبآندست نمیخورد وچیزی ازآنویران نمیگردد»
«وخانههایآنان اشغال نمیشود. این امان نامه پیمانیاستکه خدا وپیغمبر خدا وجانشینان»
«پیغمبر ومسلمانانآنرا قبول کردهاند وجز نیکیکاریباهل دمشقندارند.»

ترجمهٔ نامهٔ ابوعبیده بمردم بعلبك .

« بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان - این امان نامه برای فلان پسرفلان ومردم بعلبک»
«است چه رومی، چه ایرانی، چه عرب هر که باشند جان ومال وکلیساها وخانه‌های آنان و»
«آسیاب های آنان درامان‌است. رومیان‌میتوانند گله‌های خودرا تاحدود پانزده میل بچرانند»
«ولی نباید به هیچ دهی وارد شوند وبعد ازماه ربیع وجمادی بهرجا که میل دارند بروند.»
«هرکدام ازآنان مسلمان شدند باخود ما مسلمانان درتمام حقوق برابرند، بازرگانان آنها»
«میتوانند بهرشهری که بامردم آن صلح کرده‌ایم و(جزیه ومالیات میدهند) مسافرت کنند وخدا»
«بهترین گواه است.»

فاتحین دیگر اسلام مانند عمروبن عاص وسعدبن ابی وقاص وغیره درمصر و عراق و فلسطین وفارس وافریقیه واندلس وغیره چنین پیمانهائی بااهل‌کتاب منعقد میکردند و درهر حال شرط لازم‌آن بوده‌که اهل‌کتاب باخواری بدست خود جزیه بپردازند وچنانچه گفته شد شرایط این عهدنامه‌ها بمقتضیات زمان ومکان تغییرمیکرده چنانکه صلح عراق باصلح شام وعهد نامهٔ شام باعهدنامهٔ مصروغیره مختلف بوده است.

عهدةالنبویه
پیمان پیغمبر

اکنون نسخه‌هائی‌ازعهدنامه‌ای دردست است که میگویند: پیغمبرآنرا بامسیحیان وکشیشان منعقد نموده واگرچه متن این نسخه‌ها مختلف است ولی مفادآن یکی میباشد، میگویند: این عهدنامه درسال دوم هجرت بخط علی‌بن‌ابیطالب وبامرپیغمبر نوشته شد، نسخه‌ای ازآن درمسجد پیغمبرماندو نسخه‌های دیگر بدیرها ارسال گشت وازآن جمله نسخه‌ای بدیرطورسینا برده شد وسلطان سلیم عثمانی که دراوایل قرن شانزدهم میلادی مصر راگشود، آن نسخه را ازدیرطورسینا باستامبول‌آورد وآنرا بمحضر شرع تسلیم نمود. فقیهان‌آن عهدنامه رابترکی ترجمه‌کردند وترجمه رابرای حفظ حقوق مسیحیان‌وعمل بآن بدیرطورسینا برگرداندند و متن عربی‌رادراستامبول نگاهداشتند، اینک متن (ترجمه) عهدنامهٔ پیغمبر که‌ازکتاب منشئات سلاطین تألیف فریدون بك نقل شده است.

«پس‌از بسم‌الله»

«این نامه‌ای است‌که محمد فرزند عبدالله بهمهٔ مردم مینگارد. خداوند او را برای»
«بیم رساندن و مژده دادن بهمهٔ مردم فرستاده است. اوامانت خدا رادرمیان مردم نگاه»
«میدارد تاازآن پس‌ایرادی وارد نیاید، وخداوند باعزت وحکیم است. محمد این نامه‌را»
«بملت مسیح وکسانی که بعدازآن‌بدین مسیح درآیند. درمشرق ومغرب دور ونزدیك، عرب»
«(زبان‌آور) وگنگ (عجم) سرشناس‌وناشناس آنان مینگارد. این پیمانی‌است‌که بفرمان خدا»
«باآنان بسته میشود وهرکس‌آن پیمان رابشکند نافرمانی بخداکرده است ودین خدارا»
«ریشخندکرده، چه پادشاه باشد وچه رعیت، خداوند او رالعنت‌کند. هرکس راهبی‌را پناه»
«دهد یامسافری رادرکوه ودره وغار وآبادی وصحرا وریگزار ویادر دیر وکلیسا حمایت»

«کند، من دنبال او هستم و با جان و مال و یاران و کسان و همراهان خود از آنان دفاع میکنم.»
«چون آنها رعیت من هستند و در پناه من میباشند . من بزور از آنان چیزی (از حوار بار)»
«نمیخواهم، مگر آنچه که خودشان بمیل و رغبت بدهند، آنها برای پرداخت مالیاتهائی که»
«معمولاً گرفته میشود هیچ نوع اکراه و اجبار ندارند. من عهد میکنم که کشیش و راهب آنان را»
«تغییر ندهم واشخاص تارك دنیا را از صومعه نرانم ومسافر را از سفر باز ندارم و نمازخانه‌ها و»
«خانه‌های آنان را خراب نکنم وچیزی از کلیساهای آنان برای ساختمان مسجدها نیاورم و»
«هر کس ازمسلمانان چنین کند پیمان خدا را شکسته است. کشیش‌ها ورهبانها جزیه وغرامت»
«نمی‌پردازند، آنها هرجا باشند (شرق، غرب، خشکی، دریا، جنوب وشمال) در پناه من هستند»
«وازهر بدی محفوظ میباشند وهر کس از آنان در گوشه‌ای از کوه‌ها ویااماکن مقدسه برای»
«بندگی خدا جای گزیند وبرای زندگی خود زراعت کند، ازپرداخت ده يك ومالیات معاف»
«است وکسی حق ندارد باآنان شرکت کند و آنانرا به بیگاری ویاجنگ ببرد وبطور کلی»
«بیش ازسالی دوازده درهم نباید ازبازرگانان ومتمولین ومالکین گرفته شود وبه هیچکس از»
«آنان زورگوئی نشود وباید باعدارا باآنها رفتار شود و آزاری بآنها نرسد وهرجا باشند»
«معزز ومحترم خواهند بود.»

«واگرزن مسیحی نزد مسلمانان باشد حق دارد بمراسم دینی خود عمل کند ودر کلیسا»
«نماز بخواند. هرکس برخلاف این دستورعمل کند پیمان خدا را شکسته‌است. اگر کلیساهای»
«آنان محتاج ترمیم باشد مسلمانان بایدبآنان کمك کنند ومسیحیان الزام ندارند اسلحه بر»
«دارند بلکه مسلمانان باید از آنان دفاع کنند تاروزواپسین وتادنیا دنیاست، این عهدنامه»
«معتبر است.»

ولی احتمال کلی میرود که اگرهم پیغمبر درآنموقع عهدنامه‌ای با مسیحیان وکشیشان منعقد فرموده غیرازعهد نامهٔ فوق بوده است ویااینکه متن آن مختصر بوده وبعداً چیزهائی برآن افزوده‌اند ویااینکه متن آن ازبین رفته مفادآنرا باین صورت درآورده‌اند، یااینکه خود مسیحیان نظربپارهٔ علل سیاسی آنرا جعل کرده‌اند زیرا هیچیك ازمورخین اسلامی چنین عهدنامه‌ای را ذکر نکرده‌اند، بخصوص که اصطلاحات وعبارات مندرج دراین عهدنامه باانشاء واصطلاحات اوایل اسلام آن هم سال دوم هجرت منافات دارد .

عهدنامهٔ عمر

دیگر ازعهدنامه‌های تاریخی اسلام عهدنامه‌ای است که آنرا بعمر نسبت میدهند ومیگویند این پیمان میان عمر و مردم شام منعقد شده است و عده‌ای از مورخین اسلام متن آنرا نگاشته‌اند ، از آنجمله ابوبکر محمدبن محمدبن ولید فهری طرطوشی مالکی متوفی بسال ۵۲۰ هجری در کتاب خود (سراج‌الملوك) ازعبدالرحمن بن غنم‌اشعری متوفی بسال ۷۸ هجری متن آن عهد نامه‌را چنین نقل کرده است :

هنگامی که عمر رضی‌الله عنه بامسیحیان شام صلح کرد ما این عهدنامه را بنام وی نگاشتیم:

«بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان. این نامهٔ بندهٔ خدا عمر امیرمؤمنان برای مسیحیان»
«شهر (فلان) همینکه شما (مسلمانان) بشام آمدید ما از شما خواستار شدیم ، بخودمان و »
«فرزندانمان واموالمان وهم مذهبانمان امان بدهید . بااین شرط که ازاین پس درشهرها و»
«اطراف شهرهای خود دیر وکلیساوصومعه نسازیم وآنچه که خراب شده تجدید ننمائیم وآنچه»
«که درقلمرو مسلمانان بوده بآن وارد نشویم ودرهای خانه‌های خودرا برای رهگذران باز»
«بگذاریم واگرمسلمانی بماوارد شد سه شب اورا مهمان داریم، درکلیساها وخانه‌های خود»
«جاسوسان راپناه ندهیم، چیزبدی ازمسلمانان پنهان نداریم، بفرزندان خودقرآن نیاموزیم،»
«وبدین خود دعوت نکنیم وکسان خودرا ازمسلمان شدن باز نداریم وبمسلمانان احترام»
«بگذاریم وهمینکه آنان بمجلس ما آمدند برای آنان برخیزیم ودرجامه وکلاه (قلنسوه) و»
«عمامه ونعلین وآرایش‌مو وگرفتن لقب وکنیه وطرزصحبت خود راامانند مسلمانان نسازیم،»
«سواراسب نشویم. شمشیر یااسلحهٔ دیگر برنداریم، شراب‌نفروشیم، مهرهای خودرا به زبان»
«عربی‌تهیه نکنیم، جلوی سر خودرا بتراشیم وهمانطور که بودیم باشیم، زنار بکمر ببندیم وسرراه»
«وبازارمسلمانان کتابهای مسیحی وصلیب نگذاریم، آهسته ناقوس بزنیم، اگرمسلمانان بکلیسای»
«ماآمدند، درحضورآنان بلنددعا نخوانیم، اعیادمذهبی رابیرون نیائیم، موقع تشییع جنازهٔ»
«مرده‌های خود بانگ بلندبرنداریم، درراه بازارمسلمانان آتش نیفروزیم، گورستان‌خودرا»
«نزدیك مسلمانان قرارندهیم، از سهمیهٔ مسلمانان بنده وبرده نگیریم، خانه های ما نباید»
«مشرف برخانه های مسلمانان باشد.»

وهمینکه این عهدنامه را برای عمر آوردیم عمراین جمله ها رانیز برآن افزود :

« مسلمانان راکتك نزنیم . همه این را ازطرف خود و ملت خود پذیرفتیم و اگر »
« کوچکترین تخلفی ورزیم این پیمان باطل است وباما مثل مردم جنگجورفتاربشود.»

سپس عمر گفت: همینطور امضاء شود وبعلاوه شرط شود که مسیحیان حق ندارند اسیران مسلمانان را بخرند واگریك مسیحی مسلمانی‌راکتك زد ازپناه اسلام خارج میشود.»

ضمیمهٔ پیمان مزبور مطالب دیگری نیز هست که مربوط بکلیساها می‌باشد وعمر آنـرا وضع کرده است. ازآنجمله اینکه‌کلیساهائی که بعدازظهور اسلام ساخته‌شده‌باید خراب شود وبعد ازظهور اسلام‌کلیسای تازه‌ای نباید ساخته شود وایوانی ازتوی‌کلیسا به‌خارج ساخته نشود واگرخاجی ازبیرون‌کلیسا نمایان‌گردد برسر صاحبش خردشود . »

امادرضمن این عهدنامه مطالبی‌هست‌که نسبت بمسیحیان توهین‌آور میباشد. وازآنرو تصور نمیرود که عهدنامهٔ مزبور واقعاً ازعمر بوده است، زیرا دراوایل اسلام رفتار مسلمانان بامسیحیان احترام‌آمیز بوده واینگونه توهینها معمول نمیشده است.

بعلاوه عمر شخصاً کسی نبوده که این‌همه نسبت باهل‌کتاب توهین وتحقیر کند، بلکه بر

عکس عمر کسی است که بزرگترین صحابی را درهمه چیز بامسیحی ذمی برابر میدانسته و چنانکه دانستیم همینکه مردی قبطی (مسیحی) نزد عمر ازعمروعاص وپسرش شکایت کرد عمر درصدد قصاص برآمده بعمروعاص گفت



یك عرب شترسوار

«ازچه موقع مردم رابندهٔ خود دانسته‌اید؛ مگرخبر ندارید که بشر آزاد بدنیامیآید.» بااین وصف درنخستین وهله چنین بنظرمی‌رسد که مطالب عهدنامهٔ مذکور بامیزات ومشخصات عمر تفاوت دارد وتصورمیرود که بعداً بنام عمرجعل شده باشد.

همانطور که عهدنامهٔ منتسب به حضرت رسول نیزجعلی بنظرمیآید، ولی حدساً عهدنامهٔ منتسب بعمر پاره‌ای لحاظ درست‌تر ازعهدنامهٔ منتسب به‌حضرت رسول میباشد. اینک بررسی عهدنامهٔ عمر ازنظرمطالب توهین‌آمیز آن وصفات برجستهٔ شخص عمر.

انتساب آن عهدنامه بعمر

احتمال کلی میرود که عمر بامسیحیان شام عهدنامه‌ای بسته‌است واگر متن این عهدنامه متن آن پیمان نباشدلااقل بامفاد آن چندان تفاوتی ندارد، زیرا:

۱ ــ عهدنامهٔ مزبور درکتب تاریخی مسلمانان ذکر شده گرچه طرطوشی ازمردم قرن ششم هجری می‌باشد، اماوی مطابق مرسوم تاریخ نویسان اسلام سلسله روایت خودرا مرتب ذکر نموده ومسلم است که ازیك کتاب قدیمی‌نقل کرده است.

۲ـ کتاب سراج الملوك که این عهدنامه درآن مندرج است ازکتب مهم ادبی وسیاسی اسلامی‌است وجزء کتابهای فکاهی نمیباشد ومؤلف آن (طرطوشی) ازعلمای بزرگ اندلس‌است. وی ملازم ابوالولیدالباجی بوده است وازمحضراواستفاده کرده ودر بغداد ومصرعلم حساب و ادبیات وغیره آموخته‌ونزدابوبکرالشاشی‌وابواحمدالجرجانی فقه خوانده ومدتی درشام اقامت داشته ومردداناى پرهیزگار زاهدنیك سیرتی‌بوده است وبااینهمه نسبت بمسیحیان بدبین‌بوده وتعصب بخرج میداده است، مثلا موقعی همین‌طرطوشی برافضل شاهنشاه پسرامیرالجیوش‌وارد شده ومردی مسیحی را نزد اونشسته دید فوری پنددادن آغاز کرده وباگریه گفت :

ترجمهٔ شعر :

«ای کسی که فرمانبرداری توبرماواجب شده این را بدان .»

«ازآنروماترافرمانبرداریم که پیغمبر، مارا بفرمانبرداری توفرمان داده . »

«ولی آنکه نزد تونشسته همان پیغمبررا دروغگومیداند.»

شاهنشاه دستور دادآنمرد مسیحی‌را ازمجلس برانند وشاید همان تعصب، طرطوشی را وادار کرده که عهدنامهٔ فراموش شدهٔ عمررا درکتاب خودبنویسد، درصورتی‌که سایرین نامی ازآن نمی‌برند . چون مفادآن عهد نامه را بااخلاق عمرمنافی‌میدیدند والبته نسبت جعل به‌طرطوشی خلاف است چه‌که پرهیزگاری ودرستی اومانع این عمل‌میشده است .

۳ـ بیشترموادااین‌عهدنامه درکتابهای فقهی‌اسلام راجع بذمیان ذکرشده وحتی‌کلمات آن تقریباً یکی‌است وبیشتراین‌کتابها پیش‌ازطرطوشی‌تألیف شده ودرپاره‌ای‌کتب اداری و سیاسی اسلامی باین عهدنامه اشاره شده وبلکه بعضی ازموادآنرا صریحاً ذکرنموده‌اند. مثلا الماوردی متوفی بسال ۴۵۰ (۷۵ سال پیش ازطرطوشی) درکتاب‌الاحکام‌السلطانیه درفصل جزیه وخراج چنین مینگارد: همینکه بانصاری مصالحه میشد مانند مصالحهٔ عمر بامسیحیان شام مقررمیگردیدمسلمانان رهگذر را سه‌روزخوراك بدهند ولی‌مجبور نباشند برای مسلمانان گوسفند ومرغ بکشند بلکه هرچه خودشان میخورند بآنان نیز بدهند وچهارپایان‌آنهاشب را بدون جو نگذارند . این مهمانی اجباری مخصوص مردم ده بود و شهریان چنین تعهدی نداشته‌اند، تاآنجاکه میگوید: راجع بذمی‌شدن‌دونوع شرط بوده واجب ومستحب، شرطهای واجب شش است :

(۱) ـ قرآن‌را باتحریف وطعنه نام نبرند. (۲) ـ پیغمبرخدا را باستهزاء ودروغگوئی نخوانند. (۳) ـ ازدین اسلام بدگوئی نکنند. (۴)ـ بطورمشروع وغیر مشروع بازن مسلمان هم‌بستر نشوند. (۵)ـ متعرض جان ومال ودین مسلمانان نشوند. (۶) ـ بدشمنان اسلام کمك نکنند، آنهارا پناه ندهند، این‌شش موضوع جزء حقوق مسلمانان‌است ودر واقع شرط بشمار نمیآید واینکه جزء شرط ذکرشده برای آنست که اگرحق‌مسلمانان دراین‌مورد تضییع گردد ذمی بودن اهل‌کتاب لغو میشود. اما شرایط مستحب نیز شش است. (۱)ـ باید زنار به‌بندند

وپلاس بپوشند تااز مسلمانان تمیز داده شوند. (۲)- خانه‌هایشان برتر ازخانه‌های مسلمانان نباشد ... (۳) - صدای ناقوس آنها نباید شنیده شود. (۴) - نباید آشکارا شراب بنوشند و خاج‌های خود را نشان بدهند. (۵)- مرده‌های خودرا پنهانی خاك کنند. (۶)- اسب و شتر سوار نشوند ....». حالا ملاحظه میشود که نوشته‌های ماوردی عین مندرجات عهدنامهٔ عمر است منتها ماوردی آنها را مرتب ساخته است. بنابراین مسلم میگردد که عهدنامهٔ عمر پیش از انتشار کتاب سراج‌الملوك معروف بوده چنانکه ابن‌اثیر درضمن شرح وقایع سال ۴۸۴ میگوید: در این سال فرمان خلیفه‌را درآوردند ونصاری را ملزم ساختند که برطبق پیمان امیرمؤمنان عمربن‌خطاب بایدپلاس مخصوص بپوشند» .

۴- پس ازعمر نیز خلفائی که باذمیان نصاری پیمان بسته‌اند ویاپیمان آنانرا تجدید کرده‌اند، تغییر لباس را جزء شرایط عهدنامه قرار داده‌اند واین‌میرساندکه عهدنامه‌های‌اخیر از روی همان عهدنامهٔ عمر تنظیم میشده است، حتی عمر بن عبدالعزیز که خلیفهٔ پرهیزگار درستی بودنصاری را مجبور ساخت که مطابق عهدنامهٔ عمرلباس بپوشند وعمامه سرنگیرند تا ازمسلمانان متمایز بشوند وعمامه سرنگذارند وردای‌مخصوص دربرکنند وهمینقسم خلفای‌دیگر هرگاه که میخواستند برمسیحیان سختگیری کنند آنانرا باجرای‌عهدنامهٔ عمرمجبور میساختند واز آنان میخواستندکه خودشانرا درلباس شبیه مسلمانان نسازند .

عهدنامه وصفات پسندیدهٔ عمر

اما مناقب عمر ومطالب مندرج در این عهدنامه طوری است که باهم سازشی ندارد واینك‌مختصری ازعادات واخلاق عمر.

برجسته‌ترین صفت عمر عدالت بود که آن را باسختی اجراء میکرد واز آزادی‌فکر وعقیده جلوگیری‌نمیکرد ودرعین حال‌برای پیشرفت اسلام تعصب داشت ودرعین حال پرهیزگاری‌را ازنظر دور نمیساخت. عمر بقدری عادل‌بود که میتوان اورا عدل‌مجسم خواند وحکم حق‌را برخودش وفرزندانش زودتر ازهرکس‌اجراء میکرد. مسلمانان تاکنون مردی را بعدالت خواهی عمر نیافته‌اند واز آنرو پیوسته از اویاد میکنند. عمر برای پیشرفت اسلام تاب و توان نداشت . هرسخنی‌که میگفت و هرقدمی‌که برمیداشت برای ترقی وتأیید اسلام بود واگرعربها را باهم‌متحد میخواست‌فقط بمنظوریاری اسلام‌بود. عدالت خواهی وآزادی‌طلبی‌عمرمقتضی بودکه مسیحیان را آزاد بگذارد، چنانکه عمر بامسیحیان عادلانه رفتارکرد وآنها را دراجرای مراسم دینی‌کاملا آزادگذارد ولی از زیر پردهٔ همین عدالتخواهی مختصری هم‌تعصب اسلامی نمودار میشود چه‌عمر درعین حال‌که کلیساهای مسیحیان را باقی‌گذارد با آنان شرط‌کرد کلیسای تازه نسازندکه مبادا مسیحیت براسلام (درممالك اسلامی) چیره شود وآنرا ازمیان ببرد. درجای دیگر عدالت عمر طوری بودکه مسیحیان عرب‌را برای همراهی بامسلمانان درعراق از جزیه معاف‌نمود بلکه مانند مسلمانان آنهارا درصدقات شریك ساخت، ولی در ضمن ازروی تعصب باآنها شرط کردکه

فرزندان خود را بدین مسیح در نیاورند . خلاصه پیمان عمر در چهار شرط محدود میگردد :

(۱)- مسیحیان معبد تازه نسازند. (۲)- مسلمانی که ازمیان آنان بگذرد سه روز مهمان آنها باشد . (۳) - مسیحیان، جاسوسان را در کلیسا پنهان ندارند و نیرنگی را از مسلمانها کتمان نکنند. (۴)- در سواری ولباس وآموختن قرآن ومهر کندن بزبان عربی از مسلمانها تقلید نکنند، ودرصورت اجرای این شرایط خودشان، فرزندانشان و اموالشان در پناه مسلمانان خواهد بود .



یك مرد عرب

شرط اول باتعصب عمر برای انتشار اسلام تطبیق می‌کند. شرط دوم هم از آن بود که مسلمانان در عراق وشام بیگانه بودند وپذیرائی ازمهمان غریب برای عرب مسیحی شرط سنگینی نبوده است ودر ضمن کمك مؤثری هم بمسلمانهای غریب میشده است وبرای تطبیق شرط سوم وچهارم با اخلاق عمر باید بمقدمهٔ مختصری که ذیلا می‌نویسیم توجه شود.

مسیحیان شام و قیصر روم

نخستین نکتهٔ قابل ملاحظه اینکه عمر این عهدنامه را بامسیحیان شام (نه مسیحیان سایر ممالك) منعقد ساخت وحتی باسایر ذمی‌های مقیم شام چنان عهد وپیمانی نیست، چه که پیمان مزبور شامل حال قبطی‌های مصر، نبطیهای عراق، صابئهٔ حران، زرتشتیان فارس ویهودیان شام نمیشده است. پس قطعاً علتی داشته است که عمر مسیحیان شام را بااین قیود مقید ساخته ونسبت بمسیحیان سایر نقاط و سایر ذمیان مقیم شام آنطور سختگیری نکرده است . بعلاوه مورخین اسلام عهدنامهٔ دیگری بعمر نسبت میدهند که بااهل‌ذمه منعقد شده وهیچگونه تحمیل وتضییق در آن دیده نمیشود وازحیث مسامحه و مدارا مانند عهدنامهٔ منتسب بحضرت رسول میباشد. نظرما راجع باین عهدنامهٔ اخیر منتسب بعمر عیناً همان نظری است که راجع بعهدنامهٔ منتسب به پیغمبر داشته‌ایم زیرا دراین عهدنامهٔ اخیرعمر نیزاصطلاحات ومطالبی است که باوضع صدر اسلام مغایرت دارد ولی در عین حال مفاد ومعنای آن کاملا بامعنویات صدر اسلام سازگار

می‌باشد و با عهدنامه‌هائی که در آن زمان تدوین شده از حیث معنی و مفاد تطبیق میکند و از اخلاق و رفتار عمر هم دور نبود که چنان عهدنامهٔ مودت آمیزی با ذمیان مقیم ممالك اسلامی منعقد نماید .

ولی عهدنامهٔ مسیحیان شام عمداً با نظر خاصی تدوین شده است و این سختگیری بعقیدهٔ ما برای آن بوده که مسیحیان عرب مقیم شام بقیصر مسیحی روم توجه داشته‌اند و رابطهٔ دینی از روزگار باستان در شرق بسیار نیرومند بوده است و عمر از بیم آنکه مبادا مسیحیان مقیم شام بسود قیصر مسیحی روم با مسلمانان نفاق کنند آن شرایط سنگین را در عهدنامهٔ آنها ذکر نموده است و ایـن دیده شده که طوایف شرقی حکمران ستمگر همدین خود را بر حکمران دادگر از غیر دین خود ترجیح میدهند و در زمان خود ما نیز با وجود تسامح و تساهل کامل دینی هنوز هم شرقیان این تعصب مذهبی را نسبت بحکمرانان خویش ابراز میکنند و مسیحیان شرقی فرمانروای مسیحی و مسلمانان فرمانروای مسلمان برغیر آن ترجیح میدهند، اگرچه همدین خودشان ستمگر و آن دیگری دادگر باشد پس اگر روحیهٔ شرقیان امروزه چنین است البته در آن زمان نیز همچنان وسخت‌تر بوده است .

مسیحیان شام گرچه ظاهراً تحت اطاعت مسلمانان در آمدند و پرداخت جزیه را پذیرفتند ولی زبان آنان زبان رومی ماند و کشیش بزرگ آنها از قسطنطنیه یا انطاکیه میآمد و مراسم دینی آنان مطابق عادات ورسوم مذهبی رومیان اجراء میشد. سابقاً گفته شد که مسلمانان صدر اسلام هرجا را که میگشودند باشغال نظامی قناعت مینمودند و متعرض دین و اخلاق و عادات و رسوم مسیحیان نمیگشتند و آنانرا در امور داخلی و اوضاع و احوال شخصی و امور قضائی آزاد میگذاردند و حق سیادت دینی قسطنطنیه را برمسیحیان مقیم شام می‌پذیرفتند و اگر راجع بآن موضوع (سیادت دینی قسطنطنیه) اشکالی پیش میآمد پادشاه روم اعتراض میکرد و بخصوص دربارهٔ ادارهٔ امور کلیساهای شام پادشاهان روم نظارت میکردند و خلفای راشدین رعایت عهدنامه را فرض میشمردند، اما همینکه بنی‌امیه حکومت یافتند تمام آن شرایط و مواد عهد‌نامه‌را زیر پا گذاردند و مانند کلیهٔ مقررات پسندیدهٔ زمان راشدین این قسمت‌ها را نیز ملغی کردند .

میگویند موقعی عبدالملك صدای ناقوس شنیده پرسید این چه چیز است؟ گفتند ناقوس نمازخانه است، گفت کلیسا را خراب کنید وخودش نیز در خراب کردن قسمتی از آن بنا شرکت کرد و البته مردم هم باوی همدست شدند، نصارای شام بپادشاه قسطنطنیه شکایت بـردند، پادشاه روم بعبدالملك نوشت که بقای این کلیسا را خلفای سابق تصویب نمودند حال که تو آنرا خراب کردی یا آنها خطا رفتند و یا تو خطا کرده‌ای. عبدالملك ابداً باین اعتراض پادشاه روم اعتنا نکرد، اما این میرساند که پادشاهان روم از مسیحیان شام حمایت میکردند و با این که قیصر روم را حامی کلیساهای خود میدانستند چنانکه امروز (زمان تألیف کتاب) مسیحیان

مقیم شام این تصور را در بارهٔ پاره‌ای از دول اروپا دارند[1] بعلاوه کشیشان مسیحی مقیم شام محبت پادشاه روم را بمسیحیان مقیم آن ممالك تلقین میکردند.

فرض هم که سابق بر آن مسیحیان شام از نظر مذهبی پاره‌ای اختلافات باقسطنطنیه داشتند البته بعداز استیلای عربهای مسلمان برشام ازآن اختلافات داخلی چشم می‌پوشیدند ووضع قدیم را برجدید ترجیح میدادند. روحیهٔ ملل‌مستعمره ونیم مستقل شرقی عادتاً چنان است که ازتغییر وضع خوشش میآمد ودوست دارد سرپرست خودرا عوض کند، فقط ازنظردینی زودتر وبهتر مطیع‌ملت فاتح میشود، کشیشان وکاهنان رومی ضمناً مسیحیان را ازعربهای‌تازه وارد متنفر میکردند و آنانرا بطرف قیصر رومی میکشاندند. قیصرهم میکوشید از ایـن نارضایتی استفاده کند ودوباره شامات را ازمسلمانان بگیرد.

بعضی ازمسیحیان شام‌باجرای این‌نقشه مساعدبودند واطلاعات مربوطه را بقسطنطنیه میرساندند واگر ازروم جاسوسانی بشام می‌آمدند آنانرا درخانه‌های خود پنهان میساختند ودرانجام وظایف جاسوسی باآنهاکمك میکردند وچه‌بساکه یك‌مسیحی باتبدیل لباس‌نصرانی بلباس اسلامی‌وکندن مهر عربی وتبدیل نام خویش بکنیهٔ عربی وآموختن مختصری از قرآن برای‌جاسوسی خودرا میان مسلمانان می‌انداخت وکار خودرا انجام می‌داد واین درموقعی بودکه سراسر شام فتح‌نشده بود وعمر بیم‌آنرا داشت‌که دسیسه‌های قیصر روم‌کار شام‌را مختل سازد لذا بامسیحیان شام شرط‌کردکه مثل‌مسلمانان لباس‌بپوشند ومانند آنان سوار نشوند و درمنزلهای خود جاسوسان روم را جا ندهند وفریب ومکر ازمسلمانان پنهان ندارند.

وازهمان نظر عمر بعمال‌خود دستور داد اهل‌کتاب را در دیـوان استخدام نکنند چه آنان اهل‌رشوه ودوست‌یکدیگر ودشمنان اسلام بودند وگفته میشودکه این‌دستور عمر بموجب فرمان پیغمبر بوده‌که در روز بدر فرموده‌بود. ولی اصل وفرع آن‌دستور هرچه بوده عمر از اجرای‌آن ناتوان‌گشت زیرا درصدر اسلام‌مسلمانان حساب‌دان ودفترنویس نداشتند، بخصوص که‌آنموقع دفترهای محلی بزبانهای محلی تنظیم میشد.

بنا برمراتب فوق بعقیدهٔ ماعمر چنان عهدنامه‌ای را بانصارای شام منعقدکـرده (ویا

---

۱ - شامات که عبارت ازسوریهٔ فعلی، لبنان کنونی، فلسطین و اسرائیل وماوراء اردن بوده بواسطهٔ همین‌اختلافات مذهبی (یهود ومسیحی ومسلمان‌سنی وشیعی ودروزی وغیره) ازآغازاستیلای مسلمانان در آن نواحی تاایام اخیر مرکز دسیسهٔ استعماری‌اروپائیان بوده است، در قرن گذشته بیش ازهمه فرانسه وانگلیس‌درآن‌نواحی‌تحریکات داشتند وسرانجام‌پس‌ازپایان‌جنگ بین‌الملل اول شامات ازدولت سابق عثمانی جدا شد وبصورت‌مستقل ونیمه‌مستقل درآمد وبعداز پایان جنگ دوم‌که‌سیاست فرانسه شکست خورد سیاست انگلیس وامریکا در نواحی شامات دست بکار تحریکات شد و چنانکه می‌بینیم سالی یاماهی نمی‌گذرد که بواسطهٔ تصادم منافع استعماری انگلیس وامریکا درشامات (سوریه لبنان - فلسطین - اسرائیل - ماوراء اردن)شورش و انقلاب و خونریزی جدیدی واقع‌نگردد و البته شورویها (کمونیستها) نیز دراین تحریکات بی‌مداخله‌نیستند وهیچ بعید نیست که‌شعلهٔ جنگ‌سوم ازهمین‌مرکز خطر مشتعل شود. مترجم

آنانرا بامضای آن وادار ساخته) واگر متن عهدنامه مطابق نسخهٔ موجود نبوده مفاد آن نباید غیراز آن باشد ودور نیست که درظرف اینمدت طولانی تغییراتی درمتن آن داده باشند. بیشتر بیم عمر ازمسیحیان شام برای آن شد که کلیسای آنان از هر کلیسای دیگر شرق بمبانی دینی قسطنطنیه نزدیکتر بود درصورتیکه کلیسای قبطیان مصر باکلیسای قسطنطنیه مخالفت ودشمنی داشتند وبهمان نظر بامسلمانان دراخراج رومیان ازمصر همدست شدند ودر هرحال عمر آن عهدنامه را چنانکه گفتیم در وضع خاص و بمنظور مخصوصی تدوین کرده ونظر تعصب مذهبی ویاعداوت بامسیحیان وسختگیری نسبت بآنان نبوده وفقط جهات خاصی تنظیم آن را ایجاب میکرده ولی مسلمانان بدون رعایت آن اوضاع عهدنامهٔ مزبور را درآینده اساس عقد وپیمان باتمام ذمیان قراردادند.

ذمیان در زمان بنی امیه

همینکه بنی امیه بخلافت رسید مرکز حکمرانی خود را بشام آوردند ودیگرمثل عمر ازنفوذ ومداخلهٔ جاسوسان روم بیم نداشتند. سراسر شام وکرانه های مدیترانه دست آنان بود وهرساله ازراه دریا به رومیان حمله میآوردند، اماچون برای دسته بندیهای سیاسی وجلب سیاستمداران بپول زیادی احتیاج داشتند بمنظور دریافت جزیه وخراج بر ذمیان فشار وارد میآوردند وحتی ازتازه مسلمانان نیزجزیه میگرفتند وبکسانیکه اسلام نیاورده بودند. همه جور آزار میرساندند چه آنان نه مسلمان ونه عرب بودند وامویان که با مسلمانان غیر عرب آنطور بد رفتاری میکردند بنامسلمانان غیر عرب طبعاً سختتر وخشنتر بودند. در نظر بنی‌امیه مردم سه دسته میشدند: اول فرمانروایان که خود عربها بودند، دوم موالی یعنی بندگان (مسلمانان آزاد شده) آنان، سوم ذمیها. چنانکه معاویه راجع بمردم مصرمیگوید: «اهل آن کشور سه دسته‌اند. ناس (مردمی) شبیه ناس (نیمه‌مردم) نسناس ویا لاناس (جانور) طبقهٔ اول ناس عربها ودوم موالی وسوم ذمیان یعنی قبطیان هستند.»

همینکه قبطیان دانستند اسلام آنان را ازجزیه معاف نمیدارد لباس رهبانان پوشیدند تامگر جزیه نپردازند. مأمورین اموی که وضع را چنان دیدند بخشم آمدند ونه تنها بر راهبان جزیه گزاردند بلکه پاره‌ای ازآن مأمورین مقررداشتند جزیهٔ مرده‌ها را نیززنده‌ها بپردازند. نظایر این‌وقایع درزمان امویان بسیاربوده وما درجلد دوم این کتاب شرح آن‌را نگاشتیم که چگونه امویان بانواع وسایل نامشروع از ذمیان پول میستاندند.

تا زمان عمربن عبدالعزیز وضع چنان بود ولی آن خلیفه که نوادهٔ دختری وهمنام و پیرو عمربن خطاب بود بتقلید عمر شرحی بعمال ومأمورین خود نوشت که عهد و پیمان عمر را مجدداً اجراء سازند. ازآن جمله نوشته‌بودکه: «نامسلمانان عمامهٔ خودرا بردارند ولباس مخصوص نصاری بپوشند و خودرا شبیه مسلمانان نسازند و مسلمانان را استخدام نکنند ودر ادارات دولتی اسلامی مستخدم ذمی نپذیرند» حتی عمربن عبدالعزیز مسیحیان را ازنواختن

ناقوس هنگام اذان منع کرد .

بنی‌امیه که نسبت بذمیان سخت‌گیر بودند برای جمع‌آوری پول باطلاعات و معلومات آنان متوسل شده ازوجودشان استفاده میکردند چه که مسیحیان بهتر ازمسلمانان خواندن و نوشتن وحساب میدانستند و امویان که هدفی جز تحصیل مال وبسط نفوذ نداشتند دراین‌قبیل موارد بطرف ذمیان می‌رفتند وازآنان کمك می‌گرفتند مثلا خالد قسری والی عراقین درزمان بنی‌امیه فرزند یك‌زن مسیحی رومی‌بود وپسرش‌خالد ازوی‌خواست‌مسلمان‌شود، ولی‌مادر خالد پیشنهاد پسررا ردکرد، خالد برای مادرش پشت مسجد جامع کوفه کلیسای کوچکی ساخت و هرموقع که مؤذن درمسجد جامع اذان می‌گفت همان‌هنگام‌در کلیسای مادرخالدناقوس‌میزدند. ودردورهٔ حکمرانی‌خالد مسیحیان ازهرجهت مقرب‌شدند زیرا مادرخالد تادم مرگ مسیحی بود وبدستور وخواهش وی پسرش خالد ازمسیحیان حمایت میکرد. خالد نه تنها مسیحیان را بکار میگماشت بلکه برخلاف دستور عمربن عبدالعزیز زرتشتیان ومسیحیان‌را فرمانداری میداد وبرسر مسلمانهامسلط میساخت وآنهاهم تا می‌توانستند بمسلمانان صدمه میزدند. مادر عمربن ابی‌ربیعه شاعرنامی اسلام مسیحی‌بود وتاهنگام مرگ‌حجاج درگردنش ماند. مسیحیان درزمان بنی‌امیه بمسجد می‌آمدند وکسی متعرض آنها نمیشد. اخطل‌شاعرمسیحی عرب بدون اجازه درحال مستی‌خاج بگردن نزد عبدالملك‌بن مروان میآمد وکسی‌هم باو ایرادی نمی-کرد، زیرا بیهترین طرزی درهجو انصار (یاران پیغمبر) شعر میگفت؛

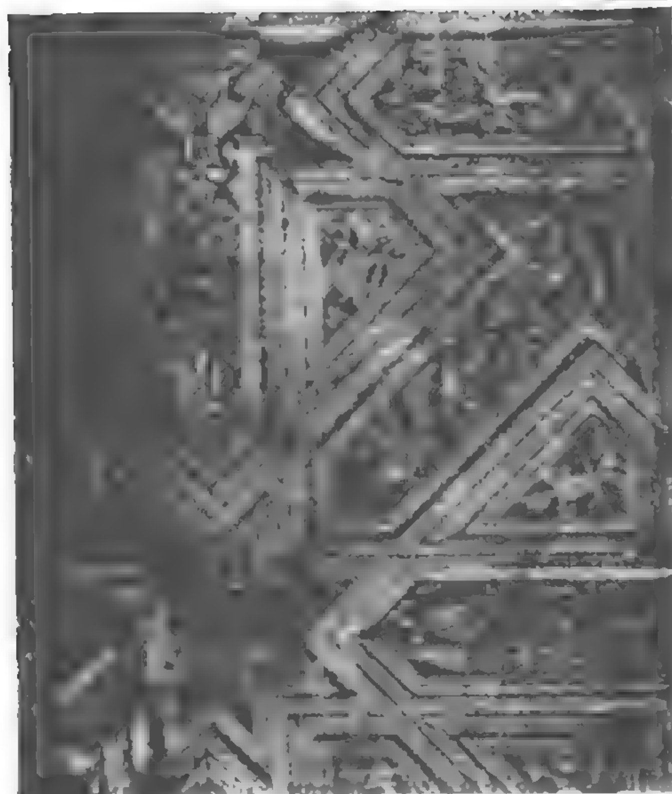
خلفای بنی‌امیه گاه‌گاهی بکارمندان وخواص یهودی ومسیحی خود پیشنهاد میکردند که مسلمان شوند، آنهاهم دربعضی موارد می‌پذیرفتند ولی غالباً رد میکردند . رد کردن پیشنهاد خلیفه همیشه‌تولید زحمت نمیکرد، فقط موقعی‌که خلیفه‌بخشم‌میآمد وچندان‌احتیاجی بوجود آن مسیحی نمیدید بشدت اوراکیفر میداد.مثلا شمعله نام ازمسیحیان ایرانی بودکه نزد خلفای بنی‌امیه آمد وشد میکرد، موقعی خلیفه باوگفت شمعله مسلمان شو- شمعله پاسخ داد هرگز ، هرگز مسلمان نمیشوم مگراینکه تومرا وادار‌بآن‌کارکنی. خلیفه که احتیاجی بوجود شمعله نمیدید فوری دستور داد تکه ای ازگوشت ران شمعله ببرند وکباب‌کنند و به حلقش فروببرند. ولی‌هرگاه بوجود شخص مسیحی نیازمند بودند اگر هم پیشنهاد آنانـرا برای مسلمان شدن رد میکرد بازهم با او مدارا مینمودند. مثلا عبدالملك‌بن مروان باخطل شاعرگفت بیاومسلمان شو تا ده‌هزار بتوبدهیم وازغنیمت های اسلام سهمی برایت معین‌کنیم، اخطل گفت باشراب چه‌کنم ؟ عبدالملك گفت شراب چیزخوبی نیست، اولش تلخی و آخرش مستی‌است، اخطل گفت آری: درست گفتی‌اما میان همان‌تلخی‌ومستی‌عالمی‌هست که‌تمام‌خلافت‌و قدرت‌تو درمقابل‌آن‌مثل‌یك‌قطره آب‌دربرابر رود فرات میباشد، خلیفه خندیدوپاپی‌اونگشت.

عمال بنی‌امیه برای دریافت جزیه بر ذمیان سخت میگرفتند وهرکس که پـول میداد اورا گرامی میداشتند. در خطط مقریزی مطالب مفصلی راجع باین موضـوع درج است ،

طالبین بآنجا رجوع کنند .

خلاصه

خلاصهٔ این فصل آنکه دولت اموی دولتی بود که پایهٔ آن بر تعصب عربی وسیاست آن برمبانی زور وسخت گیری استوار شده بود و با کمک دسته بندی هـای سیاسی وجلب سیاستمداران اداره میگشت و بیش ازهمه نسبت باعـراب قریش ابراز تعصب میشد ودر نتیجه قبیله های عرب از آن تقلید



قابهای سقفی قرن یازدهم

بدورهٔ جاهلیت برگشتند وبرای قوم وطایفهٔ خویش تعصب کشیدند. سپس تعصب قومی به تعصب وطنی برگشت. بنی‌امیه بطور کلی مسلمانان غیرعرب و نامسلمانان ذمی‌را آزار میدادند و حقیر میشمردند وبرای جلب رجال سیاسی ودسته‌بندی بپول زیادی احتیاج داشتند وهمـان نیازمندی به‌پول زیاد آنانرا بظلم وجور وادار میساخت. بنی‌امیه بهمان نظر ازکلیهٔ مقررات اسلامی مربوط بامور مالی چشم پوشیدند وصدقه وغنیمت وسایر موارد درآمد را بمیل خود صرف کردند وچون دشمنان آنان (علویان) مردم دیندار پرهیزگاری بودند بنی امیه برضد دین اقدام کردند ودین‌داری را زیرپا گذاردند و بمکـر وحیله متوسل شدند، ازمـردی و مردانگی‌دست کشیدند ودر بیدادگری وآزار مردم افراط کردند بقسمی که هیچیك‌ازمورخین حتی خود مورخین اموی آنرا انکار ندارند، مثلا ابوالفرج اصفهانی مؤلف‌کتاب اغانی از امویان است بیشتر بدکاری‌های بنی‌امیه ازکتاب ابوالفرج اقتباس ونقل شده‌است .

پایداری دولت بنی‌امیه مرهون کاردانی وسیاستمداری سه خلیفهٔ اموی است که هریك با تدبیر وفکر وهوش مدت بیست سال بر امپراطوری اسلام حکمـروا شدند و بقیهٔ خلفای

اموی از پرتو آنان چندی فرمانروا گشتند. نخستین خلیفهٔ سیاستمدار با تدبیر اموی معاویة بن ابوسفیان مؤسس خاندان اموی است که ازسال ۴۱ تا ۶۰ هجری مدت بیست سال خلافت کرد، سپس عبدالملك بن مروان از ۶۵ تا ۸۶ هجری خلیفه بود ودیگر هشام بن عبدالملك که ۱۰۵ تا ۱۲۵ خلافت نمود. ومنصور عباسی درمملکت داری ازهشام تقلید میکرد. عمر بن عبدالعزیز ازنظر دینداری وپرهیزگاری برترازهمهٔ آنان بود اما چون متناسب باوضع محیط نبود، کارش نگرفت وکشته شد و اگر آن سه خلیفهٔ کاردان میان آنان پدید نمی‌آمد بزودی خلافت ازدست خلفای عیاش خوش گذران وبی‌فکر وبی تدبیر بیرون میرفت. نخستین خلیفهٔ عیاش و هرزه وضعیف الرأی (امویان) یزید بن معاویه است که درسال ۶۴ درگذشت وی بیش ازهرچیز بشکار علاقه داشت وازآنرو باسگها وبازهای شکاری ومیمون ویوزپلنگ خوش بود. ازمیگساری و بزم آرائی دریغ نمیکرد. عمال و مأمورین وی بوی اقتداء کردند وآشکارا بباده پیمائی پرداختند. ساز و آواز که تاآن زمان درمکه و مدینه معمول نبود درایام یزید معمول شد ومسلمانان که تا آنگاه عیش ونوش وتفریحات نمیدانستند درزمان یزید بآن کارها دست زدند.

دیگر ازخلفای هرزهٔ اموی یزید بن عبدالملك است که درسال ۱۰۵ درگذشت واورا خلیفهٔ هرزه میخواندند. یزید بعدازعمر بن عبدالعزیز خلیفه شد وبراهی برخلاف وی رهسپار شد، ازمیان زنان حرمسرا بدوکنیزك یکی سلامه ودیگر حبابه متوجه شد وتمام اوقات خودرا با آنان میگذرانید. روزی حبابه این شعررا برای وی خواند.

ترجمهٔ شعر :

« میان استخوانهای سینه وگلو آتش عشق چنان افروخته شده که باهیچ چیز آرام نمی‌گیرد وخنك نمیشود.»

یزید ازشنیدن این شعرچنان بهیجان آمد که فریادکنان بخیال پرواز افتاد، حبابه گفت نکن، ما بتوکارداریم ای امیرمؤمنان، یزید گفت نه، نه بخدا سوگند الان پروازمیکنم، حبابه گفت : مملکت را بکی میسپاری ؟

یزید دست حبابه را بوسیده گفت: ملت اسلام ومملکت اسلام را بتوتفویض میکنم - روزی یزید باحبابه برای گردش باطراف رود اردن حرکت کرد وهمینکه دربزم باده گساری نشستند وهردو ازبادهٔ ناب سرمست شدند یزید ازروی مستی حبهٔ انگوری بطرف حبابه پرت کرد، دانهٔ انگور درگلوی حبابه ماند واورا خفه نمود. یزید سه روزتمام لاشهٔ حبابه‌را بغل گرفته میبوسید ومیگریید ومیبوئید. سرانجام باصرارآن جسد گندیده را پس ازسه روز از یزید جداکرده بخاك سپردند. یزید با اندوه بسیاربکاخ خود بازگشت وشبی صدای کنیزکی را شنید که بمناسبت مرگ حبابه این شعررا میخواند :

ترجمهٔ شعر :

« چگونه ازاندوه جان نسپارم که جای عزیزم را خالی می‌بینم.»

یزید که این بیت را شنید بی‌اختیار شد و بقدری گریست که ازحال‌رفت و در راه معشوقه‌ای که درنتیجهٔ شوخی اوجان‌داده‌بود، خود نیزجان سپرد. یزید فقط هفت روزبحال دیوانگی پس‌ازمرگ معشوقه زنده بود وبرادرش مسلمه درآن یك هفته‌خلیفه را درنظرمردم پنهان میکرد، تا مبادا ازجنون عاشقانهٔ وی درفراق معشوقه آگاه شوند. مدت خلافت یزید چهارسال بود .

دیگر ازخلفای هرزهٔ خوشگذران بنی‌امیه ولیدبن یزیدبن عبدالملك است که درسال ۱۲۶هجری درگذشت وجزشراب وشکارهوسی‌نداشت بقسمی‌که حوضهائی پرازشراب فراهم میساخت ودرمیان حوض شراب غوطه میخورد وشراب مینوشید ، همینکه یزید خلیفه شد سازندگان ونوازندگان مکه ومدینه وسایرنقاط را بشام‌آورد وازآنان وسایراهل عیش‌ونوش وطرب بزم هائی آراسته بخوشگذرانی وعیاشی پرداخت، اما بیش ازیکسال خلافت نکرد و درگذشت .

عربها درزمان یزیدبن معاویه نسبت به‌بنی‌امیه بدبین شدند والبته از کارهای ناپسند ولید ویزیدبن عبدالملك وغیره بیشتررنجیدند ویکی ازشعرای عرب خطاب بخلفای بنی‌امیه چنین می گوید :

« مردم ازسوء سیاست شما بتنگ آمدند.بیائید پرهیزکاری ودینداری را پیشه کنید .
تاکی وتاچند با پست‌ترین افراد دمساز هستید، اینان شمارا نابود میسازند .
تاکی به دست‌خود شکم خودرا می‌درید، روزی می‌آید که‌پشیمانی سودی ندارد... »

آری این خلفای هرزهٔ خوشگذران‌کجا وآن خلفای سیاستمدار ظاهرالصلاح (اموی) کجا؛ که نه شراب میخوردند ونه اجازهٔ شراب خوردن میدادند و نه مانند یزید وولید دنبال خوشگذرانی‌میرفتند. حتی‌هشام‌بن عبدالملك‌که دراواخر ایام بنی‌امیه‌آمد، لب‌بشراب نمیزد وکسی درحضور اوشراب نمی‌خورد ومردم را بسختی ازآن‌کار باز میداشت.

این هرزگی وعیاشی‌خلفای اموی ازطرفی وآن سخت‌گیری نسبت بتازه مسلمانان و ذمیان وتحقیر مردم غیرعرب دست بهم داد وکارهارا مختل نمود بقسمی‌که در اواخر دولت اموی سپاهیان اسلام ازهردهی‌که میگذشتند اموال اهل ده را غارت میکردند ودرنتیجهٔ این پیش‌آمدها ونارضایتیها، مخالفان ازاوضاع آشفته استفاده‌کرده دولت اموی‌را برانداختند و عباسیان جای‌آنهارا گرفتند.

دورهٔ نخستین نفوذ و استیلای ایرانیان بر ممالک اسلامی

از خلافت سفاح ۱۳۲ هجری تا خلافت متوکل ۲۳۲ هجری

این‌دوره‌را دورهٔ ایرانی‌نامیدیم، زیرا اگرچه‌خلفاء وزبان ودین آن‌دوره عرب بوده اما ازحیث سیاست واداره امورمملکتی تحت نظر ایرانیان قرارداشته‌است چه‌ایرانیان آندولت را یاری کردند و بپا داشتند وآنرا اداره نمودند. وزیران وامیران ونویسندگان وحاجبان این‌دولت همه ایرانی‌بودند وچنانکه گفتیم آزار وتحقیر بنی امیه نسبت بموالیان که بیشترشان ایرانی بودند آنانرا بکمك مخالفان بنی‌امیه(شیعیان علی وخوارج) برانگیخت، درعین‌حال ایرانیان به‌پیروان علی بیش‌ازدیگران متمایل شدند زیرا آنانراکه فرزندان داماد دختر پیغمبربودند شایسته‌ترازدیگران میدیدند، علویان در عراق وفارس وخراسان وسایر نقاط دوردست به تبلیغ و دعوت میکوشیدند و ایرانیان بامید رهائی ازستم بنی امیه با آنان بیعت میکردند.

سپس بنی‌عباس‌قیام‌کردند وباکمك ابومسلم خراسانی موفق‌شدند وازتفرقهٔ میان‌اعراب استفاده کردند ویمنی‌هاراکه مخالف بنی‌امیه بودند باخود همراه ساختند وفقط قبیلهٔ مضربا بنی‌امیه ماندند ونظر بمشکلات کارامویان آنها هم پیشرفتی نکردند.

انتقال‌خلافت‌بعباسیان
(شیعهٔ علوی)

فرزندان علی‌بن‌ابی‌طالب‌ازمخالفان‌جدی وسرسخت امویان‌بودند، نخستین‌بار حسن‌بن‌علی پس‌از(شهادت) پدرش مدعی خلافت گشت، ولی بزودی درسال۴۱ هجری ازخلافت دست کشید. شیعیان علی‌در کوفه ازاین‌وضع برآشفتند وبرضد معاویه‌شوریدند. اما درآنموقع زیادبن ابیه یعنی‌آن‌مرد زبردست چالاك بی‌باك والی‌کوفه‌بود وباآتش وشمشیر، شیعیان علی ازآنجمله حجربن عدی و یارانش را ازپا درآورد وبسیاری ازآنـان را ازدم تیغ بیدریغ گذرانید. علویان بانتظار مرگ معاویه‌نشستند تا مگر پس‌ازاو برخیزند وتصورنمیکردندکه معاویه پسرخودرا ولیعهدکند، همینکه یزید ولیعهد شد علویان بیش‌ازپیش‌کینهٔ امویان‌را در دل گرفتند، بخصوص که میدانستند یزید برعکس پدر مرد هرزهٔ لاقید خوشگذرانی است و شایستگی خلافت‌را ندارد. عبدالله بن‌هشام‌السلولی درآنمورد چنین میگوید.

ترجمهٔ شعر :

« بقدری از امویان‌خشمگین هستیم‌که اگر خون آنهارا بنوشیم خشم ما فرونمی‌نشیند.»
« مردم ازدست رفتند وبنی‌امیه مشغول شکار خرگوش هستند.»

همینکه معاویه درسال ۶۰ هجری مرد سرآمد خاندان علوی حسین‌بن علی(ع) بود، وی ازبیعت با یزید سرباز زد وآن‌مردم پرهیزگاری‌هم‌که ناچار بایزید بیعت‌کردند این کارخودرا برخلاف‌موازین‌مذهبی‌میدانستند. حسین(ع) برای احتراز ازبیعت اجباری‌بایزید ازمدینه بمکه‌آمد وشیعیان‌وی که درکوفه بودند نامه‌ها بوی نوشته ازاوخواستندکه بکوفه بیاید، حسین (ع) بطرف کوفه رهسپارگشت ولی‌همینکه نزدیک‌کوفه رسید کوفیان ازیاری‌او خودداری نمودند. عبیدالله‌بن زیاد والی‌کوفه سپاهیان بجنگ حسین(ع) فرستاد حسین (ع) مردانه ازخود وعقیدهٔ خود وخاندان‌خود دفاع‌کرد ودر روز دهم محرم سال ۶۱ هجری (عاشورا) درکربلا (بشهادت) رسید.

شیعیان پس‌ازمرگ یزید ازکردهٔ خود پشیمان شدند واز بیعت با مروان‌بن حکم سر باززدند وبخونخواهی حسین برخاسته‌خودرا (توابین) یعنی توبه‌کاران نامیدند (۶۴هجری) وعبیدالله‌بن زیاد را که هم‌چنان درآنموقع والی‌کوفه‌بود بیرون‌کردند وازخود والی تازه‌ای تعیین نمودند ولی ابن زیاد برآن والی جدید غلبه‌کرد، دراین‌میان مختاربن ابوعبیدهٔ‌ثقفی که مرد جاه‌طلب وپول‌پرستی بود ازوضع آشفته استفاده‌کرده بنام محمدبن حنفیه برادر پدری حسین‌بن‌علی قیام‌کرد وروبکوفه‌آورد وجمعی ازشیعیان علی را پلیس خدا (شرطةالله) نامیده باخود بکوفه‌آورد وابن‌زیاد را دستگیرساخته بابسیاری‌ازقاتلان حسین بقتل‌رسانید. محمد حنفیه‌که ازاین‌دعوت وتبلیغات مختار ناراضی بود کسانی‌نزد وی فرستاد وازاو تبری نمود. مختارنام محمد حنفیه را رهاکرده بنام عبدالله‌بن زبیر دعوت آغازکرد، عبدالله بن زبیر آنموقع درمکه‌بود و دعوی خلافت داشت وچنانکه گفته شد زبیر پدر عبدالله پس از قتل عثمان داعیهٔ خلافت داشت. عبدالله بن زبیر بزودی دانست‌که مختار اورا فریب میدهد و اسم او ومحمد حنفیه را بهانه‌کرده برای خلافت خود میکوشید ازآنرو برادرخود مصعب را به عراق فرستاد ومختار بدست مصعب کشته‌شد (۶۷هجری.)

شیعیان علوی پس‌ازقتل‌حسین دودسته شدند، دسته‌ای خلافت وامامت را ازآن علی‌بن‌الحسین ع (زین‌العابدین) میدانستند و دستهٔ دیگر محمدبن حنفیه برادرپدری حسین را جانشین او میخواندند واین‌گروه اخیر را کیسانیه‌هم میگویند ولی دستهٔ اول زیادتر و نیرومندتر بودند وپس‌ازقتل حسین (ع) با علی‌بن‌الحسین وپس‌ازاو با فرزند او بیعت‌کردند[1] وشیعهٔ اثنا عشری همان دسته ای‌هستند که پیرو دوازده امام (یعنی علی ـ حسن ـ حسین علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین ـ محمدباقر ـ جعفرصادق ـ موسی‌کاظم ـ علی‌الرضا ـ محمدالتقی ـ علی‌النقی ـ حسن‌العسکری و محمدالمهدی صاحب‌الزمان علیهم‌الصلواة والسلام) میباشند.

---

۱ ـ دراینجا مقصود ازبیعت ایمان با امامت ائمهٔ اطهار میباشد. مترجم

شیعیان علوی شاخه‌های دیگری هم پیدا کردند از آنجمله شیعهٔ زیدیه پیروان زیدبن علی‌بن-الحسین (ع) و اسماعیلیه پیروان اسماعیل بن جعفرالصادق (ع) وغیره که ذکر همهٔ آنان در اینجا مورد ندارد.

همینکه بنی‌امیه از قیام علویان خبردار میشدند برای نابود کردن آنان بتمام وسایل دست‌میزدند، بعضی‌هارا باشمشیر میکشتند بعضی‌هارازهر میدادند بعضی‌هارا دارمیزدندو به‌پیروان آنها همه‌جور آزار میرساندند بقسمی که شیعیان علی از تهیهٔ نان وآب برای خانوادهٔ خود در میماندند وکارشان بگرسنگی‌میکشید. فقط موقعی‌که خالدقسری متوفی بسال ۱۲۶ هجری والی‌عراقین‌شد باشیعیان علی مساعدت‌کرد وبآنان مال‌وملك بخشید، آنهاهم‌که وضع خودرا مناسب دیدند مجدد بمخالفت با امویان برخاستند. اخلاق این والی‌هم (خالدالقسری) طور عجیبی بوده زیرا درعین‌حال که والی امویان بود برخلاف نظر آنان باعلویان همراهی‌داشت وچنانکه گفتیم ذمیان را بکارهای دولتی ورسمی می‌گماشت.

شیعهٔ عباسی

بنی عباس یعنی پسرعمویان پیغمبر نیز پنهـانی برای بدست‌آوردن خلافت تلاش میکردند وطبعاً باعلویان‌که ازبنی‌امیه ستم می‌کشیدند همدست میشدند چه هردو از قبیلهٔ هاشمیان و دشمنان امویان بودند واین طبیعی‌است‌که ستمدیدگان باهم نزدیك میشوند.

عباسیان‌درحمیمه ازتوابع بلقاء (شام) اقامت گزیده وپنهانی برضد بنی‌امیه اقدام می-کردند وهمینکه بنی امیه ناتوان شدند دعوت عباسیان آشکار گشت. همانموقع فرقهٔ کیسانیه هم بنام ابوهاشم (پسرمحمد حنفیه) دعوت میکردند. ابوهاشم گاه‌گاه از مدینه بشام میآمد ودرضمن‌سری به بنی‌عباس (درحمیمه) میزد، دریکی ازاین‌آمدوشدها ابوهاشم نزد هشام‌آمد وهشام‌که فصاحت ولیاقت ابوهاشم را ازنزدیك دید ودانست‌که وی مدعی خلافت‌است دستور داد موقع بازگشت اورا باشیرمسموم‌کنند ابوهاشم میان راه احساس خطرکرد لذا با شتاب خودرا به حمیمه‌نزد محمدبن علی‌بن عبدالله‌بن عباس‌سرآمد خاندان عباسی رسانید درحضور پیروان خود ازحق خلافت صرف‌نظر کرده وصیت نمودکه پیروان اوپس‌ازمرگش محمد را بخلافت بشناسند، ابوهاشم درگذشت وفرقهٔ کیسانیه بمحمد پیوستند محمد بیش‌ازپیش‌برای نیل بمقام خلافت بتلاش‌افتاد اما پیش‌ازاینکه‌دستش بخلافت‌برسد وفات‌کرد وفرزندش‌ابراهیم معروف بامام جانشین او شد.

ابراهیم امام‌که میدانست مردم خراسان بیش‌ازمردم سایرشهرها بعباسیان توجه‌دارند باهالی آنجا نزدیك شد وکسانی‌را برای تبلیغ بخراسان‌فرستاد اتفاقاً شیعیان‌کیسانی بیش ازهرجا درخراسان وعراق یافت میشدند ومکرر باعلویان همدست شده بودند. مبلغین(دعاة) کیسانی بخراسان رفته وبنام آل محمد بدون اینکه نامی از علویان وعباسیان ببرند دعوت نمودند، خراسانیان‌که ازستم بنی‌امیه بجان‌آمده بودند ازنام‌آل محمد استقبال‌کردند ومرد

دلیر با تدبیر کاردانی بنام ابومسلم خراسانی‌ازخراسان برخاسته بیاری عباسیان شتافت و چنانکه میدانیم خلافت عباسیان را تأسیس کرد.

بیعت منصور با علویان و پیمان شکستن منصور

هاشمیان یعنی عباسیان وعلویان‌که سقوط‌امویان را نزدیك میدیدند درمکه گردآمدند تاکسی‌را ازمیان خود برای خلافت برگزینند، ابوالعباس سفاح وبرادرش عبدالله بن محمدبن‌علی‌بن عبدالله بن‌عباس نیز جزء عباسیان درآن جا حاضرشدند واین عبدالله‌بن محمد همان ابوجعفر منصوراست‌که بعدها خلیفه شد. عباسیان و علویان پس از مشورت وبررسی سرانجام با محمدبن عبدالله بن‌حسن مثنی‌بن حسن‌بن علی ابی‌طالب ملقب به نفس زکیه بیعت‌کردند چه‌که وی درآن موقع ازهرجهت برسایر علویان امتیاز داشت و ابوجعفر منصور نیز جزء بیعت‌کنندگان بود وهمین بیعت بانفس زکیه سبب شدکه پیروان عباسی وعلوی بایکدیگر متفق شوند چه‌تا آن‌موقع هم صحبت ازخلافت آل محمدبود وتصور میرفت علویان وعباسیان باهم خلافت میکنند ولی عباسیان، علویان راکنار زده خود مستقلا خلافت را عهده‌دار گشتند.

شیعیان علی درعراق وفارس وخراسان‌که بنام علویان دعوت میکردند خواه ناخواه از انتقال خلافت بعباسیان اظهار رضایت کرده تسلیم شدند، ازآن جمله ابوسلمه خلال از رجال نامی ثروتمند ایران‌که درحمام اعین نزدیك‌کوفه مقیم بود وازحقوق خاندان علی‌با جدیت دفاع میکرد، همینکه ازمکر عباسیان خبردارشد خشم‌خویش را پنهان ساخته منتظر پیش‌آمدها گشت که بوی خبررسید ابو ابراهیم امام ابومسلم‌را بخراسان فرستاده و بوی دستور داده‌که هرکس را متهم بمخالفت دانستی‌بکش، ابوسلمه صلاح خودرا درآن دید که برخلاف میل قلبی خویش با ابومسلم و عباسیان همراه گردد ولی بازهم امید داشت‌که پس از اتمام کار بنی‌امیه علویان و عباسیان در موضوع بیعت با یکدیگر مشورت میکنند. در این میان ابراهیم امام بدست مروان‌بن محمد آخرین خلیفهٔ اموی‌کشته‌شد و ابوسلمه بفکر افتاد مجدد برای علویان دعوت‌کند ولی دراین اثناء ابوالعباس سفاح و ابوجعفر منصور برادران‌وکسان ابراهیم امام نزد ابوسلمه‌آمدند وبنام ابوالعباس سفاح ازمردم بیعت‌گرفتند ابوسلمه هم وضع را نامناسب دیده ساکت ماند وباعباسیان همراه‌گشت، درهمین موقع ابو- مسلم وسایر نقیبان درخراسان وفارس وعراق باطرفداران بنی‌امیه جنگ میکردند وهمینکه آنان را ازپا درآوردند بعراق آمدند وبا ابوالعباس بیعت‌کردند وعلویان‌که این‌پیشرفت و قوت عباسیان را دیدند برجان خود ترسیده ساکت ماندند ولی همچنان امید داشتند که کار خلافت بشوری بکشد وبآنان نیز سهمی برسد.

عباسیان‌که ازتمایل ابوسلمه بعلویان خبرداشتند ازابومسلم دفع شر او را خواستند، ابومسلم‌هم کسی‌را پنهانی بکوفه‌فرستاد وآن‌شخص ناگهان‌ابوسلمه‌را کشت‌واشخاص‌دیگر نیز که

نسبت به‌عباسیان اخلاص نداشتند بهمان وضع کشته شدند ودر عین حال شهرت یافت که اینان را خوارج کشته‌اند .

خلاصه اینکه درسال ۱۳۲ خلافت عباسیان رسماً بدست ابوالعباس سفاح مستقر گشت وآل حسن بن‌علی که بامحمد بن‌علی (نفس‌زکیه) بیعت کرده بودند بکوفه نزد ابوالعباس آمده یادآور شدندکه خود ابوالعباس وبرادرش ابوجعفر منصور مانندآنان بانفس زکیه ازخاندان حسن‌بن‌علی بیعت کرده است واکنون چه‌شده‌که آن عهد و پیمان راشکسته است، ابوالعباس اموال نقدینه واملاك خالصهٔ بسیاری‌بآنان واگذارد وآنها را خاموش کرد، اتفاقاً عبدالله‌بن-حسن‌مثنی پدر محمد (نفس‌زکیه) نیزجزء سایرخاندان حسن بن‌علی بکوفه آمده بود وبیش ازهرچیز پول‌میخواست. ابوالعباس بوی گفت چقدر میخواهی که ازحق‌پسرت صرفنظر کنی. عبدالله گفت‌یکمیلیون درهم بمن‌بده چون‌تاکنون چنان پول‌زیادی درعمرم ندیده‌ام،ابوالعباس یکمیلیون درهم موجود نداشت ولی‌از صرافی بنام‌ابی‌مقرن قرض گرفت وبعبدالله داد وعبدالله پولها راگـرفته از پیش ابوالعباس نرفت تاآنکه سپاهیان عباسی پس‌از شکست دادن مروان آخرین خلیفهٔ اموی بااموال وجواهرات بسیارنزد ابوالعباس آمدند وهمانطورکه ابوالعباس جواهرات را زیر ورومیکرد عبدالله‌بن‌حسن زار زار میگریست. ابوالعباس از وی پرسیدکه چرا میگریی ماکه یکمیلیون درهم بتوداده‌ایم عبدالله گفت گریه‌ام برای آنست که تو میان جـواهرها غوطه میخوری و دختر عموهای تو در مدینه درحسرت یك‌جامهٔ نوهستند وچنین چیزهائی را ندیده‌اند ابوالعباس آن‌جواهرات را بعبدالله بخشید ولی صرافی‌را نزد اوفرستاد وهمهٔ‌آن جواهرات را به‌هشتادهزار دینار (قریب یك‌میلیون درهم) خرید وبااین‌حال عبدالله ازکوفه نمیرفت‌وابوالعباس بااحترام ومهربانی از وی پذیرائی میکرد. در ضمن جاسوسانی بروی‌گمارد وهمینکه دانست عبدالله مرد طمعکار پول دوستی است مبالغ دیگری پول داد و آنقدر بارش‌را ازپول سنگین ساخت‌که عبدالله راضی‌شده چندین بار طلا ونقره برداشته از کوفه بمدینه آمد ومیان‌علویان‌که بسیارتنگدست بودند تقسیم کرد وآنها هم‌البته بسیارخشنود شدند .

بااین همه عبدالله بخلافت پسرخود امید داشت وعباسیان این‌را دانسته دربیم وهراس بودند وسفاح چنانکه دیدیم او و خاندان اورا باپول آرام ساخت تااینکه سفاح بسال ۱۲۶ درگذشت وبرادرش ابوجعفرمنصور بجای‌او خلیفه‌شد. منصورمرد بی‌باکی‌بود وبرای‌سرکوب مدعیان ازهیچ‌عملی دریغ نداشت وپیش‌ازهمه بفکرخاندان حسن‌افتاد چه‌منصور باسرخاندان آنها بیعت‌کرده بود . منصور جاسوسانی درمدینه برای تحقیق عملیات آل‌حسن تعیین‌کرد، سپس بعادت معمول مبالغی برای اهل مدینه فرستاده بعامل خود چنین نوشت: «همینکه این پولها بدستت‌رسید مردم‌را خبر کن‌که بیایند ومقرری خودرا بگیرند وبرای‌کسی پول نفرست تاخودش بیاید وبگیرد، مخصوصاً مـراقب هاشمیان باش وبخصوص محمد و ابراهیم، پسران

عبدالله بن حسن مثنی‌را زیر نظر بگیرد» والی‌مدینه مطابق دستور عمل کرد وهمهٔ بنی‌هاشم بجز محمد وابراهیم آمدند ومقرری خود راگرفتند. والی مدینه شرح واقعه را بمنصور گزارش داد اوهم یقین‌دانست‌که محمد وابراهیم قصد مخالفت دارند ونظر ببذل وبخشش سفاح از آن کارخودداری داشتند درصورتی‌که خودمنصور قصدنداشت‌که باآنها مثل‌سفاح رفتارکند. محمد وابراهیم بزودی قصدخود راعملی‌کردند وکسانی بخراسان وجاهای دیگر فرستادند تامردم را بنام‌آنان دعوت‌کنند. منصوراز جریان‌آگاه شد واشخاصی‌را بدنبال مبلغین ابراهیم ومحمد فرستاد ونامه‌ها و اسرار آنان را ضبط کرد و در صدد جلب آنها برآمد. عبدالله بن‌حسن ازمحل اقامت پسران خویش اظهار بی‌اطلاعی کرد، منصور بوالی مدینه فرمان داد سران علوی‌راکه مدعی خلافت‌هستند (بخصوص سران‌خاندان حسن‌را) باکند وزنجیر بعراق بفرستد والی مدینه قریب‌بیست نفر آنهارا بازنجیر وکند سوار شتر برهنه‌کرده نزد منصورفرستاد و منصور بیشتر آنهاراکشت.

امامحمد وابراهیم گرفتارمنصور نشدند وهمچنان‌پنهان میزیستند ومنصور بسختی‌آنان‌را دنبال میکرد، محمدکه این سخت‌گیری‌را ازمنصور دید از محل پنهانی درآمد وخود را خلیفه‌خواند، مردم مدینه هم باوبیعت‌کردند وازمالك‌بن‌انس (سردستهٔ سنیان مالکی) استفتاء کرده گفتند ماکه بامنصور بیعت‌کرده‌ایم چگونه بیعت او را بشکنیم، مالك‌گفت مانعی ندارد چون شماقبلا ازروی میل ورغبت بامحمد بیعت‌کرده‌اید این‌بیعت‌دومی بامنصور ازروی‌اجبار بوده‌است. ابوحنیفه نیز فتوی‌را داد ومحمدرا برحق دانست، منصور پس‌ازکوشش بسیارمحمد ملقب به‌نفس زکیه‌را مغلوب‌نموده‌کشت (۱۴۵ هجری) چون‌ازمالك وابا‌حنیفه بواسطه فتوای آنان‌کینه در دل داشت اولی‌رابه‌بهانهٔ فتوی‌دادن دربارهٔ طلاق مکره تازیانه‌زد واباحنیفه را بعذر تمرد ازقبول منصب قضاء (داوری) بزندان انداخت.

بیعت شکستن منصور برآل‌علی بسیارگران آمد تاحدی‌که ازمخالفت خود بابنی‌امیه پشیمان‌شدند وبروزگار امویان حسرت خورده بازگشت آنرا آرزوکردند میگویند هنگامی که‌محمد برمنصور خروج میکرد اشعارشاعری بگوشش‌رسیدکه برقتل ومرگ وزوال بنی‌امیه مرثیه‌میگفت. محمداز آن اشعار بگریه افتاد وعمویش بوی‌گفت چگونه است‌که برامویان میگریی وباعباسیان میجنگی؟

محمدگفت: «عموجان مابرامویان تاختیم وعباسیان راکمك‌کردیم ولی افسوس‌که بنی‌امیه بیش از عباسیان خداترس بودند ودلایل مابرضد عباسیان محکمتر است، بنی‌امیه اخلاق وفضایلی داشتندکه منصور فاقد آن‌است».

سیاست عباسیان در پیشرفت کار خودشان

قتل در اثر تهمت

چنانکه دیده شد عباسیان هنگام دعوت مردم برای خلافت خودشان بادو خطر بزرگ مواجه بودند، اول خطر خاندان اموی که حکومت رادر دست داشتند، دوم خطر علویان که مانندآنان (عباسیان) داوطلب خلافت بودند. عباسیان از جریان حوادث آموخته بودندکه هیچ‌دولتی بادین وتقوا پایدار نمیماند چنانکه دولت خلفای راشدین دوام نیافت وخاندان علی‌نیز نتوانستند باپرهیزکاری برمعاویه فایق آیند چه‌که علویان بااسلحهٔ دین و شرافت خانوادگی ومعاویه باسیاستمداری وحیله بمبارزه برخاستند وسرانجام‌معاویه پیروزگشت‌همینقسم‌اگرعبدالملك‌بن‌مروان باپیمان شکستن وآدم‌کشتن ومکر و زجر وشکنجه مجهز نمیشد پیشرفت نمیکرد، از آن‌رو عباسیان هم‌ازکلیهٔ‌اصول اخلاقی صرفنظر کرده بتمام معنی سیاستمدار شدند و همینکه ابوهاشم‌بن‌محمد ابن‌حنفیه‌علوی بامحمدبن علی‌عباسی (شرحش گذشت) بیعت‌کرد خلافت‌را ازعلویان گرفته و ازخود (عباسیان) دانستند دپس‌ازمرگ محمد پسرش ابراهیم امام، خود را خلیفه خواند و موفق بهمکاری باابومسلم خراسانی شده وچون ابومسلم را مرد سخت‌گیر باتدبیری دید ویرا فرمانده نقیبان وداعیان خویش قرار داد ودستوری برای ابومسلم نگاشت‌که درآینده محور سیاست عباسیان همان دستور بود .

واینك متن (ترجمه) آندستور:

«ای‌ابومسلم تواینك از خاندان ماهستی، دستور مرا نگاهدار وآنرا بکاربندقبیله‌های» «عرب یمن‌را در دست داشته باش، میان‌آنان اقامت نما، چون بدون یاری آنهاکار از پیش» «نمیرود وقبیلهٔ ربیعه را درکار یمنی‌ها متهم‌ساز، اما قبیلهٔ مضر دشمن خانگی‌هستند، هرکس» «ازآنان‌که مورد بدگمانی‌شد اورا بکش، اگرممکن باشد یك‌عرب زبان درخراسان‌نگذار.» «هرجوانی‌که قدش به‌پنج وجب رسید ومتهم بدشمنی شد اورا بکش ...»

ابومسلم بااین دستور ازپیش ابراهیم امام بیرون آمد وکاملا بآن دستور عمل‌کرد و اساس‌کار را برآن دستور استوار ساخت، هرکس‌که متهم میشد یا باو بدگمانی میبرفت‌کشته میشد. تاآنکه ابومسلم برای تأسیس خلافت عباسیان درظرف چند سال شش هزار نفر را بدون‌اینکه بااوجنگ کنند، بقتل‌رسانید که ازآن‌جمله ابوسلمه خلال‌از یاران دیرین‌عباسیان

بود، ابوسلمه بقدری نزد عباسیان تقرب داشت که اورا وزیر آل‌محمد میگفتند. همانطور که ابومسلم را امیر آل‌محمد میخواندند.

حقیقت مطلب آنست که شمشیر ابومسلم و پول ابوسلمه کار عباسیان را روبراه کرد، با این‌همه چون‌از ابوسلمه بدگمان‌شدند اورا بدست ابومسلم کشتند و گذشته ازابوسلمه بسیاری از داعیان ومبلغان ونقیبان شیعیان (علوی وعباسی) درنتیجهٔ اتهام یا بدگمانی کشته شدند. ابومسلم بقدری دراجرای‌دستور ابراهیم امام‌مبالغه میورزیدکه تاسفاح‌امام بوی گفت: ظاهراً ابوسلمه درصدد انتقال‌خلافت ازعباسیان بعلویان میباشد ابومسلم فوری‌قتل ابوسلمه‌را تصویب کرد ونه‌تنها خود اوراکشت بلکه‌تمام همدستان ونزدیکان ابوسلمه‌که در اطراف بودند بقتل رسیدند. سلیمان‌بن‌کثیر نیز از شیوخ محترمی بودکه باجان و دل در راه پیشرفت عباسیان میکوشید اما تامتهم بمخالفت شد مـانند ابوسلمه بقتل‌رسید. باین قسم که پس‌از قتل ابوسلمه گزارشهائی نظیر گزارشهای مربوط بابوسلمه راجع به‌سلیمان‌بن‌کثیر نزد ابومسلم آوردند، ابومسلم سلیمان‌را خواسته گفت: آیادستور ابراهیم‌را در نظرداری‌که بمن گفت هرمتهمی را بکش؟ سلیمان گفت: آری‌نظرم هست.

ابومسلم گفت من‌ترا متهم‌میدانم، سلیمان بوحشت افتاده بانگ برآورد که ای‌اباسلم ترا بخدا ...

ابومسلم پاسخ داد بیجهت سوگند مده تومتهم هستی وفوری گردنش‌را زد. بدیهی‌است که وقتی باشیعیان ودوستان عباسی‌چنین رفتارشود بادشمنان چه‌خواهد شد وبسیاری از امراء وسرداران غیر شیعه نیز بشمشیر ابومسلم بمجرد اتهام ازپا درآمدند. بعضی از آنانرا بمکر وحیله وبعضی‌را باحملهٔ ناگهانی ازآن جمله کرمانی وفرزندانش را بقتل رسانیدند وبقدری درخونریزی افراط کردکه مردم از بیم ترور وی‌آرام نداشتند و هرکس‌را ابومسلم احضار میکرد فوری‌کفن خودرا آماده میساخت ووصیت میکرد ونزد وی میرفت، چه امیدبازگشت نداشت. سرانجام عده‌ای ازامیران بصدا درآمده گفتند: ما باآل محمد یاری کردیم‌که از ستم وخونریزی بنی‌امیه بکاهیم واکنون ابومسلم بدتراز آنان‌شده است وقریب‌سی‌هزار نفر برضد ابومسلم قیام‌کردند، ابومسلم سپاهیان انبوهی بجنگ آنان فرستاده آنها رامغلوب ساخت.

منصور ودولت عباسیان

آری ابومسلم بااجرای این‌نقشهٔ خونین سلطنت (خلافت) را ازدست بنی‌امیه گرفت وبعباسیان سپرد وتنها بقتل مروان‌بن محمد آخرین خلیفهٔ اموی وبیعت گرفتن برای‌ابوالعباس وکشتار مردم آنهم‌باتهام اکتفاء نکرد بلکه شاعران وگـویندگان را وادار ساخت تاخلیفهٔ عباسی رابرقتل ونابود ساختن بقایای بنی‌امیه تحریك کنند.

میگـویند: ابوالعباس سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی سلیمان‌بن هشام‌بن عبدالملك وبقیهٔ خاندان اموی‌را امان داده بود و روزی‌کـه سلیمان و عده‌ای از امویان بحضور سفاح آمده

بودند ابومسلم سدیف شاعر مولای بنی‌هاشم‌را امر کرد بآن محضر برود واشعاری در رفتار سابق بنی‌امیه وستمگری آنان بخواند واحساسات سفاح رابرای قتل‌سلیمان وکسانش تحریك کنند، سدیف نیز چنان کرده بمجلس رفت واشعار راخواند: ترجمه:

«ای‌خلیفه ازملایمت اینان غره مشو. چون زیر استخوان درد وجراحت است.»

«ای خلیفه هرچه زودتر شمشیر وتازیانه بکار بر ویك‌نفر ازبنی‌امیه را زنده مگذار»

سفاح ازشنیدن آن شعر بهیجان آمده همانجا دستورقتل سلیمان‌را داد، آنگاه شاعر دیگری آمده و اشعاری در آن زمینه گفت وسفاح هفتاد نفر از امویان راکه‌در خدمت وی بودند سر برید ودستورداد روی اجساد نیمه مردهٔ آنان سفره بگسترانند وخود و همراهانش کنار آن خوان مشغول غذاخوردن شدند وآن کشتگان نیم‌جان زیرپای آنان ناله می‌کردند و جان می‌دادند. روایات دیگری نیز راجع بقتل عبدالله‌بن‌علی عموی سفاح که کینهٔ امویان‌را در دل‌داشت بقتل آنان مبادرت‌کرد ولی این‌مسلم است‌که اشخاص مزبور را قبلا سفاح امان داده بود ودرسال ۱۳۲ هجری‌از روی حیله ونفاق وپیمان‌شکنی آنهارا بکشتن‌داد، همانطور که‌در اواخر قرن‌نوزده میلادی همین رفتار باممالیك مصر انجام یافت .

اما غالب مورخین متفق‌القول هستندکه ابومسلم سدیف رابآن مجلس‌فرستاد وباعث قتل آنان شد تا مانعی برای پیشرفت کار عباسیان نماند . سدیف هم‌که از شیعیان علوی بود و تا آنموقع تصور می‌کرد امر خلافت میان علویان وشیعیان وعباسیان بطور شوری اداره میشوداز راه دوستی باعلویان ودشمنی با امویان‌آن اقدام را نمود وهمین‌که منصورخلیفه شد وعلویان را بکلی کنارزد سدیف اشعاری درهجومنصور وعباسیان گفت ومنصوردستورداد سدیف رازنده بگور کنند وچنان کردند.

همین‌که عباسیان بنی‌امیه موجود نزدخودشان‌راکشتند، بعمال خویش درتمام ممالك اسلامی امر کردندکه هرجا بنی‌امیه بود ازپادرآورند و فقط عدهٔ کمی ازآنان از این مرگ حتمی نجات یافتندکه منجمله عبدالرحمن‌بن معاویة بن هشام اموی است. وی بافریقا و از آنجا باندلس رفته ودراندلس حکومت اموی تشکیل داد (تفصیل‌آن خواهدآمد.) عبدالله‌بن علی عموی سفاح چنان‌که گفتیم‌کینهٔ سختی ازامویان دردل داشت وهم‌اوازطرف سفاح مأمور سرکوب امویان شد. عبدالله‌کینه جوئی را تامردگان‌کشانید و گورهای امویان را شکافته تنشان را ازخاك درآورد وهمانطورکه‌آنان احسادآل‌علی (بخصوص زیدبن علی‌بن‌الحسین) را بدارمیاویختند ومثله میکردند عبدالله نیز بامردگان اموی چنان‌کرد وجسد هشام را که تاآنروز نپوسیده بود ازگوردرآورده هشتاد تازیانه زد سپس اورا سوزانید.

ابومسلم‌که ازنابود ساختن امویان فارغ شد درصدد سرکوب مدعیان خلافت‌ازخاندان عباسی برآمد وپیش‌ازهمه سروقت علی‌بن عبدالله عموی سفاح رفت، چه‌که وی خلافت‌رابرای خود میخواست، ابومسلم بحنگك علی رفت وبراوغلبه‌کرده‌کلیهٔ اموال واسلحه‌ای‌که دراردوی

علی بود بجنگ آورد.

منصور از آن پس متوجه خاندان حسن شد ولی ناگهان ازقوت وقدرت ونفوذ ابومسلم بهراس افتاده آنانرا واگذارد ودرصدد قتل ابومسلم برآمد، و اورا بآرزومندی مقام خلافت متهم ساخت تامطابق دستورابراهیم امام قتلش آسان گردد.

منصور اززمان خلافت برادرش سفاح قتل ابومسلم را لازم میدید ولی چون سفاح باآن موافق نبود نظرمنصوراجرا نشد. پس ازمرگ سفاح منصورابومسلمرا بجنگ عمویش فرستاد تاهرکدام کشته شوند بسود وی تمام گردد وهمینکه ابومسلم ازجنگ باعلی فارغ شد منصور ویرا بااعزاز واکرام ازخراسان احضار کرد وبعنوان دیدار دوستانه باکمال خوشی واطمینان اورا بارداد ومردانی را پشت پرده شمشیربدست آماده ساخت، آنگاه شمشیر ابومسلم را ازوی گرفته اورا نرم، نرم ملامت کرد وکم کم ازملامت به تندی پرداخت، سپس دست برهم زد و مردان ازپشت پرده بیرون جسته ابومسلم را کشتند! منصور دستورداد جسد ابومسلم را در فرش پیچیده کناری گزاردند وخواص خودرا احضار کرده گفت:

نظرشما چیست؟ من با ابومسلم چکنم؟ یکی ازآنان گفت: اگرتار موئی ازسر ابومسلم بدست تو افتادآنرا رها مکن وکار ابومسلم را بساز، آنگاه منصورلاشهٔ ابومسلم را بآنان نشان داد وآنها بوی گفتند: که امروز نخستین روزخلافت تومحسوب میشود.

منصور میدانست که پس ازقتل ابومسلم یاران ابومسلم شورش میکنند وچنان کردند و گروهی بنام راوندیه برضد منصور برخاستند ونزدیک بود کارمنصوررا بسازند ولی معن بن زائده بر راوندیان پیروزگشت وآنان را کشت. منصورپس ازشورش راوندیان برجان خود ترسید وشهر بغداد را بمانند قلعه‌ای بناکرد تاهنگام سختی بدانجا پناه برد و سپس متوجه خاندان حسن (مدعیان علوی) شده بامحمدبن عبدالله جنگ کرد واوراکشت. آنگاه متوجه عمویش عبدالله بن علی گشت، چون اگرچه ابومسلم اورا مغلوب نموده بود، اما بازهم بیم نافرمانی اومیرفت، منصور دوپسر خودرا نزد عموفرستاد واورا امان داده پیش خودآوردولی بمحض ورود عمورابزندان افکند، بعدازآن ازپسرعموی خود عیسی بن موسی والی کوفه بد گمان شد واورا به بغدادآورده باگرمی ومهربانی پذیرفت ومجلس‌را خلوت کرده باو گفت: ای پسرعمو کاری بتودارم که کسی جزتو آنرا شایسته نیست، تو میدانی که عبدالله عموی من و تو درصدد نافرمانی است ومیخواهد بامن بجنگد من ازتومی‌خواهم اورا بقتل برسانی عیسی گفت: من بندهٔ امیر مؤمنان هستم وهرچه بخواهد انجام می دهم. منصور عموی خود عبدالله را تسلیم عیسی کرد تا اورا بکشد، اما عیسی که از مکر و فریب منصور خبرداربود چنان نکرد و باهمراهان ودوستان خویش مشورت نمود وآنان نیز اورا ازکار زشت باز-داشتند و نظر منصور برآن بود که پس ازقتل عبدالله بدست عیسی، عیسی را بعنوان قاتل بعموهای دیگر خود (برادران عبدالله) بسپارد وآنان اورا بقصاص بکشند ولی همینکه دانست

عیسی عمورا نکشته اورا زنده تحویل گرفت واورا در خانه‌ای که بنیادش برنان و نمك بود بقتل رسانید .

این قبیل پیمان شکنی‌ها وحیله‌گریها ازمنصور بسیاراست. چنانکه باعموی خود و دیگران چنان رفتارکرد. اساساً منصورپیش از خلافت هم همین عادت زشت را داشت که به مخالفان امان میداد وپیمان می‌بست سپس پیمان میشکست وطرف را که تسلیم شده بود می‌کشت. مثلا موقعی‌که مردم با برادرش سفاح بیعت‌کردند ابن هبیره والی واسط (از طرف امویان) بمخالفت برخاست. سفاح منصوررا بجنگ ابن هبیره فرستاد منصورکسانی نزد ابن هبیره روانه ساخت وپس ازمذاکرات قرارشد ابن هبیره تسلیم شود ودرامان عباسیان بماند و قراردادی درآن باب نوشتند، ابن هبیره چهل شب روی‌آن قرارداد باعلماء گفتگو ومشورت میکرد تا اینکه همه صحت‌آنرا تصدیق‌کردند و قرارداد مزبور یا امان نامه را برای سفاح فرستادند. سفاح امضا وعمل منصوررا تنفیذ وتصدیق‌کرد وابن هبیره تسلیم‌گشت وظاهراً هم ابتدا قصد قتل اورانداشت، اما ابومسلم‌گفت: این‌سنگ پیش پاست وباید برداشته شود منصور هم فوری اورا متهم ساخته‌کشت وپس ازابن هبیره ابومسلم وعموی خویش را بقتل رسانید و همهٔ مردم دانستندکه امان دادن منصور چیزی جزمکر وفریب نیست و همینکه منصور برای محمدبن عبدالله‌علوی پیام صلح فرستاده، وعدهٔ امان داد محمد درپاسخ‌گفت: این‌کدام امان است ؟ همان امانی‌که به‌ابن هبیره وابومسلم دادی یا امانی‌که بعمویت داده بودی ؟

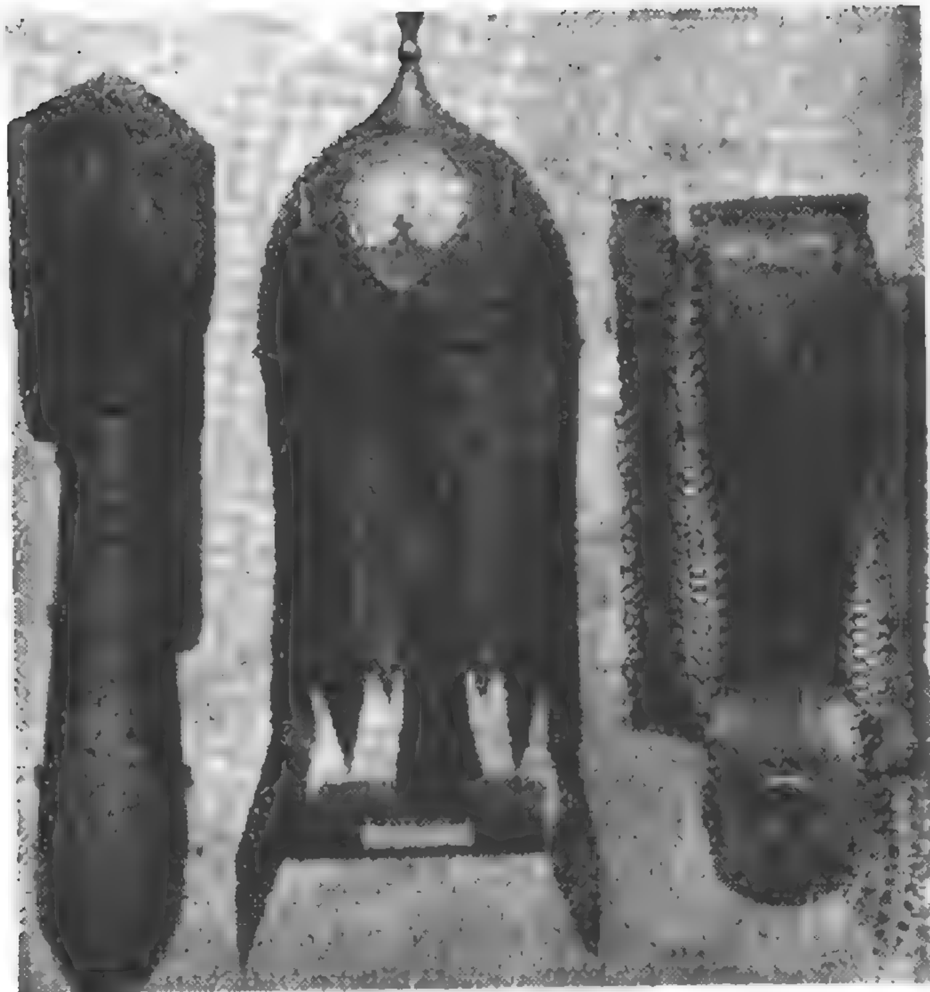
این حیله بازی وغداری ابومسلم ومنصور برای دیگران سرمشق شد، با این فرق‌که منصور وابومسلم بمجرد اتهام متهمی را میکشتند ولی سایرعباسیان پس‌ازاثبات جرم مدعیان خلافت را بقتل میرساندند، اما درموارد دیگراساس‌کارعباسیان برعدل ودرستی بود.(تفصیل آن بیاید) فقط‌کسانی‌که مدعی خلافت بودند یا برای خلافت دیگران تلاش میکردنـد وجز مرگ‌کیفری نداشتند وهمینکه احضار میشدندکفن خودراآماده ساخته نزد خلیفه می‌آمدند زیرا می‌دانستند جزمرگ چارهٔ دیگری ندارند.

اتفاقاً رفتار منصور برای رقیبش عبدالرحمن بن معاویه مؤسس سلسلهٔ امویان اندلس نیز سرمشق شد، چه که وی نیز باکمك مولای خود بدر (مانند ابومسلم) به‌سلطنت رسید و همینکه‌کارش محکم شد بدررا برندان افکند واورا تا دم مرگ درزندان وتبعید نگاهداشت، همین قسم‌کسانی دیگرکه باوی همراهی‌کرده بودند بقتل رسیدند.

غداری وپیمان شکنی عباسیان نسبت بخدمتگزاران خود تا آنجـا شهرت یافت کـه خودشان نیز بآن استدلال میکردند. مثلاموقعی‌که طاهربن حصین فرماندهٔ سپاهیان خراسان بکمك مأمون برضد امین برخاست امین نامهٔ زیررا بدونوشت :

« بسم‌الله الرحمن‌الرحیم، ای طاهربدان‌که هرکس باخانوادهٔ مایاری‌کرد سرانجام باشمشیر، ازمیان رفت. یا این‌کاررا واگذار یاآمادهٔ مرگ باش »

اتفاقاً پس از آنکه مأمون با کمک طاهر برامین پیروزشد طاهر را متهم ساخت و یکی از گماشتگان دست پرورده طاهر را نزد او فرستاد وبدست او طاهر را مسموم کرد.



کلاهخود وزرهی که نام شاه عباس بر آن نقش است

سیاست عباسیان از نظر رفتار با مردم موالی ایرانی

بطوری که دیده شد خلافت عباسیان باکمک موالیان و دهیان که کینهٔ امویان را در دل داشتند تأسیس گردید و بیشتر این موالیان از ایرانیان بودند.

ایرانی وعرب پیش از اسلام

ایرانیان از روزگار باستان سلطنت وقدرت داشتند ومردم سیاستمداری بودند دولت ایران بقدری نیرومند بود که بایونان وروم میجنگید حکیمان ودانشمندان وسرداران بزرگ ازمیان آنان برخاسته است. در تاریخ قدیم دنیا مقام مهمی را احراز کرده‌اند، کتابهای علمی و فلسفی را بفارسی نقل و ترجمه کردند. علاوه برخانواده‌های سلطنتی و دهقانان واسواران، خانواده‌های شرافتمندی در ایران بوده‌اند که مشهورترین آنان هفت خانواده میباشد. در خرابه‌های استخر پایتخت قدیم ایران آثار مهمی مانند آثار فرعون‌ها ویونانیها ورومی‌ها باقی است که ازعظمت وقدرت آنان حکایت می‌کند.

قبیله‌های چندی ازعرب درعراق وجزیره میزیستند وحکومتهای نیم مستقل عربی بنام

منذریان درحیره تحت حمایت دولت ایران بوده است. ایرانیان حتی پادشاهان آنان زبان و شعر عرب می‌آموختند و از آن ننگ نداشتند - می‌گویند بهرام فرزند یزدگرد فرزند شاپور میان عربها درحیره تربیت یافت وزبان عربی‌آموخت وبعربی شعر میگفت. ایرانیان عربها را برای ترجمه وکارهای دیگر درادارات خود استخدام می‌کردند، ازحجاز و یمن ونجد (بخصوص بعد ازاستیلای انوشیروان بریمن) گاه وبیگاه فرستادگانی ازاعراب بایران می‌آمدند.

آل عدی که ازنویسندگان زبردست قبیلهٔ مضربودند در ادارات دولتی ایران کار می‌کردند وبا اینکه آنزمان مردم باسواد میان عربها کم بود عدی بن زید و پدرش و جدش خواندن ونوشتن میدانستند. حمازبن زید بن ایوب جد عدی در دفترنعمان بن منذرپادشاه حیره خدمت میکرد، حماز فرزند خود زید (پدرعدی) را بیکی ازدهقانان سپرد. دهقان‌زید را فارسی‌آموخت وهمینکه زید بزرگ شد دهقان اورا بکسری معرفی‌کرد وانوشیروان زید راکه فارسی وعربی وخواندن ونوشتن می‌دانست بکاربرید گماشت، درصورتیکه تاآنروزجز فرزندان مرزبانان‌کسی عهده داربرید نمی‌شد. زید بقدری خوش خدمتی‌کرد که مشیر و مشارکسری‌گشت. عدی پسرزید درخدمت اسواران وبزرگان علم و ادب واسب سواری و چوگان بازی‌یادگرفت وپادشاه ایران اورا بمداین‌آورده دبیرساخت، عدی درخدمت‌کسری مقرب شد تاآنجاکه‌کسری اورا برای سفارت نزد پادشاه روم ودیگران میفرستاد وهمینکه عربهایاغی می‌شدند عدی میانجی میگشت وکارهارا روبراه میساخت واگرپادشاه حیره میمرد جانشین اوبانظرعدی تعیین میگشت.

پادشاهان حیره که ازعربهای یمن‌بودند برجاه ومقام عدی‌که از اعراب مضربودرشك بردند ونزدکسری ازعدی سعایت‌کردند وکسری عدی راکشته پسرش زیدرا بجای‌اوبدبیری گماشت.

مکاتبات‌کسری باعربهاوبسیاری ازکارهای مهم دیگرکسری بزید واگذار شد وکسری مقرری سالانهٔ اعراب را توسط زید میپرداخت.

خلاصهٔ کلام همانطورکه ایرانیان بعداز اسلام خدمتگزار خلفای عرب شدند عربها پیش از اسلام در خدمت پادشاهان ایران‌بودند وهمانطور که ایرانیان پیش از اسلام خود راآقا وآزاد ودیگران را بنده وخدمتگزار میدانستند، عربها پس‌ازاسلام باآنان همین‌معامله راکردند و این‌طبیعی‌بشراست‌که پس‌از پیروزی خودرا برتر ودیگران راپست‌تر میشمارد.

پس‌ازپیدایش اسلام وتأسیس دولت عرب ایرانیان بسیارآزرده گشتند بویژه‌که امویان آنان‌راخوارمی داشتند وآزار میرساندند، ازآنرو براموبان می‌شوریدند. آنان نیز باسختی ایرانیان را ازپادرمی‌آوردند، شهرهایشان را بامنجنیق میکوفتند ومردم شهرها راکشتار میکردند تا آنجاکه بسیاری از خاندانهای کهن سال ایرانی که باستخر پناه برده بودند

نابود گشتند ، بنابر این شگفت نیست که ایرانیان با دشمنان امویان همراه شدند و سرانجام پیروز گشته خلافت را از امویان گرفته بعباسیان دادند و این پیش‌آمد را طلیعهٔ بازگشت قدرت وشوکت خود دانستند .



مسلمان بنگالی

استخدام موالیان ایرانی

عباسیان پایتخت خودرا بعراق که مرکز شیعیان آنان بود آوردند. نخست در کوفه سپس درهاشمیه ماندند ومنصور شهر بغداد را در کنار دجله ساخته آنجا آمد وموالیان ایرانی بخصوص خراسانی‌ها رامقرب نمود و بسیاری ازایرانیان بویژه آنان که همراه ابومسلم برای خلافت

عباسیان کوشیده بودند جزء مستخدمین درجهٔ اول در آمدند ومشهورترین آنان خالدبن برمك جد وزیران برمکی است خالد جزء سرداران سپاه ابومسلم برای خلافت عباسیان در کارزارها شرکت کرده و خدمات مهمی انجام داد. برمك پدرخالد اززرتشتیان بلخ وازمتصدیان آتشکدهٔ نوبهار (بلخ) وازبزرگان ایران بشمار می‌آمد.

خالد که مرد دانشمند خردمندی بود بزودی اسلام آورد ودرسپاه ابومسلم درآمد و براستی مانند ابومسلم درخدمت بعباسیان کوشید، سفاح خالدرا پیش کشید ومقام وزارت باو داد ومنصور آن مقام را برای وی تأیید کرد. پس ازقتل ابومسلم همین که کردها در فارس شورش نمودند منصور خالد را بجنگ آنان فرستاد پس از خالد یحیی و پس از یحیی پسرش جعفر بوزارت رسیدند ودرزمان او بجهاتی که خواهیم گفت برمکیان برافتادند عباسیان موالی را بخدمت‌های مهم میگماشتند وآنانرا برعربها مقدم میداشتند وتاسقوط دولت عرب این وضع دوام یافت (تفصیل آن بیاید) منصور موالی و غلامان خودرا بامور عمده بر گماشت وهنگام مرگ وصیت کرد ثلث دارائی اورا بموالی اوبدهند وبه پسرش مهدی سفارش آنانرا نموده گفت: «نسبت بموالی خودت مهربان ونیکوکار باش زیرا اینان درهنگام سختی پشت وپناه توهستند... بامردم خراسان نیکوئی کن آنان درراه استقراردولت عباسی جان و مال دادند بپاداش این فداکاری با آنان مهربان باش واز بدیهای آنان بگذر وهر کدامشان که مردند شغل اورا بفرزندان وکسان اوبسپر ....»

البته این مهربانی عباسیان نسبت بخراسانیان بی‌جهت نبود، چه که آنان درراه عباسیان فداکاری بسیار کردند وازهمه چیز خود گذشتند. عربها ازاین وضع نگران بودند، چون میدیدند خراسانیان بآسانی نزدخلیفه آمد وشد دارند وعربها بزحمت اجازهٔ ورود مییابند. موقعی ابونخیله شاعرعرب اشعاری تهیه کرده نزد منصور خلیفهٔ عباسی آمد ومدتی پشت در منتظر اجازهٔ دخول بود واجازه نمی‌یافت، اما خراسانیان مکرر ازپیش چشم او گذشته نزد خلیفه میرفتند ومیآمدند وآن پیرمرد عرب را مسخره میکردند. یکی ازدوستان پیرمرد ازوی پرسید اوضاع این دولت را چگونه می‌بینی؟ ابونخیله این اشعار رابدان مناسبت سرود.

«وای وای بر بیت‌المال مسلمانان که ازپول بیت‌المال جامه‌ها ولباسهای فاخر»
«برای بندهٔ بندگان ومولای مولایان خریده میشود.»
«ودودستی بآنان تقدیم میگردد بکسانی که هیچ کس نمیداند آنان چه کسانی هستند همه «چیز میدهند.»

هرگاه که مهدی بن منصور برای مشورت انجمن میکرد قبل ازهر کس موالی سخن میگفتند و در سایر کارها نیزموالی مقدم بودند ودر نتیجه همهٔ کارهای دولتی بدست ایرانیان افتاد. وزیران، سرداران، حاجبان، دبیران، والیان همه موالی وایرانی بودندومانند مقام خلافت مقام آنها ارثی شده بود وازپدر به‌پسرارث میرسید وبسیاری ازخاندانهای ایرانی مانند خاندان

برملك، خاندان وهب، خاندان قحطبه، خاندان سهل، خاندان طاهر وغیره سالها دروزارت و امارت باقی ماندند .

کارهای عمدهٔ مملکت درزمان عباسیان بدست وزیران اداره میشد وچون وزیران ایرانی بودند منصب‌های مهم را بایرانیان میسپردند وکم کم ایرانیان باآسایش خاطر بکشاورزی و بازرگانی وهنرپیشگی پرداختند وستمهای روزگاراموی را ازیاد بردند . تعصب خشك عربی رخت بربست و جای آن آزادی گفتار، آزادی پندار (عقیده) جایگزین شد و مردم ازهر راه آسوده گشتند .

اماچنانکه خواهیم گفت پس‌ازمرگ مأمون ترکان جای ایرانیان راگرفته وبطورکلی موالی (چه ایرانی وچه ترك) درکارهای عمومی و خصوصی خلیفه وارد شدند وجهت مشترك آنان (ترکان و ایرانیان وغیره) آن بودکه همهٔ آنهـا را موالی (غیر عرب) میگفتند ودر راه خدمتگزاری بخلیفه وحدت نظر داشتند .

ذمیان در روزگار عباسیان

همینکه ایرانیان کارهای مملکتی را درروزگار عباسیان بدست گرفتند دانستند که باید ازذمیان کمك بگیرند. زیرا نویسنده وحسابدار درمیان ذمیان بسیار بود وعلاوه براحاطهٔ بر علوم آنروز، درگرفتن مالیات وجمع آوری آن تخصص داشتند لذا ذمیان را پیش آورده برای آنان مقرریها وجایزه‌ها تعیین کردند. ذمیان که این دلجوئی رادیدند ازاطراف ببغداد آمدند وبا قلم وفکر خود بدولت عباسی خدمت کردند. چه که دولت عباسی بآنان آزادی عقیده و رفتار وکردار میداد وآنانرا دردفترهای دولتی واملاك وخزانه های خویش بکار میگماشت.

صرافهای آنزمان (جهبذیان) بیشتر یهودی ودبیران دولتی مسیحی بودند، حتی دیوان آرتش گاه بدست مسیحیان داده میشد وبقدری این مقام ومنزلت عالی بود که بزرگان اسلام برای دست بوسی آنمرد مسیحی مسابقه می گذاردند. از جمله مسیحیانی که رئیس دیوان آرتش شد ملك بن ولید درزمان المعتضدبالله و اسرائیل نصرانی در زمان الناصرلدین الله بود وبعضی ازآنان مانند ابوالعلاء صاعدبن ثابت (نصرانی) درزمان المتقی بالله بمقام وزارت ویاکفالت وزارت رسید.

این تسامح دینی ومیانه روی ازعباسیان بفاطمیان مصر نیزسرایت کرد وبسیاری از ذمیان مصر درزمان فاطمیان بمقام وزارت وکتابت (مانند وزارت) نایل شدند.

مثلا مردی نصرانی بنام عیسی بن نسطوروس ومردی یهودی بنام منشا درزمان خلافت العزیز بالله فاطمی وزیر گشتند ودرنتیجه، یهود ونصاری جاه و جلال بهم رساندند. محمدبن ابراهیم منشی برجوان (مرد مقتدر دورهٔ خلفای فاطمی) در زمان خلافت الحاکم بامرالله فاطمی درمصر همه‌کاره بود. فهد بنام برجوان فرمانها را امضاء میکرد ومردم اورا رئیس میخواندند وبقدری بانفوذ واقتدار بود که تقریباً درزمان وی تمام اموردولتی بدست هم‌کیشان وی (مسیحیان) اداره می گشت. درزمان الحاکم ودر زمان الحافظ بیشتر کاتبان یهودی و مسیحی بودند وطبعاً همه نوع قدرت ونفوذ داشتند.

خلفاء وامراء بسیاری ازذمیان را بعنوان طبیب مخصوص، مترجم ومؤلف استخدام میکردند. بخصوص ذمیان شام که ازراه ترجمه وتألیف خدمات مهمی به تمدن اسلام انجام دادند. چنانکه درجلد سوم بتفصیل گفته‌شد، اینان (یعنی مسیحیان ـ زرتشتیان ـ صابئیان ـ

یهودیان وغیره) درمقابل محبت ونوازش های خلیفه ازیونانی وفارسی وسریانی وغیره علوم و آداب را بعربی ترجمه کردند. همهٔ آنان بآزادی وآسایش میزیستند وازپرتو خلفاء وامراء زندگانی راحتی داشتند وازجان ودل ، درپیشرفت علوم وتمدن میکوشیدند .



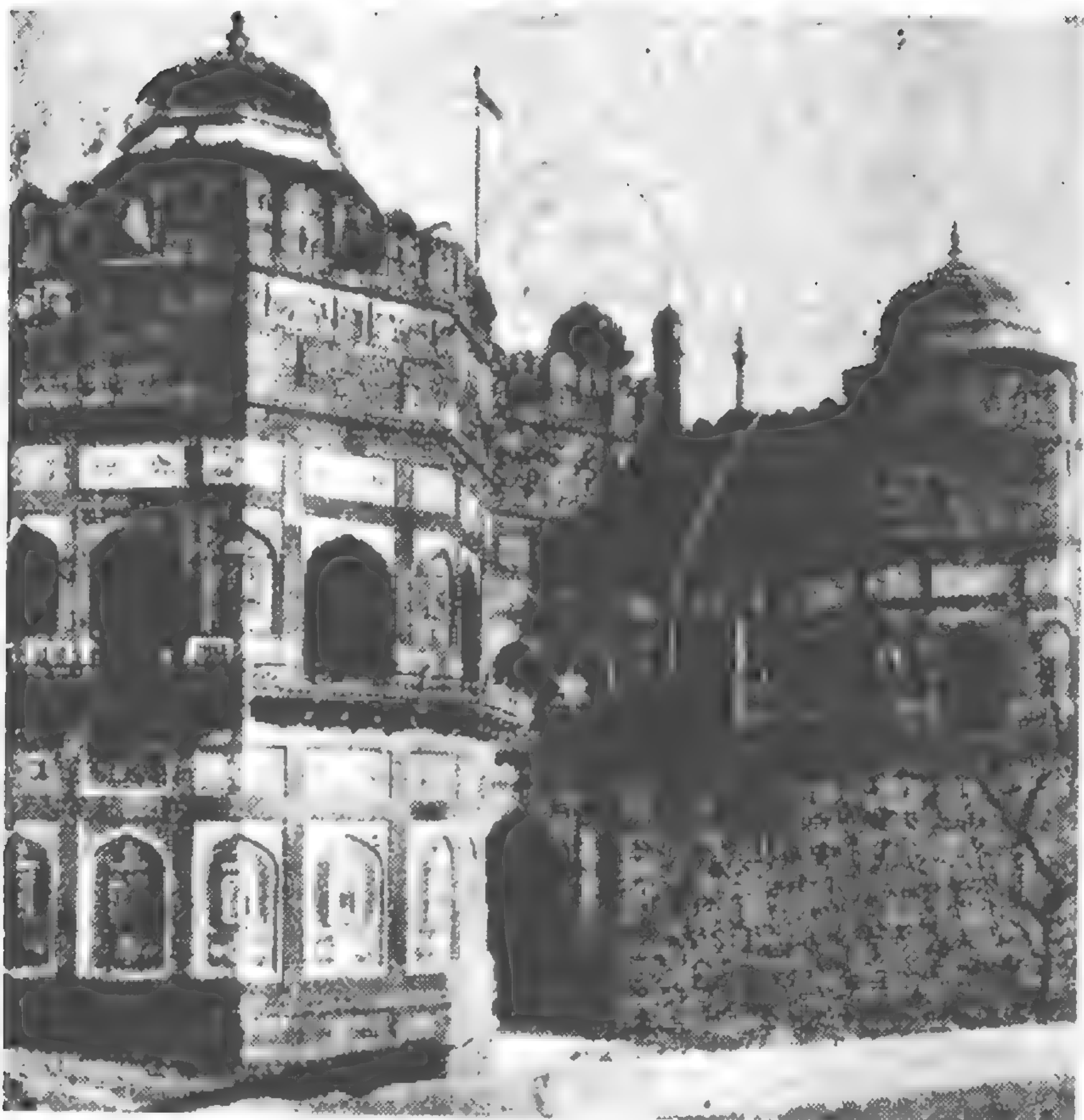
ابریق سفالی از آثار قرن ۶ ه

خلفای اول عباسی کشیشان مسیحی را نوازش میکردند و باآنان نشست وبرخاست داشتند. هادی خلیفهٔ عباسی بیشترروزها اسقف تیموتاوس را نزد خود میآورد وبااو درمسائل دینی وغیره مناظره میکرد تاآنجاکه اسقف مزبورکتابی درآن موضوعها تألیف کرد وهرون ودیگران نیزچنان میکردند وآن عهدنامهٔ سنگین عمررا نادیده میگرفتند و آنانرا دراقامهٔ

مراسم جشن‌های مذهبی وساختن کلیساها وپوشیدن هر نوع لباس آزاد میگذاردند که مسیحیان تصاویر رجال مقدس خود را بخلفاء هدیه میدادند وخلفاء آنرا میپذیرفتند .

سخت‌گیری نسبت بذمیان درزمان عباسیان

اماچون اصولا خلیفه فرمانروای مستبدی بود و فرمانروایان مستبد گاه وبیگاه بی‌جهت یا باجهت مهربان میشدند، همین خلفای مهربان آزادیخواه عباسی نیز بعضی اوقات برذمیان میتاختند وآنانرا آزار میدادند، چنانکه هرون ومتوکل‌چنان بودند وچنان کردند، متوکل (۲۴۷ هجری درگذشت) برمسیحیان سخت میگرفت وشاید دراین کار ازتمام خلفای عباسی تندتر رفت وی دستور داد همهٔ کلیساهای تازه ساز (که پس ازاسلام ساخته شده) را ویران کنند واز همکاری آنان در امور دولتی جلوگیری نمود و قدغن کرد مسیحیان درروزهای شعانین (یکشنبه پیش‌ازعیدپاک) خاج‌ها را بیرون نیاورند ونیزمقررداشت مسیحیان تصویر شیاطین را ازچوب ساخته درخانه‌های خود بگذارند و طیلسان عسلی رنگ



دروازهٔ قلعه آکره ، ازشاهکارهای معماری اسلامی

بر کنند وزنار ببندند ودرپشت زین‌اسب خویش دوقرقرهٔ چوبی بگذارند ومردان روی لباس خود دوتیکه کهنه برنگی غیر ازرنگ لباس خود بدوزند واندازهٔ هرتیکهٔ کهنه بقدر چهار انگشت باشد ورنگ هرکهنه غیر ازرنگ دیگری باشد و زنان مسیحی هنگام بیرون‌آمدن چادر عسلی رنگ سرکنند ومردان مسیحی کمربند ببندند وسایر سخت‌گیری هـای دیگر که شرحش مفصل است .

این‌سخت‌گیریهااز‌متوکل نسبت بمسیحیان عجب ندارد، زیرا وی نسبت بعموم‌کارمندان دولتی وغیرآنان ازشیعیان وسایرین همین قسم سخت‌گیر بود و گروه بسیاری ازنویسندگان ودانشمندان راهلاک‌کرد، بخصوص نسبت بشیعیان علی‌فشار زیادی واردآورد وآنانرا شکنجه وآزار رسانید وذمیان ازوی رنج بسیارکشیدند، اما اینراهم بگوئیم‌که اوبـدون جهت باین عملیات ناروادست نزد، بلکه این اقدامات اودرنتیجهٔ همراهی‌مسیحیان بادشمنان دولت بود. باینقسم‌که درزمان متوکل (۲۴۱ هجری) مسلمانان حمص برحاکم خودشوریدند ومسیحیان با مسلمانان کمک‌کردند، حاکم این موضـوع را بمتوکل‌گزارش داد وی بحـاکم نوشت‌که مسیحیان را از حمص براند و کلیساهای‌آنانرا ویران سازد واین‌کارسبب‌کینه جوئی متوکل نسبت بمسیحیان شد .

راجع بسخت‌گیری هرون هم تقریباً همین موجبات موجود بود .

باین تفصیل‌که ظاهراً مسیحیان مقیم مرز (مرزهای ممالک‌اسلام وروم)هنگام بازگشت هرون ازجنگ روم درهرقله، بامسیحیان‌هم‌کیش خودکمک‌کردند وآنان‌را درکلیساهای‌خود پنهان‌ساخته، درجاسوسی باآنان همراه‌شدند. رشیدکه‌اینرا دانست بمسیحیان آن‌محل‌فشار آورد ودستور دادکلیساهای آنانرا ویران سازند ومقرر داشت‌که مسیحیان درلباس وشکل و سواری ازمسلمانان متمایز باشند، امـا این سخت‌گیری فقط در همان محلهای مرزی انجام یافت وبذمیان دیگر سرایت نکرد ودر غیر این‌مورد مهربانیها و نیکوکاریهـای هرون نسبت بذمیان بسیار بود وی‌دراین زمینه یکی‌از بهترین خلفای عباسی‌میباشد، مثلا در زمان‌خلافت هادی (برادر هرون) والی‌مصر پاره‌ای ازکلیساهای آن‌کشور را خراب‌کرد وهمینکه‌هرون بخلافت رسید دستور داد آن‌کلیساها را ازنو بسازند .

مسیحیان مقیم مصر نیز درزمان فاطمیان دچاراین جزرومد میبودندودر عین‌حال غالب اوقات ازآزادی دین وعقیده بهره‌مند میشدند،گاه هم گرفتار تضییقات میگشتند وبیش ازهمه وقت در زمان‌الحاکم بـامرالله فاطمی سال۳۹۵ برحمت افتادند. زیرا چنانکه‌گفته شد پیش ازآن خلیفه، مسیحیان پیشرفت زیاد داشتند وبعضی ازآنان بمقامی‌نظیر وزارت نائل‌گشتند وطبعاً همکیشان خودرا جلو بردند وآنان ازکثرت مال‌ونفوذ خویش استفاده‌کرده درزمان فهدبن ابراهیم و عیسی‌بن نسطوروس برمسلمانان تاخت آوردند و این جریانات الحاکم را بخشم آورد وخشم وی‌چنان بود که نه‌خودش ونه‌دیگری‌جلوگیری ازآن دیوانگی‌نمیتوانست،

وروی همان دیوانگی ابتداء دستور داد فهد وعیسی را بکشند سپس بر مسیحیان سخت گرفت وآنان‌را به‌پوشیدن پلاس مخصوص وبستن زنار مجبور ساخت وازاجرای مراسم عید شعانین و امثال آن بازداشت و اموال‌کلیساهارا بسود دولت مصادره‌کرد وبقدری برمسیحیان سخت گرفت‌که تاآنموقع چنین‌کاری سابقه نداشت وشاید وی ظالمترین حکمران مسلمان نسبت بمسیحیان در تمام دورهٔ تمدن اسلام میباشد ولی این ستم ورنج را نباید ناشی ازتمدن اسلام دانست زیرا مرد دیوانهٔ نادانی ازپیش خود به‌آن مبادرت‌کرد .



فقیر هندی

حاکم بامرالله برای این‌عملیات زشت‌خود بهانه ومجوزی در نظر داشت، چه‌آنروزها میان رومیان ومسلمانها جنگ بود. رومیان مساجد اسلامی واقع‌در قلمرو خود ازآن جمله مسجد قسطنطنیه را ویران‌کردند و حاکم از رومیان انتقام‌کشیده‌کلیساهای مسیحیان از آن جمله‌کلیسای قیامت واقع دربیت‌المقدس را خراب‌کرد .

پس‌از الحاکم، الظاهر خلیفه‌شد ودرسال ۴۱۸ بارومیان صلح‌کرد وضمن پیمان‌صلح

مقرر شد که مسجد قسطنطنیه و کلیسای قیامت اورشلیم از نو بنا شود و هر کس از مسیحیان که در زمان الحاکم مسلمان شده اگر بخواهد دوباره بدین خود برگردد و در نتیجه بسیاری از مسیحیان تازه مسلمان مجدد مسیحی شدند.

با این همه موجبی که الحاکم برای آنهمه آزار و کشتار مسیحیان در نظر میگرفت مستلزم چنان سخت‌گیری‌های ناهنجار نبود ولی باید دانست که آن حکمران دیوانه نسبت برعایای مسلمان خود نیز بهتر از اینها رفتار نمیکرد. مثلا دستور داده بود که مردم مصر پنیرك و تره تیزك نخورند و آبجو (فقاع) نسازند، زنان از سرای خود بیرون نیایند، و مردم، گذشتگان را لعن کنند، و بر دیوار مسجدها و دکانها لعنتنامه بنگارند و پاره‌ای امور مشابه دیگر که از اختلال حواس این حکمران حکایت میکرد. اما در هر حال همین فرمانروای مخبط کمتر کاری را بدون جهت اقدام میکرد، منتهی موجباتی که پیش خود تصور مینمود چندان مهم نبود از آنجمله اینکه چون معاویه دشمن شیعیان، پنیرك دوست داشت لذا الحاکم خوردن آنرا منع کرد و چون تره تیزك منسوب بعایشه بود آنرا نیز دشمن میدانست. خوراك موسوم بمتوکلیه را که منتسب بمتوکل عباسی بود ممنوع میساخت. چون علی بن ابیطالب (ع) از فقاع بدش میامد الحاکم ساختن آبجو را منع نمود و همینقسم سایر عملیات او نسبت بمسلمانان و مسیحیان که از حماقت و جنون الحاکم حکایت دارد و دلیل این مطلب آنکه همین خلیفه بواسطهٔ جهات ضعفی یا بدون هیچ سبب و جهتی بامسیحیان سر مهر آمده اجازه داد کلیساهای خود را مجدد بسازند و اگر مایل هستند بدین خود برگردند. سابقاً گفته شد که این عملیات درزمان پسر اوالظاهر انجام پذیرفت دیگر از کارهای عجیب او اینکه مدارسی بنا کرده فقهیان ومشایخ را بر آن مؤسسات گماشت ولی پس از اندی مدارس مزبور را خراب کرده فقهیان ومشایخ را کشت و مردم را واداشت که مدت مدیدی روزها بازار را ببندند و شبها بگشایند، در این صورت کسی که بامسلمانان چنین کند البته باغیرمسلمان نیز نیکوکار نخواهد بود و در هرصورت رفتار او نباید بحساب ملت و دولت اسلام درآید و برای آنان ننگی محسوب شود.

مسیحیان در دوره‌های انحطاط وعقب افتادگی مسلمانان (در قرون وسطی) بیش از هر موقع دیگر از حکمرانان مسلمان رنج دیدند بخصوص بعداز جنگ‌های صلیبی هردو دسته (مسلمانان ومسیحیان) تعصب بسیاری نسبت به یکدیگر ابراز داشتند. مسیحیان فشار و سخت گیریهای حکمرانان مسلمان را بخاطر آورده بافرنگیان همراه شدند و حکمرانان مسلمان این رفتار آنانرا درنظر گرفته باذیت وآزار مسیحیان دست زدند. مثلا مسیحیان شهر قارا، واقع میان حمص ودمشق درایام جنگهای صلیبی مسلمانانرا میدزدیدند و بفرنگیان میفروختند وهمینکه الملك الظاهر در سال ۶۶۴ هنگام بازگشت از جنگ به قارا رسید دستور داد مردم آنجارا غارت کردند، مردانشان راکشتند وکودکان آنهارا بمصر آورده برده ساختند واینان میان ترکان تربیت یافتند و بمقام امیری وسرداری و سربازی رسیدند، همانطور که عثمانیان

کمی‌پس از سپاهیان ینی‌چری را از همان قبیل اشخاص تشکیل دادند.

خلاصه اینکه جنگ‌های صلیبی کینهٔ سختی میان مسلمانان و مسیحیان ذمی ایجاد کرد وچون مسلمانان حکمران بودند البته ذمیان مسیحی بیشتر رنج میکشیدند مثلا اگر یك‌محلهٔ مسلمانان دچار حریق میشد یهود ونصاری را متهم کرده بامر دولت‌معبدهای آنان وخودشان را آتش‌میزدند و این‌نوع تعصبات وکینه‌جوئی ازمقتضیات آن دوره‌های تاریك بوده است.



زن سلحشور عرب در زمان خلفای راشدین

زیرا رفتار حکمرانان مسیحی نسبت بمسلمانان زیردست‌خود بهتر از اینها نبوده بلکه‌خیلی هم سخت‌تر بوده است وچه بساکه اسیران مسلمان را تهدید بقتل میکردند تا ناچار مسیحی شوند؛ وتایك‌شهر اسلامی‌را میگشودند، درمسجدهای آن‌شهر ناقوس میزدند وپس از پیروزی مسیحیان براسپانی (اندلس) مسلمانان رامجبور ساختند مانند یهودیان و زشتکاران علامتی باخود بردارند تاشناخته شوند وسرانجام مسلمانان را میان‌مرگ ومسیحیت مخیر ساختند و مسلمانان تغییر دین‌را ترجیح داده همگی‌مسیحی شدند (نفح‌الطیب جلد دوم صفحهٔ ۱۲۶۹).

تعصب‌ورزی‌عوام نسبت بمسیحیان

گفتیم‌که درآغازپیدایش تمدن اسلام، مسلمانان (عربها) بکارمملکت داری وسیاستمداری مشغول بودند وبرای حساب وکتاب وترجمه و نقل وانتقال علوم وسایرمظاهر تمدن به‌مسیحیان احتیاج داشتند، از آنرو آنها را مقرب ساخته همه قسم مهربانی‌کردند وبآنان جاه و مال ومقام بخشودند ولی درعین‌حال هما نطورکه امویان عربهرا درکارهای رسمی برغیر عرب مقدم میداشتند، عباسیان نیزمسلمانان‌را درجریانات رسمی برنامسلمانان برترمیداشتندودر نتیجه میان تودهٔ مسلمانان وتودهٔ مسیحی یك‌نوع کینه وحسد پدید میآمدواین‌طبیعی است‌که اگر در یك مملکتی دو دستهٔ مذهبی موجودباشد برای رسیدن بمقام وبدست آوردن کارباهم ضدیت وحسادت خواهند داشت‌چنانکه اکنون نیز این وضع درممالك‌اسلامی جریان دارد .

این حسدورزی وکینه‌جوئی ابتداء میان طبقات زیر پدید آمد:

دانشمندان وصنعتگران اطراف خلیفه وامراء، شاعران، سازندگان و نویسندگان و حسابداران ومانند آنانکه برای‌گذران خویش باین‌قبیل امور اشتغال داشتند وخلفاء و امراء را سرگرم داشته‌حوائج تفریحی‌آنانرا برگزار میکردند. اماطبقات بالا مانندوزیران وبزرگان وامیران‌کمتر باین آلودگیها دچار میشدند و بیش از هرچیز مقامات علمی و خانوادگی یکدیگر را ملحوظ داشته، بمذهب توجه نمیکردند .

مثلا سیدرضی[1] بخلیفهٔ عباسی این‌اشعار را مینوشت:

ترجمهٔ اشعار:

«ای‌خلیفه توجه نما، من وتواز یك‌ریشه وساقه هستیم، هردوی‌ما ازیك شرافت‌نسبی» «وخانوادگی‌بهره‌مندمیشویم، فقط برتری‌تو آنست‌که خلیفه هستی ومن‌خلیفه نیستم، اما در» «سایر شرافتها وافتخارها باتو یکی میباشم.»

درمرگ ابوالحسن صابی (ازدانشمندان صابئیان) نیز چنین گفت:

---

۱ ـ ابوالحسن محمد معروف بسید رضی ازبزرگان مذهب‌شیعه واجلهٔ سادات موسوی می‌باشد. سیدرضی بسال ۳۵۹ متولد شده ودر ۴۰۶ در بغداد وفات‌کرد، ابوالقاسم سیدمرتضی برادر سیدرضی ازشعرای بزرگ ودانشمندان عالیقدر مذهب‌شیعه بسال ۳۵۵ متولد شد . مدتی‌نقیب‌السادات بود ودر ۴۳۶ وفات‌کرد. هردو از شاگردان شیخ مفید می‌باشند، رضوان‌الله علیهم اجمعین . مترجم

ترجمهٔ شعر :

« دیدی چگونه آن‌جسد را برروی چوب بردند وازبردن او شمع انجمن‌علم ودانش« خاموش‌شد؟ »

البته این گفتار سید رضی پیش مردم ناپسندآمد وهمینکه بعضی‌ها سید را در آن باب ملامت کردند وی پاسخ‌داد که من‌علم ودانش اورا مرثیه گفتم و بهدین او کاری ندارم، درهر حال تودهٔ مردم واشخاصی‌که برای دست‌یابی بکارهای‌دولتی بامسیحیان رقابت داشتند برای مسیحیان اسباب چینی میکردند ولی اگرفرماندار وحکمران شخص خردمندی بود بخبر-چینی آنها توجه نمیکرد. مثلا درسال ۲۸۴ مردم بغداد شخص مسیحیی‌را متهم ساختند که (بحضرت) رسول ناسزا گفته‌است ، نزدقاسم‌بن عبدالله وزیر المعتضدآمده خواستندکه‌مسیحی را حد بزنند ولی مثل‌اینکه وزیر میدانست سخن آنان بی‌پایه است ازآنرو بحرفشان گوش نداد وبانظر خلیفه موضوع‌را مسکوت گذارد والحکم خلیفهٔ اموی اندلس‌درقرن سوم هجری یکی ازفرمانداران خودراکه بذمیان ستم‌کرده بود بدار مجازات آویخت .

اما همینکه دولت‌های اسلامی رو بانحطاط وفساد رفت این‌تعصب وکینه‌ورزی از تودهٔ مردم بخواص سرایت‌کرد زیرا بزرگان مملکت ازهرجهت فاسد شده بودند، درهارا بسوی سخن‌چینان وچاپلوسان بازگذاردند وبسخنان تملق آمیز آنان گوش فرادادند. آنها هم برای پیشرفت‌کارخود وتقرب بدستگاه خلافت بدسیسه و توطئه پرداختند واین‌خود مسلم‌است که در دولت‌های اسلام بهترین وسیلهٔ فساد موضوع دیانت وتخلف از امور دینی‌میباشد.زیرا درممالك مزبور دین وسیاست باهم توأم میباشد ومردمان مفسده جوی جاه طلب دام دیانت‌را پیش میکشند وبرای فریب مردم اظهار دینداری‌کرده بنام دین برسایرین میتازند، و اگر حکمرانان اشخاص بیخرد نادانی باشند این قبیل مردم را نیرو میدهند وبر سایرین‌که مسلمان نیستند ظلم میکنند و بهمان جهات هرقدر دولت های اسلامی روبفساد و انحطاط میرفت تعدی وتجاوز بذمیان بخصوص مسیحیان افزون میشد . این وضع بعد ازجنگ های صلیبی شدت‌یافت و فرمانروایان اسلامی ذمیان را دشمن خود دانسته همه نوع آنانرا اذیت وآزار میکردند. وطبعاً مسیحیان نیزکینهٔ مسلمانان را در دل‌گرفته از آنها تنفر داشتند و میکوشیدند بهروسیله‌ای‌که ممکن باشد ازدست حکمرانان مسلمان رهائی یابند وهمینکه در سال۶۵۶ تاتارها به‌بغدادآمدند طبعاً ذمیان هوادار آنان گشتند، این‌دشمنی و کینه‌توزی‌مسلمان ومسیحی بیش‌از نهضت های اخیر درممالك اسلامی صد وبلکه پنجاه سال پیش به منتهی درجه رسید ودرمعاملات وجریانات رسمی دولتی نیز راه یافت، بخصوص درشهرهای دوردست بیش ازجاهای دیگر این وضع آشفته برقرار بود ، مثلا دوست دانشمندی مارا از صورت پروانهٔ دفن یك مرد مسیحی آگاه ساخته‌که ازطرف محضر شرع شریف دیار بکر صادر شده وعیناً برای اطلاع خوانندگان (ازعبارات عجیب‌آن) ذیلا منتشر میشود .

ترجمهٔ نامه :

« ازطرف محضر شرع شریف دیار بکر –

« بکشیش گروه کافران سریانی: ای ناپسند! گمان میرود یعقوب نام کافر از گروه شما »
« کافران ناپسند ملعون سقط شده و هلاك گشته و برای پنهان داشتن لاشهٔ گندیدهٔ او بزیر خاك »
« کدخدای برزن از ما استرحام کرده تا مالیات مقرر دریافت گردد گرچه زمین لاشهٔ ناپاك او را »



مسجد بزرگ دمشق

«نمی‌پذیرد، اما برای اینکه هوای آنجا فاسد نشود بنام محضر شرع شریف اجازه دادیم که»
«اورا مطابق مذهب باطل خودتان در گورستان خودتان بخاك بسپارید تا زودتر بدوزخیان»
«بپیوندد. این پروانه برای آن صادر شده که کسی جلوگیری نکند- ۲۶ جمادی‌الاولی سال»
«۱۳۰۲ هجری پایان» .

حال باید دید که درعصر حاضر کدام مسلمان ویا مسیحی باوجدانی ازخواندن چنین نامه‌ای متأثر نمیشود وآنرا غریب وعجیب نمیشمارد واگرما بدرستی راوی اعتماد نداشتیم البته منکر صحت آن میشدیم ولی چون راوی را مرد درستی میدانیم قطع داریم که این نامه صحت دارد . از آن گذشته یکی از دوستان ما که مقیم قاهره است بودن اینگونه پروانه ها را در کشیش خانهٔ قاهره تأکید کرده گفت : پروانه های زیادی با همین عبارات در آن محل موجود میباشد .

خوشبختانه این تعصب‌ها ازآغاز نهضت اخیر رو بنیستی میرود وامیداست که پس‌ازتکمیل این نهضت جدید کاملا نابود شود .

حسد ورزی مسیحیان بایکدیگر

بامختصر تحقیقی معلوم گردید که بیشتر رنج‌ومحنت وارده برمسیحیان در دورهٔ تمدن اسلامی بواسطهٔ اختلافات داخلی خودآنان بوده که اسباب چینی میکردند ازآن جمله طایفهٔ نسطوریان ویعقوبیان عراق که باهم همه نوع دشمنی داشتند وبسیاری ازمسیحیان بانفوذآن روز نسبت بهم‌کیشان خود بدتر ازمسلمانان رفتار میکردنـد وهمینکه عیسی‌بن شهلا طبیب مسیحی دارای مقام ومنصبی شد فرصت بدست‌آورده اموال ودارائی کشیشان و نمازخانه‌ها را متصرف شد ونامه‌ای بکشیش بزرگ نصیبین نگاشته مقداری ازاموال کلیسای آنجا را طلب کـرد ودر پایان نامه‌ای چنین نوشت : « تومگر نمیدانی فرمانروائی بدست من است اگر بخواهم او را رنجور میسازم واگر بخواهم بهبود میدهم . »

کشیش نصیبین‌آن نامه را برای ربیع حاجب خلیفه فرستادوخلیفه طبیب راکیفرداد .

داستان بختیشوع‌بن جبرائیل پزشك خلیفه باحنین‌بن‌اسحق مترجم درباری نیزمشهور است ومختصر آن اینکه بختیشوع ازجاه ومنزلت حنین نزد متوکل رشك بـرد واز راه دین برای وی دام گسترد باینقسم که صورتی ازمریم وعیسی مسیح دربغل مریم ترتیب داد وبیکی ازنزدیکان خود دستورداد، آنرا درموقع معین بخلیفه هدیه کند وخود درآنموقـع نزد خلیفه رفت وتاآن شخص تصویرمزبور راآورد بختیشوع ازجا برخاست وآن راگـرفته پیش‌خلیفه برد وچندین‌بارتصویررا بوسیدوروی دیده گذارد. خلیفه‌ازآن تصویر تمجید کرد وازبختیشوع پرسید چراآن را می‌بوسی ؟

پزشك گفت اگر تصویر بانوی دوجهان رانبوسم چـه چیزرا ببوسم ؟ متوکل گفت آیا همهٔ مسیحیان چنین میکنند ؟ پزشك گفت: بیش ازاین‌هم میکنند، وچون من نزد خلیفه بودم

قدری کوتاه آمدم، اما بدبختانه یك مردی درخدمت خلیفه هست که بخدا ودین وآخرت ایمان ندارد وباین قبیل مقدسات تفمی‌اندازد وآنرا خوارمیدارد وبااین بی‌دینی ازمراحم بیکران خلیفه بهره مند میباشد. خلیفه بخشم آمده گفت: او کی‌است؟

پزشك گفت حنین مترحم است. متوکل گفت: همین حالا اورا میخواهم واگر آنچه‌تو گفتی‌راست باشد اورا شکنجه‌وآزار میرسانم. پزشك گفت: پس‌اجازه بدهید من بروم آنگاه اورا احضار کنید. خلیفه این راپذیرفت، بختیشوع باشتاب از پیش خلیفه درآمده نزدحنین رفت وباو گفت: که اکنون نزد خلیفه بودم وتصویری ازمریم وعیسی نزداو بود، خلیفه ازمن پرسید این چی‌است؟ وآیا مسیحیان آنرا گرامی میدارند؟ من دیدم اگرآنرا گرامی دارم برای مسیحیان خطرناك خواهد بود وجه بسا که این رابهانه کرده میگویند مسیحیان خدای یگانه را نمی‌شناسند وصورت مریم وعیسی را میپرستند و آنان بت پرست هستند. لذا بخلیفه گفتم چیزمهمی نیست ازاین تصویرها درگرمابه‌ها ونمازخانه ها فراوان است خلیفه ازمن خواست که برآن تصویر تف کنم من هم ازناچاری وبرای رفع خطر تف کردم. حنین سخنان بختیشوع راپذیرفت وهمان قسم که وی گفته بود برتصویر عیسی ومریم تف کرد خلیفه او را بزندان انداخت وثیودوسیوس کشیش بزرگ را خواسته تصویر را بوی نشان داد. ثیودوسیوس تصویر را بوسید وبگریه افتاد وازجا برخاسته خلیفه را بسیار دعاکرد ولی خلیفه‌اورانشانید وکشیش بزرگ ازخلیفه خواست که‌آن تصویررابوی بدهد. خلیفه گفت اگر کسی براین تصویر آب دهان بیندازد کیفرش چی‌است؟ کشیش بزرگ گفت اگر آن‌کس مسیحی فهمیده‌ای باشد من اورا ازورود بنمازخانه بازمیدارم ومسیحیان را ازآمیزش با اومنع میکنم وبراو سخت میگیریم. خلیفه‌آن تصویر را باجایزه به‌کشیش بزرگ داد و حنین را تازیانه زده به بند افکند وخانه‌اش را غارت نمود تاآنکه متوکل بیمار گشت وحنین را برای مشورت وطبابت آزاد ساخت.

آزادی دین

حال اگرمتوکل بیدادگر نسبت بمسیحیان آنطور مهربان بوده البته خلفای دادگر بمراتب بهترازوی بودند وچنانکه ضمن حالات حنین گفته شد خلفاء مقید بودندکه مسیحیان درعقیدهٔ دینی خود ثابت بمانند وهیچگاه کسی را مجبور بمسلمان شدن نمیکردند و درجشن‌های مذهبی مثل عیدمیلاد مسیح وعیدشعانین باآنان شرکت مینمودند ومثل سایرهم‌کیشان خود باآنان بگردش وتفریح میپرداختند. این آزادی و مـدارا منحصر بعراق وشام‌نبود، مسلمانان مصر اعیاد مسیحیان را مانند خود مسیحیان جشن میگرفتند وخلفای‌فاطمی درروز عید میلاد مسیح وعید خاج شویان بمردم جایزه وهدیه میدادند وهمهٔ مردم مصرآن عیدها راباهم جشن میگرفتند.

اگردولت بیمارستان ویامدرسه‌ای دایر میکرد ذمیان ومسلمانان بطور متساوی ازآن استفاده میکردند ولی اگریکجا برای مسلمان وذمی بود مسلمان مقدم میشد.

در دورهٔ تمدن اسلام هیچیك ازملل اقلیت درفشار نبودند وحتی درزمان امویان که آنقدر بغیرعرب برای تحصیل پول سخت میگرفتند بذمیان آزار نمیدادند وچنانکه گفته شد یکی از بزرگترین والیان بنی‌امیه خالد قسری فرزند یك زن مسیحی بود ولی عباسیان بیش‌ازامویان آزادی‌دین رارعایت‌میکردند وازآنرو درزمان عباسیان فرقه‌های مذهبی مجوس وغیره‌زیادشد وطبعاً فرقه‌های مذهبی اسلامی نیزفزونی گرفت وبیش‌ازهرخلیفهٔ دیگرمأمون‌آزادی عقیده را رعایت میکرد. چه خودش شیعی مذهب[1] ویحیی‌بن اکثم وزیرش سنی مذهب واحمدبن داود وزیر دیگرش معتزلی بود و درعین حال خود مأمون ازمعتزله راجع بمخلوق بودن قرآن حمایت میکرد. نخستین کسی که آن حرف را زد مردی یهودی بنام لبید اعصم بود که ازقرار مذکور برای آزار رسانیدن به حضرت رسول سحروجادو میکرد. لبید گفت:

توراة وقرآن هردومخلوق است، طالوت پسرخواهراواین‌سخن را ازوی اقتباس‌کرد وابان‌بن سمعان ازطالوت وجعدبن درهم‌آنرا از ابان گرفته بود.

جعدبن درهم معاصر باهشام‌بن عبدالملك اموی بود وی میگفت قرآن مخلوق است دیگران میتوانند مانندآن و بهترازآن بیاورند، هشام بروی خشمگین شد واورا نزد خالد قسری امیرالعراقین روانه‌کرد وفرمان داد اورا بقتل رساند، خالد اورانکشت وبزندان‌افکند ولی‌هشام تأکیدکردکه هرچه زودترجعد رابکشند.

خالد در روز عید قربان بنمازگاه رفت وپس ازنمازگفت: ای مردم امروز میخواهم بجای گوسفند جعد راسرببرم. زیرا اومیگوید: خدا باموسی‌سخن نگفت وابراهیم رابدوستی خود انتخاب نکرد. خداوند بالاتر ازاین‌گفته هاست. سپس جعد را سربرید، وازآن موقع تازمان مأمون صحبت مخلوق بودن قرآن مسکوت ماند وآنموقع ظهورکرد و شاید مأمون این فکررا ازمربی خود یحیی‌بن مبارك دریافته است. پس‌ازمأمون‌الواثق نیز گفتهٔ مأمون راپیروی‌کرد ولی مردم زیربارآن حرف‌نرفته واثق راکافرومأمون را امیرالکافرین خواندند ودرزمان متوکل این موضوع اسباب زحمت مردم شد وازآن پس مردم دو دسته شدند وخلفاء برضدمعتزله برخاستندوشاعران ونویسندگان آنان‌راناسزاگفتند ازآن‌جمله ابوخلف‌المعافری (شاعر) دربدگوئی ازمعتزله چنین میگوید:

ترجمهٔ شعر:

«بخدایی‌که‌آسمان‌را برافراشته. قرآن ازآسمان‌فرودآمده و هرکس جزاین بگوید» «کافراست.»

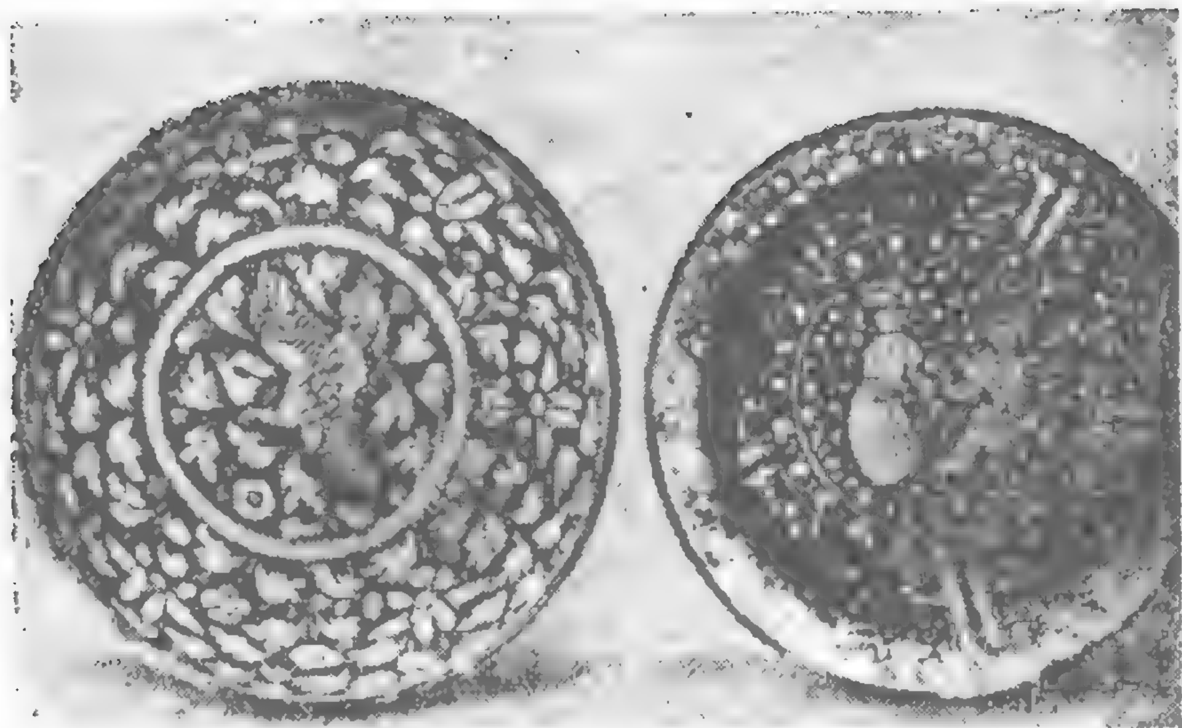
خلاصهٔ مطلب آنکه‌مردم‌آنروزازنظرمذهب‌آزادی‌کامل داشتند وهیچکس رامجبور بقبول دینی نمیساختند. وچه‌بسا که چند برادر دریك‌سراباهم میزیستند وافکار وعقاید مختلفی‌داشتند.

---

[1] - شیعی بودن مأمون ودرعین حال زهردادن‌وی بحضرت امام رضا علیه‌السلام ازمطالبی‌است که فقط راویان غیرشیعی می‌توانندآن راباهم تطبیق‌کنند. مترجم

مثلا از شش پسر ابوالجعد دوتا شیعه ، دوتا مرجئه [1] ، دوتا خارجی بودند و با هم می‌زیستند .

سیاست دولت عباسی نسبت برعایای خود برعدل ونیکوکاری استوار بود ودرجلد دوم این کتاب نیکوکاری آنان را گفتیم که چسان باایرانیان وسایر موالی خوشرفتار بودند ودست آنان را درکارهای مالی وسپاهی بازمیگذاردند . اماهرگاه از صمیمیت آنان درشك میشدند . اگرچه این شك وتردید ازطریق دسیسه انجام گرفته بود، آنها را ازپا درمیاوردند همانطور که با برمکیان چنان کردند .



دوظرف لعابی ساختهٔ سلطان‌آباد اراك

تعصب عربی در زمان عباسیان

سیاست اختلاف وتفرقه انداختن

منصور بیش ازهرجا متوجه اعراب بود . چه میدانست اینان بآسانی زیر بار زور نمیروند وازحق خود نمیگذرند واگر باهم متحدشوند کارهای مهمی ازپیش میبرند . منصورکه اساس‌کارش برمکر وغدر و حیله بود حق‌داشت که به عربها بیندیشد . چه ستمگران ازآزادگان بیم ووحشت دارند بخصوص که شکایت وبدگوئی‌های آنانرا بگوش خویش میشنبد وبروی خود

۱ ـ مرجئه طایفه‌ای بودندکه بارجاء یعنی‌تأخیرعذاب مسلمانان تاروزقیامت اعتقاد داشتند و برضد شیعیان مبارزه می‌کردند. ابوحنیفه مؤسس مذهب حنفی ازمرجئه است . فرقهٔ مرجئه درواقع یك دسته‌ازمذهبیان درباری محسوب میشدندکه باکمك‌خلفای بنی‌امیه پدیدآمدند وپس‌ازسقوط بنی‌امیه ناپدید شدند . مترجم

نمیآورد، امادرباطن بفکر سرکوبی آنان بود. مثلا موقعیکه منصور بحج رفت شب هنگام درحین طواف کعبه شکایت مردی راشنیدکه بیانگ بلند میگوید: ای خدا ازبیداد وفساد و خرابی پیش توشکایت آورده‌ام، ای خدا طمع‌کاران مانع اجرای حق شده‌اند.

منصور ازحرم بمسجدآمد وآن مرد را خواسته مقصودش را جویا شد. مرد از منصور امان خواست وهمینکه منصور اورا امان داد بمنصور گفت: مقصودم توهستی‌که میان حق و اهل‌حق حایل شده‌ای ـ منصور گفت: چسان مرا طمع‌کار میخوانی درصورتی‌که سفید و زرد (زروسیم) وترش وشیرین دراختیارمن‌است وای برتو دروغ میگوئی ـ مرد گفت: من‌راستگو هستم، خداوند جان ومال مردم را بدست تو امانت داده تو درهای آهنین ودیوارهای آجر وسنگ وگچ ساخته‌ای ودربانان مسلح برآن گماشته‌ای تامیان تو ومردم حایل باشند وجز فلان وفلان‌کسی دیگررا راه ندهند، توکی‌گرسنگان وبینوایان وبرهنگان وستمدیدگان را بخود راه دادی؟ تونمیدانی این حق‌آنان‌است‌که توگرفته‌ای.

آری این دلیریهای عرب منصور را هراسان میساخت و اورا بچاره جوئی وادار میکرد. لذا همینکه ازجنگ‌وکشتارعلویان وخارجیان وغیره فارغ شد واساس‌کارخودرامحکم ساخت وشهر بغداد را بناکرد وسربازخانه‌ها و دژهـا درآن ترتیب داده سپاهیان بسیار در اطراف خودگردآورد وازروی دفاتر دولتی سپاهیان‌را بررسی‌کرده دانست‌که سه‌دستهٔ یمنی ومضری (عرب) وخراسانی دوراوجمع شده‌اند.

اتفاقاً درسال ۱۵۱ دسته‌ای ازسپاهیان براوشوریده درکاخ باب‌الذهب بغدادکاررا بر اوسخت‌گرفتند. منصورحتم‌کردکه اگراین‌شورش تکرارشود خلافت ازدست‌اومیرود بخصوص که وی میدانست هردسته ازاین سپاهیان هواخواه‌گروهی از مخالفان او (علویان و غیره) میباشند وبرای خلافت آنان تلاش دارند.

لذا سرخاندان آنروز عباسیان یعنی قثم‌بن‌عبیدالله عباس راکـه پیرمرد محتـرمی بود احضارکرده‌گفت: می‌بینی سپاهیان چه میکنند؟ من‌ازآن بیم دارم‌که اینان بهم پیوسته‌کاررا برما زار سازند. تودراین‌باره چه میگوئی؟ ـ قثم‌گفت:

من چاره‌ای اندیشیده‌ام‌که اگربگویم تباه میگردد وهرگاه روابداری آنرا بکاربندم وترابرای‌همیشه ازگزند سپاهیان‌آسوده سازم ـ منصورگفت: این چه سخنی‌است‌که میگوئی چگونه بی‌اجازهٔ من اقدام میکنی؟ قثم‌گفت: اگرخلیفه مرا امین ودلسوزخود میداند باید این اجازه را بدهد واگر نمیداندکه مشورت باخائن بی‌مورداست.

منصور درپاسخ‌گفت: بروآنچه میدانی انجام بده ـ قثم بخانه‌برگشت ویکی‌ازغلامان خودرا گفت فردا پیش‌ازآنکه من ببارگاه خلیفه بیایم درسرای خلیفه منتظرمن باش وچون وارد شدم بطرف من بشتاب ودهانهٔ استر مرا دردست بگیر وبگومولای من‌ترا بخدا وبپیغمبر خدا وجان خلیفه سوگند این پرسش مرا پاسخ ده من‌ترا ناسزا میگویم کتک میزنم. اما تو

دست برندار وسوگندهارا تکرارکن وهمینکه پاسخ مرا شنیدی ازسرا بیرون‌برو وازآن‌پس توآزاد هستی اما سؤالی‌که باید ازمن بکنی این‌است‌که یمنی‌ها یامضری‌ها کدام برترند؟ غلام چنان‌کرد وقثم نیز چنان‌که گفته بود باوی انجام داد وپس‌از دشنام وناسزا بغلام گفت: البته مضر بالاتراست زیرا پیغمبرخدا - کتاب خدا - خانهٔ خدا - خلیفهٔ‌خدا همه از مضر و درمیان قوم مضراست.

یمنی‌ها ازاین سخن قثم برآشفتند ویکی ازسرداران یمنی‌بغلام خودگفت برو واستر این‌پیرمردرا رم بده، اونیز چنان‌کرد تا آنجاکه نزدیک‌بود قثم زمین بخـورد مضـریهاکه این را دیدند بخشم درآمدند وبغلام خود گفتند دست‌آن غلامی‌که قاطررارم داد جداکن او نیزچنان‌کرد وسرانجام مضریان ویمنی‌ها بجان هم افتادند. قثم همانساعت نزد منصور رفته جریان راگـزارش دادکه از امـروز میان سپاهیان تو تفرقه افکندم و دیگـر ترا بیمی از آنـان نیست وهرگاه که دسته‌ای ازآنان برتو شوریدند دسته‌های دیگری بیاری تومیآیند.

همان اوقات مهدی پسرمنصورازخراسان به بغداد آمد واقوام وکسان منصور ازشام و کوفه وبصره باستقبال او شتافتند و مهدی ومنصور جایزه و خلعت‌گـرفتند قثم بمنصورگفت مهدی را بآنطرف بغداد بفرست تا با دسته‌ای ازسپاهیان تودرآنجا بماند واگرسپاهیان تویا سپاهیان‌او شوریدند بادست‌آنان یکدیگررا بکوب. منصوراین‌راپذیرفت وپسرش‌درآن‌طرف بغداد شهری بنام رصافه ساخته باسپاهیان خود درآنجا ماند و از سیاست تفرقه‌استفاده‌کرد.

ازهمان اوقات سیاست دولت عباسی میان عرب وعجم تقسیم شد وروزبروز ایرانیـان



مسجد سلطان حسن در قاهره

جلو افتاده عربهارا عقب زدند، تازمان هرون که اطرافیان دستگاه خلافت هم دو دسته شدند دستهٔ ایرانی که کسان وطرفداران مأمون بودند ودستهٔ عرب که ازامین پسر دیگر هرون حمایت میکردند. زیرا مادر مأمون ایرانی ومادرامین عرب وهاشمیه بود. میگویند چون زبیده آبستن نمیشد هرون کنیزکی ایرانی خرید تا ویرا فرزند بیاورد آن کنیزك مأمون را آورد وطبعاً آن دودستگی ایرانی وعرب پدید آمد وسردستهٔ درباریان عرب خاندان ربیع بن یونس بودند.

خود ربیع ازفرزندان کیسان است و کیسان آزاد کردهٔ حرث وحرث آزاد کردهٔ عثمان بن عفان میباشد و بنابراین ربیع فرزند غلام غلام محسوب میشد ولی چون مرد کاردانی بود درخدمت منصور ترقی کرد. ابتداء حاجب وسپس وزیر وی شد، منصور بوی اعتماد ومحبت داشت وروزی از ربیع پرسید: آرزویت چیست؟ ربیع گفت آرزو دارم فرزندم فضل را دوست بداری، منصور فایدهٔ آنرا پرسید. ربیع گفت در آنصورت، عمل زشت او اگر بزرگ باشد نزد تو کوچك میگردد و اگر کار نیکش کوچك شود پیش تو بزرگ میگردد. ربیع درسال ۱۷۰ در دورهٔ خلافت هادی مرد ودرزمان هرون که برمکیان بوزارت رسیدند فضل بن ربیع با آنان رقابت میکرد وخودرا مانند آنان جلوه میداد والبته شکست میخورد، سرانجام برای برمکیان توطئه نمود ویکی از عوامل مؤثر سقوط برمکیان همان دسیسه های فضل بود.

عقب افتادن عرب پس از قتل امین

گذشته ازاینکه مادرمأمون ایرانی بود اتفاقاً معلم ومربی وی جعفر بن یحیی برمکی شد ومأمون را بمهرومحبت ایرانیان پرورش داد. در مقابل فضل بن ربیع، امین را بدشمنی با ایرانیان تشویق میکرد و همانطور که جعفر برای ولیعهدی مأمون میکوشید فضل برای ولیعهدی امین تلاش داشت پس از کشتار برمکیان هرون درگذشت وفضل بن ربیع امین را بپیمان شکنی با مأمون وادارساخت. مأمون پیش دائیان خود درخراسان میزیست وامین میان عربها در بغداد بود وبالاخره کار دو برادر بکارزار کشید و درحقیقت ایرانیان و عربها باهم بجنگ درآمدند. فضل بن سهل درخراسان وفضل بن ربیع دربغداد سپاهیان عرب وعجم را در برابر یکدیگر تجهیز کردند وچون عربها بواسطهٔ زندگانی تجملی تن پرور شده بودند ومیان خود اتحاد نداشتند کاری ازپیش نبردند بخصوص که امین دراثرعیاشی واسراف، تهی دست شده بود و ازسوء تدبیر او اینکه اراذل واوباش بغداد را بیاری خود طلبید و آنهارا مأمور کرد که از مردم بزور پول بستانند وبسپاهیان بدهند وچنانکه خواهیم گفت همین اقدامات باعث شکست امین شد، بالاخره همانطور که خراسانیان خلافت را ازامویان گرفته وبه نیاکان مأمون دادند در آنموقع نیز امین را برکنار کرده مأمون را خلیفه نمودند.

طبعاً ازآنموقع عرب ناتوان شد وایرانیان پیش آمدند وکار ناتوانی عرب بجائی کشید که سرراه برمأمون گرفته آه وناله میکردند که ای خلیفه باعرب شام هم مانند عجم خراسان

مهربان باش.

تا آنکه خلافت در ۲۱۸ به معتصم رسید وترکان وفرغانی‌ها کارعرب را ساختند ومعتصم بتمام مأمورین خود در ولایات فرمان داد که نام عربهارا ازدفتر بیندازند و حقوق آنانرا قطع کنند. عربها جز خدا پناه دیگری نداشتند وکاری ازپیش نمیبردند. آخرین والی‌عرب‌در مصر عنبسةبن اسحق بود که سال ۲۴۲هجری ازکاربرکنار گشت وازآن پس عربها درهیچ‌جا والی وفرماندار نشدند، ایرانیان‌که ناتوانی عرب را دیدند بیش‌ازپیش بتلاش افتادند تابرای خود حکومت مستقل ترتیب بدهند، ازآنجمله درسال ۳۲۲ مرداویج دراصفهان برخاست و بفکر تصرف بغداد وانتقال سلطنت ازعرب برعجم برآمد، اماموفق نشد، زیرا چنانکه خواهیم گفت نفوذ وقدرت تدریجاً بدست تازیان ودرباریان افتاده بود.

شعوبیان و عربها

از زمان مأمون وپس‌ازآن شعوبیان (دسته‌ای‌ازایرانیان) آشکارا به بدگوئی ازعرب‌پرداختند. مأمون اینان‌را گرامی میداشت وبخود نزدیك میساخت‌ازآنجمله سهل‌بن‌هارون متصدی بیت‌الحکمۀ مأمون از دشمنان سرسخت عرب بود.

دیگر ابوعبیده ازراویان نامی وعلان شعوبی وغیره. شعوبیان کتابهائی درذکر بدی‌-های عرب تألیف‌کردند وگفتۀ طرفداران عرب‌را درآن تألیفات ردکردند.

شعوبیان‌همۀ مردم‌را (ازعرب وعجم) یکسان میدانستند؛ ازآنرو آنانرا اهل‌التسویه میخواندند. آنهامیگفتند پیغمبر اسلام میفرماید‌مسلمانان برادروبرابرند، همه دست‌یکدیگرند، باید باهم برابرباشند ونیز درخطبۀ حجةالوداع فرمود «هیچ عربی جز ازراه پرهیزگاری برغیرعرب برتری ندارد.» و در قرآن است که پرهیزگارترین شما گرامی‌ترین شما نزد خداوند است. (ان اکرمکم عندالله اتقیکم سورۀ حجرات آیۀ۱۲) شعوبیان از تمام ملل غیر عرب درمقابل عربها دفاع میکردند وهمینکه سخن ازپادشاهان بمیان میآمد فرعونهای‌مصر-اسکندر یونانی - پادشاهان ایران - قیصرهای روم - پادشاهان هند وسلیمان حکیم وامثال آنرا برخ عربها میکشیدند واگرصحبت ازپیغمبران میشد میگفتند: همۀ پیغمبران جز چهار تن (هود - صالح - اسماعیل - محمد(ص)) غیرعرب بودند ودر مورد علم وفلسفه از حکمت یونان واشعار وعلوم هندیان وایرانیان و اسطرلاب وچوگان بازی و شطرنج سخن میگفتند که مردمی غیرازعرب آنرا دارا بودند. شعوبیان تاآنجاجسور شدند که می‌گفتند: «عرب حق هیچ نوع افتخاری ندارد، چون مانندگرگان خونخوار بجان هم می‌افتند، خون همرا میریزند وزنان ومردان خودرا بهبند بسته اسیر میگیرند واز اشعارشعرای‌عرب برای صحت گفتارخود دلیل‌میاوردندکه عربها برای بدست‌آوردن غنیمت برملت وناموس خودشان ترحم نمیکردند واگرپیغمبر ازمیان آنان برنمیخاست هرگز رستگار نمیشدند و همین ننگ‌برای عربها بس که برای پول یاهرچه، حرامزاده را بنام استلحاق بخود میبستند. حسن‌بن‌هانی

وبشاربن برد ودیگران اشعاربسیاری درنکوهش عرب سروده‌اند. اما بشار در عقیدهٔ خود پایداری نداشت، گاه برعرب وگاه باعرب بود .

عربها نیز بیکار نمی‌نشستند وبرضد شعوبیان کتاب مینوشتند واز آنجمله کتاب تفضیل العرب است که ابن قتیبه آنرا تألیف کرد وشعوبیه ردیه‌ای بر آن ردیه نوشتند و مناظره‌هائی ترتیب دادند که ذکر همهٔ آن بطول می‌انجامد ودرهرحال آشنائی عرب بازندگانی شهری و سیاست مخالفان حکومت را ازدست عرب بیرون آورد .

پیشینهٔ وزیران ایرانی

وزیران ایرانی پیش از برمکیان

گفتیم که عباسیان موالی (ایرانیان) را مقرب ساخته منصبهای بزرگ بآنان واگذاردند، وزیران ووالیان از آنان برگزیدندودر نتیجه ایرانیان بفکر بلندپروازی افتادند تا مگر دوران کسری را برگردانند. آنان بخوبی میدانستند تا مسلمان نشوند ودر دستگاه اسلام نفوذکاری از پیش نمیبرند وتا زیر پرچم خلافت اسلامی گرد نیایند پیروز نمیشوند و چه بسا که همین آرزو آنانرا در روزگار امویان بیاری علویان وادار میکرد، اما همینکه عباسیان علویان را راندند و منصور عباسی کار آنها را یکسره ساخت و با آل‌حسن جنگیده آنها راکشت وابومسلم وسایر شیعیان را ازپا درآورد ایرانیان از بیم خشم منصور فرمانبردار وی شدند ولی درپنهانی شیعه ماندند و انتظار فرصت داشتند که کی سلطنت را بخودشان برگردانند ویادستکم یك حکومت شیعی درست کنند.

خلفای عباسی اینرا میدانستند واز ایرانیان بیم‌داشتند واز ناچاری بزرگان ایرانرا بکارهای بزرگ میگماشتند وبا هردو چشم مراقب آنان بودند وهمینکه تمایل شیعی‌گری از آنان میدیدند آنهارا میکشتند یا معزول میساختند. وزیران ایرانی تشیع خود راکتمان میکردند وخلفاء جاسوس‌هائی در خارج وداخل برای رسیدگی بوضع آنها تعیین‌میکردند، چنانکه مهدی با وزیر خود یعقوب بن داود چنان میکرد یعقوب از موالیان عرب بود و ابتداء نزد ابراهیم‌بن‌عبدالله علوی حسنی برادر محمدبن عبدالله حسنی کتابت میکرد وهمینکه محمد برادر ابراهیم برمنصور خروج کرد یعقوب هم باوی بود، سپس از محمد گسیخته نزد مهدی‌بن‌منصور آمد. مهدی بتدریج یعقوب را مقرب ساخت ونزدیك خودکردکه ویرا برادر خواند ودستور داد در دفاتر رسمی این موضوع را ثبت کنند.

مسلم خاسر در آن‌مورد جنین میگوید:

ترجمهٔ شعر:

«بخلیفهٔ برحق بگو تو را ببرادر خواندگی بایعقوب‌بن داود مبارکباد میگویم.»

خلاصه یعقوب نفوذ زیادی پیداکرد تا آنجاکه مهدی را بکارهای دیگر مشغول داشته خود بمملکت‌داری پرداخت. عربها از این پیش‌آمد نگران بودند وگاه و بیگاه برمهدی

خرده میگرفتند، ولی او بگفتهٔ آنان اعتناء نداشت. گویند موقعی مهدی بمکه رفت وروی دیواری این شعر را دید.

ترجمهٔ شعر:

«ای مهدی تو چه خلیفهٔ نیکی هستی، ولی افسوس که یعقوب را برگزیده‌ای.»

مهدی گفت: زیر آن چنین بنویسند:

«بکوری چشم نویسنده وپدرش وحدش یعقوب را دوست میدارم.»

دشمنان یعقوب که از آن راه پیروز نگشتند از در دیگر درآمدند وبه مهدی گفتند یعقوب باعلویان بوده واکنون نیز در دل باآنهاست. ـ مهدی از این سخن باندیشه رفت ودر صدد آزمایش یعقوب برآمد، لذا روزی بساطی از گل وریحان فراهم ساخت ولباسی آراسته در بر کرده کنیزك ماهروئی را بخدمت گماشت و یعقوب را بآن بزم احضار کرد و از هرجهت اظهار مسرت ورضایت نمود و آن بزم را با آنچه در آن بود بوی بخشیده سپس اورا بخلوت خواسته گفت: مردی از علویان (نام ویرا برد) با من دشمنی دارد ومن از وی بیمناك هستم از تو میخواهم سرش را برایم بیاوری. یعقوب سوگند خورد که فرمان مهدی را اجرا کند، سپس بخانهٔ خود برگشته مرد علوی را خواست وبا او سخن گفت وچون او را مرد بی گناه بی‌آزاری دید نه‌تنها او را نکشت بلکه پولی بوی بخشیده فرارش داد. کنیزك مهدی که در سرای یعقوب بود همهٔ داستان را به مهدی گزارش داد، مهدی فوری آن مرد علوی رادستگیر کرده پنهان ساخت و یعقوب را احضار نموده بازخواست نمود. یعقوب بآنچه که رفته بود اقرار کرد. مهدی او را بزندان انداخت وتا سال ششم خلافت هرون، وی در بند بود. در آن سال یحیی بن خالد برمکی که هم کیش وهم نژاد یعقوب بود از وی شفاعت کرد ویعقوب پیر ناتوان را از زندان در آورد وهرون او را آزاد گذارد که هر کجا خواهد بماند یعقوب مکه را برگزید وبآنجا رفت ودرسال ۱۸۷ درگذشت واین همان سالی است که برمکیان در آن تاریخ سقوط کردند.

وزیران برمکی و مقام ومنزلت آنان در دولت عباسی

پس ازمرگ مهدی وهادی هرون خلیفه شد. او برمکیان را بوزارت برگزید، زیرا خالد سرخاندان برمك از سرداران ابومسلم بود ودر راه پیشرفت عباسیان جانفشانی‌ها کرده بود و چنانکه میدانیم سفاح و منصور وی را بوزارت و کارهای مهم دیگر برگماشتند. خالد مردی خردمند ودست ودل باز وگشاده‌روی بود وکسی از فرزندان وی تاآن درجه عقل وهوش وسخاوت وعلم وکمال نداشت. پسرش یحیی نیز ازفکر وتدبیر بهره‌ای میبرد ودر دستگاه مهدی تقرب پیدا کرد. اتفاقاً زن یحیی هفت روز پیش از تولد هرون پسری آورد که او را فضل نامیدند و هفتهٔ دیگر خیزران زن مهدی پسری زائید که هرون نام گرفت. خیزران فضل را شیر می‌داد واز آنرو هرون فضل را برادر رضاعی

خودمیخواند مسلم خاسر در آن باره چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر :

«به به ای فضل چه خوشبخت‌هستی‌که از پستان بانوی جهانیان شیر خوردی وبا هرون»
«خلیفه برادر شدی.»

مهدی تربیت هرون را به‌یحیی واگذارد وهرون در دامان یحیی تربیت شدو اورا پیوسته پدر جان میخواند. مهدی درسال ۱۶۹ درگرگان مرد وآن هنگام یحیی‌بن خالد و ربیع‌بن‌یونس همه‌کارهٔ دولت بودند. هرون از مرگ پدر هراسیدکه مباداکار آنان زارشود و از یحیی چاره خواست، یحیی اورا به‌طور نیکوئی راهنمائی‌کرده به بغداد آورد. اتفاقاً در آنجا مردم در هیجان بودند وخیزران مادر هادی ورشیدکس نزد ربیع ویحیی فرستاده از آنان نظر خواست، یحیی بگفتهٔ خیزران اعتنانکرده جوابش را نداد چه‌که میدانست هادی از مادرش خیزران نگران میباشد ولی ربیع برعکس با خیزران همراهی‌کرد. هادی‌از این رفتار یحیی اظهار رضایت‌کرده ربیع را سرزنش نمود واز یحیی خواست‌که همچنان سرپرست هرون بماند.

نخستین فکر هادی‌آن بودکه هرون را از ولیعهدی برکنار سازد وبه عادت معمول پادشاهان دیکتاتور، فرزند خویش‌را ولیعهد سازد تاخلافت در نسل خودش باقی بماند. لذا پس از مشورت با یاران هرون را از ولیعهدی خلع‌کرده برای پسرش جعفر بیعت‌گرفت. بزرگان درباری با وی همکاری‌کردند وهرون راکنارگذاردند.

در آنزمان رسم‌بودکه عده‌ای شمشیردار و نیزه‌دار در رکاب‌ولیعهد وقت‌حرکت‌میکردند وچون هرون از ولیعهدی خلع‌شده بود هادی فرمان‌دادکه وی ساده‌حرکت‌کند ومردم حتی از سلام‌کردن بهرون خودداری میکردند. هرون در برابر این‌پیش آمدها تسلیم‌بود فقط یحیی بوی اصرار میورزیدکه حق خود را بازگیرد و چون این خبر بهادی رسید یحیی را خواسته‌گفت:

من وتوچه وظیفه‌ای داریم؟ یحیی گفت:وظیفهٔشما فرمانروائی ووظیفهٔ من‌فرمانبرداری است - هادی‌گفت: پس چرا برادرم را برمن می‌انگیزی؟

یحیی‌گفت: پدرت او را بمن‌سپرد وتو نیز او را بمن سپردی ومن اطاعت پدرت و ترا میکنم. - هادی را این سخن خوش‌آمد. یحیی موقع رامناسب دیده گفت: بعقیدهٔ من مردم را بعهد شکستن عادت مده وبیعت هرون‌را برهم نزن چه بهترکه‌فرمان دهی هرون‌را مانندگذشته ولیعهد اول وپسرت ولیعهد دوم‌باشد.

هادی‌گفت: راست میگوئی اکنون برو.

هادی با یاران خود دربارهٔ برگردانیدن هرون بولیعهدی سخن‌گفت ولی آنان فکر تازهٔ اورا برگردانیدند وهادی را بحبس یحیی وادار ساختند. یحیی از زندان پیام داد

که پندی دارم باید بخلیفه عرض کنم، هادی یحیی را خواسته گفت: پندت را بگو، یحیی گفت: اولا از خدامیخواهم همهٔ ما را فدای خلیفه کند، ثانیاً اگر خدای نخواسته برای خلیفه پیش آمدی کرد، آیا این مردم از فرزند کوچك وی جعفر اطاعت میکنند ودر نماز جنگ و حج از او پیروی مینمایند؟ هادی گفت: گمان نمیکنم. یحیی گفت: در آنصورت بیم آن نمیرود که فلان وفلان قیام کنند وخلافت را از خاندان پدرت بیرون آرند؟ با این وضع من گمان میکنم اگر هم پدرت، برادرت را ولیعهد نکرده بود تو میبایستی اورا ولیعهدسازی نه اینکه عهد وپیمان برادرت را برهم بزنی - هادی گفتهٔ یحیی راپذیرفت وبآن رفتار نمود.

هادی بیش از یکسال خلیفه نبود ونخستین کسی که هرون را بخلافت مژده داد یحیی بود که مهر خلافت را نزد هرون آورده او راازبستر خواب بیدار کرد. هرون که میدانست خلافت‌او در اثر حسن تدبیر یحیی صورت گرفته بوی گفت: پدرجان تومرا تااینجا رسانیدی همه از برکت‌اقدامات تو است واکنون این‌مهر در دست توباشد و هرچه میخواهی بکن. هرون بقدری ازیحیی تجلیل میکرد که او را پدرجان میخواند وشاعرعرب درآن باره‌چنین میگوید:

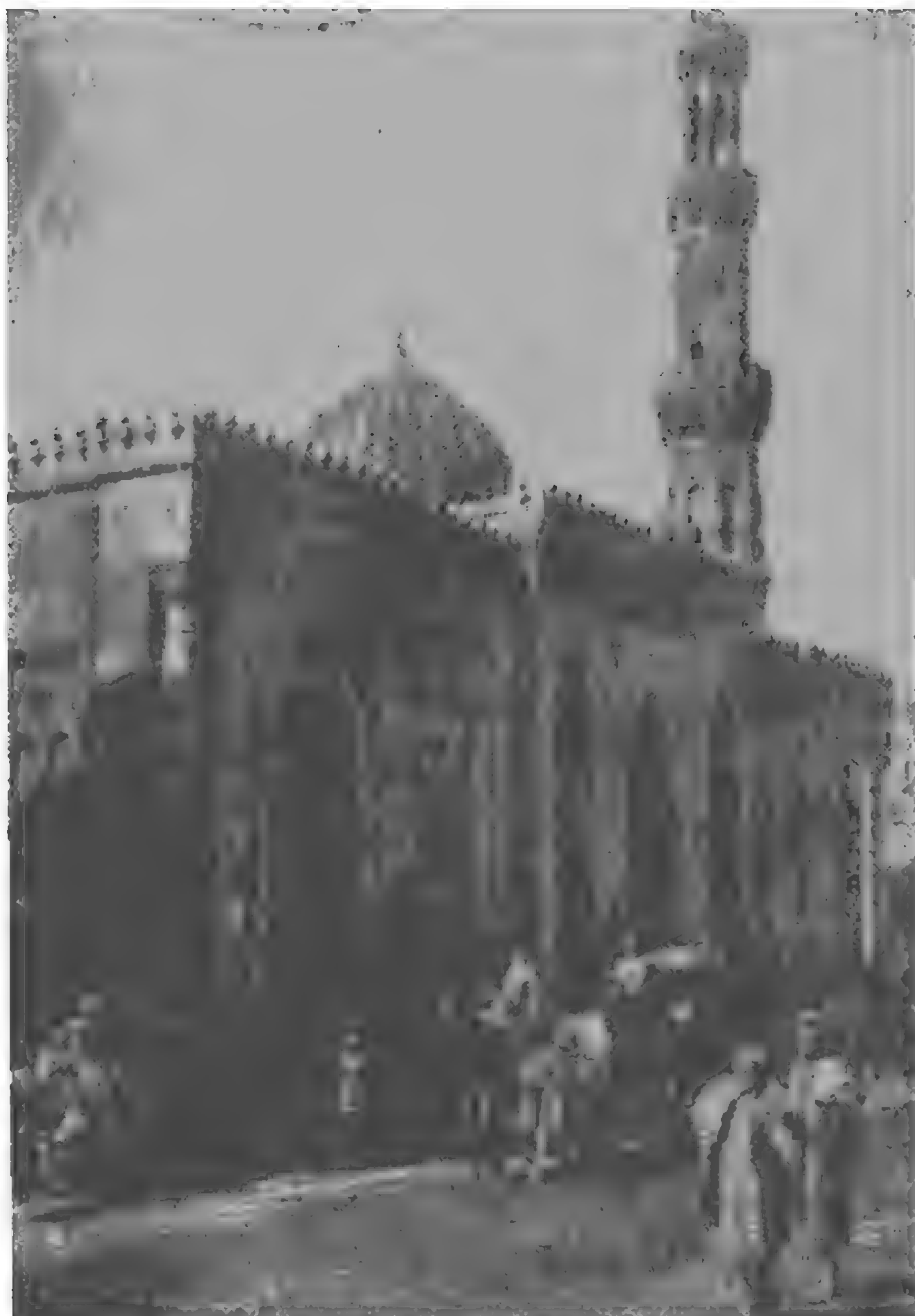
« آفتاب روشنائی نداشت ، همینکه هرون‌خلیفه شد نور خورشید افزون گشت، هرون» «دست خداست، وفرمانرواست و یحیی وزیر اوست. »

یحیی فرزندان خردمندکاردانی پیداکرد ازآن جمله فضل‌که درسخاوت وپاکی‌طینت معروف است ومحمدکه مردی بلندهمت بوده است وجعفرکه تقریر وتحریرش نیکو بود و موسی‌که مردی دلیر وبی‌باك بود وهمهٔ آنان مانندپدرشان یحیی‌بسیار سخاوتمند بودند تا آنجاکه عربهاهرمرد باسخاوتی را ببرمکیان مانند ساخته‌میگفتند: (تبرمك‌الرجل) این مرد برمکی شد.

هرون بپاس احترام وخدمات‌یحیی امور مملکت رامیان دو پسران وی فضل وجعفر تقسیم کرد. یعنی فرمانروائی قسمت غربی ازشهر انبار تا شمال افریقا رابه‌جعفر وفرمانروائی قسمت شرقی یعنی ازشیروان تاترکستان رابفضل سپرد. فضل درسال ۱۷۶ بخراسان رفت و آنجا رامرکز حکمرانی خود ساخت وبنیاد ستم را ازآن صفحات‌برانداخت، مسجدها وآب‌انبارها وخانقاه‌ها وکاروانسراهای بسیار بناکرد. دفاتر بقایای مالیاتی را سوزانید وبر عدهٔ سپاهیان افزود. حقوق لشکریان وکشوریان را اضافه‌کرد وپس از چندی‌کسی را جای خود گذارده‌بعراق‌آمد. هرون اورابسیار گرامی داشت ووزارت راباو داد، سپس‌بفکر افتاد جعفر را وزیرسازد. لذا یحیی‌را خواسته گفت: میخواهم جعفر را وزارت‌دهم واز فضل شرم دارم تو بااو دراین باره صحبت‌بدار. یحیی بفضل چنین نوشت: «امیرمؤمنان‌که فرمان او روز بروز برتر ووالاتر بماناد دستور داده‌که انگشتر وزارت را ازآن دست بآن‌دست بدهی. » - فضل درپاسخ پدر اینطور رقم‌زد: «فرمان امیرمؤمنان رادر بارهٔ برادرم بجان منت‌دارم، نعمتی‌که

از من بوی منتقل شده بازهم ازآن من‌است ومقامی که از من باو رسیده همچنان متعلق بخود من است.»

جعفر بیش ازهر کس نزد هرون مقرب‌شد تا آنجـاکه بدستور هرون جـامهٔ گشادی



مسجد حضرت زینب سلام‌الله علیها درقاهره

دوختند که دو یخه داشت ودرمجالس عیش ونوش هردو (هرون وجعفر) درآن جامه میرفتند.

جعفر درتمام امور کشور صاحب اختیار بود وهرچه میگفت ومیکرد هرون می پذیرفت. اگر چه جعفر نصف مملکت رابکسی میبخشید یا یکی از دختران هرون را بکسی تزویج مینمود، چنانکه داستان جعفر وعبدالملك بن صالح هاشمی[1] بهترین نمونهٔ آن میباشد. باین تفصیل که هرون ازعبدالملك پسرعموی خود خشمگین بود زیرا ویرا مدعی خلافت میدانست عبدالملك هنگامی در بزم باده پیمائی برجعفر وارد شد وپس از چند جام اجازهٔ مرخصی خواست.

جعفر گفت: اگر حاجتی داری بگو، عبدالملك گفت: هرون برمن خشمناك است.

جعفر گفت: اکنون از تو راضی شد وگذشته گذشت، عبدالملك گفت: چهار میلیون درهم وام دارم، جعفر گفت آن وام پرداخت شد، ولی امیرمؤمنان بالاتر وبهتر از آن بتو داده است.

عبدالملك گفت: آرزو دارم فرزندم ابراهیم بمقام دامادی خلیفه ارتقاء یابد، جعفر گفت:

امیرمؤمنان عالیه دختر خود را بابراهیم داد، عبدالملك گفت: آرزو دارم داماد خلیفه والی هم باشد. جعفر گفت: بفرمان امیرمؤمنان ابراهیم والی مصر شد، وچون عبدالملك از پیش جعفر رفت حضار ازجرئت وجسارت جعفر در وحشت افتادند که مبادا خلیفه بر وی غضب کند. اما بزودی دانستند که هرون همهٔ آن مطالب را تصویب کرده وچند احسنت هم بجعفر گفته است.

دراینصورت مسلم است که جعفر همه نوع اختیارات داشته وباپول وجان مردم هرچه میخواسته میکرده است، بااین وصف همینکه هرون ازقدرت برمکیان اندیشناك گشت آنانرا ازپای درآورد. مورخان در علت این واقعه اختلاف دارند ولی موجبات واقعی آن جریان همین است که ذیلا شرح میدهیم:

چرا برمکیان ازپا درآمدند

هارون وشیعیان

برمکیان شیعی بودند، وجد آنان خالد پیش از آنکه باعباسیان بیعت کند باعلویان بیعت کرده بود، چنانکه مردم خراسان وفارس نیز ابتداء باعلویان بیعت کرده بودند اما همینکه خالد پیشرفت عباسیان را دید وازسرنوشت شوم ابوسلمه وابومسلم آگاه گشت از شیعیان رو برتافت وازجان ودل خدمتگزار سفاح ومنصور شد. پسرخالد یحیی

۱ - داستان عبدالملك وجعفر مکرر شده است: اما جرجی زیدان میگوید (درمقدمهٔ جلد پنجم) که تکرار یك یاچند داستان درچند مورد مانعی ندارد زیرا درهرمورد طوری از آن استفاده میشود ولی بنظرما اولی آنکه دریکجا یك موضوعی ذکر شود در موارد دیگر بآن اشاره شود جرجی زیدان چنان نکرده وما ازنظر امانت در ترجمه همهٔ آن مکررات را بتفصیل ترجمه کردیم - مترجم

وپسران یحیی نیز همان روش را پیش گرفتند ولی در دل مهر علی را پنهان میداشتند و بآنان کمکهای مالی میکردند، اما طوری این کمکها را انجام میدادند که از هرون پنهان میماند زیرا هرون نسبت بشیعیان علی کینهٔ سختی داشت وهمه جا مراقب آنها بوده ازقتل وزجر آنان دریغ نمیکرد. هرون ازکودکی شیعیانرا دشمن خود میدانست و شیعیان از خلافت او بیمناك بودند و موقعیکه خلیفه شد فرمان داد همهٔ فرزندان ابوطالب را یکجا از بغداد بمدینه تبعید کنند.

هرون بقدری در دشمنی با آل علی شهرت یافت که شاعران برای تقرب بهرون آل علی را هجو میکردند و شاعران علوی هرون را هجو میگفتند، اما درزمان حیات هرون جرئت تظاهر نداشتند، همینکه هرون مرد ودرطوس بخاك رفت، دعبل بن علی شاعر علویان قصیده‌ای درمدح اهل بیت گفت ودرطی آن عملیات زشت عباسیان را از قتل و آزار علویان شرح داد و هرون را هجو کرد و بقبر هرون و علی بن موسی الرضا که دریك بقعه واقع‌شده اشاره نموده میگوید:

ترجمهٔ بعضی ازآن اشعار:

«تمام قبایل عرب از یمن و مضر وبکر شریك خون علویان شدند همانطور که...» «عباسیان مانندفاتحین دراراضی روم وخزر باعلویان رفتار کردند. آنانرا کشتند، اسیر کردند،» «غارت کردند، سوزاندند. اگر بنی امیه برای ستم کردن بآل علی بهانه داشتند عباسیان چه» «بهانه‌ای داشتند؟ درطوس برسر مزار علی آنمرد پاکیزه گذرکن...»دو گور درطوس است،» «واین عجیب است که یکی گور بهترین و دیگر گور بدترین مردم میباشد. اما از بدی آن» «باین دیگری زیان نمیرسد واز نیکی آن این دیگری سودی نمیبرد. انسان مختار است که» «کارنیك یا بدکند وسود وزیان نصیب خودش میگردد.»

برمکیان دشمنی هرون را نسبت بعلویان نمی‌پسندیدند وآنرا نامشروع میدانستند اما ازبیم هرون دم برنمیآوردند و نامیتوانستند بپنهانی باآنان یاری میکردند وپول میدادند. بزرگان شیعه مخفیانه نزد جعفر میآمدند وجعفر ازترس هرون آنهارا محرمانه میپذیرفت وآنان ازستمگریهای هرون نزد وی شکایت میکردند جعفر که پیش هرون ازهر کس مقرب‌تر بود علویان‌را پند میداد که از نزدیك شدن باوی خودداری کنند مبادا خلیفه آگاه‌شود واز وی مؤاخذه کند، باتمام این احتیاط کاریها مردمان مفسد وحسود از اعراب وهواخواهان آنانکه در دستگاه خلیفه بودند این جریانات را بگوش خلیفه میرساندند وازهمه بدتر زبیده زن هرون مادر امین باجعفر و خاندان برمکی عداوت داشت وزیادتر از دیگران بآنان حسد میورزید وبرای آنها کارشکنی میکرد، زیرا جعفر وپدرش مأمون پسر شوی زبیده را برتر از امین میخواستند. مثلا موقعی که خلیفه (هرون) بازبیده وامین ومأمون وجعفر ودیگران بمکه آمدند تاپیمان ولایت عهد را درکعبه بیاویزند امین وارد کعبه شد ومطابق معمول قسم

خورد ولی جعفر اورا برگرداند. گفت:

ای امین اگر به برادرت مأمون خیانت کنی خدا ترا رسوا سازد، سپس از امین خواست که سه بار راجع بآن موضوع سوگندیاد کند. زبیده مادر امین از این هواداری جعفر بسیار رنجید و کینهٔ اورا در دل گرفت بویژه که آن زن عرب و جعفر ایرانی بود و بهمان جهات شب وروز برای سرکوب برمکیان میکوشید، سایر امرای عرب مانند آل ربیع و آل مزید شیبانی که بواسطهٔ نفوذ برمکیان ضعیف شده بودند بازبیده همدست گشتند و از ایرانیان حتی خود برمکیان مانند محمدبن خالد عموی جعفر نیز برضد جعفر وپدر جعفر تلاش داشتند.

این دشمنان از چندین راه نزد هرون از برمکیان بد میگفتند، ازطرفی راجع به تشیع آنان واز طرفی راجع باستبداد برمکیان واز طرف دیگر در بارهٔ پول اندوختن آنها سعایت میکردند.

هرون همهٔ این سخنان را نشنیده میگرفت. چه محبت‌های یحیی را در نظر می‌آورد ولیاقت آنان‌را در ادارهٔ امورکشور از خاطر میگذرانید. اما کم کم سخن دشمنان اثر کرد و هرون از همراهی برمکیان با علویان خبردار شد بویژه موقعی که جعفر مردی علوی را بفرمانروائی مصر تعیین کرد و از آنرو هرون در صدد تباه کردن برمکیان برآمده منتظر فرصت شد.

شیعهٔ علوی در خراسان

خراسانیان ودیلمیان ومردم طبرستان پیش از قیام عباسیان ازشیعیان علی بودند وازنظر مدارا باابومسلم یا از ترس باعباسیان بیعت کردند وهمینکه خیانت عباسیان را نسبت با بومسلم دیدند برآنان خشمگین شدند وبرای خونخواهی ابومسلم بایکدیگر هم پیمان گشتند وچون منصور راوندیان را ازپادرآورد این کینه جوئی شدت یافت زیرا راوندیان یاران و برادران ابومسلم بشمار میآمدند. اما منصور شهربغداد را سنگر کرده درآنجا ماند وباعلویان جنگید وآنها را مغلوب ساخت. علویان ازبیم منصور بخراسان وشمال افریقا گریختند ومخفیانه برای خود دعوت وتبلیغ کردند. خراسانیان برای خونخواهی ابومسلم باعلویان همراه بودند و بهترین پشتیبان علویان بشمار میآمدند.

عباسیان از مردم خراسان بیم داشتند، چه از نیرومندی آنان باخبر بودند وسایرین نیز ازخراسانیان حساب میبردند. زیرا بچشم خود دیده بودند که خراسانیان خلافت را از امویان گرفته بعباسیان سپردند. درزمان هرون سردستهٔ شیعیان یحیی برادر محمدبن عبدالله حسنی که بدست منصور کشته شده بود ازحجاز بدیلم گریخت و درسال ۱۷۶ برهرون خروج کرد وکارش بالا گرفت. هرون از وی ترسید وفضل بن یحیی برمکی را نزد اوفرستاد. فضل با پند واندرز یحیی‌را رام ساخت وبرای او ازهرون امان نامه‌ای گرفت که بزرگان بنی‌هاشم نیز آنرا امضاء کرده بودند. بااین زمینه چینی اورا از دیلم به بغداد آورد. هرون هم آنچه

را که وعده داده بود وفاکرد ومقرری و جایزه‌های فراوان بوی داد. اما پس از چندی بفکر محبوس ساختن یحیی بر آمد وشاید دشمنان شیعیان اورا باین‌عمل تشویق میکردند وشایدهم خودش ازیحیی میترسید ودرهرحال چون به‌یحیی امان داده بود نمیتوانست علناً اورا آزار برساند، سپس فقهیان را خواست وامان‌نامه را بآنها نشان‌داد همه گفتند شرعاً نباید متعرض یحیی بشوی، فقط ابوالبختری قاضی گفت نظر بفلان باب‌فقه این امان‌نامه باطل است. هرون هم ازخدا خواسته آنرا ازهم درید ویحیی رادستگیر ساخته بجعفر داد تااورا زندانی سازد. جعفرکه بی گناهی آن مرد را میدانست درصدد استخلاص وی بر آمدو تصور میکرد نفوذ او (خودجعفر) وعشقلهٔ هرون مانع ازتعقیب قضیه میشود، لذا یحیی را از زندان درآورده بااو سخن گفت، یحیی بوی‌اظهار داشت که ای‌جعفراز خدا بترس ودستترا بخون من بی گناه آلوده مساز مبادا فردا محمد(ص) دشمن تو گردد. بخدا سوگند من گناهی نکرده‌ام و برضدخلیفه قدمی برنداشته‌ام جعفر دلش براو سوخت وبوی گفت :

تو آزادی هرجا میخواهی‌برو، یحیی گفت: کجا بروم که راه گریز ندارم وهرجا بروم دستگیر میشوم، جعفر اورا باوسایل مطمئن به‌محل امنی فرار داد.

هرون و جعفر

حسودان از هرسو مراقب جعفر بودند، بخصوص فضل‌بن ربیع‌که وزارت را پس‌از مرگ پدرحق خود میدانست وجاسوسان زبردستی در سرای جعفر گماشته بود.

آن جاسوسان خبر فرار یحیی‌را بفضل رساندند واوهم درموقع مخصوصی هرون‌را از چگونگی آگاه ساخت هرون‌از این‌خبر بخشم رفت ولی بفضل برادر جعفر چنان وانمود که جعفر این‌کار را بدستور وفرمان خود او انجام داده است. سپس جعفر را برای غذا خوردن دعوت‌کرد ودرضمن غذاخوردن که‌بوی‌لقمه میداد وسخن میگفت ناگهان‌از حال یحیی جویا گشت. جعفر گفت: اوهمچنان درزندان است. هرون گفت جان‌من؟ ـ جعفرمطلب‌را دریافته گفت: نه بجان‌تو، آنگاه جعفر داستان یحیی‌را بازگفت وبهرون توضیح دادکه بی گناه‌بود آزادش‌ساختم ـ هرون از روی‌سیاست گفت : به‌به‌چه نیکوکردی و این همان بودکه من میخواستم ولی همینکه جعفر بیرون‌آمد هرون آهسته باخود میگفت خدا مرا بکشد اگر تورا نکشم. با این همه چون هرون از نفوذ وقدرت برمکیان آگاه بود دنبال فرصت میگشت‌که درموقع مناسب‌کار آنان‌را بسازد، چه‌که بیشتر مردم حتی خود هاشمیان بواسطهٔ سخاوت و نیکوکاری برمکیان باآنان همراهی داشتند.

هرون برای‌گمراه ساختن جعفر اورا بحکومت خراسان تعیین‌کرد و مهر وزارت را از اوستانده به‌پدرش یحیی داد و پرچم بنام‌جعفر بسته ویرا فرمانروای خراسان وسیستان ساخت. امابعد از بیست‌روزجعفررا معزول نمود و شاید برای‌گمراه ساختن جعفر آن‌کار را نکرده‌بود بلکه‌درنظرداشت بدانوسیله‌اورا ازخود دورسازد. سپس از نیروی جعفر در خراسان

واهمه‌کرده اورا معزول نمود .

علی‌بن عیسی هامان‌که نیز از دشمنان برمکیان بود نزد هرون سعایت‌کردکه موسی برادر جعفر باخراسان مکاتبه‌دارد بآن قصدکه بخراسان برود ومردم آنجـا را بنافرمانی هرون وادارد. هرون این‌سخن را پذیرفت وموسی را بزندان افکند. سپس‌اورا رها ساخت. اما بطورکلی نظرش نسبت به‌برمکیان تغییر یافت و در رفتار باآنان نامهربانی وبددلی ابراز نمود مثلا تاآن ایام یحیی بدون اجازه پیش هرون میرفت ولی‌هرون درضمن صحبت ازاین وضع انتقاد نمود ویحیی هم بی‌اجازه بحضور نرفت . سابق برآن هرگاه یحیی پیش خلیفه میآمد، غلامان‌باحترام او سرپا می‌ایستادند. هرون به‌مسرور خادم امرکرد ازآن پس‌برای یحیی‌کسی برنخیزد. مردم‌که این اخبار را میشنیدند انتظار بدبختی برمکیان را داشتند و جرئت نمیکردند چیزی بگویند، فقط در مجالس ساز وآواز مطالبی میگفتند، از آن جمله ابن‌بکارگاهگاه در بزمها این شعر را میخواند .

ترجمهٔ شعر :

« مردم ازجان ماچه میخواهند ؟ چرا خواب وقرارندارند ؟ »

« آیا میخواهندآنچه که نهفته استآشکارسازند؟ »

هرون ازهواخواهان برمکیان بیم داشت کـه مبادا پس ازحمله به برمکیـان اسباب زحمت شوند. وازآنرو مرتب پی‌جوئی میکرد وازسازندگان ونوازندگان‌جسته‌جسته‌مطالبی می‌پرسید، زیرا معمولا سازندگان دربزم های باده پیمائی حضور میبایند وبامستان همنشین میشوند ومشهوراستکه مستی وراستی باهم‌است وکسی‌که ازبادهٔ ناب سرگرم شد و پای بند خرد ازدست داد رازنهانی را آشکار میسازد، لذا روزی هرون ازاسحق موصلی‌آهنگ نواز خود پرسید :

این روزها مردم ازچه سخن میگویند؟ اسحق گفت : مردم میگویند توبرمکیـان را میاندازی وفضل بن ربیع را جانشین‌آنان میسازی. هرون ازشنیدن این سخن اظهـار خشم کرده وفریاد زد: ترا باین حرفها چه ؟ اوهم خاموش ماند.

هرون جاسوسانی درخانه ودفتربرمکیان‌گماشته بودکه اگرآنان نفس بکشند خبرش را بهرون برسانند، آنها هم سخنان وعملیاتآنها را بزرگترازآنچه میشد نقل میکردند. از آنجمله دوغلام بچه ازنواحی دریای خزرکه دست پروردهٔ هرون بودند هـرون آنهـا را بمنظورجاسوسی بجعفر هدیه‌کرده بود، جعفرمعمولابزم های شبانه‌ای داشتکه هفته‌ای‌یکبار درکاخ خودش تشکیل می‌یافت وجامه‌های یك رنگ مخصوصی برای‌آن بزم‌آماده میشد کـه مهمانان وخود میربان‌پیش ازحضور دربزم‌آنرا برمیکردند وبیشتر‌مهمانان ازبزرگان‌ایران بودند. شبی دریکی‌ازآن بزم‌ها سخن‌ازابومسلم ونیرو وهمت وی بمیان‌آمدکه چگونه دولت اسلامی را ازامویان بعباسیـان انتقال داد، جعفر گفت: ـ ابومسلم‌آنقدرها هنرنکرد، چه‌که

وی ششهزار نفررا (بدون جنگ) قربانی ساخت. هنر آنست که بدون خونریزی چنان انتقالی صورت گیرد، غلامان بچه های خزری این سخن را بهرون رساندند و بر آن افزودند که منظور جعفر انتقال خلافت بایرانیان و یا علویان میباشد و طبعاً هرون بیش از پیش اندیشناك شد.

تا آنکه در سال ۱۸۷ موقع بازگشت از حج هرون برای سقوط برمکیان مصمم گشت و چنانکه گفتیم بعنوان حکمرانی خراسان مهر وزارت را ازجعفر گرفت ودرنهروان برای وی اردوگاه ترتیب داده پرچم برافراشت. همراهان جعفر در آنجا چادرزده آمادهٔ سفر شدند و خود جعفر دربغداد مانده تهیهٔ حرکت میدید.

اسماعیل بن یحیی هاشمی ازدوستان صمیمی جعفر که تاحدی ازقصد هرون خبرداشت به منظوراصلاح نزد جعفر آمد وآهسته آهسته بوی گفت: که ای امیر تو اکنون فرمانروای مملکت خراسان شده‌ای وبجائی میروی که هرنوع خیرات وبرکات درآن یافت میشود و دست بهمه جا گشوده است بهتر آنکه املاك شخصی عراق را بفرزندان امیرالمؤمنین واگذار کنی جعفر ازاین سخن بخشم آمده گفت: ای اسماعیل چه میگوئی بخدا سوگند نانی که پسرعمویت میخورد ازدولت سرماست، اساساً این دولت بوجود ما استوار است اورا همینقدر بس که بهیچ کاری نمیرسد. ماکارهای خوداو وفرزندان وکسان اورا اداره میکنیم وخزانه‌اش‌را پرازپول ساخته‌ایم، اینك کارش بآنجا کشیده که باندوختهٔ ماچشم دوخته وآنچه را که برای بازماندگان خود گذارده‌ایم ازما میخواهد وحسد ورزی وطمع کاری را تا این حد رسانیده است بخدا اگرچیزی ازمن بخواهد بدبختی بهره‌اش میگردد، جعفرطوری سخن گفت که مثلا رفتن وی بخراسان وشورش برضد هرون توأم خواهد شد. اسماعیل که تهدید وخشم جعفر را دید ازنزد وی درآمده بگوشهٔ پنهانی رفت زیرا پیش هرون و جعفرهردو متهم شده بود.

جاسوسان این داستان را نیز باشاخ وبرگ بهرون گفتند وچیزهائی هم برآن افزودند بقسمی که تصور میرود تاآن هنگام هرون قصد حبس جعفر را داشت ولی پس ازشنیدن آن تهدید بقتل جعفر وسقوط برمکیان مصمم شد. معذلك بازن خود زبیده درآن باب مشورت کرده گفت: میترسم جعفر بخراسان برود وبر ما یاغی شود وکاررا ازدست ما بستاند، زبیده که با جعفر وبرمکیان دشمنی دیرین داشت نظرهرون را تأیید کرد ومطالبی از روابط نا مشروع جعفر باعباسه خواهرهرون بگوش اورسانید که درکاخ خلیفه چه اتفاقاتی ازآن مقوله روی داده‌است، هرون فرصت را مناسب دید چه که یاران وکسان جعفر درنهروان اردو زده بودند وخود جعفر تنها در بغداد بود، ازآنرو مسرور خادم خودرا خواسته گفت: بروسرجعفر را بیاور مسرورنیز فوری آن دستوررا اجراء کرد، هرون سپس یحیی پدر جعفر و فضل برادر جعفر وتمام کسان وفرزندان اورا (باستثنای محمد برادر یحیی که برای او خبرچینی میکرد) دستگیرساخت واموال واملاك ودارائی آنانرا تصرف کرد وبهمهٔ شهرستانها دستور داد که

برمکیان وهمراهان وهواخواهان آنان‌را به‌بند اندازند ودارائی آنانرا بگیرند وفضل بن ربیع دشمن آنان را وزارت داد. اماچنانکه انتظار میرفت هرون بزودی ازکردهٔ خود پشیمان‌شد وهرگاه‌که نام برمکیان بمیان میامد زار زار میگریست. آری همانطور کـه خسرو پرویز بزرگمهر وزیرخودرا به اتهام مزدکی بودن [1] کشت همانقسم هرون بایحیی وبرمکیان‌رفتار کرد وبازهم مانند پرویز ازکردهٔ خود پشیمان شد.

پس علت سقوط برمکیان همان پیروی ازسیاست دیرین عباسی بوده‌که چون بکسی یا خانواده‌ای بدگمان میشدندآنان را ازپادرمیآوردند ولی همین فرمانروایان عباسی با مردم زیردست (رعایای خود) غالباً مطابق احکام شریعت اسلام یعنی عدل ورحم واحسان و حلم و مدارا رفتارمیکردند بخصوص هرون‌که اگراورا پند میدادند میگریید و اگرازاو طلب عفو میکردند می‌بخشید و اگرکمك میخواستند بی دریغ می‌بخشید تا آنجاکه سخاء و عـدل و احسان او همه مثل شد ولی‌همین هرون نیکوکار نسبت بعلویان ستمگر بی نظیری بوده و نه تنها علویان را آزار میداد بلکه هرکس مختصر مساعدتی باآنان میکرد ازهرون زجروعذاب میکشید .

امین ومأمون
با عرب وایرانی

خراسانیان‌که ازقتل ابومسلم خشمگین بودند ازسقوط برمکیان‌بیش از پیش برعباسیان خشمناك گشته تصمیم گرفتندکه هرطورشده باکمك یکدیگر انتقام بستانند وبرای انتقام‌جوئی دنبال فرصت میگشتند تا اینکه متوجه مأمون شدند، که مادر اوایرانی‌بود وخودش دردامان جعفربرمکی پرورش یافته بود وازآنرو بشیعیان علوی تمایل داشت. آنروزها تشیع مثل‌امروز مذهب دینی بشمارنمیآمد، بلکه یك حزب سیاسی محسوب میشد ومقصود از شیعیان دسته‌ای ازایرانیان ودیگران بودندکه با علویان یاری می‌کردند. [2]

بنابراین مهرایرانیان وشیعیان ازکودکی درنهاد مأمون تمکن‌یافت و یحیی فضل بن سهل سرخسی را که مردی زرتشتی بود بخدمت مأمون گماشته بود. فضل تاسال ۱۸۰ بدین محوس میزیست وفقط آنموقع بدست مأمون اسلام‌آورده بامید پیروزی ایرانیان درخراسان شیعه‌گشت وچون ازخود لیاقت بروز داد یحیی اورا پیش‌آورد و سرپرست مأمون قرارداد. فضل‌که مأمون را شخص خردمند باهوشی تشخیص داد اورا برای خلافت شایسته دید و در

۱ـ خسروپرویز وزیری بنام بزرگمهر نداشته که اورابکشد وازکشتن اوپشیمان شودوظاهراً جرجی زیدان میان انوشیروان وخسروپرویز اشتباه کرده است. گرچه جرجی زیدان هماین‌اشتباه را ازجلد اول مروج الذهب مسعودی صفحهٔ ۱۱۹ نقل‌کرده است .

۲ـ جرجی زیدان میگوید درآنروز شیعه یك حزب سیاسی‌بود ودستهٔ مذهبی بشمارنمیآمد، باید دانست که شیعیان یعنی هواخواهان خاندان رسالت وولایت چندین فرقه بودند والبته غالب‌آن دسته‌ها مرام های سیاسی داشته‌اند ولی شیعهٔ جعفری یعنی پیروان حضرت جعفر صادق علیه‌السلام هیچگاه درسیاست مداخله نمیکردند . مترجم

آن راه بسیار کوشید وهمه نوع بمأمون خدمت کرد مأمون فضل را دوست میداشت و احترام میگذارد، فضل هم لااقل مقام وزارت را برای خود پیش بینی میکرد. میگویند: یکی از معلمان و مربیان مأمون که مهرو مودت وی را نسبت بفضل مشاهده میکرد هنگامی بفضل گفت: اگر این جوان (مأمون) خلیفه شود یك میلیون درهم بتومیرسد. فضل ازاین سخن بخشم آمده گفت بخداسوگند من اورا برای پول خدمت نمی کنم، من ملازمت اورا از آن جهت برگزیده‌ام که فرمانم درشرق وغرب مجری گردد.

هرون ازمردم برای پسرانش چنین بیعت گرفت که پس از وی امین خلیفه شود وپس از امین مأمون بخلافت برسد. آنگاه عراق وشام را تا افریقیه بامین واگذارد وقسمت شرق را تاخراسان بمأمون سپرد وتمام این تقسیم بندیها با نظر یحیی انجام میگرفت و البته فضل بن سهل و دیگران نیز در این مـوارد با یحیی همدست بودند. درسال ۱۹۲ هرون عازم خراسان شد وبمأمون فرمان داد که در بغداد بماند. چون درآن موقع هرون بیمار بود. فضل بن سهل اندیشید کـه مبادا هرون بمیرد و دست مأمون ازهمه جا کوتاه بماند، لذا بمأمون گفت:

ماندن تو در بغداد صلاح نیست، چه پدرت بیمار است وشاید درراه بمیرد و پس ازمرگ او برادرت پسر زبیده با هاشمیان برتو بتازند و کمترین کاری که پس ازمـرگ پدر باتومیکنند آنست که ترا ازولیعهدی خلع مینمایند. پس از هرون بخواه که ترا نیز باخود ببرد، مأمون نیز از پدرخواست که همراه وی باشد، هرون درآغاز این خواهش را نپذیرفت ولی بعداً موافقت



گنبد قابوس (درگرگان قرن ۴ هـ)

نمود وشاید امتناع هرون در ابتداء از آن جهت بود که مرگ خودرا نزدیك میدید ومیدانست فرزندانش مأمورینی در اطراف او گماشته‌اند که حتی نفس زدن اورا میشمارند وبنا بر آن بهتر میدید که از فرزندانش جدا باشد.

سرانجام مأمون وفضل با هرون بطرف خراسان حرکت کردند، فضل در میان راه از سران سپاه برای مأمون بیعت گرفت وهرون را وادار کرد که اموال موجودی همراه خودرا بمأمون واگذارد. مأمون بمرو که مرکز خراسان بود رهسپار شد وهرون در طوس ماند وبیماری وی شدت کرد. امین گرچه در بغداد اقامت داشت اما فضل بن ربیع که پس از برمکیان بوزارت رسیده بود پیوسته ملازم هرون بود وهمه چیزرا مراقبت میکرد، همینکه امین از بیماری خطرناك پدر آگاه شد از فضل بن ربیع خواست که همانجا برای وی بیعت بگیرد، فضل نیز بآن کاردست زد، هرون درسال ۱۹۶ در طوس مرد وفضل بن ربیع از غیبت مأمون در طوس استفاده کرده، سران سپاه وبزرگان را به بیعت امین واداشت وآنان نیز بامید بازگشت بوطن وملاقات بـا کسان ونزدیکان بیعتی را که بامأمون کرده بودند نادیده انگاشتند وبنا به پیشنهاد فضـل بن ربیع با امین بیعت کردند. فضل بن ربیع اموال موجودی در طوس را باسران سپاه و رجال برداشته به بغداد باز آمد وامین را وادار نمود که برادر خود مأمون را از ولیعهدی خلع کند.

فضل بن سهل وعلی بن موسی الرضا (علیه السلام)

مأمون در مرو ازمرگ پدر وپیمان شکنی سران سپاه آگاه شد و ازآنرو برجان خود ترسیده کسان ودوستان را برای مشورت فرا خواند وناتوانی خودرا در برابر زورمندی برادر (امین) اظهار کرد ولی دوستان ویاران وی اورا دلداری واطمینان دادند واز هرجهت امیدوار ساختند. ازآن جمله فضل بن سهل گفت: تـو اکنون میان دائی‌های خود اقامت داری وهمهٔ آنان بیعت ترا پذیرفته‌اند کمی صبر کن من کارها را مرتب میسازم مأمون ازاین نوید دلگرم گشته گفت: من صبرمیکنم واختیارات را بتومی‌دهم. مأمون سپس فضل را ذوالریاستین خواند وشمشیر وقلم را بوی سپرد.

فضل که پیشرفت مأمون را پیشرفت ملت و وطن خود میدید باتمام قوا برای خلافت مأمون بتلاش افتاد ومردم را استمالت کرده بطرف وی کشانید وسرحدات را بنام او متصرف شد کم کم دشمنی دو برادر فزونی گرفت، روابط آنها قطع شد واسم یکدیگررا در بغداد وخراسان ازخطبه انداختند وبرضد هم لشکر آراسته بجنگ پرداختند.

سپاهیان مأمون که همه ایرانی بودند بسرداری طاهر بن حسین رو ببغداد آوردند ودر سال ۱۹۸ هجری امین راکشته سرش را ازبغداد برای برادرش مأمون بخراسان فرستادندو همینکه مأمون صدق گفتار فضل را دید وبرادرش را مغلوب وکشته یافت کاملا تسلیم فضل گشت فضل هم دیکتاتور سراسر ممالك اسلامی شده برادرخود حسن بن سهل را بفرمانروائی عراق عجم وعراق عرب وفارس وحجاز ویمن گماشت و مرکز حکمرانی اورا دربغداد تعیین کرده،

سپس بفکر افتاد که خلافت را بعلویان منتقل سازد وعلی‌بن موسی‌الرضا را که درخراسان مریدان بسیار داشت نامزد ولایت عهد ساخت ومأمون را بآن‌کار تشویق نمود وشاید قبلا با مأمون شرط کرده بود که درصورت قبول این پیشنهاد باوی کمک کند واگرهم قبلا این شرط نشده بود بعداً مأمون را بآن عمل تشویق کرد مأمون هم یا ازروی میل ویا ازروی ناچاری یا از روی محبت بعلویان که ازکودکی به مهرآنان پرورش یافته بود اظهار تشیع میکرد، حرف فضل را قبول کرد ودرسال ۲۰۱ علی‌بن موسی‌الرضا را ولیعهد ساخت واورا (الرضا من‌آل محمد) لقب داد ومقررداشت سپاهیان لباس سیاه را که شعار عباسیان بود برکنده سبز بپوشند واین فرمان درتمام ممالک اسلامی اجراء گشت اما تااین خبر به‌بغداد رسید عباسیان بهیجان آمدند وازبیعت باعلی‌بن موسی سر باززده گفتند، خلافت باید درخاندان عباس باشد وچون می‌دانستند این‌کار دراثردسیسهٔ فضل انجام گرفته ازاطاعت برادرش حسن‌بن سهل (دربغداد) سرپیچی کردند وتصمیم گرفتند مأمون را خلع نموده عمویش ابن مهدی را خلیفه سازند وبا وی بیعت کرده ابراهیم را المبارک لقب دادند وکسانی نزد مأمون فرستاده اورا تهدید بقتل کردند. فضل بن سهل تمام این وقایع را ازمأمون پنهان می‌داشت که مبادا بترسد وپشیمان شود وعلی‌بن موسی را خلع کند.

اماخود علی‌بن موسی ازاین جریانات خبرداشت ونمیخواست که مأمون در نتیجهٔ ولیعهدی اودچار آن گرفتاریها بشود[۱]، لذا نزد مأمون آمد وهمهٔ مطالب را بوی گفت. مأمون این اخباررا باورنکرده گفت: شاید همانطور که فضل گفته مهدی‌را درغیاب من بحکومت بغداد گماشته‌اند. اما علی‌بن موسی بمأمون گفت:

آنچه فضل گزارش داده خلاف واقع است، آنگاه مأمون دانست که فضل باوی خدعه کرده، لذا مردی را بسرخس روانه کرد تافضل‌را درحمام کشتند وپس‌ازآن قاتلان‌رامحاکمه نموده بقتل رسانید.

بعد ازقتل فضل بفکر علی‌بن موسی افتاد وچون بیم داشت که مبادا اگر او را معزول سازد خراسانیان بروی شورش کنند، ازآنرو بسیاست دیرین عباسی رجوع کرده و در صدد مسموم ساختن وی برآمد وبا انگورزهرآلود علی‌بن موسی‌را بقتل رسانید.

عباسیان که‌این‌را دانستند دوباره بامأمون همراه‌شدند وابراهیم‌بن مهدی‌را خلع کرده رو بمأمون‌آوردند. ابراهیم وفضل‌بن ربیع وهمراهان امین ازبغداد گریختند ومأمون درسال ۲۰۴ ببغدادآمده مستقرشد وبرای اینکه جای شبهه‌ای باقی نگذارد برآل علی سخت گرفت

۱ـ آنچه جرجی زیدان دربن باره میگوید واقعیت محض نیست، حقیقت اینست که خود مأمون پس‌از اینکه حضرت علی‌بن موسی را به ولایتعهدی انتخاب کرد ـ از استقبال بی‌نظیر مردم گرد وی به وحشت افتاد. از همه مهمتر حضرت بی‌توجه به‌مقام ولایتعهدی آنچنان بی‌تکلف به‌امر معروف و نهی‌منکر مشغول شدکه با سیاست وی وافق نیافتاد و از این رو تصمیم به‌کشتن وی گرفته مسمومش کرد. (ناشر)

و آنان را وادارساخت که لباس سیاه بپوشند.

با این پیش‌آمدها کار شیعیان در بغداد سستی گرفت و با آنکه ایرانیان در دستگاه خلافت نفوذ داشتند شیعیان ازقدرت افتادند واین وضع تا سال ۲۳۲ که متوکل خلیفه شد همچنان باقی بود. متوکل که از کودکی میان دشمنان شیعه بزرگ شده بود پس ازخلیفه شدن شیعیان را شکنجه و آزارداد ودشمنان آنانرا مقرب ساخت وبدانجهت علی‌بن الجهم شاعر شامی (از خاندان بنی شامه) وعمروبن فرخ المرخجی و ابوالسمط از فرزندان مروان‌بن‌ابی‌حفصه بمتوکل نزدیك شدند. بخصوص ابوالسمط که پدرش‌ازموالی‌امویان بود وبواسطهٔ هجوعلویان نزد هرون مقرب شده بود. اینان متوکل‌را بآزار شیعیان وادارمیساختند تاآنجاکه متوکل کینهٔ شیعیان را دردل گرفت وحتی‌ازخلفائی مانند مأمون ومعتصم والواثق که باشیعیان‌بالنسبه خوشرفتار بودند‌بشدت ابراز تنفرمیکرد وهمانطور که تربیت برمکیان مأمون‌را بدوستی شیعه بارآورد تربیت اینان متوکل را بدشمنی شیعه وادارساخت. متوکل دستورداد قبر حسین بن علی وبناهای اطراف‌آن را خراب‌کنند ومردم را ازرفتن بکربلا منع‌کرد و دردشمنی علی وفرزندان علی افراط نموده باستهزاء (آنحضرت) اقدام نمود. میگویند مرد مخنثی‌ازندیمان وی بنام عباده بالشی زیر پیراهن خود میگذارد وسربی‌موی خودرا برهنه ساخته مرقصید ومیگفت: «خلیفهٔ مسلمین مرد بی مو وشکم بزرگ آمد.» ومتوکل این‌را میدید وشراب می‌خورد ومیخندید ازهمانروزها سنیان باکمك ترکان برشیعیان غلبه‌کردند (تفصیل‌آن خواهد آمد) ونفوذ ایرانیان وشیعیان ازبغداد رخت بربست و با خلافت متوکل دورهٔ اول حکمرانی ایرانیان پایان پذیرفت.

اسرار در دولت عباسی

یکی ازخصوصیات دولت عباسی این بود که اسرار دولتی را باحدیت کامل محفوظ میداشتند وآنچه را که دردل پنهان مینمودند بهاحدی ابراز نمیکردند ونقشهٔ خودرا تاساعت‌آخرمخفی میگذاردند‌بخصوص اگرآن نقشه‌ها مربوط بامور سلطنتی‌وروابط‌آنان‌باسرداران ورجال کشور‌بوده است رفتارمنصور با ابومسلم وعموهای خودش (منصور) گواه براین مدعاست. چنانکه هرون بابرمکیان ومأمون بافضل بن سهل وعلی بن موسی وطاهربن حسین همانطور عمل‌کرد. عباسیان‌کتمان اسرار ونقشه هارا شرط عمدهٔ موفقیت خود میدانستند تا آنجا که قثم بن عباس چنانکه دیدیم نقشهٔ خودرا بدون اظهار بمنصور اجراکرد. عباسیان دراجرای نقشهٔ خود ازجاسوسان وخبرچینان کمك میگرفتند وهریك برای دیگری جاسوس میگماشتند خلیفه‌برای وزیران و وزیران‌برای خلیفه‌وهردو برای سرداران،سرداران‌برای‌هرسه‌جاسوس میگماشتند، این جاسوسان بیشتر ازمیان غلام بچه‌ها وکنیزکان وهم خوابه‌ها انتخاب می‌شدند. خلفاء غالباً برای فرزندان وولیعهدان خویش جاسوس داشتند وآنان هم برای خلیفه جاسوس‌میگماشتند چنانکه مسرور خادم‌برای مأمون نزد هرون جاسوسی‌میکرد، جبرائیل‌بن

بختیشوع پزشك هرون جاسوس امین بود وحتی برای هرون چنانکه گفتیم نفس‌شماری میکردند.

همینکه هرون ببغداد برگشت جاسوسانی برعمویش ابراهیم گماشت که تمام گفته های اورا ازشوخی وجدی خبر میاوردند، پس ازوی که دولت عباسی روبانحطاط رفت برشمارهٔ جاسوسان چنانکه معمول است افزوده گشت. خلیفه ها بروزیران ووزیران برخلیفه‌ها وهر دو بروالیان مأمورینی میگماشتندکه بنام اصحاب برید (خبرچینان) مشهور بودند. ازآن گذشته کنیزان وغلامان وخدمتگزاران ومازندگان ونوازندگان وغیره نیزجاسوسی میکردند زیرا دستگاه دولتی روبفساد وانحطاط میرفت وهریك ازدیگری بیم داشت تاآنجاکه مأمون برای هریك ازمأمورین خود یك یاچند جاسوس گماشته بود وازهر گناهی جزسه گناه یعنی تعرض بناموس واسباب چینی برای امورکشور وکشف اسرار صرفنظر میکرد ولی مرتکبین



بلوچ مسلمان (پاکستانی)

آن سه گناه را بسختی کیفر میداد .

در نتیجهٔ این سیاست (کتمان) حقایق بسیاری ازامور در آنموقع (وتا کنون) مخفی مانده است. مثلا هنوزهم کسی نتوانسته است که باذکر سند علت سقوط برمکیان را ثابت کند وآنچه گفته شده از روی حدسیات است وجه اشخاصی که ظاهراً دراثر خوردن انگور یاخرما مرده‌اند ودرحقیقت فلان خلیفه یاوزیر یا امیر یاسردار بدست فلان طبیب یافلان خدمتگزار او را مسموم کرده است .

آمیزش نژادها پس از اسلام

دانستیم که عربها بحفظ نژاد خود تاحد تعصب کوشش داشتند وکسی راکه پدر یامادرش عرب نبود خوارمیداشتند و اورا مذرع (دورگه) میخواندند وفرزندان عربی که ازمادرغیرعرب بدنیا میآمدند هجین (نا اصل) میگفتند .

پسران کنیز

پس ازپیدایش اسلام عربها برایران و ترکستان وسایر نقاط دست یافتند واز آنجا زنانی بعربستان آورده بعنوان (دایه) پرستار و همخوابه درخانه‌ها نگاه داشتند وباپاره‌ای ازآنان همبسترشدند و درآغاز ازاین‌کار (هم بسترشدن بازنان بیگانه) ننگ داشتند و فرزندانی‌که از آن آمیزش پیدا میشد پست میداشتند بخصوص درحجاز که مرکزجامعهٔ عربی‌بود وازآمیزش بازنان غیر عرب امتناع میکردند ولی کم‌کم آن تعصب ازمیان رفت وسه‌مرد بزرگ یعنی علی‌بن‌الحسین (زین‌العابدین)، قاسم‌بن محمد وسالم‌بن عبدالله ازمادران غیرعرب بوجود آمدند و ازحیث علم وتقوی واخلاق‌از تمام مردم برترگشتند، از آنروسایرین نیز بازنان غیرعرب هم‌بستر شدند.

با این‌حال بنی امیه ازروی تعصب عربی‌چنان فرزندانی راپست میشمردند مثلاموقعی که علی‌بن الحسین (زین‌العابدین) کنیز خودرا آزادکرد و بعقد خود درآورد عبدالملك نامه‌ای باونگاشت واورا سرزنش نمود. علی‌بن‌الحسین درپاسخ وی نوشت که: « خداوند با اسلام این‌تعصبات را ازمیان برد ومسلمان‌را ازپستی وعار وسرزنش منزه نمود پیغمبراکرم (صلی‌الله علیه‌وآله وسلم) یاکنیزخود وزن غلام خود ازدواج نمود.» عبدالملك که نامه را خواند گفت: عجیب است چیزی که برای مردم اسباب پستی‌میشود، برای علی‌بن‌الحسین موجب افتخارمیگردد. کم‌کم عرب‌ها نسبت بکنیززادگان تغییر عقیده دادند ونسب پدری‌را مهم دانستند. چنانکه شاعر عرب میگوید.

ترجمهٔ شعر :

« مردی‌که مادرش رومی یاسیاه یا عجم‌است بد ندانید.»

« زیرا مادر ظرف موقت است ونژاد مربوط به تخمهٔ پدراست.»

با این‌حال بنی‌امیه تا آخر خلافت خودکنیززادگان را پست میشمردند و آنانرا به ولیعهدی انتخاب نمیکردند وهمینکه زیدبن‌علی بن‌الحسین مدعی خلافت‌شد هشام‌بن‌عبدالملك

اورا ننگین خوانده گفت: توکه مادرت کنیز است چطور ادعای خلافت داری؟ زید در پاسخ وی گفت:

« مادرها که نمیتوانند مردان‌را ازهدف خودشان بر گردانند مگر مادر اسماعیل کنیز (هاجر) نبود؟ با این‌همه اسماعیل پیغمبرشد وبهترین مردان ، محمد ازفرزندان اسماعیل کنیززاده درآمد». علویان ازنظر مخالفت با امویان بیشتر باکنیزان ازدواج میکردند و بهمین جهت هم موالیان از دوستان علویان شدند .

از آنرو درصدراسلام عربها دودسته شدندیکی آنان‌که نسبرا ازطرف پدر میدانستند وبمادر اهمیت نمیدادند و دستهٔ دیگر که نسب پدری ومادری را مهم میشمردند .

میگویند عبدالملک‌بن مروان دوپسرخود سلیمان و مسلمه را دراسب دوانی بمسابقه دعوت‌کرد وسلیمان پیش برد. عبدالملک این‌اشعار را بدان مناسبت گفت :

ترجمهٔ اشعار :

« بشما گفتم‌که کنیززادگان را درمسابقه شرکت ندهید »
« این دوهرگز برابر نمیشوند، آن مادرش بانو واین‌مادرش کنیز است »
« این بازویش‌کوتاه وتازیانه‌اش کوچك وپاهایش بی حرکت‌است»
« زیرا بدائی‌هایش مانند شده واصل بد، سرانجام ظاهر میگردد.»

حاتم طائی نیز میگوید:

ترجمهٔ شعر :

« اینان دختران خود را بخوشی‌بما ندادند، ماآنان را باشمشیربخانهٔ خودآوردیم »
« اسیری برای آنان خواری نشد ماآنان را بنان‌پختن وخوراك پختن وادارنکردیم ، ما »
« آنان را بابهترین‌زنان خود معاشرساختیم وآنان فرزندان زیبای دلبری‌آوردند وچه‌بسا»
« فرزندکنیزك که درمیدان جنگ ازشیر شرزه زورمندتربوده ودرشب تار مانند ماه می - »
« درخشیده وازنیزه‌اش خون میچکیده... »

سرانجام قانون طبیعت وپیشرفت تمدن کارخودراکرد وتعصب (بی‌جای) بنی امیه در حفظ نژاد ازمیان رفت تاآنجاکه دراواخرکنیززادگان اموی هم بخلافت رسیدند، نخستین خلیفهٔ‌کنیززاده اموی یزیدبن ولیدبن‌عبدالملک میباشدکه مادرش‌ازفرزندان یزدگردساسانی است. وقتیبه اورا ازسغد اسیر گرفته برای حجاج‌فرستاد حجاج‌هم اورا برای ولید فرستاد و بالاخره مادریزید شدکه درسال ۱۲۶ بخلافت رسید، میگویند امویان بیشترازآنرو کنیز-زادگان را ولیعهد نمیساختند که زوال دولت‌خودرا بدست کنیززادگان میدیدند واتفاقاً هم همانطورشد زیرا یزید مزبورکه بخلافت رسید امویان سقوط خودرا پیش‌بینی کردند. وی هفت ماه خلافت‌کرده مرد وپس‌از او مروان بن محمد فرزند یك‌کنیز کرد بخلافت رسید و

او آخرین خلیفهٔ خاندان اموی میباشد.

خلفای کنیز زاده (هجین یا نا اصل)

عباسیان که باکمك موالی روی کار آمدند طبعاً آن تعصب عربی را نداشتند ودر دورهٔ آنان بقدری عربها بازنان غیرعرب آمیزش کرده بودند که اصلا کسی به نسب مادر اهمیت نمیداد چنانکه بیشتر خلفای عباسی (از ابراهیم امام تا دیگران) ازمادران ترك وفارس وکرد و بربری وارمنی ورومی و حبشی وزنگی وغیره پدید آمدند.

نام خلیفه	جنس مادر
ابراهیم امام	بربری
منصور	بربری
هرون	حرشی
ابراهیم‌بن مهدی	زنگی
مأمون	ایرانی
المنتصر بالله	حبشی رومی
المستعین بالله	اهل سیسیل
المعتضد	کنیز
المقتدی	رومی
المقتدر	ترك
المکتفی	ترك
المستضیئی	ارمنی
الناصر	ترك

سایر خلفای اسلام درمصر واندلس نیز بهمین قیاس بودند. مثلا مادر المنتصر فاطمی سودانی، ومادر عبدالرحمن اموی (اندلس) بربری بود وچه بسا ازفرزندان خلفاء که بخلافت نرسیدند وکنیززاده بودند، ازآن جمله مادرمحمد حنفیه فرزند علی‌بن ابیطالب کنیز سیاه سندی بود. حال سایرمردم نیز بهمین قراربود. یعنی اززمان جاهلیت تا صدراسلام واواسط امویان نسب عربها ازطرف پدرومادر کاملاعربی خالص بوده ولی بعداً قسمت مادر ازمیان رفت وفرزندانی میان عربها پدید آمدند که مادرهایشان عرب نبودند که عربها درآنموقع به نژاد مادری اهمیت نمیدادند وپدررا اصل میدانستند درصورتی‌که تحقیقات علمی امروز ثابت داشته که فرزند اخلاق وملکات خودرا هم ازپدر وهم ازمادر بطورتساوی ارث میبرد. چه‌بسا که بمادر شبیه‌تر ازپدر میشود. ازاین‌جهت‌است که پس‌ازپایان قرن اول هجرت خون خالص عرب کمیاب شد وفقط درصحراهای دوردست که بیگانگان آمد وشد نداشتند قبایل خالص‌عرب باقی ماند.

گذشته از تغییراتی که درخون عرب بواسطهٔ آمیزش با بیگانگان پدیدآمد اقامت آنان درممالك غیرعرب واوضاع واحوال محیط تازه درآنان تغییراتی داد .

پس‌عرب شهرنشین قرن سوم هجری غیرازعرب صدراسلام وطبعاً غیرازعرب امروزاست چه ازصدر اسلام تاکنون نژادعرب بابسیاری ازنژاد ها آمیخته شده وسلسله نسب از میان رفته وچه‌بسا مردم غیرعرب‌که خودرا جزء عرب درآورده اند ودرنتیجه تعصب نسبی عرب مبدل به تعصب شهری شد وسکنهٔ شام ومصر وعراق ومغرب (افریقیه و اندلس) خودرا عرب خواندند،درصورتی‌که آنان‌هم مخلوطی ازعرب وکرد وترك وچرکس ودیلم وروسی‌وفارسی وارمنی وگرجی‌وغیره میباشند زیرا کسی‌که ابتدا باین‌نواحی بیاید بیگانه بشمار میرود ولی همینکه‌درآنجا ماند وفرزندآورد وچندی گذشت(ازبیخ) عرب میشود .

دورهٔ اول حکومت ترکان

از خلافت متوکل ۲۳۲ تااستیلای دیلمیان ۳۳۴هجری

منظورما از دورهٔ اول حکومت ترکان مدت‌زمانی‌است‌که آنان زمام اختیار خلفای عباسی را در دست داشتند. بااین فرق که ایرانیان بعنوان وزیر وترکان بعنوان سردار وسپاهی برکارهامسلط گشتند و حدفاصلی میان دودوره نبوده‌است‌که‌آن یکی پایان رسیده ودیگری آغاز شده‌باشد. بلکه هردو دوره تامدتی باهم بوده و اولی در دومی ودومی دراولی وارد شده‌بود .

ترکان پیشین

ترکان ازملت‌های قدیمی هستند وبطورکوچ نشین درکوههای آلتای (یاکوههای طلائی) دراواسط آسیامیان هندوچین وسیبریه میزیستند وازچندین‌عشیره وقبیله وقوم تشکیل می‌یافتند. ترکان مانند رومیان راجع به‌نیاکان‌خود عقایدی دارند. رومیان‌خودرا از اولاد روملس وترکان‌جد بزرگ‌خودرا برتزینه میدانند و میگویند : وی ازپستان گرگ شیرخورده وهمینکه بزرگ شد نخستین سردار ترکان گشته وترکان را باچادرها وگله‌ها و رمه‌ها بجنگ‌برده است وبا همسایگان بویژه چینیان جنگ‌کرده‌است برتزینه پسران بسیارداشته است. آنان‌که شهرهای چین را دیدند بهوس افتادند برای خود شهربسازند ولی یکی‌ازسرداران آنها آنان‌را ازاین‌کارباز داشته گفت: «ای سرورگرام ما ده یك مردم چین نمیشویم و نیرومندی‌کنونی ما نه ازشماره است بلکه آزادی وبیابان‌گردی مارا قوی ساخته‌است وهرگاه‌که زورمند نباشیم بصحرا برمیگردیم واگر زورمند باشیم حمله میاوریم ولی شهرنشینان درشهرها محبوس هستند ومانند جانورانی میباشندکه درقفس مانده‌اند.» .

فرزندان برتزینه اینرا پسندیدند وازشهرنشینی دست برداشتند، همانطورکه عربها در آغازپیدایش اسلام بواسطهٔ صحراگردی پیروز شدند، ترکان درنتیجهٔ بیابان‌گردی نیرومند گشتند وشمارهٔ مردان جنگی‌آنان به چهارهزار رسید. باایرانیان ورومیان وچینیان پنجاه سال جنگیدند وبیشتراوقات پیروزشدند ودرزمان یوسفیان بارومیان صلح‌کرده پیمان بستند و

تاچندی روابط ترکان ورومیان بموجب آن پیمان نیکوماند وسفیرانی نزدیکدیگر میفرستادند. درزمان خاقان (ترك) دیزابول رومیها کسانی بکوه طلافرستادند و باترکان برضدانوشیروان پیمان بستند اما بر انوشیروان فایق نیامدند . ترکان کم کم بشهر آمده در نـواحی ترکستان اقامت کردند .

ترکان پس از اسلام

پس از پیدایش اسلام عربها بجهانگیری بـرخاستند واز ماوراءالنهر گذشته بترکستان رسیدندوشهرهای بخارا، سمرقند، فرغانه، اشروسنه وغیره را درزمان امویان گشودند، درزمان عباسیان این‌شهرها باج گزاراسلام شدند ومسلمانان غالباً ترك بچه‌ها را بطـوراسیریابنده یـابجای جزیه خرید و فروش کرده بداخل ممالك اسلامی میاوردند وآنها راممـالیك (جمع مملوك) میخواندندودر سرای خلفاء وبزرگان بخدمت میگماشتند. ترکان هم مانند سایرملتهای غیرعرب اسلام‌آورده جزء عبید وموالی در میآمدند . ممیزات ترکان ازسایر موالی و عبیدآن بـودکه‌کمتر بعلوم مخصوصاً فلسفه وعلوم طبیعی توجه میکردند ودرمقابل مردمی‌نیرومند، بردبار،سلحشور وتیر- انداز، چابك سوار ودلیری بشمارمیآمدند، ترکان بقدری نسبت بعلم وادب بیملاقـه بودندکه اگر شنیده میشد تـرکی به تحصیل پرداخته‌آن خبر بـاور نمیشد . چنانکه ابن اثیر درآن باره میگوید :

«عجب اینکه قتلمش‌ترك باوجود ترك بودن‌ازنجوم وسایرعلوم‌بهرهٔ‌کامل داشت، ترکان بمناسبت تیره‌ها وشعبه‌های خود درممالك اسلامی بنامهای مختلف مشهورشدندزیرا آنان مانند عربها ازتیره‌های متعدد تشکیل می‌یافتند .»

سپاهیان ترك در دولت عباسی (معتصم و ترکان)

نخستین خلیفهٔ عباسی‌که ترکان را وارد سپاه‌کرد منصور بوداماعده آنان درآنروزها آنقدرها زیادنمیشدوقوت‌لشکری دردست‌خراسانیان واعراب باقی بود وپس‌ازاختلاف عرب وعجم درایام هرون تدریجاً عجمها پیش‌افتادند ودر دورهٔ مأمون ایرانیان (دائی‌هـای مأمون) برهمه جا وهمه‌چیز دست‌گذاردند ودیکتاتـور شدند. درآنموقع شهرنشینی مسلمانان را از سلحشوری بازداشته بود وآن دلاوری پیشین‌را دارانبودند معتصم پیش‌ازآنکه خلیفه شود باین فکرافتادکه‌ازنیروی‌ترکان‌استفاده کند وباآنان نزدیك‌گردد وبیشتر ازآنروکه مادرش‌ترك بود وازنظرعادات واخلاق بترکان مانند میشد، همانطورکه مأمون برادرش‌بیشتر شبیه‌ایرانیان‌شد معتصم‌که نیروی ایرانیان را در شکست دادن امین مشاهده‌کرد از آنان ترسید ودر عین حال بعربها امیدوار ومطمئن‌نبود. چه‌که‌آنان بواسطهٔ شهرنشینی وخوشگذرانی‌آن جوش وخروش ومردانگی‌گذشته رانداشتند ومعتصم سلحشوری ومردانـگی ودلیری رافقط درترکان میدید، بهمان جهت‌آنچه ترك درعراق یافت دورخود جمع‌کرد و بعلاوه کسانی رابترکستان فرستاد تاعده‌ای ازآنان راخریده بعراق‌آوردند، معتصم ازاین ترکان زیبای خوش صورت سپاهیانی

فراهم کرد که لباس وممیزات مخصوص داشتند وجامهٔ حریر تن کرده کمربند زرین می‌بستند و بیشترشان ازترك بچه های فرغانه واشروسنه بودند .

همینکه معتصم خلیفه شد بقدری ترکان دوراو گرد آمدند که بغداد بر آنها تنگ آمد. ترکان بر بسیاری از کودکان وناتوانان در کوچه وبازار اذیت میرساندند وچه بسا که مردم بدست آنان کشته شده توی جاده ها می‌افتادند، اتفاقاً یکروزعیدکه معتصم ازمیان مردم میگذشت پیرمردی جلو آمده گفت : ای ابواسحق، سپاهیان خواستند اورا بزنند ولی معتصم آنانرا بازداشته پرسید ای پیرمرد چه میگوئی؟ پیرمرد گفت : خداسزایت رابدهد، توچه همسایهٔ بدی شده‌ای ! این ترکان بی‌ایمان رابه بغدادآورده‌ای ومیان ماجاداده‌ای ، اینان پسران مارایتیم وزنان ما را بیوه ساختند ومردان ماراکشتند .

معتصم این سخنان راشنیده بخانهٔ خود بازگشت. ودرروز عید دیگر بیرون آمده به نمازگاه رفت وپس از نماز به بغداد مراجعت نکرد ودر بیرون شهر بغداد برای یافتن اردوگاه مناسب بجستجو برخاست، سرانجام بسامراء رسید وآنجاراپسندیده سرمن رای نامید ومطابق نقشه شهرواردوگاه تازه‌ای بناکرد وهردسته ازسپاهیان را بارعایت تناسب آنان ازنظر قومی وتیره کنارهم جاداد . وبرای بازرگانان وصنعتگران وغیره نیزجاهای مناسبی تعیین نمود وهر دسته‌ای رامحل مخصوصی داد .

مردم دنبال خلیفه بآنجا آمدند. خانه‌ها وکاخ‌ها ساختند وکالاهای گوناگون بآن شهر بردند. بزودی همه چیز درسامراءآماده گشت وآن از ۲۲۱ تا ۲۷۹ (زمان المعتمد) پایتخت بود ودرآن موقع المعتمد سامراء رارهاکرده به بغداد بازگشت .

معتصم غلامان ترك (ممالیك) رادسته دسته کرده برای هردسته‌ای مانند سپاهیان سرداری میگماشت.

معتصم نه تنها ازراه خریدن وهدیه گرفتن ترکان راجمع کرد بلکه امیران ترك را از ترکستان بعراق فراخواند. آنان نیزباخانواده‌های خودنزد وی آمدند، ازآن جمله جف بن۔ البتکین بودکه معتصم شرحی ازدلیری ونیرومندی آن امیرترك شنید واورا مانند سایرامیران ترك ازفرغانه بعراق آورد ودربارهٔ جف وامیران دیگرمحبت بسیارکرد وهمینکه شهر سامراء ساخته شد، معتصم خالصه‌های زیادی بجف ودیگران دادکه تاچندین قرن آن املاك خالصه بنام جف مشهور بود .

بیشتر این ترکان بت‌پرست ویا(مجوس) زرتشتی بودند وهمینکه جزء سپاهیان خلیفه در آمدند برای نزدیك شدن بخلیفه اسلام آوردند وپاره‌ای از آنان درباطن بدین خود مانده تظاهر باسلام کردند. مانند افشین که قلباً مجوس ماند، وبرای کسب شهرت وغنیمت اظهار مسلمانی می‌کرد .

معتصم اصرارداشت که ترکان بحال بدوی بمانند وبامردم شهری آمیزش نیابند تامبادا

مردانگی ودلبری آنان کاسته شود. لذا کنیزان ترک را خریده بعقد آنها درآورد و آنها را از همسر شدن باموالی منع نمود، و برای کنیزان ترک مقرری معین کرد و نامشان را در دفاتر دولتی ثبت نمود بقسمی که هیچیك از ترکان نمی‌توانست زن ترك خود را طلاق بدهد ویا از اوجدا شود .

سپاهیان ترك و ادارات دولتی

کم‌کم ترکان نیرومند شدند و برتمام امور دولتی دست یافتند بخصوص پس از شکست دادن بابك خرمی و فتح عموریه کارشان بالاگرفت و کارهای مملکت ازدست وزیران ایرانی درآمده بدست سرداران ترك افتاد وبااینکه سرداران ترك و وزیران ایرانی بایکدیگر بکشمکش افتادند ودر نتیجه وضع مملکت روبخرابی گزارد . ابن‌وهب ، ابن‌فرات ، علی‌بن‌عیسی ، ابن‌مقله از وزیران نامی آن دوره‌اند که برای کسب جاه ومال ومقام باسرداران ترك بمسابقه پرداخته، ازهیچ نوع غارت وبیدادخودداری نداشتند (شرح آن خواهدآمد) .

دولت عباسی که دورهٔ جوانی ونیرومندی خود راطی کرده بودروبه پیری وسقوط میرفت. خلفای عیاش بعیش و نوش پرداختند از مملکت غافل ماندند تا آنجاکه بدون اجازهٔ ترکان حکومت نمیتوانستند وآنان هم جز پول چیز دیگری نمیدانستند دین و وطن ومذهب وملت همه چیز پول شد . ترکان دلبر پول دوست همه‌کاره گشتند و زورگوئی و بیدادگری اساس کارها گشت .

درآغاز سپاهیان عباسی از اعـراب یمن ومصر و ایـرانیان تشکیل میبافت ومنظور از ایرانیان مردمی بودندکه ازعراق تارود جیحون یعنی خوزستان وفارس وکرمان ومکران وسیستان وکوهستان وخراسان وغیره مسکن آنان بود . اینان برای کینه جوئی ازامویان یا برای بدست‌آوردن سلطنت جنگیده بودند، اینان زرخرید وبنده نبودند واگرآنها را موالی میگفتند منظورآن بودکه مسلمان (غیرعرب) هستند خلفاءآنان را پیش‌انداختند وازمیان‌آنها وزیران وامیران پدیدآمدند وهمینکه بحکمرانی ولایات رفتندکم‌کم مستقل شدند وتحت نظر خلفای عباسی حکومتهای مستقلی تشکیل دادند . (تفصیل آن خواهدآمد)

امامعتصم سپاهیانی اززرخریدان وغلامان فراهم ساخت وکاری کـردکه خلفای بعد هم محتاج وزیردست آنان گشتند، زیراآنها را در دربار وحرمسرا واطراف دستگاه خلافت بکار گماشتند تاآنجاکه بعضی ازآنها بمقام سرداری سپاه رسیدند ودیکتاتور مطلق شدند وسیاست دولت اسلام از دست ایرانیانی‌که بیشترشان شیعه بودند در آمده بدست ترکان افتاد وچـون متوکل(هواخواه ترکان) سنی‌بود ترکان هم سنی شدند همانطورکه تاامروز هم ترکان سنی هستند، اززمان خلافت متوکل(۲۳۲) ترکان دردربارخلفاء همه‌کاره شدند وچون معتصم سنی بود طبعاً ترکها جلوآمدند وبقدری تند رفتندکه خود بخیال سلطنت افتادنـد و المنتصرپسر معتصم ترکان‌را یاترکان اورا بقتل‌معتصم واداشتند ومنتصر رابجای اونشاندند.منتصر بیش‌ازچند

ماه خلافت نکرد وباوجدان ناراحت و خاطر آزرده ازدنیا رفت . پس‌ازمنتصر درسال ۲۴۸ هجری المستعین‌بالله وپس‌ازاو در ۲۵۱ المعتز بالله خلیفه شد، وآن موقع ترکان دارای قدرت بسیاری شده بودند. مثلا هنگامی که المعتز خلیفه شد منجمان گرد آمدند تامدت خلافت اورا پیشگوئی کنند، مردی از آن میان برخاسته گفت : محتاج به پیشگوئی منجمان نیست مدت خلافت خلیفه بسته بنظر ترکان است وتاهر مدتی که آنان بخواهند خلیفه باقی خواهد ماند، همهٔ اهل مجلس ازاین حرف خندیدند .

اتفاقاً ترکان همین خلیفه (المعتز) رابدترین طرزی کشتند، باینقسم که ناگهان بروی هجوم آورده اورا باپاروی زمین کشیدند وچماق کوبش کردند، آنگاه برهنه‌اش نموده وباتن عریان درآفتاب سوزان بپاداشتند، بقسمی که از شدت گرما یك پا برمیداشت وپای دیگر میگذاشت وهمانموقع ازترکان سیلی میخورد، ترکان المستکفی خلیفه رادستگیرساخته چشمانش رامیل کشیدند واورا درزندان افکندند وهمانجا درزندان جان سپرد .

کارگدائی خلفا بجائی کشید که القاهر بالله خودرا درقبای پارهٔ پنبه‌ای پیچیده بود و نعلین چوبی بپاداشت وبا این فلاکت درحبس ترکان بسر میبرد ودرنتیجه خلیفه بندهٔ فرمانبردار ترکان شد وبجای اینکه آنان باخلیفه بیعت کنند وقسم بخورند خلیفه برای آنان قسم میخورد .

ترکان ترکستان که از پیشرفت هم شهریهای خود آگاه شدند صدتا صدتا و هزار تا هزارتا بممالك اسلامی و عراق روآوردند وبرای جاه ومال ومقام بمسلمانی تظاهر کردند .

ازآن جمله درسال ۳۵۰ دویست هزار خرگاه ترك یکباره اسلام آورد واگر دستکم درهر خرگاه پنج ترك بوده درآن سال یك میلیون ترك مسلمان شدند ودرسال ۴۳۵ ده هزار خرگاه ازمردم کاشغر وبلاساگون اسلام آوردند وبیست هزار گوسفند سر بریدند .

سپاهیان ترك مانند سپاهیان باشبوزاق عثمانی وسپاهیان پروتورین Proetorin رومی‌ها بودند که هر کس پول بآنان میداد مستخدم وطرفدار اومیشدند. چون نه تنها خلفاء بلکه هر امیر و وزیری که پول فراوان داشت دسته‌ای از سپاهیان ترك برای حمایت خود استخدام میکرد وازآن‌روسپاهیان ترك دسته‌دسته شده هردسته‌ای باسم ارباب خود موسوم میشدند . از آن جمله ساجیه منتسب بابوالساج وصلاحیه منتسب بصلاح‌الدین و اسدیه ونظامیه ومانندآنان وچه بساکه این‌دسته‌ها برای درآوردن پول وغیره بجان یکدیگرمی‌افتادند.همینکه دیلمیان بربغداد مسلط شدند (زمان آل‌بویه) نه تنها ترکان باهم جنگ داشتند بلکه ترکان و دیلمیان یا بندگان خلفاء و موالی بهم میریختند و هر دولتی (چه شیعی وچه سنی) که روی کار میآمد دسته‌ای ازسپاهیان ترك استخدام می‌کرد وباخود به بغداد می‌آورد و اینان دربغداد اقامت نمیکردندواگرهم عربی‌میدانستند ازتکبر بعربی سخن نمیگفتند وازآنرو مردم دیگر برای معاشرت باآنان ترکی یادگرفتند .

امیران وسرداران بترکها آداب ورسوم دینی و تمرینات نظامی میآموختند وغالباً در

خردسالی با آن رسوم و آداب آشنا میشدند.

مثلادلالی نزد امیر یاسلطان یاشخص پولداری میآمد وغلام‌بچه‌های ترکرا برای فروش عرضه میداشت. مشتری آن جوانان را میخرید و باستادانی که بهطاشی یاطواشی موسوم بود میسپرد، او هم ابتداء قرآن بآنان میآموخت. موقعی‌که ممالیك بر مصر دست یافتند غلامان خودرا باینقسم تربیت میکردندکه ابتداء قرآن و نماز وآداب ورسوم دینی بیاموزند وکمی بمدفقه بآنها درس می‌دادند وچون غلام‌بالغ میشد تیراندازی و نیزه‌بازی وسایر کارهای جنگی باو یاد میدادند وهمینکه ترکان برای تیراندازی و نیزه‌بازی سوار میشدند هیچ‌امیر یاسرداری جرئت نداشت نزدیك‌آنان بیاید ویا باآنان سخن بگوید. این ترکان کم‌کم ترقی میکردند، اگردارای فضایل وکمالات بودند بمقام‌امیری میرسیدند وگاه‌هم‌فقیه وادیب وشاعر وحسابدان ازمیان آنها پدید میآمد.

درهرحال‌مردم هرشهری‌ازترکان میترسیدند چون‌بهرشهر که ترکان پامیگذاشتندمردم را آزارمی‌دادند و بخانه‌هاریخته متعرض‌زنان‌وپسران‌میشدند و باینجهت‌همه‌ازآنان‌تنفر داشتند.

خدمتگزاران‌ونفوذ آنان در دولت عباسیان

درمیان خدمتگزاران متنفذ عباسیان‌بیش‌ازهمه‌نام مسرورخادم هرون رامیشنویم ولی اوچندان قدرتی نداشته است، نخستین‌خلیفه‌ای‌که خدمتکاران بسیار گرد آورد وآنان‌را مقرب ساخت امین بودکه‌چون بخلافت رسید خواجه‌های زیادی خریده آنان‌را انیس شبانه روزی وسرپرست‌خوراك ونوشابه وامر و نهی خویش قرار داد ودسته‌ای از آنان‌را جرادیه ودستهٔ دیگری ازخواجگان سیاه را غرابیه نامید. امین ازنظر سیاسی ویا محافظت شخصی‌خود این خدمتگزاران را جمع‌نکردبلکه منظوری جز خوشگذرانی وعیاشی نداشت تاآنجاکه شاعران دربارهٔ آن وضع شعرها گفتند وامرد بازی امین را با ذکر اسامی پاره‌ای ازآن امردان بشعر درآورده‌اند وازآن جمله این‌اشعار میباشد:

«ای‌کسیکه درطوس منزل‌کرده‌ای‌ظاهراً خبر نداری‌که خواجگان‌چه میکنند نوفل»
«(نام‌خواجه) ومعتصمی (نام‌خواجه) حسن‌صغیر (نام‌خواجه)هریك باامین سروسری دارند.»
«اوباآنان میگساری وباده‌پیمائی دارد، زنان ماهروی درانجمن امین راه ندارند اوباآنان»
«عبوس‌است. وقتیکه‌رئیس وپیشوای مااینطورناخوش احوال‌باشد چگونه‌حال‌ما خوش‌میشود.»
«اگر آن‌کسی‌که درطوس‌هست این را بداند بر وی گران خواهد آمد.»

وهمین عیاشی امین باعث قتل وسقوطش شد.

سبب‌نفوذ خدمتگزاران

در زمان مأمون و معتصم والواثق خدمتگزاران نفوذی نداشتند ولی همینکه ترکان (درموقع خلافت متوکل وپس‌از آن) پیشرفت‌کردند عزل ونصب بلکه قتل خلفاء بدست آنان افتاد وترکان برای انجام آن مقاصد خلفاء را پیش از آنکه بخلافت برسند تحت‌نظر نگاه

میداشتند و خود خلفاء نیز بی‌میل نبودند که فرزندان و کسان آنان تحت‌نظر قرار گیرند که مبادا باترکان همدست‌شده آنهارا خلع کنند ویا بکشند درنتیجه‌خلفاء وکسانشان درحرمسراها زیردست خواجه‌ها وخدمتگزاران محبوس میماندند و مونس ومعاشر شب وروز آن بودند. بعلاوه در اثر تجربیات دریافته بودند که جان آنها در دست خواجه‌سرایان‌میباشد واگر با این‌مخلوقات (خواجه‌ها) مهربان شوند ممکن‌است آنان همه‌نوع فـداکاری برای اربابهای خویش انجام‌دهند، زیرا خواجه‌ای‌که فرزند وزن نداردکسی را جز ارباب‌خود نمیشناسد و اگر اربابش باومهربان شود همه قسم در راه آسایش او فداکار میشود، لذا ولیعهدان بیش‌از هرکس دست‌بدامان خواجه‌ها میشدند واز ترس ترکان بآنها پناهنده میگشتند ودر هرکاری باخواجه‌ها مشورت میکردند وآنان را بردیگران مقدم میداشتند تاآنجاکه ترکان بیباك از خواجه‌ها میترسیدند وپاره‌ای ازآن خواجه‌ها بمقام سرداری سپاه وامارت نایل گشتند .

دستهٔ خدمتگزاران وطبقات آنان

همینکه شمارهٔ خـدمتگاران در دستگاه خلفاء فزونی یافت آنان را بچندین دستهٔ رومی - ترك - حبشی - سندی - بربری وسیسیل و غیره تقسیم‌کردند وتقریباً تشکیلاتی مانند نظامیان برای آنهاترتیب دادند ومقرری ومستمری جهت آنان تعیین‌کردند .

اساساً استخدام غلامان و ممالیك وغیره در سرای خلفاء و امراء بمنظور انجام‌کارهای خانوادگی بود سپس از وجود آنان برای‌حفظ وحمایت‌خود ومنزلهای‌خود استفاده‌کردند و طبعاً بهای چنین غلامان وخدمتگزارانی روز افزون میگشت واز صددینار تاهزار دینار و بیش‌ازآن‌یاکمتر ازآن میبوده چه‌بساکه امیران بیش‌از پانصد غلام بلکه هزارغلام داشتند از آنجمله بغاالشرابی یکی ازسرداران ترك پانصدغلام داشت ویعقوب‌بن‌کلس وزیر فاطمیان‌مصر بیش‌از چهارهزار غلام نگاه میداشت .

غلامان دربار خلفاء دسته دسته بودند و هردسته‌ای نامی داشت مانند غلامان‌کوچك و غلامان سنگی ورجال رکابی ومصائی وغیره. فـرق دسته‌های سپاهی ترك بادسته‌های غـلامان مملوك آن بودکه سپاهیان ترك‌برای دولت‌کار میکردند واز دولت‌حقوق ومقرری میگرفتند و بعضی‌از آنان اجیر وپارهٔ دیگر مملوك بودند ولی دستهٔ غلامان برعکس خدمتگزاران شخصی خلیفه یاامیر بودند وازشخص خلیفه یاامیر حقوق‌میگرفتند وازخانه وشخص اوحمایت‌میکردند گاه هم این خدمتگزاران شخصی جزء سپاهیان دولت درمیآمدند وگاه هم بنا بمقتضیات با سپاهیان همکاری مینمودند. بعضی از خلفاء بندگانی را میخریدندکه بادشمنان آنها مبارزه کنند وچه بساکه دسته‌ای از این خدمتگزاران برخلیفه چیره شده آنان را اذیت میکردند وآنها هم از دسته‌های‌دیگر غلامان استمدادکرده آن‌دستهٔ مخالف‌را ناگهان نابودمیساختند.

دسته‌ای از خواجگان‌که «طواشی» سیاه نام داشتند و در حـرمسرای خلفاء مشغول خدمت بودند وبغدادیان این‌خواجه‌های سیاه‌را درکوچه وبازار مسخره میکردند مثلاهمینکه

خواجه‌سیاهی را میدیدند فریاد میزدند یاعقیق صبماء، واطراح دقیق (ای‌عقیق آب بریز و آرد بیار) یاعاق یاطویل‌الساق (ای‌عاق، ای‌لنگ‌دراز) این‌خواجه‌ها هم ازمردم پیش‌خلفاء شکایت میبردند. درسال ۲۸۴ زمان معتضدعباسی مردم بغداد متعرض خواجگان سیاه گشته والمعتضد عده‌ای را برای شکایت خواجه‌ها تازیانه زد و بااین حال بسیاری از خواجه‌ها بمقام امیری ارتقاء مییافتند .

خدمتگزارانی که سردار ووزیر شدند

نخستین خلیفه‌ای که خدمتگزاران بسیار گرد آورد وآنان‌را مقرب ساخت المقتدربالله بود که درسال ۲۹۵ بخلافت رسید و یازده هزار خدمتگزار وخواجهٔ رومی وسیاه جمع آورد و اموال و جواهرات بسیار فراهم نمود ودرمدت ۲۵ سال خلافت خود رسوم وعادات سابق‌را برگردانید. المقتدر خدمتکاران را پیش می‌انداخت وازآنان یاری میجست وگاه فرماندهی ومانند آنرا بآنها واگذار میکرد. در زمان این‌خلیفه مونس خادم ازتمام رجال دولت پیش افتاد وفرمانده سپاه وامیرالامراء وخزانه‌دار کل گشت ومورد شور خلیفه واقع شده همهٔ کارها را بدست گرفت ولی نسبت بخلیفه(المقتدر) خدمتگزار صمیمی بود وخدمات مهمی بسودخلیفه انجام داد، اما سرانجام میان‌خلیفه ومونس برهم‌خورد وکار بجنگ کشیده مقتدر بقتل‌رسید وسراورا برای مونس آوردند، مونس‌که سرارباب خودرا دید بسر وصورت خود زده گریه کرد وناله سرداد .

پس‌اگر خلفاء بخدمتکاران وخواجگان پناه‌میاوردند برای‌حفظ جان ویابرای تجدید قدرت وبااز بیم ترکان میبود و این‌وضع منحصر بخلفاء عباسی نبوده بلکه بیشتر دولت‌های معاصر اسلامی نیز دچار چنین‌گرفتاریها میباشند وپیش‌از اسلام غالب دولت‌های قدیم بهمین پیش‌آمدها مبتلا میشدند مثلا سلیمان خـواجه و استیفان از بقده‌های آزاد شده در دستگاه دولتی روم قدیم همه قسم استبداد و خودکامی داشتند و قتل و عزل و نصب مأمـورین بدست آنان بود .

گروه انبوهی از این خواجگان و خدمتگـزاران در دستگاه‌های دولتـی مسلمانان بمقامات مهم(سرداری سپاه ـ امارت ـ خزانه‌داری‌کل وغیره) رسیدند مثلا المعتضدبالله خلیفهٔ عباسی غلامی‌داشت‌که نام اوبدر بود ودر دورهٔ خلافت‌المعتضد بمقام فرماندهی‌کل سپاه‌رسید ونام خود را برسر سپرها و بیرقها نگاشت و نسبت بمولای خود همه نوع اخلاص میورزید و سرانجام در راه یاری المعتضـد در سال ۲۸۹ کشته شد. بحکم امیرالامرای دولت عباسی از غلامان بود وبعالی‌ترین مقام رسید. جوهر سردار فاطمیـان یک‌غلام رومی بیش نبودکه در اواسط قرن چهارم هجری مصر را برای فاطمیان گشود وشهرقاهـره را ساخت وبقدری این غلام رومی محترم ومعزز بودکه وقتی برای‌فتح مصر باکشتی‌از افریقیه‌حرکت‌کرد، فرزندان وکسان خلیفهٔ فاطمی (المعز) پیاده شده درکنار اوبراه افتادند. پیش ازجوهر کافوراخشیدی

که‌غلام زنگی سیاهی‌بود در سال ۳۵۵ فرمانروای مصر گشت. یاس صقلی خود غلام مونس خادم بود اما بقدری ترقی کرد که فرمانروای پاره‌ای از ممالك اسلامی شد ودر امور سیاست مداخله نمود برجوان الاستاذ خواجه سفیدی که در زمان العزیز بالله و الحاکم (از خلفای فاطمی مصر) بمقام وزارت رسیده وبرای نخستین‌بار امین‌الدوله لقب‌یافت، قراقوش‌الطواشی وزیر صلاح‌الدین‌ایوبی اول‌شخص دولت ایوبیان گشت. عمیدالملك سردار ترك ازخواجگان بود، شقیر خادم رئیس بریدمصر وشام در زمان بنی‌طولون ازخواجه‌ها بود، در دورهٔ فاطمیان خواجه‌ای‌همه‌کاره دولت‌شد. همینطور درااندلس(خلفای اموی) ودر دولت‌سلجوقیان و آل‌بویه وغیره خواجگان وخدمتگزاران بمقامات مهمی ارتقاء یافتند.

تأثیر ونفوذ زنان درامور سیاسی

زن در هردوره درکارهای مرد مؤثر بوده وخواهد بود . این‌تأثیر ممکن است در ادوار مختلف ومیان‌مردم مختلف‌کم وزیادگردد ولی هیچگاه بی‌تأثیر نمیشود درحکومت‌های استبدادی ودیکتاتوری‌زنان عامل مؤثری میشوند، اگرچه اسلام راجع بمشورت بازنان مطالب مفصلی ابراز داشته ونظر زنان‌را فتنه‌انگیز دانسته است معذلك زن در حکومت‌های اسلامی نقش مؤثری عهده‌دار بوده. کمتر کسی از بزرگان‌اسلام دربارهٔ احتراز از مشورت وهم‌فکری بازنان پند واندرزهائی نداده است وبااین‌همه زن درحکومت‌های اسلامی‌کارهای بزرگی در دست گرفته است. منصورعباسی‌به‌پسرش مهدی میگوید: زنان را درکارها مداخله مده، نخعی میگوید یکی ازعلامات قیامت آنست‌که مردان‌از زنان اطاعت‌کنند، ابوبکر گفته است‌هرکس بزن تکیه‌کرد خوار شد. علی (علیه‌السلام) مکرر در مکرر مشورت‌بازنان‌را نهی‌کرد، اما زنان درسیاست اسلامی تأثیر ونفوذ بزرگی داشته‌اند.

مادران خلفاء

درفصل‌راجع بمادری‌گفتیم،که تربیت وشیرمادر اثر زیادی درفرزند دارد. حال اگر زن‌مادر خلیفه باشد البته تأثیرش بیشتر خواهدبود بخصوص‌دراواسط عصر تمدن‌اسلام‌که خلفاء درحرمسراها وزیردست نوکرها وکلفتها بودند .

اتفاقاً خلفای نخستین عباسی‌هم بحرف زنان‌گوش میدادند وکارهارا بانظر زنان تمام میکردند. مادران خلفاء بیش از سایر زنان درکارهای مملکت مداخله داشتند و نامی‌ترین آن‌زنان ازاین نظر خیزران مادرهادی وهرون میباشد. این‌زن جرشیه بقدری نفوذ وقدرت داشت‌که دوپسرش هادی وهرون با آنکه خلیفه بودند از او میترسیدند و اگر اطاعت اورا نمیکردند‌کشته میشدند. این‌زن نه‌تنها درزمان خلافت دوپسرش (هادی وهرون) همه‌کاره‌بود بلکه شوهرش مهدی (خلیفه) نیز بدون اجازهٔ این‌زن بااقتدارکار مهمی انجام نمیداد. پس‌از آنکه مهدی شوهرخیزران مرد، هادی بخلافت رسید . اما خیزران همچنان مملکت داری میکرد وهنوز چهار ماه‌ازخلافت هادی نگذشته بودکه‌سران لشکری وکشوری ازخلیفه چشم

پوشیده و متوجه ملکهٔ مادر (خیزران) شدند وهرصبح و شام خیزران آنان را بار داده بنام پسرش‌هادی هرچه میخواست میکرد وبعداً گزارش‌کارهارا باطلاع خلیفه میرساند تااینکه‌شبی خیزران بخلیفه گفت عبدالله‌بن‌مالك‌کاری ازمن‌خواسته‌که بایدحتماً انجام بدهی. هادی‌جواب دادکه آنمرد مادر... را میشناسم و هرگز کارش را انجام نمیدهم، مادرگفت در اینصورت چیزی ازتو خواهش‌نمیکنم، هادی درپاسخ اظهار داشت مانعی ندارد. خیزران باخشم ازجا برخاست، هادی فریاد زد سرجایت بنشین... اگر شنیدم‌کسی از سرداران وبزرگان‌کشور نزد توآمدندگردنشان را میزنم ومالشان‌را مصادره میکنم اگرنکنم عموزادهٔ پیغمبر نیستم‌تو چکارهٔ مملکت هستی‌که صبح وشام این‌رجال واشراف را می‌پذیری. ازاین به‌بعدحق نداری یك‌نفر مسلمان ویانامسلمان‌را بپذیری، آیامیدانی وظیفهٔ‌توچی است؟ توبایددرخانه بنشینی، قرآن‌بخوانی وبرای مشغولیات‌دوك پشم‌ریسی بچرخانی. خیزران دیوانه‌وار ازجا برخاست وتاهادی زنده بود باوی سخن نگفت. اما هادی رجال درباری را خواسته گفت ازشماسؤالی دارم آیا اگرکسی راجع بمادر شما سخن بگویدکه چنین‌کرد و چنان‌گفت وکجا رفت و کجاآمد آیا پسند خاطرتان خواهد بود؟ همه‌گفتند نه‌هرگز میل‌نداریم‌کسی دربارهٔ مادرما سخن‌بگوید. هادی گفت پس دست‌از سرمادر من بردارید واورا بحال‌خود بگذارید ودربارهٔ او صحبت مدارید. رجال درباری از آن پس خیزران را بحال خودگذاشتند هادی که این پیروزی‌را دیدبفکر افتادجعفر پسرخودرا ولیعهدسازد وهرون‌را از ولیعهدی بیندازدخیزران که از رفتار فرزند رنجیده بود موقع را مغتنم شمرده نیمه شبی‌کنیزان خویش را بسرای خلیفه فرستاد و آنان متکا روی دهان هادی نهاده وی‌را خفه‌کردند.

پس ازکشته‌شدن هادی هرون پسر دیگر خیزران بخلافت رسید ومجدداً کار مملکت بدست خیزران (ملکهٔ‌مادر) افتاد، این‌زن خودکام دیکتاتور بیش از هرچیز به‌جمع‌آوری نقدینه واملاك حرص داشت وبقدری مستغلات واملاك گردآوردکه عایدی سالانهٔ وی بصد و شصت میلیون درهم رسید واین مبلغ برابر بانصف عایدات سراسر امپراطوری اسلام درآن زمان میشد. وقتیکه خیزران مرد دستگاه خلافت (هرون) راگشایش فوق‌العاده روی داد، مادران دیگر خلفانیزکم وبیش بهمین اندازه‌ها قدرت وتمول داشتند. مادر المقتدربالله زنی ترك بودكه صددرصد کارهای مملکت را خود اداره میکرد ونه تنها وزیران وسرداران از او می‌ترسیدند بلکه هرگاه نام او رامی‌بردند خود خلیفه بوحشت می‌افتاد.

مادرالمستعین‌بالله (متوفی بسال۲۵۱) از اهل سیسیل بود وامور مملکت را با شرکت دو سردار ترك (آتامش وشاهك) اداره می‌کرد وتمام موجودی بیت‌المال میان این سه نفر تقسیم‌میگشت. از زمان المقتدرکه حاجبان وخادمان براموركشور دست یافتند زنان ومادران خلفاء اختیاردار شدند وحتی زنان واطرافیان این ملکه ها (ملکهٔ همسر وملکهٔ مادر خلیفه) بیش از هروزیر وسرداری قدرت داشتند ویکی دوسه مرد رانیز با خود همدست ساخته

جا وهمه‌چیز دست می‌انداختند. سیده مادر مقتدر وخاله، وام‌موسی قهرمانه هاشمیه سه‌نفری با همدستی موسی خادم ونصر حاجب مأمورین را در مقابل دریافت رشوه‌های کلان بکار میگماشتند وسایر کارهای مملکت رانیز با دریافت پول معامله میکردند. مادر مقتدر بقدری با نفوذ ومتمول بود که مبالغ بسیاری میان رجال وسرداران تقسیم نموده خلافت را برای یکی از دامادهای خود (که‌آنهم عباسی‌بود) تثبیت‌کرد، امامقتدر برودی نقشهٔ مادر را برهم زدو پول گزافی ازاوگرفت . بهرحال زنان درکاخهای سلطنتی عباسیان همه نوع نفوذ وقدرت داشتند وبیشترشان از نژاد غیرعرب بودند.

فساددستگاه‌عباسیان
(مبارزه برای‌قدرت‌ونفوذ)

دورهٔ خلافتی عباسیان همانا درروزگار خلفای نخستین بود که باتدبیر وزیران‌ایرانی بخصوص برمکیان کارها روبراه میشد. در زمان آن خلفاء وآن وزراء مملکت‌اسلام توسعه یافت وبرقسمت‌اعظم دنیای‌آن روز دست یافت، بااین‌قسم‌که ازطرف مشرق بهند واز طرف مغرب باقیانوس‌اطلس وازطرف شمال بدریای‌خزر وسیبریه وازطرف‌جنوب بخلیج‌فارس‌وکشور نوبه رسید (درجلد دوم شرحش‌را نگاشتیم) ولی‌بعدازسقوط برمکیان وروی کارآمدن ترکان رشتهٔ امورکشور ازهم گسیخته گشت. ترکان متوکل راکشتند ورعب وبیم خلیفه از دل‌آنان (ترکان) بیرون رفت واز آن پس‌خلفاء را «دور وگور وکور» میکردند خلفاء از ادارهٔ امور برکنار شدند وسرداران ووزیران باهمدستی زنان وحاجبان و خادمان برهمه‌جا وهمه چیز استیلاء یافتند وباسم خلیفه هرچه خواستند انجام دادند و هرکس از اینان‌که مکارتر ویا قویتر بود خلیفه‌ای رابکار میگماشت وازترس‌اینکه‌مبادا خلیفهٔ دست‌نشاندهٔ اورا بردارند تافرصت داشت غارت‌میکرد ومال‌ومنال‌جمع مینمود که مبادا خودش ویاخلیفهٔ دست نشانده‌اش برکنار شوند وبرای روزمباداپی‌ذخیره بمانند. سرداران ترک بیشتر باتهدید ویااسباب‌چینی خلفاء را عزل ونصب‌میکردندو باجرای نقشه‌های خویش‌می‌پرداختند. خلاصهٔ کلام‌اینکه‌وزیران وسرداران‌برای کسب‌نفوذ وقدرت ومال باهم مبارزه داشتند ودر عین‌حال ازهرراهی‌که میتوانستند پول‌بدست میآوردند وذخیرهٔ روز مبادا می‌کردند، زیرا هیچ وزیری بمنصب وجان خویش اعتماد و اطمینان نداشت ونمیدانست‌که امروز یا فردا ازکاربرکنار خواهدشدوشاید هم نابودمیگردد. لذا همهٔ‌آنان بدستور ابن‌فرات وزیر بزرگ آنروز عمل میکردند ودستور وی چنین بود که ادارهٔ امور اگرچه بغلط باشد بهتر ازآن است‌که بخاطر درستی‌کارها متوقف گردد. خلفاء هم‌که اینرا میدانستند اموال وزیران را مصادره میکردند (تفصیل آن در جلد دوم گذشت) تدریجاً موضوع مصادره یکی از منابع عایدات شده نه تنها اموال وزیران بلکه اموال مردم عادی نیز مصادره میشد. فرماندار اموال مردم را مصادره میکرد. وزیر اموال فرماندار و خلیفه اموال وزیران را مصادره مینمود بقسمی‌که دیوان مخصوص دردستگاه دولتی‌برای مصادرهٔ اموال وضع شد ومثل این‌بودکه مصادره یك نوع کسب وکار دولتی میباشد.

انواع مصادره ومقدار آن

ابن‌فرات وزیر میگوید خلیفه ده‌میلیون دینار مال مرا مصادره کرد، من‌هم ده‌میلیون دینار از حسین‌بن‌عبدالله جواهرفروش (ابن‌الجصاص) گرفتم ومثل اینکه ضرری بوزیر وارد نیامده بود و معمولا هرچه مصادره میگرفتند بمصادره پس میدادند. بعضی اوقات مصادره با مدت طولانی انجام میگرفت باینقسم که اگر شخص متنفذ پول نقد وملك قابلی موجود نداشت کار مهمی باو ارجاع کرده خانه ودستگاه مجللی برایش فراهم میساختند وچند صباحی باو مهلت میدادند که هرچه بیشتر از مردم پول‌در بیاورد وبابت مصادره بپردازد وچنانکه گفته شد هر کس وهمه‌کس مشمول مصادره میشد واینك صورت اموال اشخاصی که درزمان خلافت الراضی بالله بدستور ابن‌فرات (وزیر) مصادره‌شده است واین صورت نمونه‌ای از وضع فاسد دستگاه آنروزی وچگونگی مصادره می‌باشد:

	دینار
از احمدبن محمد بسطامی بابت نصف بقیهٔ مصادرهٔ سال ۳۰۰	۷/۳۰۰
از علی‌بن حسین بازینی‌کاتب راجع بمأموریت موصل	۱۱/۰۰۰
از محمدبن عبدالله شافعی‌بابت مداخله در اموال علی‌بن‌عیسی	۳۰/۰۰۰
از محمدبن علی‌بن‌مقله بابت مداخلات درامورمالی	۸۰/۰۰۰
از محمدبن حسین معروف بابی‌طاهر	۱۰۰/۰۰۰
از حسن‌بن عیسی‌الناقد بابت وجه‌امانت علی‌بن‌عیسی	۱۳/۰۰۰
از ابراهیم بن احمد مادرائی	۲۰/۰۰۰
از عبدالواحدبن عبیدالله بابت بقیهٔ مصادرهٔ پدرش	۳۶/۳۶۰
از احمدبن یحیی بنابمقتضیات	۱۰/۰۰۰
از ابراهیم‌بن احمدجهبذ بابت‌صلح	۶/۰۰۰
از محمدبن عبدالسلام بابت امانت نقدی محمدبن‌علی وابراهیم مادرائی	۴/۰۰۰
از عبدالوهاب‌بن احمدبن ماشاءالله بابت صلح	۴۰/۰۰۰
از محمدبن‌عبدالله‌بن حرث بابت صلح	۱۰/۰۰۰
از محمدبن احمد بابت‌مأموریت موصل وغیره	۲۵۰/۰۰۰
از ابراهیم مادرائی بابت بقیهٔ مصادره	۱۵/۰۰۰
از ابوعمربن صباح بابت بقیهٔ مصادرهٔ علی‌بن‌عباس احمد	۳/۰۰۰
از علی‌بن محمدبن جواری (وکشته شد)	۷/۰۰۰
از هرون‌بن احمد همدانی	۷/۰۰۰
از عبدالله‌بن زیدبن ابراهیم	۲/۰۰۰
« « « « ایضاً بابت‌صلح	۱۵/۰۰۰

	دینار
از علی‌بن مأمون اسکافی (وکشته‌شد)	۶۰/۰۰۰
از یحیی‌بن عبدالله بابت مأموریت اوبا حامد	۷۰/۰۰۰
از حامدبن عباس (وکشته‌شد)	۱/۳۰۰/۰۰۰
از محمدبن حمدون واسطی	۱۵۰/۰۰۰
از علی‌بن‌عیسی	۴۲/۰۰۰
از ابراهیم جهبذ حامدبن‌عباس	۱۰/۰۰۰
از حسن‌مادرائی	۱/۲۰۰/۰۰۰
« «	۱/۰۰۰/۰۰۰
« « بخط دیگر	۱۰/۰۰۰
	درهم
از ابوالفضل محمدبن احمدبن بسطام	۲۰/۰۰۰
از علی‌بن حسن‌باذینی بابت مأموریت موصل بطور صلح (وکشته شد)	۵۰۰/۰۰۰
از ابوعمربن‌صباح بابت صمانت بقیهٔمصادرهٔ ابویاسر	۱۰۰/۰۰۰
از عبیدالله‌بن احمد یعقوبی	۱۰۰/۰۰۰
از حسن‌بن ابراهیم خرائطی بابت آنچه از مال رئیس گرفته بود	۱۰۰/۰۰۰
از حسین‌بن علی‌بن نصیر	۱۰۰/۰۰۰
از علی‌بن محمدبن احمد سمان بابت ورثهٔ قرقر	۲۰۰
از ابوبکر گرگانی بابت ضیاع‌بن عیسی	۱۰/۰۰۰
از حسین‌بن سعد قطربلی	۲۳۰/۰۰۰
از محمدبن احمد...	۱/۵۰۰/۰۰۰
از ابوالحسن‌بن بسطام	۳/۰۰۰/۰۰۰
از احمدبن محمدبن حامدبن عباس	۵۰/۰۰۰
از سلیمان‌بن حسن‌بن مخلد	۲۳/۰۰۰

پول در آوردن

مدت وزارت هر وزیری یك یا دو سال بود و همینکه عزل میشد یا استعفاء میداد گذشته از املاك و مستغلات میلیون‌ها دینار پول نقد فراهم ساخته بود. البته این پولها بطور عادی جمع نمیشد. چون وزیر هیچ کس را بهیچ کاری نمیگماشت مگر اینکه پیشکشی نقدی بنام «مرافق الوزراء»[1] از وی میگرفت و این وجوهات غالباً بطور خجلت‌آوری وصول و ایصال میگشت. مثلا خاقانی وزیر المقتدر بالله در یك روز از نوزده نفر نوزده جور پول گرفت و برای همهٔ آنان حکم فرمانداری (نظارت) کوفه را نوشت و هریك از آنان خود را فرماندار کوفه تصور میکرد. اگر مأمور همه مبلغ معهود را موجود نداشت قسمتی از رشوه را نقد میپرداخت و بقیه را مهلت میگرفت و باقساط تأدیه میکرد. خلفاء هم این را میدانستند و تعجبی نداشتند و آنرا کار عادی می‌پنداشتند.

مأمور یا فرماندار ناچار برای پرداخت بقیهٔ رشوه هرطور بود مال مردم را می‌چاپید و اصلا برای همان کار (چاپیدن) مأموریت گرفته بود. راههای درآمد آنان (مأمورین) از این قرار بود:

مبلغ جزئی برای دولت خرج میکردند و مبلغ کلی محسوب میداشتند. برای درآمدهای دولتی حساب میساختند، از مأمورین جزء رشوه میگرفتند، بر بازاریان و کسبه مالیات های غیر قانونی تحمیل میکردند، دارائی دهقانان را میربودند، باینقسم که مأموری سر خرمن میفرستادند تا مطابق دلخواه مالیات بگیرد و اگر دهقان اعتراض میکرد ریش و سبیلش را میتراشیدند، کتکش میزدند و محصولش را تماماً ضبط میکردند، کار بیداد نسبت بکشاورزان و خرده مالکان بآنجا کشیده بود که آب و ملك آنان را ضبط میکردند ولی مالیات معمولی را از خود کشاورز میگرفتند، مالك هم باکمال رضایت آن مالیات را میداد باین امید که آن ملك در دفتر دولتی بنام وی ثبت باشد تا مگر بعداً دادرسی پیدا شود و ملك او را باز پس بدهد ولی مالکین عمده گاه گاه هیچ مالیات نمیدادند و در مقابل پرداخت مالیات بدولت رشوهٔ مناسبی بوزیران و بزرگان تأدیه میکردند و یا اینکه بنفع آنان اقداماتی مینمودند و از پرداخت مالیات معاف میشدند مثلا مالکی بنام ابوزنبور در زمان وزارت ابن فرات بیش از صد فرسخ در

---

۱ ـ ترجمهٔ حقیقی مرافق الوزراء باصطلاح امروز خودمان حق و حساب است. مترجم

صدفرسخ ملك ومزرعه داشت وکمترین مالیاتی بدولت نمی‌پرداخت و در مقابل نسبت بابن فرات وزیر فداکاری میکرد وچه بساکه از یك‌مالك عادی (بی‌پارتی) در ظرف سال چند بار مالیات میگرفتند واگر اعتراضی میکرد عین‌ملك راتصرف مینمودند.[1]

جاسوسی وفتوای شرعی برای راهزنی

یکی ازوسایل پول درآوردن چنان بودکه وزیران یا جانشین های آنان ازمدیران دفاتر ویاقضاة پولی بعنوان قرض‌میگرفتند وبآنان اجازه میدادند ازمردم محل بهمان‌طریق وجوهاتی جمع کنندوضمناً طبقات زیردست آنرا می‌پرداختند ومردمان بازاری در شهرها و دهقانان درروستاها بسختی دچار میشدند وحقوق اشخاص زیر پا میرفت. هرکس وسیله و یا پشتیبانی داشت بزورحیله و نیرنگ کارخودرا اداره میکرد وبقیه یعنی اکثریت مردم دچار بدبختی میگشتند ودرنتیجه در دهها دزدان وراهزنان پدید میآمدند ودرشهرها جیب برها و چاقوکش‌ها فراوان میشدند و افراد سپاهیان و مأمورین جزء دولت که در شهرها بی‌حقوق میماندند خواه ناخواه بخارج شهررفته بدزدی وغارت دست میزدند واگردستگیر ومحاکمه میشدند عذرشان این بودکه چرا حقوق‌آنان را نمیپردازند، راهزنان کاروانها را میزدند و میبردند و میگفتندکه چون بازرگانان زکوة نمیدهند مالشان برما حلال است زیرا زکوة صدقه‌ای‌است‌که‌باید دولتمندان بفقیران بدهند وچون نمیدهند بزور ازآنان میستانیم. موضوع زکوة دراسلام بسیار مهم‌بوده ولی دراواسط حکومت عباسیان بآن توجه نشد وبهانه‌ای برای راهزنی دزدان بدست‌آمد.

فساد دستگاههای دولتی‌طبعاً موجب گرانی خواربار، سختی زندگانی، دسته‌بندی و کشمکش احزاب بخصوص زدوخورد شیعه وسنی میشد. اسباب چینی رواج می‌یافت وبیش‌از هرچیز جاسوسی شایع‌میگشت. ازکاخ خلیفه تا دفاترمهم دولتی وغیره همه جا خبرچینی و جاسوسی وتوطئه بکار میبود. هردسته وهرفردی جاسوس وجاسوسانی داشت‌که مرتب برای طبقات بالا خبرهای راست ودروغ میبردند واشخاص بی‌گناه را متهم میساختند تا از آنان استفاده کنند ویاآنان‌را ازکاربرکنارسازند. بیشترراجع بکارمندان معزول توجه داشتند ودر بارهٔ آنان راست ودروغ می‌بافتند واشخاصی‌را که نمیخواستند سرکاربیایند بانواع واقسام متهم میکردند وگزارش های متوالی دربارهٔ آنان ارسال میداشتند وچه بساکه درمدت‌کمی صندوقها ازاین‌گزارشها پرمیشد وخلیفه یاوزیر یا امیرپس‌ازمطالعه آن اوراق را میسوزانید چون جای کافی برای آن همه گزارش موجود نبود. دستگاه مرکزی خلافت‌که باین مفاسد دچارگشت متنفذین اطراف هریك بفکراستقلال افتاده قسمتی ازامپراطوری بزرگ اسلام‌را برای خود ضبط‌کردند وتدریجاً ممالك اسلامی (عباسی) تجزیه‌شده، ایرانی وترك وکرد و عرب وغیره درهرگوشه‌ای برای‌خود مستقل‌گشتند.

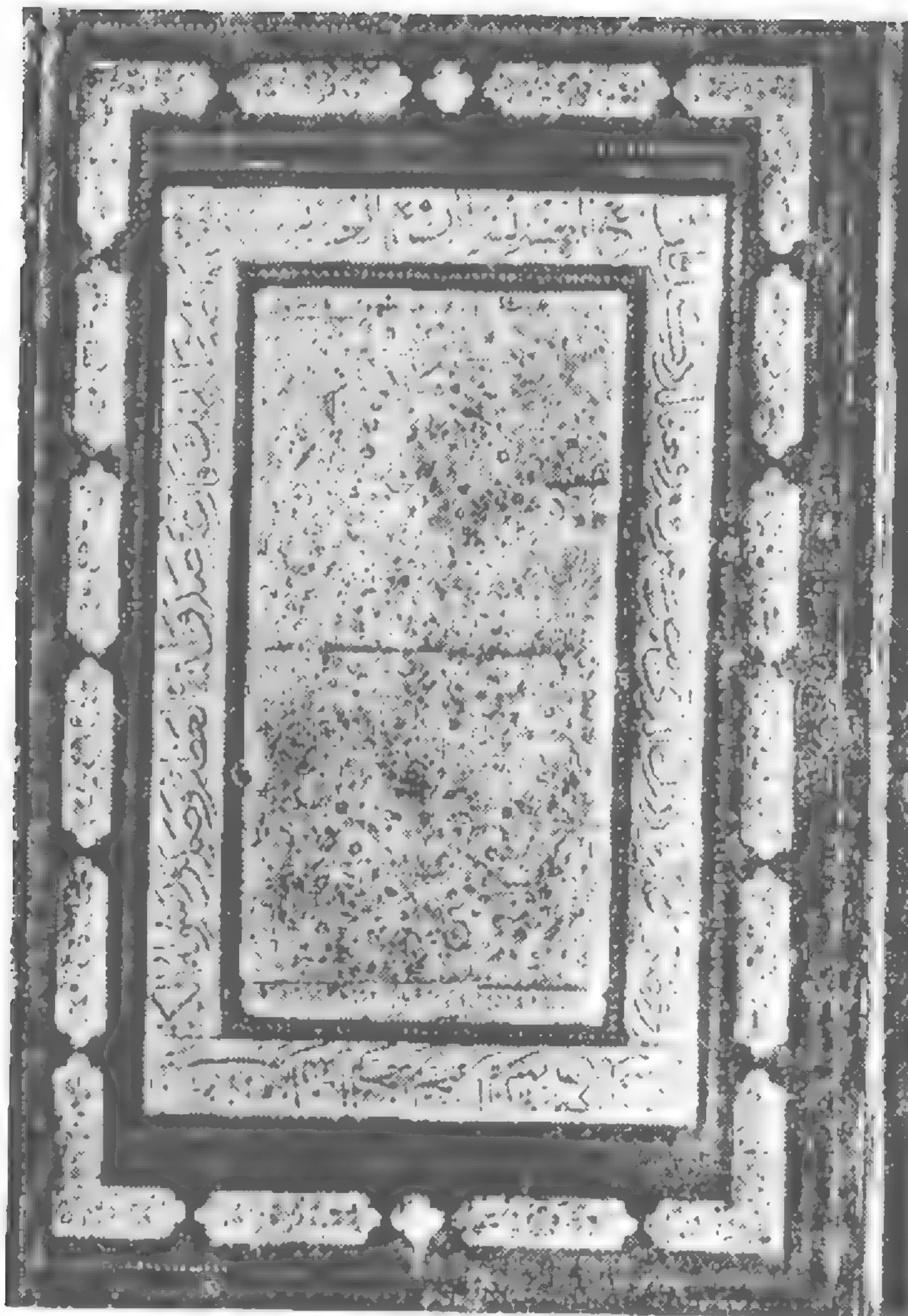
---

۱ ـ مثل اینکه از وضع فعلی خودمان صحبت میشود. مترجم

همینکه وزیران ایرانی و سرداران ترك و خواجگان و زنان و حاجبان

تجزیهٔ مملکت عباسیان وغیره برای کسب قدرت و نفوذ بجان هم افتادند قدرت و نفوذ خلیفه هیچ شد و عمال (استانداران) ولایات از نظر مالی و سیاسی و اداری

خودمختار یعنی مستقل شدند و هر کدام که ازمرکز خلافت دورتر بودند زودتر باین عمل مبادرت کردند و بیش از همه ابراهیم بن اغلب بسال ۱۸۴ هجری درشمال افریقا خودمختار شد ولی خودمختاری وی مربوط بفساد دستگاه خلافت نمیباشد زیرا ابراهیم معاصر باهرون بوده و هرون ازمقتدرترین خلفای عباسی است. فقط چون ابراهیم ازمرکز خلافت (بغداد) دور میزیست توانست طوری مستقل گردد اما زودتر ازهمه ایرانیان و پس از آن ترکان و کردان از



یك جلد قرآن از چرم قهوه‌ای رنگ با طلا

سوء جریان دستگاه خلافت استفاده کرده خودمختار گشتند وهمانطور که ایرانیان زودتر از سایر اقوام بخلفای عباسی پیوستند همانطورهم زودتر ازترك وکرد خرابی اوضاع را درك کرده مستقل شدند، باینقسم که اینان ابتداء استاندار سپس امیر وبعد پادشاه شدند . نخست ایرانیان آنگاه ترکان وسپس کردان بآن مقامهای عالی نایل آمدند واینك از دولتهای کوچك ایرانی وترك وکرد صحبت میداریم ودولتهای مستقل عرب را در دورهٔ دوم عرب ذکر میکنیم.

دولتهای کوچك ایرانی که زیر نظر عباسیان پدید آمدند

همینکه مأمون باپشتیبانی ایرانیان بخلافت رسید مردم ایران زودتر از دیگران بقدرت خود پی بردند ودرزمان معتصم ترکان متوجه آن موضوع گشته دست خلفارا بستند وقدرت آنان را شکستند ولی ایرانیان بیشتر وزیادتر از ترکان درآن قسمت موفق شدند، باین معنی که چون ترکان را درمرکز خلافت نیرومند دیدند ازبغداد دست کشیده ایالت داخلی ایران را تصرف کردند ولی درظاهر ازخلیفه اطاعت داشتند وخودرا اسماً تابع خلیفه معرفی میکردند.

اینك صورت اسامی دولتهای نیم مستقل ایرانی ومدت حکومت آنان و اسامی مؤسسین آن :

نام دولت	محل حکومت	مدت حکومت	مؤسس
۱ـ طاهریان	خراسان	۲۵۹ـ۲۰۵	طاهربن حسین
۲ـ صفاریان	فارس	۲۹۰ـ۲۵۴	یعقوب بن لیث
۳ـ سامانیان	ماوراءالنهر	۳۸۹ـ۲۶۱	نصربن احمد
۴ـ ساجیان	آذربایجان	۳۱۸ـ۲۶۶	ابوالساج
۵ـ زیاریان	گرگان	۴۳۴ـ۳۱۶	مرداویج ابن زیار

همینکه این امارتهای کوچك ایرانی تشکیل یافت مذهب شیعه نیرو گرفت و ایرانیان بفکر افتادند که باکمك علویان دولت بزرگی مانند دولت ساسانیان تشکیل بدهند ولی این امارتهای کوچك چندان دوام نیافت وبالاخره دولت آل بویه پدید آمد که مهمترین دولتهای شیعی اسلامی آن روز بشمار میآید .

دولت آل بویه

این حکومت از گیلان پدیدآمده ومردم آن ازاین شهرستان میباشند ولی پادشاهان آل بویه درفارس حکومت کردند ونسب آنان بپادشاهان قدیم ایران میرسد. آنان را دیلم هم میگویند. زیرا دیلم نام ناحیهٔ گیلان است وعلویان از زمان هرون درآن نواحی مشغول اقدامات بودند وحسن بن علی ـ الاطروش ازفرزندان (امام) حسین تاحدی در نواحی دیلم موفق گشت ودر اواخر قرن سوم هجری عده‌ای از دیلمیان دور اوجمع شدند .

جد آل بویه موسوم به بویه وملقب بابو شجاع سه پسر داشت که بعلی وحسن و احمد

موسوم بودند، بویه بواسطهٔ تنگدستی سه‌پسرخودرا بخدمت سپاهی گماشت زیرا در آنروزها سپاهیگری ازوسایل مهم ارتزاق‌بود علی بخدمت مرداویج مؤسس دولت زیاریان درآمد و تدریجاً پیشرفت‌کرده ازطرف وی بحکومت کرج تعیین‌شد ورفته‌رفته کارش بالاگرفت تاآنجا که ازخلیفهٔ عباسی حکومت‌فارس را تقاضا نمود، الراضی‌بالله‌خلیفهٔ عباسی (متوفی بسال ۳۲۹) پیشنهاد علی را پذیرفت مشروط براین‌که مطابق معمول عباسیان مالیات فارس را سالانه بپردازد ودرپیرو این‌موافقت خلعت حکومت‌فارس برای علی‌رسید. حسن‌برادرعلی‌برخوارزم دست یافت ودوبرادر بابرادرسوم احمد متحدشده بشیرازآمدند، و ازآنجا عازم بغداد شدند ودرزمان المستکفی ۳۳۴ به‌بغداد رسیدند. خلیفه مقدم آنانرا گرامی‌داشت وهرسه برادر را خلعت پوشانیده علی‌را عمادالدوله، حسن‌را رکن‌الدوله واحمد را معزالدوله لقب داد و منصب امیرالامرائی را به معزالدوله واگذارد. این سه‌برادر برسراسر ممالك اسلامی مسلط شدند وخلفاء را یکی پس‌ازدیگری عزل ونصب نمودند وچون شیعی مذهب بودندآن مذهب را ترویج‌کرده ترقی دادند وازنفوذ ترکان کاستند وهمینکه عضدالدوله امیرالامراء شدخودرا ملك خواند، وی اول کسی‌است که درجهان‌اسلام بعنوان ملك ملقب شده‌است و اول کسی‌است که مسلمانان اورا باین‌عنوان خوانده‌اند. مدت حکومت‌آل‌بویه از ۳۲۰ تا۴۷۷ بود.

دولتهای کوچك ترك زیرنظر عباسیان

همانطورکه ایرانیان پس‌ازبسط نفوذ بفکراستقلال افتادند ترکان نیزمانندآنان درصدد برآمدند درپاره‌ای نقاط خودمختارباشند. و همانطورکه ایرانیان درایران استقلال یافتند ترکان در ممالك خارج‌ایران خودمختار گشتند[1] واینك نام‌امارتهای نیم‌مستقل‌ترك درزمان عباسیان ونام مؤسسین‌آن امارتها وسال پیدایش وقلمروحکمرانی آنان:

اسم حکومت	قلمرو	مدت‌تأسیس	مؤسس
۱ـ طولونیان	مصر	۲۹۲ـ۲۵۴	احمدبن طولون
۲ـ ایلکیان	ترکستان	۵۶۰ـ۳۲۰	عبدالکریم ستق
۳ـ اخشیدیان	مصر	۳۵۸ـ۳۲۳	محمد اخشید
۴ـ غزنویان	افغانستان وهند	۵۸۲ـ۳۵۱	آلبتکین

ترکان نیز مانند ایرانیان ابتداء امیر وبعد سلطان شدند، ترکان، نخستین حکمران مسلمانی‌هستندکه خودرا سلطان نامیدندونخستین سلطان آنان سلطان محمود غزنوی‌است که هند راکشود ودیانت اسلام را درآنجا منتشرساخت.

۱ـ جرجی زیدان دراین اظهار دچار اشتباه است، زیرا سلاطین غزنوی که ترك بودند برعکس اظهار جرجی‌زیدان مدتها درداخل ایران نیزحکومت داشتند و سلطنت ایرانی شیعی‌آل بویه (دیالمه) بدست سلطان محمود غزنوی ترك منقرض‌شد. مترجم

دولتهای سلجوقی وشاخه‌های آن

ترکان و ایرانیان که از دو نژاد مختلف بودند از حیث مذهب نیز اختلاف داشتند ایرانیان شیعی و ترکان سنی در دستگاه خلافت برای بسط نفوذ وقدرت باهم مبارزه و مسابقه داشتند وهر کدام قسمتی از کشوررا تصرف کرده خودمختارمیشدند ولی هردودسته خودرا تابع خلیفهٔ بغداد میدانستند وازامیران وملوک وسلاطین عباسی محسوب میگشتند.

در اواسط قرن چهارم هجری دو دولت شیعی درداخلهٔ قلمروعباسیان پدیدآمده اول دولت آل‌بویه درعراق وفارس ودوم دولت فاطمی مصر که هردوبرضد حکومت سنی بغداد اقدام می‌کردند ولی دراواسط قرن پنجم هجری دولت سنی مهمی بنام دولت سلجوقی پدید آمد وحکومت سنی بغداد را که روبتلاشی وفنا میرفت ازسقوط نجات‌داد واز پیشرفت شیعیان درمصر وعراق وشام وفارس وخراسان جلوگیری‌کرد. پادشاهان سلجوقی از فرزندان مردی ترک بنام سلجوق پیداشدند وازدورترین نقاط شرق قیام‌کرده ممالک عباسی راکه زیر نظر امیران ترک وکرد و ایرانی‌وعرب تجزیه‌شده بود بصورت یک امپراتوری در آوردند.

سلجوق‌بن یاکاك مؤسس سلسلهٔ سلجوقیان درخدمت یکی‌ازخانهای ترک بود وهمینکه اوضاع آشفتهٔ ممالک عباسی‌را دانست بفکر استیلای‌بر آن ممالک افتاد وچون میدانست بدون



صحن دانشگاه الازهر

قبول اسلام کاری ازپیش نمی‌برد خودش وسپاهیانش و همراهانش یکجا مسلمان شدند و از ترکستان بطرف مغرب عزیمت‌کرده ازجیحون گذشتند وبتدریج تمام ممالک عباسی رامسخر کرده ازافغانستان تا مدیترانه‌آمدند وجهان اسلام‌دارای سه دولت معتبر گردید ازاینقرار:

فاطمیان درمصر، سلجوقیان درشرق ، امویان دراندلس .

درهر حال دولت سلجوقی مهمتر از سایر امارات مستقل ترك وفارس بود زیرا آنان در درداخل قلمرو عباسیان ظهور کردند، اما سلجوقیان ازخارج آمدند وبرهمه جا مسلط شدند. اگرچه دولت ایلکیان نیز تاحدی مستقل بودند اما آنطور که باید در ممالك اسلامی نفوذ نداشته اند .

سلجوقیان درتاریخ اسلام مقام مهمی یافتند، درزمان آنان ترکان بفارس وعراق وشام آمده با همنژادان خویش متحد شدند ودرآنجاها سکونت کردند.

نخستین سلاطین اسلامی که برای مسلمانان مدارس گشودند سلجوقیان بودند واین کار نیك دراواسط قرن پنجم بدست خواجه نظام‌الملك طوسی وزیر ملکشاه سلجوقی انجام یافت. درجلد سوم موضوع تأسیس مدارس اسلامی را بتفصیل نگاشتیم، خواجه نظام‌الملك طوسی که از فرزند دهقانان (زمین‌داران) ایرانی بود مدارس وتکیه ها وکاروانسراها ومسجدها و بیمارستانهای بسیاری بنام سلطان ملکشاه سلجوقی بناکرد.

سلجوقیان بعداً شاخه شاخه شدند وهرکدام درقسمتی از ممالك عباسی حکم فرما گشتند ودرواقع دو دستهٔ بزرگ وکوچك بودند از اینقرار:

۱ـ سلجوقیان بزرگ	از ۴۲۹ تا ۵۵۲	حکومت کردند
۲ـ سلجوقیان کرمان	از ۴۳۳ تا ۵۸۳	«
۳ـ سلجوقیان سوریه	از ۴۸۷ تا ۵۱۱	«
۴ـ سلجوقیان عراق وکردستان	از ۵۱۱ تا ۵۹۰	«
۵ـ سلجوقیان (روم) آسیای‌صغیر	از ۴۷۰ تا ۷۰۰	«

خلاصه اینکه سلجوقیان سیصدسال حکمران بودند وقلمرو حکومت آنان از چین تا منتهای شام امتداد داشت .

انتقال‌حکومت از سلجوقیان باتابکان

سلجوقیان عمال و مأمورینی داشتندکه آنانرا اتابك (پدر بزرگ) میخواندند ولی کم‌کم اتابك بمعنای وزیر و سپس بمعنای پادشاه استعمال شد. اتابکان رفته‌رفته مستقل شدند وتمام ممالك سلجوقی را میان‌خود قسمت کردند، فقط قسمت روم (آسیای‌صغیر) بدست‌سلجوقیان باقی ماند وآنرا درقرن هفتم هجری عثمانیان ازسلجوقیان گرفتند.

اینك صورت اسامی حکومتهای اتابکان وقلمرو تاریخ حکومت آنان :

۱ـ دولت بوریان	در دمشق	از ۴۹۷ تا ۵۴۹
۲ـ زنگیان	درجزیره وشام	از ۵۲۱ تا ۶۴۸
۳ـ بکتیجیان	در اربل وغیره	از ۵۳۹ تا ۶۳۰
۴ـ ارتقیان	در دیاربکر وماردین	از ۴۹۵ تا ۷۱۲

۵ـ شاهان	در ارمنستان	از ۴۹۳ تا ۶۰۴
۶ـ اتابکان آذربایجان	در آذربایجان	از ۵۳۱ تا ۶۲۲
۷ـ سلغریان	در فارس	از ۵۴۳ تا ۶۸۶
۸ـ هزار اسبیان	در لرستان	از ۵۴۳ تا ۷۴۰
۹ـ خوارزمیان	در خوارزم	از ۴۷۰ تا ۶۲۸
۱۰ـ قولتوغیان	در کرمان	از ۶۱۹ تا ۷۰۳

این ممالك چنانکه مشاهده میشود در دست اتابکان وسایر سرداران ومأمورین سلجوقی باقی ماند وسرانجام مغول ها آمدند وهمهٔ آنانرا برانداختند.

سلجوقیان روم

سلجوقیان آسیای صغیر مشهور بسلاجقهٔ روم تا قرن هشتم هجری باقی‌ماندند ولی آنان نیز بخانواده ها ودسته های کوچك تقسیم گشتند ازاینقرار :

نام امارت	نام خانوادهٔ امیر
۱ـ میسیا	آل کراسی
۲ـ بسیبدیا	آل حمید
۳ـ فریجیا	آل کرمیان
۴ـ لیسیا	آل تاکة
۵ـ ایدیا	آل سروخان وایدین
۶ـ کاریا	آل منتشا
۷ـ بفلاغونیا	آل قزل احمدلی
۸ـ لیکونیان	آل قرمان

عثمانیان در اوایل قرن هشتم هجری تمام این امارت هارا منقرض کردند.

دولت‌های کوچك کرد تحت حکومت عباسیان

بیشتر کردان مردم چادر نشین خشن تند خوی نیرومندی میباشند و عموماً مردم سرسختی هستند واستعدادشان برای قبول تمدن اسلامی کمتر ازایرانیان وترکان است و بهمان جهت دیرتر ازایرانی ها و ترکها بشهر آمدند ودرقسمت عمدهٔ دورهٔ تمدن اسلام کردها صحرا-گرد وچادرنشین بودند. محل اقامت آنان کردستان و ارمنستان و جزیرهٔ عراق (موصل ـ دیاربکر) است وهنوزهم درآن نقاط مسکن دارند دولت‌های اسلام درجنگهای خارجی از آنان کمك میگرفتند همانطور که از عربهای صحراگرد نیز کمك میطلبیدند.

کردها تا مدتی ازخشونت وصحراگردی دست بردار نبودند، بهمین‌جهت در خدمات دولت های اسلامی پذیرفته نشدند. وطبعاً مردان باتدبیر سیاستمدار کشوری ازمیان آنها بر-

نخاست که دارای مقامی بشود وادعای استقلال کند. فقط دراواسط قرن چهارم هجری برای نخستین مرتبه مردکردی بنام حسنویة بن حسین برزکانی پیشوای کردان کردستان دعوی استقلال نمود و بر دینور وهمدان ونهاوند وغیره دست یافت، خلیفهٔ بغداد هم استقلال او را برسمیت شناخت و خودش وپسرش را ناصرالدوله لقب داد. این امارت کرد چندان دوام نیافت و فقط از ۳۴۸ تا ۴۰۶ باقی ماند.



ابن سینا

ابوعلی بن مروان کرد دیگری است که در ۳۸۰ دردیاربکر مستقل شد. و بر نواحی آمدوارزن ومیافارقین دست یافت وجانشین او با فاطمیان بیعت کرد و در سال ۴۸۹ این امارت منقرض شد.

ایوبیان کردها تاظهورصلاح الدین ایوبی، نام ونشانی نداشتند. سلطان صلاح الدین ایوبی ازرجال باتدبیر ودلیر ونامی اسلام میباشد وی براساس فرو ریختهٔ فاطمیان مصردولت مقتدری تشکیل دادکه از ۵۶۴ تا ۶۴۸ دوام یافت.

صلاح الدین باعباسیان بیعت کرد وباصلیبیان جنگید وآنان را ازسوریه راند و بیت ـ المقدس را ازآنها پس گرفت ودارای نام ونشان بلندی شد.

در زمان سلطان صلاح الدین ایوبی کار کردان بالاگرفت وآنان درمصروشام وکردستان ویمن وخراسان حکومت یافتند. پس ازمرگ صلاح الدین کشوراومیان برادرانش وفرزندانش وفرزندان برادرش تقسیم شد وهمانطورکه اتابکان سلجوقی وارث ممالک سلجوقی شدند ممالیک ترک هم وارث حکومت ایوبیان گشتند ودرکشور مصردو دولت بنام ممالیک تشکیل یافت. (تفصیل آن بیاید.)

یادآوری ـ نکتهٔ قابل توجه اینکه اسلام بطورخاصی درملل شرق تأثیر کرد وتدریجاً آنان را وارد حوزهٔ تمدن ساخت وهرملتی که زودتر مسلمان شد زودتر بسلطنت رسید، باین معنی که عربها اول مسلمان شدند واول حکومت یافتند، سپس ایرانیان که ازهمه نزدیکتر بعربستان بودند ودرنتیجهٔ قبول اسلام بحکومت رسیدند آنگاه ترکان بمسلمانان نزدیک شدند وبفرمانروائی نائل گشتند، سپس کردان حکومت یافتند.

واما اینکه چرا کردها با وجود قرب جوار بامسلمانان دیرتر ازترکان بحکومت و سلطنت رسیدند، علتش آنست که ترکان بیش از کردان استعداد سیاست مداری وشهرنشینی دارند سپس اسلام ازترکستان گذشته بممالک تاتارومغول رسید واینان بجهانگیری برخاسته وممالک

اسلامی را بباد قتل وغارت دادند ولی همان تاتارها ومغولهای وحشی پس ازاصطکاك وتماس باتمدن اسلام خواه وناخواه درظل اسلام درآمدند ودولت ها وحکومت های بزرگی تشکیل دادند. همین قسم تمدن اسلام درقبایل شمال‌افریقا (بربرها) تأثیر کرده آنان را متمدن ساخت وبحکومت وسلطنت رسانید.

خلافت وسلطنت یادین وسیاست

در موقع ظهوراسلام پیغمبر (اکرم) رئیس اموردینی ودنیوی مسلمانان بود، حاکم وسرداروقاضی ومفتی وپیشوای مسلمانان شخص شخیص پیغمبر بود واگر کسی ازصحابه بحکومت ویاامارتی (ازطرف پیغمبر) تعیین میشد، هم ازنظرسیاسی وهم از نظرمذهبی حکومت میکرد و پیغمبر باو سفارش میفرمود که بعدالت حکم کند و مردم را قرآن بیاموزد ولی از سال هشتم هجری حضرت رسول مقام دینی وسیاسی را ازهم جدا ساخت وابوزید انصاری وعمروبن‌عاص را مأمور تبلیغ نموده فرمود بروید مردم را باسلام دعوت کنید وهمینکه قومی اسلام‌آورد عمروبن عاص فرماندارآنان باشد وابوزید امام جماعت بشود ومردم را آداب دین و قرآن بیاموزد. معذلك این دستورکلی نشد وپس ازحضرت پیغمبر یك نفر امور دینی وامورسیاسی را باهم اداره میکرد مثلا یزیدبن‌مهلب والی عراق (در زمان سلیمان بن عبدالملك اموی) هم امام جماعت، هم فرمانده جنگ وهم مأمور وصول مالیات بود. خلاصه اینکه در زمان حضرت رسول امورسیاسی ودینی دردست خودآنحضرت اداره میشد وبعداً اموردینی وسیاسی چندین قسمت شد که هرقسمتی را شخصی اداره میکرد، فقط مقام خلافت با قدرت سیاسی و مذهبی باقی ماند، چنانکه تا امروزنیز باقی است[1].

اساساً خلافت یك‌منصب دینی است، خلفای راشدین نیز دارای همان سمت و منصب بودند یعنی رویهٔ حضرت رسول‌اکرم را تعقیب می‌کردند، با نامسلمانان میجنگیدند، امور

۱ـ خلیفه یعنی‌جانشین. ونخستین‌خلیفهٔاسلام ابوبکراست که خودراجانشین پیغمبرمی‌دانست، پس ازوی مدت چهارده قرن عده‌ای ازفرمانروایان سنی مذهب مسلمانان بنام‌خلیفه خوانده میشدند ودرقرنهای اخیر سلاطین عثمانی خودرا خلیفه می‌خواندند.

پس ازپایان جنگ اول انگلیسها سراسر ممالك عثمانی رانصرف کرده وسلطان عبدالمجیدرا خلیفهٔ مسلمانان ساختند باین شرط که فقط درامور مذهبی مداخله کند وسیاست ممالك اسلامی‌بدست خود انگلیسها باشد، دراین موقع مصطفی کمال‌آتاتورك قیام کرد وانگلیسها را از ترکیه راند و حکومت جمهوری ترك را تأسیس کرد و انگلیسها جناب خلیفه (عبدالمجید) را با خود بردند ودر هندوستان جا داده‌دختر خلیفه‌را برای‌پسر نظام حیدرآباد تزویج‌کردند بامگر روزی ازاین‌مواصلت فرخنده خلیفهٔ تازه‌ای بدست آید! سپس ملك حسین راکه دست نشاندهٔ خودشان بود خلیفه‌خواندند گاهی هم فاروق پادشاه مصر را باین سمت (خلیفه‌گری) گول زدند یکی دوبار هم سیاست استعماری بریتانیا در مکه وفلسطین و غیره کنگره اسلامی تشکیل داد تا برای مسلمانان (سنی) خلیفه بسازد ولی رستاخیز عظیم شرق تمام این نیرنگها را بی‌اثر ساخت. ملك حسین خلع شد و پس‌از اندی در قبرس مرد. سلطان عبدالمجید درگذشت. هند استقلال یافت ودستگاه نظام برهم‌خورد وملك فاروق ساقط شده مصر جمهوری گشت وصحبت خلافت برای همیشه متروك ماند. مترجم

سپاهی‌را در دست داشته مالیات می‌گرفتند و فرمانداران میگماشتند وتمام این‌کارها بنام و عنوان دین انجام می‌یافت. یعنی‌در راه دین‌کشور می‌گشودند وکشور را اداره میکردند. اما پس‌از انتشار اسلام واستحکام مبانی آن موضوع جهاد کم‌کم از میان رفت و خلیفه دارای مقام سیاسی ودینی‌شد، همانطورکه در دین مسیح وسایر ادیان این ترتیب پیش‌آمدکرد ولی باید دانست‌که ارتباط دینی و سیاسی اسلام و مسیحیت باهم فرق دارد. مسیحیت ابتداء میان مردم عادی انتشار یافت، سپس پادشاهان‌مسیحی شدند ولی اسلام ابتداء ازمقام فرمانروائی شروع شد وبعداً میان تودهٔ مردم رواج یافت زیرا صحابهٔ پیغمبرکه پیش‌از همه مسلمان‌شدند خودشان فرمانده سپاه اسلام وفرمانروای مسلمانان بودند وباشمشیر بیاری اسلام قیام‌کرده آن‌را توسعه دادند وهمینکه دیانت اسلام پیشرفت‌کرد فرمانروایان برای جلب توجه مردم خود را بدین واساس دیانت مربوط ساختند تابدانوسیله عامه را بخود نزدیك سازند و جز این‌راه دیگری نداشتند، چنانکه تاکنون درکلیهٔ ممالك شرقی فرمانروایان بنام‌دین مردم‌را بخود جلب می‌کنند.

درعین‌حال مسلمانان پرهیزکار ریاست دینی ومذهبی را ازهم جدا ساختند و همینکه معاویه‌بازور وحیله وتدبیر حکومت‌را در دست‌گرفت مسلمانان واقعی اورا بخلافت نشناختند بلکه ویرا پادشاه خواندند ومثل پادشاه بااو بیعت‌کردند ودر واقع پس از شهادت (حضرت امیر) وکنار رفتن (امام)حسن مسلمانان باایمان زیربار خلافت‌معاویه نرفتند ولی‌خودمعاویه اصرار داشت‌که هم خلیفه و هم پادشاه باشد. میگویند روزی سعدبن‌ابی‌وقاص (پس‌از مستقل شدن معاویه) برمعاویه وارد شده‌گفت: سلام برتوای پادشاه، معاویه خندیده‌گفت: چرا مرا امیرمؤمنان نمیگوئی؟ سعد گفت: توخوش و خندان این سخن را میگوئی ولی بخدا دوست ندارم آنطورکه تو باین‌مقام رسیده‌ای من‌باین مقام برسم — واین‌میرساندکه مسلمانان‌خلافت را ازمکر وسیاست منزه میدانستند وعقیده داشتندکه بنی‌امیه اسلام‌را ازمقام مقدس دیانت‌به شمشیر وتعصب وسلطنت مطلق برگرداندند.

لازمهٔ خلافت سلطنت مطلق است

مامعتقدیم‌که حکومت‌مطلق دیکتاتوری بدون عنوان دیانت ویاچیزی شبیه دیانت پایدار نمی‌ماند ونیرو نمی‌یابد و هرحکومت دیکتاتوری که‌تاحدی دوام یافته از رنگ دینی بهره‌داشته ومردم را بنام دین مطیع ساخته است و اگر حکومت باید پایدار باشد ناچار حکومت دیکتاتوری استبدادی نخواهدبود وبهترین حکومت‌های پایدار همان‌رژیم مشورتی(جمهوری ویامشروطه) است. چه درحکومت‌های دیکتاتوری استبدادی همینکه دیکتاتور برود وزیران واطرافیان از ضعف فرمانروای مستبد نالایق استفاده‌کرده برهمهٔ‌کارها مسلط می‌شوند وانکه پاره‌ای از دولت‌های اسلام مدت مدیدی پایدار مانده‌اند برای آن بودکه رنگ دینی بخود داشته‌اند وبرعکس حکومت‌هائی مانند حکومت ترکان وکردان وایرانیان در ممالك اسلامی

بدست اشخاص باهوش کاردان پدید آمده‌اند ولی چون وجههٔ دینی نداشته‌اند پایدار نماندند برعکس خلفای عباسی، خلفای فاطمی مصر، خلفای اموی اندلس بواسطهٔ رنگ دینی در برابر بسیاری از مشکلات پایدار شدند، همینقسم حکومت‌های غیرعرب مانند حکومت عثمانی که بصورت دینی درآمده بیش از سایر حکومتها برقرار بوده است، امویان شام نیز برای خود ریاست دینی ترتیب دادند و همینکه احساس کردند مردم آنها را خلیفهٔ پیغمبر نمیدانند پای خودرا بالاگذارده بکمك همدستان خود عنوان خلافت الهی گرفتند وخود را از پیغمبر مهم‌تر جلوه دادند وچنانکه گفته شد اظهار داشتند که جانشین هر کس مثل خود آن شخص است وما (خلفای اموی) جانشین خدا در روی زمین هستیم واگرچه طبقات بالا این ادعای یاوهٔ آنهارا رد میکردند ولی عامهٔ مردم بزور آنرا قبول داشتند. پس از اینکه عباسیان بخلافت رسیدند مردم بیشتر بآنها گرویدند زیرا آنها ازخاندان پیغمبر بودند ودر نظر مسلمانان احترام زیادتری داشتند تا آنجاکه میگفتند خلافت عباسیان تا آمدن مسیح از آسمان دوام می‌یابد و اگر خلافت عباسی منقرض شود آفتاب غروب میکند، باران نمیبارد وگیاه خشك میشود[1]



اسطرلاب متعلق بسلطان حسین صفوی

۱ - مقصود جرجی زیدان از مسلمانان البته سنیان است زیرا شیعیان از ابتدا، خلفای ثلاث و اموی و عباسی و عثمانی وغیره را غاصب خلافت میدانستند و بآنان عقیده نداشتند. مترجم

خلفای عباسی هم این گزافه‌ها را بخود پسندیدند، حتی هرون که مردجیر فهمی بود ودر زمان اوفرهنگ اسلامی ترقی کرده بود از این تملق‌ها خوشش میآمد و همینکه شاعری اورا بعدازپیغمبر، پیغمبر خواند وی‌را جایزه داد و اگر در دورهٔ ترقی‌وعظمت اسلام خلفا آنقدر تملق‌پسند باشند معلوم است که در دورهٔ فساد وانحطاط تاچه‌اندازه دنبال چاپلوسی و تملق میروند. چه‌در دوران جهالت و فساد موهومات جای حقیقت را میگیرند ومتملقـان و چاپلوسان پیش‌میآیند، وفرمانروایان و پادشاهان‌ازحرف بیش‌از عمل خشنودمیشوندازآنروست کـه همین چاپلـوسان متوکل عباسی را سایهٔ خـداوند (اعلیحضرت ظل‌الله) میخواندند و می‌گفتند که این‌سایهٔ رحمت برای نگهـداری مردم ازسوزش گرما از طرف آسمان گسترده شده‌است وشاعر درباری چاپلوس (ابن‌هانی) المعز فاطمی را چنین میستاید .

ماشئت لاماشاء ت‌الاقدار فاحکم فانت‌الواحدالقهار

(چه فرمان یزدان چه‌فرمان شاه)

خلفا و فقهاء

اگر مردم خلفاء را احترام میگذاردند برای مقام دینی آنان بود وگرنه بخود خلیفه اهمیت نمی‌دادند، خلفاء هم ناچار فقیهان ومحدثان وحافظان قرآن‌را بخود نزدیك میساختند ودر واقع اینان ازخلفا، وخلفاء ازآنان نیرو میگرفتند. خلیفه خود را مانند پیغمبر فرمانده جنگ، امام جماعت وفرمانروا میدانست وهمینکه ممالك اسلامی توسعه یافت خلیفه برای خود نوابی تعیین کرد که وظایف او را انجام دهند. مثلا والی بجای خلیفه حکومت میکرد وقاضی داوری مینمود وسردار فرمانده میدان جنگ میشد وقاری و محدث ومفسر هم بنام خلیفه و بجای‌او ادای وظیفه میکرد وهمان‌طور که خلیفه‌برای پیشرفت‌کارهای دنیوی بکمك‌سرداران و والیان وقاضیان نیاز داشت‌برای حفظ مقام دینی بیاری فقهیان وقاریان و حدیث‌گویان محتاج بود، بخصوص که‌فقه وقضاء اساس‌احکام‌سیاسی میباشد وناچارخلیفه‌باید فقیهان وقاضیان را مقرب دارد و درحل مشکلات دینی از محدثان و قاریان کمك بگیرد و چون مسلمانان هرموضوعی را با دین تطبیق میکنند، لذا خلفاء بدون نظر فقیهان هیچ‌کار مهمی انجام نمی‌دادند واگرفقیهان بیعت خلیفه‌ای‌را رد میکردند آن‌خلیفه معزول میشد. درزمان خلفای راشدین که‌کارها بسادگی ودرستی انجام می‌یافت بازهم فقیهان همین قدرت را داشتند واگر فقیهان‌کاری‌را منع میکردند خلیفه ویاوالی ناچار از این‌کارچشم می‌پوشید.

بنی‌امیه که باحیله وحمله وهجوم بخلافت رسیدند این‌رسم‌را برانداختند، چون‌کارهای آنان بانظر فقیهان وفق نمیداد، از آنروفقیهان در اوایل دولت بنی‌امیه وحتی از زمان‌عثمان برحمت افتادند، چه‌اگر مطابق نظرخلیفه حکم نمی‌دادند دچار بدبختی وشکنجه میگشتند. داستان اباذر ومعاویه درزمان عثمان‌گواه براین‌گفتار است وچنانکه پیش‌گفتیم بنی‌امیه از زمان عثمان بجمع‌آوری مال وبسط نفوذ و قدرت پرداختند و فقیهان وبزرگان‌که برآنان اعتراض‌میکردند دچار زحمت میشدند وهمینکه‌کار بسر امویان استوارشد زبان‌ها را بستند و آزادی عقیده راگرفتند وکسی‌از دانشمندان(مگر دانشمندان‌متملق) بمقامی نرسید. امویان مدینه وفقیهان مدینه راکه درزمان راشدین مرکز سیاست بود فراموش‌کردند، فقط عمربن عبدالعزیز پس‌از مدتی بیاد مدینه افتاد ولی بطورکلی فقیهان واقعی در بیشتر دورهٔ بنی‌امیه مهجور ماندند.

عباسیان برعکس امویان مردم را آزادگزاردند وکجروی‌های بنی‌امیه را اصلاح نمودند ودرمدت کوتاهی فقیهان وزاهدان و عالمان گرد خلفاء جمع شدند واز نو جرئت و دلیری یافتند و براعمال خلفاء آزادانه انتقادکردند. داستان منصور وسردنقاد را درحرم کعبه سابقاً ذکرنمودیم، نمونهٔ دیگر ازآن جریان رفتار سفیان‌ثوری باهرون است که هرون ویرا به‌بغداد احضارنمودتاجزء مقربان باشد، اماسفیان‌خواهش هرون‌را نپذیرفته‌بوی چنین‌نوشت :

این‌نامه را بتو مینویسم تابدانی‌که باتو قطع رابطه‌کرده‌ام زیرا تو خودت بموجب نامهٔ خودت اقرار داری‌که بر بیت‌المال هجوم آوردی وبرخلاف حق درآن تصرف‌کردی، برادران من‌که حاضرمجلس بودند ونامهٔ تورا خواندند آنهاهم گواه هستند وپیش خدافردای قیامت گواهی میدهند. ای‌هرون آیا مجاهدین واهل قرآن ودل بدست آوردگان (مؤلفه) با این‌کارهای تو موافقند؟ یایتیمان وبیوه‌زنان ؟... (این‌داستان واین‌نامه قبلا شرح داده شده معذلك آن‌را ترجمه‌کردیم، مترجم)

روزی همین‌سفیان ثوری برمهدی عباسی وارد شده اورا بنام امیرالمؤمنین سلام‌نگفت. مهدی از وی نرنجید بلکه دلجوئی‌کرد، پاره‌ای از خلفای عباسی مانند منصور، مهدی، هرون، معتصم ، واثق از فقیهان و زاهدان میخواستند آنان را پند بدهند وقتیکه پند آنان‌را میشنیدند چنان می‌گریستند‌که ریششان تر میشد و داستان‌هائی در ایـن باب از آنان نقل شده است .

همانطورکه سرداران ووالیان ازنظردنیامیان مردم وخلیفه رابط بودند فقیهان ازنظر دین‌آن مقام را احراز می‌کردند وگاه هم فقیهان رابط دین ودنیا میشدند ومانند پاپ‌های کاتولیك هردوجنبه را اداره میکردند . سلاطین و امراء هم مانند خلفاء بهمان جهات دینی فقیهان راگرامی‌میداشتند وهردو دسته‌ازیکدیگراستفاده میکردند یعنی‌فقیهان ازفرمانروایان (خلفاء وغیره) پول و مقام میگرفتند وآنان بوسیلهٔ فقیهان برمردم حکمران میشدند و البته استفادهٔ خلفاء مهم تر وپایدارتربود وبهمان دلیل خلفاء مقام ومنزلت فقیهان را درنزدمردم بزرگ می‌ساختند ، چه هرقدر مردم به فقیهان بیشتر میگرائیدند بهمان نسبت نفوذ وقدرت خلفاء محکم‌تر میگشت. خلفاء نه تنها برای حفظ مقام خود دنبال فقها میرفتند بلکه بـرای استقرارحکومت خود به‌مراسم ورسم ازدین وشعائر دینی‌تجلیل میکردند، اگرچه بآن معتقد نبودند. مثلا شخصی‌تای نعلینی نزد مهدی‌عباسی‌آورده گفت : این ازپیغمبراکرم است. مهدی بااینکه بدروغگوئی‌آن مرد قطع داشت نعلین رابوسید وپول زیادی بآن مرد داد تابدان‌ـ وسیله خودرا درپیش مردم دیندار جلوه دهد .

خلفاء بهمین جهات ازانجام فرایض دینی بحسب ظاهرخودداری نمی‌کردند . گرچه همه نوع فسق وفجور هم مرتکب میشدند. ولیدبن یزید ازخلفای هرزه وعیاش اموی مـوقع نمازفوری استغفارمیکرد ، لباسهای تجملی را می‌کند، جامهٔ پاك سفیدی برمیکرد . باآداب

تمام وضو میساخت وباآداب تمام نماز میخواند ورکوع وسجود وقنوت وقیام‌وهمه چیزنماز را با دقت انجام میداد ، سپس‌آن جامه را دور افکنده بمیگساری و هرزگی می‌پرداخت .

دولت‌های اسلامی و خلافت

بهمین جهات سلاطین وامرای مستقل اسلامی ظاهراً ازخلیفه اطاعت میکردندوخود را دست نشاندۀ اومیخواندند وبااینکه همه‌نوع قدرت داشتند ازخلیفۀ بغداد فرمان وامضاء وخلعت میخواستند واگرخلیفه تأمل می‌کرد اورا بزور مجبور میساختند وفرمانروایان مستقل شام وبین‌النهرین وفارس‌وخراسان وترکستان ومصر(باستثنای خلفای فاطمی) وافریقیه بنام خلیفۀ بغداد خطبه میخواندند ودر مواقع معین پولی برای خلیفه می‌فرستادند واین همه برای‌آن بودکه احترام دینی خلیفه منظورگردد وآنان ازتعرض عامۀ مردم محفوظ باشند .



مقبرۀ خواجه پارسا دربلخ

ز

امیران و سرداران ترك که گاه و بیگاه خلفاء را میکشتند و عزل میکردند فوری یکی ازخاندان عباسی را بجای خلیفهٔ سابق می‌گماشتند، بقسمی که یك روزهم بی‌خلیفه نمی‌ماندند، چه معتقد بودند کار مردم بی‌خلیفه اداره نمی‌شود. سلاطین و پادشاهانی که بر بغداد دست مییافتند (آل بویه وسلجوقیان) همین سیاست را تعقیب مینمودند یعنی ابتداء باسپاه انبوه بجنگ خلیفه میآمدند، خلیفه‌را شکست میدادند وسپس بااو بیعت کرده خودرا فرمانبردار خلیفه معرفی مینمودند، مثلا عضدالدولهٔ دیلمی شیعی‌مذهب بود وخلفای عباسی‌را غاصب مقام خلافت می‌دانست وهمه‌نوع قدرت ونفوذ داشت امادرعین‌حال برای‌فریب مردم وحفظ مقام خویش‌ازخلیفه رعایت میکرد وهمینکه بربغداد استیلایافت دارالخلافه وعمارات وابستگان خلیفه راتعمیرکرد و در اکرام واعزاز خلیفه بسیارکوشید.

خلفاءهم که اینرامیدانستند امیران وسلاطین‌را گاه‌بیگاه باخراج‌ازبغداد (تکفیرسیاسی) تهدید مینمودندو آنهاهم ناچارازخلیفه دلجوئی‌مینمودندکه‌دچارشورش عامه نشوند. اماعده‌ای‌هم بلباس دین‌ازراه‌دین برخلیفه می‌تاختند واورا ازهمان‌طریقی که‌خود مدعی‌بود شکست‌می‌دادند. اینان‌جامهٔ‌پشمین برمی‌کردند، قرآن بگردن میآویختند، پابرهنه راه‌میرفتند ومردم‌را بخودمتوجه ساخته برخلفاء اعتراض می‌کردند، خلفاءهم گاه‌گاه خودشان‌رازاهدنما میشدندتامردم رابخود جلب کنند. هنگامی که فضل‌بن‌سهل‌کارخلافت‌را برای مأمون‌هموارساخت وی را سفارش نمود که اظهار زهد وتقوی‌کند وهمینکه‌ابومسلم‌خراسانی‌مردم‌یمن را درمکه دیددست‌بهم‌زده گفت:

اگرمردخوش زبانی باچشم گریان نزد اینان برود واظهاردین داری‌کند جنگجویان دلیری از میان‌آنها پدید میآید و چنانکه گفته شد سلاطین و امراء خواه ناخواه خلیفه‌ای میتراشیدندکه باوی بیعت‌کنند وبنام اومقاصد خودرامجری دارند وبسیاری ازآنان‌که خلیفهٔ بغداد را مناسب نمی‌دیدند ازخلیفهٔ فاطمی مصر بیعت میستاندند وهمینکه صلاح‌الدین ایوبی خلفای فاطمی مصررا برانداخت فوری بنام خلیفهٔ عباسی‌خطبه خواند، درصورتیکه‌آن موقع خلیفهٔ عباسی بی‌نهایت ناتوان ودرمانده بود وکاری ازپیش نمیبرد.

سلاطین دیگرمصر (ممالیك) که بعدازایوبیان‌آمدند همانطور بنام خلفای عباسی‌حکومت میکردند واز بغداد برای‌آنان خلعت میآمد تاآنکه درسال ۶۵۶ هولاکو ببغداد رفته معتصم راکشت وخلافت را ازبغداد برانداخت وفرمانروایان مصرازخلیفه‌ای‌که بنام اوحکومت‌کنند محروم ماندند وباتمام قوا بفکرخلیفه تراشی افتادند وسرانجام تنی‌چند ازفراریان خانوادهٔ عباسی را بمصرآوردند وبرای‌آنان حقوق و مقرری تعیین‌کرده وخود را نایب‌السلطنهٔ‌آنها خواندند همین‌قسم پادشاهان (سنی) هند وسایرممالك دور دست اسلامی پس‌ازسقوط خلافت بغداد توسط پادشاهان (ممالیك) مصرازخلیفهٔ عباسی‌مقیم مصربرای خود اجازهٔ فرمانروائی (بیعت) میگرفتند واگرچه بعضی‌ازآنان این‌عمل را ازنظرمذهبی‌لازم می‌دانستند ولی‌نظرکلی همان فریب دادن مردم بود، که خلافت را یك مقام مذهبی می‌دانستند.

این موضوع هم شایان دقت و توجه است که سلاطین و امرای مسلمان

خلافت در غیر قریش

چه عرب و چه غیرعرب ازترك و كرد و ایرانی و چركس و بربر و غیره با آنکه پاره‌ای از آنان همه‌نوع قدرت و عظمت یافتند هیچگاه مدعی مقام خلافت نشدند و همهٔ آنان اقرار داشتند که خلافت باید از میان عرب وقریش باشد ولی بعد ازحملهٔ مغول وآغاز دورهٔ دوم تاریخ اسلام این‌فکر منسوخ شد و برای اولین مرتبه سلطان سلیم عثمانی که نه‌عرب و نه قریش بود خودرا خلیفه خواند، چنانکه تاکنون (تازمان جرجی‌زیدان البته) خاندان سلطان سلیم آن مقام را دارا هستند .

پیش‌از آن اگر امیری یا پادشاهی میخواست خلیفه بشود برای خود نسب نامهٔ دروغی میساخت و خودرا بقریش میرسانید. از آن جمله ابومسلم خراسانی که آن هوس را در سر داشت وخویشتن را فرزند سلیط‌بن عبدالله‌بن‌عباس میخواند، غیرازابومسلم کسی دیگر ازپادشاهان و فرمانروایان (غیرعرب) بفکر خلافت نیفتادند واگرهم درآن صدد برآمدند بزودی منصرف ونومید شدند وبعضی‌ازآنان خواستند بوسیلهٔ دامادی (مصاهرة) بخلیفه نزدیك شوند و ازآن راه نفوذ دینی بدست آورند، ازآن جمله برای نخستین مرتبه عضدالدولهٔ دیلمی (متوفی بسال ۳۷۲) الطائع بالله خلیفهٔ عباسی را وادارساخت که بادخترش (دخترعضدالدوله) ازدواج کند تامگر پسری ازدختر پیدا شود واوخلیفه باشد، اما این نقشه عملی نگشت .

سلجوقیان گامی فراتر نهاده خواستند دختران خلیفه رابرای خود بستانند وطغرل بیك سلجوقی قاضی ری رانزدالقائم بامرالله فرستاده دختر خلیفه رابرای خود خواستگاری کرد، خلیفه ازشنیدن این خبربوحشت افتاد، چه‌که تاآن روز دختران خلفاء بجز بابزرگان بنی‌هاشم وقریش همسر نمی‌گشتند .

خلیفهٔ ناتوان ازطغرل زورمند خواهش وتمنی کرد که اورا ازاین تقاضا معاف داردامّا طغرل بآه ونالهٔ خلیفه اعتنا، نکرده بانجام تقاضا اصرارورزید وازهرجهت کار برخلیفه سخت شد وازروی اجبار بآن وصلت تن درداد وخلاصه اینکه پس ازکشمکش‌های بسیار که ذکرش طولانی میشود درسال ۴۵۴ هجری این امربی‌سابقه واقع شد، زیرا تاآنموقع چنین‌افتخاری نصیب هیچ یك ازسلاطین وامراء نشده بود وحتی سلاطین آل بویه نیز چنان هوسی نداشتند و همینقدرخشنود بودند که خلیفه دخترشیعی‌مذهب آنانرا بسرای خود برده است . بهرحال در سال ۴۵۵ طغرل بحجلهٔ عروسی‌وارد شد، دخترخلیفه روی تخت طلا نشسته بود وروپوش بر صورت داشت، طغرل زمین رابوسیدودر برابر عروس ایستاد، عروس‌غضبناك روپوش ازصورت برنگرفت وازجای خود برنخاست وچندین بارتکرارشد وبالاخره طغرل بدون انجام مقصود درهمانروزها مرد، درمورد بیعت‌فقط باخلفای‌عرب بیعت‌میشد وبالااقل بنام آنان بیعت‌میگرفتند، اما درسال ۹۲۳ هجری سلطان‌سلیم‌عثمانی که مصررا گشود وآخرین خلیفهٔ‌عباسی‌راکه ممالیك بنام اوحکومت میکردند ازکار برکنار ساخت و بنام خودکه خلیفهٔ غیرعرب بود بیعت گرفت .

امارتهای کوچك عربی وعنصرعربی

مقصود از دورهٔ دوم عربی آن‌دوره‌ایست‌که عربها پس از استیلای ایرانیان وترکان براموِر خلافت دوباره قدرت ازدست رفتهٔ خود را بازستاندند وچنانکه گفته شد ایرانیان حکومت اموی را بر انداخته عباسیان راسرکار آوردند وتازمان متوکل همه‌کارهٔ مملکت بودند ، ازآن پس متوکل ترکان را پیش‌کشیده عربها را بیش ازپیش عقب زده حقوق آنان را بربد وآنهارا از امور دولتی برکنار ساخت . عربهاکه این خواری رادیدند بفکر انتقام برآمدند وهرکس ازهرجاکه درعراق و شام ومصر ازکرد وعرب وقرمطی وغیره برضد عباسیان بر-میخاست اعراب با آنان همراه میشدند، اما چون ترکان بسیار نیرومند بودند ، عربهاکاری ازپیش نمیبردند، فقط بعضی ازقبایل‌کوچك عرب توانستند امارت های‌کوچکی درشام وبین-النهرین تحت نفوذعباسیان تشکیل دهند واختلال اوضاع عباسیان و رقابت وزیران ایرانی و سرداران ترك برای‌آنان مساعد میشد، ازآنجمله‌آل حمدان ازقبیلهٔ تغلب درموصل وحلب و غیره از۳۱۷ تا۳۹۴ حکمران شدند وتمام‌آداب ورسوم عرب را احیاء نمودند، مشهورترین حکمرانان‌آنان سیف‌الدوله است‌که بواسطهٔ اشعارمتنبی [1] شهرت بسیار یافت .

درهمان قرن درحلب یك دولت (حکومت) عربی دیگری بنام مرداسیه پیدا شد که مؤسس‌آن صالح‌بن مرداس ازبنی‌کلاب مضری میباشد، صالح وفرزندانش از ۴۱۴ تا ۴۷۲ درحلب حکومت‌کردند، پس ازحمدانیان حکومت‌بنی‌عقیل‌ازقبیلهٔ‌کعب (مضر) درموصل‌تأسیس گشت واز ۳۸۶تا۴۸۹ دوام یافت. آنگاه حکومت عربی چهارمی بنام مزیدیان ازقبیلهٔ مزید شیبانی ازطایفهٔ بنی اسد ظاهرشد ، اینان در عراق شهرحله را ساختند و از ۴۰۳ تا ۵۴۵ حکومت‌کردند.

---

۱ - ابوالطیب احمدبن حسین کندی منسوب بکنده یکی ازمحله های‌کوفه (این‌کنده غیرازقبیلهٔ‌کنده است) درسال ۳۰۳ درکوفه بدنیاآمده می‌گویند پدرش سقا بود، چون شعرنیکو می‌سرائید دربادیةالسماوه دعوی نبوت کرده بعدتوبه نموده ومداح سیف‌الدولهٔ حمدانی شده است. سپس مداح کافوراخشیدی وسرانجام مداح عضدالدولهٔ دیلمی بوده است ودرسال ۳۵۴ موقع بازگشت بکوفه در خارج آنشهرکشته شده است دیوان متنبی ازمهمترین دیوان اشعارعرب است . - مترجم

دوحکومت دیگر دراوایل دولت عباسیان درممالك غیرعرب تأسیس شد . اول حکومت دلفیان که ابودلف عجلی درکردستان تشکیل داد ودوم حکومت علوی طبرستان که حسن بن زید علوی آنرا تأسیس نمود واغلبیان درافریقا حکومت کوچکی پدید آوردند وادریسیان در مراکش ظهور کردند وبدین ترتیب پیش از نهضت دوم عرب هشت حکومت کوچك عربی در نقاط مختلف تأسیس یافت، ازینقرار :

حکومت	قلمرو	مدت فرمانروائی	نام مؤسس
۱- ادریسیان	مراکش	۱۷۲-۳۷۵	ادریس بن عبدالله
۲- اغلبیان	تونس وغیره	۱۸۴-۲۸۹	ابراهیم بن اغلب
۳- دلفیان	کردستان	۲۱۰-۲۸۵	ابودلف عجلی
۴- علویان	طبرستان	۲۵۰-۳۱۶	حسن بن زید
۵- حمدانیان	حلب وموصل	۳۱۷-۳۹۴	آل حمدان
۶- مزیدیان	حله	۴۰۳-۵۴۵	مزید شیبانی
۷- عقیلیان	موصل	۳۸۶-۴۸۹	بنی عقیل
۸- مرداسیان	حلب	۴۱۴-۴۷۲	صالح بن مرداس

ونیز درصنعاء حکومت عربی کوچکی بنام یعفوریه ودرزبید (یمن) حکومت عربی دیگری بنام زیادیان وغیره تشکیل یافت .

ولی این حکومتها درتجدید قدرت ونفوذ سابق اعراب تأثیرزیادی نداشتند، زیرا باستثنای علویان وادریسیان همه تابع عباسیان بودند وعباسیان هم زیردست ترکان وایرانیان بسر میبردند و اینان بنام عباسیان سکه میزدند و خطبه میخواندند و در تمام ممالك شرقی اسلام چنان شایع شده بود که اینوضع (حکومت عباسیان) تا بازگشت مسیح از آسمان تغییر نمییابد، لذا عربهائی که آرزوی قدرت وعظمت سابق خودرا داشتند از ممالك شرقی اسلامی منصرف گشته متوجه ممالك غربی اسلامی شدند. و چون بنی امیه دشمنان سرسخت ایرانیان وکلیهٔ مردمان غیرعرب درسال ۱۳۸ یك دولت عربی دراندلس تشکیل دادند (تفصیل آن بیاید) عربهائی که ازعباسیان وتوجه آنان بایران ناراضی بودندازممالك شرقی اسلامی بممالك غربی اسلامی یعنی افریقا واندلس میرفتند تا ازمجاورت عباسیان دور باشند .

همینطور علویان که بیش از بنی امیه ازعباسیان متنفر بودند ازممالك شرقی اسلامی مهاجرت کردند ودسته‌ای از آنان بافریقا رفته درآنجا یك دولت عربی بنام دولت ادریسی تشکیل دادند. زیرا مؤسس آن دولت ادریس بن عبدالله حکمت علوی است. ادریسیان از ۱۷۲ تا ۳۷۵ درافریقا حکومت داشتند ولی هیچگاه خودرا خلیفه نخواندند.

اما دستهٔ دیگر ازعلویان که بمغرب مهاجرت نکردند بانومیدی درشرق ماندند زیرا

درآغاز بموالی (ایرانیان) امیدوار بودند ولی بعدازمخالفت شدید مأمون با شیعیان و پیش افتادن ترکان اززمان متوکل به بعد امیدآنان قطع شد، معذلك بدون نقشهٔ معین درگوشه و کنار باعباسیان مبارزه میکردند ودستهای ازایرانیان یاترکان یاستمدیدگان دیگر که برضد



مسجد جامع دهلی

عباسیان برمیخاستند علویان باآندسته همراه میشدند، اماجزحسن بن علی علوی کس دیگر از آنان درمشرق پیشرفتی نکرد. حکومت خاندان حسن هم چنانکه گفتیم مدت کوتاهی درطبرستان باقی بود وازمیان رفت.

همانطورکه علویان بامردم ستمدیده (دورهٔ عباسیان) همدست میشدند وبا عباسیان می‌جنگیدند همانطورهم طبقات مختلف ستم‌کش آن دوره بنام علویان برضد عباسیان قیام می‌کردند، ازآنجمله شخصی بنام علی بن محمد خودرا (البته بدروغ) ازفرزندان (امام) حسن دانسته باسم علوی برضد عباسیان برخاست وقریب بیست‌سال سراسرعراق را برآنان‌شورانید ودرظرف آنمدت‌قریب دومیلیون ونیم نفرکشته‌شدند وچون علی‌بن محمد سیاهان‌را دورخود جمع‌کرده بود لذا اورا صاحب الزنج (یارزنگیان) میخواندند. علی‌بن محمد درنتیجهٔ لیاقت وکاردانی تمام غلامان فراری وغیرفراری اطراف کوفه وبصره وسایرنقاط را بدورخود گرد آورد وچنانکه گفتیم مدت زمانی اسباب زحمت عباسیان بود تا آنکه سرانجام خودش کشته شد وجمعیت سیاهان پراکنده گشت [1].

---

۱ ـ علی بن محمد ازاهالی ری بوده وباآنکه خودرا ازفرزندان حضرت زهراء سلام‌الله‌علیها می‌دانسته باشیعیان همراهی نداشته وبنام خوارج دعوت می‌کرده است. مترجم

اگرچه خود علویان درممالك شرقی اسلامی پیشرفت نکردند، امامذهب شیعه بواسطهٔ فرمانروایان آل بویه درآن ممالك ترقی کرد وآل بویه بربغداد مسلط شده خلفاء را تحت نظر گرفته. همانموقع یك دولت شیعی دیگردرافریقاتشکیل یافت وطبعاً موجب تقویت مذهب شیعه درشرق شد[۱].

شیعیان افریقا بنام دولت فاطمی(تفصیل آن خواهدآمد) حکومتی تأسیس کردند وبقصد حمله به شرق وانقراض خلافت عباسی بمصرحمله ور شدند وآنکشوررا گشودند و ازآن پس بسیارنیرومند گشتند.

عربها وبربریان (که خود را عرب میدانستند) برای برانداختن حکومت ضد عرب عباسی بافاطمیان همدست گشتند وبیشتر بزرگان عرب حتی اعراب موصل وکوفه درعراق و بین‌النهرین که پیش چشم عباسیان میزیستند بافاطمیان بیعت نمودند زیرا امید داشتندکه با کمك آنهانفوذ وقدرت عرب مجدد برگردد ولی این‌آرزوی آنان عملی‌نگشت، زیراحکومت آل بویهٔ شیعی برافتاد وبجای‌آن حکومت سنی سلجوقی ترك بااقتدارات بیشتردرمشرق پدید آمد وازسقوط خلافت عباسی جلوگیری نمود ودرواقع یك نوع سیاست موازنه میان شرق و غرب (سنیان وشیعیان) برقرار گشت.

تاآنکه درسال ۵۶۷ صلاح‌الدین ایوبی ازفرمانروایان سنی‌کرد، برمصر دست یافت وخلافت فاطمی را منقرض نمود ومجدد بنام عباسیان بیعت گرفت. پیش از حملهٔ صلاح‌الدین به مصر عنصر عربی درآن‌کشور ضعیف شده بود وارمنی‌ها وترك ها زمام امور کشور را در دست داشتند وپس ازآمدن صلاح‌الدین یکباره دست عربها ازمصر وحکومت درممالك‌اسلامی کوتاه شد وازآن به بعد دولت مقتدر عرب پدید نیامد، فقط پاره‌ای امارت‌کوچك عربی در جزیرةالعرب تأسیس شدکه هنوزهم باقی میباشد[۲].

بهرحال دورهٔ دوم حکومت عربهاکه با تأسیس خلافت اموی اندلس وخلافت فاطمی مصرآغازگشت دیری نپائید ومنشأ آثار بزرگ نگشت، ازآن پس حکومتی بنام حکومت تشکیل نیافت، فقط پاره‌ای ازقبایل عرب بنام دین وسیاست دربعضی موارد قیام‌کردند وکر

---

۱ - جرجی زیدان‌آل بویه وخلفای فاطمی افریقارا شیعه میخواند ولی باید دانست‌که‌آل‌بویه شیعیان اثنا عشری دوازده امامی و شیعیان فاطمی اسمعیلی هفت امامی پیرو اسمعیل بن جعفر (ع) میباشند.

۲ـ فعلا علاوه برامارتهای کوچك عربی کویت وشارجه وغیره‌اسماً قریب هفت، هشت دولت عربی‌تشکیل‌شده که مهمترین‌آن عبارت است ازعربستان سعودی - عراق - مصر - سوریه - لبنان - یمن ـ ماوراء اردن ـ سودان وغیره. ولی‌ازطرفی مردم‌این ممالك باستثنای (عربستان سعودی)عرب خالص محسوب نمی‌شوند وفقط بعربی صحبت میدارند ازطرف دیگرممالك مزبورمانند غالب ممالك شرقی اسلامی وغیراسلامی گرفتار نفوذ استعمارچیان میباشند.

مترجم

وفر موقتی داشتند ونمونهٔآن نهضتها یکی نهضت وهابیان نجد ودیگر نهضت درویشان سودان است [1]. در اوایل قرن نوزده میلادی محمدعلی پاشا مؤسس سلسلهٔ خدیوی مصر در صدد بر آمد یك دولت مقتدر اسلامی درمصر تشکیل بدهد وچون درآن اوقات دوعنصر سیاسی ترك وعرب درمصر نفوذ داشتند محمدعلی برای مخالفت بادربارعثمانی از عنصرعرب تقویت کرد وعربها را دورخودگردآورد . عربها آمال ملی خودرا درآن نهضت‌تشخیص داده بامحمدعلی مساعدت نمودند . مخصوصاً بعد از اینکه محمدعلی وهابیان را شکست داد و با شریف مکه ملاقات نمود افکارعربها بیش ازپیش متوجه محمد علی شد، اما سیاست استعماری فرنگیان‌از اجرای نقشهٔ محمدعلی درتشکیل دولت اسلامی مقتدرمانع شد و نهضت سیاسی درنهضت علمی محدود ماند ، مدارس تازه‌ای برای تدریس زبان عربی درمصر افتتاح یافت ونشریاتی بزبان عرب منتشرشد ونهضتی‌که فعلا (زمان جرجی زیدان) درآن واردیم دنبالهٔ همان نهضت‌ادبی وعلمی زمان محمدعلی میباشد واخباری‌که‌این‌ایام درروزنامه‌ها ازانقلاب‌یمن ونجد و شورش سایررؤسای قبایل انتشارمی‌یابدچیزی نیست‌که مورد توجه واقع گردد زیرا موجبات‌سیاسی وفرهنگی مانع اجرای‌آن نقشه‌ها می‌شود ودرهرحال باموضوع بحث ما دراین‌کتاب ارتباط ندارد [2] .

گرچه حکومت دورهٔ دوم عربها (فاطمیان مصر وامویان اندلس) چندان دوام نیافت وگرچه هردو حکومت فاطمی واموی دربسیاری ازامور ازعباسیان تقلید می‌کردند معذلك ضررندارد مختصری ازاوضاع سیاسی واداری‌آن دو دولت نیزصحبت بداریم .

۱ــ محمد بن عبدالوهاب مؤسس مذهب وهابی درشهر عیینه ازشهرهای نجد درسال ۱۱۱۵ هجری متولد شده ودرحجاز وعراق واحساء واصفهان به تحصیل علوم مذهبی پرداخته ومذهبی بر خلاف مذاهب چهارگانهٔ اهل تسنن ومذاهب شیعیان آورده است که بعقیدهٔ خودشان کاملا با احکام قرآن و سنت یعنی رفتار حضرت رسول اکرم تطبیق میکند. محمد بن عبدالوهاب درسال ۱۲۰۶ هجری درگذشته است و پیش از مرگش او محمدبن سعود (جد خاندان سلطنتی کنونی سعودی) فرمانروای شهر درعیه (نجد) مذهب وهابی را بپذیرفت. وهابیان یکی دوبار برمکه ومدینه تاخت آوردند و قبور ائمهٔ اطهار را خراب‌کردند وسرانجام پس‌ازجنگ بین‌الملل‌اول برسراسر حجاز دست یافتند وخاندان ملك حسین‌را برانداختند و هم اکنون مذهب رسمی مردم حجازمذهب وهابی‌است .

و اما داستان دراویش سودان چنان است که درسال ۱۲۷۹ هجری مردی بنام احمد بر اهالی سودان خودرا مهدی موعود خواند وعده‌ای را دور خود جمع کرد. پیروان احمد موسوم به دراویش (درویشان) براهنمائی مرشد خود شهرخرطوم پایتخت سودان‌را فتح کردند. احمدزودی درگذشت ویکصد وده زوجه وقریب هفتاد پسر ودختر ازخود باقی گذارد و عبدالله تعایشی جانشین احمد سودانی دوسه سالی کروفر داشت ولی‌لرد کیچنر سردار معروف انگلیسی دراویش را شکست داد واز آنروز تا کنون سودان مستعمرهٔ بریتانیا میباشد و اخیراً بالکمك امریکا اسم استقلال روی سودان گذاشته‌اند .

۲ــ چنانکه میدانیم سلطنت خاندان محمد علی درمصر منقرض شد ویمن هم مثل امروز مستقل خوانده میشود. مترجم

سیاست امویان در اندلس از ۱۳۸ تا ۴۲۲ هجری

امویان اندلس ازسیاست عباسیان پیروی میکردند، همانطورکه همهٔ دولتهای معاصرعباسیان ودولتهای بعدازعباسی نیزآن روش راداشتند مؤسس این سلسله عبدالرحمن بن معاویة بن هشام بن عبدالملك بن مروان مانند جدش عبدالملك مرد سخت گیر با قدرتی بود کـه از کشتارگاه سفاح ۱۳۲ هجری جان دربرده با کمك بنـده (مولی) خود بدر، ازعراق بمغرب گریخت. بدرهمه قسم فداکاری کرد تا ارباب خویش عبدالرحمن را ازمرگ حتمی نجات داد وازتنگهٔ جبل‌الطارق گذرانیده باندلس رسانید. بدیهی است که فرار امیر اموی ازمیان مردمی‌که کینهٔ بنی امیه را در دل داشتند. کاربسیار دشواری بود و فقط باجانفشانی بدر این راه طولانی خطرناك طی‌گشت. بدرتوانست ازافریقا قریب پانصد مرد ازموالی بنی امیه جمع‌آوری‌کند وآنانرا بیاری عبدالرحمن وادارسازد، این پانصدتن که ازمضری‌ها ویمنی‌ها بودند باغوای بدر اختلافات دیرین راکنار گذاشته باهم متحد شدند والبته این اقدام نیزچندان آسان نبود وباهمت بدرعملی گشت. عبدالرحمن باهمراهان بطرف اندلس عزیمت‌کرد وپس از زدوخوردهای بسیارداخل اندلس شده وآن‌کشوررا تسخیر کرد وبنام عبدالرحمن داخل، شهرت یافت. (۱۳۸ هجری).

عبدالرحمن قریب یکسال دراندلس‌بنام عباسیان (منصور) خطبه خواند وخودرانمایندهٔ آنان معرفی‌کرد وچون‌پیغمبریکی وخلیفه (جانشین) پیغمبرهم‌یکی میبود عبدالرحمن‌جرئت نمیکرد خودرا خلیفه بخواند. پسرعموی عبدالرحمن عبدالملك بن عمربن مروان مرددلیر بی باکی بود وازآن رو وی را شهاب‌آل مروان میگفتند. عبدالملك برای خاندان امـوی تعصب میورزید وبمنظور استرداد قدرت ونفوذ امویان همه نوع جانفشانی داشت و درملازمت عبدالرحمن (پسرعموی خود) چندین مرتبه بادشمنان جنگید و همینکه تمام اندلس بتصرف آنان درآمد ازعبدالرحمن خواست‌که نام منصور عباسی را ازخطبه بیندازد. عبدالرحمن‌باز جرئت‌نمیکرد،سرانجام عبدالملك بوی اخطارکردکه اگرآن‌کاررانکند او(عبدالملك)خود-کشی خواهدکرد. عبدالرحمن‌خواه ناخواه نام منصور را ازخطبه انداخت، اما بازهم‌جرئت نمی‌کرد خودرا خلیفه بخواند و بهمان مناسبت فرمانروایان اموی اندلس را تاچندی امیر میگفتند.

اتفاقاً همان موقعها مالك بن انس (پیشوای مالکیان مدینه) بیعت منصور را ردکرده با علویان بیعت نمود ومنصور ویرا آزار بسیاررسانید امویان ازاین فرصت استفاده کـرده بطرف مالك متوجه شدند واورا مقرب ساخته اکرام واحترام نمودند مالك‌نیزبآنان نزدیك شد وطرفین ازیکدیگر بهره‌مند گشتند باین معنی که مالك دعوت و خلافت امویان را در اندلس تأیید میکرد وازعباسیان نکوهش مینمود خلفای اموی اندلس هم مذهب مالك را در اندلس ترویج میکردند ومالك ازاین راه پیشرفت مینمود ومذهب اوزاعی (مذهب مردم شام)

که تا آنموقع دراندلس رواج داشت جای‌خودرا بمذهب مالکی‌داد ودرزمان حکم‌بن‌هشام‌بن عبدالرحمن داخل، فتوای مالك درسراسر اندلس رسمیت یافت.

عبدالرحمن درامورسیاسی وکشورداری‌کاملاازمنصور پیروی داشت وازجهات زیر ایندو خلیفه باهم مانند بودند.

۱- مادران هردو بربری بودند.

۲- هردو باعزم واراده وسخت‌گیر ودقیق بودند.

۳- هردوبرادر زاده‌های خود راکشتند، منصورپسر سفاح را کشت وعبدالرحمن هم مغیرة بن ولیدبن معاویه را بقتل رسانید.

۴- منصور ابومسلم خراسانی مؤسس دولت عباسی را کشت وعبدالرحمن هم بدرراکه در واقع مؤسس دولت اموی اندلس بود تبعیدکرده اموال اورا مصادره نموده آنقدر اورا در تبعید نگاهداشت‌که درسال ۱۵۶ هجری درحال تبعید جان سپرد وسوابق جانفشانی وخدمت‌گذاری آن مرد فداکاررا ملحوظ نداشت.

۵- همانطورکه منصورابوسلمه وبسیاری ازیاران پیشین خودرا هلاك‌کرد عبدالرحمن هم ابوالصباح‌بن یحیی رئیس اعراب یمن را که برای وی (عبدالرحمن) جانفشانی‌کرده بود بقتل رسانید وهمینکه یاران ابوالصباح بخونخواهی پیشوای خود برخاستند عبدالرحمن شمشیرمیان‌آنان نهاد وبسیاری ازآنهاراکشت. عربهاآن موقع دانستندکه عبدالرحمن‌بامکر وکینه جوئی برضدآنها عمل میکند، لذا ازکنار اورفتند، اوهم بجمع‌آوری مملوك پرداخت تابدان وسیله مقام خودرامستحکم سازد بزرگان‌کشور دسته دسته مملوکان خود ودیگران‌را برای عبدالرحمن فرستادند خود عبدالرحمن‌کسانی را به (برالعدوه) واقع درکرانهٔافریقا روانه‌کرد وازبربریان‌کمك خواست، بربرها دعوت اورا پذیرفته نزد عبدالرحمن‌آمدند و درمدت‌کوتاهی‌گروهی ازآنان پیش عبدالرحمن جمع شدند و چون ازوی محبت و نوازش دیدند اقوام ونزدیکان خودرا ازبربر باندلس‌آوردند تاآنجاکه‌قریب چهل هزارسپاهی‌بربر ومملوك برای عبدالرحمن آماده‌گشت وباآن عده کلیهٔ عربهای مخالف مقیم اندلس سرکوب شدند، همانطورکه منصورهم‌باکمك خراسانیان‌برعربها فایق‌آمد واین نیزوجه تشابه دیگری میان منصور وعبدالرحمن است.

صقالبه

پس از آن امویان اندلس خواجه‌های صقلبی را استخدام‌کردند و آنانرا بکارهای داخلی شخصی‌خود گماشتند. خواجه‌های صقلبی جوانانی بودندکه برده‌فروشان از شمال اروپا باندلس میاوردند و به‌توانگران می‌فروختند واین خرید وفروش یك بازرگانی رایجی شده‌بود زیرا در آن ایام روسهای اسلاو بطرف سواحل شمالی دریای سیاه‌کوچ‌کرده بودند واز آن نواحی بطرف مغرب وجنوب حرکت‌کرده تا اواسط اروپا جلو میرفتند، این قبیله‌های‌کوچ‌نشین اسلاو -

سرب ـ بوهمین ـ دیلمات وغیره نام داشتند وهرجاکه میرفتند با قبایل بومی محلی مانند ساکسونها، هونها جنگ میکردند واز یکدیگر اسیر میگرفتند واسیران را ببرده فروشان میفروختند وآنان هم اسراء را از راه فرانسه باسپانیا و افریقا و مصر وشام برده بفروش میرساندند درنتیجه تجارت برده میان مسلمانان رایجشده بود، بازرگانان فرنگ وغیره این اسیران اسلاو وآلمانی را تاکرانهٔ رود راین وآلپ ورود دانوب ودریای سیاه حمل نموده و



مسجد مروارید مخصوص خاندان سلطنتی دهلی

دادوستد میکردند . هنوز هم چرکس‌ها وگرجی‌ها فرزندان خود را مانند کالا میفروشند[1]، بازرگانان یعنی برده‌فروشان این پسران و دختران سفید پوست ماهرو را مانندگوسفند گله‌گله اینطرف و آنطرف میکشاندند وتا اندلس نیز میاوردند مسلمانان پسران را برای خدمت و دختران را برای هم بستری میخریدند و چون بیشتر آن اسیران به‌نژاد اسلاو (سکلاف) معروف بودند لذا عربها آن‌کلمه را معرب کرده سقلب وصقلبی وصقالبه گفتند و بتدریج‌همهٔ بردگان‌سفید پوست بآن‌نام شهرت یافتند.

عبدالرحمن داخل، آنقدرها بخرید صقلب توجه نداشت ولی نوادهٔ او حکم‌بن‌هشام (۱۸۰-۲۰۶) بسیاری از آنان را خرید واسبان واستران درکاخ خودنگاهداشته دستگاه سلطنتی ودیکتاتوری فراهم‌کرد. وی نخستین خلیفهٔ اندلس است‌که دسته‌ای از بندگان (ممالیك) خصوصی برای خود ترتیب‌داد وبرای آنان ماهانه ومقرری معین‌کرد.

شمارهٔ افراد این‌گارد مخصوص به پنجهزار بالغ‌گشت وآنهـا را (اخرس) گنگ میگفتندزیرا عربی‌نمیدانستند، کم‌کم خرید صقالبه‌بیش‌ازپیش شایع‌گشت ودرزمان‌عبدالرحمن ناصر (۳۰۰ - ۳۵۰) ملازمان درباری وسپاهیان وی ازگروه صقالبه بودند، همانطورکه معتصم عباسی پیش‌از او ترکان را مقرب خودساخته بود خلفای اموی اندلس‌بهمان متصرفات اروپائی خود قناعت‌کرده با تمام ممالك اسلامی آسیا وافریقا قطع رابطه‌کردند ، تا آنجاکه در زمان خلفای اموی‌اندلس‌کسی اجازهٔ حج رفتن‌نداشت‌که مبادا از آن‌راه‌گرفتار عباسیان گردد ولی همینکه خلافت اموی‌اندلس بحکومت ملوك‌الطوایف تبدیل‌گشت مردم آنجااجازه یافتندکه بحج بروند.

حکومت ملوك‌الطوایف در اندلس

عبدالرحمن ناصرکه در سال ۳۵۰ درگذشت، خلیفهٔ دانای دست و دل‌بازی بود ودر زمان وی مانند زمان هرون ثروت خلیفه فزونی یافت و همینطور که بغداد در زمان هرون غرق ناز ونعمت شده بود پای‌تخت عبدالرحمن نیز آنموقع دارای همه چیز شد، حکم پسر عبدالرحمن مانند مأمون پسرهرون خلیفهٔ دانش‌پرور علم دوستی‌بود ودر زمان آن دوخلیفه (عبدالرحمن وحکم) کشور اندلس بکمال عزت و قدرت رسید و از هرجهت ترقی‌کرد ولی پس‌ازحکم انحطاط و فساد آغازگشت وهمانقسم‌که‌کشمکش ایرانیان وترکان موجب ضعف خلفای عباسی شد اختلافات بربری‌ها وصقلبی‌ها باعث انحطاط خلفای اموی‌گشت.

امویان‌که نسبت بعربها متعصب بودند، در ابتدا،که وارد اندلس شدند عربها راپیش انداختند وآنانرا درهمهٔ‌کارها مداخله دادند ولی بزودی بربریها و صقلبی‌ها جلو افتادند و

1 - البته‌اکنون چنان نیست زیرا فعلاگرجی‌ها وچرکس‌ها ازهرجهت برمصریان تفوق دارند. مترجم

عربها را در اندلس عقب‌زدند تا آنکه در اواخر قرن‌چهارم هجری در زمان خلافت هشام‌بن حکم‌بن ابی عامر وزیر، نفوذ وقدرت فوق‌العاده‌ای بدست آورد وبا مکر وحیله میان رجال دولت تفرقه انداخته دسته‌ای را بدست دستهٔ دیگر نابودساخت وخلیفه‌را از ملاقات‌باوزیران ممنوع نمود وچون از سپاهیان بیم‌داشت ابتداء از صقلبی‌ها شروع‌کرده آنها را ازکاخ‌خلافت راند، آنگاه سپاهیان خارج‌کاخ را نیز پراکنده ساخت وباآنکه خوداصلا از اعراب یمن‌بود آخرین گروه‌اعراب راکه مختصر قدرتی داشتند ازکار انداخت ودر مقابل بربریان‌افریقارا پیش‌کشیده باکمك آنها عربها وصقلبی‌هارا کوبید واز آن هنگام قدرت عرب دراندلس‌محوشد.

تدریجاً مملکت روبه‌تجزیه رفت وهمانطورکه ممالك عباسی بدست امرای ترك‌وفارس تقسیم‌گشت همینقسم مملکت اندلس میان‌امرای بربری وغیره تجزیه وتفریق شد بخصوص‌که مسلمانان بنی‌امیه را غاصب خلافت میدانستند وعباسیان‌را بواسطهٔ‌قرابت باپیغمبر برای‌خلافت شایسته‌تر میدیدند. خلاصه اینکه در اوایل‌قرن پنجم‌هجری‌کشور اندلس قطعه قطعه شده هر قطعه‌ای را یك‌فرمانروای عرب یا بربر یا صقلبی وغیره تصرف‌کرد وهرکس‌هرچه دردستش بود صاحب‌شد وبآن جهت‌آن دوره‌ازحکومت اسلامی‌اندلس‌را حکومت ملوك‌الطوایف‌نامیدند.

اینك نام آن فرمانروایان وقلمرو آنها ومدت حکومتشان

نام‌امارت	نام‌قلمرو	مدت‌فرمانروائی
بنی‌حمود	مالقه‌وجزیره	۴۴۹ - ۴۰۷
بنی‌عباد	اشبیلیه	۴۸۴ - ۴۱۴
بنی‌زیری	غرناطه	۴۸۳ - ۴۰۳
بنی‌جمهور	قرطبه	۴۶۱ - ۴۲۲
بنی‌ذوالنون	طلیطله	۴۷۸ - ۴۲۷
بنی‌عامر	بلنسیه	۴۷۸ - ۴۱۲
بنی‌هودوتوجب	سرقوسه	۵۳۶ - ۴۱۰

این امارتها دیری نپائید، حکومتهای مرابطین وموحدین آنانرا بنوبت از پای در آوردند وتجزیه وتفریق ادامه پیداکرد فرنگیان ازضعف واختلاف وکشمکش‌های داخلی مسلمانان استفاده‌کرده برآنها تاختند وشهرها را یکی‌پس ازدیگری تصرف نمودند ومسلمانان را بیرون راندند. آخرین‌شهری‌که در دست مسلمانان باقی ماند غرناطه‌بودکه فرمانروایان مسلمان آن ناحیه‌موسوم به‌بنی نصر (از فرزندان یوسف بن‌نصر) از ۶۲۹ تا ۸۹۷ در آنجا حکومت داشتند وچندین فرمافروا از آن خاندان برخاست، سرانجام فرنگیان بر غرناطه تاختند وآخرین فرمانروای مسلمان‌اندلس ابوعبدالله محمدبن علی درسال (۸۹۷) از اروپا بافریقا گریخت ودورهٔ حکمرانی مسلمانان در اندلس پایان پذیرفت.

دولت فاطمیان

از ۲۹۷ تا ۵۶۷

(شیعیان مغرب) گفتیم که شیعیان شام در زمان بنی‌امیه دچار تضییقات هولناك بودند و در زمان عباسیان بخصوص در ایام منصور وهرون ومتوکل نیز آسوده نزیستند وبسیاری از آنان کشته شده یا در زندان جان سپردند وبقیه باطراف ممالك اسلامی گریخته دسته‌ای راه مشرق وجمعی طریق مغرب را پیش گرفتند، از آنجمله ادریس بن عبدالله بن حسن مثنی برادر محمد بن عبدالله بن حسن (همان کسی که منصور با او بیعت کرد وسپس بیعت او راشکست) بطرف مصر رفت واز ترس عباسیان در آنجا مخفی ماند و شیعیان مقیم مصر از آنجمله رئیس برید عباسیان اورا درمحل امنی نگاهداشته زمان هرون بمراکش بردند وشیعیان مراکش اطراف اوگرد آمده حکومتی بنام ادریسیان تشکیل دادند که از ۱۷۲ تا ۳۷۵ دوام یافت ولی ادریسیان هیچکدام خودرا خلیفه نخواندند.

اما دولت نیرومند ومقتدر شیعی افریقا توسط فاطمیان تأسیس گشت.

اینان خود را از آنجهت فاطمی میگفتند که منتسب (بحضرت) فاطمه دختر پیغمبر بودند و همچنین آنها را عبیدی میخواندند زیرا مؤسس دولت فاطمی عبیدالله مهدی نام داشت. وهمانموقع که حکومت شیعی آل بویه در مشرق تأسیس شد حکومت شیعی فاطمی هم در مغرب تشکیل یافت.

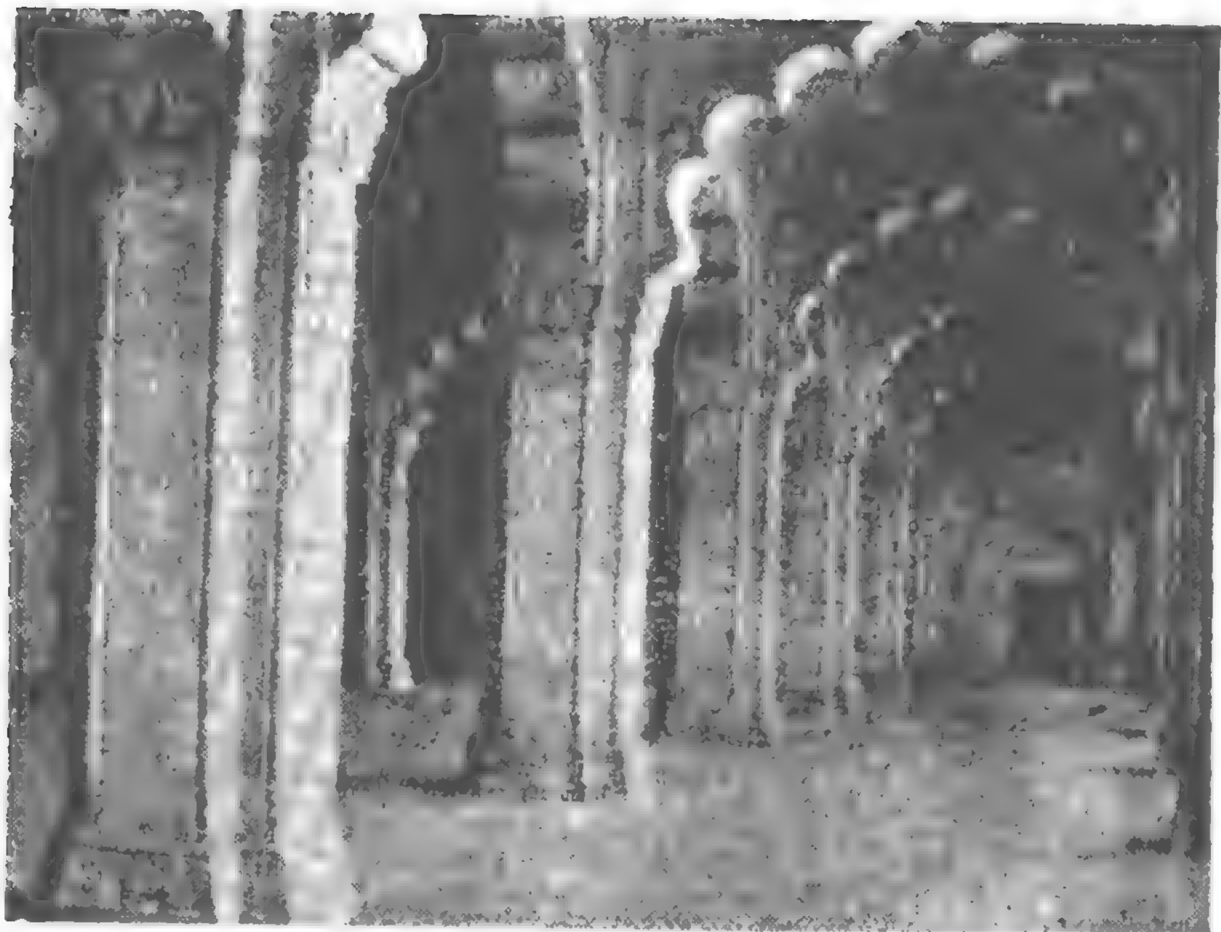
موقعیکه آل بویه بر بغداد دست یافتند شیعیان مغرب متوجه مصر شدند تا آنرا ازعباسیان بازستانند. فرمانروایان شیعی آل بویه خلفای عباسی را غاصب خلافت میدانستند ودر این عقیده غلو داشتند از آنرو عده‌ای از شیعیان بمعزالدولهٔ دیلمی (آل بویه) پیشنهاد کردند که خلافت را از عباسیان سنی بگیرد وبخلفای فاطمی شیعی واگذارد ولی دوستان نزدیك معزالدوله بوی یادآور شدند که اقدام بچنین کاری صلاح نیست ، زیرا اکنون شیعیان که همراهان توهستند به بطلان خلافت عباسیان عقیده دارند. واگر تو فرمان قتل آنان رابدهی دستور تو را از روی عقیده اجراء میکنند ولی اگر خلیفهٔ شیعی روی کار بیاید قضیه برعکس میشود وهرگاه که خلیفهٔ شیعه باتو مخالف شود همین شیعیانی که همراه تو هستند از روی ایمان تو را میکشند، معزالدوله این گفته را پسندید واز انتقال خلافت منصرف شد.

با این‌همه شیعیان شرق بواسطهٔ نفوذ آل‌بویه نیرو گرفتند ومراسم مذهبی خود از آن جمله سوگواری روزعاشوراء (قتل حضرت سیدالشهداء) را از آنموقع معمول داشتند وخلیفهٔ عباسی را مجبورساختند که نام عضدالدولهٔ دیلمی‌را نیز در خطبه ذکر کند واوهم ناچار چنان کرد وبرای اولین بار نام یك امیرشیعه بانام خلیفه درخطبه ذکرشد، ترکان سنی بر ایرانیان (دیلمیان) شیعه رشك بردند و زد وخورد سختی میان آنان درگرفت و ترکان مخصوصاً اهل بغداد را وادار ساختندکه برعکس شیعیان پاره‌ای از روزهارا جشن بگیرند.

شیعیان درمصر

فرمانروایان فاطمی ابتداء درافریقیه حکومت داشتند وکرسی نشین قلمرو آنان مهدیه‌بود وچنانکه گفته شد این‌فرمانروایان شیعی‌خودرا ازفرزندان حسین (ع) فرزند (حضرت) فاطمه سلام‌الله علیها دختر پیغمبر میدانند، اما تاریخ نویسانی که طرفدار بنی‌عباس بودند سخت نسب آنان را تکذیب میکردند ولی‌ما (مؤلف کتاب) احتمال قوی میدهیم که نسب آنان صحیح باشد وتردید وتکذیب عده‌ای ازتاریخ نویسان درنتیجهٔ هواخواهی عباسیان بوده است.

مصریان ازآغاز علی‌را دوست داشتند وروزقتل عثمان جزء طرفداران علی‌بودند ولی ازآن‌روز ببعد کمتر بآل‌علی توجه میکردند وعلویان چنانکه گفتیم بیشتر بمردم ایران وعراق رو میاوردند تا اینکه منصور عباسی‌شیعیان علی را آزار بسیارداد وعده‌ای ازآنهاراکشت و



رواق مسجد سلطنتی مروارید هند

دسته‌ای را بزندان افکند، از آنجمله محمدبن‌عبدالله حسنی وچندین‌نفر ازخاندان حسن را بقتل رسانید ولی‌علی‌بن محمدبن‌عبدالله موفق شدکه خودرا بمصر برساند ودرآنجا برای‌خود دعوت‌کند . اما اقدامات وی بی‌نتیجه ماند زیرا منصور از تبلیغات علی خبردار شد او هم ناچار مخفی گشت .

ازآن ببعد وضع شیعیان مقیم مصر باآمد ورفت خلفای بغداد تغییر میکرد واگرخلیفهٔ دوستدار علویان دربغداد پیدا میشد شیعیان مصر دررفاه میزیستند وعکسش عکس می‌شد. مثلا موکل دشمن سرسخت علویان وشیعیان همینکه بخلافت رسید شرحی بوالی‌مصر نوشت‌که فرزندان ابوطالب را ازمصر بعراق تبعیدکند (۲۳۶) و سپس آنانرا ازعراق بمدینه تبعید کردند وشیعیان مقیم مصرطبعاً پشت‌پرده رفتند زیرا مأمورین‌دولتی مقیم مصربرای خشنودی خلیفه آنهارا آزارمیدادند. میگویند مردی سپاهی در آنروزها گناهی‌کردکه بایستی چند تازیانه بخورد، مرد سپاهی یزیدبن‌عبدالله والی مصررا به حسن‌وحسین سوگند دادکه اورا ببخشد والی دستورداد سی تازیانه بیش از میزان معمول به وی بزنند وهمینکه رئیس برید (کارآگاه) مصر قضیه‌را به متوکل‌نوشت، متوکل فرمان‌داد مرد سپاهی‌را صد تازیانهٔ دیگر بزنند!. یزیدبن‌عبدالله والی مصربا اهتمام فراوان علویان را تعقیب‌میکرد وبعراق میفرستاد ودوستان آنان‌را تازیانه میزد.

وچون درسال۲۴۷ منتصرپسر متوکل‌خلیفه شد بوالی مصر دستوردادکه علویان را از اسب سواری وملک‌داری ومسافرت ازفسطاط بنقاط دیگر ممنوع دارد وبه‌هیچ یك از آنان اجازه ندهدکه بیش‌ازیك بنده‌داشته‌باشند واگرکسی بر آنان‌اقامهٔ دعوی‌کند قول مدعی‌بدون آوردن‌گواه پذیرفته شود والبته‌علویان درنتیجهٔاین دستورها رنج ومشقت بسیارمتحمل‌شدند.

درسال ۲۵۴ احمدبن‌طولون‌که مردی ترك وسنی‌بود والی‌مصر گشت وبرای خشنودی خلیفه بیش‌ازپیش بآزار وشکنجهٔ علویان پرداخت وآنهارا صدمه‌زد، اما پس‌ازظهور آل‌بویه وضعف خلفای عباسی وخاندان طولون شیعیان مصرکم‌کم جان‌گرفتند تاآنجاکه پس ازورود جوهرصقلی مملوك وسردارفاطمیان بخاك مصر (۳۵۶) افکارعمومی مردم شیعی هوا خواهان علی‌آمادهٔ تسلیم بود وکشورمصر باسانی‌برای فاطمیان فتح شد جوهرتمام آثار وشعایرعباسی را ازمصر برانداخت وآثار وشعائرفاطمی‌را بجای‌آن برقرارداشت، شهرقاهره را بناکرد ؤ مولای خود المعزلدین‌الله فاطمی را بمصرآورد ودولت فاطمیان درمصرآغازگشت. خلفای فاطمی‌چهارده نفربودند وازه۲۹۷ تا۵۶۷ درمصر و افریقیه حکومت‌کردند.اما خلفای‌فاطمی فرمانروای مصر ده‌نفربودند و از ۳۵۶ تا ۵۶۷ علاوه‌بر افریقیه مصررا نیز دردست‌داشتند.

سیاست دولت فاطمی

فاطمیان ازجمله فرمانروایانی‌هستندکه درهمه چیز از فرمانروایان عباسی پیروی نمودند، فقط دراموردینی باآنان مخالفت شدید داشتند وبفتوای ائمهٔ شیعه رفتارکرده کاملا برخلاف نظرعباسیان عمل می-

کردند. یعقوب‌بن کلس وزیر العزیز بالله فاطمی کتابی راجع بفقه اسماعیلی تألیف کرد وی مطالب کتاب را از المعزلدین‌الله وپسرش العزیز بالله فراگرفته بود. کتاب فقه یعقوب نصف صحیح بخاری میشد و بچندین فصل و باب تقسیم میگشت. خلفای فاطمی برای انتشار آن کتاب همه نوع جد وجهد نمودند تا آنجاکه خود وزیر آنرا برای طلاب درس میگفت فقیهان و قاضیان و بزرگان درمجلس درس‌اوحضور می‌یافتند. کلیهٔ احکام شرعی ازروی مندرجات آن کتاب صادرمیشد ودرجامع عتیق (مسجد عمروعاص) آنرا تدریس میکردند ومردم را برای خواندن واز بر داشتن آن ترغیب مینمودند وهرکس آن‌فقه‌را فرامیگرفت جایزه وانعام‌دریافت میداشت. العزیز بالله برای۳۵ فقیهی‌که درمجلس درس وزیرحاضر میشدند ماهانه مقررداشت بعلاوه از دارائی خود سالانه بآنها انعام و فوق‌العاده میداد و برای آنها درنزدیکی جامع ازهرخانه‌هائی بنا کرد و درسال‌عیدفطر ابن‌فقیهان را خلعت پوشانیده سوار بر استربکاخ میاورد تامردم به‌آموختن فقه شیعی (اسماعیلی) تشویق شوند وعدهٔ زیادی ازفقیهان وقاضیان درکاخ خلیفه علوم و اخبار اهل بیت را فرا میگرفتند و برای مردم بارمیگفتند ، زیرا چنانکه گفتیم سیاست ودیانت باهم مربوط بود وخلفای فاطمی سعی‌داشتند که ازراه ترویج وتحکیم مذهب شیعه اساس کارخودرا استوارسازند وهرکس غیرازکتاب وزیر کتاب فقه دیگرمیخواند تعقیب میشد. درهمان اوقات مردی‌را یافتند که‌کتاب الموطأ مالک‌را مطالعه میکرد فوراً کتابش را گرفته خودش‌را تازیانه زدند ودرشهر گرداندند! اتفاقاً یعقوب‌بن کلس یهودی‌بود وبعداً مسلمان شد، ولی بفاطمیان صمیمانه خدمت میکرد وهمینکه بیمارشد العزیز بالله ببالین وی‌آمده‌گفت: ای یعقوب کاش تندرستی‌تورا میفروختند ومن همهٔ‌کشور خودرا در بهای آن میدادم وتندرستی را برای تو میخریدم .

سایرخلفای فاطمی نیز بهمین قسم درانتشارمذهب شیعه اهتمام‌کردند وهمینکه در۴۱۱ هجری الظاهر خلیفه شد فقهای مالکی وغیرمالکی‌راکه شیعه نبودند ازمصر اخراج‌کرد و مردم مصررا مجبورساخت‌کتاب « مختصرالوزیر » و « دعائم‌الاسلام » رابخوانند واز برکنند وهرکس که‌آن‌کتب را حفظ میکرد جایزه میگرفت ومسائل قضائی‌رامطابق نظرخود وفتوای شیعه وسیاست شیعیگری حل وتسویه میکردند بااین معنی‌که اگرکسی میمرد وفقط یك دختر داشت تمام دارائی اورا بآن یك دخترمیدادند واین‌برای آن بودکه خودشان را فرزندان فاطمه (سلام‌الله‌علیها) یگانه دختر ویگانه وارث پیغمبر میدانستند .

دوره‌های سه‌گانهٔ خلافت فاطمیان

دوره‌های سه‌گانهٔ فاطمیان شبیه دوره‌های سه‌گانهٔ عباسیان میباشد بااینقسم‌که در دورهٔ اول عباسی حکومت میان اعراب و ایرانیان مشترك بوده سپس ایرانیان تنها حکمران شدند و پس از ایرانیان ترکان همه کاره‌بودند، خلفای فاطمی‌هم ابتداء باکمك عرب ها و بربرها حکومت داشتند، سپس بربرها وبعدازآن ترك ها درمصرفرمانروا گشتند.

بربرها مردمی سخت‌گیر و خشن‌هستند که درشمال افریقا اقامت دارند و همینطور که ایرانیان درمشرق با علویان کمك کردند بربرها درمغرب بیاری علویان برخاستند. بربرها مثل عربها ازچندین قبیلهٔ کوچ‌نشین تشکیل می‌یابند ومسلمانان برای‌اداره کردن این‌قبایل سلحشور خشن رنج بسیار بردند. بربرها درظرف نیم قرن دوازده مرتبه مسلمان شدند و از اسلام برگشته بامسلمانان جنگیدند وفقط درزمان موسی‌بن نصیر دراواخرقرن اول دردیانت اسلام ثابت ماندند وهمینکه‌مسلمانان غیرعرب برای‌کینه‌جوئی ازتعصب امویان (نسبت‌بعربها) برضد بنی‌امیه برخاستند بربرها نیز ازآنان بودند وازسقوط بنی‌امیه خشنود شدند. اما از تأسیس یك دولت اموی دراندلس(همسایهٔ بربرها) نگران ودلتنگ‌شدند واز آنرو برای‌کینه‌جوئی ازبنی‌امیهٔ اندلس‌با فاطمیان هم دست گشتند ولی امویان اندلس بیکار ننشستند و دوستی عده‌ای ازبربرهارا باپول خریدند، اقوام بربردیانت‌اسلام‌را تا اواسط افریقا منتشرساختند، همانقسم‌که ترکها این‌دین‌را تا هندوچین وآسیای مرکزی انتشار دادند. بربرها چنانکه گفته شد چندین بار اسلام‌آوردند ومرتد شدند اما همینکه در اسلام پایدار گشتند باقوام مجاور حمله برده آنهارا مسلمان ساختند.

عبیدالله مهدی نخستین خلیفهٔ فاطمی دراواخرقرن سوم هجری درافریقا قیام‌کرد واز همان‌موقع بربرها بکمك وی‌شتافتند وتا دیرزمانی بافاطمیان‌همراهی‌میکردند، بخصوص‌قبایل صنهاجه، کتامه، هواره، که ازدوستان فداکار فاطمیان شدند. عبیدالله مهدی‌که درسال ۲۹۷ برمسند حکمرانی استقراریافت ملازمان خاص خودرا ازبربرها برگزید، همین‌قسم‌القائم به امرالله پسرعبیدالله (۳۲۲) والمنصور بنصرالله (۳۳۴) والمعزلدین‌الله(۳۴۱) باکمك بربرها مأمورین عباسی‌را از افریقا راندند وازهرجهت خلفای مزبور را تقویت‌کردند.

در زمان المعزلدین‌الله فاطمیان مصررا گشودند وشهرقاهره را ساخته به پایتخت‌تازهٔ خود منتقل شدند.

اما العزیزبالله فرزند المعز مانند عباسیان عدهٔزیادی ترك ودیلم استخدام‌کرد وآنان را بملازمت خویش اختصاص‌داد ومثل‌آن بودکه برجان خویش از بربرها بیم داشت. این پیش‌آمدسبب‌شد که میان ترکها و بربرهارقابت‌پدیدآیدتاآنکه العزیزبالله مرد وپسرش‌الحاکم بامرالله درسال ۳۸۶ بخلافت رسید وچون به بربرها علاقمند بود آنانرا مجدد پیش‌کشید و مقررگردید ابن‌عمار کتامی بربری مقام وساطت (وزارت) داشته باشد.

ابن‌عمار طبعاً ترکان ودیلمان را اهد وبربرنای هم‌نژاد خودرا که زمان العزیزبالله عقب رفته بودند دوباره بکارهای مهم‌گماشت وبقدری دربارهٔ ملازمان غیر بربر بیدادکردکه برجوان، صقلبی پیشوای ترکان ودیلمان برضدابن‌عمار قیام نمود واورا برکنارساخته خودش بمقام (وساطت) وزارت رسید وترکان ودیلمان رابکارهای مهم تعیین‌کرده، بربرهارا معزول نمود. دراین‌اثناء الحاکم بامرالله درصدد قتل ابن‌عمار برآمد وبزودی فکر خودرا عملی

ساخت و نه تنها ابن‌عمار بلکه او و بسیاری ازسران بربری را که ملازمان پدر و جدش بودند بقتل رسانید وهمین اقدام وی پایهٔ حکمرانی فاطمیان را متزلزل کرد، وترکان و دیلمان را بدون رقیب گزارد .

پس ازحاکم پسرش الظاهر لاعزاز دین‌الله خلیفه‌شد (۴۱۱). وی مردی عیاش و ترك دوست بود ودرزمان خلافت وی بربرها بیش ازپیش مضمحل شدند، پس‌از الظاهر المستنصر درسال ۴۲۷ بخلافت رسید وچون مادرش کنیز سیاه‌زنگی بود غلامان سیاه را دورخود جمع کرد وازآنان هنگ مخصوصی تنظیم نمود که شماره‌اش بهزارمیرسید،درعین‌حال ترکان رانیز مینواخت ومقرب میساخت وخواه ناخواه میان ترکان و سیاهان اختلاف و زدوخورد شدت داشت تا آنجاکه خلیفه برای آرام ساختن‌آنان‌ازشام کمك ساخت وامیرالجیوش بدرالجمالی که اصلا ارمنی بود ازسوریه بمصرآمد ورجال دولت راکشته عده‌ای سپاهی ارمنی درمصر نگاهداشت وازآن به‌بعد ارمنی‌ها بجای بربری‌ها سرداران سپاه گشتند ودارای قدرت و نفوذ شدند .

همان اوقات سلجوقیان برعراق و فارس دست یافتند وحکومت آل‌بویه را منقرض ساختند وشیعیان‌شرق را سرکوب نمودند. سلجوقیان‌دسته‌ای ازامراء وسرداران خودرا بنام اتابکان بفرمانداری ولایات تابعه فرستادند وچنانکه‌گفتیم این سرداران تدریجاً درمحل فرمانروائی خود مستقل شدند وازآن جمله نورالدین زنگی‌که برشام دست‌یافت. نورالدین زنگی والی شام دسته‌ای از سپاهیان کرد را برای‌تقویت حکومت خود استخدام‌کرده‌بود.

درمیان این‌کردها دومرد دلیر بنام نجم‌الدین ایوب و برادرش اسدالدین شیرکوه بواسطهٔ دلیری‌ومردانگی بسیار ازسایر همگنان برتر گشتند ودرسراسرشام شهرت زیاد یافتند درآن هنگام (۵۵۵) عاضدبن یوسف فاطمی که مردناتوان بی‌اراده‌ای بود درمصر حکومت داشت. وزیران وبزرگان‌کشور ازضعف‌خلیفه استفاده‌کرده دست به‌بیداد زدند، ازطرفی با خود میجنگیدند ازطرف دیگر بمردم ستم میکردند ومملکت را رو بخرابی میکشاندند .

درمیان وزیران این خلیفه مردی بنام شاوربودکه ازهمکاران خویش رنج بسیارمیدید وبرای انتقام‌وکینه‌جوئی ازمصر بشام آمده وازنورالدین زنگی‌کمك خواست تارقیبان‌خودرا ازمیان بردارد. نورالدین ازموقع استفاده‌کرده اسدالدین شیرکوه را با عده‌ای از ممالیك به مصر فرستاد وشاور را بوزارت‌رسانید، شاورهم متعهد شدکه هرساله یك سوم درآمد مصر را برای نورالدین بفرستد .

همان اوقات جنگ‌های صلیبی شدت داشت ونورالدین بیش‌ازپیش درامورمصر مداخله کرده شیرکوه‌را ازطرف خود درمصرمستقر نمود. یوسف بن نجم‌الدین برادر زادهٔ شیرکوه همان صلاح‌الدین مشهور ایوبی‌است‌که باعموی خود به مصرآمد وبعدها یکی ازحکمرانان نامی اسلام گشت. شیرکوه درسال ۶۶۴ درمصرمرد وپسربرادرش صلاح‌الدین جانشین او و

نایب نورالدین زنگی گشت .

صلاح‌الدین ابتداء بنام وزارت خلیفه ونیابت نورالدین درمصر حکومت میکرد ولی چون مرد بلندهمت جاه‌طلبی بود ضعف خلیفه را غنیمت شمرده بفکر استقلال افتاد وپس از مرگ العاضد بنام خلیفهٔ عباسی درقاهره خطبه خوانده اسماً خلافت‌را ازخاندان شیعی‌فاطمی بخاندان بنی‌عباس منتقل ساخت ولی درواقع خود حکمران مستقل‌آنکشورشد . صلاح‌الدین درجنگ های صلیبی فتوحات مهمی انجام داد بقسمی‌که تاکنون نام او درتاریخ آن جنگها معروف ومشهور است . صلاح‌الدین بیت‌المقدس‌را ازصلیبیان بازپس گرفت وقلمرو خودرا تا شام وبالاتر ازآن امتداد داد ویك حکومت‌کردی سنی درآن حدود تشکیل دادکه اسماً تابع خلفای عباسی ومعناً مستقل بود.

صلاح‌الدین عده‌ای غلامان ترك وچرکس را مطابق معمول آنزمان بنام مملوك در سپاه خود استخدام‌کرد وهمینکه خاندان ایوبی ضعیف شدند همین سپاهیان مملوك برسراسر مصر دست یافتند ودودولت بنام ممالیك بحری‌وممالیك برجی تشکیل دادندکه اولی از۶۴۸ تا ۷۹۲ ودومی از ۷۸۴ تا۹۲۳ هجری حکومت‌کردند وهردوحکـومت (ممالیك) بحسب ظاهر ازخلفای بغداد تبعیت میکردند و همینکه درسال ۶۵۶ مغولها ببغداد ریختند و معتصم عباسی‌را کشتند بقیهٔ خاندان بنی عبـاس از بغداد بمصر گـریخته وبه الملك‌الظاهر بیبرس حکمران مملوك مصر پناه بردند سلاطین ممالیك اسماً خودرا تابع خلفای عباسی مقیم مصر میدانستند وازآنان برای خود بیعت میگرفتند، سرانجام در سال ۹۲۳ سلطان سلیم مصر را فتح‌کرد والمتوکل علی‌الله خلیفهٔ عباسی آنروز را باکلیهٔ آثارنبوی ازقاهره‌باستامبول برد و باین ترتیب خلافت ازخاندان عباسی بعثمانیان انتقال یافت‌که تاکنون (زمان تألیف‌کتاب) نیز باقی است .

دورهٔ مغول و تاتار

انحلال ممالک اسلامی
از چنگیز ۶۰۳ تا تیمور لنگ ۸۰۷ هجری

گفتیم که پس از ضعف و فساد دستگاه خلافت عباسی سپاهیان و خدمتگزاران برامور مملکت مسلط شدند و روابط بغداد باممالک اطراف روبسستی گزارد ودر واقع ممالک اسلامی تجزیه شده بدست ترکان وایرانیان وکردان وعربها تقسیم گشت ودر ظاهر همهٔ آنان ازخلیفهٔ بغداد اطاعت داشتند تاآنکه دولت فاطمی پدید آمد وحتی آن اطاعت ظاهری وبیعت معمولی عباسی‌را هم‌در قلمرو خود ازمیان برد وعلاوه برمصر تاشام وسایر نقاط پیش‌آمد، ولی آن‌دولت هم‌مثل دولت عباسی دچارفساد واختلال گشته بپیری وانقراض گرائید وپیش‌از عباسیان‌سقوط کرد وحکومت کردی صلاح‌الدین ایوبی روی‌کار آمده ظاهراً بنام عباسیان بیعت گرفت .

اما دولت عباسی روز بروز ناتوان‌تر میشد وسلاطین سلجوقی درشام وعراق وفارس و ماوراءالنهر تامدتی حکومت مطلقه داشتند.ولی‌آن موضوع‌هم دیری‌نپائید وممالک سلجوقیان چنانکه گفتیم میان اتابکان تقسیم گشت .

پس‌از پایان قرن‌ششم هجری ممالک اسلامی بخصوص در شرق بحال تباهی افتاده بود، چه‌که سرداران ترک سلاطین سلجوقی‌برای غلبهٔ بریکدیگر غالب‌بلاد اسلامی را عرصهٔ‌تاخت وتاز قرار دادند وخلافت عباسی درنهایت ناتوانی وبدبختی روزهای آخر خودرا میگذراند، فقط فرمانروایان ترک وغیره برای‌استفاده ازنام خلافت صورت ظاهر آن دستگاه را نگاه میداشتند، درواقع سراسر جهان اسلام میان سه‌طایفهٔ غیر عرب تقسیم شده‌بود: ترکان سلجوقی وسرداران آنها در مشرق ـ وکردان ایوبی در مصر وشام ـ وبربرها در افریقا واندلس. تنها پاره‌ای امارتهای‌کوچک عرب دریمن ونواحی دیگر برقرار مانده‌بود. این‌حکمرانان ترک وبربر وکرد فقط دریک‌موضوع باهم وحدت نظرداشتند وآن‌اینکه باوجود ناتوانی وبدبختی خلیفهٔ عباسی بنام وی بیعت بگیرند ودر ضمن بمنظور ربودن‌سهم بیشتری از باقیماندهٔ ممالک اسلامی بایکدیگر بجنگند .

دشمنان اسلام‌که ازشمال ومغرب ومشرق این‌ضعف وناتوانی وهرج ومرج مسلمانان‌را دیدند فرصت‌را برای‌کینه‌جوئی وانتقام مناسب دانستند وازهرسه طرف بممالک اسلامی حمله

آوردند. گرجی‌ها و ارمنی‌ها ولان‌ها از شمال هجوم آورده آنچه توانستند کشتند و بردند و اسیر گرفتند. غالباً این مهاجمین باسپاهیان فراوان (دهها هزار) به‌آذربایجان وبلاد مجاور آذربایجان حمله می‌آوردند و عدهٔ زیادی راکشته هزاران اسیر میگرفتند، یعنی همان عملی راکه عربها در اوایل کار خودشان نسبت بارمنی‌ها و گرجی‌ها انجام داده بودند آنهاتکرار میکردند، وبااین‌که ارمنی‌ها وگرجی‌ها نتوانستند مثل عربها در مورد حمله جای پا درست کنند، فقط بغارت وکشتار اکتفا میکردند.

از طرف مغرب فرنگیان (صلیبی‌ها) هجـوم آور شدند و بعنوان اینکه قبر مقدس در فلسطین است بآن نواحی لشکر کشیده قسمتی ازسوریه وفلسطین‌را فتح کردند واگر باهم‌متحد میشدند قطعاً بیش‌از آن پیشرفت میکردند، اما اختـلافات داخلی خود آنان مانع پیشرفت بیشتری گشت واتفاقاً مرد دلیر باتدبیری بنام صلاح‌الدین ایوبی ازمیان مسلمانان برخاست و دست صلیبیان‌راکوتاه‌کرده باشمشیر وتدبیر آنهارا از بیت‌المقدس راند (۵۸۳)، وازآن موقع به‌بعدکاری‌ازپیش نبردند.

اما ازطرف شرق قوم تاتار یا مغول نیرومند وحشی سلحشور برممالك اسلامی تاختند وسردارکاردان دلیری مانند چنگیزخان این قبایل وحشی جنگجورا از اواسط آسیا دراوایل قرن هفتم هجـری بداخلهٔ ممالك اسلامی کشانید.و چـون مسلمانان درآن موقع مردی مثل صلاح‌الدین‌ایوبی‌نداشتند چنگیزخان توانست‌از مرزهای شرقی ممالك‌اسلامی‌تاحدود عراق‌را بگشایدو بعلاوه‌چین‌وهندرا مسخرسازد بقسمی که‌مساحت‌ممالك وی بچهارصدهزارمیل‌مربع‌رسید.

مغول

مغول یا مغل تیره‌ای از تاتار هستندکه در حوالی دریاچهٔ بایکال در جنوب سیبریه اقامت دارند وازتاریخ باستانی آنان اطلاعات درستی در دست نیست، زیرا تاظهور چنگیزخان (اوایل قرن هفتم‌هجری) نام ونشانی ازآنها نبود ومانند سایر ایلات تاتار دور ازشهرها ایام خودرا بشکار وجنگهای داخلی وکوچ‌نشینی میگذراندند ومیان ملتهای متمدن‌نام وننگی ازآنان وجود نداشت،حتی در زمان ظهور چنگیز شمارهٔ خیمه‌های آن ایل از ۴۰۰۰۰ تجاوز نمیکرد واگر حداکثر سکنهٔ هرخیمه‌را ده‌نفر حساب‌کنیم شمارهٔ همهٔ آنان چهارصدهزار نفر میشد. چنگیزخان با این‌عدهٔ‌کم (مغولهای وحشی) بممالك متمدن مجاور هجوم‌آورد ودرمدتی‌کمتر از بیست سال آن‌نواحی را مسخر نمود. همان‌طورکه عربهای صحراگرد برشهرنشین‌ها غلبه نمودند چون مسلمانان‌درموقع ظهورچنگیز بواسطهٔ عیاشی‌وتن‌پروری ناتوان وبی‌همت‌شده بودنـد عیناً حال ایرانیان ورومیان پیش‌از حملهٔ‌عرب‌را داشتند واین‌حقیقت‌هم مسلم‌است‌که تاریخ تکرارمیشود.

چنگیزخان

پدرچنگیزخان رئیس سیزده قبیلهٔ مغول بود وتحت‌نظر خان بزرگ تاتار برمغولها حکومت میکرد. چنگیز در ۵۴۸ هجری بدنیا آمد وابتداء اورا تموچین نامیدند، تموچین چهـارده ساله بودکه پدرش

مرد ورؤسای قبایل مغول آن‌جوان چهارده ساله راخوار شمرده هرکدام برای خود مستقل شدند. اما تموچین بلندهمت دلیر باهمهٔ آن‌خان‌ها جنگید و آنها را سرجایشان نشانید واز آن‌موقع رعب تموچین دردلها جای‌گرفت. تموچین در عین حال نسبت بخان بزرگ اظهار اطاعت میکرد، خان هم اورا گرامی داشته منصب پدری را باو واگذارد ودختر خودرا بوی (تموچین) داد.

تموچین اسب‌سواری، تیراندازی وشمشیرزنی‌را بخوبی فراگرفت ومرد دلیر وبردباری شد و میتوانست سرما وگرما وگرسنگی وتشنگی ودرد ورنج را تامدتی تحمل‌کند. تموچین مردان ویاران خودرا نیز باین‌صفات عادت داد وآن مردان جنگجوی بردبار ازجان ودل فرمانبردار وی‌گشتند.

کم‌کم نام تموچین سرزبان‌ها افتاد وجاه ومقامش پیش خان بزرگ بالاگرفت، سایر امرای مغول و تاتار از این پیشرفت تموچین حسد بردند ولی تموچین خان‌بزرگ رابسر-کوبی آنان وادارکرد. سرانجام امرای مغول برخان بزرگ شوریدند وخان ازتموچین کمك خواست. تموچین در مدت کوتاهی همهٔ آنها را دستگیر ساخته بیدترین طرزی‌کیفر داد تا آنجاکه هفتاد نفر از امرای مزبور را در دیگ آب‌جوش آب‌پز کرد.

این سخت‌گیری و دلاوری تموچین پدرزنش را بیمناك ساخت تا آنجاکه با تموچین بمخالفت برخاست، تموچین ابتداء باوی مسالمت‌میکرد اماهمینکه چاره را ناچار دید برپدر زن خویش تاختن آورده اورا مغلوب ساخت وخودش خان‌خانان گشت وبرفراز تخت مغول نشست.

تموچین پس‌ازآن بادیگران نیز جنگیده همهٔمخالفان‌را شکست‌داد،امیران وسرداران وی‌بیش‌از پیش‌بفرمانده خود علاقه‌مند شدند و این‌پیروزیهای ویرا درکنار رود(سلینگا)جشن گرفتند وتمام امیران وخوانین مغول در آن انجمن‌گرد آمدند وبساطی از نمد سیاه برای تموچین گستردند وفرمانده خود راکه ازهمهٔ آنان نیرومندتر بود روی آن بساط بپا داشتند وازآن ببعد آن‌بساط جزء آثارمقدس مغولان‌گشت، آنگاه یکی ازحاضرین که‌مرد پرهیزکار بانفوذی بود میان جمع برخاسته‌گفت «ای تموچین همهٔ نیروی تو از آسمان است، آسمان دست توراگرفته و بلندت‌کرده است، اگر زیاده روی‌کنی مانند این نمد سیاه خواهی‌شد و یارانت تورا مثل هسته دور میاندازند.»

گفتهٔ این‌مغول ساده آزادی ودلیری عربهارا در اوایل اسلام بیاد میاوردکه آنان‌نیز همینطور ساده وآشکار بزرگان و خلفای خودرا پند میدادند، آنگاه هفت‌امیر تاتار تموچین را ازجا بلندکرده روی تخت نشاندند واورا پادشاه مغول خواندند. سپس پیرمردی‌که نزد مغولها مقدس ومحترم محسوب میشد پیش آمده گفت:

«ای‌برادران در خواب دیدم خدای آسمان برتخت آتشین خود نشسته وارواح پاکان

اطراف اورا احاطه کرده‌اند وخداوند مردم زمین را محاکمه کرده آنان را ببندگی مولای ما تموجین محکوم ساخت. ومقرر داشت وی (چنگیز خان) پادشاه روی زمین باشد» بعد رو به‌تموچین کرده گفت :

«لبیك ای‌پادشاه، تواز این پس بفرمان خداوند چنگیز خان هستی.»، واز آن‌روز نام تموچین به‌چنگیز خان تبدیل یافت. همینکه وسایل‌کار ازهرجهت برای چنگیز فراهم آمد و سپاهیان وی منظم گشتند ، فکر جهانگیری بسرش افتـاد و ابتداء رو بمشرق آورده درچین تاخت وتاز کرد، در آن ایام مغول‌ها سالانه باجی بامپراتور چین می‌پرداختند ولی ناگهان چنگیز ازپرداخت آن خودداری نمود واین خود بمنزلهٔ اعلان جنگ بود، سپس چنگیز با سپاهیان انبوه‌دیوار عظیم چین‌را درهم‌شکست وشهرهای چین‌را بباد قتل وغارت‌داد. چینی‌ها که آن‌روز بیش‌از هرملت دیگروسایل جنگی داشتند، آتش یونانی بکاربردند (همان آتشی که یونانی‌هـا در جنگ بامسلمانان از آن استفـاده‌کردند) وگلـوله‌های باروت برمغولان افکندند وعجب آن‌که مغولها از باروت وآتش یونانی شکست نخوردند، بلکه پیشرفت‌خودرا تاپکن پایتخت چین ادامه دادند وتمام شهرهای شمالی آن‌کشور راگشودند. این پیروزی‌ها چنگیزرا دلیر ساخته، ازمشرق‌کشور خود بطرف مغرب یعنی ممالك اسلامی متوجه شد .

چنانکه گفته شد ممالك اسلامی‌آن‌روز به‌منتهای ضعف و پریشانی رسیده بود وبکشور- های‌کوچك‌کرد وترك وایرانی تقسیم میشد ونزدیکترین‌کشور اسلامی به‌مغولها بلاد خوارزم بودکه علاءالدین خوارزمشاه ازترکان سلجوقی درآن نواحی‌سلطنت داشت، قلمروحکمرانی علاءالدیـن در اواخر سلطنت وی تاقسمت عمدهٔ عراق عجم، سیستان، کـرمان، طبـرستان، گرگان، بلادجبال ، خراسان، فـارس ، ماوراءالنهر ، قسمتی‌از هند وقسمتی از افغانستان امتداد داشت، پایتخت وی شهر خوارزم بود، بآن‌جهت خوارزمشاه خوانده میشد. چنگیز با هفتصدهزار سپاهی بطرف ترکستان هجوم آورده کشتار وغارتی راه انداخت‌که ازشنیدن آن بدن‌ها بلرزه می‌افتاد .

چیزی‌که چنگیزرا باین جنایات بزرگ‌واداشت واقعهٔ‌ذیل بودکه مختصراً گفته‌میشود.

«همینکه چنگیز بترکستان رسید دسته‌ای ازبازرگانان ترك رابامقداری طلا بسمرقند وبخارا(ازشهرهای‌ماوراءالنهر-ترکستان)فرستاد تابرای اوجامه‌هائی بخرند؛ بازرگانان‌که بشهراترار (آخرین‌شهرسرحدی خوارزمیان وچنگیزخان) رسیدند فرماندارآن شهرمراتب رااطلاع خوارزمشاه رسانیدکه بازرگانان مغول‌بامقداری طلا باینجا رسیده‌اند، خوارزمشاه هم دستور داد بازرگانان مغول رابکشند وطلاهای‌آنان را بردارند ، فرماندارچنان‌کـرد و تجارمغول راکشته طلاها رانزد خوارزمشاه فرستاد، خوارزمشاه طلاها را میان بـازرگانان سمرقند وبخاراتقسیم‌کرد وبهایش را ازآنها گرفت وعذرش‌آن بودکه مغولها کاشغرو بلاساگون وسایرشهرهای ترکستان رامسخرساخته‌اندوباسپاهیان وی (خوارزمشاه)جنگیده‌اند، بنابراین

باید با آنها قطع رابطه شود .

چنگیز که ازکشته شدن یاران خود بدست فرماندار خوارزمشاه خبرشد ازشدت خشم دیوانه گشت ونامه‌ای بعلاءالدین نوشت که تویاران مراکشتی وطلاهای آنان راگرفتی آمادهٔ



طلبهٔ مسلمان چینی

جنگ باش که باسپاهی بیکران سروقتت می‌آیم، آماده جنگ باش. خوارزمشاه آورندهٔ نامه راکشت وفرستادگان دیگرچنگیزرا ریش وسبیل تراشیده نزد چنگیزفرستاد وبرای اوپیام داد که اگربآخر دنیا پناه ببری سرانجام خودرا بتومیرسانم وتورا مانند یارانت میکشم . فرستادگان چنگیز باریش وسبیل تراشیده نزد چنگیز رفتند و آنچه واقع شده بود گفتند . خلاصه اینکه خوارزمشاه چنگیزومغول را ازروی نفهمی وبی‌اطلاعی ناچیزشمرد ، همانطور که هرقل عربها راپست وحقیردانست وبآنان توجهی نکرد و نامهٔ مسلمانان راکه برای او

فرستاده بودند نادیده گرفت .

چنگیز همانطورکه وعده‌داده بودعمل کرد وباتمام سپاهیان‌خویش بممالك‌اسلامی‌حمله آورده ابتداء ترکستان را زیر وزبر کرد و از آنجا بماورای ترکستان بطرف مغرب هجوم برد وبهرشهر وآبادی‌که میرسید مردم آنرا میکشت، شهر را ویران میساخت و خرابه‌هائی باقی‌گذارده بشهردیگر میتاخت. کشتار وغارتگری چنگیز وسپاهیانش‌طوری بودکه درتاریخ بشریت سابقه نداشته است[1] و از همین‌جا اختلاف عمدهٔ حملات و فتوحات عرب‌ها و مغولها معلوم میگردد. عربها هرجائی راکه فتح میکردند مردم‌آنجا را درپناه خود نگاه میداشتند وتمدن آنان‌راگرفته ازخود نیز چیزهائی برآن میافزودند، ولی مغولها مانند درندگان‌جز کشتن وسوزانیدن وغارت‌کردن هدفی نداشتند وچون فعلامنظور ماگفتگو ازاخلاق وصفات چنگیز نیست لذا وارد آن مبحث نمیشویم، همینقدر میگوئیم‌که چنگیز درمدت‌کوتاهی بیش ازاسکندر مقدونی وژولیوس قیصرروم، نادر پادشاه ایران وناپلئون امپراطور فرانسه‌کشور گشائی‌کرد وکسی پیش‌از او وبعداز اوموفق بچنان فتوحاتی‌نشد، باین‌معنی‌که اقیانوس‌کبیر تادریای سیاه را بتصرف خود درآورد ومیلیون‌ها چینی وافغانی وایرانی وترك وعرب وغیره رامطیع خویش ساخت. چنگیزخان‌که خواندن ونوشتن نمیتوانست چنین ممالك بزرگی را گشود وبیشتر رجال وی‌مانند خودش بیسواد بودند. اما همانطورکه عربهای بی‌اطلاع برای ادارهٔ امورممالك تازه‌گشوده ازایرانیان وورومیان‌کمك‌گرفتند چنگیزهم ازمسلمانانی‌که‌تابع اوشده بودند برای‌تدوین قوانین ونظامات یاری جست. چنگیز درسال۶۲۴ بسن ۷۶سالگی مرد ومدت بیست ودوسال سلطنت‌کرد .

پس‌از مرگ‌چنگیزخان ممالك وسیع اومانند ارث‌پدری، بعادت معمول مغول‌میان چهار فرزندش بچهار قسمت تقسیم‌گشت وهمان چهار قسمت بعدها بقسمت‌های دیگر تجزیه‌شد ولی چون تقسیمات اخیر موردبحث ما نیست ازشرح‌آن صرفنظر نموده تقسیمات چهارگانهٔ اولی‌را ذکر میکنیم .

۱ ــ دولت اوکتای	زانکاریا وغیره	از ۶۰۳ تا ۱۰۴۳
۲ ــ دولت تولی	بلاد مغول	از ۶۵۴ تا ۷۵۰
۳ ــ دولت جوجی	قبچاق وغیره	از ۶۲۱ تا ۹۰۷
۴ ــ دولت جغتای	ماوراءالنهر	از ۶۲۴ تا ۷۶۰

در واقع مهمترین حکومت مغول همان‌حکومت اوکتای بودکه بدست چنگیز تأسیس شدکه باموضوع‌کلی ماارتباطی ندارد، فقط دولت دوم مغول وفروعات آن‌یعنی شاخهٔ هولاکو که باتاریخ اسلام مربوط میشود، موضوع بحث خواهد بود. هولاکو پسر تولی پسر چنگیز

۱ ــ بدبختانه جنگ بین‌الملل اول وجنگ اخیر وبکار بردن‌بمب اتمی در ژاپون‌کاری‌کرد‌که چنگیز درمقابل جنایات اخیر فرشتهٔ آسمانی شده است . (مترجم)

قسمتی از ممالك پدر را متصرف شده ودر ۶۵۴ ممالك ایران را نیز ضمیمهٔ قلمرو خود ساخت و دولتی تشکیل داد که بنام ایلخانیان یامغولان ایران مشهور گشت. هولاکو باقیماندهٔ متصرفات خوارزمشاهیان را نیز تصرف کرده سپس بکاری دست زد که پدران او نکرده بودند، یعنی پس از تصرف ایران رو به بغداد آورد.

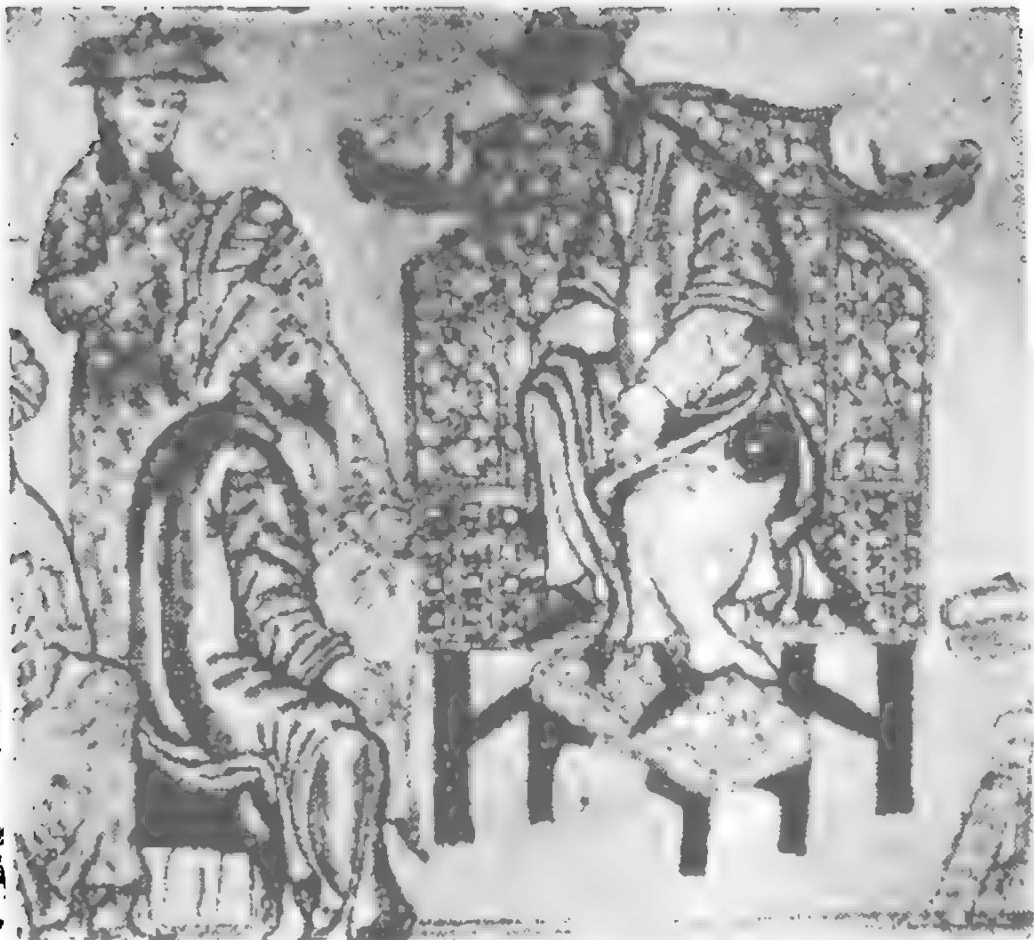
هولاکو و سقوط بغداد

در اواخر دولت عباسیان جنگ شیعه و سنی در بغداد شدت یافت وسالی نمیگذشت که این دودسته بجان هم نمی‌افتادند وناچار مأمورین دولت آنها را اصلاح می‌دادند. اما چون حکومت در دست سنیان بود. شیعیان که درمحلهٔ کرخ بغداد اقامت داشتند بیشتر صدمه میکشیدند و خواه ناخواه مجبور به تحمل بودند، بااین‌همه دولت سنی عباسی پاره‌ای از رجال شیعه را بکارهای مهم میگماشت، ازآن‌جمله در زمان المستعصم آخرین خلیفهٔ عباسی (۶۵۶-۶۴۰) مؤیدبن علقمی شیعی بمقام وزارت رسید وهرقدر مستعصم خلیفهٔ سنی نادان وناتوان و بیخرد بود ابن‌علقمی وزیرشیعی وی تدبیر وحیله ومکر داشت. درهمان اوقات مطابق معمول بازهم جنگ سنی وشیعه درگرفت، ابوبکر پسرخلیفه که ازسنیان متعصب بود (دوادار) سردارسپاه را مأمور ساخت که برشیعیان بتازد. دوادار سپاهیان خلیفه را به محلهٔ کرخ فرستاد و آنان نیز نسبت بمردان وزنان شیعه همه‌نوع جنایت وبیشرفی مرتکب شدند. ابن‌علقمی از این‌کار زشت‌سنیان آزرده خاطر گشت وپنهانی بهولاکو نامه نوشته برادر خود را پیش وی‌فرستادتا هرچه زودتر به‌بغداد بیاید وکارخلیفه وسنیان‌را بسازد، هولاکو هم مطابق نظر ابن‌علقمی‌با سپاه بسیار عازم بغداد شد، خلیفهٔ تیره‌روز (دوادار) سردار خودرا باسپاهیان موجودکه‌بیش از دوهزارنفر نمیشدند بجلوگیری‌هولاکو فرستاد، در دومنزلی‌بغداد میان‌طرفین جنگی‌روی داده سپاهیان خلیفه مغلوب وپراکنده شدند.

اماهولاکو بطرف شرقی‌بغداد آمده‌یکی‌از سرداران‌خودرا بسمت‌غربی‌فرستادتادرمقابل دارالخلافه فرودآید. مستعصم تیره‌روز نمی‌دانست‌که‌ابن‌علقمی چه‌بلائی برسر او آورده‌است، ازروی بیخبری ابن‌علقمی را نزدهولاکو فرستاد تادربارهٔ صلح باوی‌گفتگو کند، ابن‌علقمی برای اغفال خلیفه از نزد هولاکو باز آمده بوی‌گفت: همانطورکه سلطان روم را بسلطنت خویش باقی‌گزارد تورا نیز بخلافت بازمی‌گذارد ومیل‌دارد دخترخودرا به‌پسر تو(ابوبکر) بدهد. ابن‌علقمی خلیفه را تشویق نمودکه برای اتمام مذاکرات شخصاً نزد هولاکو برود. خلیفه بابزرگان دولت بخدمت هولاکو رفت ودر چادر مخصوصی وارد شد، سپس ابن‌علقمی فقیهان ورجال مهم بغداد را احضارکرده درچادر دیگر نشانید وهمینکه جملگی‌گرد آمدند هولاکو فرمان داد همهٔ آنان‌راکشتند، سپس بدارالخلافه هجوم آوردند وجز کودکان‌هرکس را یافتند بقتل رساندند ومدت‌چهل روز قتل‌عام بغداد ادامه داشت وپس‌از آن‌هولاکو دست‌از کشتار برداشت وفرمان امان صادرکرد (۶۵۶ هجری) وازآن‌موقع خلافت عباسی درعراق

بدست شیعیان سقوط کرد واین همان اندیشه‌ای بود که منصور ومهدی و هرون از وزیران و سرداران شیعه داشتند وآنانرا یکی پس‌از دیگری نابود ساختند، پس‌از این وقایع باقی ماند؛ عباسیان که از جنگ جلادان هولاکو رهائی یافته بودند بمصر گریختند ودرپناه ممالیك مصر (چنانکه گفته شد) چندی باقی ماندند.

اما هولاکو پس‌از تصرف پایتخت بزرگ اسلام بطمع افتاد که ازعراق جلوتر برود لذا



هولاکو دراطراف بغداد

بطرف شام حمله کرد، پادشاهان ممالیك که آنموقع بعد ازایوبیان درآن‌نواحی حکومت‌داشتند هولاکو را عقب راندند، اوهم ازفتح‌شام چشم پوشیده بازگشت. وسعت ممالك هولاکو ازهند تاشام امتداد داشت، امابس ازمرگ اوآن ممالك وسیع‌میان فرزندانش تقسیم گشت ودرمدتی کمتر ازیکقرن حکومت خاندان هولاکو دچار اختلال گشت (۶۵۴-۷۵۰) وسرانجام‌تیمور لنگ تمام متصرفات آنان‌را بچنگ‌آورد.

تیمور لنگ

تیمورلنگ گرچه ازخاندان چنگیز نیست ولی‌از همان تیره‌های‌مغول وتاتار می‌باشد. جد تیمور وزیر جغتای پسر چنگیز بود تیمور در سال ۷۳۶ بدنیا آمد ودر ایام جوانی‌جزء ملازمان دولت اوکتای‌در ماوراءالنهر مشغول خدمت گشت‌تا آنکه‌بمقام وزارت رسیده بفکرجهانگیری‌افتاد محمودپادشاه ماوراءالنهر را مغلوب‌ساخت ومانند چنگیز بممالك مجاور حمله‌آورد، ابتدا فارس‌را گشود و

شهرهای آن نواحی‌را بباد قتل وغارت گرفت ودرظرف هفت‌سال خراسان وگرگان ومازندران وسیستان وافغانستان و فارس وآذربایجان وکردستان را مسخر کرد، سپس ببنداد آمده آل جلایر راکه پس‌ازهولاکو درآنجا فرمانروا بودند ازکار برکنار کرد،آنگاه بطرف‌مشرق‌رو آورده بسمت هند رفت وکشمیر و دهلی راگرفت ، بعد بآسیای صغیر متوجه شد و باترکان عثمانی‌که درآنجا حکومت‌داشتند دست وپنجه‌نرم‌کرد وبایزید پادشاه‌عثمانی‌را اسیر ومغلوب ساخت (۸۰۴) وتاشهر آنکارا پیش‌رفت وآخرین نقاط مرزی شام‌را متصرف شد، پادشاهان مصر باوی صلح‌کرده مطیع اوشدند، تیمور بعداً عازم فتح‌چین شد وقبل ازآنکه بچین برسد درسال ۸۰۷ میان‌راه درگذشت وممالکی‌راکه گشوده بود بعدازمرگ وی بدست‌فرمانروایان نخستین افتاد، زیرا وارثان تیمور لیاقت ادارهٔ آن ممالك وسیع را نداشتند وخود تیمور نیز فرصت نیافت‌که تشکیلاتی بـرای ممالك وسیع خـود بدهد . خانـدان وی تاسال ۹۰۶ در ماوراءالنهر حکومت داشتند . بامـرگ تیمورلنگ دورهٔ حکومت مغول و دورهٔ اول تاریخ اسلام پایان می‌پذیرد .

دورهٔ دوم

از ظهور عثمانیان تا امروز

چنانکه ملاحظه شد مغولها نتوانستند در ممالک اسلامی دولت ثابتی تشکیل بدهند و طبعاً آثاری در تمدن اسلام باقی نگذاردند. آنها موقعی بممالک اسلامی حمله آوردند که مسلمانان بواسطهٔ حملات فرنگیان، گرجیان، ارمنی‌ها، لان‌ها بمنتهای ضعف رسیده بودند. مغول‌ها در چنان روزگار سیاهی برمسلمانان تاختند و خلافت عباسی‌را دربغداد برانداختند و ممالک اسلامی را بحال احتضار گزاردند وتا چندی کسی از میان مسلمانان برنخاست که پراکندگی آنان‌را جمع‌آوری کند تا آنکه سلاطین عثمانی ازطرفی وسلاطین صفوی ازطرف دیگر ظهورکرده حکومت‌های اسلامی جدید سنی وشیعی‌را تشکیل‌دادند وازآن موقع دورهٔ دوم تاریخ اسلام آغاز گردید.

موقعی که تاتار در اوایل قرن نهم هجری ازممالک اسلامی بازگشتند سلاطین ممالیك در مصر حکومت داشتند و برای بدست آوردن قدرت بیشتر بایکدیگر کشمکش میکردند و دسته‌ای از ایوبیان ودسته‌ای ازممالیك درپاره‌ای نقاط شام حکومت مینمودند ودر واقع هر شهری بدست‌شخص بانفوذی‌اداره میشد وامرای ایلخانی، آل‌جلایر، مظفریان، قراقویونلو، تیموریان، وغیره درعراق وفارس وبین‌النهرین باهم جنگ داشتند. ماوراءالنهر وافغانستان بدست مغولهای تیموری بود و عثمانیان وبقایای سلجوقیان در آسیای صغیر بسر و مغرهم میکوفتند.

اتابکان وتاتار درقسمت دیگر ازممالیك‌شرق، بجنگ وگریز مشغول بودند شمال‌افریقا میان فرمانروایان حفصی و مرینی تقسیم شده و سراسر اندلس بدست فرنگیان افتاده بود. فقط‌یك‌حکومت کوچك اسلامی‌بنام‌آل‌نصر درغرناطه‌وجودداشت وخودشبه‌جزیرهٔ‌عربستان‌بدست عده‌ای از امرای محلی بطور ملوك‌الطوایف اداره میشد و شگفت آنکه تمام این امارت‌های ناتوان و فاسد اسلامی اسماً از خلیفهٔ عباسی مقیم مصر اطاعت داشتند و ظاهراً باوی بیعت میکردند. در چنین موقعی عثمانیان قیام‌کردند و هنگامی‌که اسلامیان احتیاج بیك حکومت مرکزی مقتدر داشتند حکومت مقتدری برای آنان تشکیل دادند وشهرقسطنطنیه‌راکه مکرر مسلمانان بقصد تسخیر آن‌رو آورده بودند وازپشت‌دروازهٔ آن‌نومید برگشته بودند بنام‌اسلام

گشودند و بابزرگترین پادشاهان اروپا جنگ کرده آنان‌را تا هنگری راندند و شهر وین پایتخت هنگری‌را محاصره کردند واز آرشیدوك فردینان جزیه گرفتند ودریای مدیترانه‌را پیموده تا کرانهٔ اسپانیا رفتند واروپا را بلرزه درآوردند، آنگاه بمشرق‌رو آوردند وعراق را مسخر ساختند وبسمت جنوب غربی حمله آورده شام ومصر را گرفتند وعباسیان راکه در مصر بودند برانداختند وچنانکه گفته شد خلافت اسمی عباسی‌را نیزملغی نمودند.

در زمان سلطان سلیمان عثمانی وسعت ممالك عثمانیان از بوداپست درکنار رودتون تااسوان وکرانهٔ نیل از رود فرات تاتنگهٔ جبل‌الطارق‌امتداد یافت (۹۲۶-۹۷۴) تمام‌ممالك غربی اسلامی بتصرف دولت عثمانی درآمد. عثمانیان خلافت و سلطنت را توأم ساختند و از آنرو دوام وبقای خود را مستحکم نمودند و برعکس عباسیان شالودهٔ حکومت خویش را به بهترین طرزی استوار کردند وهمین موضوع توأم ساختن‌خلافت وسلطنت سبب‌شدکه‌حکومت عثمانیان بیش‌از سایر دولت‌های اسلامی دوام یابد در صورتیکه حکومت عباسیان پس‌از قرن سوم هجری اسم بی‌معنی بود.

درهمان ایام‌پادشاهان صفوی درایران برخاسته دولت شیعی‌اسلامی بزرگی‌تشکیل‌دادند وتمام شیعیان‌را در زیرپرچم یك‌حکومت شیعی درآوردند، سپس قاجاریه جای‌آنان‌را گرفتند که تاکنون نیز باقی هستند واکنون دو دولت اسلامی بزرگ یکی در شمال و مغرب بنام سلاطین سنی عثمانی ودیگری دولت شیعی قاجار در مشرق ممالك اسلامی وجود دارد وچون مطالعه درسیاست واوضاع‌سیاسی این دو دولت موضوع‌بحث این‌کتاب نیست چیزی درآن‌باره نمیگوئیم.[1]

پایان جلد چهارم

---

۱ - اوضاع ممالك اسلامی در زمان تألیف‌کتاب تاریخ تمدن اسلامی (۱۹۰۵ میلادی) چنان بودکه جرجی‌زیدان نگاشته است، ولی‌از آن تاریخ به‌بعد که قریب نیم قرن میشود تغییرات مهمی دراوضاع ممالك اسلامی روی‌داده، سلسلهٔ قاجاریه درایران وسلسلهٔ عثمانیان درترکیه منقرض‌گشت ودو امپراتوری سنی بحال تجزیه وتفکیك‌افتاد، قسمتی ازآن ممالك بصورت مستعمرهٔ سرخ‌بتصرف روسها باقی ماند (ترکستان وقفقاز) قسمت دیگر مانند پاکستان صورت نیمه استقلال پیداکرد، در فلسطین مسلمان باکمك‌روس وانگلیس وآمریکایك دولت یهود تشکیل یافت، سایرممالك اسلامی بقطعات کوچك وبزرگ و مستقل ونیمه مستقل و مستعمره و غیرمستعمره درآمد، که یکی ازآن ممالك اسلامی شیخ‌نشین مستقل!! کویت دارای یك‌شیخ مستقل!! وقریب سیصدهزار جمعیت است!
مترجم

جلسه بیست و پنجم

راجع به:

پیدایش دولت اسلام - تاریخ مؤسسات اداری و سیاسی و نظامی آن - شرح ثروت ممالک اسلامی و تاریخ علوم و ادبیات و بازرگانی وصنعت ونظامات اجتماعی و آداب و رسوم ممالک وملل اسلامی.

مشتمل بر تاریخ

نظامات اجتماعی و طبقات مردم و عادات و رسوم اجتماعی و زندگی خانوادگی و تمدن و تجمل در ممالك اسلامي و آثار عمران در شهرها و دستگاه و جلال فرمانروايان اسلام

بنام خدا

مقدمه

این جلد پنجم تاریخ تمدن اسلام وآخرین قسمت کتاب است، سپاس خدای را که برای اتمام این عمل بما توفیق عنایت فرمود. چون تألیف مزبور کاردشواری بود ومشکلات زیادی داشت وبرای تحقیق مطالب ودقت درصحت مطالب مراجعات وتأمل وتفکر بسیاری را ایجاب میکرد. بویژه بعد ازآنکه درصدد برآمدیم، مدارك هرموضوعی را درپای صفحه ها باذکر شمارهٔ صفحه وجلد ومؤلف کتاب ذکر کنیم بعلاوه بهم پیوستن مطالب وتألیف موضوع ها، مراقبت و مطالعات مهمی را ایجاب میکرد ، گرچه در پاره‌ای موارد فقط اشاره بموضوع نموده و خواننده را باصل کتاب (که مدرك ما بود) مراجعه دادیم تا کتاب خودمان مفصل نگردد .

ولی ازطرف دیگرچون موضوعات کتاب ما متعدد ودرهم وبرهم است، ناچاریك مطلب را در دوسه جلد مکرر نگاشتیم تا اینکه مقدمه وموضوع بانتیجه کاملا تطبیق کند وخواننده‌از مراجعهٔ بمجلدات دیگربی‌نیاز شود، اما این تکرار مکررات فقط درمواقع بسیارلازم انجام یافت. زیرانظرعمده برآنست که مطالب بسادگی وروانی نگاشته شود ومقابل چشم خواننده مجسم گردد ودربسیاری‌ازجاهاکه ضرورت حتمی‌ایجاب نمیکرد خواننده‌را بمجلدات گذشته حواله دادیم.

مطالب‌این مجلد (پنجم)ازمطالب سایرمجلدات، روشن‌تروگیرنده‌تروبرای‌خوانندگان شیرین‌تر است وهرطبقه ازمردم باهرنوع معلومات میتوانندآن را باالذت بخوانند ، زیرا موضوع این جلدعبارت‌است ازعادات ورسوم ونظامات‌اجتماعی ومسائل عمرانی وخانوادگی که مردم‌آن را حضاره یامدینه (فرهنگ تمدن) مینامند، شکی نیست‌که هرکس ازخواندن چنین مطالب شیرین مأنوسی لذت میبرد وبمطالعهٔ‌آن اشتیاق دارد وگرچه باصطلاح معمولی این‌قبیل مطالب را مدنیت وحضاره (فرهنگ ـ تمدن) میخوانند، امادرمجلدات‌سابق توضیح دادیم‌که این موضوعات (شرح زندگانی اجتماعی وانفرادی ملتها ورسوم‌آنان) فقط ظاهر تمدن است وحقیقت تمدن مطالبی‌بوده‌که درمجلدات پیش نگاشتیم.

مطالب این‌کتاب هرقدر برای خواننده‌آسان وشیرین مینماید، جمع‌آوری وتألیف‌آن برای مؤلف سخت وسنگین است، زیرا تاکنون بااین اسلوب‌کتابی راجع بتمدن‌اسلام‌تألیف

نشده است واگر کسی تمام تألیفات علمی وادبی و تاریخی گذشتگان را ورق بزند، فصلی و یاجمله‌ای ویامطلبی دربارهٔ نظامات اجتماعی یاطبقات مردم ویاآداب ورسوم اجتماعی و یا وضع تجمل دربارها ودولت‌های اسلام نمی یابد فقط درضمن مطالعه پاره‌ای حکایات یاشرح حال یاوقایع یامطالب مربوط به پند واندرز، قطعاتی درآن موضوعات دیده میشود وماهمان قطعات متفرق را جمع‌آوری کرده وازآنها این مجلد پنجم را تنظیم کردیم.

مطالب این کتاب بچهارفصل بزرگ تقسیم میگردد:

۱ـ نظامات اجتماعی ۲ـ آداب ورسوم اجتماعی ۳ـ اوضاع تمدن عمومی ممالک اسلامی ۴ـ عظمت وتجملات دستگاههای دولتی اسلامی.

وچون اساس نظام اجتماعی شرح حال طبقات مردم است لذا فصل مزبوررا بچندین فصل فرعی تقسیم کردیم ودربارهٔ طبقات مردم درشبهٔ جزیرهٔ عربستان پیش‌ازاسلام و طبقات مردم درممالك مجاورعربستان (قبل‌ازاسلام) مانند شام وعراق ومصر وایران وافریقیه‌صحبت داشتیم، سپس ازطبقات مردم درآن نواحی پس از ظهور اسلام دردورهٔ راشدین و امویان و عباسیان گفتگو کردیم وتغییراتی را که بواسطهٔ اسلام ایجادگشته بود شرح دادیم، و در فصل مربوط به نظامات اجتماعی دورهٔ عباسیان مردم را بدوطبقهٔ عامه وخاصه تقسیم کردیم وطبقهٔ خاصه را چهاردرجه قراردادیم. درجهٔ اول خلیفه، دوم خاندان خلیفه، سوم کارمندان عالیرتبهٔ دولت، چهارم خانواده‌های اشرافی ودسته‌ای ازأتباع طبقهٔ خاصه را نیز جزء خاصه قرار دادیم که عبارتند ازسپاهیان وکارمندان وخدمتگزاران؛ یعنی غلامان وکنیزان وخواجگان و شرح حال ووضع هریك ازاین طبقات را درآن‌عهد ذکرنمودیم.

طبقهٔ عامه را دو درجه کردیم، اول مقربین یعنی کسانیکه بواسطهٔ لیاقت و استعداد شخصی توانسته‌اندبطبقهٔ خاصه مربوط شوند، مانندهنرپیشگان،ادیبان، شاعران، سازندگان، بازرگانان وصنعتگران ومیزان استفادهٔ این اشخاص را ازخزانهٔ دولتی بیان‌کردیم . درجهٔ دوم عامه (توده) مردم ، این اکثریت اهالی‌را بدودستهٔ شهرنشین وده نشین(اکثریت تودهٔ مردم) تقسیم‌کردیم. شهرنشینان عبارت بودند از : کاسب‌کاران، بازاریان، صنعتگران درجهٔ دوم، جیب بران، چاقوکشان (عیاران ـ شطاران)، مخنثان وغیره و تاریخ هرکدام ازآنها را شرح دادیم.

برای شرح‌آداب اجتماعی، ابتدا مقدمه‌ای نگاشتیم وتاریخ‌آنرا ازدورهٔ جاهلیت‌آغاز کردیم وصفات پسندیدهٔ عرب را درآن دوره بیان‌کردیم وآن‌عبارت بود از: تعصب، شرف، وفاداری، سخاوت، مردانگی، عفت. سپس گفتیم‌که چگونه‌باپیشرفت تمدن‌این صفات‌پسندیده ازمیان‌عرب رخت‌بربست وموجبات این تغییرات اززمان راشدین تا امویان وعباسیان‌راذکر نمودیم، وبهمان مناسبات دربارهٔ عادات ورسوم‌اجتماعی آن ایام شرح مبسوطی نگاشتیم زیرا موضوع عمدهٔ‌آن فصل همان شرح‌آداب ورسوم اجتماعی‌آنروزها بود ولذا راجع بخانواده و

نظامات خانوادگی ووضع زن عرب دراجتماع آنروز مطالب مفصلی نوشتیم ویادآور شدیم که چگونه زن عرب دردورهٔ جاهلیت باعفت وباشرافت بود ونمونه‌هائی اززنان دلیر وخردمند وپاکدامن آنروز را ذکر کردیم. آنگاه تذکر دادیم که چگونه تمدن و زندگانی تجملی آن محسنات را ازبین برد وهمینکه مردان وکنیزان وهمخوابه‌ها وخواجه‌ها درحرمسرا گماشتند ازغیرتمندی کاسته شد وبدگمانی جای آنرا گرفت، مردان وزنانرا محبوس ساختند وبرآنان سخت گرفتند. فصل جداگانه‌ای دربارهٔ ارتزاق مردم ازراه سخاوت شرح دادیم که چطور بعادت دیرین عرب سخاوتمندی بطورمسلسل ادامه یافت وجماعتی ازمردم بدان وسیله زندگانی خودرا تأمین میکردند وچندین فصل دربارهٔ زندگانی خانوادگی ازحیث خوراك و پوشاك وخانه ومنزل نگاشتیم وآنرا بازمان جاهلیت ودورهٔ تمدن تطبیق کردیم.

آنگاه بفصل سوم یعنی تمدن عمومی ممالك اسلامی پرداختیم وآنرا بدوقسمت نمودیم. اول عمارت وعمران، دوم ثروت ورفاه وآسایش عمومی، عمارات شهرهارا بدوقسمت، کاخ‌های سلطنتی وابنیهٔ عمومی تقسیم کردیم ونمونه هائی ازهرکدام درشهرهای دمشق، بغداد، قرطبه، غرناطه وغیره نام بردیم. ودرموضوع ثروت ابتداء ازثروت خلفا وامراء وخوراك وپوشاك و تجمل وآرایش وجواهرات وامثال آن صحبت داشتیم. سپس از خوشگذرانیها وهم خوابه‌ها و بزم‌ها و باده‌پیمائیها سخن گفتیم، آنگاه دربارهٔ سخاوت بحث کردیم وآنرا اززمان راشدین تاآخرعباسیان شرح دادیم که چگونه موضوع صلهٔ شاعران وانعام وجایزه تغییروتبدیل مییافت ودرطی همین فصل‌ها مطالبی راجع بساز وآواز وتاریخ ازنظر اجتماعی و مشروبات الکلی نگاشتیم وخلاصهٔ آراء علمای اسلام را در باب حلال وحرام بودن آن ذکر کردیم و تاریخ انتشار و رواج آنرا بیان نمودیم که چگونه عموم مسلمانان از اشراف تا مردم عادی دچار باده پیمائی وبزم آرائی شدند و چه فحشاء واسراف و تباه کاری ازآنراه درمیان مسلمانان پدید آمد.

درقسمت تجملات دستگاههای دولتی طبعاً از خلفا واوضاع زندگانی و دستگاه آنان بحث کردیم وازسادگی خلفای راشدین تاتجمل دستگاه خلفای عباسی بتفصیل گفتگوداشتیم، واین مبحث را بچند فصل تقسیم نموده ازمجالس خلفا، جشنهای آنان، موکب آنان، بازی‌های آنان، تفریحات آنان، لباس آنان، روابط آنان بادولت‌های معاصر سخن گفتیم ومجالس خلفاء را بمجالس عمومی، مجالس ادبی، مجالس سازوآواز و مناظره وغیره تقسیم کردیم وفرش و اثاث مجلس ها ووضع نشست و برخاست و اجازهٔ ورود و مراسم و آداب معاشرت با خلفا (چطور وارد شوند، چطور بروند) و امثال آنرا بیان کردیم. در قسمت تفریحات خلفا از شکار واسب دوانی وگوی و چوگان وتیراندازی ونگاهداری حیوانات درنده صحبت کردیم.

درخاتمهٔ این جلد دوفهرست مفصل نگاشتیم: اول فهرست کتابهائیکه مطالب این پنج جلد را ازآن استخراج نمودیم، ونام کتاب ومؤلف کتاب وتاریخ چاپ کتاب ومحل چاپ کتاب را

ذکر کردیم، اما فهرست دوم راجع بمطالب مهم پنج جلد کتاب است که بترتیب حروف هجاء نگاشته‌ایم وعلاوه بر آن فهرست جداگانه‌ای راجع بمطالب این مجلد اضافه کردیم .



آنچه توانستیم برای کشف حقیقت کوشیدیم، وتاممکن بود انصاف و خلوص را وجهـۀ خویش قراردادیم، اینك اگر کارما نیکودرآمده که منتهی آرزوی ماهمان بوده‌است، واگر بد شده که قطعاً اشتباه شده وتعمدی نداشتیم وهرکس میداند که گل بی‌عیب خداست.

نظامات اجتماعی در ممالک اسلامی

موضوع این فصل مطالعه دراوضاع اجتماعی در دورهٔ تمدن اسلامی میباشد و نیز از طبقاتی که اجتماع مربور از آن تشکیل می یافت صحبت میشود وروابط آن طبقات مختلف را بایکدیگرشرح میدهد، وبرای مزید توضیح بطورمقدمه ازاوضاع اجتماعی رومیان وایرانیان سخن میرود وتأثیر اسلام را درآن اجتماعات شرح میدهد وچگونگی سیرتکاملی آن نظامات اززمان راشدین تاعباسیان بیان میشود، سپس بطورتفصیل ازاوضاع اجتماعی زمان عباسیان بحث خواهد شد .

نظام اجتماع پیش از اسلام

در تحت عنوان فوق راجع بطبقات مردم : ۱ـ درشام و عراق ۲ـ درمصر ۳ـ درافریقیه ۴ـ درایران ۵ـ درجزیرةالعرب گفتگو میشود.

۱ـ طبقات مردم درشام و عراق

مقصود ازشام وعراق، اراضی واقع میان دجله درشمال شرقی تاآخر حدود شام درجنوب غربی است.

مردم این نواحی ازحیث جنسیت ومذهب وعادات و رسوم بیش از مردم هرجای دیگر مخلوط ودرهم برهم هستند، زیرا از روزگار باستان دولتهای متعددی دراین دیارآمدوشد داشته‌اند. علمای مربوطراجع بحالات واوضاع این مردم (مردم شام وعراق) آراء وعقاید مختلف داشته‌اندکه شرح آن دراینجا مورد ندارد وآنچه بطورکلی ازمباحثات ومطالعات دانشمندان برمیآیدآنست که نخستین سکنهٔ این نواحی مردمی سامی بوده‌اند ومسکن آنان ازدجله کنار بین‌النهرین بطرف شمال شرقی تا سوریه و والعریش ودریای قرمز بطرف مغرب وکرانه‌های یمن وحضرموت تا جنوب وخلیج فارس و دریای عمان یاطرف مشرق امتداد می‌یافت، واین نواحی عبارت است ازبین‌النهرین،عراق، سوریه، فلسطین، جزیرهٔ سینا، وشبه جزیرهٔ عربستان .

سامیان سکنهٔ این نواحی سه دسته بودند :

۱ـ آرامی‌ها یاقبایل سامی شمالی‌که دربین‌النهرین وعراق وسوریه (باستثنای قسمتی ازکرانهٔ سوریه) اقامت داشتند. ۲ـ عبرانی‌ها یاقبایل سامی وسطی‌که درفلسطین و کرانهٔ سوریه منزل کرده بودند. ۳ـ عربها یاقبایل‌سامی‌جنوبی‌که درشبه جزیرهٔ عربستان و اراضی

مجاور آن (از بادیة‌الشام و عراق و جزیرهٔ سینا) مقیم بودند.

آرامیان

زبان آرامیان شاخه‌ای از زبان سامیان بود و زبان آرامی خوانده می‌شد. آرامیان بتوالی ایام چند دسته شدند و مشهورترین آنها سریانی هستند که در بین‌النهرین و عراق و کلده وقسمتهای بالای سوریه مقیم بودند، واز آنرو زبان آرامی بدوشاخهٔ سریانی وکلدانی تقسیم شده بود. مقصود ازعبرانیان فرزندان ابراهیم میباشند که درقرن سیزده پیش ازمیلاد درفلسطین مستقر گشتند وفنیقی‌ها نیز جزو آنان محسوب میشوند وزبانشان شبیه زبان عبری بوده است، عربها عربی‌حرف میزدند وزبانهای حبشی وحمیری نیز از زبانهای مشابه عربی میباشد . نزدیکترین قبیلهٔ عرب بشام نبطی‌ها بودند که درهنگام استیلای روم برشام دارای‌اهمیت خاصی شدند وتفصیل آن بزودی میآید .

بنابرآنچه گفته شد، دربین‌النهرین، عراق، شام، فلسطین درروزگارهای پیشین دسته‌ای ازاقوام سامی زندگی میکردند، واین اقوام ازحیث نژاد وزبان بایکدیگر نزدیك بودند ، ولی پیش ازسامی‌ها مردم دیگری دراین نواحی میزیستند که اصل ونسب آنان معلوم نیست اماچون سامیان ازآنان نیرومندتر بودند، جای آن اقوام را گرفتند و سکنهٔ قدیمی چند قرن پیش از میلاد منقرض گشتند. اینك منزلگاه سامیان بترتیب ذکرمیشود: ازشمال تاجنوب سریانی‌ها، کلدانی‌ها، فنیقی‌ها، عبرانی‌ها، نبطی‌ها اقامت داشتند. علاوه براقوام باستانی و سکنهٔ بومی این نواحی دسته های مختلف مردم غیرسامی نیز میان این سامی ها میزیستند که بتدریج مانند سکنهٔ اصلی بومی درسامیان مستهلك شدند ودین وزبان وآداب ورسوم سامی‌ها را فراگرفتند.

وضع جغرافیائی این نقاط ومرکزیت آن سبب شده بود که جهانگشایان قدیم از قبیل فاتحین مصری که حتی‌آشوری وایرانی باین نواحی هجوم آورند وآن نواحی رابگشایند یا ازآن بگذرند، واقوام خودرابآن نواحی فرودآورند. ولی جزیونانیان (جانشینان‌اسکندر) هیچیك ازاین جهانگشایان نتوانستند درسوریه دولتی تشکیل بدهند. اسکندرکبیر در قرن چهارم پیش ازمیلاد این ممالك را گشود وجانشینهای اسکندر آنرا مستعمرهٔ یونانی‌کردند، ویونانیان بآن نواحی‌آمده مسکن‌گزیدند وبامردم بومی‌آنجا آمیزش نمودند، بخصوص‌بعد ازظهورآئین مسیح این‌آمیزش بیشترشد وآن موقع رومی‌ها درآنجا حکومت میکردند و تا کنون‌عنصریونانی‌درآن‌بلاد غلبه دارد وبیشترازهرجا درکرانه‌های مدیترانه دارای اکثریت میباشد وهرقدرکه درداخل‌آن اراضی جلو برویم نفوذ یونانی‌کمترمیگردد.

با این همه‌آمیزش‌ها سامیان زبان و آداب ورسوم خودرا محفوظ داشتند ، بخصوص یهودیان‌که باآن همه فشاروگرفتاری واسارت دین خودرا محفوظ داشتند. فقط‌پس‌ازاسارت بابلی‌ها زبان یهود بازبان سریانی وکلدانی مخلوط شد وبزبان‌آرامی وکلدانی شهرت یافت

وباهمان زبان کتاب تلمود نوشته شد وبنی‌اسرائیل بدودستهٔ یهود وسامریان تقسیم گشتند، اما بقیهٔ سامیان بخصوص سریانی‌ها مسیحی‌شدندودارای‌آداب ورسوم مخصوصی گشتند، وبیشترشان درعراق وبین‌النهرین وقسمت های سوریه تافلسطین مسکن گزیدند.

نبطی ها

درآن ایام‌بیشترسکنهٔ غربی‌شام درکرانهٔ مدیترانه یونانی ودرقسمت شرقی مجاوربادیةالعرب اکثریت با اعراب بود، وآنحمله درحدود قرن چهارم پیش‌ازمیلاد گروهی ازعربها بنام نبط یاانباط درجنوب غربی‌فلسطین درمحل سابق قوم ادوم‌اقامت داشتند ومسکن این‌قوم ازجزیره تاحوران‌امتداد می‌یافت وبنام عربستان سنگلاخ (العربیةالصخریة) ویا Arabia Petra مشهوربود . تاکنون آثارشهرپترا باقی‌است، وآثارحجاری‌ها ومجسمه‌های سنگی آن نمودارمیباشد. درسال۳۱۲ پیش ازمیلادآنتی‌گونوس سردار رومی باآنان جنگید، وآن هنگام نبطی‌ها ده هزارسپاهی داشتند. بنابگفتهٔ دیودوروس نبطی‌ها مردمی‌کوچ نشین بودند و به‌کشاورزی علاقه نداشتند ، بیشترازهرچیز گوشت وشیر میخوردند واگرکسی ازآنان شراب مینوشیدکیفرش مرگ بود. بهترین نوشابهٔ آنان‌آب خالص بودکه باترنجبین مخلوط میکردند چون ترنجبین (من) Manna میان‌آنان فراوان بود. نبطی‌ها ازکرانه‌های دریای قرمز ودیارعرب‌کندر و سایر عطریات بنقاط دیگر برده میفروختند. همینقسم ازکرانهٔ بحرالمیت قیر ومومیا بمصرمیبردند ومصریان آنرا برای مومیائی مرده‌ها بکار می‌زدند. بازرگانی شرق ومصر درانحصارآنان بود، گاه هم برکاروانها میتاختند، وبازرگانان را غارت میکردند . سپس بطلمیوس ها بر آنان غلبه نمودند وآنان ازمرز مصرکوچ‌کرده بحوران رفتند. درقرن اول پیش از میلاد پادشاهی ازمیان‌آنان برخاست‌که یونانیان اورا آرتیاس و عربها (الحارث) مینامند. وی فرماندار دمشق را شکست داده آن شهر را متصرف شد . مدت چهل و چند سال تحت نظر رومیان بردمشق ونواحی دمشق حکومت نمود، آنگاه نبطی‌ها با رومیها درقرن اول میلادی هم پیمان شدند ودرنتیجه قسمتی‌ازشبه جزیرهٔ عربستان را که مجاورکرانهٔ دریای قرمزبود تصرف کردند .

شهر پترا تا مدتی مرکز بازرگانی شرق ومصربود، تاآنکه راه کوتاهتری از قفط (ازروی نیل) کشف شدوپترا عقب افتاد، آنموقع نبطی ها شهرنشین شده بودند وخشونت سابق را نداشتند وطبعاً ازجنگ وجدال ناتوان گشته بکشاورزی و زندگانی تجملی شهری گرفتارشدندوآن دلیری وسلحشوری پیشین را از دست دادند.

لذا درسال۱۰۵ میلادی بآسانی مغلوب ترااژان رومی شدند، وجزء ملل تابعهٔ روم درآمدند. تعصب آنان رفت وبا سریانی‌ها وآرامی‌ها مخلوط شده درحدود سوریه وفلسطین مجاور بادیةالعرب ازجزیرهٔ سینا تاکرانهٔ فرات متفرق شدند وازآن ببعدگمنام زیستند.

همینکه مسلمانان این‌نواحی‌را گشودند، اینان (نبطیها) را دیدندکه بزبان‌آرامی و

سریانی که زبان مردم عراق و بین‌النهرین بود، سخن میگفتند. لذا آنهارا با عراقیان یکی دانستند وهمهٔ مردم عراق‌را نبطی گفتند، درصورتیکه مطابق نظر اهل تحقیق نبطی‌های ساکن پترا واطراف آن عرب بودند وچون بعدازمستعمره شدن بامردم شام وعراق مخلوط گشتند، زبان خودرا فراموش کرده بزبان آرامی سخن‌میگفتند، علمای توراة پنداشته اندکه نبطی ها ازنژاد نبایوط ازپدران مذکور درتوراة میباشند پس از آن‌که نبطیان ضعیف شدند گروه دیگری ازعربها درحدود شام‌وعراق پدید آمدند وایرانیان ورومیان آنهارا تحت‌نظر گرفته، برای جلوگیری ازغارتگری‌اعراب بادیه وبا برای جنگ میان خودشان (ایران وروم) از آنان استفاده‌کردند. عربهای هم‌پیمان روم دراطراف حوران اقامت‌کرده، باعراب غسان شهرت یافتند وهم‌پیمانهای ایران درکرانهٔ فرات (درحیره) منزل گرفته بمنذریان معروف شدند وموقع جنگ‌ایران وروم غسانی‌ها از روم ومنذریها ازایران‌دفاع میکردند. این‌عربها با آنکه مردم سادهٔ بدوی‌بودند، برای ایران وروم کمك بزرگی محسوب میشدند ویکی‌را بردیگری پیروز میساختند وبهمین‌جهت قبایلی ازاعراب (ایاد وربیعه وغیره) درحدود ایران وروم اقامت داشتند .

موقع ظهوراسلام بیشترمردم شام و عراق از بقایای آرامی‌های اصلی بودند، یعنی سریانیها درشمال ومشرق ویهودیان وسامریان درجنوب وبقیهٔ نبطی‌ها درمغرب مقیم بودند. آنگاه عربهای غسان‌وعربهای منذر وقبیله‌های اباد وربیعه دربین‌النهرین اقامت داشتند ودر میان آنان ملت‌های‌کوچك دیگری میزیستند. از آنجمله جراجمه درکوه لکام ـ حرامقه در موصل ـ مخلوطی ازیونانیان ورومیان درکرانه‌ها و مخلوطی ازکردان‌و ایرانیان درشمال.

درآن ایام جامعهٔ دینی برجامعهٔ قومی ولسانی‌غلبه داشت ومردم را ازروی دین‌تقسیم میکردند، مثلا مسیحیان ویهودیان و سامریان هرکدام واحد جداگانه‌ای بشمار میآمدند. مسیحیان نیز بمذهب‌های متعدد یعقوبی، نسطوری، مارونی وغیره تقسیم میگشتند ودین‌وسیاست باهم متصل بوده درخدمت دولت ها بکارمیرفت. کلیسای قسطنطنیه برتمام طوایف مسیحی‌شرق حکومت داشت وهمهٔ مسیحیان شرق طرفدار قیصرروم مقیم قسطنطنیه بودند وشرح آن قضایا بسیارطولانی ومفصل میباشد .

نظام اجتماع در شام و عراق

روابط دولت ورعایا درآن ایام طوری‌بوده‌که امروز بنظرما بسیار بعید است بخصوص درممالکی مانند شام و عراق‌که دولت بیگانه در آن حکومت میکردند وزبان ودین ونژادآنان باهم‌فرق داشت. مثلا رومی‌ها مستعمره‌های خودرا ملك متصرفی خویش‌می‌دانستند ومردم آن بلادرامانند برده‌بشمار میآوردند وهرطورمیل داشتند برآنان حکومت میکردند، بخصوص روستائیان که‌ازمتعلقات زمین‌محسوب‌میشدندو باخرید وفروش‌زمین‌دست‌بدست‌میگشتند و آنانرا بنده یعنی‌سرف (اقنان‌جمع قن) میخواندند. فقط گروه کوچکی ازاین‌روستائیان میتوانستند

درا ثر سعی و کوشش بیازرگانی یاهنر پیشگی وصنعتگری دست یازیده، مقرب دستگاه‌های دولتی بشوند وازآن بندگی رهائی یابند. پس مردم شام وعراق در آن اوقات بیش از دوطبقه نبودند، طبقهٔ خاصه که ازهیئت حاکمه وپیشوایان دین تشکیل میافت وطبقهٔ عامه با اکثریت که عبارت ازبومیان بودند وبنام روستا وکارگر (فلاح ـ اکار) خوانده میشدند.

درزمان رومیان دسته‌ای ازاشراف رومی بنام بطریق ازطرف دولت روم درآن نواحی فرمانروا بودند و البته بطریق غیراز بطریرك یا پیشوای دینی میباشد. بطریق ها ابتدا در کشور روم میزیستند ونفوذ بسیاری داشتند وهنگامیکه روم بدوقسمت تقسیم شد، این اشراف ناتوان گشتند، چون قلمرو فرمانروائی آنان بواسطهٔ تجزیهٔ دولت روم ازمیان رفته بود، اما کم کم دولت روم شرقی قدرت ووسعت بیشتری یافت وبطریق هارا بفرمانروائی مستعمرات (شام ومصر) فرستاد، آن هنگام مصر بیازده ناحیه تقسیم میشد ودرهر ناحیه‌ای ازمصر یك بطریق با یك دسته از سپاهیان مانند یك حاکم مستقل حکومت داشت و حدود شام ازنظر حکومت رومیان ازشمال شرقی تافرات امتداد میافت وعراق جزءآن نبود واینکه ما عراق وشام را باهم ذکر نمودیم، برای آنست که اهالی هردوکشور ازیك ریشه بودند وتفصیل آن قبلا گفته شد.

۴ ـ طبقات مردم در مصر

مصریان کمتر ازمردم شام و عراق با دیگران مخلوط شدند ولی در آنجاهم اقوام بسیاری حتی پیش ازفرعونها آمدوشد کرده‌اند، بیشتر فرعونها ازخارج بمصر آمده وآنکشوررا مسخر کرده‌اند وسپس اقوام وکسان خودرا برای استثمار بمصر آورده‌اند، اینان (اقوام وکسان فاتحان) ابتداء بطور موقت بمصر می‌آمدند تا اموالی گرد آورده بمسکن خود بازگردند، اما غالباً پس ازمدتی اقامت جاخوش کرده، وطن را ازیاد میبردند ودر مصر میماندند وبعد ازچندی جزء بومیان میگشتند. چنانکه رائیان و ایرانیان و یونانیان و رومیان وغیره که پیش ازاسلام مصررا گشودند چنان کردند. اقوام فاتح تا حکمروای مصر بودند خودرا برتر از بومیان محسوب میداشتند، وپس ازآنکه فاتح دیگری حکومت را ازآنان میگرفت، همرنگ بومیان میشدند وجزء آنان درمیآمدند. علاوه براقوام فاتح عده‌ای هم بنام بازرگان وغیره برای بهره برداری ازآن سرزمین حاصلخیز بکشورمصرمیآمدند.

اقوام فاتح غالباً ازبومیان جدا میزیستند، محل اقامت آنان شهرهای بزرگ بود وامور کشوری ولشکری ودینی وامثال آن بدست آنها اداره میشد. مثلا بطلمیوس ها قریب سیصد سال درمصر حکمفرما بودند ودرظرف آنمدت گروه انبوهی ازیونانیان بمصر آمده دراسکندریه وشهرهای بزرگ ماندند و بامور کشوری و لشکری و بازرگانی عمده پرداختند. همینقسم رومیان که ششصدسال درمصر حکمفرما شدند ودرتمام آن مدت دین وزبان و آداب ورسوم آنان ازمصری‌ها جدا بود ودرقلعه‌ها وشهرهای بزرگ میزیستند ودر شام هم بهمین طرز

حکومت میکردند .

موقع پیدایش اسلام مصر دوطبقه شدند: ۱ـ رومیان که دراسکندریه میزیستند ورؤسای لشکری وکشوری ومذهبی ازآنها بود ۲ـ مردم بومی که اکثریت آنان قبطی ومخلوطی از یونانی‌ها ورومی‌ها ودیگران بودند وبرای تجارت وکسب وکار درمصر میزیستند . بعلاوه عده‌ای دیگر ازمردم شام ویمن وعراق ونوبه وافریقیه که جزء بومیان زندگی میکردند با آنها بودند، گذشته ازسایر امتیازات و اختلافات طبقهٔ حاکمه با مردم بومی، اختلاف مذهبی نیز داشتند ، چه که رومیان مسیحی ملکی وقبطیان مسیحی یعقوبی از پیروان یعقوب برازعی بودند .

۳ ـ طبقات مردم درافریقیه

عربها نواحی شمال افریقا یعنی تونس وطرابلس والجزایر ومراکش امروز را افریقیه میگفتند. افریقیه درآغازمستعمرهٔ سامیان‌بود، زیرا چندین قرن پیش‌ازمیلاد مسیح فنیقیان بآن‌نواحی‌آمده شهرقرطاجه یا قرطجنه (کارتاژ) را بناکردند و دولتی تشکیل دادند که ازنظر جغرافیائی غربی وازنظرنژادی شرقی محسوب میشد، زیرا مردم‌آن سامی بودند وبزبانی شبیه بعربی سخن میگفتند. مردم‌کارتاژ ، مکرر با رومیان جنگیدند وکاررا برآنها سخت کردند واز راه دریا وکوه‌آلپ بررومیان تاخته شهر روم را محاصره‌کردند و چیزی نمانده بودکه‌دولت روم را منقرض سازند واگرچنان میشد تاریخ‌دنیا غیرازاین بودکه اکنون‌هست. سرانجام مردم کارتاژ شکست خورده برگشتند و رومیان بآتان هجوم آورده شهرشان را ویران ساخته، خودشان راسرکوب نمودند . سپس ملت‌های مختلف دیگر مانند رومیان ، فندال‌ها وایرانیان وغیره برافریقیه مسلط شدند .

بومیان افریقیه پیش از بنای کارتاژ دسته‌ای از بربریان بودند که بکوه‌های مجاور پناهنده شده کاری جز قتل وغارت انجام نمی دادند وپس از سقوط کارتاژ وآمدن رومیان مردم آن‌نواحی دو دسته بودند : یکی شهرنشین‌که درکرانه‌ها اقامت داشتند (یعنی در نقاطی‌که امروز مراکش والجزایر وتونس خوانده میشود) وبتجارت وکسب وکار مشغول بودند ودستهٔ دیگر که درصحرا وکوه میزیستند. اولی را(لورتیان) شهری ودومی را(نوماد) کوچ‌نشین مینامیدند. کوچ نشین‌هاکه مردم سلحشور دلیری بودند، زیربار حکومت رومیان نمیرفتند وگاه وبیگاه بشهرها وسنگرهای‌آنان میتاختند وبکوه‌ها باز میگشتند. پس از رفتن رومیان نسبت بفاتحین دیگر افریقیه نیز همین رویه را ادامه می‌دادند. موقعی‌که مسلمانان‌آن نواحی‌راگشودند مردم آنجا مانند سابق دودسته بودند شهرنشین‌ها یعنی بومیان ومخلوطی از رومیان وفندال‌هاکه ازآئین مسیح پیروی میکردند. دیگرکوچ نشین‌هاکه تااواخر قرن اول‌هجری درکوهستانهای خود باقی‌ماندند وعربها آنانرا بربرمیخوانند، بربرها درتاریخ اسلام عامل مؤثر ومهمی بشمار میآیند .

۴- طبقات مردم در ایران

منظور ما از کلمهٔ ایـران ممالك واقـع میان دجله درجنوب غربی و جیحون در شمال شرقی است وخوزستان وکرمان ومکران و عراق عجم وخراسان و آذربایجـان وارمنستان وغیره جزو آن درمیاید. ملل مختلفی دراین سرزمین اقامت دارندکه بواسطهٔ طول‌مدت اقامت تشخیص وتفکیك آن امکان ندارد ودرهرحال ازسکنهٔ عراق وشام ازنظر نژاد وزبان و دین متمایز میباشند ، یعنی نژاد اکثریت آنان آریائـی وغیر سامی است وپیش از اسلام زرتشتی یامجوسی بودند، درصورتیکه مردم‌شام وعراق ازآئین موسی وعیسی پیروی داشتند.

پیش‌از اسکندر دولت‌های متعددی در ایران حکومت‌کرده‌اند، درقرن چهارم پیش‌از میلاد اسکندر ایران راگرفت وپس از مرگ اسکندر ، ممالك اومیان سردارانش‌قسمت شد، ولی‌سرداران نتوانستند آن‌ممالك وسیع را نگاهدارند وهرقطعه‌ای ازآن بدست‌یکی افتادکه آنرا حکومت ملوك‌الطوایف میخواندند[1] تاآنکه درسال ۲۲۴ میلادی اردشیر ساسانی باشمشیر امپراطوری سابق ایرانرا تشکیل داد وتاآغاز فتوحات اسلام بدست ساسانیان اداره میشد.

هنگام پیدایش اسلام در ایران دوطبقهٔ‌خاصه وعامه وجود داشت. طبقهٔ عامه ازبومیان تشکیل میبافت وبزراعت وصنعت وکسب‌وکار وخدمت اشتغال داشتنداین بومیـان مخلوطی از آریائیها وترکها وتورانیها و دیلمیها بودندکه بمرور زمان بایکدیگر اختلاط یافته وموقع ظهور اسلام آنها را (طاجیه) میخواندندکه معنای درست آن‌معلوم نیست[2] ودر هرحال‌طاجیه قومی نیرومند وتنومند بودند. طبقهٔ خاصه رجال‌کشوری و لشکری ومذهبی از باقیماندگان پادشاهان پیشین بودند، بااین‌معنی‌که پس‌از پادشاه وخاندان‌سلطنتی شهری‌گانها یعنی‌اشراف شهری درجهٔ اول محسوب میگشتند ومانند بطریقهای روم بشمار می‌آمدند. پس‌ازشهری‌گان طبقهٔ دهگان از نژاد پاشاهان پیش میآید . دهگانان زمین دار بودند و طاجیه را استثمار می‌کردند .

دهگانان به‌پنج طبقه تقسیم می‌شدند وگاهم بمقام امارت می‌رسیدند، مانندامیر بخارا که‌آنرا بخارا خدا میگفتند ودر زمان ظهور اسلام «هرات خدا» درهرات حکومت‌میکرد. گاهم دهگانان مانند طاجیان بسادگی میزیستند.

در زمان ظهور اسلام‌کشور ایران تحت نظـر پادشاهان ساسانی بدست فـرمانروایان متعدد، بنام مرزبان اداره میشد ومعنای اصلی مرزبان سرحددار میباشد. بعضی‌از مرزبانان بخصوص مرزبانان نقاط دور دست استقلال‌کامل داشتند ودارای القاب مخصوصی بودند. مثلا

۱ - پس‌از مرگ اسکندر ایران در مدتی‌کمتر ازیك‌قرن بدست سلوکیدها فرزندان‌سلوکوس ازسرداران اسکندر اداره میشد، ولی بزودی طایفه‌ای از ایرانیان مقیم خراسان قیام کرده، یونانیان (سلوکیدها) را از ایران راندند و امپراطوری باعظمتی تشکیل دادندکه بنام پارت‌ها یااشکانیان مدت پنج قرن برسراسر ایران حکومت‌کردند.

۲ - واماکلمه طاجیه‌که معنای آن برمؤلف معلوم‌نشده ظاهراً همان تاجیك‌است. مترجم

مرزبان سیستان رتبیل ومرزبان سمندگان مرانکان ومرزبان طخارستان (جیگویه) ومرزبان بلخ سپهبد ومرزبان مرو رودباذان و مرزبان طالقان شهرك و مرزبان فرغانه اخشید و غیره لقب داشتند ودر پاره‌ای از نقاط مانند: سرخس، مرو، طوس مرزبانان بطور عادی حکومت میکردند.

بالاترین و بانفوذترین طبقات ایران موبدان یا کاهنان زرتشتی بودندکه حتی بر-شهری‌گانها نیز برتری داشتند و رئیس آنان را موبد موبدان میخواندند. مقام موبد مانند مقام‌کاهن یهود واسقف مسیحی است موبد موبدان مانند رئیس اسقف‌های مسیحی میباشد.

بااین‌فرق‌که نفوذ موبدان ازنفوذ وقدرت پادشاهان بیش‌بود وداوران نیز از میان موبدان انتخاب شده میان مردم داوری میکردند.

در ممالك ایران دسته‌ها وگروه‌هائی بودندکه نام ونشان معینی داشتند ودر یك شهر میزیستند ویاازاین شهر بآنشهر میرفتند مانند: اسواران، احمران وغیره.

۵- طبقات مردم دراعراب جاهلیت

گفتیم‌که مردم شبه‌جزیرهٔ عربستان ازتیرهٔ سامیان وبرادران سامیان و آرامیان میباشند، اماچون شبه جزیرهٔ عربستان سرزمین خشك و خطرناك، بی‌آب وعلفی بود، عربهای عربستان مانند آرامیان و سامیان دچار حمله وآمد وشد اقوام مختلف نگشتند ونژادشان با دیگران مخلوط نشد. آشوریان ویونانیان ورومیان‌هرکدام بنوبت عازم فتح عربستان‌شدند، ولی‌کاری ازپیش نبردند. فقط در قرن پنجم میلاد حبشیان قسمت جنوبی عربستان (یمن) را گشودند واز فتح حجاز عاجز ماندند، یمنیها از ایرانیان‌کمك‌گرفتند و حبشیان را بیرون کردند، اما خود ایرانیان جای حبشیان‌راگرفتند ودریمن بنام آزادگان (ابناءالاحرار) شهرت یافتند.

عربستان‌پناهگاه ستمدیدگان‌شام ومصر وعراق‌بود وهرقومی‌که ازاستبداد وجور حکام ستمگر بجان میآمد، رو بعربستان میکرد وبیش‌از همه یهودبعربستان آمدند، زیرا قوم‌یهود ازموقع بیرون آمدن از مصر تازمان رومیان در دورهٔ تیتوس غالباًدرفشار وعذاب میزیستند. بسیاری از یونانیان و رومیان و ایرانیان وحبشیان وهندیان وغیره بدون جنگ وخونریزی وبدون اینکه تحت فشار باشند بعربستان هجرت‌کردند. درهرحال عربها عادات ورسوم ونژاد خودرا محفوظ داشتند واز حیث نژاد ومیهن بقحطانی ویمنی وعدنانی وحجازی‌تقسیم میشدند وازنظر لهجه بحمیری ومضری قسمت شده‌اند ودر جلد چهارم شرح مفصلی راجع بطبقه‌ها وقبیله‌ها وهم پیمانها وموالی وبندگان عرب نگاشتیم.

نظام اجتماعی در دورهٔ خلفای راشدین

درجلد چهارم گفته‌شد که اسلام تعصب‌عربی‌را از میان‌برد، ولی‌طبقات تازه‌ای دراسلام پدید آمدکه پیش ازآن نبود، مانند طبقهٔ مهاجر وانصار واهل‌بدر واهل قادسیه ونژادهاشمی وخاندان اشراف علوی وعباسی وفرزندان انصار ومهاجرین‌که عمرآنانرا در دفتر مقرری‌ها بشکل تازه‌ای طبقه بندی‌کرد.

پس‌ازاین‌طبقات، طبقهٔ تابعان (پیروان صحابهٔ پیغمبر) وتابعان تابعان وخاندان‌صحابه مانند آل‌زبیر، آل‌ابوبکروغیره پیداشدند واین طبقات جدیدالبته‌ازنتایج‌پیدایش‌اسلام‌وفتوحات اسلامی‌میباشد وبالاخره‌خاندانهای‌تازهٔ‌اسلامی‌غیرازخاندانهای‌عرب درمیان‌مسلمانان‌ظاهرشد.

همینکه مسلمانان بکشورگشائی برخاستند، ابتدا باعرب‌های مجاور مقیم سرحدات شبه‌جزیرهٔ عربستان برخورد کردند وچون باآنان همزبان وهم‌نژاد بودند، طبعاً باآنهاانس گرفتند وهمینکه بداخلهٔ شام وعراق پیش‌رفتند بامردم‌آن‌بلادآشنا‌گشتند، زیرازبان‌آن‌مردم آرامی وسامی‌بودکه خیلی‌شبیه‌بزبان عربی است وبازبان رومی وفارسی اختلاف بسیاردارد و یکی‌ازموجبات‌پیشرفت عربها درآن‌ممالك، همین‌هم‌آهنگی‌درزبان ونژادبامردم‌بومی بوده‌است.

در هرحال بومیان شام و عراق در زمان خلفای راشدین تقریباً بهمانحال سابق باقی ماندند ونظام اجتماعی‌آنان فرقی نکرد، زیرا مسلمانان بابومیان آمیزش‌نمیکردند واوضاع واحوال اداری‌وسیاسی ودینی‌آنانرا متعرض نمیشدند، فقط جزیه ومالیات ازآنها میگرفتند واهل‌کتاب‌را درحمایت خودحفظ میکردند ودرخارج‌شهرها چادر زده دور ازمردم میزیستند همانطورکه دراین‌ایام پاره‌ای از ممالك اشغال نظامی انجام میگیرد ولی اسیران وبندگان باخود مسلمانان میزیستند، همین قسم موالی‌که آزاد شدگان مسلمانان‌بودند با آنها بودند. بااین‌همه پس‌از ادامهٔ فتوحات اسلامی طبقهٔ تازه‌ای درمیان مسلمانان پدید آمدکه عبارت‌از مسلمانان غیرعرب بودندوراجع بآنان درجلد چهارم بطور تفصیل صحبت داشتیم.

نظام اجتماعی در زمان امویان

در زمان خلفای راشدین مرکز اسلام مدینه درکنار مرقد پیغمبر بود، اما امویان پایتخت اسلام را از مدینه بشام بردند وسپاه بسیار آراسته، ممالك زیادی راگشودندتاآنجاکه سم‌اسبان آنان سرزمین ماوراءالنهر(درخاور دور)راکوبید وناوگان آنها ازدریای‌مدیترانه

(جبل طارق) گذشته باسپانیا رسید واز آنجا هم‌عبورکرده تارود تورس در بلاد فرنگ پیش رفتند وپرچم خودرا برفراز بزرگترین شهرهای ایران و روم وترك واسپانیا وفرنگ افراشتند، وحتی قسطنطنیه را نیز تهدیدکردند واشغال موقت را بسیادت دائمی مبدل ساخته واسلام‌را از وضع دینی بصورت دولتی درآوردند وبانقل دفاتردولتی اسلامی ازیونانی وقبطی وفارسی (در شام ومصر و عراق) بعربی، دولت اسلام را نیرومند ساختند و بجای مأمورین محلی (نامسلمان) کارمندان مسلمان‌را بکارگماشتند وسکه‌های‌ایران وروم‌را از رواج انداخته سکهٔ اسلامی ضرب‌کردند ودر عوض تصاویر وعلامات دولت ایران وروم آیات قرآن برروی سکه‌ها نگاشتند و علائم رسمی یونانی وایرانی را بشعارهای عربی مبدل کردند و در نتیجه زبان عربی رواج یافت وعنصر عرب برسایر عناصر برتری پیداکرد و در همه‌جا عرب‌ها پراکنده گشتند.

ولی این تعصب بنی‌امیه راجع باعراب سبب شدکه مسلمانان بدو دستهٔ عرب وموالی تقسیم شوند، وخود عربها نیز ازنظر نژاد قحطانی وعدنانی بدو قسمت‌گردند ودر زمان آنان عربها بهمان وضع بدوی باقی مانده خشونت‌ایام جاهلیت ومراسم وعادات آنرا نگاه داشتند. پس‌در زمان بنی‌امیه اختلاف طبقاتی بیشتر شد، یعنی ساکنین‌ممالك اسلامی بدودستهٔ مسلمان وغیر مسلمان‌تقسیم گشت و مسلمانان هم ازدوگروه عرب وموالی تشکیل می‌یافتند. نامسلمانان یعنی قبطی‌ها ونبطی‌ها و رومیها و زرتشتی‌ها و امثال آنان بهمان وضع پیش از اسلام باقی ماندند، ولی بدولت اسلام جزیه می‌دادند، فقط دسته‌ای از میان بعنوان نویسنده و پزشك ومترجم درخدمت دولت اسلام وارد شدند وطبقهٔ جدیدی ازآنان پدیدآمد که‌قبل از اسلام وجود نداشت. تغییر دیگر آنکه در زمان‌امویان بمناسبت جنگ‌های داخلی وخارجی پاره‌ای اقوام وقبایل ازجائی بجای‌دیگر منتقل گشتند، چنانکه درایام معاویه زطها وسیابجه را بکرانهٔ مدیترانه (شام) کوچ دادند وحجاج عده‌ای از زطهای سندرا بقسمت سفلای کسکر کوچانید و عبیدالله بن زیاد اسیران بخارا را در بصره جاداد وهمین‌که حجاج شهر واسط را بناکرد عده‌ای از آن اسیران را بواسط نقل‌داد، بعلاوه سرداران اموی‌هنگام لشکرکشی بسایر ممالك عده‌ای‌از بربرها، نبطی‌ها، جرمقی‌ها وجرجمی‌ها را باخودبجنگ میبردند وهمینکه جائی‌را فتح میکردند، اینان درآنجا میماندند وپس از مدتی بامردم بومی آن‌نواحی توالد وتناسل کرده، جزء آنان درمی‌آمدند.

خلاصه اینکه در زمان امویان ظهور طبقات‌جدید اسلامی‌که پیش‌از اسلام نبوده آغاز گردید ولی این‌تغییر وضع و ایجاد طبقات تازه فقط در زمان عباسیان تکمیل‌گشت، زیرا بنی‌امیه اصراری داشتندکه عرب‌ها بهمانحال بدوی مانده بادیگران مخلوط نشوند، وبااین که سپاهیان (عرب) بنی‌امیه، تاداخلهٔ فارس وخراسان و ترکستان ومصر و افریقیه واندلس پیش‌رفتندکمتر بابومیان آمیزش‌کردند وکمتر عادات و آداب بیگانگان را پذیرفتند وحتی

خود خلیفهٔ دمشق هم بهمین قیود مقید بود وتنها پاره‌ای تجملات ومؤسسات بیگانه‌را اقتباس نمودند که از آن‌جمله نشستن روی تخت واستخدام گارد وبرید بود که تفصیل آن‌خواهد آمد. اماعباسیان که‌باکمك موالی وذمیان برامویان غالب‌شده بودند، مقر حکومت رامیان دوستان ایرانی خود قرار دادند وشهربغداد را در وسط مردم ایرانی و سریانی، یاآریائی وسامی، یازرتشتیان ومسیحیان بناکردند و ایرانیان را مقـرب ساخته از میان آنها وزیر و والی و کارمندان عالیرتبه برگزیدند وادارات دولتی بطرز ادارات ساسانیان تشکیل دادند.

نظام اجتماعی در زمان عباسیان

آنچه تاکنون راجع بنظام اجتماعی گذشتگان صحبت داشتیم مقدمهٔ لازمی بودکه برای شرح نظام اجتماعی‌دورهٔ عباسیان ضرورت‌داشته است، زیرا در زمان عباسیان تمدن اسلامی بحدکمال رسید وطبقات اجتماعی بطور متمایز مطابق تمدن آن روز در شهر بغداد بهترین نمونه ومثال از اوضاع اجتماعی آنزمان میباشد.

در زمان عباسیان مردم دوطبقه بودند: خاصه وعامه. چنانکه خواهیم دانست هریك‌از آن دوطبقه دسته‌های کوچکتری همراه داشتند.

طبقهٔ خاصه

طبقهٔ خاصه به‌پنج‌درجه تقسیم میشد: ۱- خـلیفه ۲- خاندان خلیفه ۳- رجال دولتی ۴- خانواده‌های مهم ۵- اتباع طبقهٔ خاصه.

خلیفه دارای قدرت سیاسی ومذهبی بود وطبعاً هـمهٔ مـردم از وی شنوائی داشتند و برای نزدیکی بوی همه نوع تملق از او میگفتند و مطابق نظر او رفتار میکردند. بزودی راجع بخلفا، مجالس خلفا، موکب خلفا، آداب مجالست باآنان وغیره در قسمت مربوط بعظمت دستگاه دولتی اسلامی صحبت خواهیم داشت.

خانوادهٔ خلیفه یعنی هاشمیان پس از خلیفه عالیترین طبقات محسوب میشدند وآنانرا اشراف وشاهزادگان (ابناءالملوك) میخواندند، از آنرو خلیفه در مواقع رسمی روی تخت مینشست وهاشمیان در حضور وی برصندلی می‌نشستند وسایر مردم روی فرش یا توشك‌وامثال آن جلوس میکردند. هاشمیان غالباً مستمری ومقرری‌معینی داشتند که از بیت‌المال‌میگرفتند وبـا آن‌گذران میکردند، بعـلاوه انعامها و جایزه‌هـائی نیز از خلیفه دریافت مینمودند ، بخصوص اگر خلیفه از آنان بیم‌داشت دست وزبان آنها را با هدیه وجایزه می‌بست وازآغاز کار عباسیان این سیاست را شروع نموده وادامه دادند.

هاشمیان در ابتدا بزرگترین یار خلیفه بودند ، امـور لشکری وکشوری بدست وبا نظر آنان اداره میشد وباکمك آنان اوضاع دولت نیرو میبافت، اما همینکه دولت عباسیان با کمك هاشمیان مقتدر شد، خلفا از نیرومندی اقوام خـویش نگران گشتند ودست آنها را از کارهای مهم‌کوتاه ساخته فقط باپول وملك وامثال آن اقوام خود را ساکت میکردند واگر کسی از آنان باپول وجایزه قانع نمیشد جانش را میستاندند وازگزندش ایمـن میگشتند.

منصور عباسی این‌سیاست را شروع کرد وسایر خلفا هم از اوپیروی نمودند، باین معنی که جایزه‌ها وپولهای بسیار به‌هاشمیان داده آنها را بعیش ونوش مشغول میداشتند وازفکر خلافت طلبی منصرف میساختند.

در نتیجه طبقهٔ هاشمیان مردم سعادتمندی بودند، باینقسم که از افتخارات واموال دولتی بهره‌مند میشدند وهیچگونه مسئولیتی نداشتند، اینان هم که وضع را چنان دیدند بمیگساری وخوشگذرانی پرداخته کاخ‌های عالی بنا کردند، سازندگان ونوازندگان استخدام نمودند، ادیبان وشاعران را به‌ندیمی برگزیدند وکاخ‌ها و باغهای مجلل وباصفا بناکرده با پریرویان ومـاه منظران بعیش ونوش‌مشغول شدند. هاشمیان بیشتر در بصره می‌ماندندکه از دارالخلافه وتوطئه‌هـای آن برکنار باشند، مگر وقتیکه خلیفه آنان را بسرداری سپاه ویا کارهای مهم میگماشت، ناچار در دستگاه‌دولتی میآمدند. بعضی از هاشمیان در دورهٔ بنی‌عباس ثروتهای‌هنگفت برهم زدند، از آنجمله محمدبن‌سلیمان هاشمی که باستثنای املاك ومستغلات وکاخ‌ها پنجاه وچند میلیون درهـم نقدینه داشت ودرآمد روزانهٔ وی صد هـزار درهم بود. (مسعودی ج ۲ ص ۱۸۸) ودارائی خمنه دختر عبدالرحمن هاشمی بقـدری زیاد بودکه در دفترها نمی‌گنجید، بااین همه هاشمیان خوشبخت نبودند، زیرا بمجرد اتهام دستگیر میشدند وچه‌بسا که جانشان هم هدر میرفت.

رجال دولت یعنی وزیران ودبیران (منشیان وزیران) وسرداران سپاه وکارمندان‌عالی رتبهٔ دولت در دورهٔعباسیان بیشترشان‌از موالی بخصوص از ایرانیان بودند. (مانندآل‌برمك، آل‌ربیع، آل‌سهل، آل‌وهب، آل‌خاقان، آل‌فرات، آل‌خصیب، آل طـاهر وغیره) ومقدار و درجهٔ نفوذ آنان بتفاوت‌زمان وتمایلات خلفاکم وزیاد میگشت وبطورکلی چنانکه درجلددوم گفته‌شد، مقام وزارت ازهمهٔ منصب‌ها پردخل‌تر بود.

خانواده‌های غیر هاشمی که از راهی به‌پیغمبر اکـرم ویا بقریش منتسب میشدند، نزد خلفا محترم بودند ومقرری ومستمری میگرفتند ودر مجالس‌خلفا برتر از دیگران‌مینشستند، این خانواده‌ها بیشتر از هروقت در دورهٔ بنی‌امیه مـورد احترام وتوجـه بودند ودر زمان عباسیان که موالی روی‌کار آمدند احترام ومـزایای آنان‌کم شد وپس از قتل امـین وسقوط عنصر عرب چندان مزیتی نداشتند، بقسمی‌که در زمان معـتصم مستمری آنان مثل مستمری سایر اعزاب قطع‌شد وشاید بعد از معتصم بطور نامرتب دوباره برقرارگردید.

اتباع طبقهٔ خاصه عده‌ای هم بواسطهٔ وظایف مرجوعه یا بواسطهٔ نزدیکی بخاصه‌ازطبقهٔ عامه درآمده جزء اتباع خـاصه محسوب گشتند واینان چهار دسته میشدند: ۱ـ سپاهیان ۲ـ ندیمان و همدستان بزرگان ۳ـ موالی ۴ـ خدمتگزاران.

سپاهیان دورهٔ عباسی دسته‌های مختلفی بودند وبا ارتش دولت اسلام که در جـلد اول

شرح دادیم، فرق بسیاری داشتند وشاید خواننده چنان تصور کندکه سپاهیان خلیفه مانند ارتش امروزه تحت فرمان خلیفه بسرمیبردند واو را فرمانده کل میدانستند ولی باید گفت که اگر هم این‌جریان در آنزمان معمول بوده فقط مشمول قسمتی‌از سپاهیان میگشته‌است، زیرا سپاهیان آن ایام با ارتش امروزه اختلاف داشته است، درآن اوقات وزیران وبزرگان برای حمایت‌شخص خود اشخاص مسلحی‌استخدام میکردندکه جزء سپاهیان خاص آنان بوده‌است، گاه هم جوانانی را (غلام بچه‌ها) میخریدند وتمرین میدادند ودستهٔ سپاهی از آنان بنام خودشان (بنام بزرگان) تهیه میکردند ودر موقع لزوم ازآنان کمك میجستند. گاه میشدکه یك وزیر یا یك والی (عامل) میرفت ولشکریانش بدیگری منتقل میشد، اما باسم‌همان وزیر یا والی سابق باقی میماند. در نتیجهٔ این وضع دسته‌های سپاهی متعدد با اسامی متنوع در بغداد آنروز پیدا شدکه از آنجمله است: ساجیه، نازوکیه، بلیقیه، هارونیه وغیره که از افراد ایرانی وبربر وترك وکرد وحبشی تشکیل مییافتند.

همینقسم دسته‌های لشکری‌کافوریه، اخشیدیه، عزیزیهٔ مصر که پاره‌ای وظیفهٔ سربازی‌و دسته‌ای مانند شاکریه وظیفهٔ پلیس‌انجام میدادند وبعضی هم فقط نگاهبان قصرها بودند.

ندیمان وهمدستان بزرگان (اعوان) جزء رفقای خلیفه واشراف بشمار میآمدند واز آنان حقوق گرفته، در خانهٔ آنها ودرخدمت آنها میزیستند. دستهٔ دیگر هم‌که جزء اعوان بودند، بواسطهٔ عقل وفکر وتجربه نزد خلیفه واشراف مقرب میشدند. این دستهٔ اخیر از ندیمان وشاعران برتر بشمار میآمدند ودر مواقع مهم مورد مشورت واقع‌می‌گشتند وگاه‌هم این افراد از خاندان خلیفه وبزرگان قوم در میآمدند.

چون راجع به موالی در جلد چهارم بطور تفصیل صحبت داشته‌ایم تکرار آن مورد ندارد.

خدمتگزاران

خدمتگزاران آن ایام بیشتر بندگان سیاه وسفید ومرد وزن بودند. معمولا بندگان سفید را رق وبندگان سیاه را عبد میخواندند، و اینك موضوع مربوط به‌خدمتگزاران را درسه بخش: بندگان سفید- خواجگان-کنیزان (همخوابه) صحبت میداریم:

۱- بندگان سفید

در جلد چهارم راجع بوضع بندهٔ‌سفید (رق) درجامعهٔ اسلامی‌صحبت داشتیم وتاریخ ومقررات مربوط بآن راشرح دادیم، همینقسم،دربارهٔ خدمتگزاران ودرجات ونفوذ آنان در دولت های اسلامی گفتگو کردیم ویادآور شدیم‌که پاره‌ای از آنان بمقام سرداری ووزارت هم رسیده بودند واکنون تحت عنوان خدمتگزاران (بندگان سفید) آنچه راکه مربوط بنظام اجتماعی است یادآور میشویم.

در مجلدات سابق‌گفتیم‌که پیش از ظهور اسلام سکنهٔ بومی شام ومصر وعراق‌وایران

عملا جزءبندگان بودند ودر زیر خیش استثمار رنج میبردند بویژه کشاورزان که غالباً با زمین خرید وفروش میشدند. (این‌دسته ازکشاورزان رابعربی قن میگویند).

دیانت اسلام برای این‌تودهٔ عظیم واقعاًرحمت بود زیرا آنهارا از بندگی‌آزادساخت. اگر اینها (تودهٔ سکنهٔ مصر وشام وعراق وایران وغیره) مسلمان میشدند، از تمام‌مزایای‌یك فرد مسلمان بهره‌مند میگشتند، یعنی‌بندهٔ سفید طبقهٔ حاکمه نبودند واگر بدین خود باقی میماندند، با پرداخت مختصر مالیات (جزیه) در پناه دولت اسلام از هرگونه تعرض آزاد میزیستند، وهمه نوع آزادی داشتند. اما اگر همین‌ها بجنگ مسلمانان می‌آمدند واسیر میشدند بندهٔ آنان میگشتند، ولی‌کسانیکه بجنگ مسلمانان میرفتند غالباً از توده‌های مردم نبودند، بلکه سپاهیانیکه‌شغل وسابقهٔ آنان‌ایجاب جنگ میکرد، اعزام میگشتند، پس‌آنانیکه باسارت مسلمانان درمیآمدند وجزء بندگان میشدند، همان افراد سپاهیان بودندکه پیش از ظهور اسلام بواسطهٔ شغل‌سپاهی‌گری آزاد میزیستند. در واقع اسلام آن تودهٔ عظیم ستمدیده راکه در شهرها وده‌ها بندهٔ طبقهٔ حاکمه بودند، از بندگی آزاد ساخت وآن سپاهیان آزاد را بنده نمود. البته درپاره‌ای مواردهم استثنا پیدا میشد، مثلا بنی‌امیه مسلمانان غیر عرب‌را موالی میخواندند وبا آنان بطور تساوی رفتار نمیکردند. همینقسم بعضی از امیران دولت اموی پاره‌ای از شهرها رابقوهٔ قهریه فتح میکردند وعلاوه برسپاهیان اهالی آن شهرها را نیز اسیر وبنده محسوب میکردند.

فزونی اسیر و بردهٔ سفید

در اثنای فتوحات اسلامی بقدری اسیر زیادشدکه هزارهزار شمارش میشد، وده‌تا ده‌تا بفروش‌میرفت، بخصوص درایام بنی‌امیه که‌فتوحات اسلامی بسیار توسعه یافت وتا جاهای دور دست امتداد پیداکرد. مثلا موسی‌بن نصیر درسال ۹۱ هجری ششصدهزار نفر رادرافریقیه اسیرکرد وپنج‌یك آنرا (شصت‌هزار نفر) برای‌خلیفه ولیدبن‌عبدالملك بدمشق‌فرستاد وبطوری که ابن‌اثیر میگوید این‌شماره بزرگترین شمارهٔ اسیران اسلامی میباشد. میگویند موقعیکه همین موسی‌بن‌نصیر از اندلس (اسپانی) بازآمد سی‌هزار دوشیزه از دختران بزرگان‌واعیان (گوت‌ها) باخود آورد والبته ازترکستان وسایر نقاطی‌که زمان‌بنی‌امیه فتح میشدبهمین‌میزان اسیر میآوردند.

ابراهیم فرمانروای غزنین درسال ۴۷۲ هجری از یك قلعهٔ هند صد هزار اسیر آورد وجنگ دیگری‌که در سال ۴۴۰ بسرداری ابراهیم نیال در روم واقع شد، مسلمانان غیر از چارپایان صدهزار نفر اسیر گرفتند. سپاهیان اسلام علاوه برمردان جنگی دختران وپسران را نیز باسارت میگرفتند وهمینکه عدهٔ آنان زیاد میشد وحمل ونقلشان مشکل مینمود، آنهارا ده‌تا ده‌تا میفروختند. چنانکه در جنگ عموریه‌سال ۲۲۳ هجری اسیران راپنج‌تا پنج‌تا و ده‌تا ده‌تا فروختندکه زیادمعطل نشوند وگاه میشدکه‌قیمت یك‌انسان ازچند درهم (چندریال)

بیش نمیشد، میگویند درجنگ ارك (اندلس) انسان را بیك درهم (دهشاهی) وشمشیر رابه‌نیم درهم (پنج شاهی) وشتر را به‌پنج درهم فروختند وبقدری عرضه زیاد وتقاضا کم بودکه برای فروش آنهمه‌کالاهای جاندار وبیجان چندین‌ماه وقت‌صرف شد.

علاوه بر اسرای جنگی همه ساله فرمانروایان اسلامی از ممالك ترکستان وبربر و غیره عدهٔ زیادی بندهٔ سفید (زن ومرد) بجای‌مالیات بدارالخلافه میفرستادند وهمین‌موجبات سبب شدکه درمدت‌کمی تعداد زیادی بنده‌سفید درجامعهٔ اسلامی پیداشد.

رفتار با اسیران

در صدر اسلام فرمانده‌کل قوای مسلمین غنیمت‌ها را میان سرداران وسپاهیان تقسیم میکرد وپنج‌یك‌آنرا به‌بیت‌المال میفرستاد وسپس‌این وضع تغییر نمود. در زمان فاطمیان چنان رسم شدکه موقع بازگشت ناوگان جنگی ازمیدان‌کارزار اسیران را درنزدیکی قاهره پیاده میکردند ودر شهر قاهره میگرداندند سپس آنهارا بمحلی موسوم بمناخ (فعلا در نزدیکی اسماعیلیه است) برده جا میدادند وازهرکدام‌که بدگمان میشدند اورا میکشتند وبطورکلی اسیرانی‌که وجودشان‌بی‌ثمر بود سرمیبریدند ولاشهٔ آنها را در چاهی میریختندکه در خرابه‌های شهرقاهره بود وآنرا بئرالمنامه میگفتند. سپس مردان را درهمان محل (مناخ) نگاه میداشتند وزنان وکودکان رامیان خلیفه ووزیران واعیان و اشراف تقسیم میکردند وکودکان را بمربیان وآموزگاران میسپردندکه بآنان خواندن ونوشتن وتیراندازی بیاموزند وپس ازتکمیل تحصیلات این‌دسته از اسیران تربیت‌شده راکه به (ترابی) معروف بودند بکار میگماشتند وگاه هم این اسیران تربیت یافته بمقام وزیری وامیری میرسیدند.

این وضع رفتار با اسیران مخصوص مسلمانان نبود، سایرین نیز درآن اوقات با اسیران مسلمانان چنان میکردند مگراینکه دولت های اسلام پولی بدهند و اسیران خودرا بخرند وگرنه سرنوشت اسرای مسلمان همچنان هولناك بود. فرمانروایان اسلام بخریدن اسیران مسلمان علاقه‌مند بودند وغالباً آنهارا باپول یابطور مبادله آزادمیکردند وبیشتراین عملیات درمیدانهای جنگی روم انجام میبافت زیرا مسلمانان از خشکی و دریا بارومیان جنگ میکردند وازیکدیگر اسیر میگرفتند وخلفا باپول یا مبادله آنهارا آزاد میساختند. خلفای اموی‌کمتر باین‌کار مبادرت میکردند فقط گاه‌گاهی درکرانه های شام واسکندریه وملطیه‌وسایرمرزها اسرای مسلمان‌را با اسرای غیرمسلمان(یکی‌بجای یکی)مبادله می‌کردند نخستین خریداری منظم اسیران مسلمان درسال ۱۸۹ هجری درزمان هرون واقع‌گشت و سپس چندین مرتبه درظرف ۱۵۰ سال بعد این‌عمل تکرارشد ومسلمانان بیش‌ازپیش بآزادی اسیران خود علاقه‌مند شدند تا آنجاکه ثروتمندان مقداری از اموال خودرا برای آزادی اسیران وقف میکردند.

رومیان کمتر اسیران خودرا میخریدند و شاید از آنرو که اسیران رومی سپاهیان

مزدور بیگانه ویا رعایای غیر رومی بودند وآزادی آنان مورد توجه رومیان واقع نمیشد، بر عکس مسلمانان که بآزادی اسیران خود علاقه داشتند، زیرا در آنروزها رابطهٔ مذهبی میـان مسلمانان بسیارقوی بود. نکتهٔ دیگر اینکه مسلمانان کمترحاضر میشدند اسیران غیر مسلمان را باپول آزاد سازند بقسمی که درتمام دورهٔ خلافت فاطمیان حتی یکمرتبه هم چنین اتفاقی روی نداد که اسیران فرنگی باپول آزاد بشوند وبهمان جهت بندهٔ سفید در جـامعهٔ اسلامی فراوان گشت .

با اینوصف عجیب نیست که درمیان مسلمانان بنده واسیر وزرخرید زیاد باشد تاآنجا که یك مسلمان گاه‌گاهی ازده، تاصد، تاهزار، بنده داشته‌است، حتی سپاهیان عادی که از هرجهت تنگدست وبی‌چیز بودند یك یا دوبرده داشتند که کارهای منزل آنهارا انجام میداده است. درزمان ایوبیان یك سپاهی سواره دهها بنده وگماشته داشت، حتی در صدر اسلام که خلفا باآن زهد وتقوی زندگی‌میکردند ازنگاهداری بنده وزرخرید خودداری نداشتند تا آنجاکه عثمان هزاربنده داشت (دمیری جلد اول صفحهٔ ۴۹) و البته درزمان بنی‌امیه کـه دورهٔ تجمل وشکوه بود بنده داری بیشتر رواج یافت وهمینکه یك امیری سوارمیشد صد یـا پانصد ویاهزار بنده دررکاب او راه می‌افتاد وشمارهٔ بندگان رافع‌بن هرثمه والی خـراسان (۲۷۹هجری) بچهار هزاررسید وتا آنموقع هیچ یك از والیـان خراسان چهـار هزار بنده نداشتند .

انواع بردگان
(ارقاء)

همینکه بردگان زیاد میشدند شخصی را بنام استاد برای تربیت و ادارهٔ امور آنان تعیین میکـردند و امیران وبزرگان غالبـاً این بندگان را تـراندازی وفنون جنگی آموخته بجای سپاهـی برای حفظ وحمایت خویش بکار میبردند . اخشید والی مصر هشت هـزار بندهٔ مسلح داشت که هرشب دوهزارنفر آنان درکاخ اوکشیك میدادند. امیران غالباً سپاهیان (برده) را خرید وفروش میکردند وگاه میشد که بهای یکی‌ازآنها بهزاردینار میرسید.

دستهٔ دیگر ازبندگان سفید (ترك ورومی وایرانی وبربری وزنگی وصقلبی زن ومرد خانه زاد وزرخرید وغیره) مخصوص انجام امور خانگی‌بودند وبکار های آشپزی، دربانی، فراشی، انبارداری، قاپق رانی، رکابداری وامثال آن میپرداختند . درپاره‌ای مـوارد عدهٔ بردگان بقدری زیادبود که ازتعداد لازم انجام خدمات سپاهی گری و خدمات خانگـی و پاسبانی نیز بیشتر میشد . در آنموقع اربابان متمول ثروتمند این عـده را لباسهای فاخـر پوشانیده جزء تجملات وتفریحات بکارمیبردند ونخستین بارامین پسرهرون باین عمل‌اقدام کرد. وی غلامان زیادی (بخصوص خواجگان) خرید، وآنانرا لباس زنانه پوشانیـده در کاخ های خویش جا داد .

سایرخلفا نیز ازاین‌عمل پیروی‌کردند وغلام بچه‌های سفید وسیاه گرد آوردند شمارهٔ

غلام بچه‌های سفید وسیاه المقتدر ازیازده هزار میگذشت، غلام بچه‌های سفید معمولا ایرانی، دیلمی، ترك وطبری بودند وغلام بچه‌های سیاه بومی وغیره را ازمکه و مصر وافریقیه می - آوردند. این سیاهان زنگی که درفتنهٔ صاحب الزنج دربصره قیام کردند مخلوقات درندهٔ وحشتناکی بودند، گوشت آدم ومردار را با لذت میخوردند و هرقدرآنهارا کیفر میدادند ازاین کار زشت دست برنمیداشتند . این زنگیان با سفید پوستان آمیزش نداشتند وتنها میان خودشان میزیستند. خلفا غالباً از این زنگیان گارد مخصوصی جهت حمایت خویش تشکیل میدادند .

۴ - خواجگان اخته کردن مردان یك عادت شرقی باستانی است. ابتدا میان آشوریان وبابلیان ومصریان معمول بوده ویونانیان ازآنان ورومیان ازیونانیان وفرنگیان ازرومیان اقتباس کردند. میگویند اولین بار سمیرامیس، ملکهٔ آشور درسال ۲۰۰۰ قبل ازمیلاد باین عمل اقدام نمود. قبلا تصور میرفت که خواجگان پس ازاخته شدن فاقد قوای دلیری ومردانگی میشوند ولی عده‌ای از همین خواجگان جزء اشخاص مهم تاریخی شده‌اند ودرامور کشوری ولشکری مقام مهمی یافته‌اند، ازآنجمله نارسس سردار رومی زمان یوستینیان درقرن ششم میلادی وهرمیاس فرمانروای آتارنیه از ایالات میسیا از اشخاص برجسته میباشند. این شخص اخیر بقدری مورد توجه ارسطو بوده که فیلسوف بزرگ برای اوقربانی کرده ونامش را درقصیده‌ها ذکر نموده است. کافور اخشیدی فرمانروای مصر ازخواجه‌هائی است که درتاریخ اسلام شهرت بسیاردارد. درچین وهند وایران بسیاری از خواجه‌ها بمقامات مهمی نایل شدند وباخودکامی فرمانروا بوده‌اند.

پسران را بجهات بسیاری اخته میکردند، ازآن جمله آزادانه درحرمسرا بمانند و رابط میان زنان ومردان باشند. پس ازظهور اسلام وشیوع حجاب استخدام خواجه ها رواج یافت. اولین خلیفهٔ مسلمان که خواجه در حرمسرای خود نگاهداشت یزیدبن معاویه بود و خواجه‌ای بنام فتح درحرمسرای یزید خدمت میکرد. پس ازیزید سایرخلفا وبزرگان نیز خواجه‌هارا به حرمسرا آوردند، درصورتیکه مقررات اسلامی بخصوص روایت ابن‌مطعون عمل اخته کردن را حرام میشمارد .

پیش ازاسلام داد وستد برده دراروپا معمول بوده‌است ویکی از موجبات رواج آن این بود که قبایل اسلاو روس درابتدا بکرانه‌های شمالی دریای سیاه و رودتون آمدند و از آنجا بطرف جنوب غربی تا اواسط اروپا کوچ کردند و بعداً بنام سلاو (سکلاو) سرب - بوهمی - دلمات وغیره شهرت یافتند. این کوچ‌نشینان ناچار باقبایل ساکسون و هون وغیره که سر راه آنان بودند می‌جنگیدند واسیر داده واسیرمیگرفتند و بازرگانان این اسیران را از راه فرانسه تا اسپانی وافریقیه وشام و مصر میفروختند و همینکه مسلمانان برآن ممالك دست یافتند خرید و فروش بردگان مزبور بیش ازپیش شیوع یافت .

بازرگانان فرنگی وغیرفرنگی اسیران اسلاو وژرمن اطراف آلمان‌را درکنار راین و آلپ تاکرانهٔ دانوب ودریای سیاه برده وبفروش میرساندند، وهنوزهم گرجی‌ها وچرکس‌ها فرزندان خودرا مانندکالا میفروشند[1]. بازرگانان این کالا های زنده را (زنان و مردان و پسران ودختران گلگون ماهرو) ازفرانسه به اسپانی انتقال میدادندودر آنجا مسلمانان



ملای ازبك

پسران‌را برای خدمتگزاری وسپاهیگری ودختران‌را برای همخوابگی میخریدند وچون بیشتر این اسیران وبردگان از قبیلهٔ سلاو بودند آنهارا سکلاف میخواندند و عربها کلمهٔ

۱ - این‌وضع شاید درزمان جرجی زیدان بوده ولی اکنون گرجی ها خیلی جلوتر ازمصری‌ها می‌باشند. مترجم

سکلاف را معرب کرده صقلبی گفتند و تدریجاً کلمهٔ صقلبی بهر بردهٔ ماهروی گلگون اطلاق شد. لفظ صقلبی وصقالبه که‌در تاریخ اسلام وارد شده همان‌اسیران سفیدروی میباشد، فرنگیان هم همان اصطلاح را معمــول داشتند و بــردگان راسکلاو نامیدند، چنــانکه اکنون slave انگلیسی و Esclave فرانسوی و Sklave آلمانی بمعنای برده میاید.

پس از آنکه حجــاب در اسلام سخت شد و حرمسرا توسعه یافت، شمارهٔ خواجگان بیش ازپیش فزونی گرفت وبازرگانانی که بیشترشان یهودی بودند بهاخته‌کــردن بندگــان مشغول شدند وبهای گزافی برای آنان تعیین‌کردند وکارگاه ها ودستگاه های متعددی برای اخته‌کردن تأسیس شدکه مشهورترین‌آن مؤسسات وردون درایالت لورن (فــرانسه) بود. تجاریهودی باکمال بیرحمی کودکان‌را بآن‌کشتارگاه برده اخته میکردند وبسیاری‌ازآنان زیرعمل‌جراحی میمردند وآن عدهٔ معدودکه زنده میماندندباسپانی برده میشدند و در آنجا به‌بهای عالی فروش میرفتند گاه هم آنهارا مانند اسب وظرف وجواهر هدیه میدادند و هریك ازپادشاهان فرنگ که بدوستی با خلفای اسلام علاقه داشتند برای‌آنها خواجه میفرستادند. پادشاه برشلونه (بارسلن) وپادشاه طرکونه درموقع تجدید صلح بیست خواجهٔ صقلبی وبیست قنطارپوست سمور وغیره به المستنصر خلیفهٔ اندلس هدیه دادند. شمارهٔ خواجگان در دربــار خلفا بقدری زیاد شدکه دستهٔ مخصوصی مانند دستهٔ ممالیك و عبید تشکیل یافت وهرگاه که خلیفه برای بیعت وامثال آن جشن میگرفت، دسته‌های ممالیك وخواجگان را بعنوان تجمل نمایش میدادند.

خرید وفروش صقلبی‌ها در دورهٔ تمدن اسلامی رواج یافت‌که بیشتر آنهارا از اندلس میاوردند زیرا درآنجا برده زیادتر ازهرجا بود. خراسانیهاهم عدهٔ زیادی برده اسیرمی‌گرفتند وبرای فروش بداخلهٔ ممالك اسلامی حمل میکــردند خلاصه این‌که خــراسانیها از طرف مشرق و اندلسی‌ها ازطرف مغرب به بلاد سلاو هجوم آورده بندگــان صقلبی را اسیر میگرفتند.

۳ـ کنیزکان(جواری) کنیزکان نیزدرتاریخ تمدن‌اسلام مقام مهمی‌دارند وکمتر ازموالی وبندگان نیستند. جواری یا کنیزکان (جاریه) زنان و دخترانی بودند که در جنگها بدست مسلمانان اسیرمیشدند، اینــان کنیزان مسلمانان میگشتند، گرچه دختر پادشاه ویا اعیــان واشراف (دهگانان) بودند. مسلمانــان آنانرا مانند زرخرید داشتند. با آنان هــم بستر میشدند ویا بخدمتگذاری میگماشتند و یــا اینکه آنهارا مانند کالاهای بی‌جان میفروختند وهمینکه مسلمانان بزندگانی تجمــلی آشنا شدندکنیزان را مثل جواهرات وزینت آلات بیکدیگر هدیه میدادند وهرکس میخواست نزد بزرگی تقرب جوید هنری‌را که آنشخص دوست داشت بکنیزی میآموخت وآن‌کنیزرا بآن بزرگ هدیه میداد، اگر میفهمیدند که‌بزرگی هواخواه روی نیکوست‌کنیز ماهروئی می ـ

خریدند و برایش میفرستادند، اگر میدانستند سازو آواز دوست دارد کنیز سازنده و نوازنده باو تقدیم میکردند، گاه هم چندین کنیز که هر کدام هنری مخصوص داشتند یکجا تقدیم می نمودند. گاه هم این کنیزان دارای فرزند میشدند، واگر فرزند کنیزان بمقامی میرسید تمام اختیارات بدست آن کنیز میافتاد، چنانکه بسیاری از خلفای عباسی کنیززاده بودند ومادرانشان همه نوع نفوذ وقدرت بهم زدند. میگویند مردی از اهل مدینه کنیزك گندم گون نمکین خوش صدای خوش صورتی داشت که ویرا آهنگهای دلنواز آموخته بود، جعفر برمکی این کنیزك را خرید ونزد خود آورد، هرون یکمرتبه درمنزل جعفر صدای کنیز (دنانیر) راشنید واز جان ودل شیفتهٔ اوشد، بقسمی که تاب جدائی اورا نمیآورد وگاه بیگاه برای دیدن روی دنانیر وشنیدن صدای دنانیر بسرای جعفر میآمد وهدیه های گرانبها بوی میبخشید. زبیده زن هرون که اینرا دانست طبعاً بخشم درآمد ونزد عموهای خود از رفتار خلیفه شکایت برد ولی ملامت کسان ونزدیکان از عشق خلیفه چیزی نکاست. زبیده تدبیری بخاطرش رسید وبرای مشغول داشتن هرون ازفکر دنانیر ده کنیز پری پیکر، سازنده ونوازنده بخدمت شوهر فرستاد که یکی از آنان مراجل مادرمأمون ودیگری ماریه مادرمعتصم وسومی آنها فارده مادر صالح پسران هرون شدند .

وزیران وامیران برای خوش آمد خلفاء بهمین کارها دست میزدند وکنیزکان ماهروی هنرمند بآنان تقدیم میکردند. ابن طاهر دریك روز دویست پسر ودختر خوش صورت برای متوکل فرستاد وسایرین نیز چنان میکردند ودرنتیجه درمدت کوتاهی غلام بچه ها وکنیزان خوش صورت، خوش اندام در دربار خلفاء زیاد شد. این عادت پیش ازاسلام هم در دربارهای روم وایران مرسوم بوده است وبطوریکه مسعودی (جلد اول صفحهٔ ۱۱۵) مینویسد دردربار پاره ای ازپادشاهان ایران تا شش هزار کنیز میزیسته است وبعضی ازعباسیان تا هزار کنیز هم درحرمسرا داشتند (بزودی تفصیل آن خواهد آمد.)

کنیزان چند طبقه بودند

همینکه نگاهداشتن کنیز معمول شد برده فروشان (نخاسان) این تجارت را توسعه دادند و از دورترین شهرهای هند وگرجستان و ترکستان وچین و ارمنستان وروم و بربر و نوبه وحبشه وزنگبار کنیزان کوچك و بزرگ واردکردند وهر کدام را از روی مزایائی که داشتند به بهای گزافی خرید وفروش نمودند وهریك را مطابق استعداد هنرهائی آموختند بعضی ازآنان آوازه خوان، بعضی دیگر ساززن، آرایشگر (مشاطه) ، دایه، پرستارشدند و پاره ای ازآنان درامور سیاسی ومملکت داری وارد گشتند. این کنیزان ازسیاه پوست وسفید پوست وزردپوست وسرخ پوست وگندم گون وبربری وزنگی و ایرانی وترك وورومی وغیره تشکیل مییافتند پاره ای ازآنانرا اسیر گرفته بودند، پاره ای راخریده بودند وبعضی ها در بصره وکوفه وبغداد میان مسلمانان بدنیا آمده بودند، بعضی ازآنان درعین حال که بفارسی

وترکی ورومی وهندی وبربری سخن گفتن میتوانستند، زبان عربی را به نیکوئی میدانستند، تا آنجا که عربی را بهتر از زبان خویش حرف میزدند. کنیزان خانه‌زاد که‌درمیان مسلمانان دنیا آمده بودند ازسایرکنیزان مرغوب تربودند ودرهرحال بهای آنان بمیزان جمال وهنر آنان کم وزیاد میشد، همینقسم منظورخریدار نیزدرقیمت آنان تأثیر داشت والبته بهای کنیزی که برای خدمت خانه خریده میشد با بهای کنیزی که بمنظور همخوابگی ویا خوانندگی خریداری میگشت یکسان نبود.

کنیزان اسیر بیشتر مسیحی‌ویا یهودی ویا زرتشتی بودند ودرخانهٔ مسلمانان باآزادی تمام بمراسم دینی‌خود عمل میکردند وعیدهای مذهبی خویش‌را جشن میگرفتند ومیتوانستند خاج وزنار وتصاویر مقدسه‌باخود نگاهدارند. احمدبن‌صدقه میگوید روزعید شعانین (یکشنبه پیش ازعید پاك - مترجم) نزد مأمون بودم، بیست‌کنیز رومی‌را درخدمت مأمون دیدم که دیبای رومی برتن داشتند وخاج‌های طلابگردن آویخته زنار درکمربسته بودند وشاخه‌های زیتون وبرگ خرما دردست گرفته بودند، هردسته‌ای ازکنیزان بصفات مخصوصی شهرت داشتند ازآنجمله چنین میگفتند: دختران (کسری) ایرانی نجابت دارند، کنیزان رومی (دختران قیصر) خدمتکارخوبی هستند، دختران بربر وزنگیان‌وخانه‌زادان برای سازندگی بکار میخورند، کنیزان حبشی خزانه داری و انبار داری میدانند، کنیزان نوبی پخت وپز میتوانند وارمنی‌ها بدرد بچه‌داری ودایگی میخورند. دیگرازگفته‌های آنان دربارهٔ کنیزان آنست که ترکان خوب‌روی، رومیان خوش اندام، ترکان ختا وایرانیان با احساسات و گیرنده وحجازیان خوش‌چشم وابرو ویمنی‌ها کمرباریك وخوش هیکل هستند ونیزمیگفتند که خانه‌زادان بصره وکوفه شیرین‌زبان، خوش‌قد وبالا، کمرباریك و پیچیده موی هستند و چشمان جادوئی دارند. برده فروشی بیش‌ازهرجا دربغداد رایج بود وزیباترین و هنرمندترین و داناترین کنیزان را ببغداد میآوردند. آنجا پول فراوان بود وکنیزان را به بهای گران میخریدند.

آموزش وپرورش کنیزان

آموزش و پرورش کنیزان یکی ازکارهای پرسود آنروزها بود، کارشناسان به‌بازار برده‌فروشان میرفتند وکنیزك بااستعدادی را ازمیان چندین‌کنیز برگزیده می‌خریدند و او را تربیت میکردند، بحفظ کردن‌قرآن واشعار وامیداشتند، علم نحو وعروض میاموختند یاهنر دیگر یادمیدادند وبیهای بسیار میفروختند، استادان موسیقی مانند ابراهیم وپسرش اسحق موصلی‌کنیزان‌را ساز وآواز میاموختند وبقیمت گرانتر میفروختند، چه‌بساکنیزی به‌صددینار خریده میشد وپس‌از فراگرفتن ساز و آواز به‌پانصدیاهزار دینارفروش میرفت. بیشتر زنان سازنده ونوازندهٔ آن‌دوره بهمین‌طریق در مدینه وبصره وبغداد تربیت یافتند، گاه هم‌کنیزان تربیت شده را بخلیفه میدادند تا وسیلهٔ اعمال نفوذ بشوند. بهای این‌کنیزان تربیت شده

(بخصوص اگر نیکوروی بودند وموسیقی وشعر وادبیات میدانستند) تا چندین هزار دینار میرسید ودر پاره‌ای موارد بقدری این کنیزان دانشمند وادیب وسخنور میشدند که شاعران و ادب‌دوستان ازدورونزدیك برای‌استفاده بخدمت آن کنیزکان میآمدند وپاره‌ای از آنان در تلاوت قرآن (ازحفظ) تخصص‌داشتند. امجعفر صدکنیز قرآن‌خوان داشت که هریك از آنان قسمتی از قرآن‌را باآوازنیکو ازبرمیخواندند وهرگاه کسی ازکنار کاخ امجعفر میگذشت، صدای این‌کنیزانرا مثل آهنگ زنبورعسل (ازکندو) میشنید. زنان خلفاء وبزرگان درنگاهداری وآرایش‌کنیزان بریکدیگرپیشی میگرفتند واین‌کار نوعی تجمل و تشخص میدانستند. همینکه امین پسر هرون خواجگان وغلام بچگان زیادی درکاخ‌خودگرد آورد ولباس زنانه بآنان پوشاند، مادرش زبیده (امجعفر) هم عدهٔ بسیاری‌کنیز خریده آنانرا لباس مردانه پوشاند، این کنیزان مانند غلامان عمامه وقبا وکمربند داشتند وگیسوان آنان مانند زلفان غلامان پیچ‌پیچ وطره مانند بود و امجعفر آنها را مقدودات مینامید. زنان امیران و بزرگان بغداد و سایر نقاط از امجعفر تقلیدکرده برای‌کنیزان خود قبای زربفت وعمامه وکمربند زرین ساخته آنهـا را بلباس مردانه درآوردند و دسته‌هائی بنام غلامیات ومطموعات وغیره از این کنیزان (غلام‌نما) درحرمسراها پدیدآمد.

نفوذوقدرت کنیزان این طبیعی است‌که خوبرویان نیرومند میشوند زیـرا زیبائی خود نیروی بزرگی است واسلحهٔ آن عشق میباشد و بهمین جهت خلفای هوشیارکنیزان خوبروی نگاه نمیداشتند واگر هم برای آنان هدیه میاوردند رد میکردند ، بخصوص اشخاصی مثل معاویه ومنصور و عبدالرحمن داخل که سر سلسله محسوب میشدند، بیش‌از خلفای دیگر ازکنیزان خوبروی احتراز داشتند. منصور از هرنوع تفریح وعیاشی دوری میجست، عبدالرحمن امـوی هیچگاه‌کنیز نداشت وهـدیهٔ‌کنیز نمی‌پذیرفت، اما همینکه سرسلسله‌ها ازمیـان رفتند، عیش ونـوش وخوشگذرانی در دستگاه خلفاء شایع‌شد وکاربجائی‌رسید که خلفاء درعشق‌کنیزان همه‌چیز حتی جان‌خودرا فداکردند. چنانکه یزیدبن‌عبدالملك‌مرگ‌حبابه‌را تاب‌نیاورده‌وچند روزپس‌ازوی مرد ودرزمان‌حیات‌نیز تمام‌کارهای مملکت اسلام بدست‌حبابه اداره میشد. کنیزك دیگری بنام خالدار (ذات‌الخال) چنان برعقل هرون (خلیفهٔ دانا و توانای عباسی) چیره شده‌که روزی نـزد معشوقهٔ خویش سوگند یادکردکه هرچه بخواهد بوی میدهد، خالدار گفت میل دارم حمویه هفت‌سال تمام فرمانروای امورلشکری و مالی وکشوری فارس باشد هـرون فوری فرمان مزبور را امضاء کرد وباولیعهدخود شرط کردکه اگرپیش ازپایان‌هفت‌سال‌هرون‌بمیرد ولیعهدحمویه‌را تاپایان مدت معزول نسازد واگر کنیزکان‌زیبا بودند وسازوآواز میدانستندبزودی‌اختیار فرمانروائی را ازخلیفه میگرفتند وبزرگان و وزیران‌که این را میدانستندکنیزانی‌باآن ممیزات‌بخلفاء تقدیم‌میکردند و بوسیلهٔ آن‌دارای همه‌نوع اختیارات میشدند. گاه هم این‌کنیزان را برای

جاسوسی بحرمسرا میفرستادند.مأمون دسته‌ای از این کنیزان جاسوس‌را بحرمسراهای مختلف روانه کرده بود ، همین‌که این کنیزان دارای فرزند می‌شدند طبعاً نفوذشان بیشتر میشد . چنانکه خیزران مادر هرون پس‌از آنکه فرزند یافت فرمانروای ممالك اسلامی شد (بجلد دوم وچهارم این‌کتاب مراجعه‌شود) درفصل مزبور بزنان ومردان سازنده ونوازنده مجدداً دراین‌باب صحبت میداریم .

طبقات عامه

اکنون که از ذکر طبقات خاصه واتباع آنان فارغ شدیم، بشرح حال طبقات عامه میپردازیم. این طبقات ازحیث شمارش بیش‌از طبقات‌خاصه وازجهات بسیاری متنوع‌تر بودند، زیرا ازملت‌ها ونژادهای مختلف تشکیل می‌یافتند . مرکز تجمع این اقوام گوناگون بیش ازهمه‌جا شهر بغداد در دورهٔ تمدن اسلامی بوده است ومردمان بسیاری ازهرگوشه وکنار جهان برای تجارت، کاسبی، گدائی، اشتغال بکارهای دولتی وغیره باین شهر بزرگ رو میآوردند و جماعاتی ازعرب، نبطی، فارس، خراسانی، ترك، سندی، هندی، رومی، دیلمی، گرجی، ارمنی، کرد، مصری، بربری، نوبی، زنگی، و اندلسی وغیره وغیره در آنجا دیده میشد . بعضی از آنان هنرپیشه و عدهٔ دیگری صنعتگر ، کاسب‌کار ، بازرگان، برده فروش، عطار وبقال وغیره بودند. بعلاوه شاعران، ادیبان ، حکیمان، پزشکان، ندیمان، فیلسوفان، دانشمندان وامثال آنان دراین دارالخلافهٔ باعظمت اقامت داشتند والبته شرح‌حال همهٔ آنان وطبقه بندی آنها دشوار میباشد و ناچارازنظر تسهیل در طبقه بندی عموم آنانرا بدو دستهٔ بزرگ تقسیم میکنیم: اول دسته‌ای‌که بخواص نزدیك بودند ودستهٔ دیگر مانند فروشندگان‌و صنعتگران و ولگردان وغیره که اکثریت داشتند .

دستهٔ اول ـ نزدیکان خواص

مقصود ازنزدیکان، آندسته از تودهٔ مردم هستندکه بواسطهٔ هوش و عقل‌وکفایت خود به‌طبقهٔ خواص نزدیك میشدند، یعنی عملیات‌آنان بزرگان‌را خوش میداشت ویامشغول میکرد ودر نتیجه آنها مورد توجه واقع میشدند و یااینکه دلال معاملات بزرگان بودند وبآنان کالا میفروختند، این‌دسته نیزبچهار قسمت تقسیم میشدند. هنرپیشگان ـ ادیبان ـ بازرگانان ـ صنعتگران .

۱ ـ هنرپیشگان ـ نقاشان

عربها هنرهای زیبارا(آداب رفیعه)نامیده و آنرا سه‌قسمت‌کرده‌اند: نقاشی ـ شاعری ـ موسیقی .

نقاشی درمیان مسلمانان پیشرفت بسیاری‌نکرد، زیرا مقررات اسلامی آنرا حرام دانسته است ، فقط در زمان امویان و عباسیان نقاشان مسلمان ازنقاشی‌های روم وایران تقلید میکردند و در دورهٔ سلجوقیان چیزهائی از نقاشی

مغول که ازاواسط ترکستان رسیده بود اقتباس مینمودند. اماهمینکه هولاکو در سال ۶۵۶ دستگاه خلافت را برانداخت و حکومت مستقلی تحت نظر مغـولها در ایران تأسیس گشت، بتدریج نقاشی در ایران رواج یافته ترقی کـرد، زیرا مغولها عدهای مهندس و ریاضیدان و هنرپیشه وصنعتگر باخود از چین آوردند وهمان مهندسان چینی درمحاصرهٔ شهر بغداد نقش مهمیرا عهدهدار گشتند. ایرانیان از آن دانشمندان وهنرمندان بخوبی استفاده کـردند، از آنجمله نقاشیرا آموخته درسایر ممالك اسلامی انتشار دادند،کتابها و کاخها و منسوجات ایران وترکستان و مصر و غیره باتصویرهای زیبا وگوناگون آراسته شد بقسمیکه اکنـون بیشتر موزهها وکتابخانههای ممالك متمدن امروز باآنتصویرهای زیبا تزیین شده است. این تصویرهاکه بطور شگفتآوری رنگ آمیزی شده بسیاری از وقایع تاریخی ومسائل علمی و ادبی را مجسم میسازد ونمایش میدهد، بعضیهمحاکی ازپارهای تصورات خیالیمانند حکایت معراج و امثال آن میباشد در کتابخانهٔ خدیوی مصر تصویرهای زیبا و روحپروری است که مربوط بحکایات شاهنامهٔ فردوسی و عجایبالمخلوقات قزوینی و مانند آن است ودرهرحال موقع عظمت وترقی وتمدناسلام صنعتنقاشی نزدخواصرونقی نداشت فقط نقشههاوتصویرهای مربوط بساختمانها، آنهم بیشتر دراندلسمورد توجه بود.

برعکس شعر وموسیقی خیلی رواج داشت وشاعران و موسیقیدانان نزد خلفاء وسایر بزرگان تقرب بسیار یافتند واستفادههای زیاد بردند، درجلد سوم اینکتـاب گفتیم که شعر عربی چهبوده وازکجا ریشهگرفته ودر جاهلیت چهمقامی داشته ودر دورهٔ راشدین وامویان وعباسیان و سایر دولتهای اسلامی چهوضعی پیداکرده است. وهمچنین راویان شعروگرد... آوران اشعار وطبقات شاعـرانرا دراسلام شرح دادیم و تأثیرشعر را در دستگاههای دولتی ذکرکردیم وراجع بروابط خلفا وامرا باشعر وشاعری سخن گفتیم وبزودی راجع باستفادهٔ مالی شاعران صحبت میداریم، پس چیزیکه ازهنرهای زیبا باقی میماند،همان موسیقی است که درآن باره بتفصیل سخن میگوئیم.

۴ - سازندگان و نوازندگان
(سازوآوازپیشازاسلام)

ساز و آواز (غناء) برای هرملتی یكامر طبیعی میباشد، زیـرا ساز وآواز زبان دل و مترجم احساسات است. غنای هرملتی متناسب با محیط وعادت وطبیعتآنملت است. عربهای جاهلیتکه مردم گله‌ـ چران وچادرنشین بودند، جزشعر ازهنرهای زیبا چیزی نمیدانستند ونخستین بهرهایکه ازموسیقی میبردند آن بـودکه شعر را بدون ساز وآواز وآهنگبخوانند وازآن لذت برند، زیرا موسیقی زائیده ویاهمزاد شعر میباشد.

سپس آهنگ (حداء) میان عربها رواجیافت وآنآوازی بودکهبرای راندنشترها بکار میبردند وگاه هم جوانان درخلوتگاه بلحن حداء زمرمه میمنمودند، سپس ترنیم میان آنان معمول شد، ترنیم عربها دو قسم بـود: ترنیم غناء یعنی خواندن شعر با آهنگ، ترنیم

تعبیر (باغین و یاء) بمعنای خواندن مطالب نثر بآهنگ مخصوص .

سپس غناء را بسه قسمت کردند: اول نصب که عبارت از آوازهای مربوط به جوانان و سوارکاران بود و نیز مرثیه‌ها را نصب و یاغنای جنابی میگفتند ، زیرا مبتکر آن مردی بنام جناب بن‌عبدالله کلبی بوده است و بعقیدهٔ عربها آهنگ حداء را نیز همین جناب پدید آورد و آهنگ مزبور درعلم عروض از بحر طویل استخراج میشود. دوم سناد که آهنگ سنگین بوده و نوسانها و ترجیعات مکرری داشته و بشش نوع قسمت میشد: ثقیل اول، ثقیل دوم، خفیف اول، خفیف دوم و غیره. سوم هزج که آهنگ سبکی بوده وشنیدن آن شخص را برقص وطرب میآورده و آنرا بادف ومزمار میخواندند. پیش از اسلام درشهرهای مدینه، طائف نیز غناء معمول بوده ورواج داشته است .

اما آلات موسیقی عرب عبارت بوده است ازدف (دایره) گرد و دراز وکوچك وبزرگ ودیگر مزمار (نوعی نی‌لبك) بسیار ساده. واز قرار معلوم جزدف ومزمار ومتفرعات آن با آلات دیگری ازآلات بادی وغیره آشنائی نداشتند وآلات موسیقی باپرده مانند عود، طنبور، کمانجه وامثال آن از ساخته‌های ایران وروميان است وعربها بعداز اسلام باآن آشنا گشتند.

غناء (سازو آواز در اسلام)

پس از اینکه اسلام آمد و عربها برسراسر جهان وممالك روم دست یافتند و ایران راگرفتند، تازمان خلفای راشدین بهمانحال بدویت باقی ماندند. بخصوص که ازهرجهت بدین پابندی داشتند ودرساعات بیکاری جز بامور دینی وزندگانی ساده بکار دیگری نمی‌پرداختند، تا آنجاکه همان آهنگ‌های سادهٔ جاهلیت را هم ترك گفتند و چیزی کـه از غناء میدانستند قرآن خواندن وزمزمهٔ اشعار بود. ولی دیری نپائیدکه امویان روی‌کار آمدند ودوران‌خشکی و زهد و تقوی بسر آمـده روزگار تحمل و خوشگذرانی فرا رسید. غنیمت‌های جنگی چنان عربها را برانگیخت که بفکر استفـاده از هـر نوع خوشی برآمدند، و چـون سازندگان و نوازندگان ایرانی ورومی جزء سایرین تحت استیلای عربها درآمدند. عده‌ای از آنها را بااسیران دیگر بحجاز آوردند وآنها هم سازهای گوناگون خودرا برای اربابان تازه بکار انداختند وعربهارا از شنیدن آن نغمه‌های دلکش مجذوب نمودند. این‌هنرپیشگان که بیشتر ازموالی بودند، شعرهای عربی را بانواهای فارسی تنظیم کرده، آهنگ‌های جدید ساختند و ازمیان آنان هنرپیشگان مهمی درمدینه پیدا شد. بقرار مشهور نخستین کسی که غنای‌ایرانی را میان عربها معمول نمود سعیدبن مسجح نام داشت .

هنگامی‌که امویان در زمان عبدالله‌بن زبیر شهرمکه را محاصره داشتند (اواخر قرن اول هجرت) ابن‌زبیر دسته‌ای ازبناهای ایرانی را برای ترمیم کعبه استخدام کرد، این‌بناها بزبان فارسی اشعاری زیرلب زمزمه میکردند و سعیدبن مسجح که مرد سیاه پوست مکی بود آواز بنایان ایرانی را شنیده بخاطرسپرد وبهمان آهنگ اشعار عربی‌را برای عربهاخواند،

سپس بشام وایران سفرکرده آن هنر را تکمیل نموده وکلیهٔ سازندگان و نوازندگان مدینه وغیره آهنگ سازی را ازسعید آموختند. ازآن‌پس هرقدر عربها باتمدن ایران وروم آشناتر شدند بهمان‌نسبت موسیقی بیشتر رایج گشت وسازنده ونوازنده فزونی یافت بطوریکه درجلد سوم نگاشتیم عده‌ای موسیقی‌دان ماهـر ازمیان مسلمانان برخاست و ساز وآواز و وسایل آن تکمیل گشت واکنون موضوع مذاکرهٔ ما مربوط بتاریخ هنرپیشگان و مقـام آنان در جامعهٔ اسلامی میباشد .

موسیقی و دین

اگر نگوئیم موسیقی در اسلام حرام‌بوده لااقل درصدر اسلام‌مکروه شمرده میشده‌است و پیشوایان اسلام در باب حرمت و حلیت‌موسیقی (غناء) اختلاف نظر دارند و پاره‌ای ازآنان قسمتی ازغناء راجایز وقسمت دیگر را ممنوع دانسته‌اند . بطور خلاصه مردم حجاز آنراجایزشمرده ومردم عراق آنرا مکروه‌میدانستند. دلایل‌اهل حجاز آنست‌که غناء وموسیقی از شعر برمیخیزد وپیغمبر (اکرم) شعررا دوست داشته‌ونیکوشمرده ویاران‌خود را بشعر و شاعری سفارش فرموده،از آنجمله بشاعرخود حسان گفته استباشعار خودبرخاندان عبدمناف‌حمله بیار،زیراقسم بخدا تأثیر شعر برآنان ازتیرباران شب تاریك دردناکتر میباشد . درصورتیکه قسمت عمدهٔ اشعار حسان باآهنگ مخصوص‌خوانده میشود. ولی عراقیان معتقدندکه‌غناء (موسیقی) انسانرابطرب میاورد،عقل‌را زایل‌میکند،آتش دل‌را می‌افروزد وشخص باوقار را سبك و بی‌وزن میسازد و بنابرآن ازاصل باطل‌وحرام است. چنانکه گفته شد عده‌ای از فقهاء قسمتی از غنا را حرام و قسمتی‌حلال گفته‌اند، ولی‌مردمان خردمندپرهیزگار از غناء اجتناب میکردند واز آنرو غناءبعد از دورهٔ راشدین در میان مسلمانان‌رواج یافت .

معاویه هواخواهان غناء را ملامت میکرد وعیب‌جوئی مینمود، مخصوصاً با عبدالله‌بن جعفرکه از دوستداران غناء بود دراین‌باب مناظره داشت وآنرا برای مردم با شرف با نام عیب میدانست، اما از ته دل خشنود بودکه عبدالله بن جعفر و سایر اهـل بیت پیغمبر (ص) بموسیقی سرگرم شوند ودست از خلافت بردارند وبا بذل مال وسایل لازم جهت آنان‌فراهم میساخت.

بعد ازاینکه هواخواهان موسیقی ومردان‌خوشگذران بخلافت رسیدند، غناء (موسیقی) بسرعت رواج گرفت ونخستین خلیفهٔ خوش‌گذران عیاش‌اسلام یزیدبن معاویه‌بودکه‌در دوران خلافت وی (۶۴ـ۶۰) نه تنها موسیقی بلکه همه نوع تفریحات در حجاز بخصوص مدینه و مکه شیوع یافت. زیرا یزیدبآن تفریحات علاقه‌مندبود ولی تازمان ولیدبن یزیدبن‌عبدالملك (۱۲۶-۱۲۵) موسیقی درحجاز محصور ماند وهمینکه ولیدخلیفه‌شد سازندگان ونوازندگان را ازمدینه به‌دمشق آورد وازآن به‌بعد در سراسر ممالك اسلامی موسیقی رواج گرفت، زیرا خلیفهٔ وقت‌میگسار وعیاش‌بود وبانهایت بی‌باکی همه‌نوع هرزگی میکرد.

مقاومت خلفاء در برابر انتشار موسیقی

خلفاء وامرای خردمند وبلکه مردم عادی دوراندیش از انتشار موسیقی با تمام‌قوا ممانعت میکردند وحتی‌در خود مدینه (مرکز ساز وآواز) مردمانی بودند که از اولیای امور منع موسیقی راتقاضا داشتند وچه‌بسا که فرماندار مکه آوازه‌خوانهارا از حرم کعبه بیرون میراند، تامبادا آواز آنهامردم را ازانجام وظایف دینی بازدارد واشخاص غیرتمند از شنیدن آواز خودداری‌نموده، میگفتند آوازه‌خوانها فرستادگان عشق وشهوت میباشند.

میگویند سلیمان‌بن‌عبدالملک آوازه‌خوانی را خوش نداشت، هنگامی‌در اردوگاه خود آوازی شنید، فوری دستور داد خواننده را بیاورند، تادر حضور وی‌آواز بخواند، آوازه‌خوان تمام‌سعی خودرا بکاربرد وآواز دلنوازی برای خلیفه خواند، همینکه آوازش تمام‌شد، سلیمان گفت: بخدا«وگفتند این‌آواز بگوش من‌همانند صدای گاونر در موقع... است وگمان نمیکنم هیچ ماده‌ای این‌صدا رابشنود وتحریك نشود، سپس‌فرمان‌داد آوازخوان‌را همانساعت اخته کنند.

بفرمان همین سلیمان عده‌ای از مخنثان مدینه را برای آوازه‌خوانی اخته نمودند. میگویند شبی سلیمان دربادیه روی پشت بامی شب‌نشینی داشت وپس ازپایان شب‌نشینی‌ورفتن ندیمان آب خواست تا وضو بگیرد وهنگامیکه کنیزك آب روی دستش میریخت متوجه شدکه حواس کنیزك بآوازی متوجه‌است که دربادیه خوانده میشود، سلیمان آنموقع چیزی نگفت و فردای آنروز نزد یاران خود از آوازه‌خوانی سخن گفت وخود را دوستدار آن نشان داد، تاآنجاکه صحبت‌از آوازه‌خوان شب گذشته وحواس پرتی کنیزك بمیان‌آمد ونام ونشان‌آوازه خوان بخوبی معلوم شد ، آنگاه سلیمان گفت شترماده با آواز شتر نروحیش با آواز گوسفند وکبوتر ماده باآوازکبوتر نر وزن باآواز مردبطرب درمیآید، سپس دستورداد آوازه‌خوان بادیه را اخته کنند، آنگاه پرسیدکه مرکز غناء کجاست. گفتند عده‌ای ازمخنثان مدینه‌استاد این‌کار هستند. سلیمان بوالی مدینه نوشت تمام مخنثان آوازه‌خوان‌را خواجه‌کن، واو هم چنان کرد.

اماخلفاء وامیران هرزه وعیاش بااینکه معایب غناء را میدانستند وبآن اقرار داشتند، معذلك از ترویج‌آن جلوگیری نمیکردند. ولیدبن‌یزیدکه نامش‌را بردیم، نخستین کسی بود که‌سازندگان ونوازندگان رابدمشق آورد وهم خود او دربارهٔ معایب غناء چنین میگوید: از غناء (موسیقی) بپرهیزید: زیرا غناءآبرو وحیاء رامیبرد، شهوت رامی‌افزاید،مروت‌رانابود میسازد ومانندشراب انسان‌را مست وازخود بیخود میکند، اگر دنبال ساز وآواز میروید، زنهار زنان را برکنار دارید، چون هیچ قوه‌ای مانند غناء مشوق زناء نیست. من این را میگویم اماغناء را ازجان بیشتر دوست دارم، غناء برای‌من بهتر ازآب‌سردگوارا برای‌تشنهٔ جگرسوخته میباشد. ولی‌حق آنست که حقیقت گفته‌شود.

آری وقتی خلیفهٔ هرزهٔ خوشگذران اینطور ازغناء (موسیقی) بدبگوید، خلفای خردمند پرهیزگار مانندعمربن‌عبدالعزیز، اموی ومهتدی عباسی طبعاً ازشیوع موسیقی جلوگیری میکردند وبطوری‌که گفتیم معاویه، عبدالله‌بن‌جعفر را برای شنیدن ساز وآواز عتاب وخطاب کرد وچون هشام خلیفهٔ اموی‌مطالبی از اشعب دلقک‌مقیم‌مدینه شنیدبمنشی مخصوص‌خوددستور داد شرحی بوالی‌مدینه بنویسد واشعب را بدمشق بفرستد، اماهمینکه نامه‌پایان یافت کمی بفکر رفته گفت: عجبا خلیفهٔ‌مسلمانان هشام‌از شهرپیغمبر دلقک می‌طلبد. آنگاه‌این شعر راخواند.

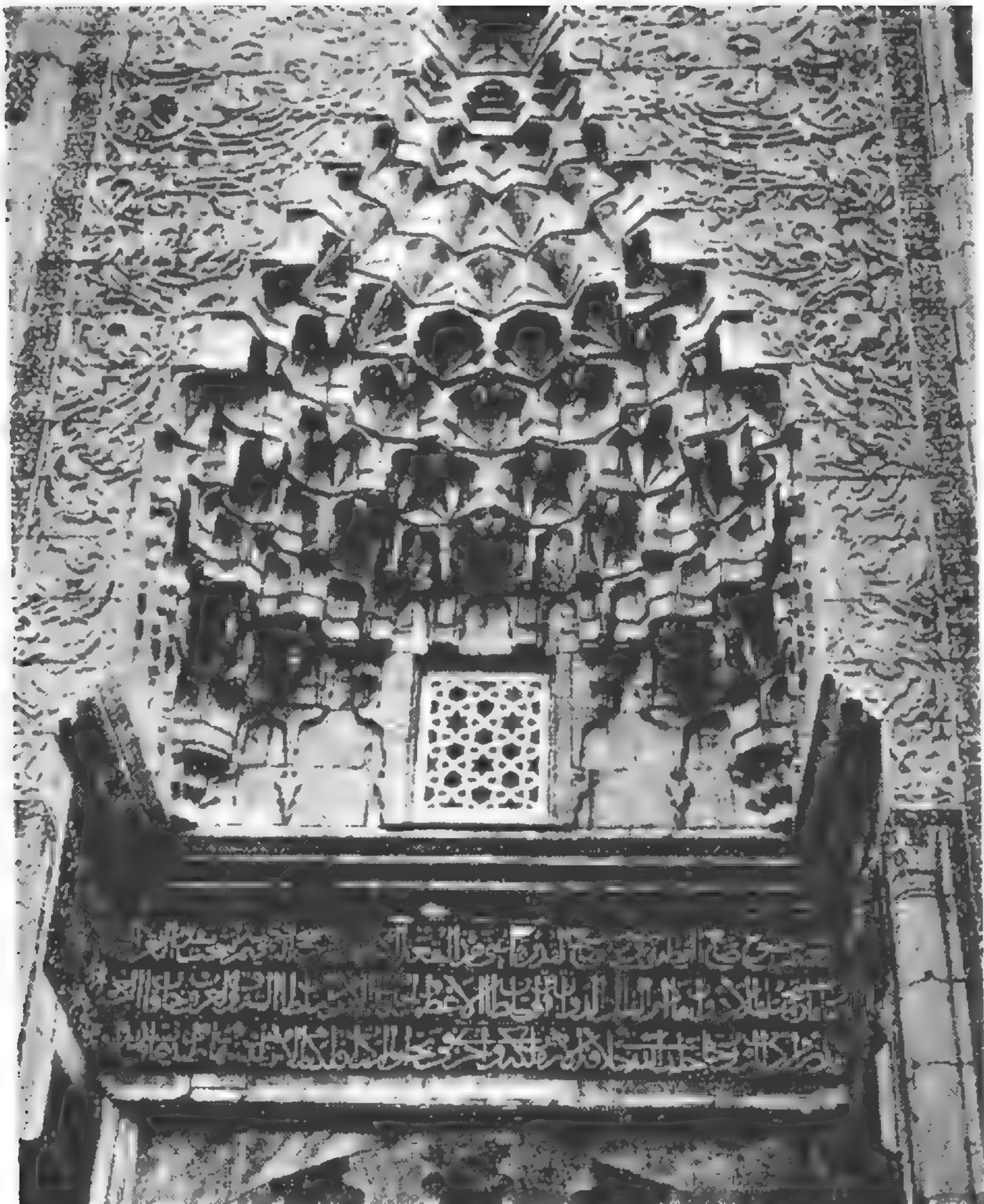
ترجمهٔ شعر:

«وقتی‌که اختیارت رابدست هوای نفس بسپری، بجاهای خطرناك برده میشوی. و بمنشی گفت نامه‌را پاره‌کن» منصور خلیفهٔ عباسی ازآل‌زبیر برای توجه‌بموسیقی انتقادمیکرد وهمینکه صدای طنبور در خانه‌اش برخاست، طنبور را بسر نوازندهٔ‌آن شکست. موقعی بعمربن‌عبدالعزیز خبر دادندکه یکی‌از قضاة در مجلس ساز وآواز حضور یافته ودر نتیجه سبك مغزی کرده‌است، عمربن‌عبدالعزیز فوری اورا معزول نمود. مهتدی عباسی شبیه‌بعمربن عبدالعزیز بود وازتفریحات وتجملات احتراز داشت وهمینکه در سال ۲۵۵ بخلافت رسید تفریحات وعیاشی بسیار رایج‌بود، مهتدی‌فوراً غناء راممنوع ساخت. گاه هم‌خلفاء بنا بمقتضیات وبرای‌مصلحت روزبطور موقت غناءرا منع‌میکردند ومجدداً معمول میداشتند، چنانکه مأمون پس ازبازگشت ازخراسان مدت‌ده ماه‌از تشکیل‌بزم‌ساز وآوازخودداری کرد وبکارهای‌خلافت رسیدگی نمود، اماپس از تسویهٔ امور مجدداً بزم عیاشی را دایر ساخت. امیران ووالیان خردمند، مانند خالد قسری از انتشار موسیقی وسایر تفریحات ممانعت میکردند، چنانکه همین خالد برئیس شهربانی عراق دستور داد از هرگونه خوانندگی ونوازندگی ممانعت کنند.

خلفاء خود آهنگ ساز شدند

این اقدامات موقت وگاه‌بگاه پاره‌ای از خلفاء وامرا البته‌ازجریان طبیعی‌کارها جلوگیری نمیتوانست، وموسیقی‌که از لوازم تمدن و تجمل‌است، باسرعت‌در ممالک‌اسلامی پیشرفت‌کرد. همینکه‌مسلمانان متمدن‌گشته وزندگانی راحت یافتند، بفکر خوشگذرانی افتادندکه یکی از وسایل‌آن موسیقی بود وچون‌در حکومتهای استبدادی مردم از پادشاهان وبزرگان تقلید میکنند وخلفای اسلام نیز غالباً بخوشگذرانی وتفریح (ازآن جمله‌موسیقی) علاقمند بودند، مسلمانان نیز بتقلید آنان دنبال آن‌کارها رفتند ودر مدت‌کوتاهی موسیقی رواج‌یافت وسازندگان وخوانندگان مرد وزن فراوان‌گشتند، تاآنجاکه خود خلفاء نیز بسازندگی و خوانندگی وآهنگ‌سازی پرداختند ونخستین خلیفه‌ای‌که بآن عمل (آهنگ‌سازی) مبادرت کرد، عمربن‌عبدالعزیز بودکه قبل از رسیدن بمقام خلافت موقعی‌که فرمانروای حجاز شد بموسیقی وغناء مشغول گشت آنگاه ولیدبن‌یزید آهنگ‌هائی ساخت‌که بنام وی باقی ماند.

گروهی از خلفای عباسی آهنگ‌ساز بودند ومشهورترین این گروه واثق، منتصر، معتز، معتمد ومعتضد است وفرزندان خلفاء نیز مثل پدران آهنگ‌سازی وخوانندگی ونوازندگی میدانستند ونخستین آنان ابراهیم‌بن‌مهدی وخواهرش علیه دختر مهدی عباسی وابوعیسی پسر هرون وعبدالله‌پسر موسی پسر هادی وعبدالله پسرمحمدامین وابوعیسی پسرمتوکل وعبدالله پسر



ت ــ بروسه، مدخل مسجد سبز

معتز وغیره میباشند. همینقسم درزمان بنی‌امیه بخصوص‌در اواخر سلطنت آنان توجه‌بموسیقی فزونی‌یافت ودستگاه خلفاء هیچوقت بی‌ساز وآواز نمی‌ماند، تاآنکه درمیدان جنگ‌هم‌عده‌ای

آوازخوان وسازنده وآلات موسیقی همراه میبردند وبطوری که ابن‌اثیر (جلد پنجم صفحهٔ ۱۹۰) مینویسد بعدازآنکه عباسیان بنی‌امیه را در نزدیکی اصفهان شکست‌دادند صدها بربط وطنبور ومزمار در اردوگاه امویان یافتند.

پس‌موسیقی‌هم‌ازآن چیزهائی‌بودکه عربها ازبیگانگان آموختند وپس ازکشورگشائی بآن آشناشدند وکتابهای‌موسیقی را ازفارسی وهندی بعربی ترجمه‌کردند وزندگانی راحت شهرنشینی آنهارا بشنیدن موزیك وآواز وادار ساخت وعده‌ای‌از طبقهٔ عوام از راه‌سازوآواز به‌بزرگان (طبقهٔ‌خاصه) نزدیك شدند ومیان‌هم‌نشینان خلفاء وامراء جایگاه بلندی یافتند. ما دوباره دراین باب صحبت میداریم.

۳ـ علماء، ادباء، فقهاء

علماء وادباء وفقهاء گروهی از طبقهٔ عامه بودند که بواسطهٔ فضل و کمال مقرب درگاه بزرگان میگشتند واینان برای خلفاء وامیران شعرهای نیکو، مطالب تاریخی، قصه‌های شیرین، مسائل دینی وغیره میگفتند، آنهارا مشغول وسرگرم‌میداشتند. فقیهان، حدیث‌گویان، علمای‌علم‌نحو، تاریخ‌نویسان وامثال آنها ازاین‌طبقه محسوب میشوند. اصمعی، کسائی، فراء، ابوعبیده وغیره از نامداران این طایفه‌اند. خلفاء اینانرا گرامی میداشتند، ازشنیدن سخنان آنها لذت‌میبردند، باآنها نشست وبرخاستمیکردند، بآنها مستمری وجایزه وانعام میدادند (درفصل مربوط بعظمت دستگاه‌های دولتی راجع باین موضوع توضیح میدهیم) ودر مورد فقه وفقیهان سابقاً مطالب مفصلی نگاشتیم.

وزیران وامیران وخلفاء مانند برمکیان وآل‌فرات وغیره نیز باین اشخاص علاقه‌مند بودند وهمه‌نوع بدانشمندان وفقیهان واتباع‌آنان‌مساعدت مالی‌میکردند، تاآنجاکه‌دانشمندی وسیلهٔ ارتزاق شده‌بود ومردم‌برای ادارهٔ امورزندگی دنبال تحصیل‌علم برمیخاستند.مترجمان غیرمسلمان (سریانیها، رومی‌ها، ایرانی‌ها وغیره) نیز جزو این طبقه‌محسوب میشوند. اینان دسته‌ای ازذمیان بودندکه در زمان عباسیان علوم قدیمه را از زبان‌های بیگانه بعربی ترجمه کردند وجایزه‌ها ومستمری‌های گزاف ازخلفاء وامراء ووزراء گرفتند واز علم ودانش خویش بهرهٔ‌بسیار بردند. (تفصیل‌ترجمه ومترجمان در جلد سوم گذشت.)

۴ـبازرگانان

مقصود ما از بازرگانان‌کسانی هستندکه کالاهای گران‌بها مطابق مقتضیات تمدن آنروز ببازار آورده به‌بزرگان میفروختند، یعنی اشخاصی‌که جواهر ، زر وزیور، طلا ونقره، فرش ولباسهای گران‌بها، ظروف قیمتی وبرده خرید وفروش میکردند. خریداران‌کالاهای اینان غالباً خلفاء و رجال دولتی وندیمان وکسان خلیفه وبطورکلی طبقهٔ خواص بودند. این‌بازرگانان بیشتردر بغداد وبصره وسایر شهرهای بزرگ اسلامی اقامت داشتند وبیشترشان ایرانی ورومی یعنی‌از افراد ملل متمدن آنروز بودند. در دورهٔ طلائی اسلام پول‌مانند ریگ در دارالسلام(بغداد)

فراوان شد وبازرگانان از اطراف جهان همه نوع کالا بآن پایتخت بزرگ میآوردند واز فروش آن سودهای هنگفت میبردند.

از هند یاقوت والماس، از بحرین مروارید، ازحبشه عاج وعقیق، از نیشابور روغن‌های عطری، از شنیز پارچهٔ کتان، ازفسا پارچه‌های پرنقش ونگار وپارچه های پشمی بخصوص لباس خلفاء ورجال دولت وپرده‌های نقاشی وسراپرده‌های ابریشمی، جـرمی، زیلو، سجاده، گلیم وجهازشتر، از دشتستان پشتی وپرده، از ارمنستان بند زیر جامه، پشتی وقالیچه حمل میشد مخصوصاً در ارمنستان رنگ قرمزی بکارمیبردند که نظیر نداشت، ازاصفهان انواع پارچه‌ها ولباسهای حریر، زری، جامه‌ها وپارچه‌های شفاف، از نیشابور ومازندران طبقهای چوبی و ابریشم وعباهای ابریشمی از روسیه پوست روباه سیاه وخز وسمور وازبلخ پارچه‌های کتان، از ماوراءالنهر کاغذ ونشادر وکرك وسمور وسنجاب وپوست روباه وهـمچنین مشك که از تبت بماوراءالنهر وازآنجا ببغداد حمل میشد، از بخاراقالیچه وفرش وپارچه‌های پشمی، از تنیس ودمیاط (مصر) نوعی پارچهٔ ابریشمی، از نمیسا (مصر) پرده وفرش مصری، ازکرمان طیلسان عالی (طیلسان نوعی پوستین و یاردای سبزرنگ بوده که بزرگان ایران دوش میگرفتند)، از مصر انواع کاغذهای رنگین وغیره، از قومس (سمنان ودامغان) دستمال‌های سفید پرنقش ونگار (وگاه بهای یکی از آن دستمال‌ها بده هزار درهم میرسید)، ازگرگان وشوشتر روسری ابریشمی (مقنعه)، از ری شانه وکاسه وپارچه، از قزوین جوراب وکیسه، از همدان کفش وسمور، از بصره ظروف شیشه وسفال، ازآبادان حصیر، ازشوشتر پارچهٔ ابریشمی وقالیچه، ازحبشه پوست دباغی شده (از راه یمن) واز چین مشك وعود وکافور حمل میکردند.

بردگان سفید پوست را (یااز صقلبی‌ها ویااز ترکهای مجاور دریای خزر وترکستان) از نواحی ترکستان میآوردند وبهترین آنان در سمرقند وخوارزم تربیت میشدند وسپس برای فروش ببازارهای اسلامی انتقال مییافتند، از اندلس نیز کنیزان وغـلامان سفید خـوش منظر ببازارهای بغداد وغیره حمل میشد، اینان بیشتر اسیران فرنگی ویا روسی بودند، بردگان سفید پوستی که ازراه خراسان وترکستان ببغداد میرسیدند، گرانقیمت بودند وگاه بهای یکی ازآنان به پنجهزار دینارمیرسید. بردگان سیاه‌پوست را از راه مصر وافریقیه از سودان حمل میکردند.

این کالاهای جـاندار وبیجان باکشتی‌ها وکاروانهـا از شمال وجنوب ومشرق ومغرب به بغداد وشهرهای دیگر اسلامی وارد میشدند. بیشتر بازرگانان راه خشکی یهودیان راذانی بودند که برای انجام معاملات وداد وستد بسیاری از زبانهـای معـمول آنروز را (عربی، فارسی، رومی، فرنگی، اندلسی، روسی) آموخته وبتمام نقاط دنیای آنروزآمد وشدمیکردند واز اینجهت شبیه فنیقی‌های قدیم بودند.

تجارت دریائی بدست سیرافیان انجام‌میگرفت وبیشتر ازهرچیز جواهر وعاج وآبنوس

وفلفل وصندل وعود وعنبر وکافور وعطریات وادویه از هندوچین وکرانه‌های افریقا وجزایر هندویمن وغیره به‌بصره وبغداد حمل‌میکردند.

این‌بازرگانان باآنهمه کالاهای گوناگون از راه‌خشکی ودریا رو به‌بغداد میآمدند ودر بازارهای وسیع وعریض وطویل دارالسلام، اجناس خودرا بدولتیان ودیگران بقیمت‌های گزاف میفروختند وسودهای بسیار میبردند. صرافان‌که بیشترشان یهودی بودند نیز جزء بازرگانان محسوب میشدند واغلب در بغداد وسایر شهرهای بزرگ صرافی داشتند و با ربح سنگین بدولتیان وام‌میدادند، مشهورترین صرافیهای یهودی‌آنروز بغداد یکی صرافخانهٔ آل فخاس ودیگر صرافی‌آل عمران‌بوده‌است.

بازرگانان مسلمان

همینکه تمدن اسلام تکمیل‌شد، مسلمانان در تجارت علمی وعملی پیشرفت نمودند، درامور بازرگانی واقتصاد سیاسی کتابهای مفیدی تألیف نمودند. اکنون‌کتابی نزد ما میباشدکه نامش (الاشاره الی محاسن التجاره) تألیف شیخ‌ابوالفضل جعفربن علی‌دمشقی از مردم قرن‌پنجم هجری است. مطالبی راجع بامور اقتصادی دراین‌کتاب ذکر شده‌که درزمان خودش سابقه‌نداشته ودرحال حاضر نیز بهتر ازآن چیزی تنظیم‌نگشته‌است.ودر آن‌کتاب‌راجع‌به‌پول‌نقد وکالا وعرضه‌وتقاضا وقیمت طلا و نقره به‌تفصیل بحث شده است واین تألیف ثابت میکندکه مسلمانان در امور تجاری بسیار ماهر بودند وعدهٔزیادی ازبازرگانان مسلمان ازقرن چهارم به‌بعد شخصاً برای تجارت باطراف‌دنیا میرفتند ودر اقیانوس هند واقیانوس آرام واواسط افریقا وآسیا راه‌هائی افتتاح‌کردندکه پیش‌از آنان‌کسی ازآن‌خبر نداشته‌است.

بازرگانان مسلمان برهمهٔ دریاها مسلط بودند.کشتیهای آنان سراسر مدیترانه و دریای قرمز واقیانوس آرام را میپیمود وتا سوماترا و زنگبار و کافرستان و کلکته و جزایر هندوچین وماداگاسکار وکرانه‌های افریقای شرقی ودریای خزر وروسیه آمد وشد میکردند و از راه‌خشکی‌بهند وترکستان وچین وتبت میرفتند وتاحدود خط‌استوا دروسط افریقاپیشروی داشتند واین نقاط دوردست را با اکتشاف راههای تازه بهم نزدیك میساختند.

بازرگانان مسلمان درقرن چهارم هجری ازراه خشکی ودریا ازکرانهٔ خلیج فارس وافریقا وحبشه ویمن تاکرانهٔ هند وچین‌تجارت میکردند وازخراسان وترکستان وارمنستان وافغانستان وشام ومصر وسودان وممالك شمالی افریقا واندلس، همه نوع مال‌التجاره حمل‌و نقل مینمودند ومثل‌اینکه بازرگانی سراسرروی زمین‌بدست بازرگانان مسلمان اداره میشد، مرکزبازرگانی شرق بصره‌وبغداد بودکشتیها به‌بصره وکاروانها به‌بغداد میآمد. درقرن‌چهارم هجری مهمترین بازرگانان دریائی (مسلمان) سیرافیان وعمانیان بودند ،کشتیهای آنان در کرانه‌های هندوچین وزنگبار ویمن‌آمد وشد داشت. مسعودی‌آنانرابخوبی شناخته ودرتاریخ خود نام برده است.

ثروت بازرگانان

اکنون که بقدر کافی از بازرگانی سخن گفتیم، معلوم ومسلم گردید که بازرگانی (البته بازرگانی عمده) ازمشاغل پرفایده‌ٔ آنروز بوده وکسانی که بخت با آنها همراهی میکرد واستعداد ولیاقت داشتند، از طریق بازرگانی بدربار راه می‌یافتند وهمه نوع استفاده میکردند، تاآنجاکه ثروت آنها بمیلیونها دینار میرسید. پاره‌ای ازمردم‌عادی ومعمولی درنتیجهٔ کوشش در راه تجارت ویابواسطهٔ‌شانس وتصادف نه فقط دارای میلیونها ثروت میشدند، بلکه ازطبقهٔ عامه وتوده ارتقاء یافته، جزء طبقهٔ خاصه‌درمیآمدند، ازآنجمله خاندان جصاص (گچ ساز) که سرسلسلهٔ آنهاحسن‌بن‌عبدالله نام داشت و اقبال وبخت بوی روآورده، کارش بالاگرفت وهمانطورکه خاندان روتشیلد در قرن نوزده میلادی وخاندان روکفلر درقرن بیستم میلادی متمول‌ترین خانواده های‌جهان محسوب میباشند، خاندان جصاص درآنموقع متمول‌ترین مردم آنروز بودند. حسن‌بن‌عبدالله داستان خوش بختی خودرا چنین نقل میکند:

« من درسرای ابوالجیش خمارویه بن احمد بن طولون (درقاهره) دلال جواهرات بودم وجواهراتی‌که درسرای وی خرید وفروش میشد، توسط من انجام می‌گرفت وهیچگاه ازدالان سرا بیرون نمیآمدم، روزی گیس سفیدی (قهرمانه) ازاندرون (حرمسرا) بیرون‌آمد و گردن بند مرواریدی‌آوردکه صد مروارید درشت پاك سفید در آن بودکه هردانهٔ‌آن دست کم صد هزار درهم می‌ارزید. گیس سفید گفت این مروارید ها خیلی درشت است و برای گوشواره وگردن‌بند عروسك مناسب نیست، اینهاراکوچك‌کن تابرای آن‌کار مناسب باشد، من‌که این را دیدم وشنیدم ازشادی بال درآورده گفتم فوری اطاعت میشود سپس ببازارآمدم وبازرگانانرا جمع‌کردم وتاممکن بود مرواریدکوچك خریدم تا آنکه صد مروارید بهمان اندازه‌ای‌که گیس سفید (قهرمانه) میخواست نزد وی‌آورده گفتم :

چون تراشیدن وکوچك‌کردن‌آن مرواریدها وقت لازم دارد، فعلا این صد مروارید کوچك راآوردم، قهرمانه‌ازمرواریدهای ریزخوشش‌آمد وآنهارابااندرون برد وفردای‌آنروز صد دانهٔ دیگر مروارید ریزبرای قهرمانه بردم وهمهٔ اینها بیش ازهزاردرهم خرج‌برنداشت سپس‌جواهراتی‌ازآنان گرفتم‌که دومیلیون درهم ارزش داشت‌ودرهمانجا حجره‌ای تهیه‌کرده، مشغول تجارت‌شدم وکم‌کم‌کارم بانجا رسیدکه میلیونها دارائی بدست‌آوردم ».

همین ابن جصاص درشهر‌بغداد تجارتخانه وجواهرفروشی عالی داشت و دراوایل قرن چهارم هجری درزمان مقتدر عباسی‌که مصادره و بدبختی شروع شده بود، ازابن جصاص شانزده میلیون دینارپول نقد گرفتند، ولی مقدار زیادی ملك وخانه وباغ واثاث و فرش و غیره برای اوباقی ماند وبهانهٔ مصادره وی‌آن بودکه عبدالله‌بن معتز پس از خلیفه شدن دچار طغیان وشورش ترکان وکسان خودشد وبخانهٔ‌ابن جصاص پناه برده‌آنجا مخفی‌گشت، ویکی ازگماشتگان این رابگوش مقتدر رسانید و مقتدر اموال او را (ابن‌جصاص) مصادره نموده

میگویند ابن جصاص با این همه تمول مرد احمق ونفهمی بوده، وطبعاً تجار باهوش چیز فهم متمول‌تر ازوی بوده‌اند.

بازرگانان فرش واثاث خانه وغیره بیشتر دربصره میماندند وازراه تجـارت دریایی استفادهٔ بسیار میبردند وگاه میشد که یك تاجر مقیم بصره صدها کشتی داشت کـه بتمام نقاط دنیا آمد وشد میکرد.

میگویند تاجری بنام شریف عمر ازتجاربصره سالی دومیلیون ونیم درهم استفاده می‌برد وثروت یکی ازصاحبان کشتی (بصره) به‌بیست میلیون دینار رسیده بود، مرددیگری بنام احمدبن عمار دربصره آسیابان بود ودرزمان معتصم ازبصره به بغداد آمده ومشغول تجارت‌شد وبقدری کارش بالاگرفت که روزی صد دینار ازمال خود به مستحقان صدقه می‌داد، حال اگر مبلغ صدقه را ده یك عایداتش حساب کنیم، عایدات اوروزی هزار دینار بوده است. این‌تاجر آسیابان نیز مرد نفهم وبیخبری بوده است، ولی معتصم اورا بواسطهٔ امانت ودرستیش وزیر خودکرد.

۵ - صنعتگران

همانطور که مسلمانان دربازرگانی جلو رفتند درصنـایع نیـزترقی کردند وبتدریج دربسیاری ازصنایع استاد شدند و چیزهائی ساختند که بهترازآن درجاهای دیگریافت نمی‌شد. مسلمانان نی‌شکر راازهند بفارس‌آورده وکارخانهٔ شکرریزی ساختند وقند وشکرهائی تهیه‌کردندکه دردنیای‌آنروز بی‌مانند بود. کاغذ سازی نیزازصنایع مخصوص اسلامی است، باین معنی که‌آنان فن‌کاغذسازی را تکمیل‌کردند وازراه‌اندلس بفرنگستان منتقل ساختند، درپاره‌ای ازشهرهای اندلس‌کاغذ‌هائی میساختند که درسراسر شرق بی‌نظیربود، درشهرمرسیه کارخانه‌هائی بود که در آنجـا فرشهای عالی میبافتند وپارچه‌هاولباسهای زربفت تهیه میکردند وتخت‌های مرصع میساختند در شهر بالنه (اندلس) کارخانه‌های شیشه سازی و فخاری وکاشی‌کاری بودکه بطرز خاصی ظرفهای سفالین‌را باخاك طلاوکاشی‌هارا باخاك نقره تهیه مینمودند، وشیشه‌گری‌آنان مشهور آفاق بود. میگویند نخستین‌کسی‌که طرز شیشه ساختن از سنگ را اختراع کرد، عباس بن فرناس حکیم اندلسی میباشد وچنانکه درجلداول این‌کتاب گفتیم اختراع باروت ازمسلمانان است.

مسلمانان ازمکانیکی نیز اطلاع داشتند و کارهای مهمی درآن‌زمینه انجام داده‌اندکه ازآنجمله ساعت مشهورمسجد دمشق است وابن جبیرکه درقرن ششم هجری در طی سفرهای خودآن ساعت را دیده چنین شرح میدهد:

« سمت راست بیرون درجیرون نزدیك دیوار سنگی، جلوی‌آن اتاقی است‌که به شکل طاق بزرگ دایره مانند میباشد ودرآن اتاق دوطاق مسی است‌که بعدد ساعات روز باهندسه کامل دریچه‌های کوچك‌درآن‌کار گذارده‌اند وهمین‌که یك‌ساعت ازروزمیگذرد دوگلوله (دو-

سنج) مس‌ازدهان دوبازمسی می‌افتد این دوبازمسی روی دوکاسهٔ مس قراردارند، یکی‌از آنها زیر دریچهٔ اولی ودیگری زیر دریچهٔ دومی میباشد، ته این دوکاسه سوراخ است و همین‌که آندو گلولهٔ مس در آن‌کاسه‌ها می‌افتند هردوبطرف درون غرفه میروند وبازها بطور سحرآسا گردن دراز میکنند وباسرعت وتدبیر شگفت‌آوری‌آن‌دوگلوله را برمیدارند و طبعاً همینکه دوگلوله درکاسه می‌افتندصدائی شنیده میشود ودریچه‌ای‌که مربوط بآن ساعت از روز است‌با يك‌لوحهٔ مسی بسته میشود وهمینطورساعت بساعت دریچه‌ها بسته میشود وبحال اول‌برمیگردد.

طرز ساعت شماری درشب طور دیگری میباشد ، باین قسم‌که در قسمت هلالی دو طاق نامبردهٔ بالا دوازده دایرهٔ مسی قراردارد، پشت این دایره‌ها ازپس دیوارشیشه گذارده‌اند و پشت شیشه ها چراغی است که باآب می‌گردد و همینکه يك ساعت میگذرد، نور چراغ به شیشه می‌افتد وآن دایره قرمزمینماید، سپس درساعت دیگردایرهٔ دوم سرخ رنگ میشود تا پایان شب‌که همهٔ دایره‌ها سرخ میگردند. درتوی اتاق‌کارشناسی هست‌که دریچه‌ها وگلوله‌های مسی وشیشه ها را مرتب میکنند. »

همینطور مسلمانان چیزهائی برای بلندکردن وزنهای سنگین وغیره ازقرقره و لوله وگلوله واهرم‌آلات وافزاری میساختندکه باآب وغیره حرکت میکرد . مسلمانان در علم مکانیك تألیفاتی داشته‌اند که قسمتی ازآنرا دست روزگار درهم پیچیده وبیشترش ازیونانی ترجمه شده‌است .

از آنجمله کتاب (الحیل الروحانیه ومخانیقاالماء) تألیف فیلون بیزانطی و کتاب (رفع‌الاشیاء الثقیله) تألیف هیرون اسکندری‌که قسطابن لوقای بعلبکی آنرا بعربی ترجمه کرده است وغیرازاین دوکتاب‌کتابهای دیگری‌هم بوده‌که فرنگیان‌آنرادرنهضت علمی‌اخیر بلاتین‌ترجمه‌کرده‌اند واصل عربی‌آن‌مانندا‌صل یونانی مفقود شده‌است. دراین‌کتاب‌تصویرها واشکالی هست‌که حرکت ونیروی‌آن‌آلات را بخوبی نشان میدهد .

مسلمانان درعلم مکانیك‌تتبع وتحقیق‌نموده‌اند وکتابهائی درآن‌خصوص‌تألیف‌کرده‌اند، ودوست دانشمند هندی شیخ شبلی نعمانی مارا ازيك‌کتاب مکانیکی اسلامی‌آگاه ساخت. این کتاب تألیف رئیس‌الاعمال بدیع الزمان ابوالعزبن اسمعیل بن رزاز جزری میباشد و بنام ابوالفتح محمود بن محمد بن قزل ارسلان‌آل ارتق در اواخر قرن ششم هجری نوشته شده است، و راجع بحرکات مکانیکی وافزارهای ساعت زمانی وساعت‌های مستوی و نقل احسام وغیره صحبت میدارد ودارای تصویرهای رنگینی است‌که‌آلات نفاله و متحرك و جراثقال و امثال‌آنرا نشان می‌دهد وازتتبع وتبحر مسلمانان درمکانیك بخوبی حکایت میکند ، به قسمی که خود موضوع‌کتاب جداگانه‌ای میگردد .

طبقهٔ دوم از طبقات عامه

منظور ازاین طبقه بقیهٔ اکثریت ملت است که «سواداعظم» میباشند و از کشاورزان و صنعتگران وعیاران ودزدان ورنجبران (صعلوك) ومخنثان و امثال آنان تشکیل میبابند ، و شماره شان ازحد افزون است ولی ازنظرسهولت آنانرا بدوبخش تقسیم میکنیم :

اول ده نشینان (کشاورزان)، دوم شهر نشینان یعنی صنعتگران و فروشندگان و تودهٔ مردم .

۱ـ ده نشینان کشاورزان

اکثریت نفوس ممالك اسلامی آنروز ده نشینان بودند ، آنها مولد ثروت اصلی محسوب میشدند و غالباً بدیانت سابق خویش مانده جزیه میدادند وآنانکه اسلام میاوردند ازده به شهرمیآمدند.

این ده نشینان بزبان بومی (سریانی،آرامی، یونانی) در عراق و شام بزبان قبطی درمصر وبزبان فارسی در ایران وبزبان ترکی در ترکستان وماوراءالنهر سخن میگفتند. اماتدریجاً زبان ودین عرب (اسلام) در میان آنان شایع گشت و آنانرا در خود مستهلك ساخت، بقسمیکه ممالك واقع درمغرب دجله یعنی عراق وشام و مصر وافریقیه و سودان از کشورهای عربی محسوب گشت و بیشتر اهالی آن مسلمان شده و زبان بومی خودرا فراموش کردند، درپاره‌ای ازده‌های دوردست شام وعراق عدهٔ کمی بسریانی صحبت میداشتند ودرممالك واقع درمشرق دجله (فارس وترکستان وهند) گرچه زبان عربی توسعه وانتشاریافت ودانشمندان آن‌زبان را بخوبی فراگرفته واکثریت اهالی مسلمان شدند، ولی زبان بومی(فارسی، ترکی، هندی)همچنان باقی ماندکه تاکنون نیز بهمان‌وضع باقی‌میباشد.

۲ـ اهالی شهرها

مقصودازطبقهٔ عامهٔ شهرنشین مردمی هستندکه‌آن‌بلند همتی واستعداد لازم را برای پیوستن بطبقهٔ خواص نداشتند و در شهرها بکسب و تجاوت مختصر وکارهای دیگر عادی، مانند سپاهیگری و غیره می‌ـ پرداختند، یعنی اموری را انجام میدادندکه نیازمند فکربلند وهمت عالی نبوده است . مثلا اگر بوضع مردم بغدادآنروز توجه‌کنیم، خواهیم دیدکه عده‌ای ازنژاد ترك وفارس وکرد و گرجی وورومی ونبطی وچرکس ودیلم وارمنی وبربر درآن پایتخت بزرگ گرد آمده بزبان عربی حرف میزدند .

بطور کلی شهرنشین‌ها دو طبقه بودند: اول کسانی که از راه صنعت و تجارت زندگی میکردند و آنان نیز دو دسته بودند: ۱ـ صنعتگران دستی مانند آهنگران ـ بافندگان ـ خیاطان ـ نجاران ـ آرایشگران (سلمانی‌ها) شکارچیان ـ نانواها ـ آسیابان‌ها و غیره. ۲ـ فروشندگان مانند بقالان ـ قصابان ـ پارچه فروشان ـ آرد فروشان ـ سبزی فروشان وامثال آنها.

دوم مردمی که بادزدی وجیب بری وچاقوکشی زندگی‌میکردند وپس ازفساد وخرابی دستگاه های دولتی شمارهٔ آنان روبفزونی گذارد تاآنجاکه حتی تصور آن برای مردم امروز مشکل مینماید، آری عده‌ای ازجیب بران وچاقوکشان که تاچندی پیش بنام (زعران) در بیروت بودند، تاحدی شبیه دزدان وعیاران آنروز بغداد میباشند. ولی دستهٔ زعران بیروت نمونهٔ کوچکی از عیاران بغداد است، زیرا عیاران بغداد چندین فرقه و گروه بودند (عیاران ـ شطاران ـ زواقیل ـ صعالیك ـ وغیره) وبقدری اسباب‌زحمت میشدند که دولت‌های وقت ازعهدهٔ ادارهٔ آنان برنمیامد. بلکه‌برای جنگ های داخلی و خارجی بآنان متوسل میشدند.

علت پیدایش ونفوذ قدرت‌آنها این بودکه پس از پایان دورهٔ طلائی عباسیان، ترکان سپاهی برخلفاء مسلط شدند وآنانرا عقب زده خود صاحب اختیار گشتند و طبعاً میان خود آنان اختلاف ونفاق بود وهرشخص بانفوذی دسته‌ای ازچاقوکشان وجیب برانرا دور خود گرد می‌آورد. چنانکه تفصیل آنرادرمجلدات سابق بخصوص جلد چهارم شرح دادیم، بدیهی است‌که ادامهٔ این وضع‌کاررا ازهرجهت دشوار میساخت، مردمان بانفوذ وقدرت، خواروبار عمومی را احتکار میکردند واشخاص زورمند جیب‌بر بانبارهای تجار حمله میاوردند وچون دولت وقت ازادارهٔ امورعاجز میماند، هرکس‌که زوری داشت زورخودرا بکار میبرد وبیش ازهمه جا درشهر بغداد این وضع‌آشفته درجریان بود وبیش از هرطبقه تودهٔ مردم زیان می‌بردند ورنج می‌کشیدند ودرنتیجه پایتخت نامی اسلام (بغداد) روبخرابی وانحطاط گزارده بحال تباه‌افتاد، اگرچه طبقه بندی همهٔ آن چاقوکشان وجیب‌بران دشوار می‌باشد، ولی نامی‌ترین دسته های‌آنان ازاین‌قرارند:

۱ـ عیاران

دراواخر قرن دوم هجری طایفه‌ای بنام عیار دربغداد پدیدآمد ودر جنگ‌امین‌ومأمون‌عامل‌مؤثری گشتند وهمینکه‌امین دربغداد محاصره شد وسپاهیان وی ازمقاومت دربرابرسپاهیان مأمون عاجز ماندند، امین از عیاران کمك‌گرفت. این جنگجویان باتن برهنه بمیدان میرفتند، فقط لنگی بکمر بسته بودند وکلاهی ازپوست درخت خرما وبوریا که باریگ وشن پرشده بود برسرداشتند. عیارانرا مانند سپاهیان منظم‌کرده بودند، یعنی هرده نفرآنـان زیرنظر یك فرمانده بنـام عریف می‌جنگید وهرده عریف یك‌نقیب (فرمانده) وهرده نقیب‌یك قائد وهرده قائد یك امیر

(فرمانده‌کل) داشت و به هرفرماندهی بعدهٔ افراد مرکوب میدادند.دستهٔ دیگری از مردان پیاده همراه‌آنان میرفتند وبگردن خود زنگوله وصدفهای‌زرد وسرخ‌آویخته بودند وریسمان وجارو وملاقه وامثال‌آن باخود میکشیدند . شمارهٔ عیاران در آنروز به پنجاه هزار رسید و دشمنان‌را باسنگ قلاب وفلاخن میزدند، چون درآن قسمت مهارت داشتند. عیاران گرچـه خوب جنگیدند ولی دربرابر منجنیق و سپاهیان منظم طاقت نیاوردند و با دادن تلفات بسیار شکست خوردند وشاعر در بارهٔآنان چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر:

«این سپاهیان از عربهای قحطان ونزار نبودند.»

«اینها بازره‌های حصیری مانند شیران جنگی بمیدان رفتند.»

«اینها ازفرارعار داشتند، اینها یك‌تنه باهزار نفر می‌جنگیدند.»

«ودر جنگ جوانمردی بخرج داده، بریکدیگر سبقت می‌جستند.»

درسال ۲۵۱ که مستعین ومعتز (دوخلیفهٔ عباسی) بایکدیگر جنگ داشتند، مستعین از عیاران کمك گرفت و همینکه بغداد بمحاصره افتاد، سردستهٔ عیاران بنام(ینونه) عیاران‌را جمع‌کرد و بمیدان فرستاد. این بار آنهاکلاه خود حصیـری قیر آلود و فلاخن داشتند وبا آنوضع باسپاهیان معتز میجنگیدند، هرگاه‌که آشوبی در شهر بغداد پدید میگشت، عیاران از فرصت استفاده‌کرده ، دکانها و خانه‌ها را غارت مینمودند و بدبختانه ازقرن سوم به‌بعد این نوع فتنه وآشوب دربغداد بسیار واقع میشد وبرای عیاران فرصت مناسبی بود.

هرقدر که دولت عباسی ضعیف‌تر میشد ، عیاران نیرومندتر میشدند و بیشتر برمردم هجوم میاوردند. زد وخوردهای مذهبی‌شیعه وسنی، حنفی وشافعی وامثال آن‌نیز وسیلهٔخوبی بدست عیاران میداد، هنوز نیمهٔ اول قرن پنجم هجری پایان نیافته بودکه عیاران برسراسر بغداد (از مؤسسات دولتی وغیر دولتی) مسلط‌گشتند وآنچه دولت ازمردم میگرفت، آنها از دولت میستاندند وبرای خود پلیس‌وسپاهی تشکیل میدادند وسرداران و پیشوایانـی فراهم آوردندکه نامی‌ترین آنان طقطقی و دیگر زیبق قهرمان داستان مشهور میباشد (به‌جلد نهم تاریخ‌کامل ابن‌اثیر صفحهٔ ۲۴۶ مراجعه شود) .

عیاران درشهرهای دیگر اسلامی نیزپیدا شدند وغالباً وزیران وسایر بزرگان دولت باآنان همدست میشدند و از غارتگری آنان سهم میبردند ودر مقابل تجاوزات آنها بیطرف میماندند .

شطار

دستهٔ دیگر از این چاقوکشان بنام شطار مشهورگشتند ـ اینان لباس مخصوصی به‌تن میکردند ازآنجمله پیش سینه‌ای بودکه‌آنرا پیش‌بند شطار مینامیدند. شطار بیش‌از عیار در ممالك اسلامی دوام آورد و شمارهٔ آنان زیادتر ازعیاران بود، اتفاقاً شطار دراندلس هم پیدا شد ودرآنجا هم مدتی‌باقی

ماند. حکایت‌ها ولطیفه‌ها وداستانهای فراوانی ازشطاران نقل میکنند که ازهرجهت خنده‌آور است وچندین کتاب میشود (به‌جلد یازدهم تاریخ کامل ابن‌اثیر مراجعه شود). شطاران در هر کشوری بنام مخصوصی معروف شدند. درعراق آنهارا شطار میگفتند، درخراسان سربداران نام‌داشتند، درممالك مغرب اسلامی (افریقا واندلس) آنها را سقوره میخواندند و ابن‌بطوطه جهانگرد نامی‌اسلام درقرن هشتم‌هجری آنانرا دیده وشرحی از رفتارآنان درسفرنامهٔ خود میگوید، ازآنجمله مینویسد: که سربداران در اطراف سبزوار قیام‌کرده، شهربیهق کرسی‌نشین آن‌نواحی را متصرف شدند واز خود سلطانی (فرمانداری) تعیین کردند وولگردان و راهزنان را دور خودجمع آوردند. مخصوصاً غلامان‌را جزء جمعیت خویش‌کشاندند. آنان هم ازخدمت اربابها میگریختند وپیش شطاران میآمدند وسلطان شطاران پول واسب وهمه‌نوع لوازم غارتگری بآنها میبخشید و هریك از غلامان‌که لیاقتی بروز میداد، بمقام امارت میرسید.

شطاران غارتگری‌وراهزنی را گناه نمیدانستند وآنرا نوعی زرنگی میشمردند ومعتقد بودندکه چون بازرگانان وتوانگران زکوة نمیدهند، لذا غارت اموال آنها حلال میباشد وهمینکه یکی‌ازآنان‌پیر میشد وازکار می‌افتاد، دولت‌اورا برای‌کشف دزدیها استخدام‌میکرد. وعدهٔ زیادی ازآنان در خدمت دولت عباسی بودند وآنها را توبه‌کار (توابون) میخواندند. غالباً این توبه‌کاران بادزدان شریك میشدند وعملیات آنهارا مخفی میداشتند.

دسته‌های دیگری از چاقوکشان و جیب‌بران

چنانکه گفته شد علاوه برعیاران وشطاران در دورهٔ انحطاط دسته‌های دیگری ازآن قبیـل در ممالك عباسی بوجود آمـدکه آنهارا صعالیك ـ زواقیل ـ حرافیش وغیره میخواندند، وشمارهٔ هردستهٔ‌آنان بچندین هزار میرسید ومردمان متنفذ جاه‌طلب درجنگ بارقیبان از آنها استفاده میکردندوبطوریکه‌ابن‌اثیر(جلد۷)مینویسدتنها ابودلف بیست‌هزار چاقوکش داشت.

غلامان سیاه‌رانیز میتوان جزء دسته‌های فوق شمرد. چه اینان‌هم برثروتمندان تعدی میکردند وتقریباً هیچ‌خانه‌ای ازآنها خالی نبود وهمینکه نیروی دولت و دولتیان ضعیف شد، این‌سیاه‌پوستان‌هم‌باشورشیان همدست میشدند وبرارباباِن خود میتاختند وچه‌بساکه بنام‌دین‌و دعوتهای مذهبی بشورش برمیخاستند، چنانکه در اواخر قرن سوم هجری در نزدیکی بصره فتنهٔ صاحب‌الزنج (پیشوای زنگیان) بعنوان همراهی ازخاندان علی (علیه‌السلام) برپا گشت. درنواحی مزبور عده‌ای ازسیاه پوستان بارنج وزحمت رفتگری میکردند.

صاحب‌الزنج سیاه‌پوستان را دور خودجمع‌میکرد وبآنان وعدهٔ آزادی میداد، آنها هم که‌شورش و پیشرفت بردگان سفید پوست (ممالیك‌ترك) را دیده بودنداطراف صاحب‌الزنج‌را گرفتند وبرارباب‌های‌خود شوریده‌آنهاراتازیانه زدند وصدهاهزارغلام‌سیاه‌درمدت هفده‌هیجده

سال بادولت عباسی جنگ کردند، وقریب دومیلیون و نیم‌مرد وزن‌وکودك راطوری‌کشتندکه از شنیدن آن فجایع‌تن انسان میلرزد و سرانجام باکشته شدن پیشوای زنگیان (صاحب‌الزنج) آن فتنه خوابید. درمصر هم دسته‌ای از شورشیان بنام (بجه) میخـواستند مثل زنگیان عراق برخیزند، اماکاری ازپیش‌نبردند. حشاشین[1] هم‌جزء مردمانی‌بودندکه هرج‌ومرج‌میخواستند ودرقرن پنجم هجری پدید آمدند و منظورشان از بین بردن طبقهٔ حاکمه بوسیلهٔ ترور بود و درتاریخ اسلام فصل مهمی مخصوص باین طایفه میباشد .

مخنثان طبقهٔ دیگری ازعامه هستندکه پیش‌از اسلام در حجاز میزیستند وپس‌از پایان دورهٔ خلفای راشدین در مدینه زیاد شدنـد و بواسطهٔ مشغول شدن اهالی مدینه وعلاقه‌مندی بخوشگذرانی این‌طایفه (مخنثان) مورد توجه واقع‌گشتند وغالباً رابط (جاکش) میان‌زنان ومردان بودند وزنها را از راه درمیبردند. بهترین سازندگان ونوازندگان آندوره از میان مخنثان برخاستند، وداستان اخته شدن اینان بامر سلیمان بن عبدالملك سابقاً ذکر شد و تا چندی قبل درقاهره دسته‌ای از اشرار بودندکه آنهارا (خول)میگفتند ودرپاره‌ای جهات به مخنثان مدینه شباهت داشتند. همینکه غناء درمکه انتشار پیداکرد . مخنث هم بهمان میزان درمکه زیاد شد، سپس به‌بغداد وشام ومصر وافریقیه واندلس نیز راه یافتند ودراندلس معمولا بردگان اسلاوا (روس‌نژاد) را مخنث میدانستند .

این‌قبیل حاقوکشان وجیب‌بران وانگلهای جامعه تنها در بغداد نبودند، بلکه درتمام شهرهای اسلامی باسامی مختلف مزاحم مردم میشدند و شایـد بیش از بیست طبقه بودندکه گذشته از دسته‌های مذکور فوق جمعیت‌های نامبردهٔ ذیل ازآنان بشمار میآیند:

بانوان– کاغانی – مخطرانی– قرسی – عواء – شعبذ – فلور– اسطیل – مزیدی‌وغیره.

اخلاق‌تودهٔ مردم

سکنهٔ شهرها باستثنای طبقات خاصه مرکب ازدسته‌ها وجماعاتی بود که افراد آنان در نهایت جهالت و بی‌اطلاعی میزیستند واز ملتهای مختلف تشکیل می‌یافتند وهرکس‌که‌نفوذ وقدرت میبافت این‌اکثریت عظیم‌را دنبال خود میکشانید . آنها بدون اینکه میان درست و نادرست، دانا ونادان فرقی بگذارند، از اشخاص بانفوذ ونیرومند پیروی میکردند.

از امام علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السلام) راجع باخلاق این‌نوع مردم سؤال‌شد، فرمودند مانند پشه بهربادی میجنبند وهرکس صدا برآورد بصدای او میرقصند. (همج‌رعاع اتباع کل ناعق یمیلون‌مع کل‌میله) .

---

[1] . حشاشین ازکلمهٔ حشیش بمعنای گیاه بخصوص گیاه شاهدانه می‌آید وچون فرقهٔ اسماعیلیه برای تسرور مخالفین ابتداء حشیش می‌کشیدند و سپس دیوانه وار بآدم کشی می‌پرداختند ، آنها را حشاشین می‌خواندند و کلمهٔ Assasin فرنگی که بمعنای آدم کش استعمال می‌شود از همان حشاشین میآید. مترجم

فضل‌بن یحیی دربارهٔ آنان‌چنین میگوید: مردم چهار دسته‌اند، اول پادشاهان‌که از روی شایستگی دارای آن مقام بلند گشتند، دوم وزیران‌که بواسطهٔ هوش و خرد مقرب آستان پادشاهان گشتند وسوم بزرگان قوم‌که ثروت‌بدست آوردند، چهارم مردمی‌که‌بواسطهٔ فضل وکمال خودرا بآندسته‌ها پیوسته‌اند وبقیهٔ توده مانندکف دریا وآب گندیده و چارپای احمق ونادان هستند وجز خواب وخوراك هدفی ندارند. روزی‌معاویه باحنف گفت مردم را برای من‌توصیف وتشریح کن. احنف چنین اظهار داشت: سرانی‌که بخت‌یاری کرده و آنهارا برتر ساخته است، بازوانی‌که به نیروی تدبیر قوی گشته، اشخاصیکه مال وسیلهٔ شهرت آنان شده، ادیبان ودانشمندانی‌که بوسیلهٔ علم‌ودانش بآن سه دسته پیوسته‌اند وبقیه مانند چارپایان هستند، اگر گرسنه شوند دیوانه‌اند وهمینکه سیرمیشوند در خوابند. این بود خلاصه‌ای از آراء وافکار سران اسلام راجع به‌طبقات عامهٔ مسلمانان.

بااین همه سیاستمداران و دولتیان باین طبقه اهمیت میدادند وآنانرا خشنود نگاه میداشتند وبوسیلهٔ دین‌که بهترین و عزیزترین مطلوب عامه بود از آنان دلجوئی میکردند چه‌که دین بزرگترین خوشبختی طبقهٔ عامه بشمار می‌آید و از آنرو مردم عوام خلفای پرهیزکار را دوست داشتند و به‌آنان‌احترام میگذاردند، مقام خلیفه بواسطهٔ رنگ دینی مورد احترام عموم بود واگر همین توجه عوام نبود خلافت عباسی پیش‌از حملهٔ مغول نابود میشد.

مردم عوام درموارد متعدد بیاری خلفاء برمیخاستند وباوزیران وسرداران وامیران‌که میخواستند خلفاء را ازکار بیندازند، ستیزه میکردند و در عین حال‌که باسم و عنوان دین خلیفه را میستائیدند از دین چیزی نمی‌فهمیدند وبواسطهٔ نادانی وسادگی از همه‌جا بی‌خبر بودند.

ازجمله حکایاتی‌که در بارهٔ مدارا وحلم ومردم شناسی‌معاویه میگویند، یکی‌هم داستان زیر است:

«پس از واقعهٔ صفین، مردی از اهل‌کوفه سوار برشتر بدمشق آمد وناگهان مردی از اهل دمشق بروی تاخت‌که این مردکوفی‌ناقهٔ (شترماده) مرا ازصفین ربوده‌است وکشان‌کشان اورا نزد معاویه برد و پنجاه نفر گواهی دادندکه ناقه متعلق بآن‌مرد دمشقی میباشد، معاویه فرمان‌داد ناقه‌را ازکوفی بگیرند وبه‌دمشقی بدهند،کوفی‌که این ماجرا را دید فریاد زدکه ای‌امیر اصل این‌شتر ناقه (ماده) نیست. این‌شتر نر (جمل)است. معاویه گفت حکمی صادر شده وباید اجرا گردد.

---

1 . این افکار وعقاید اشرافی توهین آمیز نسبت بطبقهٔ زحمتکش ورنجبر واکثریت سودمند جامعه (کشاورزان وکارگران) مولود تعلیمات غلط فلاسفهٔ اشرافی یونان می‌باشد والبته با دیانت اسلام ارتباط ندارد، زیرا در اسلام ابداً طبقه ودرجه نیست وبه‌نص صریح قرآن مجید هرکس‌پرهیزکارتر است، نزد خدا مقرب‌تر ومعززتر می‌باشد. مترجم

اما پس از متفرق شدن مردم مرد کوفی را پنهانی خواسته بهای شتر را پرسید ودو برابر آنرا بمرد کوفی داده باو مهربانی بسیار کرد وآهسته بوی گفت که پس از بازگشت بکوفه، ازقول من بعلی بگو که باصد هزار نفر از اینان بجنگ تو میآیم که میان شتر نر و ماده فرق نمیگذارند.

آری معاویه در گفتهٔ خود بخطا نمیرفت، زیرا همین مردم عوام معاویه را روی سر خود گذارده، بمیدان جنگ بردند و گفتهٔ عمروعاص را پذیرفتند که میگفت علی قاتل عمار یاسر است، زیرا علی اورا بیاری خود بمیدان آورد[1] ونادانی آنان باندازه‌ای بود که معاویه موقع رفتن بمیدان صفین در روز چهار شنبه برای یارانش نماز جمعه خواند وکسی بوی اعتراض نکرد وبقدری در اغوای آن مردم ازهمه جا بیخبر کوشید که لعن علی را واجب دانستند، واز گهواره تا گور آن عادت زشت را ازدست ندادند.

ازنادانی ونفهمی مردم بغداد، در دورهٔ تمدن اسلام حکایت میکنند که مردی نزد والی آمد وراجع بیکی ازعلمای علم کلام سعایت کرده گفت این مرد زندیق (بیدین) است. والی پرسید مگر چه مذهبی دارد؟ مردك گفت او مرجئی - قدری - اباضی - رافضی است، از معاویة‌بن خطاب بدش میآید، از همان معاویه‌ای که باعلی بن‌عاص جنگ کرده والی که این یاوه‌ها را ازآنمرد شنید، گفت واقعاً که هم‌تاریخ میدانی وهم ازمذاهب متفرقهٔ اسلام باخبری!

درآن ایام معمولا دانشمندان گرد هم می‌نشستند وراجع بعلی ومعاویه وابوبکر و عمر مناظره میکردند، ومردم عوام هم اطراف آنانرا گرفته بحرفهایشان گوش میدادند تا آنکه روزی مرد ریش بلندی ازمیان طبقهٔ عوام برخاسته گفت تاکی راجع به علی ومعاویه وفلان وفلان سخن میگوئید؟

از وی پرسیدند تومیدانی علی کی‌است؟

گفت آری میدانم او پدر فاطمه بود.

گفتند فاطمه را میشناسی؟

گفت آری فاطمه زوجهٔ پیغمبر علیه‌السلام، مادر عایشه وخواهر معاویه‌است.

گفتند ازعلی چه میدانی؟

گفت علی درجنگ حنین باپیغمبر بود ودرآن جنگ کشته شد، پسرش عبدالله‌بن علی

---

۱ - موضوع گفتهٔ عمروعاص وقتل عمار یاسر چنان است که عمار از یاران (صحابه) حضرت رسول اکرم بود وسیدانبیاء مکرر میفرمودند که ای‌عمار تورا گروه ستمگر وبدنهاد میکشند. این فرمایش حضرت رسول درگوش مردم ماند. تاآنکه جنگ صفین پیش آمد وعمار یاسر بیاری حضرت امیر بمیدان‌جنگ رفت وبدست سپاهیان‌معاویه شهید شد ومردم متوجه‌فرمایش‌پیغمبر شدند که فرموده بود عمار یاسر بدست گروه ستمگر بدنهاد کشته میشود. ولی عمروعاص برای گمراه ساختن آنان میگفت: علی ویارانش گروه ستمگرهستند که‌عمار را ازخانه‌اش بمیدان‌جنگ آورده بکشتن‌دادند. مترجم

بشام رفت و مروان را درشام کشت، سپس پیرمردانی را ازشام نزد ابوالعباس‌سفاح فرستاد، آنها آمدند وبا ابوالعباس سفاح بیعت‌کردند وخدارا گواه گرفتندکه درتمام مدت حکومت بنی‌امیه کسی‌را جز بنی‌امیه وارث خاندان پیغمبر ندانند .

آری تودهٔ مردم درهر دوره و هرجا چنین بوده وهستند ومـردم جاه طلب از آنـان استفاده میکنند. زیرا اکثریت باآنان میباشد، ثروت عمومی بدست آنها تولید میگـردد و سپاهیان ازآنان است وهرکس بتواند دل آنانرا بدست‌آورد برآنان فرمانروا میشود وهیچ چیز مثل دین عامهٔ مردم را جلب نمیکند واگر سیاست ودین با هـم توأم گـردد کسیکه از دیگـران زیرك ترباشد واز راه دین مـردم را بیشترجلب‌کنـد میتواند فرمـانروای مطلق عوام گردد .

آداب (عادات ورسوم) اجتماعی

در ممالك اسلامی

مقصود ما ازآداب اجتماعی مسائل ذیل میباشد :

۱ ـ امورجاری مردم درهیئت‌های اجتماعی ، روابط خانوادگی که مطابق مقتضیات اخلاقی ومحیط وعادات بحسب زمان ومکان تغییر مییابد ، آداب ورسومی که درهرجامعه‌ای معمول میباشد وچون اساس اینقبیل مسائل در دورهٔ تمدن اسلام برروی صفات وعادات عرب پیش‌از اسلام استوار است، لذا مطالبی دربارهٔ صفات واخلاق عرب قبل ازاسلام، بخصوص طرز رفتارآنان با زنان وسایرمسائل مربوطه را بطورمقدمه شرح میدهیم:

مناقب (صفات پسندیده) عرب‌در زمان جاهلیت

طبیعت دانا وخردمند برای جلوگیری از فنا وانقراض هرقوم و بلکه جلوگیری ازضعف‌وناتوانی هرملتی عادات ورسوم وآدابی به آنان میاموزدکه‌کاملا با محیط وآب‌وهوا ووضع زندگانی اجتماعی آنها مناسب باشد، ازآنرو مشاهده میشودکه عادات ورسوم صحرا ـ نشینان غیر ازشهری ها و عادات شهری ها غیر ازآداب و رسوم مردم ده است و مردم نواحی سردسیر رسوم و عادات بخصوصی دارند که با مردم گرمسیر متفاوت میباشد ، صحرا نشینان بیش از شهری ها به شجاعت احتیاج دارند چه‌که‌آنان دور ازسپاهی وبرج وبارو و قلعه زندگی میکنند و خودشان باید از خودشان دفاع‌کنند، لذا شجاعت درنهادآنان سرشته میگردد. برعکس شهرنشین‌هاآنقدرها به‌شجاعت نیازمند نیستند ، زیرا درپناه برج وباروقلعه دورازحیوانات درنده وراهزن‌میباشند وقوای انتظامی‌نگاهبان‌آنها هستند.شهری اسلحه را ازمدتی‌قبل زمین‌گزارده ودربستر‌راحت غنوده، بعیش ونوش مشغول است، شهری مانند زن و بچه‌که چشمداشت بمرد خانه دارند، بسپاهیان وبرج وحصار اتکاءکرده طبعاً ترسو بارمیاید. همین‌قسم سایرصفات‌پسندیده‌مانندتعصب،کرم، وفا، مردانگی، بلند همتی‌که لازمهٔ زندگی بدوی است درمیان شهرنشینان کمترپیدا میشود .

۱ ـ تعصب

برجسته‌ترین ومهمترین صفت برجستهٔ صحرانشینان تعصب قومی و خانوادگی‌است‌که درجلد چهارم علل وموجبات وشرایط ووضع‌آنرا کاملا تشریح کردیم .

۲ـ شجاعت

بدویان همیشه درحال جنگ ویا آمادهٔ جنگ هستند واز آنرو یکی از شرایط لازم بقای آنان شجاعت است و بالطبع بدویـان مردم شجاعی میشوند، شجاعان را دوست دارند وشجاعت را میستایند وبهمان نظر مردان دلیری پیش ازاسلام ودراوایل اسلام ازمیان آنان پدیدآمد ومشهورترین آنها اینانند: عمروبن معدی کرب ، ربیعة بن مکدم ، دریدبن صمه، عمربن ورد ـ عنتره عبسی ـ ملاعب الاسنه ـ عامربن طفیل ـ علی بن ابی طالب (ع) ـ خالدبن ولید ـ مقدادبن اسود ـ سعدبن ابی‌وقاص ـ عبدالله بن زبیر ـ برادرش مصعب وغیره ، حتی پاره‌ای اززنان بـدوی بدلیری و نام‌آوری شهرت یافتندکه شرح حالشان درمورد زنان عرب گفته خواهد شد .

۳ـ کرم

کرم نیزیکی‌ازصفات مخصوص بدویان است، زیرا وضع زندگی آنها ایجاب میکندکه چنین خصلتی میان آنها باشد . مردم بدوی چنانکه گفتیم ناچار برای تلاش معاش این در وآن درمیزنند ودربیابان بی آب وعلف میگردد واگر بادیه نشینان مردم کریمی نباشند، صحراگرد درمیان راه ازتشنگی و گرسنگی میمیرد، مهمان دوستی ومهمان نوازی ازصفات نمایان عربهاست وهرقوم صحرا-نشینی مانند اعراب مهمان نواز ومهمان دوست میشوند، چنانکه ژرمن هـا هم پیش‌ازآنکه شهرنشین بشوند مهمان نواز بوده‌اند. عربهای صحرانشین مهمان داری را جزء مفاخر خود می‌شمردند ودراین‌کار افراط میکردند و هرشب دراطراف چادرهای خودآتش می‌افروختند تامهمان‌بآنجا راه بیابد واین آتش‌راشعلهٔ مهمان‌نوازی میخواندند ، چون کرم ازلوازم حیات آنان بود مردم کریم را ازهرجهت ستایش‌میکردند،ومردمان‌سخاوتمند دربذل وبخشش ذره‌ای دریغ‌نداشتند وازدور ونزدیک‌مهمان می‌پذیرفتندبقسمی که اگر بادوباران آتش‌رافرومی نشانید، سگان رابستون خیمه میبستندکه بمحض شنیدن صـدای پای مهمان‌آنانرا آگاه سازد وچون سگ ازاین راه مهمانان‌را نزدآنان میاورد،آن حیوان رامیستودند والقاب نیکو برای او میگفتندکه ازآن جمله داعی یاداعی‌الضمیر (کسیکه صدای وجدان‌را برمیاورد) ومتمم‌النعمه (کسی‌که نعمت را تکمیل میدارد) و مشیدالذکراست (کسیکه نام را بلند میسازد) وهرکدام ازعربهاکه دیگش ازهمه‌بزرگتر وخاکستراجاقش بیشتر بود ازدیگران مهم ترمحسوب میشد تاآنجاکه بزرگی دیگ یکی از وسایل بلندنامی بـوده است از آنجمله عبدالله بن جـدعان دیگی داشته‌که یك مرد در سایهٔ او می‌ایستاده است و طبعاً صاحب چنان دیگی خیلی محترم میزیسته است .

مردان کریم‌درجاهلیت‌بسیاربوده‌اند. ازآن‌جمله حاتم‌طائی که‌تاکنون نامش‌ضرب‌المثل است،کعب‌بن امامه ایاری ـ هرم بن سنان ، خالدبن عبدالله پس ازحاتم طائـی از مردان کریم عرب بوده‌اند . اینان حوائج ضروری مردم را برطرف میـاختند وبآنان نان وآب و لباس میدادند زیرا بیش‌ازآن چیزی نداشتند وگاه هم اسب و شتر می‌بخشیدند . پس‌ازظهور

اسلام و فراوانی مال و نعمت وپول و جواهرات وملك و بنده و برده نیز میدادند (بزودی تفصیلش میآید) .

۴ ـ وفا

برای مردم بدوی فـرار ازمجازات بسیارآسان است، زیـرا پنهان شدن در بیابان بی‌پایان‌کار دشواری نیست، بـدوی میتواند باحیله دشمن خودراازپا درآورد وبگریزد وبدون واهمه ازمأمور وپاسبان و ژاندارم بهرجا بخواهد برود، بخصوص‌که درزمان جاهلیت دین وایمانی‌هم‌نداشته وازآن بابت خیالش راحت بوده است اما برای این‌که چنین پیش‌آمدهای نامناسبی رخ ندهد و زندگانی اجتماعی سادهٔ‌آنان دستخوش فنانگردد طبیعت وفاداری واحتراز از مکروحیله و خدعه ونفاق را درآن تثبیت‌کرده است. بدویان مردم وفادار را میستایند و مردم‌مکار وحیله‌باز را دشمن میدارند وقوم خودرا بوفاداری تشویق میکنند .

۵ ـ استقلال

بدویان بخصوص مردم‌کوچ نشین استقلال را بالاتریـن وبرتـرین نعمتهامیدانند زیراآزادبدنیاآمده ، آزادزیسته‌اند، وآزاد مرده‌اند، وازهرقیدی برکنار بوده‌اند. بدویان بقدری‌آزادی را دوست دارند که دریك سرزمین نمی‌مانند و بارو بنهٔ خودرا بدوش‌گرفته از اینجا بآنجا کـوچ میکنند و هرجاراخوش دیدند چندی‌درآنجا زیست مینمایند وبعدبجای خوشتری‌کوچ میکنند. بدویان زیربار زور وظلم نمیروند و مرد مردانه دربرابر ستمکاران مقاومت مینمایند . ایـن صفت از افکار واقوال‌آنان معلوم است‌که باعزت نفس وآزادگی بارآمده‌اند و بطـوریکه ملاحظه شد همین عرب‌های بدوی درصدر اسلام باخلفاء مانند مردم عادی سخن میگفتند ، خلفاء هم این را شگفت نمیدیدند زیرا باین نوع رفتارعادت داشتند .

۶ ـ یاری ستمدیدگان

گفتیم‌که مهمان نوازی از صفات برجستهٔ بدویان است ویاری‌کردن مظلومان نیزازلوازم مهمان نوازی میباشد،اگرکسی ازعرب بدوی یاری بجوید اورا تاپای جان یاری میکند. عربها بیش‌ازهرکس از همسایگان وپناهندگان‌دفاع میکردندکه ماتفصیل‌آنرا درجلد چهارم نگاشتیم .

۷ـ نجده ـ جوانمردی

درجلد چهارم مختصری راجع باین صفت (جوانمردی) سخن‌گفتیم واین همان صفتی است‌که فرنگیان‌آنرا شوالری Chevalrie مینامند واساس‌آن برفداکاری روی وقایع اتفاقی میباشد چون عـربها مردم خیال پرست احساساتی بودند باین صفت اهمیت میدادنـد و چه بسا که مرد دلیر بایك سخن شمشیر میکشید ویاشمشیر خودرا غلاف میکرد و چه بساکه برای یك حرف‌که نسبت بشجاعت ویاکرم وياجوانمردی‌آنان توهین‌آمیز بود جنگهای خـونین واقع میشد وبیش ازهرچیز ازسخنان زنان متأثر میشدند وهرچه در دست داشتند برای خوش‌آیند

زنان فدا میکردند تامگر زنها آنها راستایش کنند ویا از نکوهش آنان دست بردارند. بسیار اتفاق می‌افتاد که جوانی خودرا بکشتن میداد تا زنها اورا فرومایه نخوانند واین برای آن بود که عربهای زمان جاهلیت بصفات ناپسند آلوده نبودند. در تاریخ واخبار جاهلیت مطالب بسیاری است که این گفته را گواه میباشد.

۸ ـ خونخواهی

هماطور که عرب بیابانی دریاری ستمدیدگان بی‌قرار است برای خونخواهی ازستمگران نیز فداکاری میکند واگر نسبت بعرب بدی کردی حتماً ازتوانتقام میگیرد. اگر مردی ازقبیله‌ای کشته میشد، قبیلهٔ مقتول باقبیلهٔ قاتل آنقدر جنگ میکردند تاقاتل راگرفته بقصاص برسانند ویا آنکه با گرفتن دیه صلح کنند. مشهورترین وقایع خونخواهی دورهٔ جاهلیت واقعهٔ مهلهل بن ربیعه است که چون برادرش کلیب راکشتند مهلهل سوگند خورد که زره ازتن درنیاورد ومی ننوشد ونزد زنان نرود وسرش را عطروروغن نزند تاازقاتل برادر کیفر نگیرد واین واقعه در عرب مثل‌شده که می‌گویند مانند مهلهل خونخواهی میکند.

۹ ـ احترام پیران

عربها برای‌پیران‌احترام بسیاری قائل‌هستند وکلمهٔ شیخ‌بزبان عربی درعین‌حال که بمعنای‌پیراست بمعنای‌آقا ورئیس‌هم میآید واگر کسی‌از هرجهت بادیگری همطراز بود آن یك که سالخورده تر بود محترم‌تر میزیست، وچنانکه درجلداول گفته شد درموقع جنگ نخستین فجار (فجارالاول) طایفهٔ قریش مسن‌ترین افراد قوم رابفرماندهی برگزیدند پس ازظهور اسلام وتعیین مناقب دینی سن‌نیز ازمناقب بزرگ اسلام محسوب شد باین قسم که اگرچند نفر مسلمان درهمه چیز باهم مساوی بودند پیرتر ازهمه بمقام ریاست میرسید، زیرا ازحضرت رسول اکرم دربارهٔ امامت چنین‌روایت میکنند: «هرکس ازشما که بهتر ازدیگران قرآن بداند امام جماعت میشود، واگرچندنفر در این قسمت برابر بودند آنکس که بیش از دیگران بسنت (رفتار پیغمبر اکرم) آگاه تر است مقدم است، و هرگاه بازهم چند نفربرابر بودند آنکس که مسن‌تر است برهمهٔ آنها مقدم می‌باشد.

زن درجاهلیت

راجع بزن درجاهلیت گفتگو بسیار است وعقاید وآراء مختلف ذکر شده، اماشکی نیست که بطورکلی زن عرب در آن دوره مقام مهمی داشته و باعفت بوده است وعفت وی ثمرهٔ آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی آنروز عرب میباشد زیرا زنی که بااستقلال وآزادی خو گرفته تحمل ننگ وعار نمیتواند وبرعکس‌زنی که دربستر ذلت‌واسیری غنوده وباقید حجاب وپرده مقید گشته زودتر تن بخواری میدهد وکاری که برای آنزن آزادمستقل ننگ مینماید زن بدبختی که درقید اسارت است آنرا چندان عار نمیشمارد وهمینقسم مردان عرب نسبت‌بناموس‌غیرتمند بودند، زیرا آزادی واستقلال وجوانمردی‌لازمه‌اش‌غیرتمندی ودفاع ازناموس میباشد، عربها دراین‌قسمت تعصب زیادداشتند،

وهیچ نوع رفتار ویاکردار خلاف ناموس را تحمل نمیکردند واین درمردان آزاده طبیعی است بخصوص برای مردی که یك زن دارد وغیرازیگانه همسرخود بکسی عشق نمی‌ورزد، عربهای بدوی که استطاعت کنیز گرفتن وهمسرمتعدد نداشتند، همسریگانهٔ خویش را ستایش میکردند، بویژه که زن بدوی کمك دست مرد وشریك رنج وزحمت اودرسفروحضر می‌بود.

زنده بگور کردن دختران

عربها بقدری دربارهٔ ناموس تعصب داشتندکه دختران خودرا می‌کشتند یازنده زنده بخاك میسپردند تامبادا بدکاره شوند [1] البته‌این عادت درمیان تمام اعراب معمول نبود وچندان سابقه نداشت، فقط کمی پیش ازاسلام پدیدآمد، ودرقبیلهٔ بنی تمیم بن مرمنحصرماندو جهتش چنین بود:

میگویند این‌قبیله برنعمان پادشاه حیره‌باج وخراج (جزیه) میداد وحندی‌ازپرداخت جزیه امتناع کرد، نعمان برسرآنان لشکرکشید وفرزندان آنهارا اسیرگرفت واین عمل بر قبیلهٔ بنی‌تمیم گران‌آمد لذاکسانی نزد نعمان فرستاده اموال واولاد خودرا خواستند، نعمان خواهش‌آنانرا نپذیرفت، آنها گفتند پس زنان مارا پس بده، نعمان گفت: دختران شما شوهر کرده‌اند. من‌آنهارا مخیرمیکنم هرکدام‌خواستند پیش شوهرشان بمانند وهرکدام نخواستند شوهرخودرا رهاکرده پیش پدرها برگردند، همهٔ دخترهای بنی تمیم نزدپدرها برگشتند، فقط دختر شخصی بنام قیس بن عاصم شوهرخود عمروبن مشرج را رهانکرد، قیس از رفتار دختر خشمگین شده نذرکردکه ازآن به‌بعد اگر دختری پیداکرد اورا بکشد وچه بساکه کسان واهل قبیله‌ازوی پیروی نمودند ودرهرحال خفه‌کردن بچه‌ها زیاد طول نکشید ومنسوخ گشت زیرامخالف عقل وعاطفهٔ انسانی بود وبزودی شخصی بنام صعصعة بن ناحیه برخاست وخودرا فدای دختران کرد وآن عمل متروك شد.

۱ـ جرجی زیدان ازروی تعصب قومی دخترکشی عربها را هم یك نوع غیرتمندی ودفاع از ناموس گفته است. درصورتی که این کارزشت میان درندگان هم بی‌سابقه می‌باشد وحتی شیروپلنگ، هم نوزاد خودرا نمی‌کشند وبراین جهت قرآن کریم عربهارا بسختی ملامت کرده و میفرماید و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت . سورهٔ تکویر آیهٔ ۸ .

(ترجمه: روزی که دختربدبخت می‌پرسد چرامرازنده بگورکردید) نکتهٔ مهم‌تراینکه‌عربها برخلاف نوشتهٔ جرجی زیدان دختران خودرا ازروی غیرتمندی نمی‌کشتند، بلکه بواسطهٔ ناداری و بی‌همتی فرزندان‌خودرا هلاك می‌کردند وقرآن مجید دراین باره صریح می‌فرماید ولاتقتلوا اولادکم خشیه املاق نحن نرزقهم وایاکم . سورةالاسراء آیهٔ ۳۳.

ترجمه: فرزندان خودرا ازترس بی‌چیزی نکشید. ماروزی آنها را می‌دهیم . کشتن فرزند خطای بزرگی است.

آری این خودیکی ازمعجزات آئین‌اسلام است که مربی عالم امکان یعنی وجود مبارك خاتم انبیاءازمیان چنین درندگانی‌قیام فرمود ودرپرتوتعلیمات مقدس اسلام‌این مردم‌بی‌همه چیزفرمانروای سراسر جهان شدند . مترجم)

زنان نامی عرب در جاهلیت

زنان عرب دردورهٔ جاهلیت ازخود استقلال واراده داشتند ودارای آزادی ومقام بودند وعده‌ای ازآنان درجنگ وسیاست وادب وشعر و تجارت وصنعت بنام گشتند، بخصوص پس ازظهوراسلام که استعداد نهفتهٔ آنان پدیدارشد و دراوایل اسلام زنان مشهوری از میان عرب بیرون آمدند که ازحیث عقل ورأی وتدبیرودلیری ضرب‌المثل گشته وبیشترشان ازمدینه مرکز اسلام برخاستند.

زنانی‌که در دورهٔ جاهلیت بدلیری وبلند همتی وقوهٔ اراده مشهور شدندکم نبودند و نامی‌ترین آنها اینان هستند، سلمی دخترعمر اززنان قبیلهٔ بنی عدی بن نجار این زن بلند همت باشوهرخود شرط میکردکه اختیارهمه چیزدردست خوداوباشد وبمحض‌اینکه ازشوهر خلافی میدید اورا رها میساخت، غالباً مردان عرب در دورهٔ جاهلیت اختیار ازدواج را به دختران وامیگذاردند وبدون رضایت دختران بزناشوئی‌آنها رضایت نمیدادند . زنان قریش ازسایر زنان برشوهرخود مسلطتر بودند وبمردان تحکم میکردند، بسیاری ازآنها درجنگ شرکت میجستند ومردانه وارد میدان شدند، مثلا درجنگ احد پرچم قریش بزمین افتاد و هیچ مردی جرئت نمیکردآنرا برافرازد تاآنکه زنی بنام عمره دخترعلقمه حارثیه قدم‌پیش نهاد وپرچم را اززمین بلندکرد ومردانرا دورخود جمع‌کرده بکارزارشتافت. هند دخترعتبه زن ابوسفیان مادر معاویه درهمان جنگ کاری‌کردکه ازمردان هم ساخته نبود، هند عده‌ای اززنان‌را بادایره ودنبك گردآورد وپشت‌سرمردان قرارداده بآنها امر کرد دایره بزنند و شعربخوانند ومردان‌رابرای پایداری درجنگ‌تشویق‌کنند وهمینکه مسلمانان شکست‌خوردند هند میان‌کشتگان راه افتاد ویکی یکی‌آنهارا زیرورو کرد تاآنهارا بخوبی بشناسد ، بمحض اینکه جسد حمزه عموی پیغمبررا دید شکم حمزه را باکارد پاره‌کرد وجگرحمزه درآورد و آنرا بدهان برد وچون نتوانست بجود ازدهان درآورد، آنگاه بالای سنگی رفت و دربارهٔ شکست مسلمانان اشعارخواند[1].

زنان عرب دردورهٔ جاهلیت همراه مردان بمیدان میآمدند، مشك بدوش میگرفتند ، سپاهیان را آب میدادند وزخمی‌ها را معالجه میکردند. ام عمارهٔ انصاریه دخترکعب‌انصاری وام‌حکیم دخترحارث‌وخنساء شاعرهٔ نامی‌خواهرصخروبسیاری دیگراز زنان نامی‌آندوره‌اند.

عده‌ای ازاین زنان درحسن تدبیر وادارهٔ امورشهرت یافتند ازآنجمله خدیجه دختر

---

۱ ـ بازهم شگفت‌آوراست‌که جرجی زیدان متمدن این عمل وحشیانه (جگرخوردن وشکم پاره کردن) هند را جزومفاخر وی می‌شمارد ، واین برای‌آنست که جرجی زیدان خود عرب‌بوده و میان سنیان منصب میزیسته‌است ولی شیعیان ازروی انصاف هند جگرخواررا که نسبت بمرده وکشته‌آنطور رفتار کرده منفور می‌دارند واین عمل اورا سزاوار نکوهش می‌دانند والحق که حق با شیعیان است . مترجم

خویلد که زن خردمند کاردان باعفت و باشرافت و ثروتمندی بود ومردان درستکار پاکدامن را برای رسیدگی بکارهای خود وانجام بازرگانی اجیر میکرد و با آنان قرارداد می بست که چقدر ازسود تجارت متعلق با نان وچقدر از آن خود او باشد وهمینکه پیش از بعثت درستی و امانت پیغمبر اکرم را شنید و ازاخلاق حمیدهٔ آن وجود مبارك آگاه شد از آنحضرت خواست که عامل وی باشند وبرای بازرگانی بشام بروند و بیش ازسایر عاملان حق العمل دریافت دارند وچون آنحضرت تجارت را بطورمطلوب و با امانت انجام دادند، خدیجهٔ کبری بآن حضرت پیشنهاد ازدواج داد وحضرت رسول پیشنهاد آن بانوی بزرگ را پذیرفته و با وی همسر شدند. خدیجه نخستین زنی است که (بسید انبیاء) ایمان آورد وپیغمبر رادر تمام گرفتاریها یاری کرد وتشویق به پایداری نمود وهر گاه که پیغمبر ازهر طرف رنج وآزار میدیدند وسخنان ناپسند میشنیدند نزد خدیجه شکایت میفرمودند وخدیجه باخوشروئی و شیرین زبانی شوهر بزرگوار خودرا دلداری میداد و رنج واندوه (حضرت سیدالمرسلین) را تسکین می بخشود و تاپایان زندگی خود این رویه را ادامه داد.

آداب (عادات ورسوم) اجتماعی در دورهٔ عربی اسلام

این دوره (دورهٔ عربی اسلام) باپایان خلافت بنی امیه در شام بسال ۱۳۲ خاتمه میپذیرد. ما درجلد چهارم سیاست آن دوره را شرح دادیم که ازهر جهت عربی بود، سرداران وبزرگان همه عرب بودند وعرب برهمه کس وهمه جا حکمرانی داشت وآداب اجتماعی، همان آداب اجتماعی بدوی محسوب میشد و یا اینکه در آن دوره آداب اجتماعی بدوی عرب رفته رفته رو بآداب شهر نشینان انتقال مییافت، بعبارت دیگر عربها میکوشیدند که صفات قدیمی بدوی خودرا (وفاداری، پناه دادن مظلومان، کرم، یاری کردن درماندگان، شجاعت، عفت و غیره) نگاهدارند اما مقتضیات شهرنشینی و زندگانی راحت باآن صفات جور درنمیآمد وسرانجام قانون طبیعت کارخودرا انجام داد و عرب شهر نشین دراواسط دورهٔ عباسی بیشتر صفات برجستهٔ دورهٔ بدویت را فراموش کرد. عصر اسلامی عربی بدو دوره تقسیم میشود: اول عصر خلفای راشدین ، دوم دورهٔ بنی امیه و اینك تفصیل هریك از آن دو دوره.

آداب (عادات و رسوم) اجتماعی در زمان خلفای راشدین

درزمان خلفای راشدین تغییر مهمی درصفات بدوی اعراب روی نداد فقط تعصب قومی آنان ضعیف گشت وبرطبق تعلیمات اسلامی همهٔ اعراب (قحطان وعدنان) تحت لوای اسلام متحد شدند دیگر آنکه عدالت خواهی خلفای راشدین (بخصوص عمر) بذل و بخشش بی حساب (کرم) اعراب را محدود ساخت، چه عمر مردی سختگیر وعدالت خواه بود و درهم ودانق را باماًمورین حساب میکرد واگر خبر می شد که ماًموری علاوه برحقوق خود چیزی دریافت کرده آنرا مصادره مینمود.

همینقسم علی (علیه‌السلام) که درحساب مأمورین خود بسیاردقت میکرد. درزمان خلفاء پول به مستحقان میرسید وکسانیکه استحقاق نداشتند چیزی عایدشان نمیشد، صحابه (یاران پیغمبر) نیز دراین روش ازخلفاء پیروی میکردند تا آنجاکه آنانرا به بخل وامساك متهم میساختند درصورتیکه آنها بخیل نبودند فقط حق را بحقدار میدادند وازبذل وبخشش بیجا خودداری داشتند. سایرصفات عرب (بجز تعصب قومی وبذل وبخشش) سرجای خـود مـاند بلکه پاره‌ای ازآن صفات مانند وفا ، عفت ، دستگیری ازدرماندگان، جوانمردی، شایع تـر شد. زیرا اسلام این‌صفات پسندیده را تشویق میکرد و عدل و تقـوای خلفـای راشدین را تأیید مینمود .

اگر خلیفه یا نمایندهٔ او وعده‌ای میداد بوعدهٔ خود وفا میکرد و اگـر پیمان می‌بست آنرا رعایت مینمود وبیم وامید وطمع اورا ازوفاداری وحفظ عهد بازنمیداشت، تا آنجا که اگردرنتیجهٔ پیش‌آمد ویاگرفتاری ازحمایت ذمیان غفلت میکردند فوری جزیه‌ای راکه از آنان (بابت حق‌الحمایه) گرفته بودند پس میدادند،درصورتیکه اگرهم پس نمیدادند کسی نمیتوانست آنرا پس بگیرد. اما آنها ازروی وفاداری وحفظ قول وشرافت جزیـه را مسترد میداشتند.شجاعت نیز پس‌از اسلام تأیید وتقویت شد چون لازمهٔ جهاد شجاعت‌است ،همینطور سایرصفات پسندیده میان عربها تقویت یافت. بخصوص آزادی واستقلال که بسیار نیرو گرفت زیرا خلفای راشدین باتمام مسلمانان ازهرطبقه و درجه که‌بودند با مساوات وعدالت رفتار میکردند، تاحدی‌که مردم عادی با خلفا بطور معمول سخن میگفتند وازآنان بیم و هراسی نداشتند واگر لغزشی در آنها میدیدند آنانرا تهدید میکردند و اگرکار به تهدید اصـلاح نمیشد خلیفه را میکشتند. همانطورکه عثمان را ابتدا ملامت وتهدید نمودند و چون خودرا اصلاح نکرد اوراکشتند، چه‌بساکه اگر امیر (والی وجانشین خلیفه) درگفتـار وکردار خطا میرفت، مسلمانان اورا سنگ میزدند وبربسیاری از آنان درموقع خطبه خواندن سنگ ریزه می انداختند .

زن در دورهٔ خلفای راشدین

در اوایل اسلام تمام همت زن متوجه شعر وادبیات و استقامت رأی گردید ودرعین‌حال بعفت وعزت نفس‌سابق باقی ماند وزنان‌بسیاری درآن‌دوره وجود داشتندکه بصفات‌فوق موصوف میباشند ازآن‌جمله: عایشه ام‌المؤمنین که بانوی دانشمند هوشمند با فکـر وتدبیری بود تا آنجاکه بریاست دستهٔ بزرگی ازصحابه انتخاب شد وجنگ بزرگی برپا ساخت (مقصود جنگ جمل است که برضد حضرت مولی برپاکرد. مترجم) و احـادیث بسیاری از پیغمبر اکرم روایت نمود .

دیگر عایشه دختر طلحة‌بن عبیدالله صحابی‌که علاوه بر علم وکمال، خوش صورت هم بود و ازتاریخ عرب وعلم نجوم نیز اطلاعاتی داشت وباآنکه بسیارنیکوروی بود ازمـردان

رو نمیگرفت، زیرا خودرا بالاترازآن میدید که ازبیم مردان پشت‌پرده برود، عایشه معمولا درکاخ خود جلوس میکرد وتیراندازان درحضور اوتیراندازی‌را مسابقه میگذاشتند وازتشویق وتحسین او برخوردار میگشتند وهمینکه به حج میرفت زنان شاعره ومردان شاعربحضور او میآمدند وشعر میخواندند وجایزه های گزاف میگرفتند. موکب عایشه در موقع حج بقدری باعظمت بودکه تا آنموقع سابقه نداشت مثلایك دستگاه برای زنان مشاطهٔ اوحرکت میکرد ودستگاه‌دیگر مخصوص‌انبارهاوتوشه‌ها ودستگاه دیگرپیشکاران وهمراهان رامیاورد و دستگاه شخصی خودش از سیصد استر وشتر واسب وچندین‌تخت روان‌وهودج تشکیل‌میبافت.

(حضرت) سکینه دختر حسین‌بن‌علی (حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام) با عایشه دختر طلحه هم زمان بودند و آنانرا دوبانوی بزرگ قریش میخواندند حضرت سکینه با مردان محترم قریش درنهایت عفت وعصمت مجالست ومعاشرت میفرمود و شاعران را بحضور می - پذیرفت وبزرگان ودانشمندان را بار عام میداد وخوانهای طعام برای آنان تهیه میفرمود، سپس از دانشمندان و ادیبان وشاعران سؤالاتی میکرد وازآراء و افکار آنها انتقاد ادبی و علمی مینمود وبهرکدام جایزه وصله وانعام مناسب مرحمت میکرد.

اسماء دخترابوبکرخلیفهٔ اول معروف بذات‌النطاقین مادر عبدالله‌بن زبیر از زنان‌نامی آن روزگار میباشد وهمینکه پسرش (عبدالله‌بن‌زبیر) درمکه محاصره شد مادر اورا بپایداری وفداکاری تشویق وترغیب‌کرد وگفتگوی این‌مادر دلیر وتشجیع وی ازفرزند برای مردن و کشته شدن درراه عقیده ومسلك گواه بزرگی بربلند همتی آن بانوی ارجمند میباشد [1].

همینقسم‌زنان‌شاعرهٔ متعددی‌درآن‌دوره‌ظهور کردندکه‌ازآنجمله لیلی اخیلیه، وخنساء، وفارعةالمریه‌است ، دربادیةالعرب شمارهٔ این زنان شاعر سخنور زیاد تر بودند، اینها با کمال سادگی وبی‌باکی با مردان نشست وبرخاست میکردند. شعر میگفتند وشعر میشنیدند و اگر مختصر انحرافی از مردان میدیدند، آنها را ازپیش خود میراندند، از آن جمله عمرةالجمیحیه زن سخنگوی شاعرهٔ شعردوستی بود وبامردان برای شعر و شاعری مجلس میآراست وبسیاری ازبزرگان قوم به مجلس اوحاضر میشدند. روزی زنان قبیلهٔ بصره گفتند که ابودهبل حمجی تورا دوست دارد وبرای عشق‌تو به مجلس‌تو میآید وگرنه بشعروشاعری اهمیت نمیدهد، باآنکه ابودهبل حمجی از اشراف قبیله بود عمره اورا ازپیش خود راند و از آن به بعد اگرهم مجلسی برای مشاعره میآراست ازپشت پرده با مردان سخن میگفت.

---

۱ ـ منظور ازگفتگوی اسماء وعبدالله‌بن زبیر آنست که پس از محاصرهٔ مکه بدست حجاج عبدالله بن زبیر پیش مادر آمده گفت میترسم بنی‌امیه برمن دست یابند ومرا بکشند وپس ازکشتن جسد مرا بدار بیاویزند ، مادرش پاسخ داد که فرزند جان وقتیکه گوسفند را سربریدند کارش تمام میشود وازاینکه پوستش را بکنند ویا تکه‌تکه‌اش‌کنند دردش نمیآید توهم اگرواقعاً درراه عقیده‌ات آمادهٔکشتن هستی چه باك ازآنکه پس ازمرگ تنت را بدار بیاویزند . مترجم

پس‌از آنکه تمدن اسلام رو به تکامل رفت زنان سیاستمدار، با هوش، کاردان درمیان مسلمانان پدیدآمدند که شرح حالشان در مجلدات سابق گفته شد .

۴- آداب (عادات ورسوم) اجتماعی در زمان بنی امیه

چنانکه میدانیم زمان بنی‌امیه بازمان خلفای راشدین‌اختلاف بسیار داشت وازآنرو تغییراتی که درآداب ورسوم عرب در دورهٔ بنی‌امیه پدید آمد با تغییرات زمان راشدین فرق داشت. هـدف بنی‌امیه آن شدکه برتری دورهٔ جاهلیت‌خودرا دریابند وبنی هاشم راکه بواسطهٔ ظهور پیغمبر جلوافتاده بودند عقب بزنند ولذا برای رسیدن بهدف هرمانعی را زیرپا میگذاردند و هرچه از آداب ورسوم عرب کـه بدردشان میخورد تشویق میکردند وآنچه‌که با اغراضشان مخالف بود دور می‌انداختند، مثلا چون بذل وبخشش را برای جمع‌آوری یار ویاور لازم میدیدندآنرا ترویج میکردند، جایزه‌ها وانعام‌ها ومقرری ـ های‌هنگفت میبخشیدند، مهمانسراهای متعدد دایر میساختند، کسانی‌راکه نمیتوانستند بکشند با بذل وبخشش ساکت میکـردند ، شاعران و رؤسای اعراب‌را با مال ومنال میخریدند . ونیز شجاعت را تشویق میکردند زیـرا بـرای مبارزه با مخالفان بمردان دلیر احتیاج داشتند. تعصب قومی را باشدت هرچه تمامتر تشویق میکـردند، چنانکه گفتیم پس ازظهـور اسلام همهٔ عرب‌هادرظل کلمهٔ واحدهٔ اسلام‌متحدشدند وآن‌تعصبات قومی‌وخانوادگی‌رافراموش نمودند. اما بنی‌امیه برای مبارزهٔ باهاشمیان تعصب قومی‌را بوضع پیش از اسلام‌درآوردند.

بنی‌امیه نمیتوانستند مانند اعراب زمان جاهلیت وفادار بمانند، زیرا وفاداری بامکر وحیله وسیاست بازی منافات دارد. آنها بخوبی میدانستندکه خلافت حق بنی هاشم است و البته وفاداری مستلزم‌آن بود که دست ازخلافت بردارند و یا لااقل مـردانه بجنگند ، اما امویان تمام‌کارهای خودرا باحیله ونیرنگ‌انجام میدادند، معاویه سرسلسلهٔ امویان درپنهانی با مکر وحیله بهرعملی‌مبادرت میکرد وآن عملیات ناپسند را باحلم وکرم وخوش‌معاشرتی پرده‌پوشی مینمود ، اما خلفای بعدازاو (خلفای اموی) آن حلم و خوش‌رفتاری و تدبیر را نداشتند وعلناً باخیانت وحیله‌بازی مردم را بدام می‌انداختند. عبدالملك بن‌مروان نخستین خلیفهٔ خیانت پیشه‌ای‌است‌که‌آشکارا پیمان شکست وازهیچ نوع نقض‌قول ونقض‌عهد بیم نداشت عمال ومأمورین بنی‌امیه طبعاً ازرفتار خلفاء تقلید میکردند وبیش از آنان مرتکب اعمـال خلاف شرافت میشدند ومشهورترین آنان زیادبن ابیه وپسرش عبیدالله وحجاج میباشند .

ازدست رفتن آزادی درزمان بنی امیه

بنی‌امیه جداً با استقلال و آزادی گفتـار و افکار مقاومت داشتند و زبانها را ازهرراه می‌بستند، کسانی‌که‌آزادی دورهٔ خلفای راشدین را درك کرده بودند وبآزادی وحقیقت‌گوئی خوگرفته بودند، طبعاً ازآن‌وضع‌تنفر داشتند و برضد امویان برمیخاستند وبنی‌امیه‌آنانرا برای‌آزادی‌خواهی واستقلال طلبی به‌سختی عذاب میدادند وهرکس

راکه نمیتوانستند علناً بکشند بحیله ومکر درپنهانی هلاك میکردند وپیش‌ازاینکه امویان در شام حکومت یابند، این‌عملیات را از زمان عثمان آغازکردند چه‌که آن‌خلیفه ضعیف‌الرأی برای خوشنودی‌کسان واقوام‌خودکارهای آنانرا نادیده میگرفت واگر جز این بود معاویه قدرت نداشت ابادرغفاری‌را آنطور آزار دهد وازشام تبعیدکند. گناه ابوذر چیزی جز آن نبودکه امویان‌را ازتعدی وتجاوز باموال مسلمانان ملامت میکرد.

همینکه معاویه بخلافت رسید چاره‌ای جز این ندیدکه آزادی‌خواهان و استقلال‌طلبان راسرکوب سازد، وی‌حجر بن‌عدی وعمروبن حمق ویاران آنهاراکشت، زیرا آنان از روی وجدان‌پاك لعن علی‌را برسر منبرها جایز نمیدانستند. پس‌ازاین‌فشارها وشکنجه‌ها مسلمانان خواه ناخواه به‌تقلب ودروغ‌گوئی ودریاکاری متوسل شدند و آن آزادی‌خواهی واستقلال‌طلبی صدراسلام را ازدست دادند ودر قضایای خلاف واقع‌ساکت ماندند ویابرای استفادهٔ خود به‌مجازگوئی پرداختند، مثلاموقعی‌که معاویه بدون مجوز قانونی پسرخود یزید را ولیعهد ساخت پاره‌ای ازهمان مسلمانان آزادی‌خواه وحقیقت‌گو چنان متملق شدندکه بمعاویه گفتند اگریزید را ولیعهد نمیکردی، اسلام ازدست میرفت وکارمسلمانان زار میشد. بااین‌همه بعضی از بزرگان قوم همان‌روش آزادهٔ سابق‌را محفوظ داشتند واینان کسانی بودندکه دولت‌بآنان محتاج بود و از آنان بیم داشت، مانند احنف‌بن‌قیس تمیمی‌که علناً کارهای ناپسند معاویه را انتقاد میکرد. وی در جشن ولیعهدی یزید حضور داشت وهمینکه‌آن مرد منافق چاپلوس‌آن جملهٔ خلاف واقع راگفت احنف سری تکان داده سکوت کرد وچون معاویه سبب را پرسید، درپاسخ‌گفت اگر راست بگویم ازشما میترسم واگر دروغ بگویم ازخدا میترسم این است‌که ناچار ساکت میمانم.

امیران وبزرگان وسایرخلفای بنی‌امیه از معاویه پیروی‌کردند و بتدریج گروه تازه‌ای از اعراب (مسلمانان) پدید آمدندکه آزادی‌گفتار وکردار نداشتند ودرمقابل عملیات‌خلاف واقع ساکت‌مانده بریا وتملق وچاپلوسی خوگرفتند.

جوانمردی ویاری ستمدیدگان (النجده‌والاریحیه)

این‌دوصفت‌برجسته درتمام دورهٔ اسلامی (عربی) همچنان میان‌عربها برقرار ماند و باستثنای موارد معینی حتی ظالم‌ترین و بی‌باك‌ترین خلفای اموی این دوموضوع را رعایت میکردند وشواهد بسیاری‌در آن‌باب دیده میشود. از آنجمله اینکه در روزجنگ صفین یك اسیر عراقی‌را نزدمعاویه آوردند معاویه گفت خدارا سپاس‌که‌تورا گرفتار کرد. اسیر گفت ای‌معاویه چنین‌نگو، معاویه گفت چه‌نعمتی ازاین بالاتر که قاتل یاران من همین‌الساعه گرفتار شد! ای‌غلام گردنش‌را بزن.

اسیرکه این‌را دیدگفت ای خداگواه باش‌که معاویه مرا در راه رضای‌تو نکشت و تو بااین‌کار راضی نبودی. او این عمل را برای پیشرفت امور دنیوی میکند، خدایا اگر اوابن

کار را کرد آنچه که او سزاوار است باو بده و اگر چنان نکرد مطابق رفتارش او را تلافی کن.

معاویه گفت وای بر تو مارا به نیکوئی دشنام دادی و بنیکوئی نفرین ودعا کردی... اورا آزاد کنید. موقع دیگر معن‌زائده فرمان داد دسته‌ای از اسیران را بکشند، کوچکترین آنان برخاسته گفت ای‌معن آیا اسیران را تشنه سر میبری؟

معن گفت آب بآنها بدهید وهمینکه آب نوشیدند همان جوان گفت ای‌معن آیا میهمانان خودرا میکشی؟ معن فوری آنهارا آزاد ساخت.

هنگامی دسته‌ای از اسرای خوارج را نزد حجاج آوردند حجاج گفت همه را گردن بزنید، جوانی از جا برخاسته گفت: ای‌حجاج اگر ما بدی کردیم ومرتکب گناه شدیم تو با عفو خود نیکوئی کن. حجاج گفت وای براینان کسی نبود که مانند این جوان سخن بگوید، سپس از کشتن آنها خودداری کرد وامثال این وقایع بسیار است.

چه بسیاری که برای احتراز ازملامت زنان ازروی جوانمردی خودرا بکشتن میدادند، چنانکه عیسی بن مصعب بن زبیر آنطور کرد، وی با پدرش مصعب در عراق با محمدبن مروان میجنگید (۷۱ هجری) وهمینکه مصعب خود را مغلوب دید به پسرش گفت تو بگریز عیسی گفت هرگز چنین نکنم واین ننگ را نپسندم که زنان قریش بگویند عیسی پدر خود را تسلیم جلاد کرده و خود گریخت، پدرش گفت پس به مکه برو وبعمویت عبدالله بگو که مردم کوفه مرا بکشتن دادند، عیسی جواب داد که این کار را نیز نکنم خبر مرگ تو را برای قریش نمیبرم، اما پدرجان بهتر است به بصره برویم زیرا مردم بصره باامیرالمؤمنین (عبدالله بن زبیر) وفا دارند، مصعب گفت نه این عمل جایز نیست زیرا میل ندارم زنان قریش ازفرار من صحبت بدارند. آنگاه پدر وپسر درمیدان جنگ پایداری کردند وهردو کشته شدند[1].



جام سفالین باالوان طلائی وغیره

مردانگی و گذشت تا اوایل عباسیان نیز باقی ماند، چه که هرون بواسطهٔ قصیده‌ای که یکی از افراد بنی‌ربیعه درمدح هرون گفته وازوی برای قوم خود طلب عفو نموده بود همهٔ مقصرین بنی‌ربیعه راکه محکوم بقتل بودند بخشید و همینکه مأمون درصدد قتل ابراهیم بن‌مهدی برآمد بااحمدبن ابی‌خالد(وزیر) مشورت کرد وزیر گفت‌ای امیرمؤمنان اگر اورا بکشی کاری عادی انجام داده‌ای

۱ ـ این حکایت مکرر است وسابقاً هم بمناسبتی ذکر شده بود. مترجم

واگر به بخشی کار فوق‌العاده‌ای کرده‌ای ـ مأمون هم با همین حرف از سر خون ابراهیم گذشت .

ولی بعد از استیلای ترکان بلندهمتی وجوانمردی ومردانگی ازمیان مردم رخت بربست وعنصر عربی ضعیف گشت وچون هدف اصلی جمع‌آوری مال ومنال بود طبعاً مردانگی وبلند‌همتی رو به‌کاستی گزارد. اما باید دانست که این وضع از زمان ابومسلم خراسانی آغاز گشت....

وچه بسیار اتفاق افتاد که مردم اورا بجوانمردی ومردانگی یادآور شده طلب یاری وبخشش میکردند وابومسلم اهمیتی باین صفات عالی نداده آنچه که مورد نظرش بود اجراء میداشت، اگرچه آن عمل برخلاف جوانمردی بود .

واما احترام به‌پیران درتمام ادوار اموی وعباسی برقرار مانده وهنوز هم میان عربها باقی وبرقرار میباشد .

زن در روزگار امویان

وضع زن درآنروزگار تغییر بسیار یافت، زیرا عفت وغیرت بسختی رو بکاستی رفت. غلام وکنیز زیاد شد، بزم آرائـی وباده پیمائی رواج گرفت وبعضی ازخلفاء درعیاشی وهرزگی افراط کردند، مخنثان در شهرها فزونی یافتند، غزل سرائی واظهارعشق درشعر شاعران بسیار گشت و مردان بی‌غیرت واسطهٔ رسانیدن مـردان بزنان (ازراه نامشروع) شدند. طبعاً فساد شیوع پیدا کرد، غیرت مردان رفت وعفت زنان نابود شد. پیش گفتیم که درزمان جاهلیت ودر اوایل اسلام زنها بامردها نشست وبرخاست وسخنوری میکردند وآنرا عیب نمیدانستند، چون نسبت بزنان چشم‌بدبین نداشتند و اگر اتفاقاً مردی بزنی بدنگاه میکرد شوهر یاپدر یابرادر یاکس‌وکار آنزن مرد بدچشم‌را بمبارزه می‌طلبید وآنقدر باهم میجنگیدند که یکی ازآنان در راه غیرتمندی کشته شوند، وچه‌بسا که برای یك‌نگاه‌بد نسبت به‌یك‌زن میان‌دوقبیله جنگ‌های خونین درمیگرفت وعلت‌جنگ فجار دوم، همان‌نظر نامناسب نسبت‌به‌یکی ازز‌نان‌بوده است. حتی شاعران کمتر غزل میگفتند و اظهار عشق میکردند. میگویند اول‌کسی‌که در شعر خود نسبت بزنان اظهارعشق‌کرد امرؤالقیس بود وگرچه‌این‌روایت چندان محکم نیست امامیرساند که‌عربهای جاهلیت ازغزلسرائی در بارهٔ زنان دور بودند واگر هم غـزلی میگفتند دربارهٔ نامزد خود ویادوست عادی خود غزل‌میسرودند واگرکسی برای‌زن بیگانه‌ای غزلی میسرود این‌کار شگفت‌آور زبانزد مردم میشد، چنانکه داستان عاشقان دیوانه (مجنون‌ها) در صـدر اسلام ورد زبانها شد. بعضی از شاعران فقط برای تقویت قریحهٔ شعری نسبت بعاشق موهوم غزلبافی میکردند ودرهرحال نظربدی نسبت بزنان‌نداشتند

زنان ومردان عرب پیش‌از روزگار بنی‌امیه بعفت و پاکدامنی اهمیت بسیار میدادند وبآن افتخار میکردند وچه‌بسا که عاشق ومعشوق پس از مدتها درخلوتی بهم‌میرسیدند ولی با کمال سادگی مشغول صحبت میشدند وازیکدیگر گله وشکایت میکردند و بدون کـوچکترین عمل‌خلاف ازهم جدامیشدند. مشهورترین مردمان عرب در این صفت (پاکدامنی) طایفهٔ بنی

عذر بودند واتفاقاً عشق فراوانی از میان آنان برخاسته است که همه ازمرد وزن بهپاکبازی شهرت یافتند .

غزلسرائی دربارهٔ زنان

گفتیم که عربهای زمان جاهلیت کمتر دربارهٔ زنان غزل میسرودند واگر کسی پیش‌از نامزدی در بارهٔ دختری غـزل میسرود همیشه از همسری بااو محروم میگشت . خلفای راشدین که از مردان دیندار پرهیزکاری بودند ، غزلسرائی در بارهٔ زنان را گناه میشمردنـد و گویندهٔ اوراکیفر میدادند، مخصوصاً عمر اگر میشنید شاعـری برای زنان غزل گفته او را تازیانه میزد وچون کمتر شاعری جرئت غزلسرائی دربارهٔ دختران‌داشت اگر کسی آن‌دلبری را بکار میبرد وبرای دختری غزل میگفت، آندختر شهرت می‌یافت. ازآنرو بعضی ازپدران ازشاعران میخواستند که دربارهٔ دختران آنها غزل بسرایند تاآنها شهرت یافته بخانهٔ شوهر بروند .

درهرحال وضع زندگانی عرب، آب وهوا ومحیط اجتماعی عرب طوری است که زن ومرد عرب طبعاً پاکدامن باشند ودر مجالس ومحافل باکمال عفت گرد هم‌جمع آیند، حتی درکعبه نیز زن و مرد باهم ادای حج میکردند و در آن‌کار عیبی نمیدیدند . امـا همینکه زندگانی تجملی میان عربها معمول شد و مردان هم‌خـوابـه وکنیز و کلفت فراوان بخانه آوردند آن طبیعت وتربیت اولیه تغییر یافت، مثلا موقعی‌که خالد قسری از طرف سلیمان‌بن عبدالملك اموی والی مکه بود شاعری راجع باجتماع زنان و مردان درکعبه این اشعار را سرود :

ترجمه:

«به‌به‌کعبه چه‌جای خوبی است، بخصوص هنگامیکه زنان‌آنجا میآیند وبرای‌بوسیدن»
«حجرالاسود مارا پس وپیش میزنند .»

خالدکه این شعررا شنید فرمان داد زنان ومردان جدا جدا طواف‌کنند.

درزمان بنی‌امیه غزلسرائی دربارهٔ زنان (بخصوص‌درمدینه) شایع گشت، چه‌درآنشهر بیش‌از شهرهای دیگرساز وآواز رایج بود ومردم‌آنجا بیش‌ازدیگران بعیاشی وخوشگذرانی میپرداختند وهمینکه شاعرغزلی میسرائید فوری‌آن اشعـار دربزم عیاشی باساز وآوازخوانده میشد. نخستین‌کسی‌که از قریش برای زنان غزل سرائید ابن‌ابی‌عتیق از نواده‌های ابوبکر خلیفه است، وی‌مرد پاکدامن نیك‌سیرتی بود وبدون خیال دربارهٔ زنان غزل‌میسرائید. پس‌از وی ابن‌ابی‌ربیعهٔ قرشی دربارهٔ زنان غزلهای بسیاری سرود تاآنجاکه هرکس اشعار او را میشنید وی را مرد عیاش هرزه‌ای میپنداشت در صورتی‌که بندش بحرام باز نمیشد . العرجی شاعر قرشی هم اشعاری دربارهٔ زنان سروده است. کم‌کم غزلسرائی برای زنان رواج یافت و شاعران قریش وغیرقریش آن‌موضوع‌را تعقیب‌کردند.

خلفای نخستین‌که طبیعت صحرانشینی‌را ازدست نداده بودند تاحدی ازشیوع فساد و منجمله غزلسرائی دربارهٔ زنان جلوگیری میکردند ولی درعین حال ازشاعران بیم داشتند و غزلسرائی آنانرا نشنیده میگرفتند تااز شعر آنها در باره مبارزهٔ بادشمنان استفاده‌کنند، ولی اگر غزل‌سرائی شاعران بناموس خلفاء برمیخورد البته شاعران راکیفر میدادند، با این‌حال خلفای باهوش باتدبیر قسمت‌اخیر راهم بروی خود نمیآوردند وبطور مناسبی ازشاعر وشعراء دفاع میکردندکه ازآنجمله داستان ذیل‌است:

عبدالرحمن‌بن‌حسان‌بن‌ثابت ازشعرای زمان‌معاویه غزلی‌سرود واشعاری دربارهٔ دختر معاویه گفت، آنموقع معاویه درنهایت‌قدرت‌خلافت میکرد، وهمه‌قسم‌نیرومندی داشت، یزیدکه این‌وضع پدر را دید وآن اشعار را شنید، نزدمعاویه‌آمده گفت ای‌امیرمؤمنان عبدالرحمن‌بن حسان را بکش .

معاویه پرسید چرا ؟

یزیدگفت برای خواهرم غزل‌گفته است .

معاویه پرسید چه‌گفته است؟

یزیدگفت حسان‌گفته است :

ترجمهٔ شعر :

«شب بی‌خواب ماندم وازماندن در(جیرون) خسته‌شدم .»

معاویه‌گفت جهنم‌که بی‌خواب مانده وجهنم‌که از ماندن درجیرون خسته شده است به من وتوچه؟

یزیدگفت اوشعر دیگرهم‌گفته است :

ترجمه:

«آنقدر درشام (درغربت) ماندم‌که‌کسانم بمن بدگمان شده‌اند.»

معاویه‌گفت :

پسرجان اگرکسانش باو بدگمان شده‌اند توچرا خشمگین هستی ؟

یزیدگفت بازهم شعردیگری‌گفته است.

ترجمه :

«دختر معاویه مانند مروارید درخشانی است‌که تازه ازصدف درآمده است .»

معاویه‌گفت واقعاً درست است .

یزیدگفت وی میگوید .

ترجمه :

«اگرنسبش را بخواهی‌کسی عالی‌تر از وی سراغ ندارم.»

معاویه‌گفت این‌هم صحیح است وبرای شاعرگناه نمیشود.

یزید گفت بازهم شعر دیگری دارد.

ترجمه.

«پهلو بپهلو باوی بکاخ سبز رفتیم ...»

معاویه گفت شاید اینطور نبوده است.

خلاصه آنکه هرچه یزید از اشعار وغزلهای عبدالرحمن دربارهٔ خواهرش میخواند معاویه عذر وبهانه‌ای میتراشید وطوری وانمود میکرد که شاعر مستحق مجازات نمیباشد، تا آنکه بعضی‌از نزدیکان معاویه وی را ملامت‌کرده گفتندکار این‌اشعار بجاهای نازک‌کشیده و سخنان شاعر دربارهٔ دختر تودهان بدهان افتاده است وباید عبدالرحمن تنبیه بشود، معاویهٔ هوشیار که نمیخواست عبدالرحمن را برنجاند بنزدیکان خود گفت چارهٔ این‌کار بامن‌است و بزودی سزای شاعر را میدهم، آنگاه شاعر را فرا خواند و باخوشروئی ومهربانی از وی پذیرائی‌کرده گفت: این‌اشعار تو برای من‌اسباب درد سر شده است.

تو برای یک‌دخترم غزل سرودی وازدختردیگرم نام‌نبردی واورا به‌جان من‌انداختی. عبدالرحمن گفت واقعاً من بدکردم وحق با دختر دوم شماست ، امـا برای این یکی اشعار بهتری خواهم‌گفت . عبدالرحمن همان روز اشعار آبداری دربارهٔ دختر دوم معاویه گفت و میان مردم منتشر ساخت و با اینعمل خودرا زسواکرد زیرا معاویه فقط یکدختر داشت ، و همینکه عبدالرحمن راجع بمعاشقه بادختر دوم شعر سرود ، همه فهمیدندکه گفته‌های وی از آغاز پوچ بوده‌است وتصورکردند شعرهای اولی هم بدستور خود معاویه برای مصلحتی گفته شده است .

باردیگر هم ابودهبل جمحی دربارهٔ دختر معاویه غزل سرائید ومعاویه زبان اورا با پول برید. سایرخلفای اموی وامرای آنان نیز همینطورها نسبت بغزل و غزلسرائی رفتـار میکردند، یعنی درعین‌حال‌که اخلاق بدوی درطبیعت آنان سرشته شده بود بواسطهٔ معاشرت ومجاورت باشهرنشینان وآلودگی بمیگساری وزن‌بازی نمیتوانستند ازمغازله ومعاشقهٔ بازنان جلوگیری کنند، شاعران هم‌تحت تأثیرهمین جریانات در میآمدند، وگرچه جانشان گاه‌گاه بخطر میافتاد، معذلك دست‌بردارنبودند. ولی بیش ازهمه‌شاعران قریش متعرض زنان‌میشدند از آنجمله همان عمربن ابی‌ربیعه‌ای‌که نامش‌را بردیم باابن سریج آوازخـوان سوار اسب میشدند ودرموقع آمدن‌حجاج زنان‌مکه‌را دنبال میکردند وبرای آنان‌شعر میساختند اگرچه دختر یازن خلیفه میان آنها بود.

ظاهراً این‌رفتار آنان‌بیشتر برای‌خشنودی خود زنان‌بوده‌است، زیرا زن هرکه‌باشد از اینکه دربارهٔ او شعر بگویند و زیبائی اورا بستایند خـوشنود میشود اگرچه بداندکسانش (شوهر وبرادر وغیره) از این‌کار خشمگین میگردند، مثلاعبدالملك‌بن مروان دختری‌داشت که میخواست‌به‌حج برود، وپدر دخترمیترسیدکه عمربن‌ابی‌ربیعه دربارهٔ اوغزل بسراید لذا

پیش‌از حرکت دختر خلیفه بمکه حجاج شرحی بعمربن ابی‌ربیعه‌نوشت‌که اگرشعری درباره دخترخلیفه بسرائی هر بدی‌دیدی، ازچشم‌خودت دیده‌ای، عمرهم تعهدکردکه ساکت بماند، دختر عبدالملك بارسفر بسته بحج آمد وپس از اتمام مراسم حج مردی از اهـل مکه بوی برخورد، دختر خلیفه باو گفت: تواهل مکه هستی؟ مرد گفت آری. دخترخلیفه بوی‌تعرض کرده گفت: لعنت بتو و همشهریهای تو، مرد مکی سبب این اعتراض‌را جویا گشت، دختر خلیفه گفت : من‌از دمشق بمکه آمدم وکنیزان پری پیکر ماهروئی باخود آوردم‌کـه چشم روزگار بزیبائی آنان ندیده‌است، بااین‌حال عمربن ابی‌ربیعهٔ بی‌همه چیز که‌برای همه‌کس وهمه‌چیز شعر میگوید دربارهٔ ماشعری نگفته‌که موقع‌برگشتن باآن سرگرم بشویم ودرمیان راه مشغولیات داشته باشیم .

مردمکی گفت من حتم دارم‌که عمراشعاری گفته، ولی‌ازترس پنهان داشته است، دختر خلیفه گفت : توبرو اشعاری که در مدح و توصیف ما سروده بیاور و برای ما بخوان ، من برای هر شعرده دینـار انعام میدهم، مردمکی نزد عمرآمد وماجرا را گفت ، عمر اشعاری را که دربارهٔکاروان دخترخلیفه سروده بود باز خواند واز مرد مکی خواست‌که‌آنرا پنهان دارد .

دیگر ازشاعرانی‌که‌آن‌مواقع متعرض زنان میشد وبرای‌آنها شعر میگفت اخوص است که حتی ازز‌نان محترمهٔ مدینه نیزدست برنمیداشت، وبرای‌آنان شعرمیگفت، وهمینکه مردم مدینه ازدست زبان اوبسلیمان بن عبدالملك شکایت بردنـد سلیمان دستورداد اورا تازیانـه بزنند وتبعیدکنند وضاح‌الیمن شاعرنامی‌آنزمان دربارهٔ ام‌البنین زن ولیدبن عبدالملك غزل میسرائید، ولیدچندین بار درصدد قتل وضاح برآمد، اما عبدالعزیز پسر ولید پدررا ازاین کار بازداشته گفت اگراورا بکشی مردم میگویند هرچه دربارهٔ ام‌البنین گفته راست بوده‌است. ولیدهم از ناچاری سکوت‌کرد ولی وضاح دست برنمیداشت ، وعلاوه بر ام‌البنین زن خلیفه متعرض فاطمه خواهرخلیفه همسرعمر بن العزیز گشته این‌اشعار سرود :

ترجمه اشعار :

« به به چه بانوی باعظمتی است ، دخترخلیفه ونوادهٔ خلیفه وخواهر خلیفه و همسر خلیفه است، وهمینکه بدنیا آمد، قابله‌ها وخانواده‌اش ازتولد وی شادمان گشتند .»

ولید که این اشعاررا شنید ازجادر رفت وبانگ برآوردکه‌کار وضاح بآنجا رسیده‌که متعرض خواهران وزنان ما می‌شود، آیاکسی نیست شراین سگ را از سرما دورکنـد، سپس دستور داد چاهی‌کندند ووضاح را زنده زنده درآن چاه دفن نمودند.

بنابراین دورهٔ امویان ازنظرعفت وغیرت دوره‌ای‌بوده‌که از اخلاق و عادات صحرا‌ـ نشینی تدریجاً بخوی ورفتارشهرنشینی تبدیل میگشته است .

پس ازپایان دورهٔ اموی‌آن سادگی بدوی اعراب بکلی زایل گشت، و مردم یکبره

غرق عیش و نوش شدند، غیرتمندی کمیاب گشت، غزل سرائی و تعرض بزنان شیوع یافت، تا آنجاکه شاعران قصیده‌های مدح را باماشقهٔ زنها شروع میکردند، خلفای نخستین عباسی که تاحدی بدورهٔ بدوی نزدیك بودند ازاین جریان ممانعت داشتند، مخصوصاً مهدی فرزند منصور بشار شاعررا که درمدح اوقصیده‌ای گفته بود واشعار وغزلهائی دربارهٔ زنان سروده بود مورد ملامت قرارداد، و تازمان هرون غزل سرائی در بارهٔ زنان ناپسند بشمار می‌آمد. اما هرون اورا مباح ساخت واصرار ورزیده که آنطورشعر بگویند، ودرنتیجه غیرتمندی با سرعت رو بکمی وکاستی گذارد .

آداب و رسوم اجتماعی
در زمان عباسیان

درفصلهای پیش گفتیم‌که پس ازظهوراسلام عربها شهرنشین شدند وبا تجملات وخوشیهای شهریان آشنا گشتند، ودرخوشگذرانی و عیاشی غرق شدند،وآن اخلاق وعادات بدوی سادهٔ خودرا ازدست‌دادند، و براحت طلبی‌وتن‌آسائی‌پرداختند، علم وفلسفه وطب‌آنانرا ازسادگی وخشونت بدوی برکنار ساخت، و درزمان عباسیان این وضع(دوری اززندگانی بدوی) شدت گرفت زیرا دولت عباسیان باکمك ایرانیان تأسیس شد، وعباسیان ازهرجهت متوجه عادات ورسوم ایرانیان گشته ازاعراب وزندگانی سادهٔ آنان دوری‌جستند، بعلاوه عباسیان برای تحکیم مبانی سلطنت خود ناچار بحیله ومکر وترور دست زدند،(شرح آن درجلد چهارم گذشت) ودرنتیجه ازوفاوشجاعت وآزادی خواهی واستقلال وغروروتعصب وجوانمردی‌که صفات برجستهٔ عرب بود، جزآثاربسیار ضعیف چیزمهمی برقرارنماند،

زن در زمان عباسیان

فزونی کنیزکان وهم‌خوابه‌ها ازغیرت مردان‌کاست، تاآنجاکه مردها کنیزان‌رومی وترك وایرانی‌خودرا که اززنان‌عرب زیباترونمکین‌تر بودند برای یکدیگر هدیه میدادند ، در صورتیکه پیش از آن مرد عرب جز زن خود بزن دیگری توجه نداشت وزن هم ازطرف مرد خود مطمئن بود که جز وی بازن دیگر سروکار ندارد. اماتدریجاً مهر ومحبت مردازیك زن به چند ویاچندین زن انتقال یافت وطبعاً غیرتمندی اونیز تجزیه و تقسیم گشت . زن هم که مردرا بادیگران سرگرم دید بفکرسرگرمی‌خود افتاد (مگرزنان باشرفی‌که درهرحال عفت خودرا حفظ کردند) وخلاصه اینکه تاتمدن اسلام دردورهٔ عباسیان‌کامل گشت، زن عرب شهرنشین بکلی ازخاطره ها فراموش شد وآزادی خودرا ازدست داد. نه‌کسی‌برای اوتعصب میکشید ، نه خودش برای شوهرش تعصب بخرج میداد ، وچه بسا از بانوان حرمسرا که برای خوش‌آیند شوهران خودکنیزان زیبائی میخریدند واورا میاراستند وبشوهر خودتقدیم میکردند وابداً ازاین پیش‌آمد متأثرنمیشدند. یعنی نه زنها ازهوو‌داری بدشان میآمد و نه مردان نسبت بزنان غیرتمندی بخرج میدادند درصورتی‌که سابقاً اگر مردی نسبت‌بدختری و یازنی اظهارعلاقه میکرد برای همیشه از ازدواج با اومحروم میماند. در اثراین اوضاع

نامطلوب قدر وقیمت زن پائین آمد، عزت نفس واستقلال فکر وآزادی اونابود گشت، مرد باو بدگمان شد واورا دشمن خویش شمرد وازاعتماد واطمینان بزن احتراز نموده معاشرت زن ومرد بجای صفا وصدق برروی مکر وحیله ودشمنی استوار شد، مردان زنانرا در خانه نگاهداشته، درها وپنجره هارا بروی او بستند واورا ازسخن گفتن وآمیزش وبیرون آمدن منع کردند چون بزن بدگمان شدند وحقیقت آنکه بدرفتاری زنان درنتیجهٔ بدرفتاری مردان بوده که برای زن خود چندین شریك تهیه کردند. کم کم بدگوئی اززن شروع شد وشعرها وداستانها ومثلها درمکرو حیلهٔ زنان وکجرفتاری آنان رواج یافت وعبارات و جمله های پندواندرز دربارهٔ مکر زنان ودوری ازآنان وعدم اطمینان بآنان درهمه جا و پیش همه کس معمول گشت. وبهترین نمونهٔ آن داستانهای الف لیله ولیله (هزارویك شب) که وضع تجملی مسلمانان را در دورهٔ عباسی وپستی وبدبختی زنان آندوره رابخوبی مجسم میسازد. ابوالعلاء معری شاعرفیلسوف آن عصرراجع ببدی زنان وبیشرافتی آنها چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر :

« بتو سفارش میکنم پسر دهساله را بحرم سرا راه نده اگر راه دادی خانهٔ خودت را بدست خودت خراب کردی، زیرا زنان ریسمانهای مکر وفریب هستند و شرف مردرا همین ریسمانها ازهم میگسلند !! »

اگر دخترکسی میمرد ومیخواستند برای پدرش کاغذ سرسلامتی بنویسند از ابوبکر خوارزمی تقلید میکردند، چون وی (ابوبکر) درمرگ دختر رئیس بهراه اینطور سرسلامتی نوشته بود:

اگرمن ازعفت وعصمت دخترشما کاملا مطمئن نبودم بجای سرسلامتی مرگ اورا بشما مبارکباد میگفتم. زیرا سترعورت (خاك کردن زن ودختر) از کارهای نیکو میباشد و مادر روزگاری بسرمیبریم که بهترین حجلهٔ عروس قبراست واگرزنی پیش ازمرد بمیرد اسباب سر بلندی آنمرد میباشد چنانکه شاعرمیگوید :

ترجمه :

« چه نعمتی بالاتر ازاینکه عورت درخاك پنهان گردد. »

وشاعر دیگر میگوید : ترجمه :

« زن من میخواهد من بمانم، اما من میخواهم زن من بمیرد ، زیرا بهترین مهمان حرمسرا عزرائیل میباشد. »

ودیگری میگوید : ترجمه :

« دختران خودرا خیلی دوست دارم وازآنرو آرزو دارم آنها را بدست خود در گور بگذارم . »

ودیگری میگوید:

ترجمه :

« چه سعادتی بالاتر ازاینکه پسرم بماند ودخترم بمیرد . »

ودیگری میگوید : ترجمه :

« ای کاش تادختر دنیا میآید بمیرد، چون بهترین داماد وحجله گوراست. »

آری درقرن چهارم و پنجم هجری که تمدن اسلام بحدکمال رسیده بود ادیبان وشاعران مسلمان دربارهٔ زن آنطورفکر میکردند وشعرمیگفتند . بالجمله اینکه در دورهٔ عباسیان از اخلاق ستودهٔ عرب جزسخاوت چیزی باقی نماند وآنهم ازآنروباقی ماند که برای دوام حکومت وقدرت خلفاء ضرورت داشت، زیرا درآنروزگاریکی ازمنابع عمدهٔ درآمد ووسایل زندگی آن بود که ازراه سخاوتمندی زندگی میکردند.

زندگی ازطریق سخاوتمندی دیگران

تمدن جدید این ایام برروی قوانین ومقررات خاصی وضع شده که مبتنی براقتصاد عمرانی میباشد، بقسمی که موازنهٔ قوا ونتایج آن کاملا مراعات میشود، باین معنی که هرفردی چه زارع، چه تاجر، چه صنعتگر، چه نویسنده، چه غیره بقدرهوش واستعداد وکوشش وجدیت خویش ازجامعه بهره مند میگردد[1]. اولیای امور برای هر قسمت مقرراتی وضع کرده، سود وزیان آنرا درنظر گرفته وآنرا ارزیابی نموده‌اند وجز درموارد بخصوصی (چنانکه این ایام درمصراتفاق افتاده) آن مقررات تغیر نمییابد، بقسمی که کارگر باندازهٔ کار خود وبازرگان بمقدار سرمایهٔ خود بهره میبرد.

اما دردورهٔ تمدن اسلام (زمان عباسیان) این مقررات تقریباً درطبقات پائین (کشاورزان فروشندگان، پیشه وران) تطبیق میشد، ولی طبقات بالاطوردیگر زندگی میکردند و زندگی آنان بازندگانی طبقهٔ عالیٔ امروز شباهت نداشت، زیرایگانه وسیلهٔ ارتزاق عده‌ای ازطبقات بالا سخاوتمندی دیگران بود باینقسم که خلیفه بوزیران می‌بخشید ، وزیران بزیردستان و درباریان بخشش میکردندوآنها بدیگران میدادند. منبع این بخششها بیت‌المال بود. بیت‌المال بدست خلیفه ویاقائم‌مقام خلیفه (وزیر، امیر، سردار وغیره) اداره میشدوباتغییراوضاع درجهٔ نفوذ آنان بالاوپائین‌میرفت.درآمد بیت‌المال ازمالیاتها وجزیه‌ها فراهم میگشت. درجلد دوم این کتاب گفتیم که مالیات دولت عباسیان بطور متوسط سالی ۳۶۰ میلیون درهم میشد وبیش از پنجاه میلیون آن بمصرف مؤسسات دولتی‌نمیرسید وبقیه بدست خلیفه می‌افتاد که هرطور دلش

۱ـ نظری که جرجی‌زیدان درنیم قرن پیش راجع باوضاع اقتصادی وسیاست اقتصادی‌اظهار داشته فعلا مورد قبول نیست وبطلان‌آن واضح شده. چه اگرواقعاً هوش وعلم وعمل وکوشش ملاك بهره‌مندی افراد بود کسانی مانند اینشتین ویا مادام کوری وامثال‌آنان میبایستی متمول‌ترین افراد جامعه باشند. درصورتی که برعکس این قبیل اشخاص باآن همه نبوغ وسعی وعمل وتولید قواء و مواد مفیده اززندگانی عادی ومعمولی هم‌محرومند، پس فرضیهٔ جرجی‌زیدان وهم مسلکان آن‌مرحوم اساس چندانی ندارد . مترجم

میخواست خرج میکرد. بیشتر این درآمدها ازمالیات زمین بدست میآمد، مالیات زمین در آنزمان سنگین بود زیرا دولت نصف یاثلث محصولرا میگرفتند. مردمامروزآن نوع مالیات را ظلم بزرگی می‌پندارند ولی مردمآنروز سنگینیآنرا احساس نمیکردند بلکه ازعباسیان سپاسگزاری داشتندکه طرز مساحی رابرانداختند وتقسیم بندی را معمول داشتند، چه‌که‌پیش ازعباسیان مالك ویاکشاورز ازروی مساحت اراضی مالیات میداد، خواه درآناراضی‌زراعت شده وخواه نشده‌باشد، اماعباسیانآن رسمرا برانداختند ومالیات را از روی محصول تعیین کردند .

راه ورسم عرب در طریقهٔ ارتزاق
(گذران زندگی)

دولت خلفاء قسمتی ازدرآمد را بابت حقوق کارمندان میـدادند ، و بقیه را میان نزدیکان و طبقات خاصه‌بعنوان انعام وجایزه ومستمری وغیره بخشش میکردند، آنهاهم برای حفظ مقام خویشآن اموالرا بزیر دستان میدادند، چه‌که جاه ومقام برایآنان سودمندتر ازپول بود، وباینطریق پول ازدست خلیفه بدستوزیران وامیران وازدست آنان بزیردستان وازدستآنهابیازاریان وکارگران وسوداگران می‌افتاد. ودرواقع پولی‌که ازکیسهٔ مردم درآمده بود، مجدد بکیسهٔآنان برمیگشت ومثل این بودکه‌کسی ازآنهاچیزی نگرفته است . شاید چنین تصورشودکه این نوع اقتصاد مخصوص تمدن اسلامی بوده ، اما در روزگارباستان، اغلب ملل دنیا (پیش ازاسلام) همین روش را داشتند .

مثلا اهالی آتن که جزء طبقات خاصهٔ یونان بودند کارمعینی انجام نمیدادند ، وکار مهمشان سیاست بازی، حضور وشرکت دراجتماعات رسمی، جشن‌ها وقدم‌زدن وگردش در باغهای عمومی آتن وشنیدن سخنرانی‌های فلسفی وسایر بود، ومعاششان از مقـرری ها و جایزه‌ها ومستمری‌هائی میگذشت که دولت یونان بآنان میداد، ودولت هم‌ازراه مالیاتویاغنیمتهای جنگی پرداختآن هزینه‌هارا تأمین مینمود وبطور کلی مـردم سایر شهرهای بزرگ نیز همینطور زندگی میکردند. برعکس در جـامعهٔ اسلامی‌که بواسطهٔ سخاوتمندی طبیعی عرب دسته‌ای ازاهالی هرشهرکوچك ویا بزرگ وحتی ده‌نشینانوایلات مسلمان، ازراه‌سخاوتمندی دیگران گذران داشتند و پیش از اسلام نیز عربها بهمان رویه زندگی میکردند. رئیس قبیله بجنگ‌میرفت وغنیمت واسیر میآورد وبه‌بزرگان قبیله میداد، وآنهـاهم میان افرادواتباع خویش تقسیم می‌نمودند ، و از آنرو



کوزهٔ لعابی ساخت شهر ری

گفته‌اند که عربها مردمی یغماگر و بخشنده‌اند. (نهابون وهابون) ویکی از ممیزات عرب آنکه اندوختن پول را ننگ میشمرد .

اما اینکه چرا ازمیان تمام صفات پسندیدهٔ عرب فقط این یك صفت (سخاوتمندی) با تمدن اسلام همزیست شد وازمیان نرفت دلیلش آنست که خلفاء برای بقای سلطنت خویش و جلب مردم با نفوذ، سخاوتمندی را لازم میدیدند، وهمینکه عباسیان بسلطنت رسیدند، اهمیت آنرا درك کردند وبرجود وسخاء افزودند، زیرا اگر غیرازآن میکردند مردمی‌که از راه سخاوتمندی گذران داشتند، برآنها میشوریدند وکارشان را میساختند.

درزمان خلفای راشدین صحابه (حضرت) رسول اندوختن مال را جایز نمی‌دانستند، و شاید مطابق عادت ومعمول عربها ازآن‌کار اباء میکردند وشایدهم برای حدیثی بودکه از پیغمبر (اکرم) روایت میشدکه فرمودند: چهل تاشصت بدنیست و ایوای برآنانی‌که صدها دارند. خلفای راشدین‌پول دربیت‌المال ذخیره نمیکردند، مسلمانان‌بجنگ وفتوحات مشغول بودند. شور دین درسر داشتند، باخلوص وایمان راه خدارا میپیمودند واعتنائی بدنیا نمی - کردند، وازآن‌گذشته مالیات آنقدر زیاد نبودکه چیزی پس‌انداز شود. اما بنی‌امیه برای جلب رضایت رجال دولتی ولشکریان برحقوقها ومستمری ها افـزودند. وازهرجا وهرکس پول‌گرفتند وفرزندان صحابه وبزرگان قریش را باپول وملك ومال مشغول داشتند،آنهاهم که درآمد خودرا بسیار دیدند قصر ساختند وکنیز وغلام خریدند، به شاعران و ندیمان و حاشیه‌نشینان انعام وجایزه دادند، واموال دولتی ازهمان راهی‌که گرفته میشد ازهمان‌راه بکیسهٔ مردم برمیگشت .

عبیدالله‌بن عباس، عبدالله‌بن جعفر، سعیدبن عاص وسایر بزرگ زادگان قریش بهمین طریق زندگی میکردند. سالی یکی‌دوبار ازمدینه بدمشق‌نزد معاویه ویزید میآمدند، پولهای زیادی ازآنان میگرفتند وبمدینه باز میگشتند و میان مردم مدینه پخش مینمودند. خلفاء هم این را میدانستند وآنچه بآنان میدادند پای مردم مدینه حساب میکردند. نه تنها مـردان (بزرگ زادگان) ایـن رویه را داشتند بلکه بانوهای محترمه نیز بهمین طـریق زندگی میکردند. مثلا (حضرت) سکینه دختر (حضرت) امام حسین وعایشه دختر طلحه و سایـر خانمهای محترمهٔ قریش‌گاه وبیگاه نزد خلیفه میآمدند، ازخلیفه پول میگرفتند وبمدینه باز میگشتند وآن پول را میان شاعران ومداحان وزیردستان‌خود تقسیم میکردند. مثلاگاه میشد که عایشه صدهزار درهم میگرفت وآن‌صدهزار درهم را بیرون‌شهر مدینه میان صدنفر تقسیم میکرد وخودش دست‌خالی بشهر میآمد. تاآنجاکه بیشتر این بزرگ زادگان بواسطهٔ همین بذل وبخشش ها غالباً وام دار میشدند ونادار میمردند .

عباسیان هم آن روش را ادامه دادند وچون درزمان آنان پول زیادتر شد، بذل و بخشش هم بهمان درجه افزایش یافت ومیان طبقات مختلف رواج گـرفت . مثلا (حضـرت)

امام موسی کاظم از مدینه به بغداد نزد مهدی خلیفه میآمد، خلیفه مقدار زیادی پول بآن حضرت میداد، وآن (بزرگوار) پولهارا درکیسه‌ها ریخته میان اهل‌مدینه تقسیم میفرمود. خلفاء نه تنها به بزرگ زادگان قریش بذل و بخشش میکردند بلکه بعاملان وکاتبان و سازندگان وشاعران وندیمان نیزپولهای فراوان میدادند، وآنها هم چیزی نزد خود نگاه نداشته به دیگران می‌بخشیدند، وچه بساکه پول مرحمتی خلیفه را در بارگاه خود خلیفه میان ملازمان خلیفه تقسیم میکردند تا آنانرا بآسانی نزد خلیفه ببرند.

تودهٔ مردم را با مهمانی خشنود میساختند

خلفاء وامراء سخاوتمندی‌را لازمهٔ بقای خود میدانستند وتودهٔ مردم را باساده‌ترین راه راضی‌میساختند، باینقسم که آنهارا باضیافت‌راضی نگاه میداشتند، خوان‌ها میگستردند وهزاران نفررا شب وروز شام و ناهار میدادند. از زمان خلفای راشدین این رسم معمول بود چه عرب ضیافت را دوست میدارد، پس از اسلام نیز این عادت باقی ماند وتوسعه یافت، زیرا برای جلب افراد قبایل ضیافت آنان بسیار سودمند بود تاآنجاکه توی کوچه وبازار خوان عمومی میگستردند، عبیدالله‌بن عباس نخستین مردکریمی‌است که سرکوی وبرزن خوان گسترد و تودهٔ مردم را خوراك داد. بسیاری از مردمان سخاوتمند اسلام این رویه را داشتند وهمه‌نوع بذل وبخشش میکردند چنانکه شرحش گذشت.

والیان با تدبیر اموی نیز از این راه مردم داری میکردند و سرکوچه‌ها خوان میگستردند. حجاج درشب های رمضان هرشب هزار خوان و در سایر روزها روزی پانصد خوان سرراه مردم میگسترد وبر هر خوانی ده نفر مینشاند، دراین خوان ده‌نفری، ده‌قاب شیرین پلو و ده ماهی تازهٔ بریان بود، خود حجاج درتخت روانی می‌نشست وبا تخت‌روان دراطراف خوانهاحرکت نموده وغذاهارا رسیدگی میکرد. روزی موقع بازدید خوانها قاب پلوی را دیدکه شکر نداشت، فوری دستور داد شکر بیاورند اما خوراك‌پز قدری دیر کرد وتا شکر رسید مهمان پلورا بی‌شکرخورده بود، حجاج همانجا خوراك پز را دویست تازیانه زد. مأمورین زیردست حجاج درسایر شهرها نیز چنان میکردند وبعضی از آنها روزی دوبار (شام وناهار) بعامهٔ مردم غذا میدادند. یوسف‌بن عمر والی هشام بن عبدالملك روزی پانصد خوان عمومی میگسترد، یزیدبن هبیره روزی هزار خوان عمومی میگسترد. سایر امراء وبزرگان اسلام همین روش را تعقیب میکردند و همه‌روزه عدهٔ زیادی از طبقات خاص‌وعام برسرخوان عمومی ابن طولون (درمصر) غذا میخوردند. بعضی‌ها هم بدون‌اینکه خوان بگسترند مردم را غذا میدادند. مثلا لؤلؤ حاجب خلفای فاطمی مصر روزی دوازده هزارنان بامقداری گوشت وغیره بمردم میداد ودرروزهای‌رمضان‌این مقدار دوبرابرمیگشت.

علاوه بر اطعام عمومی ازراه صدقه دادن مردم را راضی میساختند وهریك از خلفاء وامرا و وزراء هرروز مبلغی بعنوان صدقه میان مردم پخش میکردند.(درجلد دوم شرحش

گفته شد) بسیاری از آنان برای رضای‌خدا صدقه میدادند وبعضی هم ازروی جوانمردی‌باین عمل مبادرت میکردند.

اطعام مــردم باین نحو از ابتکارات مسلمانان نیست بلکه از روزگار باستان معمول بوده است. تودهٔ مــردم شهر روم بیشتر از راه طعام عمومی میزیستند و دولتیان همه روزه مقداری آرد وگوشت میان مــردم شهر تقسیم میکردند. بعضی از پادشاهان ایــران روزانه پانصد خوان برای مــردم میگستردند و بر هر خوانی نیم‌گوسفند بریان، ده گرده نان ، مقداری حلوا یا عسل وکاسه‌های پرازشیر یا شراب وظرفهائی پراز ماهی بریان مینهادند . مسلمانان در این قسمت از آداب ورسوم اجتماعی مانند بسیاری ازقسمتهای دیگر بایرانیان اقتداء نمودند .

خلفاء برای راضی نگاهداشتن خواص (غیر ازکارمندان دولتی) گاه بیگاه پول وملك وخلعت برایشان میفرستادند وبا اینکه مقرری بآنها میدادند. (شرحش گذشت) ولی مردم آزاده ازخلفاء دوری میجستند و انعام وجایزهٔ آنهارا نمی پذیرفتند و البته بیشتر این قبیل اشخاص ازصحرانشینان بودند، یعنی اشخاصیکه دچار تحملات شهری نشده بودند.

پس از بدبختی برمکیان این احساس (دوری از دستگاه های دولتی) شدت یافت و مردم باین عقیده شدندکه پول ومال دولتی باعث جوانمرگی وپراکندگی میگردد. میگویند مرد عرب صحرانشینی بواسطهٔ فقر وتنگدستی مورد ملامت زنش واقع گردید وشب و روز از وی سرزنش میدید که‌چرا بدستگاه خلافت نزدیك‌نمیشود ومانند دیگران خانهٔ تازه نمیسازد، وزر وزیور برای زن وبچه‌اش تهیه نمیکند وملك نمیخرد . عرب صحرانشین خطاب به‌زن خودکه ازقبیلهٔ باهله بوده این اشعار را میگوید :

ترجمه :

« باهلیه (زن آن مرد صحراگرد) مرا ملامت میکند که چرا از بزرگان دوری »
« میجویم وبرای خود ثروت تهیه نمیکنم، آن زن اطراف خود زنانی را میبیندکه درمال »
« وثروت غوطه‌ورند وگردن بندهای زرین‌وسیمین بگردن دارند، آیا اومیپسندد‌که عاقبت »
« من مانند عاقبت شوم جعفر ویحیی برمکی‌باشد وامیرمؤمنان آنطوربامن رفتارکند. من »
« میبینم‌که این‌جاه ومال در دهان شیرنهفته‌است، پس ای همسرعزیز بگذار من‌در فقر وفاقه »
« بمانم و با خاطری آسوده مرگ را استقبال کنم ودچار بیم وهراس نباشم .»

بخشش ودین

فقیهان وپرهیزکاران صدر اسلام و اوایل‌خلافت‌بنی‌امیه‌انعام وجایزهٔ خلفاء را نوعی رشوه می‌شمردند و ازقبول آن اکراه داشتند ، اما همینکه مزهٔ شیرین آنــرا چشیدند با منت پذیرفتند و از قبول آن افتخار ومباهات‌کــردند . چنانکه ذوالرمه میگوید :

ترجمهٔ شعر :

« پولهائی‌راکه من بدست‌آورده‌ام ارث‌کسان من نیست، دیه‌هم نیست، ازراه حرام » « هم نگرفته‌ام، بلکه خدمت بزرگان رسیده ام وازآنان دریافت داشته ام .» کم‌کم همان فقیهان وپرهیزکاران خودرا به‌بزرگان نزدیك ساختند وازآنان پول وملك تمنی‌کردند ، بعضی‌ها بنام صله، پاره‌ای باسم جایزه، عده‌ای بطور مقرری ازآنان پول میگرفتند و دستهٔ اخیر (مستمری خواران) بیشتر ازمستمندان ویتیمان وبیوه‌زنان بودند ، بعضی اوقات خلیفه یا امیر برای مصلحت روزگار باهرچه، برؤسای احزاب وقبایل ماهانه ومقرری میدادند و برای فرزندان انصار ومهاجرین وعلویان وطالبیان وخاندان قریش واعراب یمن وغیره مستمری تعیین میکردند .

علی‌بن عیسی وزیر مقتدر عباسی بطالبیان وعباسیان وفرزندان انصار مقرری میداد و ابن‌فرات (وزیر) برای فقیهان وعالمان ومردم خانواده ماهانه‌ای تعیین کرده بودکه مرتباً (ازپنج تاصد دینار درماه) پرداخت میشد. کافور اخشیدی فرمانروای مصراعتبار مخصوصی برای مخالفان خلفای عباسی تعیین کرده بودوهرکس ازخلیفهٔ بغداد میرنجید و پیش‌کافور میآمد ازآن اعتبار بهره‌مند میگشت .

خلفاء هم بنام مصالح عمومی همه‌نوع بذل و بخشش میکردند وصلهٔ شاعران را از بیت‌المال بنام مصالح عمومی میپرداختند واگر مورد انتقاد واقع میشدند خرده‌گیران‌را هم راضی میساختند ویا درمقابل نفوذ دینی آنان ساکت میماندند، همانطور که مهدی و هرون درمقابل انتقادات سفیان ثوری بواسطهٔ نفوذ دینی اوساکت ماندند .

استفادهٔ بزرگان اززیردستان

طرز استفاده وجیره خواری زیردستان از بزرگان (دردورهٔ تمدن اسلام) ذکرشد، اینك استفادهٔ بزرگان اززیردستان را شرح می‌دهیم - این بذل وبخشش هم نوعی از سخاوتمندی محسوب میشد با این فرق که بخشش بزرگان را صله‌وجایزه وتقدیمی زیردستان را هدیه میخواندند. هدیه‌دادن درآنزمان بخصوص‌دردورهٔ عباسیان بسیارشایع بود وهمینکه فرماندار تازه‌ای وارد شهری میشد اهالی آنشهر کنیز وغلام ورخت ولباس وپول وگاو وشتر و استر باو هدیه میدادند ، فـرماندار هم مقداری از آن هدیه‌ها را برای وزیر ویا خلیفه میفرستاد و اگر مدت فرمانداری او طول میکشید این هدیه ها بطور مستمری (سالانه) فرستاده میشد و اگر هدیه‌های سالانه نمیرسید فرماندار متمرد بشمار میآمد (مثل اینکه ما هم درهمان دوره هستیم. مترجم) .

پس سخاوتمندی به‌اشکال‌واسامی مختلف درمیان تمام طبقات‌آن ایام معمول‌بود ومقدار وکیفیت‌آن تغییرمیکرد. دراوایل امویان شتروگاو وگوسفند هدیه میدادند وخلیفه‌گاونر و گاو ماده وساربان ویاکنیز واسب ویاپول‌نقد وجنس بخشش میکرد . دراواسط دولت بنی‌امیه جامه وپارچه وکنیز وامثال‌آن بـرپول نقد اضافه شد و در زمان عباسیان بخشش پول زردو

جواهرات وملك وكاخ وپارچه‌های ابریشمی معمول گشت .

تملق‌گوئی و چاپلوسی و حیله‌گری

(بدبختانه) اکنون هم تملق‌گوئی‌وچاپلوسی درمیان اعراب مسلمان وغیرمسلمان طبیعت دوم شده وتاسرحدکمال‌رسوخ یافته است . بعضی ازعلمای علم اجتماع معتقدندکه این خوی طبیعی آنان میباشد. در صورتی که چنان نیست و اعـراب تدریجاً باین خصلت ناپسند خو گرفتند . عرب در ابتداء آزاد فکر بوده و استقلال و عـزت نفس داشته است، وچنانکه ملاحظه شد تاپایان دورهٔ خلفای راشدین هما‌نطور بودند ، ولی چون بنی‌امیه برای پیشرفت‌کارخود بمکر وحیله وسخت‌گیری متشبث شدند، رفته رفته افـکار مردم مقیدگشت وبه تملق‌گوئی و حیله‌گری‌آشنا شدند، خلفاء وبزرگان قوم نیز بنام (برد باری - حلم) همان رویه راپیش‌گرفتند وبامردم به تقلب وحیله وتملق رفتارکردند .

معاویةبن ابی‌سفیان دراین قسمت (حلم دروغی) ازهمه مشهور تر وازدیگران پیشقدم تر میباشد. ودرجلد چهارم این‌کتاب گفتیم‌که جگونه معاویه‌ناسزا وانتقاد اهل بیت ورؤسای احزاب را دربارهٔ خودش ودولتش میشنید وساکت میماند وجه بساکه بخرده‌گیران نیکوئی میکرد ، یا اینکه دشنام دهنده را نادان و گول میخواند جنانکه بـاشعبةبن غریض همانقسم رفتار کرد .

موقعی معاویه درخانهٔ‌کعبه شعبة بن غریض را دید وکسی‌را نزد وی فرستاده احضارش کرد، فرستادهٔ معاویه بشعبه گفت : امیرمؤمنان تورا میخواهد ، شعبه گفت : مدتـی‌است امیر مؤمنان (مقصود وی حضرت علی‌علیه‌السلام بوده است) شهید شده است‌آنگاه نزد معاویه رفت وبعنوان خلافت بوی سلام نکرد، معاویه گفت :

آن زمینی‌که درتیماء داشتی چه‌کردی ؟ شعبه‌گفت : هنوز هست، ازمحصول‌آن برهنه را میپوشانم و به همسایگان‌کمك میدهم، معاویه‌گفت ؟ آنرا میفروشی ، شعبه گفت : آری ، معاویه پرسید چند ؟ شعبه گفت : شصت هزار دینار واگر بمحصول قبیله‌آفت نرسیده بودآنرا به هیچ‌قیمتی نمیفروختم، معاویه گفت : درهرصورت قیمتش را گران‌گفتی، شعبه گفت : اگر این زمین متعلق بیاران خودت‌بود،آنرا بششصد هزار دینار میخریدی واهمیت نمیدادی ولی چون مال من است، اینطور میگوئی، معاویه گفت : حال‌که بهای زمین‌را گران‌گفتی، اشعار پدرت راکه درمرثیهٔ خود گفته برایم بخوان .

شعبه‌آن‌اشعار را خواند، معاویه گفت: بسیارنیکو گفته بهتر آنست‌که راجع بمن باشد، زیرا من از پدرت اولی‌هستم، شعبه‌گفت: هم دروغ میگوئی، هم پست هستی. معاویه گفت : فرض‌که دروغ میگویم دیگرجرا پست هستم، شعبه گفت : برای اینکه تو درجاهلیت واسلام مانند مردار بودی وهستی زیرا درجاهلیت باپیغمبرخدا صلی‌الله علیه (وآله) وسلم وقرآن جنگیدی تاآنکه‌خداوند تورا مغلوب ساخت، دراسلام فرزندان پیغمبر را ازحق خود محروم

ساختی، تو آنی که پیغمبر خداتو وپدرت را مانند بنده آزاد نمود. معاویه گفت : پیرمرد احمق شده، اورا بلند کنید، غلامان شعبه را ازجابلند کردند .

معاویه ابتداء بابردباری سپس بامال وآنگاه باشمشیر مخالفان را رام میساخت واگر نمیتوانست مخالفان راآشکارا بکشد بمکروحیله آنها را ازبین میبرد، یارانش این را میدانستند وباوی بمکروحیله رفتار میکردند تاهرچه بیشتر ازاواستفاده کنند وهمین طرز رفتاربزرگان بازیردستان وزیردستان بابزرگان سبب شدکه تملق وچاپلوسی معمول گردد و اساس سیاست معاویه برآن استوارشود . معاویه باهوش وکاردانی این خصلتها را ترویج کرد و آنرا حلم وعفو واغماض نامید وچون مردم هم معمولا ازپادشاهان خود پیروی میکنند درنتیجه تملـق و چاپلوسی وحیله گری بیشتردرمیان دولتیان شایع گشت، ولی معذلك عزت نفس وآزادیخواهی بکلی ازبین نرفت .

پس ازآنکه ایرانیان بیاری عباسیان ومخالفت امویان برخاستند ، ابومسلم خراسانی کاری کردکه آن عزت نفس ووفاداری بکلی ناپدیدگشت زیرا وی (ابومسلم) مردم رابمجرد تهمت میکشت وهرکس اگرچه بی گناه بود ازجان خودامان نداشت وطبعاً اینوضع، چاپلوسی وتملق وحیله گری را شایع ساخت[1]. پس ازپیروزی ابومسلم وتسلیم زمام امور بعباسیان میان آنان وعلویان اختلاف شدت یافت، منصور برای رهائی ازاین کشمکشها ابومسلم و بسیاری ازعلویـان را کشت وطبعاً میان ایرانیان وعباسیان وعلویان کینه های سختی پدیدآمـد، اما چون عباسیان نمیتوانستند ازایرانیان دست بکشند وبرای ادارهٔ امور مملکت بآنان محتاج بودنـد ازروی ناچاری ایرانیان رابکارهای مهم گماشتند ودرعین حال جاسوسان وخبرچینان دراطراف آنها تعیین کردندکه آشکار وپنهان گفتار ورفتارآنها رامراقب باشند . این جاسوسان وکارآگاهان دو دسته بودند: اول دار ودستهٔ (برید) که مأمورین آنها رامیشناختند ومیدانستند. دستهٔ دوم جاسوسان پنهانی که ازمیان کنیزان وغلامان وساقیان ونـدیمان وسازندگان وآوازخـوانان انتخاب میشدند، باین قسم که خلیفه کنیزی یاغلامی یاسازنی رابخوبی تربیت میکرد وبرای جاسوسی بوزیر یا سردار خود میداد، اتفاقاً وزیران و امیران نیز باخلیفه همانطور معامله داشتند .

جاسوسی، کینه توزی (پنهانی)، حسد ورزی طبعاً حیله گری وتملق وچاپلوسی بارآورد وهمینکه عزت نفس وآزادگی ومردانگی ازبین رفت، آنصفات ناپسند شایع شد، بخصوص موقعی که عنصرعرب ازکار برکنار شد وعنصر غیرعرب برای کسب مال وجاه ومقام بهمه نوع تملق

۱ــ جرجی زیدان ازروی تعصب عربی به رادمرد فداکارایرانی ابومسلم خراسانی نسبت بیوفائی وبی رحمی میدهد چه که وی (ابومسلم) درمقابل ستمکاری بی نظیرعربها درمورد ایرانیان قدمردانگی علم کرد ودشمنان ایران راکه دشمن آزادی وآبادی بودند ازپادرآورد وبرای تجدید استقلال وعظمت مملکت وملت خودجان را فداساخت وبنظر ماچنین آزاد مردی نه تنها مورد تجلیل وتعظیم ایرانیان میباشد بلکه تمام ملل آزادیخواه جهان چنین قهرمانی را ستایش میکنند . مترجم

وحیله گری دست زد وبدتر ازهمه استبداد وفساد در دستگاه‌های دولتی رواج گرفت وامیران وبزرگان غیرعرب که بزبان عربی سخن میگفتند باعرب‌ها معاشر شدند و سرانجام اعـراب (کسانی که بعربی سخن‌میگویند) بحال کنونی افتادند که جز حیله بازی وتملق ومجاز گوئی چیزی نمیدانند . البته مردمانی که چندین قرن فرمانروا و بانفوذ ومقتدر مانده‌انـد ازاین وضع مستثنی میباشند .

خانواده در تمدن اسلام

اساس خانواده دراواسط دورهٔ تمدن اسلام مانند امروزن بود. سابقاً راجع بزن صحبت داشتیم ومجدد چیزی نمیگوئیم، فقط پاره‌ای از ممیزات خانوادهٔ اسلامی را شرح میدهیم وآن عبارت از حجاب و تعدد زوجات وطلاق میباشد .

۱ ـ حجاب

اگر مقصود ازحجاب پوشانیدن تن و بدن زن است که وضع پیش از ظهور اسلام وحتی پیش ازظهور دیانت مسیح معمول بـوده و دیانت مسیح هم تغییری درآن نداده وتاآخر قرون وسطی دراروپا معمول بوده وآثارآن هنوز درخود اروپا باقی مانده است .

واگرمقصود ازحجاب زندانی‌ساختن زن درخانه و جلوگیری ازمعاشرت وی بامردان است بایدگفت که اینوضع میوه‌ای ازمیوه‌های درخت تمدن اسلامی میباشد وپیش‌ازآن شایع نبوده است، وهمینکه مسلمانان کاملا بازندگانی تجملی وعیاشی آشنا شدند قضیهٔ حجاب بیش‌از پیش شدت یافت وراجع بآن دقتهای فوق‌العاده مبذول گشت . سابقاً گفتیم که زن بدوی عرب درهمه چیز بامرد برابر بود وچه بسا که ازمیان همان چادرهای صحرائی زنانی درآمدند که درامور بازرگانی وادبی ودلیری وخردمندی وهشیاری‌وغیره نابغه محسوب میشدند ولی بعداز ظهور اسلام کنیزان واسیران فـراوان گشتند و مردان هم خوابه‌های متعدد یافتند. طبعاً زن و مرد ازهم بدگمان شدندوآن غیرت وعلاقه‌مندی سابق را ازدست دادند وچون اختیارات مرد بیشتر بود ازاوایل‌سلطنت امویان زنان درخانه محبوس گشتند و خواجگان سفید وسیاه برای مراقبت رفتارآنان معین شدند .

پرده پوشی‌سختی که امروز درخانواده‌های اسلامی‌معمول است موجبش همان بدگمانی مرد اززن وخودکامی نسبت بخانواده است که هرنوع لذت وخوشی را منحصراً بـرای خود میخواهد، درصورتیکه چنین وضعی بااصول‌تعالیم اسلام موافقت ندارد واگردرموضوع حجاب باآیات قرآنی مراجعه شود تفسیر آیات بیشتر بارفع حجاب (البته حجاب غیرمعقول که شرعاً وعرفاً مردوداست. مترجم) وفق میدهد، اماچه میتوان کرد که مردم میل دارند احکام دینی‌را مطابق فکر ونظروغرض خودشان تفسیر کنند واین مخصوص مسلمانان نیست بلکه پیروان هر دینی پس‌ازمتمدن شدن، میل دارند احکام دینی را مطابق میل خود تعبیرنمایند، مثلا درکتب مذهبی مسیحیان راجع بجلوگیری ازتعدد زوجات نص صریحی یافت‌نمیشود، اما‌اولیای امور

کلیسا تصور کردند که یك زن‌داشتن موجب سعادت خانواده وجامعه است ولذا ازروی پاره‌ای قرائن بعضی آیات را تفسیروتأویل کردند وتعدد زوجات راحرام دانستند، همینطور موقعیکه کنیز در میان مسلمانان فراوان شد زن ومرد مسلمان ازهم بدگمان گشتند ومردان درصدد محبوس ساختن زنان برآمدند وآیات واحکام را باآن‌نظرتأویل وتفسیر کردند و زن را ازهر جهت درتنگنا گذاردند تاآنجاکه زن گمان بردکارهائی برمرد حلال استکه بروی حلال نمیباشد والبته این اعتقاد ازروی ترس وناچاری پدیدآمدوبالطبع مهرودوستی زنان نسبت به مردان مبدل بترس و ریاکاری شد. مردهم که از راز زنان‌آگاه گشت ازمکر وحیلهٔ وی اندیشناك‌شد، اوراپشت پرده گذارد وخودش باکنیزان ومردان وغلامان سرگرم شد، بندرت بازن‌خویش‌هم سفره وهم بستروهمنشین میبودواورا موجودی مکار وحیله‌باز میدانست وافتخار مردان براین شدکه زن را ازحجله تاگور درخانه حبس کنند!

امابايد دانستکه ستمگری نسبت بزنان وخوار وذلیل داشتن‌آنان بانص صریح‌آیات قرآنی‌مخالف میباشد، زیرا قرآن مردان‌را مأمور فرموده‌که بازنان بدوستی‌ومهربانی‌رفتار کنند واینك نص‌آیهٔ قرآن :

(و من‌آیاته‌ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها وجعل بینکم مودة ورحمة) سورةالروم . آیهٔ ۲۰ .

ترجمه :

ازآیات‌الهی یکی‌اینکه‌برای شما ازنوع خودتان جفت آفرید تا بوسیلهٔ آنان آسایش یابید وخداوند میان شما و آنان دوستی ومهربانی برقرار ساخت واینك‌آیهٔ دیگر:

(ولهن مثل‌الذی علیهن بالمعروف) سورة البقره‌آیهٔ ۲۲۸.

ترجمه :

«همانطورکه‌شما حقی‌برزنان دارید زنها هم حقوقی دارندکه‌باید به‌نیکوئی اداء شود.» و آیهٔ دیگر:

(وعاشروهن‌بالمعروف) سورهٔ نساء آیهٔ ۲۳.

ترجمه :

« بازنان به نیکی معاشرت



یك بانوی مسلمان چرکس

کنید .»

امامردان جزخودکامی وشهوترانی چیزی نخواستند، بخصوص بعد ازپایان دورهٔ علم وتمدن وشیوع جهل وفساد که فقیهان نیزمطابق نظر تودهٔ جاهل رأی دادند، همانطورکه کشیشان مسیحی نیز در دوره‌های تاریك چنان بودند ومطابق فکر کوتاه ونظرپست محیط رأی وفتوی صادرکردندبویژه که ظلم واستبداد درممالك اسلامی‌شدت یافت ونتایج شوم آن برزن ستمدیده تحمیل شد، چه‌که در دورهٔ استبداد ، مردظلم حاکم را تحمل میکند چون زورش بوی‌نمیرسد ولی‌همینکه به منزل میآید خود ازهرحاکم ظالمی نسبت باهل خانه‌اش ظالم‌تر میشود وانتقام حاکم ظالم را اززن وبچه‌اش میگیرد . این وضع‌درتمام اجتماعات حال وگذشته معمول بوده که بعدازشیوع ظلم وفساد اوضاع خانواده‌ها نیزتیره میگردد ودر هرکشوری‌که دیکتاتوری حکمروا باشد معمولا مردخانه نیز باهل خانهٔ خود ستم میدارد وبرعکس اگردرمملکتی‌عدل وداد حکومت‌کند زن میتواند حق خودرا مطالبه‌کند و مرد هم از ادای حق زن خود داری نمی‌نماید وچه نیکو گفته‌اند‌که هرخانواده وخانه‌ای یك دولت‌کوچکی‌را میماند .

زنان مسلمان تااواخر قرن‌گذشته (قرن نوزده میلادی) چنان بودند وپیشوایان اسلام هم خواه ناخواه سکوت داشتند، کم کم بعضی‌ازنویسندگان‌مسلمان دربارهٔ حقوق زنان مطالبی نگاشتند ومعایب پرده رابرشمردند وبرادران خودرا بمبارزه برضد پرده پوشی برانگیختند وتاآنجاکه مامیدانیم نخستین‌کسی‌که راجع بزنان مسلمان وحقوق‌آنها مقالاتی انتشار داد مرحوم شیخ‌احمد فارس‌الشدیاق است‌که درمجلةالجوائب چاپ استامبول مطالب مفصلی‌منتشر ساخت . پس‌ازوی نیزبعضیها مطالب مختصری نوشتند وسرانجام قاسم بك امین دراواخرقرن نوزدهم‌کتاب مشهور تحریرالمرآة را تألیف ومنتشرنمود وحق مطلب را ازهرجهت اداءکرد بقسمی‌که برای هیچ‌کس جای سؤال وجواب باقی‌نماند .

۴ ـ تعدد زوجات یکی‌ازبدبختی‌های خانواده های اسلامی تعدد زوجات است، یعنی اینکه مرد هرچه بخواهد زن بگیرد ، شریعت اسلام تعدد زوجات را بااجرای شرایط بسیار سخت اجازه داده‌که تقریباً آنرا (تعدد زوجات) جزء محالات‌آورده است، مثلا نص‌آیه تصریح داردکه مرد میتواند ازیك تاچهار زن بستاند مشروط براینکه باهمهٔ‌آنان عدالت‌کند واگر نتواند عدالت‌کند بیش‌ازیك زن نباید بستاند واینك متن‌آیه :

فانکحواما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع فان خفتم الاتعدلوافواحدة ـ سورة ـ النساء آیهٔ ۳ :

ترجمه :

«دوتا وسه تا وچهار تا زن بگیرید، ولی اگر بیم داریدکه میان‌آنان بعدالت رفتار» «نکنید بیش ازیك زن نستانید .»

ودرجای دیگر قرآن میفرماید :

(ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرستم فلاتمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقه) سورة النساء آیهٔ ۱۲۸ .

ترجمه :

«هرگز نمیتوانید میان زنان عدالت کنید، اگرچه خیلی هم بآن موضوع علاقه مند باشید، پس دنبال هوی وهوس نروید وزن را سرگردان نگذارید .»

حال اگر مفهوم این دو آیه را باهم جمع کنید معلوم میشود که منع تعدد زوجات اقوی ازجواز آن میباشد ازآنرو مردان خردمند وباانصاف به یك زن اکتفاء داشتند وبا کنیزان هم بستر میشدند وازقلت نسل هم بیم نمیکردند زیراکنیزان فرزند میآوردند ودر هر حال تاکنون هم مسلمانان معمولی بیش ازیك زن دارند بقسمی که پنج ویا منتهی ده درصد مردم عادی با یك زن بسر میبرند و بقیه بیش از یك زن اختیار میکنند . اما طبقهٔ خواص چنانکه گفته شد معمولا یك زن میگیرند مگر اینکه موجبات مهمی تعدد زوجات را برای آنان ایجاب کند .

دستهٔ دیگری ازمسلمانان موضوع عدالت مصرح درآیهٔ (مبارکه) رابعدالت درنفقه (نه در محبت) تعبیر میکنند ودرهرصورت در اواسط دورهٔ تمدن اسلام مردمان متمکن وباجاه و جلال هم زنان متعدد میگرفتند وهم کنیزان متنوع (سفید وسیاه) نگاه میداشتند . اما زن نخستین غالباً بانوی حرم محسوب میگشت ولی زنان زرنگ و پرهیزکار خودشان کنیزان ماهرو بشوهران هدیه میدادند چنانکه زبیده زن هرون برای اینکه ازعشق شوهرخود نسبت به دنانیر (یکی ازکنیزان زیبای حرم) بکاهد چندین کنیز پری پیکر بهرون تقدیم نمود .

گاه همزنان برای ثواب آخرت زن جوانی برای شوهر پیر خود هدیه میدادند، شیخ جبرتی تاریخ نویس مصری میگوید زنان پدر من بسیار خدا ترس بودند، ازآن جمله یکی از آنها خیلی به پدرم محبت میکرد وازمحبتهای اواینکه گاه وبیگاه کنیزان ماهروی باپول خود میخرید وآنانراآرایش میکرد وجامهٔ فاخر میپوشانید وپیش پدرم میفرستاد تاخدا اورا (زن پدرم را) پاداش بدهد، پدرم که اینرا میدید علاوه برکنیزان تقدیمی اوزنان دیگری اختیار میکرد واین خانم نیکوکار، بردبار برعکس سایرزنها ابداً بدش نمیآمد وبآن عمل اعتراضی نداشت .

۳ ـ طلاق

درمورد طلاق هم مانند تعدد زوجات میان دانشمندان اسلامی اختلاف نظر هست، بعضیها آنرا (طلاق را) مکروه میدانند، زیرا آیات و احادیث متعددی درمکروه بودن طلاق واردشده است ازآنجمله آیهٔ ذیل:

(وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلها ان یریدا اصلاحاً یوفق الله بینهما) سورة النساء آیهٔ ۳۹ .

ترجمه :

«اگر بیم جدائی میان زن وشوهر رفت کسی از خاندان زن وکسی از خاندان مرد» «برگزیده شود ومیان آندو آشتی بدهد، خداوند آنانرا دوست هم میسازد .»

واین آیه :

(فان کرهتموهن فعسی ان تکرهوا شیئاً ویجعل‌الله فیه خیراً کثیراً) سورة النساء آیهٔ ۲۴.

ترجمه:

«میشود که زنتان‌را نمی‌پسندید ولی‌باید بدانید که گاه هم چیزی یا کسی‌را نمی‌پسندید» «وخداوند درهمان چیز یا کس‌سود بسیار نهفته است».

واین‌حدیث :

ابغض‌الحلال عندالله‌الطلاق ـ گرچه طلاق حلال است اما خدا آنرا دوست ندارد ، با این‌همه بسیاری از صحابه بطور وفور زن میگرفتند و طلاق میدادند چنانکه (حضرت امام) حسن ۲۵۰ تا ۳۰۰ زن اختیار فرمود وبسیاری را طلاق داد و پدر (بزرگوارش) بالای منبر میفرمود پسرمن‌حسن‌زنها را زود زود طلاق میدهد باوزن‌ندهید، مغیرة‌بن‌شعبه نیز بهمین‌تعداد (۲۵۰ـ۳۰۰) زن گرفت وطلاق داد، ولی درهرحال‌بزرگان‌اسلام طلاق‌را مکروه میدانستند چنانکه از فرمایش‌امام‌علی (حضرت‌امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام) نیزهمانطور مستفادمیشود و تایك موجبی‌کلی پدید نمیآمد طلاق واقع نمیشد و بیشتر در خانواده‌های عادی طلاق‌رخ میداد .

یکی ازموجبات‌کثرت‌طلاق همانا حجاب میباشد، زیرا جوانی‌که زن نادیده رامیگیرد یگانه امید وراه‌گریزش طلاق استکه اگر اورا دید ونپسندید باطلاق‌خود راخلاص میسازد درصورتیکه مقررات اسلامی صریحاً تأکیدکرده‌که مرد میتواند (وباید) پیش‌از نامزدی‌عقد زن‌خود را ببیند واگر باین‌روایات عمل‌شود البته طلاق‌کمتر میگردد. این‌را هم باید گفت که درپاره‌ای موارد طلاق ازنظر امورخانوادگی سود فراوان دارد وملتهائی‌که طلاق را تحریم‌کرده‌اند ازآن فواید محروم هستند[۱].

۱ــ جز جرجی‌زیدان درین باره قطعیت حتمی ندارد.

۲ــ دربارهٔ‌حجاب وتعدد زوجات وطلاق نه‌تنها میان علمای‌اسلام‌بلکه میان‌علمای علم‌اجتماع (چه مسلمان وچه غیرمسلمان) اختلاف استکه ازنظرسعادت جامعه وافراد سود وزیان این سه‌کار تا چه‌حد میباشد. مثلا راجع به‌تعدد زوجات: هم‌اکنون درآلمان هرمردی میتواند قانوناً بیش ازیك‌زن بگیرد زیرا تعداد مردکم‌است. ودرکلیهٔ ممالك دنیا (عملا)کمتر مردی‌فقط بایك‌زن بسرمیبرد منتهی مردان غیر مسلمان‌بطورمحرمانه وغیر مشروع بازنانی‌جز زن‌خود مربوط میشوند. ودیانت اسلام‌این عمل مخفی وغیر مشروع را بصورت قانونی درآورده‌که نسبت بزن تعدی نشود و همینقسم دربارهٔ حجاب ومضار ومنافع آن‌گفتگوهائی استکه شرح آن موجب تطویل خواهدشد ودرهرحال به‌تصدیق علمای‌علم اجتماع وحقوقدانهای شرق وغرب شریعت مقدسهٔ اسلام برای زنان‌حقوق ومزایائی‌مقرر فرموده‌که زنان غیرمسلمان ازآن محرومند وازآن‌جمله الغای‌مالکیت وشخصیت حقوقی زن بعد از شوهرکردن استکه‌زن غیرمسلمان بدون اجازهٔ‌شوهر حق‌مداخله دراموال‌شخصی خود ندارد ودیانت اسلام‌زن شوهردار راکاملابردارائی خودش مسلط ساخته‌است. مترجم

زندگی خانوادگی

۱ - خوراك

خوراك عرب پیش از اسلام شیر و فرآورده‌های شیر (کره - پنیر و امثال آن)، خرما و گوشت بـود کـه بطور ساده و خیلی هم ساده مانند صحرانشینان امروز میخوردند و بیشتر از شیر و گوشت شتر استفاده میکردند و گـاه هم از آن مـواد خوراك مرکبی میساختند مانند شریدکه از گوشت و شیر و نان تهیه میشد، گاه هم خوراکهائی از شیر و آرد می‌پختند و آنرا رغیده یارهیده یاعصیده میخواندند و گاه از روغن و آرد غذائی میساختند که نامش بکاله بود، و یاآرد وروغن وعسل‌را باهم مخلوط کرده خوراکی تهیه میکردند که اسمش وضیعه بود، خلاصه آنکه ازاین ترکیبات قریب چهل جورخوراك آماده میساختند.

البته این خوراکها درمنزل مردمان متمکن ودرمهمانی‌ها یافت میشد امافقیران کمتر گوشت شتریا گوسفند میخوردند بلکه ازگوشت سوسمار و ملخ و سوسك وعقرب خودرا سیر میکردند واگرآنهم پیدا نمیشد باخوراك دیگری‌شکم خودرا پرمینمودندکه عبارت ازکرك شترآلوده بخون‌بود، باینقسم که کرك شتر را درخون پخته آنرا میخوردند واین‌خوراك را علهز میگفتند و بطوریکه ابن‌خلدون درجلد اول کتاب خود صفحهٔ ۱۷۰ مینویسد حال طایفهٔ قریش‌بهمین قرارها بوده است وچه‌بساکه ازپوست بینی شتر وشاخ گاو وگوسفند وسم آنها و کف پای شتر و ناخن آن خوراکی تهیه‌کرده سدجوع مینمودند، دیگر از غذاهای اعراب جاهلیت‌چیزی بنام قره‌بود یعنی‌کمی آرد ومقداری پشم وموی‌شتررا میجوشاندند ومیخوردند وبجای آب خون‌شتر ویاچکیده شکمبهٔ شتر مینوشیدند .

پس‌از پیدایش‌اسلام عراق وفارس (ایران) ومصر بدست عربها فتح‌شد وعربها ازمشاهدهٔ تمدن روم و ایران بوحشت افتادند بقسمی‌که نمیدانستند چه بکنند، مثلا موقعی مرد عربی کیسه‌ای پراز کافوریافت وچون تاآنوقت (زمان فتح ایران) کافور ندیده بود گمان‌کرد نمك است، لذا قدری ازکافور بجای‌نمك درغذا ریخت ولی آنرا خوشمزه ندید، وتمام‌کیسهٔ‌کافور را بیکنفر ایرانی دربرابر دریافت جامهٔ‌کهنه واگذارد درصورتیکه بهای آن جامهٔ‌کهنه‌بیش از دو درهم نمیشد، موقع دیگر عربها نان لواش را دیده‌کاغذ تصور کـردند، اما بزودی با خوراکهای بیگانه آشنا شدند وطرز خوراك پختن‌را آموختند، ودراین مورد بیش‌از همه‌از ایرانیان (مثل‌سایر چیزها) تقلید نمودند، وچون‌اسلام خورد وخوراك لذیذ را نهی نکرده است عربها ازهمه نوع‌خوراك بهره‌مند شدند.

از زمان بنی‌امیه مسلمانان بیشتر متوجه تجملات گشتند ونخستین بار معاویه‌خوراکها وشربت‌های ایرانی را معمول داشت وخلفاء وسایرمردم ازاو تقلیدکردند و همینکه پول‌آنان زیادشد درخوراك وپوشاك ها تفنن‌کردند ونوعی غذا تهیه نمودندکه آنرا سکباج میگفتند و عبارت از آب‌گوشت وسرکه وگوشت‌کبك بوده‌که میان عربها سیدالمرق (بهترین خورش) لقب داشته است. دیگرازخوراکهای عالی‌آنروز عربها فالوذج یاپالوده بوده‌که نوعی‌شرینی

است، همینقسم لوزینه شیرینی دیگری است که از بادام وشکر ومغز گردو و گلاب میساختند. کم‌کم در خوراکها سبزی و گوشتهای مختلف وچاشنی‌ها وادویه‌های گوناگون بکار بردند و ازغذاهای متنوع بهره‌مند شدند.

۲ - لباس - پوشاک

لباس‌عرب‌درزمان جاهلیت

لباس عرب در زمان جاهلیت مثل‌همه چیز آنها ساده بود چنانکه امروز هم عربهای بیابان‌گرد بهمان‌حال هستند، عربهای آنروزقبا وشلوار نمیپوشیدند، لباس‌آنان پیراهن بلند سرتاسری، عمامه و عبا و یارداء بوده است، سپس شلوار وقبا را از ایرانیان گرفتند و بکار بردند، عربها کفش و چکمه نداشتند فقط بعضی از اشخاص محترم گاه گاه کفش میپوشیدند ، پیراهن عربها معمولا کوتاه بوده و تاروی زانو میآمده است و شمشیرها را حمایل میکردند.

بهترین نمونهٔ لباس عرب لباس (حضرت) رسول اکرم میباشد، بطوریکه مینویسند (سیدانبیاء) برد را دوست‌داشتند وبرد برمیکردند بخصوص بردی‌که رنگ آن قرمز



ابریشم‌کاری مخملی بافت ویلیام موریس در سال ۱۸۸۴ میلادی
موزهٔ ویکتوریا و آلبرت

و آستینش کوتاه بود وتامچ دست میرسید ، گاه هم جامهٔ قرمز رنگ میپوشیدند و روی آن ردای کوتاهی برمیکردند که تازانو میرسید وچکمه وکفش‌پا میکردند. پیغمبر(اکرم) پوشیدن جامهٔ بلند را نهی فرموده گفتند : لباسی که روی زمین کشیده شود علامت تکبر و غرور

پوشنده است واز فرمایشات آن بزرگوار است که فرمود لباسی که روی زمین کشیده شود باید باتش بیفتد. عربها جز پنبه و پشم مواد دیگری در بافندگی بکار نمیبردند.

فقط آنان که بشام وعراق برای تجارت یا گردش سفر میکردند ازجامه‌های عالی آن بلاد برای خانوادهٔ خویش سوغات میاوردند و کسی که چنان کاری میکرد میان قبیله‌ها شهرت می‌یافت ودر اوایل اسلام این وضع بسیار معمول شد. مشهور است که عبدالله بن عامر نخستین عرب خزپوش است، ومختار بن ابی‌عبیده اولین عربی است که جبهٔ سیاه پوشیده‌است وجبر بن مطعم برای اولین مرتبه میان عربها طیلسان بر کرد همینقسم لباسهای دیگری که عربهای مسلمان از ایرانیان تقلید کردند.

معمولا بزرگان قوم بپوشیدن لباسهای نو و تازه اقدام میکردند وسایرین پیرو آنها میشدند، وچنانکه گفته شد معاویه وعمال معاویه پیش از دیگران تجملات ایرانیان را معمول ساختند، زیاد بن ابیه امیر عراق بعادت ورسم ایرانیان قبای حریر میپوشید وچکمه‌های ساخت بصره پامیکرد.

کم کم سایر امویان جامه‌های حریر و ابریشم پوشیدند ودر آن قسمت تفنن کردند و مردم هم درپوشیدن پارچه‌های گل دار پر نقش ونگار از آنان تقلیدنمودند وبسیاری ازلباس‌های رومی رانیزمعمول داشتند اما چون میخواستند ملیت وسادگی خودرا نگاه‌دارند درعین حال برسم دیرین عمامه سر میگذاردند و شمشیر را روی کتف می‌انداختند، احنف میگفت مادام که عرب عمامه سر بگیرد وشمشیر را حمایل کند عرب باقی میماند.

لباس عرب در دورهٔ تمدن

در دورهٔ عباسیان که همهٔ کارها بدست ایرانیان افتاد عربها دربسیاری از آداب ورسوم واز آنجمله لباس پوشیدن پیرو ایرانیان شدند و بطور رسمی از اوایل حکومت عباسیان مقرر گردید بطرز ایرانیان جامه بر کنند. منصور درسال ۱۵۳ هجری بهرجال دولتی فرمان‌داد بجای عمامه قلنسوه (نوعی کلاه ایرانی) سر بگذارند قلنسوه کلاه درازی که آنرا باچوبهای نازك ازتو مرتب میساختند واگر بعضیها اصراری بعمامه‌سر گذاردن داشتند روی قلنسوه عمامهٔ نازکی می‌بستند، دیگر آنکه منصور مقرر داشت عربها مانند ایرانیان شمشیررا بکمر بهبندند وهمانطور که جامهٔ سفید شعار امویان بود، عباسیان جامهٔ سیاه‌رنگ را شعارخود قرار دادند وهرکس برخلیفهٔ عباسی وارد میشد مجبوربود روپوش سیاهی بر کند که آنرا (سواد) میگفتند منصور رجال دولتی‌را وادار ساخت جبه‌های سیاهی‌بپوشند که روی‌آن این‌آیه‌را نوشته‌بودند: فسیکفیکهم‌الله وهوالسمیع‌العلیم. منصور بعمال خود فرمان داد که درسراسر ممالك اسلامی این نوع لباس پوشیدن مجری گردد.

از آن‌روز عربها به‌تقلید ایرانیان لباس بر کردند، بخصوص دولتیان که مثل ایرانی‌ها قبا وشلوار وجوراب وطیلسان وچکمه وغیره می‌پوشیدند، اما تودهٔ مردم همان لباس‌قدیم‌عرب

را به‌تن‌داشتند، سپس‌هر دسته وطبقه‌ای‌لباس‌مخصوصی یافتند، فقیهان وعالمان‌عمامهٔ سیاه آستر‌داری سرمیگرفتند، وجبهٔ‌سیاه می‌پوشیدند. نخستین کسی‌که لباس‌عالمان‌را باین‌شکل درآورد، ابویوسف قاضی هرون بود ، وی مقرر داشت قاضیان (کلاه بلند) سر بگذارند و جبهٔ نسازك بپوشند، ولی این شکل لباس باختلاف زمان ومکان تغییر می‌کرد ، و شرح آن موجب تفصیل خواهدشد .

تودهٔ مردم مطابق‌کار وزندگی وآب‌وهوا لباس برمیکردند وخلاصه اینکه مردان‌عمامه سرمیگذاردند، لباده وقبا وشلوار وپیراهن وجبه وجوراب ونعلین وکفش‌داشتند، ولباس‌آنان شبیه لباس مصریان و سوریان (مردم سوریه) در صدسال قبل و مانند لباس ملاهای امروز بوده است .

جامهٔ بزم وعطر و خضاب

رجال دولت و بزرگان برای بزم عیش و نوش جامه‌های مخصوصی برمیکردندوآنرا جامهٔ‌بزم (ثیاب‌المنادمه) میخواندندکه ازپارچه‌های رنگین (زرد ـ سرخ ـ سبز) شفاف‌تهیه میشدسپس آنرا باعطر ومشك خوشبو میساختند، لباس‌منزل (مانند پی‌جامه) ولباس سفر نیز جداگانه بود.

عطر زدن وخودرا خوشبو ساختن از علامت تمول و اشرافیت بود، چه‌که میگفتند سه چیز نشانهٔ بزرگی است: « عطر زدن ، سوار اسب شدن، فصیح سخن گفتن.»

خضاب‌هم درآن‌ایام معمول بود وآنرا از ایرانیان وایرانیان ازهندیان‌آموخته‌بودند.

میگویند نخستین مرد عربی که ریش خودرا خضاب مشکی‌کرد ، عبدالمطلب بود و بعضی آنرا بمغیرةبن شعبه نسبت میدهند، پس‌ازظهور اسلام خضاب یعنی رنگ‌کردن موشایع ومتنوع گشت . مثلا با زعفران خضاب زرد وبا حنا خضاب سرخ وبا رنگ خضاب سیاه و با گوگرد خضاب سفید صورت‌میگرفت. نخستین‌کسی‌که ریش‌خودرا با زعفران زردکرد جریر شاعربود، حسان‌بن ثابت سبیل و موهای اطراف دهان خودرا با حنا قرمز میکرد، و باقی ریش را سفید میگذارد و از دور مثل شیری مینمود که دهانش خون آلود باشد ، زنان هم خضاب میکردند، چنانکه تا امروز نیز خضاب درشرق معمول میباشد وعموماً بارنگ وحنا خضاب میکنند وکمترزعفران بکار میبرند، درعصرحاضرخضاب با گوگرد دیده نشده است.

جا ومنزل اعراب

عربهای پیش‌از اسلام درچادرها میزیستند، وبا شتر وگاو وگوسفند خویش ازاین صحرابآن صحرا میرفتند. وعده‌ای ازآنان درشهرهای مکه ومدینه وطایف اقامت داشتند وهمین خانه بدوشی و چادرنشینی آنها موجب شدکه درجنگها پیروزگردند .

عربها پس ازآنکه شهرهارا گشودند، بعادت دیرین درخارج شهر توی چادر ماندند ویا در اردوگاه‌های خویش کوخ هائی ازنی بنا کردند وسعی داشتند که میان آنان ومدینه

آب نباشد، اما پس ازچندی کوخهای نبین آنان آتش گرفت وبا اجازهٔ عمر خانه هائی در خارج شهرهای (تازه گشوده) با آجرساختند، عمر میترسیدکه مبادا مسلمانان شهرنشین و تن‌پرور بشوند، لذا موقع ساختن کوفه بآنان تأکیدکردکه دیوارها را بلند نسازند و هیچ کس بیش ازسه اتاق نسازد، ودرهرحال ساده بسازند تادچار اشرافیت وتن‌پروری‌نگردند. عمرتاآخر دوران خود اجازهٔ زراعت به مسلمانان ندادکه مبادا پای‌بند محصولات کشاورزی بشوند، اماتمدن وتجمل برسخت‌گیری‌های عمرغلبه‌کرد ودرمدت‌کوتاهی مسلمانان شهرهای تازه‌ای ساختند و در شهرهائی‌که خود فتح‌کرده بودند ، کاخهای عالی بنا کردند و مانند بزرگان ایران وروم وغیره بناهای عالی بهم زدند .

طرز ساختمان در اسلام

درآنروز هرملتی با رعایت محیط و مقتضیات خود نوعی ساختمان مخصوص بخود داشت‌که آنرا خود پدید آورده ویا از دیگران گرفته بود. مهمترین اسلوب های ساختمانی آنروزاسلوب بیزانس (رومی) درشام ومصر واسلوب ایرانی درفارس وخراسان واسلوب گوتیك در اندلس بود. عربها برای ساختمان از مهندسین ایرانی و رومی استفاده‌کردند و مطابق‌ذوق شرقی اسلامی خود تغییرات وابتکاراتی درآن اسلوب ها دادند و درنتیجه یکنوع اسلوب اسلامی بخصوصی پدیدآمدکه آنرا طرز معماری شرقی یا عربی میخوانند وبمناسبت محیط وآب وهوا وحکومت ها به سه طرز مختلف درآمد ودرسه دورهٔ بزرگ اسلامی معمول بود از اینقرار :

۱ــ دورهٔ عربی رومی ـ قدیمی‌ترین ساختمانهای اسلامی مربوط باین دوره است که از اسلوب بیزانس (روم) اقتباس شده ودراثرتوسعهٔ تمدن اسلامی به‌پنج شکل درآمده است. اول اسلوب سوری نمونهٔ آن جامع اقصی دربیت‌المقدس وجامع اموی درشام . دوم اسلوب مصری نمونهٔ آن جامع عمروعاص در فسطاط است . سوم اسلوب افریقائی نمونهٔ آن جامع قیروان میباشد. چهارم اسلوب صقلبی‌که در سیسیل (ایتالی) معمول بوده ونمونهٔ آن دژهای زیزاوکوبا وغیره است . پنجم اسلوب اندلسی ونمونهٔ آن جامع قرطبه وپاره‌ای آثار اسلامی درشهر طلیطله است‌که پیش‌ازپایان قرن دهم میلادی ساخته شد .

۲ــ دورهٔ عربی خالص ـ دراین‌دوره ساختمانها دارای اسلوب مخصوصی بوده‌که‌فقط ذوق عربی درآن بکار میرفته و ازاسلوب رومی‌کاملا دور میشده است وآن نیز بدوقسمت‌تقسیم میگردد: اول اسلوب مصری‌که میان قرن دهم و پانزدهم میلادی معمول بوده، جامع‌الظاهر وجامع سلطان حسن (قاهره) که توسط سلاطین ممالیك ساخته شده، نمونه‌ای از آن طرز معماری عربی میباشد. دوم: اسلوب عربی اندلسی و عبارت از ساختمانهائی است‌که بدست اعراب پس‌ازقرن دهم میلادی در اندلس بنا گشته ونمونهٔ آن عمارات غرناطه واشبیلیه است که هنوزهم آثارآن موجود میباشد .

۳ـ دورهٔ مختلط ـ که آن نیز به پنج قسمت تقسیم میشود: اول اسلوب عربی اسپانی میباشد. دوم اسلوب عربی یهودی ونمونهٔ آن کنیسه‌های یهود در طلیطله است که خرابه‌های آن هنوز باقی میباشد. سوم اسلوب ایرانی وعربی و نمونهٔ آن مسجدهائی است که ایرانیان درشهرهای اسلامی بخصوص دراصفهان بنا کرده‌اند. چهارم اسلوب هندی وعربی ونمونهٔ آن برج کتاب وهیکل بندرابندو دروازهٔ علاءالدین میباشد . پنجم اسلوب عربی مغولی ونمونهٔ آن عمارت تاج محل وقصرشاه وبسیاری ازمساجد هندی است که درزمان استیلای مغول‌های مسلمان درهند ساخته شده است .

اما جا ومنزل مردم ازحیث اسلوب ساختمان بمناسبت آب و هوا ودوره های تمدن فرق میکرده‌است والبته ازنظر فقر وثروت هم اختلاف بسیارداشته است و ازکوخ های پست شروع میشده وتا کاخ‌های بلند پایان می یافته است وهنگامی‌که از تمدن وتجمل مسلمانان صحبت بداریم مختصری هم ازکاخ ها و سایر ساختمانهای عالی اسلامی گفتگو میکنیم .

حضاره و یا ثروت وتجمل و تمدن ممالك اسلامی

مقصود ازکلمهٔ حضاره درزبان عربی موقع وزمانی‌است که دولتی به منتها درجهٔ عظمت وثروت رسیده ملك وملت ازانواع تجملات ونعمت‌ها بهره‌مند میگردند و دولت های اسلامی از اواسط قرن‌دوم هجری تا اواسط قرن چهارم درزمان عباسیان (دربغداد) ودرقرن‌چهارم هجری دراندلس تحت حکومت امویان و از اواسط قرن چهارم تا اواسط قرن ششم هجری در دورهٔ فاطمیان (مصر) دارای چنان وضع عالی وتمدن وتجمل عظیم گشتند .

تجمل وتمدن آنروز ممالك وملل اسلامی بدوقسمت بزرگ تقسیم میگردد: اول قسمت مربوط به ساختمان شهرها وکارخانه‌ها وکاخ ها ومسجدها . دوم قسمت مربوط بوسایل عیش وخوشگذرانی واستراحت وتجمل که درنتیجهٔ ثروت های هنگفت بدست میآمده است. اینك ابتداء ازشهرهای‌آن دورهٔ پرافتخار صحبت میداریم، سپس ازساختمانهای‌عالی‌آنزمان گفتگو میکنیم و درپایان ازمقدار ثروت و تجملات ووسایل‌استراحت وخوشگذرانی سخن‌میگوئیم .

شهرها

صدها شهردرآسیا واروپاوآفریقا ازتمدن وفرهنگ اسلامی بهره‌مند وآباد شد، پاره‌ای ازآنانرا مسلمانان خود ساخته‌اند وپاره‌ای هم قبلا ساخته وپرداخته بوده ومسلمانان آنراگشوده‌آبادتر نمودند. درجلد دوم این کتاب درقسمت مربوط بشهرهای اسلامی وتمدن وثروت وتجمل آن بلاد فقط از بصره وکوفه وفسطاط وبغداد گفتگو نمودیم و اینك بقیهٔ آنرا دراین فصل میگوئیم.

در مصر

مساحت اراضی مزروع

کشور مصراکنون (درموقع تألیف‌کتاب ۱۹۰۵ میلادی) رو به‌یك نهضت فوق‌العاده اقتصادی پیش میرود تا آنجاکه مردم ازعکس‌العمل آن بوحشت افتاده‌اند وآنرا عجیب وغریب میشمارند، زیرا درمدت یك قرن مساحت اراضی مزروع شش برابرشده وقیمت هرچیز ترقی کرده‌است[1] چه‌که درزمان ممالیك مساحت اراضی مزروع مصر یك میلیون کسری (جریب) بوده و اکنون بهشت میلیون رسیده‌است وبهای هرجریب زمین مزروع ازشانزده هفده گینه (لیرهٔ مصری) به صد صدوپنجاه گینه وبیشتر تجاوز کرده عجیب آنکه مردم این عصر هشت میلیون جریب اراضی مزروع را برای مصر زیاد میدانند درصورتیکه دردورهٔ تمدن اسلام

۱ــ درسالهای ۱۳ و۱۴ . الهلال مقالات مفصلی دربارهٔ نهضت مالی مصر نگاشتیم. مؤلف

مساحت اراضی مزروع بیست وپنج میلیون جریب بوده‌است. درجلد اول این کتاب گفتیم که مطابق گفته و نوشتهٔ مورخان معتبر (عرب) اراضی مزروع مصر بیست‌وپنج میلیون جریب میشده‌است. اما دانشمندان معاصر مطابق عادت معهود خود گفتهٔ مورخین اسلام را دروغ و مبالغه و بی‌اساس پنداشته‌و گفتهٔ ماراتکذیب کردند درصورتیکه‌مسلمانان وعربها درمورد تألیف تاریخ بیش‌ازهرملت دیگردقت داشته‌اند وآنرامانند مسائل‌دینی باسناد معتبر نقل‌میکرده‌اند.

کسانی که نسبت باخبار فوق اظهار تردیدکرده‌اند مورد ملامت نیستند زیرا معمولا هر چیزی ازنظرعامهٔ مردم با چیزهای مشابه آن مقایسه میشود یعنی اگر ثروت عمومی مصردر دوقرن گذشته مقیاس باشد البته تصدیق گفتهٔ مورخان اسلام دربارهٔ ثروت آنروزهای مصر (دورهٔ تمدن اسلام) عجیب بنظر میرسد اما اگر بمردم معاصر بگوئیم که پس‌ازده سال دیگر اراضی مزروع مصر ده میلیون جریب خواهدشد گفتهٔ مارا می‌پذیرند چراکه خودشان می‌بینند درظرف ده دوازده سال یك میلیون اراضی مزروع این کشور به هشت میلیون جریب بالغ شده ولی اگر در اواسط قرن نوزدهم میلادی چنین سخنی گفته میشد آنرا محال می‌دانستند چون درآنروزها (اواسط قرن نوزده میلادی) حداکثر اراضی مزروع مصررا تا هفت میلیون جریب تصور میکردند چنانکه دکترکلوت بك درکتاب خود موسوم به Aperçu Sur Legypte چاپ 1840 اراضی مزروع مصررا چنین تشریح میکند :

	اراضی مزروع	اراضی غیر مزروع	جمع کل
مصر پائین	۲/۲۴۹/۰۰۰	۱/۵۵۱/۰۰۰	۳/۸۰۰/۰۰۰
مصر میانه	۸۵۶/۸۲۶	۷۶۳/۱۷۴	۱/۶۲۰/۰۰۰
مصر بالا	۷۵۰/۴۰۰	۸۴۳/۶۰۰	۱/۵۹۴/۰۰۰
	۳/۸۵۶/۲۲۶	۳/۱۵۷/۷۷۴	۷/۰۱۴/۰۰۰

با این حساب کشور مصر حداکثر میتواند ۷/۰۱۴/۰۰۰ جریب اراضی مزروع داشته باشد والبته کسیکه حساب وعقیده‌اش چنین‌است باور نمیتواندکه پس از ده دوازده سال مصر دارای دوازده میلیون جریب مزروع خواهد شد .

شمارهٔ مردم

همینقسم راجع بشمارهٔ مردم مصر آن تصور غلط پیش میآید یعنی اگر دراواسط قرن نوزدهم میلادی پیشگوئی میشد که جمعیت مصر بزودی ده یا دوازده میلیون خواهد شد آن حرف را جزء اوهام و خرافات شرقی میگفتند؛ چنانکه همان دکترکلوت بك درکتاب خود گفته است که اغراق‌گوئی عادت شرقیان میباشد ، دکتر مزبور ازآنرو آنرا نوشته‌که درآنموقع جمعیت مصر از سه میلیون بیش نبوده‌است والبته باآن مقیاس تصور چهار برابر شدن جمعیت برای وی مشکل مینمود ـ ما این‌سخن‌را ازروی گزافه نمیگوئیم، دکترکلوت بك‌مورخ فرنگی درسال ۱۸۴۰ جمعیت مصر را سه‌میلیون دیده ولذا دربارهٔ نفوس کشورمصر چنین اظهارنظر میکند:

«مورخین یونانی نوشته‌اندکه جمعیت مصر درزمان سیزوسترس وبطلمیوسها قریب هفت میلیون نفر میشده است اما مورخان مسلمان چنان پنداشته‌اندکه شمارهٔ مردم مصر در زمان عمروبن عاص به بیست میلیون رسیده بود واین حرفی استکه اغراق‌گوئی شرقیان را ثابت میدارد.... درصورتیکه اگرمساحت مصررا با قابلیت و استعداد آن برای پرورش نفوس با مساحت وقابلیت واستعداد سایرممالك مقایسه کنیم اغراق‌گوئی مورخان اسلام ثابت میگردد چه‌که مساحت مصر یك ششم مساحت فرانسه میباشد با این وصف هـرقدر هم در بارهٔ آبادی این‌کشور حداکثر را قائل شویم وحتی معتقد باشیم‌که اراضی شن‌زار هم درزمان تمدن‌اسلام زراعت میشده‌است معذالك منتهی رقمی که میتوانیم برای سکنهٔ آنروز مصر درنظر بگیریم یك سوم آن عده‌ای است که مورخان اسلام ذکر نموده‌اند (یعنی ۶/۳۳۳/۰۰۰ نفـر) آری این نظر دکتر کلوت بك فرانسوی بودکه بقول خود حداکثر جمعیت مصررا کمتراز هفت میلیون فرض میکرد ولی‌امروز (موقع تألیف‌کتاب۱۹۰۵) جمعیت مصر ده میلیون است وتا چند سال دیگر به پانزده میلیون هم میرسد یعنی دو برابر حداکثرکه دکترکلوت بك بقول خود از روی موازین علمی ثابت‌کرده‌بود» حال که اینرا دانستیم چه مانعی داردکـه گفتهٔ مورخان اسلام‌را بپذیریم ویقین‌کنیم‌که جمعیت مصر دردورهٔ تمدن اسلام بیست میلیون بوده است. فرنگیان وپیروان آنها اظهار مورخان اسلام را ازآنرو نادرست فرض‌کردندکه مورخ وناقل آن مسلمان وشرقی بوده‌است درصورتیکه اظهارات مورخین مزبورمستند بسرشماری - های رسمی‌استکه برای گرفتن‌جزیه ومالیات باکمال دقت ازطرف مأمورین دولتی اسلامی بعمل آمده وهیچگونه حدس وتخمین درآن راه نداشته است. سرشماری اول درزمان عمـر برای گرفتن‌جزیه پس‌ازفتح مصر بعمل‌آمد. مقریزی میگوید مردان مصرراسرشماری‌کردند، هشت میلیون بودند واگر شمارهٔ مردان‌را یك سوم مجموع زنان وکودکان فرض‌کنیم جمعیت آنروز مصر ۲۴ میلیون نفر میشود. سرشماری دوم درسال۱۱۰هجری‌زمان حکومت ولیدبن رفاعه (درمصر) انجام‌گرفت. این والی برای تعدیل مالیات باعدهٔ زیادی مأمور ونویسنده وآمارگرمشغول گردش‌وسرشماری‌درسراسرکشورشد، ششماه درآسوان وسه‌ماه دروجه بحری اقامت‌کرد و جمعیت شهرها و ده هارا سرشماری نمود، ده هزار قـریه بحساب آمد و در کوچکترین قریه پانصد مرد بودکه می‌بایستی جزیه بپردازند حال اگر حداقل جمعیت هر قریه‌را پانصد مرد حساب‌کنیم پنج میلیون مرد درقـریه‌ها بوده وحداقل جمعیت دهها وشهرها از زن ومرد وکودك بیست میلیون نفرمیشود[1].

---

۱ - آخرین سرشماری حاکی‌ازآن استکه جمعیت مصر از ۲۴ میلیون زیادتر شده است واین‌خود بهترین‌گواه صحت گفتار مورخان اسلام دربارهٔ جمعیت مصر میباشد وایکاش فرنگی خـواهان بایی حقایق یعنی ارقام ریاضی توجه‌کنند وتمام گفته‌ها ونوشته‌های فرنگیان (امثال دکترکلوت بك و غیره) را بدون تصور وتحقیق باور ندارند. مترجم

مساحت زمینهای زراعتی

مسلمانان اراضی زراعتی را برای دریافت مالیات بدقت مساحی می‌کردند و درسال ۱۰۷ هجری عبدالله بن حبحاب والی مصر پس از مساحی دقیق اراضی مزروع سی میلیون جریب زمین زراعتی تعیین کرد که مطابق آن رقم مالیات وضع نمود، ودرواقع مساحت زمینهای مزروع مصر در دورهٔ تمدن اسلام چهاربرابر امروز بوده‌است، درصورتیکه فعلا پل‌ها وآب انبارهای بسیاری ساخته شده، ووسایل بهتری برای کشت ودروفراهم گشته‌است ودولت مصر کمال کوشش را درپیشرفت امور زراعت دارد، معذلك در آن دوره مساحت اراضی مزروع مصر چهاربرابر مساحت امروز بوده است. حال اگر خوانندگان گفته‌های فرنگیان را در بارهٔ اغراق و مبالغه گوئی مورخان سابق اسلام درنظر بگیرند البته تکذیب گفته و نوشتهٔ گذشتگان بسیار آسان مینماید، اما اگر برعکس، گذشته وآینده را با رقم ودلیل ومقایسهٔ منطقی متوجه شوند، بزودی تصدیق خواهندکردکه مورخان اسلام با دلیل ومدرك وازروی تحقیق چیز مینوشتند .

مقریزی و دیگران که این سرشماری‌را نقل کرده‌اند گفتهٔ خودرا با ذکرسند وبدون تردید بیان داشته‌اند، ودرجای دیگر تألیف خود یادآور شده اندکه زمین‌های زراعتی‌مصر درزمان ابن مدبر یعنی بعداز یك قرن ونیم روبکاستی گزارد وبه ۲۳ میلیون جریب رسید وتنها مساحت اراضی را نگفتند، بلکه شمارهٔ کشاورزان را نیز ذکر نموده ویاد آور شدند که چون شمارهٔ کشاورزکم شده بود، محصول ومساحت اراضی مزروع نیزکم شده‌است .

برای‌کشف حقیقت باید اراضی معمورهٔ آن روز مصر را درنظرگرفت یعنی اگرفرض نمائیم زمینهای آباد مصر درآن ایام مانند امروز محدود به جبلان وبحیره و صحرای شرقیه بوده البته چنان مساحتی بیست میلیون (جریب) اراضی مزروع نداشته است. زیرا مساحت اراضی معمور مصر درحال حاضر بضمیمهٔ العریش ـ واحه‌های متفرقه ـ صحرای واقع میان رود نیل ودریای قرمزجمعاً چهارصد هزارمیل مربع میشود وقسمت عمدهٔ آن صحرای خشك می‌باشد وزمین‌های قابل زراعت امروز مصربیش از۱۷/۷۲۶ میل مربع نمی‌گردد و از این مقدار۴/۷۵۰ میل دریاچه وباتلاق وسطح نیل وامثال‌آن تفریق می‌شود وبقیه ۱۲/۹۷۶ میل مربع باقی میماندکه همان هشت میلیون جریب اراضی مزروع فعلی‌است (زمان تألیف‌کتاب ۱۹۰۵) ورا‌افزایش هم ندارد.

اما ازگفتهٔ مورخان عرب واخبارقدیم مصرچنان برمیآیدکه زمینهای آباد مصر در دورهٔ تمدن اسلامی خیلی بیش ازاینها بوده است. مورخان مزبور مینویسندکه زمین‌های‌آباد مصر درآن ایام ازطرف مغرب ازصحرای اسکندریه میگذشت وبه برقه میرسید وازمشرق تا سویس (محل سابق کانال سوئز) والعریش میآمد وبیشتراین اراضی اکنون ریگزارشده ودر آن ایام محل زراعت زعفران ونی‌شکر وگل‌خیری بوده وآب فراوان داشته است، و هنوز

هم آثار آبادی در آن نواحی دیده میشود و کسانی که زمین را بامیله آزمایش کرده‌اند زیر ریگ وشن خاك سیاه زراعتی یافته‌اند، در آن ایام تمام اراضی صعید آباد بوده وازطرف مشرق تادریای قرمز واراضی بجه امتداد می‌یافته است ومزرعه‌های فیوم بمساحت زیادی تاپشت - العماره میرفته است . حال اگر این گفته های مقریزی و امثال او را معتبر بشماریم و بدانیم که شاخه های نیل در آن ایام بیشتر و آبش زیادتر بوده، شمارهٔ نفوس واراضی مزروعی که آنها ذکر نموده‌اند قابل قبول میشود، گرچه تاحدی با وضع امروز بی‌تناسب میباشد.

اینکه می‌بینیم شرکت های متعددی درصدد احیای اراضی اطراف رودنیل برآمده‌اند ومیکوشند زمین‌ها را اززیرشن وریگ بیرون بیاورند وبوسیلهٔ ترعه‌ها آنرا آبیاری کنند و یا باچاههای عمیق (چاه آرتزین) آب بآن زمین‌ها برسانند، واین نقشه‌ها مرتب تحت مطالعه واقدام میباشد ودراین صورت چه مانعی داردکه گفتهٔ مورخان گذشته را نیز دربارهٔ جمعیت مصر واراضی مزروع آن معقول بدانیم .

شهر قاهره

مشهورترین شهرهای مصر در دورهٔ تمدن اسلام فسطاط وقاهره بوده درجلد دوم راجع به فسطاط سخن راندیم و اینك میگوئیم در اواسط قرن چهارم هجری جوهرسردارالمعزلدین‌الله فاطمی شهر قاهره را بناکرد تابرای المعزوسپاهیانش سنگرباشد. درزمان فاطمیان شهرقاهره وسعت نیافت وبیشتر عمارت‌ها درفسطاط والقطایع بوده است . مقریزی میگوید : درالفسطاط والقطایع(باستثنای قاهره) صد هزارخانه بوده ودرپاره‌ای خانه‌ها صد یادویست نفرمیزیسته‌اند زیرا هرخانه از شش یاهفت طبقه تشکیل مییافته است وبا این همه بقول مقریزی بغدادآنروز سه برابر قاهره خانه داشته است. سلطان صلاح الدین که به سلطنت رسید، بمردم اجازه داد در قاهره نیز اقامت کنند، وازآنموقع فسطاط وقاهره تدریجاً بهم وصل شد. فسطاط را درآن روزها(مصر) میگفتند وچون فسطاط وقاهره بهم متصل شدند، آن دوشهررا مصر والقاهره خواندند، سپس (واو) را حذف کرده مصرالقاهره نامیدند وپس ازخرابی فسطاط همان نام‌القاهره باقی‌ماند چنانکه امروزنیز بهمان نام میباشد.

اندلس

موقعیکه مسلمانان اندلس راگشودندآن کشورآباد و پرجمعیت بود مسلمانان برآبادی شهرهای اندلس افزودند. نامی‌ترین شهرهای آن قرطبه بود، مسلمانان باساختن کاخ‌های بزرگ دراطراف قرطبه بر عظمت آن افزودند زیراکاخ‌های مزبور بقدری باعظمت بودکه هرکدام برای خودشهرکوچکی بشمار میامد .

قرطبه

شهر قرطبه ازتوابع اندلس واقع در کنار وادی الکبیر و ازآن رود مشروب میشده وپیش ازاسلام‌آباد بوده است. تصورمیرود از بناهای مردم کارتاژ باشد. رومی‌ها در ۱۵۲ قبل‌ازمیلاد قرطبه را فتح کردند

وچندی دست بدست گشت تامسلمانان آنجارا گشوده وطلیطله فرود آمدند سپس قرطبه رامرکز حکمرانی خویش ساختند. امویان باساختن کاخها وپلها ومسجدها بروسعت آن افزودند.

مساحت اصلی شهر ۳۳/۰۰۰ ذرع بوده‌است وهفت دروازه داشته است ولی مسلمانان ۳۱ کوی تازه دراطراف شهرسابق بناکردند ودرهرکوی مسجدها وگرمابه‌ها وخانه ها و دکانهای کافی ساختند، تاآنجاکه طول شهر واطراف آن به ۲۴ میل وعرض آن بهشش میل رسید، یعنی مساحت شهرقرطبه ۱۴۴ میل مربع گشت درصورتیکه مساحت لندن امروز(۱۹۰۵)۱۱۷ میل مربع است وتمام این مساحت عبارت ازخانه‌ها وکاخها وباغها ومسجدها وگرمابه‌ها بوده است، که کنار وادی الکبیر بنا شده بود.

بناهای قرطبه واطراف آن مکرر سرشماری شده وخلاصهٔ سرشماریها در دورهٔ آبادی شهر مزبور بقرار زیر بوده است :

خانه های عادی	۱۱۳۰۰۰
کاخهای بزرگ	۴۳۰
عمارات رجال دولت	۶۳۰۰
مسجدها	۳۸۷۳
گرمابه ها	۹۰۰
جمع کل بناها	۳۲۴۵۰۳

بعضی از مورخان صورت ساختمانهای قرطبه را در زمان ابن ابی عامر چنین نگاشته‌اند: خانه‌های عادی ۲۰۰۰۰۰- خانهٔ رجال دولت ۶۰۳۰۰- دکان ۸۰۴۵۵وعدهٔ زیادی گرمابه وکاروانسرا که اگر مجموع این بناهارا با بناهای امروز قاهره مقایسه کنیم دوبرابرآن میشود و شاید این ارقام اخیر خالی از اغراق نباشد و رقم سابق بیشتر بحقیقت نزدیك است .

از ملاحظهٔ ارقام فوق معلوم میشود که اشراف واعیان درقرطبه زیاد بوده‌اند و تقریباً شش درصد عمارات متعلق باشراف بوده است درصورتیکه عمارات اشراف شهررم در دورهٔ ترقی وعظمت آن ازدوهزار خانه بیش نمیشده‌است. جمعیت قرطبه درآنروز دومیلیون میشده است. راجع بکاخهای قرطبه بعداً صحبت میداریم .

غرناطه

غرناطه را دمشق اندلس میخواندند چه‌که میوه‌های نیکو و فراوان داشته بخصوص انگورآن زیاد بوده‌است، وهمانطورکه نهربردی در خانه‌ها وباغها وکوچه‌های شهر دمشق جاری میشود درغرناطه هم رودی بهمان وضع جریان داشته وآن شهررا ازاین نظربرسایر شهرهای اندلس برتری می‌داده است. غرناطه درزمان پادشاهان مضری بمنتهی درجه رسید، مشهورترین پادشاهان آن خاندان ابن‌الاحمر است که کاخ الحمراء را بناکرد همانطورکه عبدالرحمن ناصردرقرطبه کاخ (X)

الزهراء را ساخت و شرح کاخها بزودی خواهد آمد.

کاخها وساختمانها

ابن خلدون میگوید: «ساختمانها وعمارات مسلمانان نسبت بقدرت آنان و نسبت بملت های گذشته کم است. اما اگر آشوبها و جنگهای داخلی و خارجی واقع در ممالك اسلامی را مورد توجه قرار دهیم وباقیماندهٔ عمارات اسلامی مصر وشام وعراق وایران واندلس وهند را درنظر بگیریم وخرابی‌های ناشی ازآن همه جنگ وآشوب را نیز بحساب بیاوریم خواهیم دانست که عمارات اسلامی خیلی بیش از آنست که فیلسوف ما بخاطر آورده است، واما گفتهٔ ابن خلدون ازآنجهت میباشد که بسیاری ازساختمانهای اسلامی پس اززمان ابن خلدون درزمان سلاطین (ممالیك) مصر ساخته شده‌است، ودیگر آنکه ابن خلدون از عمارات اسلامی واقع در ایران وهند وغیره اطلاعی نداشته‌است. ودرهرحال خلفاء وامرای اسلامی دولتها و ممالك مختلف اسلامی بساختن مسجدها، وکاخها وعمارات دیگر توجه بسیار داشتند ودر استحکام و مبانی آن دقت فراوان مبذول میداشتند وعلاوه برآن برای ساختن کاخها و منظره‌ها و باغها پولهای گزاف خرج میکردند وازاطراف واکناف گل وگیاه ودرخت میآوردند، وسالونهای خودرا با اشعار وادبیات وصورت‌های طلاکاری زینت میدادند، وبانقش ونگارها و تصاویر چرندگان و پرندگان و مردان و زنان و گلها و گیاهها میآراستند چنانکه تفصیل آن بزودی بیاید.

۱- ساختمانهای بنی امیه درشام

از ساختمانهای مهم امویان که خبرش بما رسیده فقط جامع اموی دمشق باقی مانده که ولیدبن عبدالملك اموی بنای آنرا تجدید کرد، وپیش ازاسلام کلیسای یوحنا بوده است وهمینکه مسلمانان دمشق را گشودند وبا اهل دمشق صلح کردند، مقررشد نصف غربی آن کلیسای مسیحیان ونصف دیگر آن مسجد مسلمانان باشد، وهمینکه خلافت بولیدبن عبدالملك رسیدهر دوقسمت را تصرف کرده وآنرا تبدیل بجامع نمود وبرای انجام این عمل دوازده هزاراستاد هنرمند از روم بدمشق آوردند و دیوارهای جامع را باکاشی‌های رنگارنگ وگلها و بوته ها ورنگ‌آمیزی‌های بدیع تزیین نمودند، وعبدالملك یازده میلیون ودویست هزار دینار صرف ساختمان آن جامع نمود. درازی جامع ازمشرق بمغرب سیصد ذرع و عرضش دویست ذرع و روی شصت وهشت ستون استوار بود. مهمترین قسمت این ساختمان گنبد مس گرد و بلندی است که بطور عجیبی بالا رفته. ابن جبیر جهانگرد نامی اندلس درقرن ششم هجری این مسجد را دیده و تاریخ آنرا تا روزگار خودش (خود ابن جبیر) نگاشته اما تکرار آن در این جا بطول میانجامد، این جامع هنوز برپاست و ازعالی‌ترین ساختمانهای اسلامی بشمار میآید.

دیگر ازعمارات اسلامی دورهٔ بنی امیه قبة‌الاسلام است که حجاج بن یوسف در شهر

واسط بنا کرد وازعالی‌ترین بناهای آنزمان بوده ، وشاعر دربارهٔ آن چنین میگوید:

ترجمهٔ شعر :

«قبةالاسلام مانند پیامبری است که بعدازگمراهی برای راهنمائی مردم ساخته‌شده».



مسجد دهلی (هندوستان)

۲- ساختمانهای دورهٔ عباسیان

منصور نخستین خلیفهٔ عباسی است که دست بساختمان زد، وی برای منصرف ساختن مردم از زیارت کعبه قبةالخضراء (سبز گنبد) را ساخت وکاخ‌ها ودژها وجامع ها دربغدادبنا کرد، مشهورترین کاخ‌های وی قصرالخلد وقصرباب الذهب میباشد. پس از منصور خلفای دیگر عباسی درساختمان بوی تأسی نمودند وامیران ووزیران ازخلفا تقلید نموده،کاخ‌های مجللی بناکردندکه بنام آنان شهرت‌یافت مانندکاخ‌های برمکیان درشماسیه وکاخ‌ابن‌الخصیب وکاخ ام حبیب درقسمت شرقی بغداد وکاخ بنی خلف در بصره وکاخ عیسی‌بن علی که اولین کاخ هاشمیان در زمان منصور میباشد وکاخ وضاح منتسب به شخصی موسوم بوضاح که آنرا برای مهدی عباسی ساخت وکاخ هرون وکاخ امین وکاخ ابن‌فرات وکاخ ابن مقله و غیره .

همینقسم درزمان عباسیان عمارت‌ها وباغهائی ساخته شده‌که آنرا دار(خانه) میگفتند مانند

دارالقرار که کاخ زبیده زن هرون بوده ودارالشجره که شرح آن خواهد آمد. هرقدر تمدن و ثروت مسلمانان افزون میگشت شوق آنان بساختن عمارات و قصرها زیادتر میشد. بعضی از خلفای عباسی بساختن شهرهای تازه علاقه داشتند مانند معتصم که شهر سامراء را برای ترکان بنا کرد واملاکی دراطراف آن احداث نموده بسپاهیان ترك تیول داد. متوکل نیز بساختمان علاقمند بود وپولهای گزافی در آن راه مصرف کرد واسلوبهای تازه‌ای در ساختمانها ایجاد نمود که از آنجمله اسلوب حیره وساختمانهای رواقدار بود که پیش از اومعمول نبود. متوکل سه ساختمان مهم کرد که عبارت از عمارت هارونی، جوسق (کوشك) وجعفری است و برای ساختمان این سه بنا بیش از صدمیلیون درهم مصرف نمود. ازجمله دومیلیون دینار (قریب چهل میلیون درهم) برای ساختن کاخ جعفری صرف شد، سپس ساختمان کاخ و عمارت میان خلفاء معمول گشت همینطور احداث گردشگاهها متداول شد و اسماعیل بن علی (بقرار نوشتهٔ ابن اثیر جلد ششم کامل) پنجاه میلیون درهم صرف احداث یك گردشگاه کرد.

کاخ تاج و کاخ ثریا

المعتضد بالله خلیفهٔ عباسی بساختمان خیلی علاقه داشت و کاخی بنام قصر، التاج درطرف مشرق بغداد بنا نمود، اما ساختمان آن در زمان پسرش المکتفی پایان یافت. قصر التاج درمحلی بناشد که سابقاً کاخ جعفر برمکی درآنجا بود وپس از وی حسن بن سهل درآنجا اقامت نمود وبقصر الحسنی شهرت یافت. همینکه المعتضد درسال ۲۷۹ بخلافت رسید آن کاخ را توسعه داد وخانه های اطراف را درکاخ انداخت و برج وباروی مهمی برای کاخ ساخت واز صحـرای نزدیك میدانی درکنار آن کاخ احداث کرد وچنانکه گفته شد بساختن قصر التاج دست زد در این بین عازم آمد گشت و هنگام بازگشت ملاحظه کرد که دود بطرف کاخ میرود لذا از اتمام آن کاخ منصرف شده در دومیلی آنجا کاخی بنام قصر الثریا بنا کرد. طول این کاخ سه فرسنگ میشده و چهارصد هزار دینار صرف ساختمان آن گشت. معتضد این کاخ را باکاخ حسنی بوسیلهٔ یك سرداب (راهرو) زیرزمینی متصل نمود که طول آن دومیل بود وکنیزان واهل حرم معتضد بدون اینکه بیرون بیایند از آن راه زیر زمینی استفاده کرده از این کاخ به آن کاخ میرفتند. این راهرو تامدتی باقی بود، وهمینکه برای اولین بار شهر بغداد را سیل زد، آن راه زیرزمینی خراب شد. ابن المعتز راجع بکاخ ثریا چنین میگوید:

ترجمهٔ اشعار:

« ای امیرمؤمنان امیدوارم پیوسته تندرست بمانی بکاخ ثریا رفته‌ای منزل تازه مبارك »
« باشد، قصرت آبادتر بشود، چه باغی وچه درختهای انبوهی که شاخه‌ها وبرگهای آن درهم »
« آویخته، پرندگان ازاین لانه بآن لانه در میان شاخها میپرند وآواز میخوانند چه کاخ و »
« ایوان بلندپایهٔ زیبائی ساخته‌ای، درست مانند زنان ماهروئی است که خودرا درجامهٔ حریر »
« پوشانیده‌اند، جویهای آب مانند زنجیرها بهمه جا کشیده شده ومثل دایهٔ مهربان فرزندان »

«گل وشکوفه‌را سیراب میسازند، خدا این‌را بتو بخشیده زیرا میداند تو بهتر ازهرکس خدا» «راسپاس گزار هستی .»

پس ازمرگ معتضد پسرش المکتفی در سال ۲۸۹ جای او نشست وبنای قصرالتاج را باتمام رسانید. قصرالتاج پنج‌قسمت وهرقسمت برده ستون پنج‌ذرعی استوارمیبود.

دارالشجره

المقتدربالله در اول قرن چهارم هجری کاخ وباغ باصفا وزیبائی بنا کردکه آنـرا دارالشجره (سرای درخت) میخواندند زیرا دراین کاخ درختی از زر وسیم ساخته میان دریاچهٔ بزرگی جلوی ایـوان کاخ قرارداده بودند. این‌درخت هشت‌شاخهٔ بزرگ از زر وسیم داشت وبرهرشاخهٔ آن شاخه‌های کوچك دیگری از زروسیم ساخته بودند و روی شاخه‌های کوچك میوه‌های گوناگون از جواهر رنگارنگ دیده میشد، بعلاوه پرندگانی زرین وسیمین صدای سوت وآواز وچهچه برمیخاست ودر طرف‌راست دریاچه مجسمهٔ پانزده سوار بود ودرطرف‌چپ‌نیز مجسمهٔ پانزده سوار دیده میشدکه لباس حـریر پوشیده ، شمشیر درکمر داشتند و در دستشان نیزهٔ کوتاه بود و بیك سمت حرکت میکردند و چنین بنظر میرسیدکـه این سواران بجنگ یکدیگـر میشتابند .

معزالدولهٔ دیلمی قصری در بغداد ساخت‌که آنرا دارالمعز میگفتند ویك‌میلیون دینار بمصرف ساختمان آن‌رسید وسقف اتاقهای این‌کاخ را زراندودکرده بودند. وهمینکه‌خواستند آن‌کاخ‌را ویران‌سازند هشت‌هزار دینار فقط برای‌کندن طلاهای سقف‌زرین‌کاخ خرج کردند واکنون ازآنهمه‌کاخ وعمارت وباغ‌کوچکترین اثری باقی نمانده است.

۴- ساختمانهای بنی‌امیه دراندلس

امویان دراندلس‌کاخ‌ها وعمارت‌هائی بناکردندکه شهرتش درسراسر آفاق پیچیده و تاکنون آثار آن برقرار میباشد وبیشتراین عمارات در قرطبه و غرناطه بوده است و ساختمان‌های قرطبه از این‌قـرار میباشند .

کاخ بزرگ (القصر الکبیر)

این‌کاخ یکی از شاهکارهای معماری اسلامی بوده است. عبدالرحمن داخل‌در اواسط قرن‌دوم هجری ساختمان‌آنرا شروع کرد ودیگران که پس‌از وی آمدند آنرا پایان رسانیده وسعت دادند. موقعی‌که از بناهای قرطبه صحبت میشد بطور اشاره گفتیم که این کاخ بزرگ از ۴۳۰ دستگاه تشکیل می‌یافته که بعضی از آنها کاخ‌های مجللی بوده و هـریك نام ویژه‌ای داشته است. مانند قصرالکامل ـ المجدد ـ الحائرالروضه ـ المعشوق ـ المبارك ـ الرستق ـ السرور ـ البدیع وغیره ـ درتزیین و آرایش این‌کاخ‌ها نهایت درجهٔ ذوق وسلیقه بکار رفته بود بقسمی‌که بالوله‌های سربی از راههای دور و ازکوه‌های بلند باین‌کاخ‌ها آب میآوردند وبدریاچه‌ها واستخرها وحوض‌ها میریختند وفواره‌هائی‌بشکل حیوانات درنده و یاپرندگان

زیبا از زر وسیم‌ناب بطور بدیعی ساخته بودندکه ازدهان ومنقارآنها آب درحوض‌های‌مرمر وارد میشد.

مسجد قرطبه

از آثار اسلامی شگفت قرطبه یکی هم مسجد آن است‌که بنا بگفتهٔ تاریخ‌نویسان درسراسر ممالك اسلامی آن زمان مسجدی به‌بزرگی و قشنگی آن یافت نمیشد. این مسجد پیش از آمدن مسلمانان‌کلیسا بوده وپس‌از فتوحات اسلامی ماندکلیسای دمشق میان مسلمانان ومسیحیان تقسیم‌گشت، ولی تدریجاً مسلمانان تمام‌کلیسارا تبدیل بمسجدکردند وشگفت‌تر از همه‌گلدستهٔ آن مسجد است که در هیچیك از مساجد اسلامی چنان‌گلدسته‌ای یافت نمیشود. بلندی این‌گلدسته تاجای اذان‌گو به۵۴ذرع میرسید وتابالای‌گلدسته ۷۳ ذرع بوده ودور هرچهارگوشه عرض آن به ۱۸ ذرع میرسید وتمام آنرا ازسنگهای‌گران‌قیمت ساخته بودند.

کم‌کم مسجد مزبور توسعه پیداکرد ودر زمان الناصر اموی وسعت آن به ۲۲۵ ذرع در۲۰۵ ذرع‌شد ودر دورهٔ الحکم صدوپنج ذرع بدرازی آن افزوده‌شد وطول مسجد به۳۳۰ ذرع رسید وابن‌عامر هشتاد ذرع بعرض آن اضافه‌کرد وعرضش۲۸۵ ذرع‌گشت. زمین‌مسجد بایارده تخته‌سنگ فرش شده بود وعرض تخته‌سنگ وسطی۱۶ ذرع میشد وعرض دوتای‌شرقی وغربی ۱۵ ذرع وپهنای شش‌تای دیگر هرکدام یازده ذرع بود. سقف شبستان مسجد را بر۱۲۹۳ ستون مرمراستوارکرده بودند، دراین مسجد ۲۸۰ شمعدان نقره میسوخت، ودر وسط مسجد نیز چیزی مانند تنور مسی‌گذارده بودند و هزار چراغ روی آن‌روشن میشد.

این مسجد ۹در ازمس زرد (بر نج) داشت، دیوار محراب و در مقصورهٔ مسجد را از زرناب ساخته بودند وتمام‌کاشیهای آن طلاکاری داشت. دور بالای هرگلدسته سه سیب دیده میشدکه دوتای آن‌طلا ویکی نقره‌بود ودورتادور هرسیبی سه‌وجب ونیم میشد. زیر هرسیب و بالای آن یك‌گل سوسن ویك انار زرین روی میلهٔ آهنی قرار داشت. در منبرخانهٔ‌مسجد نسخه‌ای از قرآن مجید بخط عثمان‌گذارده بودند و جلد آنرا باطلا و جواهرگوناگون تزیین‌کرده وحریر لطیفی روی آن‌کشیده بودند. قرآن روی یك‌چهارچوبهٔ عود قرار داشت وچهارچوبه را بامیخهای طلاکوبیده بودند. مؤلف‌کتاب نفح‌الطیب‌راجع باین مسجد وهزینهٔ روشنائی و ادارهٔ آن شرح مفصل و مبسوطی نگاشته، طالبان تفصیل بآن‌کتاب مراجعه‌کنند. همینکه فرنگیان قرطبه‌راگرفتند آن‌مسجد راکلیساکردند واکنون هم‌کلیسامیباشد، ولی‌آیات وخطوط عربی ونقش ونگارهای اسلامی آن بحال سابق باقی مانده است.

کاخ زهرا (قصرالزهراء)

ازکاخهای مجلل‌قرطبه یکی هم قصرالزهراء میباشدکه الناصرخلیفه درسال ۳۲۵ هجری آنرا درچهار میلی‌شهر بناکرد والحکم‌ساختن آن‌را باتمام رسانید ودر واقع چهل‌سال تمام ساختن‌آن طول‌کشید. این کاخ شهرکوچکی بوده‌که درازی آن از مشرق بمغرب ۲۷۰۰

ذرع وعرض آن ۱۵۰۰ ذرع میشد و ۴۳۰۰ ستون در آن دیده میشد که بعضی از آنها را از روم وتونس وقسطنطنیه هدیه داده بودند وهمهٔ ستونها ازمرمر سفید وسبز و پشت گلی وسیاه وسفید بود. دراین کاخ مانند قصرالکبیر یک مسجد عالی وچندین کاخ وچندین باغ بوده است ودریاچه‌هائی داشته است که ماهیهای رنگارنگ در آن شناور بودند. دیگر از چیزهای تماشائی این کاخ حوضهای مرمر نقاشی طلاکاری وسادهٔ آن بود، از آنجمله حوض مرمری که تصویر ومجسمهٔ مرد وزن درآن کار رفته بود وآنرا ازقسطنطنیه بقرطبه آورده بودند، الناصر خلیفه آن‌حوض‌را درخوابگاه خود درقسمت شرقی‌معروف بمونس‌کار گزارد واستادان قرطبه دوازده مجسمه از زر سرخ باجواهرات عالی برای این‌حوض ساختند. این‌مجسمه‌ها عبارت ازشیری بود که‌کنار آن آهو قرارداشت وپهلوی آن نهنگی دیده میشد که روبروی آن‌اژدها وعقاب وفیل بود ودرهردو طرف آن‌کبوتر وشاهین وطاوس وجوجه ومرغ وخروس وقوش و بازطلائی مرصع گزارده بودند واز دهان ومنقار آنها آب بیرون میریخت.

الناصر تمام این‌کاخ را بفرزندش الحکم واگذارد. میگویند الناصر یك سوم درآمد کل‌کشور یعنی سالی دومیلیون دینار خرج ساختمان این‌کاخ میکرد وچنانکه گفتیم چهل‌سال طول‌کشید تاساختمان این‌کاخ پایان یافت حال‌اگر درمدت‌بیست‌سال (نصف تمام مدت) سالی دومیلیون دینار ودرنصف مدت دیگر کمتر ازآن‌مبلغ خرج ساختمان‌کاخ‌زهراء شده باشدبیش از پنجاه میلیون دینار برای آن عمل مصرف شده است‌که تصور میرود اغراق آمیز باشد و ظاهراً در مدت سه‌چهار سال اول سالی دومیلیون دینار خرج شده و بعداً خیلی‌کمتر ازآن مبلغ مصرف کرده‌اند.

درجای دیگر گفته شده که‌الناصر سالی‌سیصد هزاردینارصرف ساختمان‌آن قصر میکرد، حال اگر پسرش هم دربقیهٔ مدت همان مبلغ‌را مصرف میکرده لااقل در مدت چهل سال بیست میلیون دینار برای آن عمل‌خرج شده‌است واین‌مبلغ بادر نظر گرفتن طلاها و جواهرات و کاشی‌کاریهای آن قابل قبول بنظر میرسد چه‌که ازقرار مذکور پاره‌ای از آجرهای آن‌کاخ طلا بوده‌است وروزانه ده‌هزار مرد وپانصدچارپا برای اتمام این بناکار میکرده‌اند. شگفت اینکه تمام آن مخارج وزحمات بخاطریکی ازهم‌خوابه‌های الناصر (زهراء نام) انجام گرفت چه‌که وی ازناصر خواست‌کاخی ویاشهر کوچکی بنام (زهراء) بنا شود.

الزهراء

المنصور بن ابی‌عامر درسال ۳۶۸ هجری از الناصر تقلید کرد وکاخی بنام الزهراء بناکرد که هم‌منزل وهم‌سنگر ودژ بشمارمیرفت. منصور این‌کاخ را درکنار رود قرطبه برپا ساخت وصنعتگران و کارگران فراوان در اطراف آن بکار انداخت وبرج وباروی آنرا براقراشت وساختمانهای بسیار از آن‌جمله دفترخانه‌ها وانبارها در آن‌کاخ بناکرد و حوالی آن‌کاخ را بوزیران ونویسندگان ودبیران خویش واگذارد و بزودی‌کاخ‌ها وعمارتها وبازارها در آن محل پدید آمد و مردم

برای استفاده از رجال دولتی بآنجا هجوم آوردند وآن نواحی را آباد ساختند، تاآنجاکه این کاخ بکاخ زهراء متصل گشت و شبها در مسافت دهها میل میان این دوکاخ چراغها روشن میشد ومردم براحتی آمد وشد میکردند.

پل قرطبه

بی‌مناسبت نیست که ازپل بزرگ قرطبه نیز چندکلمه بگوئیم،زیرا این پل بدست مسلمانان ساخته شد و پیش از ورود مسلمانان پلی درآن محل وجود داشته، ولی‌خراب شده‌بود. مسلمانان بدست‌عبدالرحمن الناقفی آن‌پل را مجدد ساختند ، درازای آن ۸۰۰ ذرع، پهنای آن بیست‌ذرع، بلندی‌آن شصت ذرع بوده، ۱۹ برج و۱۸ چشمه داشته است.

کاخ الحمراء

الحمراء از کاخهـای نامی غرناطه است کـه هنوزهم باقی مانده و جهانگردان ازاطراف‌دنیا بدیدن آن میروند، این‌کاخ‌را ابن‌الاحمر در اواسط قرن هشتم هجری ساخت ومساحت‌آن ۳۵ جریب بود و بر تپهٔ وسیعی قرار دارد. میگویند آن را بدانجهت الحمراء (قرمز) گفته‌که ازآجر سرخ بنا شده است .

این‌کاخ دریاچه‌ای بنام دریاچهٔ درندگان داشته و در وسط‌آن دریاچه مجسمهٔ شیرانی بوده که‌بطرز زیبائی‌آب ازدهان‌آنان بیرون میریخت.

منصوربن الاعلی نیز در بجایه‌کاخی مجلل بناکرد و دریاچه ای درآن ترتیب دادکه فواره‌های آن‌مجسمه‌های شیربود و از دهانشان آب بیرون میریخت و درختان زروسیم کنار آن دریاچه قرارداشت وبرشاخه‌های‌آن درختان پرندگان طلائی ونقره‌ای مانند پرندگان کاخ‌المقتدر عباسی (شرحش گذشت) دیده میشد. ابن حمدیس شاعر اندلسی دریاچهٔ این کاخ وفواره‌های شیر مانند آنراطی اشعار مفصلی شرح داده است.

ترجمهٔ شعر :

« شیرانی‌که درکاخ پادشاه منزل کرده اند صدای غرش آنان بصـدای ریزش آب »
« تبدیل شده است .»

« مثل اینکه تن‌آنهارا با طلا پـوشانیده و در دهانشان بلورآب‌کرده ریخته‌اند، »
« شیرانی‌که ایستاده‌اند. اما هرکس‌آنانرا می‌بیند پنداردکه حرکت میکنند. این شیران »
« بیاد حمله‌های خود افتاده‌اند وبفکر دریدن اشخاص هستند. وقتی‌که آفتـاب بر آنـان »
« میتابد مانند آتش بنظر میآیند، اما آتشی‌که ازدهان‌آنان نورمیدرخشد مثل اینکه نهر- »
« های آب شمشیر بوده اند وذوب شده‌اند وبدریاچه فرود میآیند ومثل اینکه وزش نسیم »
« برروی آب زره میسازد ...»

کاخ مأمون‌بن ذی‌النون اندلسی‌نیزازکاخهای مجلل‌اسلامی بوده‌است. چه‌که‌مأمون‌بن ذی‌النون تمام موجودی بیت‌المال را برای ساختمان آن کاخ بکار برد واز عجایب آن کاخ

یکی دریاچهٔ آن بود که وسط دریاچه برای جلوس مأمورین عمارتی ساخته بودند و از زیر دریاچه باصول هندسی آب را بالای عمارت برده از بالا سرازیر میکردند بقسمی که مأمون درآن عمارت مینشست واز بالای عمارت آب بدرون دریاچه فرو میریخت .

۴-ساختمانهای مصر
عمارات آل طولون

خاندان‌طولون‌ساختمانهای مجللی‌درمصر احداث کردند و نامی‌ترین آن مسجدی‌است که احمدبن طولون ساخته وآثارش فعلا درقاهره باقی میباشد. دیگر قصری که همان احمد درالقطایع بناکرد ومیدان بزرگی برای آن ساخت، پس ازمرگ احمد پسرش خمارویه آن میدان‌را وسعت داده تبدیل بباغ نمود و گلها و گیاههای بسیاردرآنجاکاشت ودرختان‌خرمای گوناگون درآن محل ببارآمد، ازآنجمله نخلهای کوتاه بارداری‌که شخص نشسته می - توانست خرمای آنرا بچیند ونخل‌های دیگری‌که ایستاده میوهٔ آنرا میچیدند واحتیاجی به بالارفتن‌از درخت نبود. گلها و گیاههای پیوندی فراوان‌درآن‌باغ‌کاشته شده‌بود که ازآنجمله بوتهٔ زعفران بود، تنهٔ درختان خرمای آن باغ را با برنج (مس‌زرد) میپوشانیدند ومیان‌آن روپوش مسی وتنهٔ درخت خرما لوله‌های سربی کارگزارده بودند ودر آن لوله‌ها با اصول هندسی آبیاری میشد و از بالای درختان خرما مثل ناودان آب میریخت وگلها وگیاههارا سراب میساخت. باغبانها باگل‌ها وگیاههای معطر اشعاری روی زمین‌نگاشته بودند وهرروز مراقب بودندکه حتی یك نقطه برآن افزوده نشود. نیلوفر زرد وقرمز وبنفش وایتالیائی‌در آن باغ دیده میشد.ازخراسان وسایرنقاط‌درختان میوهٔ عالی‌برای خمارویه هدیه میفرستادند مثلا ازخراسان درختان زردآلوئی رسیده‌بودکه پیوند بادام داشت.دراین‌باغ برجی ازچوب ساج بود واطراف آنرا مانند قفس سوراخ‌کرده رنگ‌آمیزی نموده‌بودند، زمین این برج سنگفرش بود وجویهای‌آب از میان آن میگذشت وبباغ میآمد، پرندگان خوش آواز خوش رنگ مانند قمری وامثال‌آن‌دراین برج جا داشتندکه دروسط برج ازآب جویها مینوشیدند وشستشو میکردند. درتوی دیوارهای برج‌برای پرندگان قوطیهائی بجای لانه ساخته بودند تاپرندگان درآن تخم‌بگذارند وجوجه دربیاورند ودرون لانه‌ها چوبهائی بودکه پرندگان روی آن مینشستند و چهچه میزدند. درخود باغ طاوسها و بوقلمونها ومرغان دیگری به آزادی میخرامیدند .

خمارویه درمنزل خود طالار زیبائی بنام بیت‌الذهب بناکرد وتمام سقف و دیوارهای آنرا با لاجورد وطلا تزیین نمود وتصویرخودش وزنهایش وسازندگان ونوازندگان را با چوب برجسته روی دیوارهای آن اتاق قرارداد وبرسر آن تصویرها تاجهای جواهر نشان از زرناب‌گزارد. دیگر ازچیزهای عجیب این‌اتاق یکی‌هم شترهای جواهرنشان بودکه در گوششان زنگهائی دیده میشد وزنگهارا بدیوار میخکوب‌کرده بودند و شترهای مرصع را بطوری رنگ زده بودند که هربیننده را خیره میساخت ومختصر کلام آنکه خانهٔ مزبور از

ساختمانهای شگفت دنیا بشمارمیآمد. خمارویه دراین باغ حوضی اززیبق‌ساخته بود وتفصیل ساختن آن حوض زیبق چنان است‌که وی پیش پزشك خود ازکم خوابی شکوه‌کرد، پزشك گفت برای رفع بیخوابی باید تورا مشت ومال بدهند خمارویه در پاسخ‌گفت دوست ندارم کسی دست به تنم‌بزند، پزشك‌که این‌را شنید بخمارویه اظهار داشت‌که در آنصورت باید دریاچه‌ای از زیبق تهیه‌کنی ودرروی‌آن بخوابی. این دریاچه پنجاه ذرع درپنجاه ذرع‌بود وتمام‌آنرا بازیبق‌پرکرده‌بودند والبته مبالغ‌گزافی برای‌این‌کارصرف‌شد. دراطراف دریاچه میله‌هائی از نقره ساختند ودرمیله‌ها طنابهای ابریشمی محکم با حلقه های نقره آویختند و توشکی ازچرم تهیه‌کردند وهمینکه موقع خواب خمارویه میرسید توی‌آن توشك را پرازباد میکردند وآنرا با طناب به میله‌ها می‌بستند وروی زیبق می‌انداختند و بستر مزبور با تکان زیبق آهسته‌آهسته حرکت مینمود وبطوریکه مقریزی مینویسد تا آنزمان هیچ پادشاهی‌چنان بستر واتاقی برای خود نساخته‌بود وهمینکه نورماه بزیبق میتابید مثل آن میشد‌که دریاچه پر از الماس درخشان شده است .

ساختمان فاطمیان

خلفای فاطمی‌علاوه برجامع ازهرکاخهای مجللی‌درقاهره بناکردند که ازآنجمله کاخ شرقی وغربی میباشد وتنهـا برای ساختمان کاخ غربی دومیلیون دینارمصرف شد. همینقسم قصرهای عالی دیگری بنا کردندکه آنرا دار (خانه) میخواندند مانند دارالدیباج ودارالفطره ومانندآن کـه برای ساختن هریك مبالغ بسیاری خرج شده بود وهمینکه تمدن وثـروت مصر در دورهٔ فاطمیان فزونی یافت علاوه بر ساختن‌کاخها گردشگاهها و منظره های (چشم‌انداز) دلکش درکرانهٔ رود نیل بناکردند ازآنجمله منظره‌های جامع ازهر،منظرهٔ لؤلؤدرکنارخلیج، منظرهٔ غزاله در پهلوی آن، منظرةالسکره، منظرةالدکه، منظرةالمقس، منظرةالتاج، منظرهٔ باب‌الفتوح، منظرةالبعل، منظرهٔ دارالملك وغیره که هریك شاهکاری از زیبائی واستحکام بود. یکـی از خلفای فاطمی بنام‌الامر باحکام‌الله محبوبه‌ای داشت‌که از زنان صحراگرد چادرنشین بود و برای آن زن چادرنشین کاخی بسیارعالی بشکل هودج ساخته آنرا کاخ هودج اسم‌گزارد .

خلفای فاطمی در کاخ ها و عمارات سلطنتی انواع تزیینات و تجملات بکار میبردند بقسمی‌که تفنن‌های آنان از یك‌فرهنگ وتمدن عالی‌حکایت میکند. مثلا درمنظرهٔ برکةالحبش ساختمانی‌ازچوب‌رنگ وروغن‌زده وجود داشت‌که بردیوارهای‌آن صورت‌شاعران ومکان‌آنان نقاشی شده بود وبالای سرشاعر (تصویرشاعر) اشعاری‌که دروصف آن منظره گفته بود نوشته بودند وکنارآن تاقچهٔ‌کوچك طلاکاری قرارداشت. معمولا خلیفه بآن ساختمان میآمد و آن اشعار را میخواند ودستور میداد و درهـر تاقچه یك‌کیسهٔ سربه مهـر محتوی پنجاه دینـار بگذارند وهمینکه خلیفه اشعار را میخواند ازمنظره خارج میشد وشاعر میآمد وصلهٔ خـودرا برمیداشت ومیرفت واین نوع تجملات برای‌کمترین پادشاهی فراهم میگشت .

ساختمانهای ایوبیان و ممالیک

همینکه فرمانروائی مصر به ایوبیان (کرد) رسید عماراتی ساختند که مهمترین آن دژ سلطان صلاح‌الدین ایوبی در قاهره میباشد و سلطان آنرا از بیم گزند شیعیان بناکرده درآنجا اقامت نمود و تا کنون قلعهٔ مزبور باقی مانده است.

هرچه تا بحال درمصر از ساختمانهای اسلامی موجود است بیشتر از آثار سلاطین مشهور به ممالیك میباشد بخصوص مسجدهای موجود مصر مانند جامع سلطان حسن و جامع‌المؤید و جامع قایت بای و جامع قلاوون وغیره از بناهای آن پادشاهان است. دیگراز آثارآن سلاطین گورستان خلیفه‌ها (قبورالخلفاء) است که گرچه باسم خلفاء شهرت یافته ولی متعلق بسلاطین ممالیك میباشد. این سلاطین کاخهای بسیاری ساخته‌اند ودرتزیین وآرایش‌آن ازخلفاء تقلید نموده‌اند. غالب‌آن کاخ‌ها فعلا ویران شده و مهمتر ین‌آن بنام‌کاخ یلبغا مشهور بود ودرسال ۷۳۸ هجری بامرالملك‌الناصر محمدبن قلاوون برای مسکن امیر یلبغا ساخته شد. کاخ مزبور روبروی قلعه ودرمحل مدرسهٔ سلطان حسن قرار داشت. ودیگر ازساختمان‌های‌آنان برج‌اشرف خلیل بن قلاوون میباشد،این‌ساختمان برتمام وجیزه مشرف بود و گنبد بزرگی داشت که برستونهای بلندی‌استوارشده بود وتصویر تمام‌امیران وبزرگان آن روزدرآن برج دیده‌میشد وسلطان برای تفریح وتماشای منظره درآنجا جلوس‌می‌کرد[1].

ثروت وتن پروری وآسایش

واضح است‌که ساختن این‌کاخ‌ها وگردشگاه‌ها و مسجدها و احداث شهرهای تازه بواسطهٔ ثروت سرشار و پول‌های فراوانی بودکه از اطراف میآمد ودربیت‌المال جمع میشد وبطوری‌که درقسمت مربوط بنظامات اجتماعی گفتیم ازبیت‌المال‌میان طبقات‌مختلف تقسیم میگشت باینقسم‌که در درجهٔ اول خود خلیفه بیش‌ازهرکس عایدی داشت زیرا همهٔ پولهابنام اوجمع میشد وبدست اومیرسید. پس‌از خلیفه وزیران، کاتبان (منشیان دولتی)، والیان، بنی‌هاشم، اتباع بنی‌هاشم، بازرگانان وغیره ازآن پول استفاده می‌کردند واینك نمونه‌ای ازآن:

ثروت خلیفه و خانواده‌اش

چون خلیفه فرمانروای تام‌الاختیار ممالك اسلامی بود چنانکه گفتیم کلیهٔ درآمدهابدست اومیرسید طبعاً ازهمهٔ مردم متمول تر میشد ولی همینکه خلفاء برای خود وزیر معین‌کردند ثروت بدست وزیران افتاد تاآنجاکه پاره‌ای ازخلفاء ازدست وزیران بروزگدائی افتادند

۱ـ جرجی زیدان بواسطهٔ عدم اطلاع یاهرچه. از ساختمان‌های مهم ومعظم اسلامی ایران‌که‌از شاهکارهای معماری جهان میباشد نامی نبرده است. درصورتی که پادشاهان دیلمی، پادشاهان‌غزنوی، پادشاهان‌سلجوقی‌وخوارزمشاهی وحتی‌سلاطین‌مغول‌وتیموریان وپادشاهان صفوی بدست استادان‌زبردست ایرانی‌درنقاط مختلف این‌کشور هنرپرور (ایران) بناهائی برپاکرده‌اندکه نام ایرانی را درسراسردنیا بلند ساخته است. برای نمونه بندامیر عضدالدولهٔ دیلمی، بیمارستان‌ها ومدارس خواجه نظام‌الملك، جامع‌عتیق‌اصفهان مدرسه ومسجدگوهرشادخانم، شهرسلطانیه ومقبرهٔ‌خدابنده درنزدیکی‌زنجان، عمارات وابنیه ومساجد عظیم اصفهان وغیره وغیره میباشدکه دراین‌مختصر تفصیل‌آن گنجایش ندارد. مترجم

(درجلد دوم این‌کتاب شرحش داده شد) اصولاً ثروت بیت‌المال باید صرف مصالح عمومی بشود وخلفاء می‌بایستی ازبیت‌المال مخصوص خودبذل وبخشش‌کنند ولی خلفاء بطور دلخواه اموال بیت‌المال عمومی را مصرف مینمودند وبهرکس هرچه میخواستند میدادند و عذرشان این بودکه‌آن مخارج برای مصالح عمومی مملکت صرف میشود وتدریجاً کار بجائی رسیدکه مخارج عیاشی وخوشگذرانی خلفاء هم از بیت‌المال عمومی تأدیه میگردید وبااینوصف مبالغ زیادی درخزانه میماند . درجلد دوم این‌کتاب موجودی نقدی واملاك خالصهٔ بعضی‌ازخلفاء عباسی (منصور، مهدی ، معتصم مستکفی، مستعین وغیره) راشرح دادیم وثروت هنگفت مادران آنها بخصوص ثروت خیزران مادر هرون ودارائی قبیحه مادر معتزوغیره را قلمداد نمودیم واکنون‌آنراتکرار نمی‌کنیم وفقط برای نمونه صورت ارقام ریزثروت یکی از خلفای عباسی را (المکتفی) بطور نمونه میگوئیم، همینکه المکتفی مرد دارائی‌شخصی وی بقرار زیربود :

۱ ـ پول نقد اززر وسیم وظروف طلا ونقره	۲۰/۰۰۰/۰۰۰ دینار
۲ ـ فرش (قالی وقالیچه وامثال‌آن) بقیمت	۲۰/۰۰۰/۰۰۰ «
۳ ـ اسلحه واثاث وغلام وکنیز بقیمت	۲۰/۰۰۰/۰۰۰ «
۴ ـ باغ ومزرعه و مستغلات بقیمت	۲۰/۰۰۰/۰۰۰ «
۵ ـ جواهروعطریات وامثال‌آن بقیمت	۲۰/۰۰۰/۰۰۰ «

جمع‌کل ۱۰۰٫۰۰۰٫۰۰۰ دینار

ثروت رجال دولتی وسایرین

در جلد دوم این کتاب شرح دادیم که چگونه وزیران ثروتمند می‌شدند و مقدار ثروت حسن بن فرات ، ماردانی ، ابن‌کلس ، افضل، ابن شهید را ذکرنمودیم واینك نمونه‌های دیگررا مینویسیم : نخستین دسته ازوزیران متمول دورهٔ عباسی برمکیان میباشندکه در زمان هرون ثروت هنگفت وتیولها وخالصه‌های بسیاری را متصرف شدند تاآنجاکه عایدات یحیی وپسرش جعفر درسال به بیست میلیون رسید وپس‌ازاینکه هرون‌آنان را از پادرآورد و اموال‌آنهارامصادره نمودعلاوه برخانه‌هاومزرعه‌ها واملاك واثاث‌وغیره مبلغ ۳۰/۶۷۶/۰۰۰ دینار نقد ازاموال‌آنان بدست‌آمد. همانطورکه وزیران بغداد مردم را میچاپیدند وثروت بهم میزدندکاتبان (منشیان دولتی) مصر نیزازآن راه استفاده میبردند، خانوادهٔ ماردانی در مصر از همان‌کاتبانی هستندکه فرد فردشان دارای ثروت بیحساب گشتند. مثلا عایدی سالانهٔ محمدبن علی ماردانی (کاتب) سالی چهارصد هزار دینار بود و بهای املاك وی درمصر وشام بسه میلیون دینار میرسید وعلاوه‌برآن مقدار زیادی اثاث وفرش وجواهر واشیاء قیمتی‌داشتند ومقدار زیادی باتباع خود می‌بخشیدند. بااین همه ثروت‌آنان دربرابر ثروت برمکیان بسیار اندك مینمود . دیگر ازخانواده هـای متمول مصرکه ازراه نویسندگی (کاتب دولتی) متمول شدند خاندان مغربی وکثامی وامثال‌آنان بودند .

والیان وامیران بخصوص آنانی که اختیارات بسیار داشتند اموال هنگفتی بدست میآوردند، زیرا جمع آوری مالیات با آنان بود وهرچه میخواستند ازمردم میگرفتند وهر نوع میل داشتند برمردم تحمیل میکردند. اینان پس ازپیداشدن وزیران (ازآغاز سلطنت امویان) دارای ثروت گزاف گشتند وچنانکه مقریزی می نویسد پس ازمرگ عمروعاص والی مصر هفتاد بهار[1] دینار طلا ازوی باقی ماند وعایدی خالد قسری والی عراق بسالی سیزده میلیون درهم رسید ودرزمان عباسیان ثروت والیان وامیران افزون گشت، موقعیکه ایرانیان بفکر استقلال می افتادند ثروت زیادتری می اندوختند، مثلا پس ازمرگ یعقوب بن لیث صفاری پنجاه میلیون درهم وچهار میلیون دینار پول نقد درخزانهٔ وی موجود بود. همینقسم ثروت سلاطین (ممالیك) مصر ورجال دولتی آنها که به مبالغ گزاف میرسید بقسمی که جواهرات وزروزیور آنها را با رطل وقنطار وصندوق وزن میکردند. مثلا ازامیرسیف الدین تنگزشوشتری جواهرات وزر وزیورهای ذیل پس ازمرگ او باقی ماند:

۱ ــ زمرد ویاقوت ۱۹ رطل .

۲ ــ جواهرسواره وپیاده ونگینهای الماس شش صندوق .

۳ ــ مروارید درشت گرد بوزن یك درهم تایك مثقال ۱۲۵۰ دانه .

۴ ــ طلا ۲۴۰۰۰۰ مثقال .

۵ ــ نقره ده میلیون درهم .

۶ ــ زیورآلات طلا (گوشواره ــ دستبند ــ گردن بند وغیره) چهار قنطار مصری .

۷ ــ ظروف نقره شش قنطار مصری .

۸ ــ پول نقد ۱۲۰۰۰۰۰ دینار .

واگر ترکه یك امیر مسلمان این مقدار باشد البته ترکه خلفاء وسلاطین اسلام خیلی بیش ازاینها بوده است .

حاشیه نشینان وملازمات خلفاء (ادیبان ، شاعران ، سازندگان ، بازرگانان درباری وامثال آنان) چنانکه پیش گفتیم هرکدام ثروتهای زیادی پیدا میکردند، مثلا تمرکهٔ نقدی ابراهیم موصلی آوازه‌خوان و ساززن هرون ۲۴/۰۰۰/۰۰۰ درهم بود ودرجلد دوم این کتاب درقسمت حقوق ومستمری دولتیان حقوق نقدی و جنسی جبرائیل بن بختیشوع پزشك هرون را ذکر نمودیم .

نتایج ثروت

این طبیعی بشراست که هرگاه دستش بازشد وپول زیادی بدست آورد زندگانی خودرا توسعه میدهد و در خوراك ونوشابه وپوشاك وفرش وتجمل تفنن میکند وبرای شهرت طلبی شاعران وادیبان را بخود

---

۱ ــ راجع باوزان ومقادیرمندرج دراین فصل پس ازمراجعه بسالنامه‌های مصری و فرهنگها چنین معلوم شدکه بهاربرابر با ۱۵۰ کیلو وقنطارمساوی باصد رطل ورطل قدری ازنیم کیلوکمتراست یعنی یك رطل یایك پوند ۴۵۴ گرم میباشد . مترجم

نزدیك میسازد و آنان را مطیع خویش میکند و چنانکه امروز مردمان با نفوذ پول دار نامه‌نگاران را با پول رام میکنند همینکه شخص متمول پوشاك وخوراك خودرا بحدکمال رسانید بفکر چیزهائی می‌افتدکه برای او (برای شخص متمول) لذت معنوی داردیعنی جواهروملك وخدم وحشم گردمیآورد، رجال‌متمول دورهٔ تمدن اسلام هم مانند دیگران پس‌ازبدست‌آوردن ثروت بیکران درصدد برآمدند ازلذتهای مادی و معنوی بمقدار ممکن استفاده ببرند یعنی خوب بخورند و خوب بنوشند و خوب بپوشند وبا تجمل هرچه تمامتر زندگی‌کنند و اینك بهره‌مندی‌آنان را ازآن لذات مادی ومعنوی درهفت قسمت ذکر میکنیم ازاینقرار :

گفتیم‌که خوراك عربها پیش ازاسلام بسیار ساده بود امـا همینکه با

۱ـ تفنن درخوراك بیگانگان بخصوص‌باایرانیان‌آشنا گشتندخوراکهای‌گوناگون ترتیب دادند . عربها نه فقط ادارهٔ مملکت را از ایرانیان تقلیدکـردند ، بلکه قسمت عمدهٔ تمدن خود را از ایرانیان آموختند، مثلا هرگاه عربها میخواستند جشنی (عروسی، ختنه سورانی، مهمانی) برپاسازند ازایرانیان مراسم وترتیب‌آنرا جویا میشدند و ازآنها پیروی میکردند و البته این‌عملیات اززمان بنی‌امیه‌آغازگشت، چون صحابهٔ پیغمبر(اکرم) بخلفای راشدین تأسی نموده ازتجمل وتفنن‌دوری می‌جستند بخصوص‌که طبعاً بدوی وصحراگرد بودند وازتجملات شهری خوششان نمیآمد . مثلا ابومـوسی اشعری تازنده بود گوشت مرغ نمیخورد زیرا عربها گوشت مرغ نمیخوردند. بطورکلـی عربهای صدر اسلام مانندگیاه خواران امروز ازافراط درگوشت احتراز داشتند، عمر میگفت‌کسی‌که مرتب شب وروزگوشت بخورد مانندکسی است‌که بامداد وشام بساده بنوشد . ولی‌اموبان مقید بودندکه ازتمام لذت بهره مند شوند ولذا درزندگانی ازبزرگان ایران تقلید نمودند. امیران عراق (درزمان بنی‌امیه) مانند خلفاء اززندگانی تجملی‌ایرانیان‌تقلید میکردند ولی‌گاه هم طبیعت صحرانشینی‌آنها غلبه‌میکرد وبهمان رسوم وعادات بیابانگردی خویش‌بازمیگشتند . میگویند حجاج‌بن یوسف ثقفی والی‌عراق موقعی‌میخواست برای ختنه سوران یکی از پسرهای خود جشنی بگیرد ومهمانی بدهد لذا یکی ازدهگان (مالکین) ایرانی را خواسته‌گفت بزرگترین جشن ومهمانی‌که درعمرخود دیده‌ای برای من بگو، گفت «ای امیریکی ازمرزبانان‌کسری جشنی‌گرفت‌که من‌درآن جشن بودم ، خوانچه‌های خوراك این مهمانی ازنقره وبشقابهایش طلا بود و چهارکنیزآن خوان‌را می‌آوردند وچهارنفرسرآن نشسته غذا میخوردند وهمینکه ازسرغذا برمیخاستندکنیزان وبشقابها وخوان‌ها رابچهار مهمان میدادند»، حجاج‌که‌این‌را شنید طبیعت سادهٔ صحرانشینی خودرا بیادآورده گفت : ای غلام برو چند شتر بکش و بعادت خودمان مردم را غذا بده .

بااین‌همه سیل تمدن تجمل وخوی صحرا گردی را ازسراعراب بیرون برد وآنانرا به تجملات شهرنشینان معتاد ساخت ومردمی‌که درصدر اسلام‌کافور را نمك بی‌مزه وبرنج را

مسموم ونان لواش راکاغذ می‌پنداشتندپس‌ازخوردن عقرب وسوسك وکرك شترمخلوط باخون شتر(علهز) ونانی‌که باآرد جو ومو وپشم‌وسبوس مخلوط شده بود یکمرتبه بقدری درخوراك تجمل وتفنن کردندکه ازبزرگان ایران وروم نیز جلوافتادند وازگوشت‌های چرنده وپرنده وچاشنی‌ها وترشی‌ها وادویه‌ها خوراك‌های متنوع لذیذ تهیه کردند. خلفاء وبزرگان عباسی (هاشمیان)همینکه‌سرسفره می‌نشستند پزشکان‌بالای‌سرآنها میایستادند ودر زمستان ظرفهائی پر از ادویه‌ها و شربت‌های اشتهاءآور وگرمی بخش بدست‌گرفته وسط غذا بخلفاء تقدیم میداشتند تا بیشتر سر اشتهاء بیایند وگرم شوند ودر تابستان شربت‌های خنك وچاشنی‌های مطابق فصل‌تقدیم میکردند . سایر بزرگان و امیران نیز بآنان اقتداء نموده وبهمین‌ترتیب غذا میخوردند ودرهرمورد ازطبیبان دستورمیگرفتندکه چه بخورند وچه نخورند و بیشترشان طبیب مخصوص سر سفره داشتند. مثلا سیف‌الدوله حمدانی ۲۴ پزشك مخصوص استخدام‌کرده بودکه موقع شام و ناهار سرسفره میآمدند و به سیف‌الدوله دربارهٔ غذا نظر میدادند .



برای خلفاء ازجاهای دور دست میوه‌ها وشکارها وسبزی های گوناگون بازحمت‌زیاد ومخارج بسیار ارسال میداشتند واین‌کار بیشتر بعهدهٔ ادارهٔ برید (کارآگاهی) بود. خلفاء می‌پنداشتندکه اگر مرغان خانگی را غذای مقوی بدهند‌گوشت‌آنان لذیذ‌میشود وعمل هضم آسان‌تر میگردد ازآنرو جوجه هارا مغز گردو وشیر گاو میدادند. خوراك پزان برای‌لذیذ شدن خوراك ویا ازنظر سهولت هضم‌آن شاهکارهائی‌بخرج میدادند وگاه هم ازنظراحترام به مهمانان درتهیهٔ خوراك هنرنمائی میکردند مثلا موقعی ابراهیم بن مهدی هرون را بمنزل خود دعوت‌کرد، هرون درمیان غذاهای گوناگون چشمش بظرفی افتادکه مقداری‌گوشت ریز درآن بود، میزبان برای خلیفه توضیح دادکه این غذا زبان ماهی است وهزار درهم صرف تهیهٔ‌آن شده است. همینقسم پالوده‌ای میخوردندکه بسیار‌گران تمام میشد زیراخوراك مزبور ازمغز بره وروغن پسته وعسل وياشکرآماده میشد.

طبعاً آشپزخانهٔ خلفاء وامراءتوسعه یافت زیرا هرروزه چندین رنگ خوراك وخورش

میخواستند وهرقسمتی ازآشپزخانه رئیس وزیردستانی داشت که بکارهای معینی می‌پرداختند، ازآنجمله اداره‌ای برای پرورش مرغان داشتند ومبالغ هنگفتی خرج آن اداره میشد. مثلا در زمان مقتدر عباسی هرماه سه قفیز[1] جو برای خوراك مرغان آشپزخانه معین شده بود و سایر تجملات ومتعلقات مطبخ را ازهمین‌جا میتوان فهمید. آشپزخانهٔ عمروبن لیث صفاری‌را ششصد شتر ازاین شهر بآن شهر میبرد و المقتفی خلیفهٔ عباسی هشتاد شترآب‌کش داشت که روزانه برای مطبخ وحرمسرای خلیفه آب میآوردند.

آشپزخانهٔ خلفاء وامراء همیشه چند برابر احتیاجات روزانه غذا می‌پختند که مبادا مهمانانی ناگهان برسند وغذا کم بیاید ودرنتیجه هرروز مقدار زیادی غذا زیاد میآمد که ملازمان آنرا فروخته پولش را برای خودشان برمیداشتند.

نتیجهٔ این پرخوری وتفنن وتجمل درتهیهٔ غذا آن شد که غالب بزرگان دورهٔ تمدن اسلامی دچار سوء هاضمه وقولنج واسهال خونی وزخم‌معده میشدند وبواسطهٔ افراط درگوشت خوردن گرفتار رماتیسم ونقرس وامثال آن میگشتند وتندخو وآتشی مزاج می بودند و زود زود فرمان زدن وبستن وکشتن مردم بیگناه را صادر میکردند ، چنانکه اخبار زندگانی روزانهٔ آنان گواه براین مدعاست وپرواضح است که پرخوری و افراط درگوشت و چربی و شیرینی سوء هاضمه بارمیآورد وکسی‌که دوچار سوء هاضمه گردد تندخو وبی‌حوصله میشود. عده‌ای ازخلفاء وامراء به پرخوری مشهور بودند، از آنجمله معاویةبن ابی سفیان و عبیدالله ابن‌زیاد وحجاج‌بن‌یوسف وسلیمان‌بن عبدالملك وامین‌عباسی بیش‌ازحدمعمول غذامیخوردند.

۲- تجمل درلباس

مسلمانان صدر اسلام ساده میپوشیدند و ساده میخوردند و ساده میزیستند، خلفای راشدین‌باجامهٔ کهنهٔ پینه زده که غالباً تاروی زانو میآمد وجنسش ازکرباس بود، توی‌کوچه وبازارحرکت میکردند و کفشی ازپوست خرما بپا داشتند وبند شمشیرشان‌ازپوست درخت خرما بود، تازیانه دردست میگرفتند وگناهکاران را باآن کیفر میدادند.

والیان وامیران نیزمانند خودشان بودند وهمینکه نزد خلیفه میآمدند جبهٔ پشمینه در بر وچکمهٔ پوستی بپا وعمامهٔ سیاه برسرداشتند. نخستین‌کسی‌که ازبزرگان اسلام لباس‌فاخر پوشید معاویه بود وهمینکه عمراورا باآن حال دید بروی اعتراض‌کرده گفت :

- معاویه! مانندکسری (پادشاه ایران) لباس پوشیده‌ای ؟

کم‌کم مسلمانان با ایرانیان ورومیان معاشرشدند ولباس‌های فاخرآنانرا پسندیده در این قسمت هم ازآنان تقلیدکردند وچنانکه گفته شد خلفای بنی‌امیه پارچه‌های حریرگلدار وپرنقش ونگار می‌پسندیدند و هشام‌بن عبدالملك بیش ازدیگران بآن نوع پارچه علاقه داشت وازآن لباسهای بسیار برای خود تهیه میکرد، چنانکه دوازده هزارلباس حریرپرنقش ونگار

---

۱ - قفیز برابر ۱۴۴ ذرع است . مترجم

وده هزار بندزیر جامهٔ حریر درصندوق خانهٔ مخصوص وی بود و هرگاه که به حج میرفت هفتصد شتر صندوقخانه و جامه‌های اورا حمل میکردند.

در زمان امویان بافندگی پارچه‌های گلدار و با نقش و نگار رواج یافته پیشرفت کرد زیرا بنی امیه آن نوع پارچه‌هارا می‌پسندیدند. درزمان عباسیان پوشیدن لباسهای ابریشمی و پشمی وزربفت معمول گشت وچنانکه دربخش بازرگانی گفتیم بازرگانان ازشهرها وممالك مختلف پارچه های ابریشمی گلدار ، راه راه، پارچه‌های پشمی و کرکی، پارچه‌های زربفت جواهرنشان به‌بغداد میآوردند.

ازبهترین پارچه های معمول آن روزیکی هم خزبود، خزآن روز ازابریشم و کرك خرگوش‌نرتهیه میشد. همینقسم پارچه‌های ابریشمی خالص ودیبای عالی وپارچه‌های ابریشمی که روی آن تصویرحیوانات وگل وبوته بود ، نوعی دیگر ازپارچه‌های پنبه‌ای که آنرا بز میگفتند از منسوجات گران قیمت بود ، پارچه‌های کتانی و پارچه های مشهور به معلم، میز، اوداری، ملحم، پارچه‌های موئی، پارچه‌های کرکی، سمور، قاقم وامثال آن درزمان عباسیان رایج بود وازآن پارچه‌ها قبا وجبه وبرد وعمامه وپیراهن وشلوار وروپوش وچادر وارخالق وزیرپوش وملافه وامثال آن میدوختند.

چون پول زیاد و تقاضا فراوان بود صنعتگران (بافندگان) هم در تهیهٔ پارچه های عالی می‌کوشیدند و برای خلیفه و رجال او منسوجات عالی می‌بافتند ، آنان هم اگر از پارچه‌ای خوششان می‌آمد بقیمتش اهمیت نمیدادند و هرچه فروشنده میگفت می‌پرداختند تا آنجا که بهای یك عمامهٔ دیبا به پانصد دینار رسید و با وجود آن خریدار بسیار داشت و چه بسا که یکنفر برای اظهار تجمل ۹ قبا می‌پوشید که هرکدام یك رنگ بود ، رجال و محترمین بخصوص خلفاء صدها وهزارها جامه درصندوقخانه داشتند که کمتر مورد احتیاج واقع میشد .

مثلا پس ازمرگ المکتفی خلیفهٔ عباسی ملبوسات ذیل درجامه خانهٔ وی یافت شد.

۱ـ لباسهای دوخته و بریده	۴۰/۰۰۰
۲ـ جامه های مروی وخراسانی	۶۳/۰۰۰
۳ـ ملافه و امثال آن	۸/۰۰۰
۴ـ عمامه‌های مروی	۱۳/۰۰۰
۵ـ جامه های یمنی زربفت	۱/۸۰۰
۶ـ شالهای کرمانی	۱۸/۰۰۰
۷ـ فرشهای ارمنستان	۱۸/۰۰۰

همینکه ذوالیمینی مرد هزاروسیصد شلواردرجامه خانه داشت که هیچ‌یك‌ازآن‌رانپوشیده بود. بختیشوع طبیب چهارصد شلوارحریر باقی‌گذارد وپس از قتل برجوان وزیر (درمصر)

هزار شلوار حریر با هزار بند شلوار گلابتون باقی گذارد .

بزرگان اسلام در آن زمان برای اظهار تجمل اسب و الاغ واستر خود را جل‌های حریر ومخمل میپوشانیدند وخلفای فاطمی پارچه‌های حریر زربفت خسروانی روی فیل‌ها می‌انداختند. در قاهره کارگاه حریری بود که آنرا دارالدیباج میگفتند. فاطمیان جامه خانه‌ای داشتند که نامش دارالکسوه بود ودر آنجا همه نوع لباسهای تابستانی وزمستانی تهیه میشد ومیان مردم تقسیم میگشت. مقریزی شرح آن کارگاه و خیاطخانه را در جلد اول کتاب خود به تفصیل نگاشته است ، جزء جهیز قطرالندی دختر خمارویه (فرمانروای مصر) هزار بند شلوار گلابتون بود که هریك ده دینار می‌ارزید و بهای سایر ملبوسات عروس نیز بهمین میزان بالا میرفت .

اثاث خانه ولباس وجواهرات

خلفای راشدین مانند همهٔ مردم روی زمین می‌نشستند، عمال آنان نیز چنان میکردند. عمروعاص درکاخ خود (درمصر) روی زمین می‌نشست، عربها هم با اوروی زمین می‌نشستند و همینکه مقوقس (از اعیان قبطی مصر) پیش عمروعاص میآمد تخت طلای اورا روی دست میآوردند وبر آن می‌نشست وعمروعاص بآن تعرضی نداشت زیرا مطابق پیمانی‌که با قبطیان بسته شده بود رعایت احترام بزرگان آنان منظور میشد. اما بزودی این‌سادگی ودموکراسی ازمیان رفت ومسلمانان (بزرگان اسلام) برای خود صندلی‌ها وتخت‌های طلا وآبنوس وعاج ساختند وازپادشاهان روم وایران نیز دراین‌نوع تجملات جلو افتادند . نخستین فرمانروای مسلمان‌که بر تخت نشست معاویه بود، اما وی‌پیش ازاقدام بآن عمل بامسلمانان مشورت کرده ازآنان اجازه خواست وعذرش این بود که چون پیروفربه شده نمیتواند روی زمین بنشیند . پس ازمعاویه سایرخلفاء وبزرگان بوی تأسی کرده از زمین برخاستند وروی تخت وصندلی نشستند .

اثاث خانه ولباس ایرانیان

همینکه مسلمانان برای فتوحات ازجزیرةالعرب در آمدند پیش از هرجا وبیش ازهرجا درایران (مداین) فرشهای عالی و جواهرات گرانبها یافتند وطبعاً بهای‌آن همه اشیاء نفیس را نمیدانستند. می‌گویند در روز فتح مداین یك عرب بیابانی دانهٔ یاقوت درشتی‌پیدا کرد وبرای فروش باین وآن نشان داد وگوهرشناسی آنرا بهزاردرهم خرید. یاران عرب که ازاین معامله خبرشدند وبرا ملامت کردند که بهای‌آن گوهر بیش ازآنها بود عرب‌بیابانی گفت باورکنید اگرعددی بیش ازهزارمیدانستم البته‌آنرا میگفتم .

ازجمله چیزهائی‌که عربها در مداین یافتند مقدار زیادی ظروف طلا ونقره مرصع نشان وتاج‌کسری وجامه‌های دیبای زربفت جواهرنشان بود. دسته‌ای ازعربها صندوقی‌یافتند که درآن اسبی ازطلا وزینی ازنقره دیده میشد ودندان ویال‌آن اسب را ازیاقوت وزمرد بر

روی نقره درست کرده بودند وسوار اسب تماماً ازنقره جواهرنشان بود. در صندوق دیگر شتری ازنقره باجل زربفت جواهرنشان قرارداشت ازاشیاء نفیسی که درمداین بجنگ عربها افتاد یکی بساط کسری است که طول وعرض آن شصت ذرع درشصت ذرع بود. زمینهٔ فرش طلا وجویهای آب ازانواع جواهرات برروی آن زمینهٔ طلا دیده میشد. درختان و بوته‌هائی از نقره روی آن فرش ساخته بودند که شاخه‌های آن طلا و میوه‌های آن درختان از جواهرات گرانبهای رنگارنگ بود. عربها این فرش را نزد عمر (درمدینه) آوردند وعمر آنرا تکه تکه کرده مانند سایرغنیمت ها میان یاران خود قسمت نمود.

هروقت اینگونه جواهرات ویااشیاء جواهرنشان ازایران بمدینه میرسید عمرمیگریید وگریه‌اش ازآن بود که مبادامسلمانان نیزمانند ایرانیان باین‌تجملات بپردازند ومانندایران دچارخواری گردند. همینطور ابوبکر مانند عمر از تجملات احترازداشت و کلیهٔ فتوحات اسلامی بدست ابوبکر ومطابق نقشهٔ وی آغاز گشت و همینکه مرگش نزدیك شد مهاجران را ازتجمل برحذرنموده گفت شمارابخداهیچگاه برپردهٔ حریرومخده تهیه‌نکنید. پیش‌ازابوبکر وعمر (حضرت) رسول (اکرم) نیزمسلمانان‌را ازتجملات نهی فرمود و پوشیدن لباس ابریشمی (البته برای مردان) واستعمال ظروف طلاونقره را حرام‌کرد، اماآن دستورهای‌حکیمانه بگوش مسلمانان فرونرفت وبمحض‌اینکه باتمدن روم وایران آشنا شدند درانواع تجملات و تزیینات (لباسها وفرش‌ها وجواهرات وغیره) غوطه ورگشتند.

این تجمل پرستی اززمان بنی امیه شروع شد، چه‌که آنان خلافت را بسلطنت تبدیل کردند وازامور دینی چشم پوشیده بطرف دنیا شتافتند وخلفای اسراف‌کار بنی‌امیه بخصوص ولیدبن یزید هرچه توانستند جواهروزروسیم اندوختند وهمین ولیدبن یزید بقدری گردن‌بند جواهرداشت که هرروزمانندلباس‌یکی‌را درمیآورد ودیگری‌رابگردن می‌انداخت وباندازه‌ای درخرید جواهرتند رفت که بهای جواهردرتمام بازارهای آنروز ترقی‌کرد، اماچون بنی‌امیه طبعاً بزندگانی بدوی علاقه‌مند بودند ازتجملات آندوره فقط بلباس‌های فاخر وجواهرات اکتفاء نمودند وپرده‌های حریر ساخت مصررا دراتاقها میزدند. این پرده‌ها چنانکه گفته شد بدست قبطیان (مسیحیان مصری) تهیه میشد وروی‌آن‌شعارهای دینی مسیحی می‌بافتندولی عبدالملك دستورداد روی‌آن پرده‌ها آیات‌قرآنی وکلمات عربی نقش‌کنند. خلفای‌اموی‌علاوه برپرده‌های زربفت مخده ها وپشتی‌های حریرجواهرنشان داشتند.

اثاث خانه و لباس عباسیان

همینکه خلافت بعباسیان رسید سفاح و منصور برای استحکام مبانی دولت خودکوشیدند وپس‌از فراغ از آن قسمت مطابق قانون طبیعت به‌تقلید دولتهای گذشته دست بعیاشی و خودکامی گزاردند. تختهای طلای مرصع نشان و آبنوس و عاج تهیه‌کردند، صندلیها وپشتیها و مخده‌ها آماده ساختند، شمعدانهای‌طلا فراهم آوردند ودرآن‌شمعهای عنبر وکافور سوزاندند،

پرده‌های زربفت وحریر آویخته وفرشها و بساطهای ابریشم و طلاکاری و مرسع گستردند. ظروف‌طلا ونقره درست‌کردند وازهر کشور وشهری‌بهترین و گرانترین‌کالاهارا واردنمودند. پرده‌های پرنقش ونگار ازفسا وسجاده‌ها وقالیچه‌ها ازشوشتر و بخارا و حصیر از آبادان و توشك ومخده از دشتستان و بهترین فرشهای زربفت را از ارمنستان‌آوردند، باینقسم‌که یك دست‌فرش ارمنستانی یعنی ده‌سجاده ومخده وپشتی ومفرش‌پنج‌هزار دینارمی‌ارزید. وسینی‌های چوبی‌را از مازندران وظرفهای شیشه وسفال‌را ازبصره میآوردند وبصره هم بیشترش‌را ازچین وارد میساخت.

(در مبحث تجارت درهمین جلد مفصلا راجع باین‌موضوع گفتگو شد) شیشه‌های‌ظریف را ازشام میآوردند ونازکی وظریفی شیشه‌های شام ضرب‌المثل میبود، بقسمی‌که همه‌میگفتند فلان چیز ازشیشهٔ شامی هم ظریف‌تر میباشد. عربها استعمال این ظروف وفرشها وپرده‌ها و امثال آنرا از ایرانیان وروميان فراگرفتند وآنرا عربی نمودند یعنی امثال واشعار وپند و اندرزهائی بخط و زبان عربی برآن ترسیم‌کردند و در وسط آن اشکال حیوانات دریائی و صحرائی نگاشتند و اطراف آن‌را حاشیه‌های زرنگار ساختند واشعار نوشتند تاآنجـا که در اطراف یك بساط یك‌قصیدهٔ‌کامل مینگاشتند وآنقدر در تجمل پیش‌رفتند که روی ظرفهای بلور وسینی‌ها وبشقاب‌ها وروی دیوار تالارها وبالای درها اشعارنوشتند. والبته شکل ومیزان‌این نوع ریزه‌کاری‌ها نسبت بطبقات مردم فرق داشت، بعضی زربفت وبعضی طلاکاری وپاره‌ای‌هم جواهرنشان میشد. مثلا مادر المستعین فرشی داشت‌که شکل غالب چرندگان و پرندگان و درندگان برروی آن دیده میشد، این موجودات ازطلا وچشمانشان از یاقوت وجواهرات گوناگون‌بود وصد وسی میلیون درهم می‌ارزید. در زمان هرون فرشها وسراپرده‌هائی‌معمول گشت‌که تاآنموقع سابقه نداشت وبعضی اختراع آنرا بزبیده زن‌هرون نسبت‌میدهند. میگویند وی اول‌کسی است‌که ازنقره وآبنوس وصندل سراپرده تهیه‌کرد وقلابهای آن‌را از زر وسیم ساخت وباحریر وسمور وپارچه‌های ابریشمی سرخ وزرد وسبز وآبی‌آن‌را پوشانید. عباسیان نوعی بادبیزن اختراع‌کردندکـه آن را مذاب میگفتند و پیش از عباسیان بادبیزنی معمول نبوده است و روی آن اشعار و مطالب مناسبی نگاشتند چنانکه ابوالعتاهیه برای درخواست کنیزکی ازهرون سه‌بادبیزن برای خلیفه فرستاد واین سه‌شعر را برآن نگاشت:

ترجمهٔ اشعار :

«وسیلهٔ عرض حاجت من نسیم‌ملایم است‌که درحضور تومیوزد، کسی شفیع من‌شده که»
«دست وپا وزبان ندارد ازآنجهت قدری نومید هستم ولی باز امیدوارم زیرا شخص‌کریمی»
«ضامن موفقیت من است» .

ولی باید دانست‌کـه نگاشتن شعر برروی بادبیزن در زمان امویان نیز معمول بوده است .

جواهرات در زمان عباسیان

خلفای عباسی جواهرات بسیار گرد آوردند و بمروارید درشت علاقهٔ بسیار داشتند همینقسم یاقوت سرخ را بقیمت خوب میخریدند و آنرا در آن موقع یاقوت بهرمانی میخواندند. سپس یاقوت رمانی (رنگ دانه‌های انار) و یاقوت کبود وقرمز که آنرا آسانجونی (آسمانگونی) مینامیدند، بعد یاقوت زرد و سپس طلائی رواج داشت و هرکدام از این یاقوت‌ها باختلاف رنگ وشکل آن قیمتهای جداگانه‌ای پیدا میکرد.

دیگر ازجواهرات مورد توجه عباسیان زمرد بودکه نوعی ازآن‌را مگسی (یعنی شبیه



یکی ازبانوان حرمسرا

برنگ مگس درشت سیاه مایل بزردی) میگفتند . الماس پشت گلی را بیشتر از الماس سفید میپسندیدند و نسبت بفیروزه ومرجان ویشم وعقیق آنقدرها توجه نمیکردند زیرا این سنگها ارزان وفراوان بود .

بیشتر جواهراتی که در صدر اسلام بدست عربها افتاد از ایران بود ، چه تمام جواهراتی که ایرانیان درچندین قرن جمع کرده بودند تماماً بدست عربها افتاد، اما عربها ارزش واقعی آنرا نمیدانستند. همینقسم از کردها جواهرات بسیار گرفتند وبمدینه فرستادند. عمر آن جواهرات را تقسیم میکرد ومسلمانان آنرا ببهای ارزان میفروختند زیرا قیمتش را نمیدانستند. وچه بساکه یك نگین را به پنج درهم میفروختند در صورتیکه بهای آن بیست هزار درهم بود.

همینکه عربها شهرنشین گشتند قیمت جواهرات را دانستند وآنرا ببهای بسیار گران خرید وفروش کردند، هرون یك نگین یاقوت را بچهل هزار دینار خرید این یاقوت بقدری درشت بود که آنرا کوه میگفتند و پادشاهان آنرا نگاه میداشتند هرون آن را خرید واسم خودرا بر آن نگاشت ونگین دیگری را بصد وبیست هزار درهم خریداری نمود ویکی ازجواهر فروشان بغداد جعبهٔ جواهری برای یحیی برمکی آورد وبهای آنرا هفتمیلیون درهم گفت.

بزرگان اسلام غالباً بجای پول جواهر جمع میکردند واگر کسی قصد سفر پرمخارجی داشت بجای اینکه هزاران دینار باخود ببرد یك یا دوقطعه جواهر سنگین قیمت سبك وزن باخود برمیداشت وآنرا درمقصد میفروخت همانطور که این ایام بااسکناس وحواله های بانکی آن عمل را انجام میدهند.

امویان نیز بجواهر علاقه داشتند و ظرفها وزیورآلات را جواهر نشان میکردند مخصوصاً برای خودشان وزنانشان وکنیزانشان گردن بندهای جواهر میساختند اماعباسیان بیش از امویان درجواهر غوطه ور گشتند تاآنجاکه روسری زنان وکفشهای آنان را جواهر نشان میکردند خواهر هرون یك روسری جواهر نشان و زبیده زن هرون چند کفش جواهر نشان ساختند .

خلفای عباسی بقدری ظرف ولباس وجواهر و فرش داشتند واثاث جمع میکردند که مقدار آنرا کسی جز خدا نمیداند وبرای نمونه مخلفات وترکهٔ المکتفی را یادآور شدیم. در اواسط قرن پنجم هجری فتنه ای دربغداد پدید آمد(فتنهٔ بساسیری) وپاره ای ازاثاث دارالخلافه بغارت رفت ازآنجمله ۶۵ هزار تاقه حریر و ۱۱ هزار کراغنه؟! وسی هزار شمشیر. حال اگر قسمتی ازاثاث خانهٔ خلیفه آنقدر باشد تمام اثاث آن چقدر است. بااین حال خلفای عباسی بغداد نسبت بخلفای فاطمی مصر تحمل زیادی نداشتند .

ابن خلدون (جلد اول تاریخ ابن خلدون) میگوید که چون عباسیان طبعاً بدوی و صحراگرد بودند آنقدرها تجمل واثاث نداشتند. ابن خلدون برای صدق گفتار خود ازمسعودی

وطبری گواه میآورد درصورتیکه نه گفتهٔ مسعودی وطبری ونه گفتهٔ خود ابن‌خلدون (البته‌در جای دیگر) بااین ادعاتطبیق میکند زیراکسی‌که داستان‌کفش جواهرنشان زبیده زن‌هرون را نقل‌کرده خود مسعودی میباشد، درصورتیکه زبیده‌نسبت بزنان آنروز زن‌پرهیزکاری‌بوده است، همین‌قسم طبری مطالب بسیاری ازتجمل ودستگاه عباسیان در زمان هرون‌نقل‌میکند و علاوه براین دومورخ، عده‌ای ازتاریخ‌نویسان معتبر مثل مؤلف‌الاغانی ومؤلف العقدالفرید و مؤلف‌المبرد ومؤلف‌المعارف ومؤلف لطایف‌المعارف وغیره مطالبی نظیرمطالب طبری ومسعودی نوشته‌اند و سایر تاریخ نویسان هم آنرا نقل‌کرده‌اند و آنـرا مبالغه ندانسته وبآن اعتراض ننموده‌اند. حتی‌خود ابن‌خلدون درمقدمهٔ تاریخ‌خود چنین مینویسد:

«مأمون در شب‌عروسی پوراندخت؛ هزاردانه یاقوت بوی داد وشمعهای عنبری‌روشن کردکه هریك صدمن ودو سوم من‌وزن داشت وبرای اوبساطی گستردکه تار وپود آن طلاو جواهر و مروارید نشان بود» و چنین معلوم میشودکه عباسیان در آغاز خلافت ازسواری به اسبان زین وبرگ طلا خودداری میکردند ولی بعدها سوار شدند ونخستین خلیفهٔ عباسی‌که برچنان مرکبی سوارشد المعتزبالله‌بود. بنابراین مورخ فیلسوف ما بیجهت‌کوشیده‌که‌عباسیان را ازتجمل منزه دارد درصورتیکه خلفای مزبور بیش از دیگران گرفتار تجمل وزر وزیور شدند.

تجمل و دستگاه فاطمیان

عباسیان‌درهرچیز وازآنجمله‌تجمل ودستگاه‌سرمشق سایرحکمرانان اسلامی شدند ودولتهای اسلامی دیگرکه درمصر وشام وافریقیه پدید آمدند بآنان تأسی‌کردند، موقعی‌که تمدن اسلامی روبه‌تکامل گذارد عباسیان دچار انحطاط وفسادگشتند، درمقابل فاطمیان‌که تازه روی کارآمده بودند بهتر وبیشتر ازعباسیان دستگاه وتجمل بهم‌زدند واگر عباسیان‌کفش وروسری زنان خـود را مرصع میساختند فاطمیان ظروف آشپزخانهٔ خود را جواهرنشان میکردند و تنگ‌ها وجام‌های طلارا باجواهرات‌گرانبها مرصع مینمودند وتاحدی دراستعمال زیورآلات وساختن آن تفنن داشتندکه برای تزیین مجالس خویش مجسمه‌های طلا ونقرهٔ جواهرنشان میساختند. مثلا موقعی‌که خلیفه برای تبدیل‌لباس باتاقی‌میرفت ویابرای تفریح درمحلی‌جلوس میکرد سینی‌های بزرگ طلا بحضورش میآوردند. توی‌این سینی‌ها مجسمهٔ فیل وآدم وزرافه ومانند آن از زروسیم وعنبر جواهرنشان بود ویاقوت و مروارید وزبرجد آن چشم را خیره میساخت. ازآن‌جمله فیل عنبرین‌که دندانهایش‌نقره وچشمانش دوگوهر درخشان ودرهرچشم میخی ازطلا بجای تخم‌چشم‌کار رفته بود روی فیل سواری ازعود دیده میشدکه بمتکای نقره وطلا تکیه داشت وچند مرد باکلاه‌خود وشمشیر برهنه وسپر دراطراف آن‌فیل می‌ایستادند و همهٔ اینهارا ازنقره ساخته بودند، سپس مجسمهٔ شیر وببر وپلنگ ازعود وعنبر وچشمانشان‌از یاقوت قرمز وشکارشان در زیر پایشان مشاهده میگشت وانواع و اقسام میوه‌هاکه بامروارید

مرصع شده بود .

خلفای فاطمی درقاهره انبارهای متعدد داشتندکـه لوازم تجمل در آن انبارها حفظ میشد، ازآنجمله انبار فرش ـ عطریات ـ پرچمها ـ اسلحه‌ها ـ زینها ـ سپرها ـ لباسها ـ چرم و پوست ـ مشروبات ـ ادویه ـ چادرها . خلیفه گاه‌گاه برای سرکشی و بازدیـد این انبارها میرفت ، درآنجا سکوهای بلندی برای نشیمن خلیفه ساخته بودند وروی آن‌مخده میگذاردند و چندین فراش آن‌محل را برای آمدن خلیفه مرتب میساختند. مقریزی راجع باین انبارها شرح مفصلی نگاشته و محتویات آنرا (از لباس وجواهر وفرش وعطر و غیره) ریز داده است‌که البته ذکر همهٔ آن در این کتاب مورد ندارد و خـوانندگان ممکن است بخط مقریزی جلد اول (۴۰۹-۴۲۵) مراجعه‌کنند . فقط برای نمونه یکی دوقسمت آن‌را مینویسیم :

جواهرات وزر و زیور فاطمیان

در زمان المستنصر بالله فاطمی (۴۸۷ درگذشت) قـدری‌کار دشوار گشت واین جواهرات واثاث را ازانبار هـا درآوردند. اول هفت مد[1] زمردکه زرگر بهای آنـرا نمیدانست واظهار میداشت چـون چیزی مانند نداشته باشد تعیین قیمت او برای ما امکان ندارد، دوم یك ویبه[2] جواهرکه زرگر میگفت بهای اصلی‌آن هفتصدهزار دیناربوده ولی اکنون خیـلی بیش از اینها می‌ارزد، معذلك آنرا درهمانروز به‌بیست هزار دینار فروختند. سوم مقـدار زیادی‌کاسه های بلور باتصویر وبشقابهای میناکاری‌که بعضی ازآن صدهـا دینار می‌ارزید . چهارم هجده هزارتکه بلورکه بهای هریك ازآن از ده تا هزار دینار بود. پنجم سینی‌های طلای میناکاری بانقش‌ونگار وساده. ششم هفده هزارغلاف مرصع‌نشان. هفتم صدجام پاد زهر که روی بیشترشان نام هرون‌الرشید دیده میشد .

بعلاوه صندوق هائی از آن انبار درآوردندکه پر ازکاردهای طلا ونقره جواهرنشان بود وهم‌چنین صندوق‌های زیادی پراز دواتهای طلا ونقره وصندل‌وعود وآبنوس وعاج مرصع بجواهرات‌گوناگون‌که ازهزار تاچندین هزار دینارمی‌ارزید. همینقسم ظرفهائی پرازکافور ونافه‌های مشك تبتی وتکه‌های بزرگ عنبر ودرخت‌عود وغیره .

ترکهٔ رشیده دختر المعز خلیفهٔ فاطمی‌که‌درآن انبارها یافت شد یك میلیون وهفتصد هزار دینار می‌ارزید. از آنجمله دوازده هزار دست لباس وصدظرف پر ازکافـور قیصوری متعلق بزمان‌المعز. دیگر خیمه‌ای‌که هرون درطوس در درون آن مرد وتمامش ازخز سیاه بود. ترکهٔ عبده دختر دیگر المعز نیز از همین‌قـرارها بوده‌است. انبـاری پرازسینی های گوناگون‌که هریك هزار دینار می‌ارزید وفرش‌زرینی‌که ۷۶ رطل وزن داشت وشاید همان

۱ ـ یك مد برابر با۸/۹کیلو است.
۲ـ یك ویبه۲۴ مد است . مترجم

فرشی که درشب عروسی مأمون و پوراندخت گستردند همین بوده است (شرحش گذشت) و سینی‌های طلائی که پادشاه روم برای العزیزبالله هدیه داده بود .

انواع و اقسام شطرنج ها و تخته‌نردهای طلا و نقره و عاج وآبنوس جواهر نشان و شمعدانها و ۲۳۰۰۰ مجسمه ازعنبر که کوچکترین آن دوازده من میشد وتعداد زیادی مجسمهٔ خود خلیفه وظرف جواهرنشانی که ۱۷رطل جواهرداشت وصدوسی هزار دینار می‌ارزید و طاوس طلای جواهرنشان از یاقوت سرخ که پرش ازشیشهٔ میناکاری و مطلا برنگ پرهـای طاوس وآهوی طلای جواهرنشانی که شکمش را ازبهترین مرواریدها ساخته بودند و میـز بزرگی از سنگ مرمرکه پایهٔ آنرا بطور زیبائی تراشیده بودند ودرخت خرمائی که ازطلا ساخته وبا در وجواهرتزیین کرده درظرفی ازطلانهاده وغورهٔ خرما ورطب وخرمای رسیده آنرا ازجواهر رنگارنگ ساخته بودند. والبته چنین تحفهٔ گرانبهائی قیمت نداشت. دیگر تنگ بلوری‌که ده رطل شراب درآن جامیگرفت وتنگ‌دیگری که تمامش جواهرنشان بود.

فرش و اثاث فاطمیان

در انبارفرشها هزاران قالی وقالیچه و امثال آن یافتند از آنجمله صدهزارتکه فرش‌خسروانی که‌بیشترش زربفت بود وقالیهائی که‌بهای هریك از آن ۳۵۰۰ دینار میشد وروپوش فیلی از پارچه‌خسروانی زربفت وسه‌هزارقطعه‌فرش خسروانی قرمز باطرازهای سفید ریشه‌دار که‌ازچادرها (خیمه‌ها)جدانشده بود وتمام لوازم‌ومتعلقات خیمه‌درآن یافتمیشد ازقبیل‌پشتی ومخده وپرده وسایرلوازم. همین‌قسم خیمه‌های بسیاری‌ازمخمل وپارچه‌های ابریشمی وحریر زربفت‌که با تصاویر بسیاری مزین بود وهزارپردهٔ حریر زربفت باطول وعرض مختلف وبر هریك ازآن نقشهٔ ممالك وصورت پادشاهان ورجال آن ومدت سلطنت وحکومت آن وشرح حال رجال‌وعمرآنها نگاشته شده بود وچهارهزار فرش‌خسروانی زربفت‌که درهربسته لوازم فرش ومخده وپشتی یك اتاق باتمام متعلقات‌آن موجود بود وازچیزهای نفیس‌آن انباریکی هم پارچه‌ای ازحریر زمینهٔ‌آبی شوشتری زربفت بودکه نقشه‌وتصویر دنیای آنروز با شهرها وکوهها وورودها وخانه‌ها (شبیه بنقشهٔ‌جغرافیا) با تاروپود زر وابریشم رنگارنگ برآن‌دیده میشد . همین‌قسم تصویر مکه ومدینه درآن بافته شده بود وحتی راه ها را نیز با تاروپود زر وسیم روی آن پارچه طرح‌کرده بودند و در آخر چنین نوشته بودند .

« المعزلدین‌الله ازنظر اشتیاق بحرم خدا (کعبه) وانتشار آثار پیغمبر خـدا درسال ۳۵۳ به تهیهٔ‌آن امرفرمود . »

همین شاهکار طبعاً ازیك تمدن وفرهنگ بسیار مهم وعالی حکایت میکند و اگراکنون بدست‌میآمد البته میلیونها برای خرید آن میپرداختند ودرهرحال مسلم‌است‌که درآن ایام علوم وصنایع اسلامی درمنتهای عظمت بوده‌که میتوانستند چنین چیزهائی تهیه‌کنند.

گذشته ازاین اشیاء نفیس وقیمتی آثار تاریخی مهمی درخـزانهٔ فاطمیان موجود بود

ازآنجمله شمشیر (حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام) حسین‌بن‌علی وسپر حمزة بن عبدالمطلب و شمشیر امام جعفر صادق (علیه‌السلام) وصدها هزار شمشیر وسپر ونیزه وغیره. در انبار زین و برگ، هزاران‌زین وبرگ بودکه هریك‌آن‌ازهزار تاهفت‌هزار دینار می‌ارزید.درچادرخانه انواع چادرها وسراپرده‌های مخمل وحریروکتان ارمنی ومکی وخسروانی ومصری‌وکردی وغیره بودکه ازآن کاخ و خانه وقلعه و امثال آن تهیه میشد وبرروی آن چادرها تصویر گوناگون مشاهده میگشت وستون چادرها نقره‌کاری بود. طول بعضی‌ازآن‌چادرها ۶۵ذرع میشد وصدشتر آن خیمه و لوازمش را میکشید وبرروی هرچادری شکل فیل وشیر وپرنده و حیوانات وآدم وغیره بافته بودند. درانبار پرچم ها همه نوع علم وبیرقهای ساده والوان و زرنگار موجود بود.

دیگر ازعلائم تجمل و اسراف خلفای فاطمی آنکه سیده شریف ست‌الملك (بانوی کشور) خواهرالحاکم بامرالله هدیه هائی برای برادرخود فرستادکه ازآنجمله سی اسب با زین‌وبرگ ودهانهٔ مرصع بود وبعضی ازآن زین‌هارا ازبلورساخته‌بودند، دیگرتاج جواهرنشان وباغچه‌ای ازنقره‌که انواع درختان زروسیم وجواهر نشان درآن دیده میشد.

شاید درابتداء این مطالب افسانه ومبالغه‌آمیز تصور شود اما باید دانست‌که مصر در دورهٔ تمدن اسلامی ازپر ثروت‌ترین کشورهای جهان بود وهنگامی‌که مردم سایر ممالك اسلامی‌ازتنگدستی مینالیدند مصریان غرق نعمت بودندکه‌درآنروزها چنین میگفتندکه‌هرکس بمصر برود ودارا نشود هیچگاه دارا نخواهد شد. بعلاوه این‌مطالب درکتب معتبرتاریخ از قول مورخین موثق نقل شده وبعضیها عیناً آن تجملات را مشاهده‌کرده‌اند. ازآنجمله ابن‌اثیر تاریخ نویس مشهورضمن حوادث سال ۵۶۷ که صلاح‌الدین ایوبی بنام عباسیان درمصرخطبه خوانده وبراموال وکاخهای دولتی فاطمیان دست یافت چنین میگوید:

تمام آن اشیاء نفیس را نزد صلاح‌الدین بردند، بقدری زیاد بودکه شمارش نمیشد و چیزهائی درآن میان بودکه درهیچ جای دیگر یافت نمیگشت. از آنجمله‌کوه یاقوت که هفده مثقال ویا هفده درهم بود وچون‌من (ابن‌اثیر) خودم‌آنرا دیدم ووزن‌کردم تردیدی در صحت‌آن ندارم وهمچنین مروارید درشتی‌که مانند نداشت و تکه زمردی‌که طول آن چهار انگشت وعرض آن یك‌گره میشد.

ضمناً باید یادآورشدکه‌آن‌اشیاء نفیس موقعی بدست صلاح‌الدین رسیده وابن اثیرآنرا دیده که بسیاری ازآن درفتنهٔ مستنصر وسایرآشوبهای داخلی ازمیان رفته‌بود.

دستگاه وتجملات خلفای اندلس

خلفای اموی اندلس هم ازعباسیان درتجملات تقلیدکردند ولی‌بپای خلفای فاطمی‌مصر نرسیدند، اما بعضی ازخلفای اموی اندلس دیزه‌کاریهائی درتجملات بکاربردندکه پیش‌ازآنان سابقه نداشته‌است. در زمان منصوربن ابوعامر خلیفهٔ اموی اندلس (اواخرقرن چهارم

هجری) فرستاده‌ای ازپیش پادشاه روم (بزرگترین سلاطین مسیحی آنروز) نزد منصور آمد، منصور برای نشان دادن دستگاه وتجمل‌خود دستور داد دراستخر بزرگی نیلوفر آبی بیفشانند



رقاصهٔ حرمسرا

وچهارپل طلا وچهار پل‌نقره برروی استخر بزنند وسکه‌های طلا ونقره آماده ساخته توی گل

نیلوفرجا دادند، آنگاه پیش ازطلوع فجر بکاخ‌الزهرا رفته‌فرستادهٔ پادشاه روم‌را احضار کرد و اورا درجائی نشانیدکه مشرف براستخر بود، نزدیك طلوع آفتاب هزارغلام صقلبی با جامه‌های زربفت وکمربندهای طلا ونقره بحضور آمدند، پانصد غلام سینی طلا وپانصد غلام سینی نقره دردست داشتند، فرستادهٔ رومیان ازدیدن آن تجمل ودستگاه مات ومبهوت ماند زیرا نمیدانست منظور خلیفه‌چی است همینکه‌آفتاب دمید نیلوفرهای دریاچه با رنگهای درخشان خود پدیدار گشتند وغلامان بطرف نیلوفرها رفتند، آنان که‌سینی نقره داشتند سکه‌های طلارا ازمیان نیلوفرها درمیاوردند وآنان که سینی طلا داشتند سکه های نقره را جمع میکردند و همینکه تمام سکه‌هارا درآوردند آنـرا بحضور خلیفه آورده پیش‌پای خلیفه انبوه کـردند. فرستادهٔ روم ازاین‌ثروت وتجمل بشگفت‌آمده تقاضای‌صلح کرد. همین منصور برای محبوبه خودام هشام‌قصری ازنقره ساخت وکارگران‌آنرا روی سرنهـاده نزد محبوبهٔ خلیفه‌آوردند.

عجیب ترازاینهاکار معتمد خلیفهٔ اموی اندلس است. این خلیفه محبوبه ای داشت که مادرچند پسر بوده واعتماد لقب داشت، روزی اعتماد زنان دهاتی‌را دیدکه شیردرمشك ریخته توی‌کوچه های اشبیلیه شیرمیفروشند وبواسطهٔ گل‌ولای‌کوچه ها جامهٔ خودرا بالا زده‌اند. اعتماد ازاین منظره خوشش‌آمد وبه‌المعتمد گفت‌دلم میخواهد مانندآنان بشوم. معتمد دستور داد ازگلاب ومشك وکافوردرکاخ اعتماد گلی بسازند وچندین مشك باطنابهای ابریشمی‌آماده ساختند، وآنرا پرازشیر نمودند اعتماد باکنیزان خود آن مشکهارا بدوش گرفتند و جـامهٔ خودرا بالازده میان گلهای‌کاخ مانند زنان دهاتی شیرفروختند.

سایرپادشاهان وبزرگان اسلام نیـز ازاین دستگاه ها وتجملات داشتند. سنجر پسر ملکشاه ۱۰۳۰رطل جواهر گوناگون جمع‌کرده بود تاآنموقع هیچ پادشاهی آنقدر جواهر نداشته است. اسراف و ولخرجی این بزرگان را میتوان ازمصرف روشنائی کاخهای آنـان دانست مثلاعزالدوله وابن‌بقیه هرکدام درماه هزارمن شمع میسوزاندند، شمعهای‌کاخ محمد امین بقدری‌بزرگ بودکه تا آنموقع‌کسی‌چنان شمع‌های بزرگی سراغ نداشت. بزرگان و حاشیه‌نشینان خلفاء وسلاطین وملوك اسلام نیزبمناسبت درجه ورتبهٔ خویش‌همین‌نوع تجملات ودستگاه‌ها فراهم میساختند، اما تودهٔ مردم ساکن ممالك اسلامی درنهایت درجهٔ تنگدستی و سختی میزیستند (بجلد دوم این کتاب در قسمت مربوط به ثروت و زندگی تـودهٔ مـردم مراجعه شود).

۴ ـ هم خوابگی باکنیزان

این عمل را درزبان عربی تسری میگویندکه عبارت ازهم بسترشدن باکنیزان و فرزندآوردن ازآنان است. گفتیم‌که درآن دوره‌کنیزان فراوان گشتند. تجارت‌وتربیت‌کنیز بسیاررایج بود وکنیزان رامانند سایرچیزهای‌گران بها هدیه میدادند. اینك‌آن موضوع را ازنظر تجمل موردبحث قرارمیدهیم. بزرگان اسلام باکنیران هم بسترمیشدندواگرازآنان فرزندی

پیدا میشد، با آنها ازدواج میکردند یعنی بزوجیت میپذیرفتند وعربها درابتداء ازازدواج با کنیزان بدشان میآمد وبااینکه درصدراسلام کنیزان (اسیران) خیلی زیاد شد هیچ یك ازخلفای راشدین آنانرا بزنی نگرفتند فقط باآنانهم بستر میشدند . حضرت علی(امیرمؤمنان علیه‌السلام) هنگام شهادت چهار زوجه وهفده کنیز داشتند، ابتدا اگرفرزند میآورد بازهم خرید وفروش میشد ولی عمر آن کار را منع کرد ومقرر داشت کنیزی که ازمولایش فرزند بیاورد ازفروش بدیگران معاف باشد. عربها کنیززادگان را پست میشمردند. اما سه مردبزرگ در میان عرب پیدا شدند که مادرانشان کنیز یعنی اسیر و دختران یزدگرد ساسانی بودند و ازآن پس کنیززادگان قرب و منزلت یافتند ومردم ازهمخوابگی باکنیزان عار نداشتند .

هم خوابگی باکنیزان (اسیران) پیش ازاسلام هم معمول بوده . رومیان نیز همخوابه‌های کنیز داشتند وگرچه کنیز اززن پست‌تر بود ولی روابط بااوصورت قانونی داشت. رومیان مانند عربها ابتداء ازارتباط باکنیزان اکراه داشتند ولی دونفر ازبزرگان آنان مقدم شدند وسایرین بآنان تأسی نمودند .

در دورهٔ تمدن اسلام بزرگان دین و دولت کنیزان را بزنی گرفتند تاآنجاکه بیشتر فرزندان خلفاء ازکنیزان پدیدآمدند وبیشترزنان بانفوذ ازکنیزان بودند. رجال محترم و مردم متمول بخلفاء اقتداء کردند وکنیزان را بجای زن برگزیدند وهرکنیزی‌که فرزند میآورد آزاد میشد ویا بعقد مولای خود در میآمد. گاهی شمارهٔ کنیزان در حرمسرای خلفاء بهزاران میرسید. مسعودی درجلد دوم تاریخ خود مینویسد که در حرمسرای متوکل عباسی چهارهزار کنیز میزیست ومتوکل باتمام آن چهار هزار کنیز نزدیکی میکرد . وامیران که این شور وشوق متوکل رادیدند ازاطراف برای او کنیز فرستادند، ازآن جمله عبدالله بن طاهر چهارصد کنیز برای متوکل هدیه داد ونصرالدوله فرمانروای میافارقین بعدد روزهای سال ۳۶۰ هم خوابه داشت وعلاوه برآن بسیاری ازکنیزان سازنده وآوازه خوان در حرمسرای وی میزیستند. در حرمسرای هرون دو هزار کنیز بود، ازآن جمله سیصد کنیز که فقط ساز میزدند وآواز میخواندند .

نگاهداری کنیز بقدری شایع شدکه زنان برای تجمل کنیزان زیادی میخریدند . مادر جعفر برمکی چهارصد کنیز خدمتگزار داشت وچنانکه گفته شد زبیده زن هرون کنیزان را لباس مردانه میپوشانید، بسیاری از زنان ثروتمند وبا اقتدار بزبیده تأسی کرده عدهٔ زیادی کنیز میخریدند ولباس مردانه بآنان میپوشاندند. خلفاء وبزرگان هم کنیزان را بلباس مرد درمیآوردند . القاهر بالله خلیفهٔ عباسی یك هنگ کنیز تشکیل دادکه لباس مردانه یعنی قبا و کمربند وگیسوان داشتند .

سایردولتهای اسلامی شرق وغرب نیز ازآنان تقلید میکردند. خلفای فاطمی بیش ازسایر خلفاء کنیز وغلام میخریدند، درحرمسرای الحاکم بامرالله خلیفهٔ فاطمی بیش‌ازده هزار کنیز

وغلام خدمت میکرد وخواهر الحاکم السیدة الشریفه، ست الملك (بانوی کشور) هشت هزار کنیز داشت که ۱۵۰۰ آن دوشیزه بودند وهمینکه صلاح الدین کاخهای خلفای فاطمی را تصرف کرد دوازده هزار زن در آن کاخها بودند که جز خلیفه وفرزندانش مرد دیگری نداشتند. علاوه بر کنیزان عدهٔ زیادی نیز غلام وخدمتکار در آن کاخها میزیستند وجواهرات واثاثهای فراوانی در آن سراها انباشته شده بود. صلاح الدین دستور داد همهٔ آنرا بفروشند ومدت دهسال فروش آن بطول انجامید. خلفای اموی اندلس وسلاطین (ممالیك) مصر هم چنین دستگاهها وتجملاتی داشتند واکنون هم بسیاری ازامیران و پادشاهان مشرق همین دستگاه ها وتجملات واسراف کاری را دارند.

بهای کنیزان

در آغاز پیدایش اسلام بهای کنیز ارزان بود چه شمار آنان روزبروز افزون میشد ولی پس از آنکه تمدن اسلامی رو به توسعه وتکامل رفت بهای کنیزان گران میشد بخصوص کنیزانی که جمال وکمال (سازندگی وخوانندگی) داشتند گرانتر ازدیگران خرید وفروش میشدند تا آنجا که بهای یك کنیز ازچند صد دینار تاچند هزار دینار میبود وگاه هم بهای یك کنیز بصد هزار دینار هم میرسید وبرای نخستین مرتبه سعید برادر سلیمان بن عبدالملك زلفاء کنیزك زیبائی را به یك میلیون درهم (قریب هفتاد هزار دینار) خریداری کرد.

هرون کنیزی را بصد هزار دینار وکنیز دیگری را به ۳۶۰۰۰ دینار خرید ویك شب باوی هم بستر شده فردای آنروز کنیز را به فضل بخشید. بطوریکه ابوالفرج درجلد پانزدهم اغانی مینویسد: محمد امین به جعفر بن هادی پیام داد بذل (نام یك کنیزك زیبا) را بمن بفروش، جعفر گفت نمیفروشم، امین آنقدر بهای آنرا بالا برد تا جعفر راضی شد باینقسم که قایق جعفر را درمقابل قیمت آن کنیز پر ازطلا کردند وآن طلا بیست میلیون درهم یعنی بیش ازیك میلیون دینار میارزید واگر این گفته درست باشد قیمت مزبور بزرگترین قیمتی است که برای یك کنیزی پرداخته اند.

یزید بن عبدالملك خلیفهٔ اموی سلامه کنیزك آوازه خوان را بمبلغ بیست هزار دینار خرید وکنیزك دیگری بنام ضیاء بمبلغ پنجاه هزار دینار فروخته شد. جعفر برمکی کنیزی را به چهل هزار دینار والواثق بالله کنیزك خواننده ای را بنام صالحیه بمبلغ ده هزار دینار خرید و همین قسم کنیزانی بکمتر و بیشتر ازآن مبلغها خرید و فروش میشدند و این نکته مهم است که خلفاء وبزرگان اسلام مبالغ بسیار گزافی فقط برای خرید کنیزکان مصرف میکردند.

۵ - بذل وبخشش (سخاء)

گفتیم که عربها پیش ازاسلام مردم سخاوتمندی بودند وبعد ازاسلام نیز بجهاتی بسخاوت خود باقی ماندند تا آنجا که سخاوتمندی بزرگان یکی ازمنابع در آمد مردم و وسیلهٔ ارتزاق آنها شده بود. همینکه پول نزد خلفاء و بزرگان اسلام فزونی گرفت ازلذتهای مادی بحد

کمال بهره بردند بفکر آن افتادند که از لذتهای معنوی نیز استفاده کنند وچون طبعاً مردم بلند همت مغروری بودند از دستگیری مستمندان خوششان میآمد و بذل و بخشش را یکی از وسائل بهره‌مندی ازلذات روحی ومعنوی تشخیص دادند وبشاعران وندیمان وآوازه خوانان وتقاضاکنندگان ازهرطبقه ودسته اموال زیادی بخشودندچه از آن کار لذت میبردند ویاپاداش اخروی انتظارداشتند .

مقدار بذل و بخشش

درمبحث مربوط بارتزاق ازراه بذل و بخشش دیگران اشاره کردیم که بنابموجباتی (سیاسی وغیره) عربها بعدازاسلام نیز بذل وبخشش داشتند تاآنجاکه این عمل یك عادت معمولی آنان گشت و هرقدرکه تمدن وثروت مسلمانان فزونی یافت بهمان نسبت هم مقدار ومیزان بذل وبخشش آنهااضافه گشت، مثلا حداکثر بخشش امویان هزارویاچند هزار درهم بود وچهار پا ویاگاو ویاگوسفند ویاخلعت نیز بر آن می‌افزودند واگرمصالح سیاسی ایجاب میکرد از ده هزارتاصدها هزار درهم می‌بخشیدند چنانکه معاویه برای جلب رضایت هاشمیان وفرزندان صحابه میلیون‌ها درهم بطورمقرری سالیانه می‌پرداخت. معاویه اول خلیفه‌ای است که مقرری سالانه آن‌هم تااین حد برای بزرگان قریش وغیره تعیین کرد، بعلاوه بپاره‌ای مناسبات (و گاه‌هم بدون‌تناسب) وسط سال پولهائی غیرازمقرری بآنان میداد ازآنجمله موقعیکه عبدالله بن جعفربن ابی‌طالب پسری پیداکرد معاویه صد هزار درهم برای عبدالله فرستاد وخواهش کرد نام‌آن را معاویه بگذارند، عبدالله آن شرط را پذیرفت وصد هزار درهم را بمردی دادکه مژدهٔ ولایت پسررا برای‌او آورده بود . امیران ووالیان اموی نیز مانند معاویه وخلفای دیگر بذل وبخشش داشتند و مشهورترین امیران دورهٔ اموی درآن قسمت خاندان مهلب میباشند همانطورکه برمکیان درزمان عباسیان بآن‌صفت مشهورند. دیگر ازوالیان سخاوتمندآن دوره خالد قسری وحجاج بن یوسف است که اگرمصلحت ویاسیاست اقتضاء داشت بذل‌وبخشش بسیار مینمودند مثلاکسی که واسطهٔ ازدواج هند دختراسماء باحجاج بودسی غلام وسی کنیزمژدگانی گرفت و هرغلامی ده هزار درهم وهرکنیزی مقدار زیادی لباس وزر وزیور همراه بردند . سعیدبن العاص هدیه ها را باغلامان برای اشخاص میفرستاد وغلامان را باهدیه‌ها میبخشید .

درزمان عباسیان که ثروت وتمول بسیارشد مبلغ ومقدار بخشش بمیلیونها (درهم) رسید واول ازهمه منصورخلیفهٔ عباسی باآنرقم (میلیونها) بخشش کرد. عباسیان علاوه بر پول، ملك وباغ ومزرعه وفرمانروائی ولایات وحکومت هم بخشش میکردند ویاکرجیها را پرازرز و سیم کرده هدیه میدادند ویاکیسه‌های پول رابدوش غلامان وپشت استران نهاده پول وآورندهٔ پول رابخشش میکردند وهمینکه سرکیف میآمدند ویاازچیزی خوششان میآمد برمیزان بذل وبخشش می‌افزودند، ازآنجمله شخصی‌درمدح سفاح خلیفهٔ عباسی قصیده‌ای گفت سفاح بقدری ازآن تملق‌گوئی خوشش‌آمدکه استانداری خوزستان را بآن مرد واگذارد . خلفای عباسی

غالباً دراین بخششها نظرسیاسی بکار میبردند، مثلا منصور دریکروز ده میلیون درهم بعموها وسران سپاه خود بخشید والبته این برای آن بود که زبان آنهارا ببرد وهمینکه مهدی پسرش خلیفه شد فرزندان مهاجران وانصار را نام نویسی کرد وسه میلیون درهم میان آنان پخش کرد وبرای هریك ازافراد خاندان عباسی سالی ششهزار درهم مقرری تعیین نمود وبه مغیرة بن حبیب هزار فرمان مقرری ومستمری داد که بهرکس میخواهد اعطاء کند. هرون دریکروز یك میلیون وسیصد وپنجاه هزار دینارمیان مردم تقسیم نمود. روز دیگر که سرکیف و خوش احوال بود شش میلیون درهم میان مردم شاباش کرد . هادی برای عبدالملك بن مالك رئیس پلیس پدرش چهارصد قاطرفرستاد که بار هرقاطری مقدار زیادی درهم بود. امین بسلمان بن ابوجعفر در یکروز یکمیلیون درهم عطاء کرد وهمین محمد امین معمولا دربالاخانهٔ کاخ خود که مشرف بر دجله بود جلوس میکرد وشاعران وحاجتمندان باقایق تاپای بالاخانه میآمدند وشعرخودرا میخواندند وحاجت میخواستند واگر امین درآنساعت خوش احوال بود فرمان میداد کرجی شاعرویاحاجتمند را پرازطلا وتقره بنمایند و درپاره‌ای موارد وزیـران و خزانه داران این فرمان را بامبلغی پول نقد تسعیر میکردند . مثلا روزی ابومحمد تیمی شاعر باقایق تاپای کاخ امین آمد وقصیده‌ای درمدح وی خواند، امین ازآن اشعارخوشش آمده گفت کرجی شاعررا پر ازپول کنید، فضل هم بعلامت قبول سرفرود آورد. وپس ازآنکه مجلس برهم خـورد بشاعر گفت مگردیوانه شده‌ای ازکجا اینهمه پول بیاوریم که قایق تورا پرکنیم وسرانجام معامله را باصد هزار درهم خاتمه دادند. مأمون بپزشك مخصوص خود دریك روز یك میلیون درهم وهزار کر [۱] گندم بخشید و درظرف یك ساعت ۳۶ میلیون درهم میان عده‌ای تقسیم نمود وسی هزار دینار به عربی بیابان گرد که در مدح او قصیده‌ای ساخته بود صله داد . متوکل بیشتر املاك ومزارع را بجای پول بمردم وامیگذارد همینقسم سایرخلفاء که هرکدام بهمین اندازه‌ها بذل وبخشش میکردند .

البته این بذل وبخششها هنگامی بودکه خلفای عباسی پول‌های گزافی دراختیارداشتند وهمینکه دستگاه آنها روبفساد و انحطاط رفت ودرآمد دولتی نقصان یافت بجای پول لقب و عنوان هدیه میدادند، ابوبکرخوارزمی اشعاری درآن مورد گفته ودست تنگی خلفاء راضمن آن یادآور شده است .

ترجمهٔ اشعار :

«چه شده که عباسیان درانبار لقب ورتبه راگشوده‌اند»

«بیچاره ها پول ندارند بجای پول لقب ورتبه می‌بخشند .»

« کسی راکه امروز چنین لقب بزرگی میدهند در اوایل خلافت عباسی دربان هم »

« نمیشد . »

---

۱ ـ یك کر ۴۰ اردب ویك اردب ۱۵۰ کیلو میشود . (مترجم)

بذل و بخشش برمکیان

واقعاً رونق و عظمت عباسیان بواسطهٔ برمکیان بود، اینان خلفای عباسی‌را به‌بذل و بخشش وهمراهی بامردم‌تشویق میکردند وبااینکه در زمان منصور هنوز ثروت دولت عباسی بحدکمال نرسیده بود، معذلك خالدبن برمك وزیر منصور برای‌نخستین‌بارخلیفه‌را بمردم‌داری ودست ودل بازی ترغیب نمود. تاآنموقع ارباب رجوع و اهل تقاضا را سائل (گدا) میخواندند. خالدگفت: این‌نام برای ارباب رجوع نامناسب میباشد، چه‌بساکه میان ارباب رجوع آزادگان ومردم باشرفی هستند واز بزرگ زادگان میباشند. بنابراین شایسته نیست که آنانرا سائلان (گدایان) بنامیم وچه‌بهتر که آنان‌را زوار بگوئیم.

بشاربن‌برد شاعر نامی آنزمان‌که حاضر مجلس بود اشعار ذیل‌را درمدح خالدبرمکی گفت وخالد برای هرشعری هزاردرهم بوی صله داد.

ترجمهٔ اشعار:

«خالدمانند پدرش برمك است، هم‌خودش‌شرافتمند است وهم‌شرافت خانوادگی‌دارد.»
«پیش‌از خالد مردمان نیازمند راگدا (سائل) میخواندند و این عنوان بسیار ناگوار بود.»
«اینها راگدا میگفتند در صورتی‌که مردمان جلیل‌القدر میان آنهاکم نبود، خالد آبروی»
«آنانرا خرید وپرده‌ای برروی تقاضاهای آنهاکشید...»

یحیی پسرخالد موقعی‌که سوار میشد هرکس را در راه میدید ۲۰۰ درهم باو میداد. ازبذل وبخششهای خالد چیزهائی میگویندکه بیشتر بافسانه میماند ولی‌مایکی ازآن‌خبرها راکه بطور تواتر درکتب تاریخی و ادبی ذکر شده برای نمونه میگوئیم، داستان مزبور بهترین نمونه ازبذل وبخشش یحیی میباشد.

«همینکه هرون برمکیان را برانداخت فرمان دادکسی آنان‌را مرثیه نگوید ویادشان نکند، دوستداران برمکیان پنهانی ازآنان یاد میکردند، تااینکه دوران هرون پایان یافت. در زمان امین ومأمون هم‌کسی جرئت نداشت از برمکیان به‌نیکی یادکند. روزی بمأمون گفتند پیرمردی همه روزه برسر ویرانه‌های برمکیان میآید و میگرید ودر مرثیهٔ آنان شعر میگوید وشامگاهان میرود، مأمون آن پیرمرد را فراخواند وهمینکه پیرمرد آمد مأمون اورا تشر زد ونامش‌را پرسید وعلت این‌گریه و زاری را جویا شد، پیرمرد بدون واهمه گفت من مدیون برمکیان هستم آنها بمن نیکی‌کرده‌اند اگر امیرمؤمنان‌اجازه دهد قسمتی ازآن‌نیکی را بازگویم. مأمون گفت: اجازه داری بگو، پیرمردگفت: من منذربن مغیرهٔ دمشقی هستم، زندگانی آسوده وخوشی داشتم ولی روزگار بامن نساخت وکارم زار شد تاآنجاکه خانه‌ام را فروختم و هرچه داشتم خوردم، آشنایان‌که حال مرادیدندگفتند از دمشق به‌بغداد برو و از برمکیان چیزی بخواه من بابیست وچند زن وکودك از دمشق به‌بغداد آمدم وچون‌منزل نداشتم زن وبچه‌را درمسجد بغدادگذاردم وخود بیرون آمدم تاآنکه‌بمسجد دیگری رسیدم

ومردمان خوش‌لباسی را در آنجا دیدم که بایکدیگر سخن میگفتند من بر آنان سلام کرده کنارشان نشستم ومکرر درمکرر بفکر افتادم که شرح‌حال خودرا باز گویم ولی برای حفظ آبرو خاموش ماندم تا آنکه غلامی آمد و آنان‌را بخانهٔ بزرگی دعوت کرد منهم با آنان رفتم یحیی‌بن‌خالد را دیدم که روی نیمکتی در وسط باغ نشسته است، سایرین کنار او نشسته‌بودند منهم نشستم، ماجمعاً صدویکنفر بودیم. پس‌از لحظه‌ای صد خدمتگزار آمدند ودست هر کدام بخوردان طلا وتکه‌ای عنبر بود ، حضار خودرا معطر ساختند آنگاه یحیی بقاضی گفت : دخترم‌عایشه‌را برای پسرعمویم عقدکن قاضی خطبهٔ عقدخواند، سپس‌مشك وعنبر نثار کردند. همه برچیدند منهم برچیدم آنگاه خدمتگاران آمدند ودست هر کدام یك‌سینی نقره‌بود که‌در آن هزاردینارمشك آلوده دیده میشد، خدمتگاران‌جلومیآمدند، مهمانان‌پولهارا بجیب میریختند وسینی‌را زیر بغل میگرفتند ومیرفتند تا آنکه‌نوبت بمن رسید من جرئت نمیکردم چنان کنم، خدمتگاران بااشاره فهماندند که تونیز چنان‌کن وبرخیز وبرو من‌چنان‌کردم واز ترس‌چپ وراست خودرا مینگریستم که مبادا پولهارا ازمن بگیرند. یحیی متوجه حال من بود، من نمیدانستم وهمینکه نزدیك پرده رسیدم بفرمان یحیی مرا برگرداندند، یحیی مرا پیش‌خود نشانید وحالم‌را جویاشد من‌سرگذشت خود را گفتم یحیی بحال من گریست، آنگاه موسی را خواسته وگفت :

فرزندجان این مرد برای‌خود دستگاهی داشته واکنون گرفتار حوادث روزگارشده اورا ببر ونزد خود نگاه‌دار ومراقب حال اوباش. موسی مرا برد وخلعت فاخری پوشانید و سینی نقره را بمن داد، چند روزی باکمال خوشی نزد او بسربردم تااینکه موقعی برادر موسی عباس نزد ماآمد و موسی باوگفت این امانت وزیر است پیش توباشد تامن بخدمت امیرمؤمنان بروم وبرگردم عباس بهتر از موسی ازمن پذیرائی نمود ولی من برای عیال و اطفال نگران بودم و جرئت نمیکردم حال آنانرا بپرسم، ده روز چنین گذشت روز دهم‌مرا نزد فضل‌بن یحیی بردند یك شبانه‌روز هم درکاخ وی ماندم. بامدادان نوکرها بمن گفتند برخیز وپیش عیال واطفالت برو من‌از این سخن برآشفتم که مبادا سینی ونقره وپول‌از دست من برود. بهرحال نوکرها جلو ومن دنبال آنان رفتیم تابخانهٔ مجلل و آراسته‌ای رسیدیم زن وبچهٔ من لباسهای فاخر حریر دربرداشتند، خدمتگاران صدهزار دینار وده هزار درهم وقبالهٔ دو مزرعه بمن‌دادند وگفتند این‌خانه واین‌پولهارا یحیی بتو داده واین‌دو مزرعه هم برای مخارج یومیهٔ تو است که ازمحصول آن بخوشی زندگی‌کنی ، تابرمکیان بودند من خوش میزیستم اکنون عمروبن مسعده‌مالیات سنگینی برآن دومزرعه بسته بقسمی که اگرهمهٔ دارائی خودرا بدهم بازهم بدهکار میشوم این‌است که خواه‌ناخواه بویرانه‌های برمکیان‌میآیم وبیاد آن روز میگریم .

مأمون عمروبن مسعده را خواست ومقرر داشت مالیات آن‌املاك‌را مطابق معمول‌زمان

برمکیان بستانند پیرمرد باز بگریه افتاد مأمون گفت من که کارت‌را درست کردم گریه برای چی است؟ پیرمرد گفت ای‌خلیفه برای برمکیان می‌گریم چه این‌هم از برکت آل‌برمك است. مأمون گفت بسلامت برو وفاداری برکت میآورد وخوش عهدی از ایمان است.

جعفر وفضل پسران یحیی و سایر برمکیان مانند یحیی مردم سخاوتمندی بودند همه نوع بمردم کمك میکردند والبته درآمد زیادی‌هم داشتند تاآنجاکه‌سود خالص آنان ازاملاك وغیره درسال بیست میلیون دینار میشد. همینکه جعفر کشته‌شد ودارائی آنان مصادره گشت در صندوقخانهٔ جعفر دوازده میلیون دینارپول نقد یافتندکه درکیسه‌ها ریخته وروی هرکیسه‌نام دریافت‌کنند؛ آن دیده میشد واینان‌کسانی بودندکه ازبرمکیان ماهانه وسالانه صله‌و جایزه می‌گرفتند. برمکیان بانواع مختلف بذل و بخشش میکردند ازآنجمله اینکه فضل‌بن یحیی حواله‌هائی مینوشت وامضاء میکرد وشب هنگام یابعد ازظهر که مردم خواب‌بودند سوارمیشد و تـوی کوچه‌هـا میریخت و رهگذران آن حواله‌هـا را برمیداشتند و پولش را دریافت میداشتند روی حواله‌ها چنین مرقوم رفته بـود : « صرافخانهٔ فلان در وجه آورندهٔ این برگ ... دینار فوری بپردازید .» و همینکه از فضل موجب ایـن اقدام را پرسیدند پاسخ داد میل دارم بکسانی نیکی‌کنم‌که نه‌آنها مرا بشناسند و نه‌من آنها را بشناسم. فضل برای رفاه حال‌گیرندگان پول بازرسی در صرافخانه‌ها گماشته بود تامبادا صراف مبلغی از حواله راکـم وکسرکند و گیرنده بمبلغ‌کمتری ازآنچـه نوشته شده راضی شود . ولی به هیچ‌کس بیش‌از یك‌حواله نمیدادند ونام‌گیرنده‌را جویا نمیشدند وچه‌بساکه یك‌زن یایك‌کودك ویایك غیر مسلمان (ذمی) حواله را می‌یافت وپول‌آن‌را تمام وکمال ازصراف میگرفت .

دیگر از خانواده‌های سخاوتمند دورهٔ عباسی خاندان فرات میباشد: این خاندان هم مانند برمکیان وزیر عباسیان بودند ومانند برمکیان دچار بدبختی‌گشتند ولی شهرت آنان بپایهٔ شهرت برمکیان نمیرسید. شهرت برامکه درسخاء و جوانمردی هنوز هم زبانزد مردم است وارباب حاجات سخاوت آنانرا برخ ثروتمندان میکشند تامگرهمت آنانرا برانگیزند وبقدری ازسخاوت برمکیان‌قصه ومثل گفته‌اندکه پاره‌ای معتقدندبیشتر این داستانها ساختگی بوده ومنظور از آن تحریك احساسات متمولین میباشد ولی مسلماً پایهٔ آن حکایات چیـزی بوده‌که چیزهائی‌برآن افزوده‌اند. موقعی درمجلس سلطان‌العادل ایوبی ازسخاوت برمکیان وداستان بذل وبخشش آنها صحبت‌شد سلطان‌گفت من‌حتم دارم‌که این‌داستانهارا مورخان و نویسندگان بهم بافته‌اند تا احساسات پادشاهان و ثروتمندان را تحریك‌کنند وازآنان پول دربیاورند .

یکی ازحاضرین گفت ای‌آخوند[1] چرادربارهٔ شما تاکنون‌چنین دروغهائی نساخته‌اند.

---

۱ ـ اصل عبارت عربی یاخوند (ای آخوند) است وتصور میرود این همان اصطلاح فارسی خداوندگار باشدکه به‌آن پادشاه‌کرد (فارسی‌زبان) خطاب‌کرده‌اند. مترجم.

سخاوت نسبت بشاعران و آواز خوانان وسازندگان

چنانکه گفته شد، نظر بپاره‌ای جهـات سیاسی و غیره جایـزه دادن بشاعران از آغاز اسلام معمول بوده است هماطوریکه امروز دولتها ورجال سیاسی برای بستن زبان روزنامه‌نویسان و یااستفاده از قلم آنان بآنها پول میدهند ، منتهی در آنروزها پولی که بشاعران داده میشد نامش‌صله یاجایزه بود ونامه‌نگاران‌کنونی بعنوان وجه‌اشتراك یابهای درج مقالات خصوصی پول میگیرند. پاره‌ای ازخلفاء برای شاعران مقرری ماهانه، یاسالانه‌تعیین مینمودندگاه هم سالی یکبار در روزمعین شاعران را میپذیرفتند ومقرری‌سالانهٔ آنها را بعنوان صله میدادند.راجع بشعر وشاعری سابقاً سخن‌گفتیم واینك از بذل وبخشش بزرگان اسلام بشاعران ، در دورهٔ تمدن اسلام صحبت میداریم، خلفای بنی‌امیه برای اولین مرتبه درتاریخ اسلام بشاعران‌پول فراوان دادند. ولیدبن یزید پیش ازدیگران صله وجایزهٔ شاعران را می‌پرداخت ، او نخستین خلیفه‌ایست‌که برای هر بیت شعر، هزار درهم جایزه معین‌کرد و سایرین‌هم باو تأسی نمودند . عباسیان مبلغ‌را افزودند وبرای یك‌قصیده صدهزار درهم جایزه دادند. نخستین‌کسی‌که چنین صله‌ای‌گرفت مروان‌بن ابی‌حفصه بودکه قصیده‌ای در مدح مهدی سرود وآن صلهٔ‌گزاف را دریافت داشت ومطلع آن قصیده چنین است:

طرقتك‌زائرة فحی‌خیالها.

سپس سالم‌الخاسر قصیده‌ای درمدح مهدی سرودکه مطلعش چنین است:

حضر الرحیل وشدت‌الاحداج.

مهدی‌خواست مبلغ‌کمتری باوبدهد ولی سالم سوگند خوردکه‌کمتراز ۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم نمیگیرد و چنانکه ابن‌خلکان در جلد اول تذکرهٔ خود مینویسد همـان مبلغ را بسالم پرداختند . اما تصور میرودکه مبلغ صله ۱۰۰/۰۰۰ درهم بوده و اشتباهاً چند صفر اضافه شده است ، منصورکه پیش از مهدی خلیفه بـود ، نسبت بشاعران سخت میگـرفت و همینکه میخواست بشاعر خود ، ابودلامه‌کمك‌کند از هاشمیان تقاضا نمود هـرکدام یکی دو دینار بشاعر بدهند .

هرون مانند مهدی بمروان شاعر صدهزار درهم صله داد ویکبار هم پنجهزار درهم و وده غلام بوی بخشود و بابوالعتاهیه علاوه برانعام و جایزه سالی پنجاه هـزار درهم مقرری میپرداخت، متوکل بیش‌از سایر خلفای عباسی بشاعران‌کمك میکرد. وی‌اولین خلیفه‌ای‌است که‌برای هرفرد شعر (قصیده) حسین‌بن‌ضحاك هزار دینار صله داد.اگرمعتصم ازشعر شاعری خوشش میآمد، فرمان میداد دهان شاعر را پراز جواهرکنند وپیش از او یزیدبن‌عبدالملك نیز چنان میکرد .

وزیران وامیران ازخلفاء پیروی میکردند وبشاعران پولهای‌گزاف میپرداختندخالد قسری والی عراق در روزهای معین شاعران را میپذیرفت وبآنان جایزه میداد خاندان‌مهلب

(از امرای دورهٔ بنی‌امیه) بشاعران صله وجایزهٔ سالانه وماهانه می‌بخشیدند.

در زمان عباسیان خاندان برمك بیش از هر امیر و وزیر بشاعران کمك کردند بخصوص فضل بن یحیی که مرد شعردوست شاعرپروری بود و یکی از شاعران عرب دربارهٔ او چنین میگوید .

ترجمهٔ شعر :

«فضل بقدری باشاعران نیکوئی کرد که همهٔ مردم شاعر شدند.»

یحیی پدر فضل مانند پسر بشاعـران محبت داشت واگر شاعـری را در کوچه میدید و پولی همراه نداشت از اسب بزیر می‌آمد واسب خود را بشاعر میداد. برای مقایسهٔ بذل وبخشش برمکیان و خلفای عباسی نسبت بشاعران همین یك نمونه‌کافی است‌که ابان‌اللاحقی شاعر برمکیان برای سرودن یك‌قصیده درمدح آن خاندان جایزه‌ای ازآنان گرفت‌که‌برابر باتمام جایزه‌ها وصله‌هائی بودکه هـرون در تمام مدت عمر بشاعر خود مروان‌بن‌ابی حفصه داده بود. سایر وزیران و امیران هم مانند برمکیان پولهای فراوانی بشاعران میدادند مثلا یزیدبن مزید نصف دارائی خود را بیك‌شاعر بخشید .

سازندگان وخوانندگان مانند شاعران ازسخاوت خلفاء وبزرگان بهره مند میشدند. مهدی عباسی‌دریك شب پنجاه هزار دینار(بیست وپنج هزارلیره) بآوازه خوان خود (حمان) پرداخت زیرا درآنشب با ساز وآوازخویش مهدی رابرقص‌آورده بود. اسحق موصلی‌ساززن وآوازه خوان مشهوردورهٔ عباسی شبی دربزم محمد امین قصیده‌ای درمدح امین سرود واورا بوجد وطرب‌آورد امین یك میلیون درهم بوی جایزه داد و مقررداشت چند فراش اسحق را روی دست‌گرفته بخانه‌اش ببرند. هادی خلیفه ماهی ده‌هزار درهم به‌ابراهیم موصلی (آوازه خوان) می‌پرداخت و علاوه برآن مبالغی صله و جایزه باوعطا میکرد وهرگاه‌که هرون از ساز وآوازوشعرسرکیف می‌آمد دربذل وبخشش بیقرارمیگشت چنانکه فرمانروائی‌کشورمصر را برای شعر وآوازه خوانی اسماعیل‌بن صالح بوی واگذارد.

بزرگان ورجال ممالك اسلامی هرکدام بنوبهٔ خود پولها وصله‌هائی‌بشاعران وآوازه خوانها میدادند ولی هیچکدام ازآنان دراین قسمت بپای خلفای عباسی وامیران ووزیـران آنان‌نرسیدند. اخبار وداستان مربوط بشاعران‌وآوازه خوانان بسیاراست اما برای‌احتراز ازطول‌کلام بهمین مختصراکتفاکردیم .

۶ ـ مسکرات

نوشابه‌های‌الکلی پیش‌ازاسلام درمصروشام وعراق وایران وعربستان وغیره‌صرف‌میشد. وپادشاهان‌ایران‌انواع مسکرات‌استعمال‌می‌کردند. مشهوراست‌که رومیان‌پس‌ازفتوحات آسیائی‌بامسکرات آشناشدند وقبل ازآن‌ازنوشابه‌های الکلی‌خبر نداشتند. مردمان‌خردمند چه‌عرب‌وچه غیرعرب‌نوشیدن مسکرات را جایز نمیدانستند وعده‌ای ازبزرگان عرب مسکررا برخود وخانوادهٔ خود حرام‌کردند و

اگر کسی درمیان عربها مکرر بدمستی میکرد اورا ازمیان خود میراندند. دیانت اسلام نوشیدن مسکررا تحریم نمود و برای کسی که نوشابهٔ الکلی مینوشید کیفر سخت معین کرد وحد آنرا تازیانه وزندان وتراشیدن سر وریش وسبیل ومحرومیت از حقوق دولتی مقرر داشت وبرای فروشندهٔ نوشابهٔ الکلی مجازاتی برقرارنمود، شکستن ظروف مسکر ونابود ساختن نوشابهٔ الکلی را اجازه داد. درزمان خلفای راشدین و اوایل بنی‌امیه ازاستعمال نوشابه‌های الکلی جلوگیری میشد. موقعی بعمر بن خطاب گفتند که خالدبن ولید درحمام تن خودرا با شراب شسته ومالش داده عمر آن سردار بزرگ اسلام‌را برای این‌عمل‌توبیخ نموده، گفت‌چرا شراب به تنت مالیدی، مگر نمیدانی که‌خدا شراب‌را ازهرجهت حرام‌کرده ودست زدن بآنرا اجازه نفرموده‌است. باهمهٔ این سخت‌گیریها همینکه عربها ممالك روم وایران‌را گشودند با مردم آن ممالك محشورشدند وعادات ورسوم آنان ازآنجمله باده پیمائی‌را تقلید کردند. تا آنجا که بنا بروایت ابن‌قتیبه (مؤلف المعارف) عده‌ای از صحابه و فرزندان صحابه بنوشیدن مسکرات مبادرت‌کردند وبعضی ازآنان بواسطهٔ باده‌نوشی کیفردیدند ونخستین کسیکه بموجب مقررات اسلامی برای میگساری مجازات شد وحشی‌بن حرب قاتل حمزه بود. پس‌از اوعدهٔ دیگری‌ازبزرگان اسلام بشرابخوری مشهورشدند وکیفرهم یافتند. ازآن جمله ولیدبن‌عقبه - یزیدبن معاویه - عبدالله بن عمر بن خطاب - عبدالرحمن‌بن عمر بن خطاب - عاصم‌بن عمر بن خطاب - عباس‌بن عبدالله بن عباس - قدامة بن مظعون - عبدالعزیز بن مروان - عبدالرحمن‌بن عبدالله ثقفی قاضی - ابومحجن ثقفی وغیره.

پاره‌ای ازخلفای‌اموی‌مانند یزیدبن‌معاویه - عبدالملك‌بن مروان - یزیدبن عبدالملك - ولیدبن یزید، علاقهٔ زیادی بمسکرات‌داشتند. ولیدبن‌یزیدنخستین‌خلیفهٔ اسلام‌است‌که دربارهٔ شراب غزلهای عالی سروده وبقدری درتعریف وتمجید مسکرات افراط کرده که پس ازوی شاعران الفاظ ومعانی شعرهای اورا دزدیدند ودراشعارخود جا زدند. ولید آنقدر به باده - پیمائی ومیگساری‌اشتیاق داشت‌که روزی با یاران‌خویش تصمیم گرفت‌که از دمشق بمکه‌بروند وروی پشت بام‌کعبه بزم میگساری دایرکنند واگر پند واندرز بعضی‌ازنزدیکان خلیفه مانع این‌کارنشده بود، ولید این‌رسوائی عظیم‌را بارمیآورد وبالای پشت‌بام‌کعبه باده‌پیمائی‌میکرد. میگویند چون عبدالصمدبن عبدالاعلی مربی ولید مرد فاسد بداخلاقی‌بود، لذا شاگرد وی (ولید) چنان شد، ولی درهرحال مأمورین‌حکام درنقاط مختلف اسلامی ازشیوع باده پیمائی ممانعت میکردند، تاآنجاکه فروش عسل‌را نیز ممنوع میساختند که مبادا ازآن شراب بسازند.

درمیان خلفای اموی عمربن عبدالعزیز وازخلفای عباسی المهتدی بیش‌ازدیگران از باده پیمائی جلوگیری مینمودند. با این‌همه هرقدر مردم اززمان پیغمبراکرم دورمیشدند و به تمدن‌وتجمل نزدیك میگشتند، تا آنجاکه آشکار وبی‌پرده بزم‌های عیش ونوش میگستردند وهرنوع پرده دری میکردند وبدتر ازهمه اینکه خلفای اسلام ورجال دولتی بیش ازسایرین

مرتکب این عملیات میشدند. فقیهان چاپلوس ومتملق که این علاقهٔ خلفاء و بزرگان را بمشروبات دیدند برای تجویز باده پیمائی به‌تفسیر وتأویل پرداختند. تا مگرراه قانونی برای شراب



پیشخدمت حرمسرا

خواری بیابند ولذا نوشیدن نوعی ازشراب را (نبیذ) مباح ونوعی دیگررا حـرام شمردند

باینقسم که مردم عراق به پیروی از گفتهٔ فقیهان خویش نوشیدن نبیذ را جایز دانستند، ولی حجاز آنرا تحریم کردند[1].

نبیذ را از انگور وخرما وکشمش وسیب وزردآلو وذرت میسازند وطریقهٔ تهیهٔ آن‌در هرشهری ودرهرزمانی فرق میکرده ومیکند ودرهرحال نبیذ شیرهٔ میوه است ویا آبی‌است که میوه درآن خیس خورده باشد، گاه هم عسل ویاشیره برآن میافزایند ومیجوشانند. در دورهٔ عباسیان نبیذ را صاف میکردند ودرجامهای بزرگ‌ریخته مینوشیدند، چه‌بسا که ازآن‌شراب تهیه‌کرده درشیشه میریختند وطوری آن را تصفیه میکردندکه باآب‌کشمش یا عسل آب‌کرده ویا شراب ازحیث شکل فرق نداشت وهرکس‌که نبیذرا حلال میدانست ، آنرا بنام نبیذ مینوشید ودرهرصورت نوشیدن نبیذ فراوان مستی میآورد وبعضی از فقیهان اسلام میگویند شراب یا نبیذ موقعی حرام است که مستی بیاورد واگرمستی نیاورد مباح میباشد، اما اکثر فقیهان اسلام شراب را درهرصورت حرام میدانند. کتب فقهی دراین باب گفتگوهای بسیار داردکه ذکرش دراینجا بیمورد است .

پاره‌ای از خلفاء‌که نبیذ را حلال میدانستند، آنقدر نبیذ میخوردندکه ازخود بیخود میگشتند، یعنی پیمانه‌های بزرگ وپی درپی میزدند تا مست بشوند. اساساً اگر نبیذ (آب میوه) چندی بماند تخمیرمیشود ودرآن الکل پدید میآید. گاه‌گاه بزم باده پیمائی بطول می‌انجامید و خلیفه وهمراهان سرمست شده بعربده می‌افتادند وچه بساکه درآن حال مستی دیوانه‌وار مشغول خرابکاری میشدند و داستانهای بسیاری‌ازبدمستی ودیوانگی این‌بزرگان درتاریخ اسلام مذکوراست، ازآنجمله هروقت ملك‌الناصر بن ملك‌المعظم ایوبی فرمانروای مصرمست میشد فریاد میزد دوست‌دارم فلانی‌را مانند پرندگان درپرواز به‌بینم وتا این‌سخن ازدهان‌آن مرد دیوانه بیرون میآمد شخص مذکوررا بوسیلهٔ منجنیق درهوا پرتاب میکردند وپادشاه ازدیدن آن منظرهٔ هولناك لذت میبرد. آنگاه فریاد میکشید کـه دوست دارم بوی کباب تن‌فلانی رابشنوم، ملازمان فوری‌گوشت تن مرد تیره روزی راکه پادشاه نام برده‌بود میبریدند وروی آتش‌کباب میکردند .

کتب تاریخ وادبیات اسلامی بسیاری ازاین وقایع وحشتناك‌را ذکرنموده‌است وکمتر خلیفه ویا وزیر وامیری بوده‌که بزم باده پیمائی نداشته، وطبعاً بزم میگساری با سازنده و خواننده‌برگزارمیگشته وهمه‌نوع وسایل عیش‌وعشرت فراهم‌میشده‌است. ازخلفای عباسی‌هادی وهرون وامین ومأمون ومعتصم ومتوکل و واثق، بیش‌ازسایرین عیاش وباده پیما بودند و دو خلیفهٔ عباسی‌یعنی منصور ومهتدی ازنوشیدن نوشابه‌های الکلی امتناع داشتند. ازخلفای‌فاطمی

---

[1] ـ فقهای مذهب شیعه امامیه (اثناعشری) باتفاق آراء تمام نوشابه‌های الکلی را حرام ونجس میدانند برعکس فقهای اهل تسنن‌که عده‌ای ازآنها مانند ابوحنیفه وغیره نوشابه‌های کم الکل را مانند (آب جو ونبیذ وشراب سیب) پاك ومباح میشمارند مترجم

مصر مستنصر دائم‌الخمر بوده ولی الحاکم بامرالله ازمشروب احترازداشته تاآنجاکه فروش عسل را ممنوع ساخت ودرخرابات را بست.

تودهٔ مسلمانان پس‌از آمیزش با ایرانیان ورومیان بیش از نامسلمانان آلوده شدند و البته درهر مردم وملتی طبقات پائین زودتر ازدیگران باین گرفتاریها دچارمیشوند، بخصوص که بزرگان آنان (مانند غالب خلفای‌اسلام وامیران ووزیران) این‌نوع عملیات‌را ترویج و تشویق نمایند، مسلمانان غالباً درخانه‌های خود نبیذ میساختند وآنهاهم‌که درخانه‌های‌خود نداشتند، درمنزل یاران ودوستان لب‌تر میکردند. ولی غالباً درمیخانه ها می‌نوشیدند.

میخانه‌ها بیشتر بدست یهودیان اداره میشد و عده‌ای هم دردیرهـای مسیحیان شراب میخوردند، زیرا درآن روزها شراب (دیر) صاف‌تر وقویتر ازشرابهای دیگر بود .

۷- بی ناموسی‌وبی عفتی واعمال شنیع

این طبیعی است‌که آسایش وثروت وتن‌پروری، فحشاء وبی‌ناموسی بار میآورد گرچه مردم فقیر و صحراگرد هم تا حدی دچـار این آلودگی‌هاهستند، اما شهرنشینان بیش ازدیگـران آلوده‌اند ، چه وسائل عیش و عشرت‌که لازمه‌اش فساد و بی‌ناموسی است درشهرهـا فراهم تر میباشد. درزمان جاهلیت دسته‌ای زنان بدکار میان عربها بودندکه بربام منزلشان پرچم برمی‌افراشتند، جوانان باین‌خانه‌ها آمدوشد میکردند ودسته‌ای ازبزرگان عرب برای بدست‌آوردن پول کنیزان‌خودرا وادار بارتکاب فحشاء مینمودند، ولی‌این‌جنایات درشهرهای عربستان‌واقع میشد ومیان صحراگردان معمول‌نبود، همینکه عربها شهرنشین شدند وبنوشابهٔ الکلی وساز وآواز آشناگشتند وهمه‌قسم وسیلهٔ عیش وعشرت برای‌خودآماده دیدند، بهرنوع فساد وعمل‌منافی عفت واخلاق دست زدند ودردورهٔ تمدن اسلام شهرهای بغداد وقـرطبه و قاهره وفسطاط، مرکز این‌کارهای زشت‌شد، تاآنجاکه‌ازطرف دولت داروغهٔ مخصوصی‌برای زناکاران تعیین‌گردید، تادرموقع لازم باومراجعه‌کنند وکارهای خودرا روبراه سازند (نقل ازکتاب الفرج بعدالشدة جلد دوم صفحهٔ ۱۴۳) وبرای اینکه مردان را باین‌کارهـا تشویق کنند، تصویر زنان برهنه را بردیوار گرمابه‌ها نقاشی میکردند و بزرگان وفـرمانروایان مانند ابن طولون وغیره تصویرهمخوابه‌ها ومحبوبه‌های خویش‌را بردیوار سالونهای‌پذیرائی ترسیم مینمودند، فرمانروایان خـردمند البته درابتدا با این جـریانات مخالف بودند و تا میتوانستند ممانعت میکردند اما همینکه ازمقاومت عاجز ماندند مالیاتی براعمال منافی عفت وضع‌کرده، آنرا مانندکسبهای دیگر آزاد گذاردند .

بدترین بی‌ناموسی و بی‌عفتی کـه درآن دوره از تمدن اسلام پدید آمد امردبازی و همخوابه‌شدن باجوانان بود، بخصوص درایام امین ومتوکل ، این عمـل شنیع درشهرهـای اسلامی رواج گرفت، زیرا جوانان و پسران ماهروی رومی وترك درآن روزها زیاد شدند، دسته‌ای بخرید ودسته‌ای باسیری ازاطراف‌آمده، میان مسلمانان متفرق‌گشتند ومسلمانان هم

از زنان چشم پوشیده رو بمردان رفتند و هرکس امردی را مانند زن برای خود برمیگزید واورا آرایش میکرد و برای اینکه آزادانه این جوانان را بحرمسرا ببرند ، آنهارا اخته میکردند. در مصر وسایر ممالك اسلامی عشقبازی با زنان منسوخ شده عشقبازی با امردان معمول گشت وشعرهائی که سابقاً دروصف زیبائی ودلبری زنان میگفتند، برای امردان سرودند تاآنجاکه زنان بینوا ازناچاری بلباس مردانه درآمده، خودرا شبیه امردان ساختند، همینکه مردان به امردان پرداختند وزنان را درحرمسرا واگذاردند، آنان نیز برای رفع حاجت خویش باخود مشغول گشتند ویااینکه امردان خواجه را بجای شوهر برگزیدند، چنانکه کنیزان حرمسرای خمارویه فرمانروای مصر بهمین عملیات فاسد مشغول بودند و در اثر سرگرمی مردان با امردان حتی زنان محترم وشرافتمند نیز ازاین قبیل مفاسد برکنار نماندند. می-گویند دختراخشید فرمانروای مصر کنیزك زیبائی خرید تاباوی خوش باشد وهمینکه این خبر به المعزلدین‌الله فاطمی رسید، ازخوشی فریاد برآورد که مدتها درکمین بودم تامگر مصر را بگشایم، ولی بیم داشتم که مباداشکست بخورم حال که دانستم خاندان سلطنتی این قسم دچار مفاسد اخلاقی میباشند، حتم دارم که پیروز میشوم.

المعزلدین‌الله جوهر ، سردار خودرا مأمور به فتح مصر کرد وفرمانروایان مصر که آن قسم آلودهٔ فساد بودند مقاومت نتوانستند وبدست فاطمیان سقوط کردند وهرکس میداند که عفت بهترین نگهبان هرحکومت وسلطنتی است.

عظمت وجلال دولتی اسلامی
(ابهت الدوله)

مقصود از عظمت و جلال دولت های اسلامی، مظاهر قدرت دولت در بهترین دوره و عالیترین وضع آن دولت میباشد و آن مراتب عبارت است از :

مجالس خلفاء ـ موکب آنان ـ جشنها وتشریفات آنان ـ چگونگی روابط آنان بادولتهای دیگر، بازیها، سرگرمیها ولباس آنان وسایر مطالب مربوط باین قسمت و چون دولت عباسیان بزرگترین و عالی ترین نمونهٔ عظمت و جلال دولت‌های اسلامی میباشند ، لذا دستگاه آن دولت را بطور مثال شرح میدهیم و در ضمن بدستگاه سایر دولت های اسلامی نیز اشاره میکنیم و ابتدا از مجالس خلفاء صحبت میداریم :

مجالس خلفاء

مجالس خلفای اسلامی ازحیث سادگی وتجمل وعظمت، البته یکسان نبوده وباقتضای زمان وحالات خصوصی وعمومی خلفاء وجامعهٔ اسلامی تغییر می‌یافته است. مثلا خلفای راشدین درمسجد روی حصیریاپوست گوسفند می‌نشستند، خلیفه بانهایت سادگی عبا یاردائی بخود پیچیده بود، مردم بمسجد می-آمدند وکارخودرا انجام میدادند وخلیفه را با اسم ورسم عادی خطاب میکردند ، خلیفه هم این وضع را بسیارعادی میدانست وهرگاه سرداری ازسرداران اسلام برای جهاد ازمدینه

بیرون میرفت خلیفه مثل همهٔ مردم بدون گارد وطبل وپرچم از وی مشایعت میکرد و اورا به شکیبائی ودادگستری ومهربانی توصیه مینمود. مأمورین خلفاء هم درممالك تابعهٔ اسلام بهمین طرز رفتار میکردند، اما کم کم عاملانی که در ممالك روم و ایران اقامت داشتند طبعاً به تجملات بزرگان آن دیار اقتداء مینمودند و بمحض اینکه خلیفه خبردار میشد دستگاه تجمل و عظمت آن عامل را برهم میزد . مثلا سعد بن ابی وقاص امیر کوفه برای خود کاخی ساخت ودربانی قرارداد تاعمر اینرا شنید کسانی فرستاد تا کاخ سعد را آتش زدند ودرش را کندند .

تدریجاً تمدن وتجمل بروضع سادهٔ مسلمانان غلبه یافت خلفاء وامراء دستگاه و تجمل برهم زدند ودربان وپاسبان نگاه داشتند. معاویه نخستین خلیفه‌ای است که بچنین عملیاتی مبادرت نمود ونمایندگان وی درمصر وعراق مثل اورفتار کردند ومانند فرمانروایان وپادشاهان آن ممالك اوضاع تجملی واشرافی دایر ساختند، سایرخلفای بنی امیه هم ازمعاویه پیروی نمودند ودارای همه نوع تجمل شدند. ولی بازهم مثل خلفای عباسی جنبهٔ اشرافی نداشتند، خلفای اخیر (عباسیان) درمرکز ایران اقامت کردند و کارهای مملکتی را بدست اشراف ایرانی سپردند ومانند شاهنشاهان ایران دستگاه درباری خودرا باجلال وعظمت تشکیل دادند ، از آن روخلفای عباسی برای هرکاری مجلسی داشتند، ازآنجمله مجلس عیش وعشرت - مجلس رسیدگی بامورکشور - مجلس مخصوص مذاکرات علمی و ادبی - مجلس مشورت و غیره، عظمت وجلال وشکوه این مجالس طبعاً به مناسبت زمان وشخصیت خلیفه کم وزیاد میشد .

بطورکلی سران هرخاندان مانند معاویه و ابوجعفر منصور، کمتر بعیش وعشرت می-پرداختند وتمام اوقات آنان باداره امورکشور ومطالعهٔ اوضاع سیاسی واقتصادی میگذشت ولی بعد ازآنکه سران خاندان مردند جانشینان آنها اوقات وساعات جلوس خودرا طبقه بندی کردند وبرای هرکاری جلسه‌ای وساعتی تعیین نمودند. اینك وضع مجالس رسمی آنانرا شرح میدهیم، یعنی مجالسی که رسماً مخصوص رسیدگی بکارهای مملکتی بوده است.

وضع مجلس و فرش و اثاث آن

گفتیم که خلفای راشدین و مأمورین آنان در مسجد مینشستند و بکار مردم میرسیدند. زیرا درزمان آنان اسلام دین بود ودولت نشده بود، اما همینکه امویان خلافت دینی را بسلطنت تبدیل کردند، در کاخ-های سلاطین سابق اقامت گزیدند ویابرای خودکاخ های تازه‌ای ساختند ودرآن تخت وصندلی وقالی وقالیچه وپرده وپشتی ومتکا وتشك گذاردند و حاجب و دربان بردرسراها گماشتند تاکسی بی اجازه برآنان وارد نشود . نخستین خلیفه‌ای که دستگاه شاهانه برای خودفراهم ساخت معاویه بودکه مانند بطریقهای رومی، پرده‌های حریر بردر اتاقها آویخت و فرشهای عالی گسترد و به تقلید مرزبانان ایرانی روی تخت و صندلی نشست وازقرارمشهورابتداء زیادبن ابیه والی معاویه درفارس، این رسم‌را ازایرانیان آموخت

ومعاویه ازوی پیروی نمود وشاید هم خود معاویه تخت وصندلی را ازرومیان تقلید کرده است سپس این تجملات، متنوع ومتعدد شد، تختها را ازآبنوس وصندل وعاج وطلا ونقره می‌ساختند وپرده ها را از حریر وخز تهیه می‌کردند و فرشهای زربفت می‌گستردند و اشعار و تصاویر زیبا بردر ودیوار کاخها واتاقها می‌نگاشتند وهمهٔ این تجملات را ازایرانیان ورومیان اقتباس نمودند .

در ابتداء همهٔ ادارات دولتی دریك محل بود وبعد که دستگاه توسعه یافت برای هر رشته‌کاری ادارهٔ جداگانه تأسیس نمودند وبزرگان دولت مانند خلفاء برای خود دفتردار و محاسب وپزشك ومنشی مخصوص تعیین‌کردند. درزمان عباسیان خلفاء در دو محل می‌نشستند یکی را دارالخاصه ودیگری را دارالعامه میگفتند، در عمارت اولی فقط امیران و سلاطین و وزیران را می پذیرفتند و در عمارت دوم بارعام میدادند و بکارهای جزئی و کلی رسیدگی میکردند .

اینك محل جلوس خلیفه را شرح میدهیم که عبارت ازیك سالون (تالار) بسیار بزرگ مجللی بود وروی دیوارها وسقف آن اشکال حیوانات وگیاهها وگلها وکوهها و امثال آن با طلا ولاجورد ورنگهای گوناگون نقاشی‌شده بود، فرش تالاریك‌یاچند قالی وقالیچهٔ ابریشمی زربفت بود وبه‌پنجره‌ها ودرها پرده‌های عالی حریر میاویختند، شمعدانها وقندیلهای طلا و نقره باشمعهای‌کافوری این تالاررا منورمیساخت وروی پرده‌ها تصاویر و شمارهای دولتی و اشعار وکلمات حکیمانه دیده میشد.

خلیفه میان تالار روی تخت عاج یاآبنوس یاصندل طلاکاری مینشست ، خلفای فاطمی برای طلاکاری تخت، پول زیادی مصرف مینمودند. تاآنجاکه دریك تخت سدوده هزارمثقال طلای خالص صرف میشد، معمولا چیزی مانند اسباب بازی روی تخت خلیفه میگذاردند که باآن سرگرم شود. مثلا روی تخت‌المعتمد خلیفهٔ اموی اندلسی مجسمه‌هائی ازعنبرمینهادند ویکی ازآنان مجسمهٔ شترزیبائی بودکه ازعنبرساخته شده ومقداری جواهر ومروارید درآن بکار رفته بود ودیگرشتربلوری‌که چشمانش ازیاقوت وبدنش جواهرنشان بود. معمولامیان خلیفه وحاضرین پردهٔ حریر میاویختند یااینکه حضار پشت پرده می‌نشستند وخلیفه در تالار جلوس‌میکرد. درزمستان منقلهای‌آتش درسالون بود وتوی‌آن مشك وعود میسوزاندند وخلفاء وبزرگان جبه‌های خز وسمور برمیکردند.

نشست و برخاست با خلیفه چگونه انجام میگرفت

در زمان خلفای راشدین اینطور رسم بودکه اشخاص پشت در اتاق آمده میگفتند : سلام‌علیکم، اجازه میدهید تو بیائیم ؟ وسه بار این سخن را تکرار میکردند واگرپاسخ مثبت نمی‌شنیدند میرفتند. در بسیاری‌ازاوقات خلفاء دربان میگماشتندکه مردم سرزده واردنشوند وآنهارا ازکاربازندارند. اماچنانکه میدانیم این وضع بزودی‌سپری

گشت وپس از آن آمد وشد نزد خلیفه دشوارشد دربانان وپرده‌داران و ملازمان متعدد روی کارآمدند وهمه‌کس را بآسانی اجازهٔ شرفیابی بدست نمیآمد. برای شرفیابی‌حضورخلیفه در هرروز وساعتی دستهٔ‌معینی خدمت میرسیدند. شاعران ، عالمان، ادیبان، اهل طرب هرکدام در روز مخصوصی حضور میرفتند و برای سایر مردم سه درجه تعیین شده بود، باینقسم که مردم خانواده درجهٔ اول بودند سپس اشخاص مسن و بعد از آن مردم دانشمند درجهٔ سوم قرار داشتند . زمان بنی امیه رسم چنان بود که اگر چند نفر اجازه میخواستند، آنان‌که شرافت نسبی داشتند قبل از دیگران اجازه می‌یافتند واگر چند نفر درشرافت نسبی‌یکسان میشدند مسن‌ترین آنها بار می‌یافت و اگر در شرافت وسن برابر میشدند آنان‌که دانشمند بودند حق تقدم داشتند . این قانون در زمان بنی امیه مرسوم شد و تا اواخر دورهٔ تمدن اسلامی معمول بود.

در زمان بنی امیه ودراوایل عباسیان مردم ببارگاه خلیفه میآمدند واجازهٔ شرفیابی میخواستند، اگراجازه نمیرسید دوباروسه بارکسب اجازه میکردند، تاآنکه سرانجام‌اجازه می‌یافتند ویا اینکه نومید شده برمیگشتند‌واین جریان را درآن ایام اذن اول ودوم وسوم و چهارم... میخواندند. منصور عباسی برای نخستین باراتاق انتظارترتیب داد وهمینکه برای خود دربغدادکاخ وتالار پذیرائی ساخت، چندین اتاق برای انتظار تعیین‌کرد. سایر خلفای عباسی نیز این رسم را معمول داشتند وهرکس‌که میخواست خلیفه را ملاقات‌کند ابتداء به اتاق انتظار می‌رفت وپس‌ازکمی استراحت اجازه می‌گرفت. گاه هم برای ورودبکاخ‌خلیفه اجازهٔ مخصوص لازم میشد.

چگونه نزد خلیفه می رفتند و باو سلام میکردند

هرکس اجازه می‌یافت فوری بحضورمی‌رفت وخلیفه‌را تحیت میگفت درآغاز این تحیت بسیارساده بود باینقسم‌که شخص وارد بخلیفه یا امیر یاوالی میگفت السلام علیك ـ معمولا علیك السلام‌نمیگفتند زیرا تحیت مزبور مخصوص مرده‌هاست. گاه هم درآغازاسلام فقط نام و کنیهٔ امیر ویاخلیفه را ضمن تحیت بزبان میاوردند ولی چیز دیگر برآن نمی‌افزودند . پس از آمیزش با ایرانیان و ملاحظهٔ اختلاف طبقاتی‌که میان ایرانیان موجود بود عربها نیز درصددبرآمدند چنان‌باشند. نخستین‌کسی‌که اینموضوع را ازایرانیان اقتباس‌کرد مغیرة بن شعبه‌بودکه فرمان داد سایرین اورا بنام امیر بخوانند وهرکس براو وارد میشود چنین بگوید، سلام بر تواى امیر، سلام ورحمت و برکت خدا برتو . و یا آنکه : سلام و رحمت و برکت خدا برامیر . مغیره می‌گفت باید میان رئیس و مرئوس فرق باشد . خلفاء و سایر بزرگان نیز از مغیره تقلید کردند و هرکدام برای خود تشریفاتی مقرر داشتند ، مثلا هرکس بر خلیفه وارد میشد چنین می‌گفت : سلام برتو ای امیر مؤمنان، سلام ورحمت وبرکت خدا برتو. ویامیگفت. سلام بر امیر مؤمنان و

رحمت وبرکت خدا .

اما کم‌کم تمدن اسلامی با تملق وچاپلوسی آلوده گشت ومانند پادشاهان ایران بجای سلام تعظیم را معمول داشتند وازآنرو هیچ‌کس حق نداشت بخلیفه یا امیرسلام کند چه در آنصورت خلیفه مجبور بجواب میشد ومعمولاخلیفه ویاامیرنباید بکاری مجبور گردد وهرکس نزد آنان میرفت تا زانو خم میشد وسرجای خود می‌ایستاد. فقط سجده را جایزنمیدانستند زیرا سجده مخصوص بخدا بوده و می‌باشد . در اوایل اسلام موقع بیعت کردن و یا گرفتن مقرری و یا هنگام وداع و یا وقتی‌که مورد عفو واقع می شدند دست خلیفه را میبوسیدند صحابه با حضرت پیغمبر نیز چنان می‌کردند و این رسم دست بوسی را بیشتر خلفاء مجری میداشتند .

سپس از اینهم بالاتر رفتند ودست خودرا عالی‌تر ازآن دیدندکه کسی ببوسد یا لمس کند ومردم مجبور ساختندکه آستین ویا آستانهٔ آنها را ببوسند و اگـر میخواستند بکسی مرحمت کنند اورا ازدست بوسی معاف میداشتند، مثلا موقعی مسلم‌بن قتیبه که از بزرگـان عرب بود برای دست بوسی مهدی خم شد مهدی دست خودرا عقب برده گفت تورا از انجام این وظیفه معاف فرمودیم ولی دیگران معاف نیستند وطبعاً باضعف وقدرت خلیفه این مراسم تغییر می‌یافت هنگامی‌که جوهر سردار المعزلدین‌الله خلیفهٔ فاطمی عازم فتح مصرشـد برای خدا حافظی نزد خلیفه‌آمد خلیفه به پسران وبزرگان درباری‌فرمان داد ازاسب پیاده شوند وباجوهر وداع کنند، جوهرهم‌که این مرحمت خلیفه را دید روی سم اسب خلیفه افتاده‌آن را بوسه زد. عبدالله بن مالك موقعی که رئیس‌پلیس مهدی بود از هادی بد می‌گفت و اورا دشنام میـداد، اتفاقاً مهدی مرد و هادی خلیفه شد، خلیفهٔ تازه بجای اینکه عبدالله را کیفر دهد از سر تقصیر او گذشت عبدالله هم در میان کوچه دست و پای خلیفه و سمهای اسب او را بوسید. موقعی‌هرون بمنزل‌ابراهیم موصلی (آوازه‌خوان) رفت واورا بااین‌تشریف‌فرمائی سربلند ساخت آوازه خوان هم روی سمهای اسب خلیفه افتاده وآنرا بوسه زد ولی‌پیشوایان دینی و مردمـان زاهد از این تشریفات معاف بودند و با نهـایت بی اعتنائی بحضور خلیفه می‌آمدند .

هرکس به مجلس‌خلیفه واردمیشدلحظه‌ای سرپا می‌ایستاد، سپس‌معرف یارئیس‌تشریفات ویرا سرجای خودش مینشانید، چون هرکس‌مطابق رتبه ومقام خویش جای مخصوصی داشت. درزمان بنی‌امیه خلیفه روی تخت می‌نشست واطراف اوافراد خاندان اموی جا داشتند، آنگاه هاشمیان زیردست امویان می‌نشستند، در دورهٔ عباسیان بنی‌هاشم مقدم شدند و مـردم آنها را ملوك واشراف خطاب میکردند. درمجالس‌رسمی خلیفه روی‌تخت یاسده (چیزی شبیه به‌منبر) جلوس میکرد وبنی‌هاشم روی صندلی دراطراف خلیفه می‌نشستند واگربنی‌امیه میآمدند روی مخده جا داشتند ولی‌امویان کمتر بمجالس‌عباسیان راه مییافتند ودرسال ۲۵۰ هجری درزمان

خلافت‌المستعین امویان ازحضور در مجالس رسمی خلفاء محروم گشتند. پس از هاشمیان که خاندان سلطنتی محسوب میشدند سایر رجال دولت بتفاوت شأن ومقام خویش مـی‌ایستادند ویا بااجازه درحضور خلیفه مینشستند .

آداب ورسوم هم نشینی باخلفاء

درآغاز پیدایش اسلام‌هم نشینی باخلفاء (راشدین) موضوع فوق‌العاده‌ای نبوده مردم پیش‌خیلفه میآمدند، اورا باسم ورسم میخواندند: ای‌عمر، ای‌معاویه، ای علی بآنان میگفتند وآنها هم این را عادی میدانستند. هرکس پیش خلیفه می‌آمد بسادگی باوی بحث میکـرد ، مناظـره مینمود وچنانکه گفتیم بی‌پرواهمه نوع مکالمه ومباحثه داشتند. اماهمینکه مسلمانان اززمان سعادت (دورهٔ حضرت‌رسول) دور شدند وبدنیاوتجملات آن آشنا گشتند طبعاً دنبال جاه وجلال وتجمل افتادند. خلفای بنی‌امیه به پادشاهان دیکتاتور شبیه شدند و امیران وملازمان متملق وچاپلوس مردم‌را بتعظیم وتجلیل خلفاء مجبور ساختند ومجالس خلفاء را برتر ازسایرمجالس قراردادند. نخستین بار زیادبن ابیه مقرراتی برای هم نشینی باخلفاء وضع کرد، از آنجمله اینکه درحضور خلیفه نباید بکسی‌سلام کرد؛ چون سلام مخصوص خلیفه است ودربودن خلیفه هیچ‌کس حق سلام وعلیك ندارد. سپس عبدالملك‌بن مروان دستور دادکسی درحضور اوبدون اجازه سخن نگوید . خلفائی که بعدازعبدالملك آمدند دراین قسمت‌ها ازوی جلو افتادند تا آنجاکه ولیدبن عبدالملك‌بن‌مروان برای گفتگوی باخلفاء نظامات واصطلاحاتی قرار داد و سوگند خوردکه اگر کسی ازآن دستورها تخلف کند محکوم باعدام است ؛ اتفاقاً مردی از طایفهٔ بنی‌مره دلیری بخرج داده گفت: ای‌ولید ازخدا بترس واین تشریفات را دوربینداز، چون جلال وعظمت خاص خداوند میباشد. عبدالملك بملازمان خویش گفت مردك را بزمین انداختند وآنقدرلگد زدندکه‌زیرجکمهٔ آنان مرد، ازآن پس مردم بیش‌ازپیش مقام خلیفه را تجلیل کردند، ولید می‌گفت: اگرمردم راآزاد بگذاریم برمامیشورند، اینها باید بترسند و فرمانبردار باشند وگرنه تولید زحمت می‌کنند. ولید نخستین خلیفه‌ای است‌که طرزمکاتبهٔ با خلفاء راتحت مراسم مخصوصی ترتیب داد .

آنگاه مقررشدکه درحضور خلیفه برای هیچ‌کس ازجا برنخیزند ودربارهٔ کسی جـز خلیفه دعا نکنند، کم‌کم امیران ورؤسای کوچك وبزرگ هم مانند خلیفه برای خود مراسم و تشریفاتی ترتیب دادند، ازآن جمله اینکه برای هیچ یك از واردین قیام نمیکـردند ومردم را بابی‌اعتنائی میپذیرفتند. معمولاکسی حق نداشت باخلیفه سخن بگوید، باید خلیفه چیزی بگوید تا اشخاص پاسخ او را بدهند این قسم‌کـه خلیفه بشخص تازه وارد مـی‌گفت : بتوجه مرحمتی بکنم ؟ وآن شخص حاجت خودرابیان می‌کرد واگرخلیفه سخن نمی‌گفت کسی‌حق گفتگو نداشت .

این عادت تازمان مأمون جاری بود، مأمون‌آن را لغوکرد واجازه داد مردم با وی

سخن بگویند ومناظره کنند پس‌ازوی نیزتاحدی رویهٔ مأمون ادامه داشت.درهرحال کسی حق نداشت پیش‌ازخلیفه لب بسخن بگشاید ، ولی احمدبن داود وزیرالمعتصم آن ترتیب را برهم زدو پیش ازخلیفه مبادرت بسخن گفتن نمود تدریجاً سرداران و بزرگان برخلیفه چیره شدند وازقدرت وشوکت آنان کاستند وبازی وشوخی ومسخرگی را درمجالس خلفاء معمول داشتند ونخستین خلیفه‌ای که با هم‌نشینان خود ببازی وشوخی‌وتفریح پرداخت متوکل عباسی بودکه دراواسط قرن سوم هجری بخلافت رسید .

دیگر ازتشریفات مجلس خلیفه آنکه کسی جزوی درآن مجلس حق امرونهی نداشت و همینکه برمیخاست همه ازجا برمیخاستند و اگرکسی مخاطب واقع میشد، بایستی بادقت تمام بسخنان خلیفه گوش‌فرا دهد و بجای دیگر توجه نکند، میگویند موقعی معاویه بایزیدبن سحره سخن میگفت ودرآن اثناء سنگی‌ازجای نامعلومی به‌پیشانی یزید فرودآمد وپیشانیش‌راشکست وسروریش‌ورویش‌راخون فراگرفت، امااوهمچنان‌آرام نشسته‌بود وبسخن معاویه گوش میداد. سر انجام معاویه بوی یادآور شدکه بر خیز و زخمت را مرهم بگـذار ، یزیدگفت بخدا سوگند بیانات امیر مؤمنان چنان مرا مشغول داشت‌که از خود بیخود بـودم و احساس درد نمیکردم .

معاویه ازاین سخن خوشش‌آمد ومقرری اورا افزود .

اگرمصیبتی برخلیفه وارد میآمدکسی نمیتوانست او را سرسلامتی بدهد . فقط بایستی اورا دعاکنند وبرای اوسعادت وپیروزی‌بخواهند، احوالپرسی ازخلیفه جایز نبودهیچکس‌حق نداشت ازخلیفه‌بخواهد یك سخنی رامکرربگوید، همچنین نباید بارمزوکنایه باخلیفه صحبت شود وباکسی درحضورخلیفه خدا حافظی (وداع) مجازنبود واگرتـازه واردی درآن مجلس میآمد، هیچکس نمیتوانست اورا خیرمقدم بگوید، پرگوئی وتعریف وتمجید زیاد ازگفته‌ها وکرده‌ها درحضور خلیفه بی‌ادبی‌محسوب میشد، بدتسرازهمه اینکه‌گفتن‌کلمهٔ (نه) درحضور خلیفه مجازنبود واگرکسی ناچار میشد بایستی طور دیگرآن‌کلمه را اداءکند .

ازحکایات خوش‌مزهٔ مربوط بمکاتبهٔ باخلفاء یکی‌این‌است‌که عبدالملك‌بن صالح مقدار زیادی میوه‌های‌گوناگون درسبدهائی ازچوب خیزران نهاده برای پیشکش بخدمت هـرون آماده ساخت وهمینکه میخواست عریضه‌ای بهرون بنویـسد ومیوه‌هـا را تقدیم دارد، نـاگهان بخاطرش‌آمدکه نام مادرهرون خیزران‌است ومیوه‌ها هم درسبدهای خیزران میباشد، لذانامهٔ خودرا اینطور نگاشت : «خداوند امیرمؤمنان را سعادتمند بدارد ومرا از بـرکت اوسعادتمند سازد، امروز بباغی‌که امیرمؤمنان بمن مرحمت فرموده رفتم ومیوه‌های‌گوناگون‌آن را دیدم اینهاهمه ازبرکت الطاف امیرمؤمنان است . لذا بخشی‌ازآن میوه‌هارا درسبدهای نی‌گذارده تقدیم نمودم وهمانطورکه من غـرق نعمت امیرمؤمنان هستم این‌میوه‌هـا هم درآستان مقدس مورد قبول واقع شوند .»

هرون از آن نامه که نام مادرش (خیزران) درآن نبود خوشش آمد و میوه ها را پذیرفت .

درآغاز، خلفاء بزبان عربی فصیح سخن میگفتند و تلفظ نادرست را عیب میشمردند . خلفای اموی فرزندان خودرا بصحرا (بادیه) میفرستادند تاعربی را از عربهای چادرنشین بمانند وعربی‌فصیح‌بیاموزند، ولیدبن عبدالملك چنان نبود، چه که اودرصحرا تربیت نیافت، پدرش عبدالملك ازسخن گفتن‌ولید انتقاد میکرد وپیوسته میگفت: صورت آبله دار ولباس پاره بهتر از سخن گفتن غلط وتلفظ نادرست‌میباشد. عبدالملك بیاران خویش تأکید میکرد که علم نحو را مانند نماز بیاموزید وبآن عمل کنید. بااین همه پسرش ولید زبان عربی رانیکو نمیدانست و هرگاه که منبرمیرفت وخطبه میخواند ازبیم غلط گفتن برخود میلرزید، موقعی بوی گفتند که چه زود پیرشدی او درپاسخ گفت : آری منبر رفتن و خطابه خواندن وبیم غلط گفتن مرا پیر کرد. مؤلف عقدالفرید داستانهای‌خنده‌آوری ازغلط گوئی‌های این‌خلیفهٔ‌نادان‌نقل کرده‌است.

امیران ووالیان بنی‌امیه غالباً مردم سخنوری بودند وزبان عربی رابخوبی میدانستند، فقط حجاج‌گاه‌گاهی‌غلط صحبت میکرد، در زمان عباسیان آمیزش عرب‌ها بـا مردم غیرعرب فزونی یافت وزبان عربی ازفصاحت ورونق افتاد تاآنجاکه بسیاری ازفقیهان وعـالمان مانند ابوحنیفه وابوعبیده وغیره عربی راغلط صحبت می‌کردند زیرا اصلا عرب نبودند .

خلفاء پشت پرده میروند

خلفای‌راشدین بطور معمولی‌بامردم می‌نشستندوباآنان سخن میگفتند ولی بعدازآنان خلفاء ازمردم فاصله گرفتند ونخستین خلیفه‌ای که تا حدی درحجاب‌رفت معاویة‌بن ابوسفیان بود باین قسم که درسال ۴۰ هجری شخصی بنام برك‌بن عبدالله خارجی سحرگاه بجامع دمشق رفت وهمینکه معاویه برای نمازآمد شمشیرکشید تااورا بکشد معاویه مجروح شد، ولی‌نمرد و بعد ازآن دیگرمیان مردم بمسجد نیامد و دستور داد بالاخانه‌ای درمسجد بسازند تانماز را درآنجا بخواند واز مردم جدابماند، معاویه درخارج مسجد نیز بامـردم معاشرت نمیکرد وکسانی که میخواستند اورا ببینند باید قبلااجازه بگیرند. سایر خلفای‌بنی‌امیه وخلفای نخستین عباسی نیزچنان میکردند وغالباً ازپشت پرده باوزیران وبزرگان سخن میگفتند واین رانیز ازایرانیان‌آموختند چه‌که اززمان اردشیربابکان پادشاهان ایران کمتر بامردم روبرو میشدند باینقسم‌که شاه درتالاری روی تخت مینشست وبفاصلهٔ ده ذرع پرده میآویختند و وزیـران و بزرگان ده ذرع‌آن طرف پـرده می‌ایستادند واوامر شاهانه را میشنیدند، خلفای عباسی از پادشاهان ساسانی تندتر رفته بجای یك پرده دوپرده وسه پرده وچهارپرده برای خودترتیب دادند وبرمکیان نیزغالباً ازپشت پرده بامردم سخن میگفتند و برای‌کاخهای خویش چندین در ودروازه قراردادند .

اززمان سفاح تامتوکل تمام خلفاء بجزهادی همه پـرده نشین بودند ولی این پرده‌-

نشینی برای پذیرائی عامهٔ مردم و آوازخوانان وندیمان وامثال آنان بود ودرمجالس خصوصی بی‌پرده باوزیران وامیران سخن میگفتند. منصب پرده داری یکی ازمنصب‌های بزرگ دولتی آنزمان محسوب میشد، باینقسم که پرده‌دار میان خلیفه وحضار می‌ایستاد و اوامر خلیفه را ازپشت پرده بآنان میرسانید، خلفای فاطمی مصر و خلفای امـوی اندلس نیز مانند عباسیان پرده و پرده‌دار داشتند.

تشریفات مرخصی ازحضور خلیفه

همینکه خلیفه از پذیرائـی کسل میشد، باعلامت مخصوصی حضار را مرخص‌میکرد؛ اتفاقاً این رسم هم ازایرانیان بعربها رسید.

می‌گویند انوشیروان برای مرخص‌کردن حضار و برهم زدن مجلس پای‌خودرا درازمیکرد، فیروز پادشاه ساسانی‌چشمان خودرا میمالید وبهرام‌گور بآسمان نظرمی‌انداخت. خلفای اسلام اززمان بنی‌امیه این‌رسم را معمول داشتند. معاویه درپایان مجلس بحضارمیگفت (اگرمایل باشید) ویااینکه دستهای خـودرا بهم زده و میگفت العزةلله، یزید پسرمعاویه بحضارمیگفت درپناه خدا (علی‌برکةالله)، عبدالملك چوب خیزرانی‌که دردست داشت‌بزمین می‌انداخت وبحضار میفهمانیدکه بایدبروند، امرای بنی‌امیه نیزهریك برای‌این کارعلامت مخصوصی‌داشتند،مثلایزیدبن هبیره‌دستمال میخواست واین‌علامت آن بودکه باید مجلس برهم بخورد، رسم سفاح‌آن بودکه درپایـان مجلس خمیازه میکشید و اگر بادبیزن دستش بودآنرا بزمین می‌انداخت، مأمون انگشت میانه را بـاانگشت شست بهم می‌بست، ودو مرتبه می‌گفت برق یمان ــ برق یمان ومردم تاآنرا میشنیدند ازجا برمیخاستند والبته بقهقری میرفتند وتاخلیفه پیدا بود پشت بخلیفه نمی‌کردند.

۲ ــ مجالس شعر وادب

اشتیاق خلفاء برای‌کسب اطلاع

تمام خلفاء (امـوی وعباسی وغیره) بشنیدن اخبار ومطالب تـاریخی علاقمند بودند و مجالسی مرکب ازادیبان و مورخـان واهل اطلاع تشکیل میدادند، تا از سرگذشت پیشینیان ونکته های ادبی و وقایع تاریخی واشعار باخبرشوند وآن دسته ازخلفاءکه زیرکتر بودند، کسانی را مأمور میکردندکه رفتار وکردار پادشاهـان و سرداران ایران وروم و مطالب سیاسی ونظامی را مطالعه‌کنند وبرای‌آنان باز بگویند تابدانوسیله اطلاعات سیاسی ونظامی خودرا کامل سازند وازتجربهٔ دیگران بهره‌مند شوند، چنانکه امروزسیاستمداران شرح حال بزرگان پیشین‌را بیش‌ازهرچیزمطالعه‌میکنند.

منظورغالب خلفاء ازتشکیل مجالس مزبورآن بودکه ازنظر تفریح وسرگرمی‌استفاده کنند وهرخلیفه‌ای دسته‌ای تاریخ دان وقصه‌گو داشت‌که در مواقع بیکاری‌آنان را میخواست تالطیفه‌ها واشعاروداستانهای مناسب برایش بگویند. معمولا این اشخـاص‌نیمه‌های شب (موقعی که مردم خواب بودند) احضار میشدند وآنقدر بـرای خلیفه قصه ومثل و لطیفه میگفتند، تا خلیفه خوابش‌ببرد ویاازگرفتاری وخیالات‌آسوده شودواگرمحفوظات‌آنان تمام میشد، برای

مشغول‌داشتن خلیفه داستانهائی از خود میساختندو بهرطریقی که ممکن‌بود بیخوابی و آشفتگی خلیفه را برطرف مینمودند .

احترام خلفاء نسبت بدانشمندان

خلفاء بخصوص‌هرون ومأمون دانشمندان وادیبان را گرامی‌میداشتند کمکهای نقدی وجنسی بآنان میکردند ودر مواقع‌خطر آنها را در پناه خود میآوردند .

از هرون داستانهای بسیاری نقل شده که از محبت و احترام او به دانشمندان حکایت دارد: اصمعی یکی‌از دانشمندان‌معاصر هرون است، هرون پیوسته بیاران خود میگفت من‌در پنهانی از اصمعی درس میپرسم ودرآشکارا اورا احترام میگذارم وحقیقتاً رفتار هرون بااصمعی همینطور بود وپولهای فراوانی بوی میداد.

موقعی ابومعاویهٔ نابیناکه از دانشمندان بود باهرون غذا میخورد، بعد از غذا هرون آفتابه لگن گرفته روی دست ابومعاویه آب‌ریخت، مـرد نابینا این را نمیدید هرون از وی پرسیدکه آیا میدانی‌کی روی دستت آب میریزد ابومعاویه‌گفت چشم ندارم‌که ببینم، هرون گفت این‌منم‌که آب‌روی دستت میریزم چه‌که میخواهم از مقام علمی تو تجلیل‌کرده باشم .

داستان اختلاف کسائی وسیبویه وامین ومأمون ومسئلهٔ زنبور و مگس عسل را در جلد سوم شرح دادیم، که چگونه‌آن‌دو دانشمند درحضور هرون باهم مباحثه داشتند وچگونه‌هرون بطرفداری‌کسائی (که‌عرب بود) برخاست.

دیگر از دلایل علاقمندی، خلفاء بعلم و دانش اینکه فرزندان خودرا به‌تحصیل علوم متداوله وادار میساختند وبزرگترین دانشمندان معاصر را بتربیت‌آنان میگماشتند، منصور، شرقی‌بن‌القطامی راکه از دانشمندان نامی‌بود بمعلمی فرزندخود مهدی‌گماشت، تابوی‌اشعار واخبار عرب ومکارم اخلاق بیاموزد. هرون احمر نحوی وکسائی‌را برای تعلیم وتربیت‌امین ویزیدی وسیبویه را برای آموزش وپرورش فرزنددیگرش مأمون تعیین‌کرد. هرون دستوری برای تربیت فرزندش امین باحمر نحوی داده‌که‌برای پدران امروز بهترین سرمشق‌میشود. هرون باحمر چنین سفارش‌کرد :

«ای احمر، امیرمؤمنان نورچشم ومیوهٔ دل خودرا بدست تو سپرده است. دست تو را براو گشود وفرنبرداری ترا بروی حتم ساخت، تو هم در همان مقامی‌که امیرمؤمنان برایت معین‌کرده استوار باش، بفرزند امیرمؤمنان قرآن بیاموز، شعر و تاریخ باو یاد بده، رفتار نیک‌گذشتگان را بروی‌بخوان، اورا بموقع‌شناسی آشناکن‌که‌کی‌وکجا وچگونه سخن‌بگوید وبیجا نخندد، از وی بخواه‌که پیران هاشمی‌را احترام بگذارد وهمینکه نزداو میآیندآنان‌را گـرامی دارد و سرداران را محبت‌کند. ای احمر در هرساعتی‌که تو بااو هستی چیزهای سودمند بوی بیاموز ولی آنقدر بروی فشار میاور، که اندوهگین وخسته‌شود، آنقدر هم اورا بخود مگذارکه تن‌آسا بار بیاید ، بانرمی وخوشی او را ادب بیاموز و اگر نرمی سودنداد

سختی پیشه بگیر.»

مأمون فراء را دستور داده بود که بدو پسرش نحو بیاموزد. روزی فراء برای کاری ازجا برخاست دو پسر مأمون پیش دویدند که کفش اورا بیاورند و هریك از دیگری برای



شاهزاده خانم مسلمان

آوردن کفش پیشی میگرفت و سرانجام چنین صلح کردند که هر کدام یك تای کفش (نعلین) معلم‌را بیاورد، هرون اینرا شنیده فراء را خواست واز وی‌پرسید شخص اول مملکت کیست؟ فراء گفت کسی را جز امیرمؤمنان شخص اول نمیدانم، مأمون گفت: شخص اول کسی است که هر گاه برخیزد دو ولیعهد عالم اسلام برای آوردن کفش او باهم جنگ می کنند وسرانجام چنین صلح میکنند که هر کدام یکتای آن را بیاورند، فراء گفت: ای امیرمؤمنان میخواستم آنان‌را از این‌کار باز دارم حیفم آمد برای‌کار نیکی که به‌آن، مبادرت نموده‌اند، دلشان‌را آزرده سازم[۱]. متوکل ابن سکیس را برای‌تربیت فرزندانش گماشت وعبدالله‌بن معتز ادبیات عرب‌را نزد مبرد ومثلب واحمدبن سعید دمشقی آموخته بود .

توجه بشاعران

خلفاء عموماً بعلم وادب توجه داشتند، شاعران‌را احترام‌میگذاردند وآنانرا جلومیاوردند وچنانکه گفتیم خلفاء روز وساعت معینی‌برای پذیرائی شاعران تخصیص میدادند وصله‌ها وانعام‌های فراوان‌بشاعران می‌بخشیدند وبرای هرقصیده یاهرشعر مبلغ گزافی جایزه میپرداختند وحقوق سالانه وماهانه برای شاعران تعیین میکردند ولی این احترامات وتوجهات همیشه یکسان نبود و بااختلاف ذوق وسلیقهٔ خلفاء وافکار وهدفهای سیاسی آنان بالا وپائین میرفت. بعضی از خلفاء که مانند عبدالملك‌بن مروان وپسرش ولید که چندان دست ودل‌باز نبودند ، بشاعران اهمیت نمیدادند عمر‌بن عبدالعزیز معتقد بود که نباید ازبیت‌المال بشاعرپول‌داد وبسیاری ازفرزندان صحابه مانند عبدالله‌بن‌زبیر وغیره‌نیز همین‌عقیده‌را داشتند، منصور عباسی‌هم بخیل بود وهم گرفتاری‌-های مملکتی مجال شعرشنیدن باو نمیداد وازآنرو شاعران ازمنصور بهره‌ای‌نبردند ودسته‌-دسته ازبغداد درآمده بدمشق رفتند وبرزوال بنی‌امیه زاری‌کردند.

باستثنای این چند خلیفه بقیهٔ خلفاء، همه‌شعردوست وشاعر پرور بودند، بعضی‌ازآنان شعر میگفتند و نیکو هم میگفتند وعلم عروض میاموختند. شاعران باگزافه‌گوئی و مبالغه در مدیحه سرائی، خود را بخلفاء نزدیك میساختند و غالباً دروغهای شرم آوری میسرائیدند، که ازهرحیث مخالف واقع بود، فقط عدهٔ معدودی از شاعران باین‌کار زشت دست نبردند و بقیه عفت‌کلام را رعایت نکردند و برای خشنودی خلیفه هرچه توانستند دروغ و یاوه بهم بافتند وبدبختانه همین شاعران یاوه‌گو بواسطهٔ مجازگوئی مقرب‌تر از دیگران میشدند و پاره‌ای ازآنان دوضربه میزدند یعنی هم مدح وهم‌ذم میگفتند ودستهٔ دیگر دورقیب را برای کسب وکار میستائیدند و از مخالف‌گوئی شرم نداشتند. ابن داب درعین حال‌که (حضرت) امیرالمؤمنین علی را مدح میگفت، درمدح معاویه هم شعر میسرائید وهیچ‌نوع ملامت وسرزنش هم بخرجش نمیرفت. موقعی‌که حطیئه شاعر را برای مخالف خوانی (مدح وذم گفتن)ملامت

---

۱ - ظاهراً این‌داستان مربوط بهرون و امین ومأمون است.اشتباهاً بنام مأمون ذکر شده‌است. مترجم

نمودند، درپاسخ گفت اگر نکنم زن و بچه‌ام از گرسنگی میمیرند .

همینکه شاعر بحضور خلیفه می‌آمد ایستاده اشعار خودرا بلندبلند میخواند واگرچند شاعر باهم احضار میشدند، پیرترین آنان مقدم‌بود. خلفاء معانی شعر ونکات ادبی آن‌راتوجه میکردند وچه‌بساکه راجع به‌یك‌کلمه یایك بیت مدتها مباحثه داشتند و اگـر شاعر یا راویه (داستان‌سرا) نزد آنان نمی‌آمد، باکوشش بسیار احضارش میکردند واورا ازحجاز یاعراق یاهرکجاکه بود میخواستند تامعنای یك‌قصیده یایك‌بیت شعر را ازاو بپرسند. موقعی‌آوازه‌خوان ولیدبن‌یزید قصیده‌ای دربزم عیش برای ولیدخواند، چون گویندهٔ قصیده را نمیدانست ولید حمادراویه را ازعراق‌بدمشق خواست تانام‌گویندهٔ قصیده راحضوراً‌از وی بپرسد. موقع دیگر معشوقهٔ الواثق خلیفهٔ عباسی باخلیفه بی‌مهر شد وبروی خشم‌گرفت، خلیفه ابن‌ضحاك را بامبلغ‌گزافی استخدام نمود تاداستان خشم معشوقه را بنظم درآورد. توجه و علاقه‌مندی خلفاء بشاعران چنان‌بودکه اگرکسی‌شاعر سخنوری برای آنان میآورد، نه‌تنها بشاعر انعام و جایزه میدادند بلکه آورندهٔ شاعر هم مـورد مرحمت واقع میشد. مثلا فضل‌بن‌ربیع برای اینکه ابن‌جامع شاعر را به‌مهدی عباسی معرفی کرد ده هزار دینار جایزه‌گرفت و دربان و پرده‌دار مهدی شد .

بعضی از خلفاء بقدری شعردوست و شاعر پرور بودند،کـه بشاعران حاضر پای‌تخت قانع نمیشدند واشخاصی را مأمور ساختند تا از اطراف ولایات برای دارالخلافه شاعر حمل کنند، در زمان هرون بقدری شاعر دربغداد فراوان شدکه مردم‌ازدست شاعران تنگ‌آمدند وهربی‌شعوری هم‌برای تقرب نزد خلیفه خودرا شاعر میخواند ، ناچار بدستور هرون‌یحیی برمکی شاعر مخصوص خود ابان‌لاحقی‌را مأمور نمود تاشاعران وشاعرنمایان‌را امتحان‌کند وشاعرنمایان را از انجمن شاعران برکنار سازد و هرگاه‌که خلیفه میخواست، انجمنـی از شاعران برپا سازد وباآنان بنشیندشخص مناسبی‌را مأمورمیساخت تابهترین‌آنان‌را برگزیند وبحضور خلیفه بیاورد. درپاره‌ای مواقع که‌خلیفه‌از یك شعریا یك‌موضوع ادبی خوشش‌میآمد، حاجب یاپیشخدمت خودرا نزد شاعران میفرستاد (آنان گاه وبیگاه دربارگاه خلیفه جمع بودند) حاجب یا پیشخدمت ببانگ بلند میگفت: هرکس فلان قصیده یافلان موضوع ادبی را میداند بحضور خلیفه بیاید وجایزهٔ اوهم فلان‌مبلغ است‌که بوی پرداخت خواهد شد، خلفاء ازشنیدن اشعار طوری‌سرکیف میامدند، که تشریفات‌رسمی‌را ازیاد برده در میان‌مجلس‌برقص وطرب برمیخاستند واز تخت فرود آمده‌بزانو راه می‌رفتند.

۳ـ انجمن‌ها ومباحثات علمی

در زمان بنی‌امیه واوایل بنی‌عباس انجمن‌های معمولی بیشتر جنبهٔ ادبی داشت وموضوع مذاکره اشعار وداستان ومطالبی ازصرف ونحو عرب‌میبود، اما همینکه‌فلسفه وسایر علوم بیگانه بزبان عربی‌ترجمه شد، انجمن‌های بغداد وسایر شهرهای اسلامی رنگ علمی پیداکرد

و بیش‌از هرچیز میان دانشمندان وفقیهان مناظره میشد و علم کلام از همان اوقات در جامعهٔ اسلامی پدید آمده پیشرفت کرد. برمکیان قبل‌از سایرین بمناظرات علمی بخصوص مناظرات فلسفی وحکمت وکلام پرداختند. یحیی برمکی درکاخ خویش محافلی تشکیل میداد ودانشمندان وپیشوایان مذهبی‌را دعوت‌می‌کرد، تادربارهٔ حدوث وقدم وکون وظهور ونفی واثبات وسایر مسائل فلسفی مناظره نمایند.

کم‌کم خود خلفاء نیز باین قبیل مناظره‌ها علاقه‌مند شدند، بخصوص بعد از اینکه موضوع مخلوق بودن قرآن طرح شد و مأمون که خود بمخلوق بودن قرآن عقیده داشت. هفته‌ای یکبار روزهای سه‌شنبه انجمن مناظره و مباحثهٔ فلسفی ترتیب میداد باینقسم که فقیهان و متکلمین و فیلسوفان بکاخ خلیفه میآمدند و همگی درتالار بزرگی جمع میشدند، آنگاه ملازمان میگفتند هرکس کفشش ناراحت وتنگ است کفشش را دربیاورد واگر کلاهش سنگین است، کلاه را بردارد سر سفره بیاید و غذا بخورد و تجدید وضو کند . پس از صرف غذا و استراحت وتجدید وضو بخوردان میآوردند و آنان را معطر میساختند. سپس بحضور خلیفه (مأمون) می‌بردند.مأمون شخصاً باآنان مناظره ومباحثه میکرد وطرزمباحثهٔ وی بسیارعادی وساده بود وهیچ‌نوع عظمت وجلال دستگاه خلافت‌درآن مباحثات تأثیر نداشت، این‌مباحثات تا شبانگاه طول میکشید و دانشمندان و فقیهان شام میخوردند ومیرفتند. الواثق نیز همینقسم مجالسی داشته ومباحثاتی میکرده است گاه‌هم برای رد و یااثبات مذهب‌تازه یافکرتازه چنین مجالسی تشکیل میبافت.

پس‌از تشکیل‌دولت فاطمی درمصر یعقوب‌بن‌کلس‌وزیرفاطمیان مانند یحیی وزیرعباسیان انجمن‌هائی برای مباحثه درموضوع شعر وتاریخ وفقه وکلام وامثال آن ترتیب داد ومنظور ازاین مناظره‌ها اثبات حقانیت مذهب شیعه (البته تشیع هفت‌امامی مترجم) بود زیرا سلطنت فاطمیان براساس‌آن مذهب استوارگشت. الحاکم بامرالله مرکزی بنام دارالحکمه درقاهره تأسیس نمود و فقیهان ودانشمندان را درآنجا فراخواند ، تا راجع بمسائل علمی و مذهبی مناظره ومباحثه‌کنند بعلاوه درمسجدها نیز حلقه‌هائی تشکیل می‌یافت ودرآن حلقه‌ها مناظره ومباحثهٔ علمی انجام می‌گرفت.

دولت‌های اسلامی دیگر که درزمان عباسیان ویاپس‌ازآنان‌پدیدآمدند تشکیل این‌قبیل مجالس را ادامه دادند: صلاح‌الدین ایوبی - سیف‌الدوله - نظام‌الملك - الحکم خلیفهٔ اموی اندلس ازفرمانروایانی‌هستندکه بتشکیل انجمن‌های علمی علاقه داشتند. رفته‌رفته دانشمندان وپزشکان وبزرگان قوم نیزبخلفاء تأسی‌کرده وانجمن‌های مناظره ومباحثه ترتیب دادند و نه‌تنها دربارهٔ امور مذهبی بلکه راجع بهرموضوع علمی و ادبی بمباحثه ومذاکره پرداختند وافکار وعقاید موافق ومخالف باآزادی تمام انتشار میبافت، یکی‌ازمهمترین انجمن‌های‌علمی آنزمان انجمن یوحنا ابن‌ماسویه « دربغداد » بودکه فقیه ومتکلم وفیلسوف وادیب وغیره در

آنجا جمع میشدند ودرمسائل مختلف بحث میکردند، دیگر انجمن علمی ابوحامد اسفراینی که درهرجلسهٔ آن سیصد فقیه حاضرمیشد (دیگر انجمن‌علمی ابن‌المنجم) که درحضورالمکتفی خلیفهٔ عباسی تشکیل میبافت .

۴ـ بزم سازوآوازـ مقام و منزلت سازندگان وآوازخوانان

درفصل مربوط بغناء (سازوآواز) تاریخ انتشار و اصل ومبداء آنرا شرح دادیم همینکه تمدن اسلامی رو بتکامل رفت ومـردم آسایش و ثروت یافتند، طبعاً بسازوآوازتوجه‌کردند، بخصوص خلفاکه ازهمه راحت‌تر ومتمولتر بودند، بیشتردنبال ساز وآواز رفتند وبرای اهل طرب ماهانه ومستمری‌تعیین‌کردند ومانند شاعران‌اوقات معینی‌برای ملاقات وراه دادن‌آنان معین نمودند وعده‌ای از درباریان را برای رسیدگی بکارهای‌آنان مأمورساختند وهروقت بشکاروگردش میرفتند، آنانرا باخود میبردند وجایزه‌ها و انعام های بسیار بآنان میدادند، سازندگان وخوانندگان بیش‌ازشاعران نـزد خلفا آمدوشد داشتند وزیادتر ازشاعران پول وجایزه میگرفتند چه‌که سازنده وخـواننده از لوازم بزم باده پیمائی بود وپرواضح است‌که بذل وبخشش درحال مستی وطرب بیش ازحال عادی میباشد .

درمیان خلفای‌اموی یزیدبن عبدالملک بیش‌ازسایرین بسازندگی وخوانندگی‌علاقه‌مند بود وهنگامی حبابه برای اوشعری خواند وسازی نواخت وجناب خلیفه را طـوری برقص آوردکه بی‌اختیار بانگ زد : ای جان عزیز از شدت خوشی میخواهم بپرم ، حبابه‌گفت ملترا بکی میسپاری؟ خلیفه دست معشوقه‌را بوسیده جواب دادکه ملت دست‌تو سپرده است . ولید پسر یزیدبن عبدالملک نیز دراین قسمت‌ها بیقرار بود. مهدی وهرون وواثق ومتوکل (ازمیان خلفای عباسی) بیش‌ازدیگران بساز وآوازتوجه داشتند وطبعـاً امیران وبزرگان معاصر آنان نیزازآنان پیروی میکردند.

با این حـال اگرمشکلی درکار مملکت پیدا میشد موقتاً ازساز وآواز برکنار میشدند چنانکه مأمون پس‌ازبازگشت ازخراسان، تاچندی بزم باده پیمائی واهل طرب‌را ترک‌کرد وهمینکه کارهارا روبراه نمود مجدد بساط عیش را دایرکرد ، سردستهٔ اهل طـرب مـانند ابراهیم موصلی وپسرش اسحق و ابن‌جـامع در دستگاه دولتی مقـام مهمی داشتند و کارهای بزرگی بوسیلهٔ آنان انجـام‌میبافت ، میگـویند موقعی ابراهیـم موصلی این شعر را باساز برای امین خواند .

ترجمهٔ شعر :

«آن پسر بچه‌ای‌که مانند آهو میخرامید، اگرآنقدر ملاحت نداشت ،

« دنیا ازآشوب وفتنه راحت بود. »

امین تا این بیت‌را شنید ازصندلی‌پائین‌آمد وبردوش ابراهیم سوار شد وسرش‌رابوسید،

ابراهیم ازاین لطف فوق‌العاده خلیفه چندی مات ومتحیر ماند، آنگاه کف‌پای امین وجای‌پای اورا بوسه‌زد. امین گفت سی‌هزار درهم به‌ابراهیم بدهید، ابراهیم پس‌ازتسلیم وکرنش اظهار داشت‌که باآن اظهارمرحمت بیست میلیون درهم بمن داده‌اید، خلیفه بابی‌اعتنائی پاسخ داد که‌آن مبلغ‌جه‌قابلی دارد، فقط مالیات چند ده ومزرعه‌است! بااینوصف معلوم‌است‌که ابراهیم و اسحق ازخاندان هرون چه مبلغ هنگفتی دریافت نمودند وبعد ازمرگ چه اموال فراوانی باقی‌گزاردند، زریاب مغنی ازخوانندگان ونوازندگان نامی اندلس با دویست غلام سوار وپیاده میشد وسی‌هزار دینار پول نقد ومقدارزیادی املاک وحشم وخدم وکنیز و غلام و اسب و استرداشت .

تقلید چیان و دلقکان

خوانندگان ونوازندگان عده‌ای دلقك وتقلیدچی با خود داشتندکه دربزم ها همراه میاوردند، مشهورترین دلقکان زمان بنی‌امیه اشعب ونامی‌ترین دلقکهای دورهٔ هرون خلیع دمشقی و معروفترین آنها درزمان متوکل‌ابوالعبراست. معمولاهمینکه‌بزم میگساری دائرمیشد، خلیفه وهم پیاله‌هایش جام های پی‌درپی میزدند وبسازوآوازگوش میدادند وبرای تغییرذائقه وتنوع،مقلدان ودلقکان را احضارمیکردند! اینان درپوست خرس ومیمون میرفتند وزنگوله و زنگ وخلخال‌بخودمیاویختند وحرکاتی‌میکردندکه زن‌بچه‌مرده‌رابخنده‌می‌انداختند.پاره‌ای ازخلفاء درحال مستی بلائی برسراین‌دلقکان میاوردندکه آنهارا تاپای مرگ میکشانید مثلا المتوکل دلقك خود ابوالعبررا قبای حریری میپوشانید ودرمنجنیق نهاده میان‌استخرپرتاب میکرد دلقك میان زمین‌وآسمان‌فریاد میزد راه ـ راه (الطریق ـ الطریق) وبحال خطرناکی میان آب غوطه‌ور میشد، سپس شناگران اورا نیم‌مرده ازآب درمیآوردند. گاه هم اورا بر سرسره نشانیده بدریاچه می‌انداختند وخلیفه تورماهیگیری خودرا می‌افکند ودلقك را مانند ماهی باتور بالا میکشید، امین هروقت‌که سرمست و بیقرار میگشت فریاد میزدکدامتان خر من میشوید ـ ندیمان بایك آهنگ فریاد میزدند همه خرتوهستیم، امین هم یکی از آنان را برمیگزید وسوارش میشد، سپس‌باوجایزه وانعام میداد.دربزم میگساری ولیدبن‌یزید سخنانی گفته میشد وکارهای‌زشتی انجام میگرفت‌که ما ازنوشتن آن شرم داریم. خلاصه اینکه خلفاء بقدری درشهوترانی وعیاشی افراط‌کردندکه اکثرآنان پیش‌از رسیدن به سن پنجاه سالگی مردند، چون طبعاً عمرشان کوتاه میشد.

۵ ـ موکب خلفاء

مقصود ازموکب، تشریفاتی‌است‌که هنگام حرکت خلیفه یا امیر یا سلطان درروزهای رسمی ویاغیررسمی اجراء میشود وچنانکه میدانیم این‌تشریفات ازدیرزمانی‌معمول بوده واکنون نیز معمول‌است وحتی پادشاهان عرب درایام جاهلیت این تشریفات را اجراء میکردند، وقتیکه معدی‌کرب سوار میشد، عده‌ای سیاه‌پوست حبشی بااسلحه جلووعقب اوراه می‌افتادند. پس‌ازپیدایش اسلام در

دورهٔ خلفای راشدین آن تشریفات ملغی شد و خلیفه مانند مردم عادی آمدوشد میکرد، ابوبکر در آغاز خلافت خود درمحلی موسوم به سنخ ازنواحی مدینه اقامت داشت وهرروز صبح پیاده بمدینه میآمد و پیاده برمیگشت وگاه گاه اسب سوار میشد، بگلهٔ گوسفند خود سر میزد، در بازارخرید وفروش میکرد وچه بسا که تنها درکوچه وبازار راه می‌افتاد. عمرهم همیشه پیاده حرکت میکرد واگرمیشنید والیان و مأمورین او به تقلید ایرانیان و رومیان سوار میشدند آنانرا گوشمال میداد، ابن اثیر میگوید عمرچهاربار بشام رفت مرتبهٔ اول سواراسب ومرتبهٔ دوم سوار شتر ومرتبهٔ سوم سوار استر ومرتبهٔ چهارم سوارخر بود، دریکی ازاین سفرها به امیران ومأمورین پیام دادکه تا «جابیه» پیشواز بیایند، یزیدبن ابوسفیان ـ ابوعبیده و خالدبن ولید با جامه‌های حریرسوار براسبان تازی بپیشواز خلیفه آمدند، خلیفهٔ خرسوار که آنانرا بااین تجملات دید ازالاغ خود پائین جست وامیران وسرداران خودرا برای تجمل‌پرستی سنگ باران کرد والبته سایر خلفای راشدین نیزهمینطور ساده حرکت میکردند.

واما دردورهٔ تمدن ابتداء والیان وامیرانی که درممالک مصروشام وایران بودند، بواسطهٔ آمیزش با ایرانیان ورومیان برای خود تشریفاتی قائل شدند وطبل وپرچم وپاسبان فراهم ساختند وپس‌ازاینکه برك بن عبدالله نسبت به معاویه سوء قصدکرد ومعاویه عده‌ای گارد مخصوص‌استخدام نمود این‌افراد مسلح شمشیربدست بیرون بالاخانهٔ مسجدکشیك میدادند تا معاویه درآنجا نمازخودرا تمام کند، عمال و والیان معاویه هم ازاو تقلید کردند وبعضی از آنان مانند زیادبن ابیه ازخود معاویه‌هم تندتر رفت وهروقت که سوارمیشد، عده‌ای باچماق وگرز آهن وحربه (نیزه های کوتاه پهن) پیاده در اطرافش راه می‌افتادند، کم کم این‌نوع تشریفات جزء لوازم دستگاه خلافت درآمد، سپس ولیعهدهاهم حربه‌دار پیدا کردند. درزمان عباسیان چنین‌رسم بودکه مردی سواربراسب حربه بدست میگرفت وپیشاپیش خلیفه یا والی حرکت میکرد.

درزمان متوکل مردی نزد خلیفه آمد وحربه‌ای که متعلق (بحضرت) رسول (ص) بود بوی هدیه داد؛ این حربه‌را حنزه میگفتند وپادشاه حبشه آنرا بزبیربن عوام بخشیده بود و زبیرآن حربه رابه‌پیشگاه پیغمبر (اکرم) تقدیم داشت، معمولا درموقع نمازعیدفطر وعیداضحی آنرا درمقدم (مبارك حضرت سیدالمرسلین) میگذاردند، بمرور ایام آن حربه بدست آنمه د افتاد وآنرا بمتوکل واگذارده و هرگاه که متوکل سوار میشد رئیس پلیس آن حربه را پیشاپیش میبرد.

هرقدرکه مسلمانان با تمدن و تجمل آشناتر شدند، بهمان میزان برجلال و دستگاه موکب‌افزودند وخلفاء بجای اسب سواری درتخت روان ومحمل وقبه‌حرکت کردند ومردم‌را پیاده بدنبال خودکشاندند، اشعث‌بن قیس‌پیشوای یمن نخستین‌فرمانروایان عرب‌است که‌خود سواره حرکت‌کرد وجمعی را پیاده بدنبال راه انداخت سپس هادی خلیفهٔ عباسی آن مراسم

را تکمیل نمود، باین‌معنی که هر گاه سوار میشد عده‌ای را باشمشیر و گرز آهن و تیر و کمان پیاده بدنبال خود می‌انداخت، هرون ازاین‌حدهم تجاوز کرد وغلام بچه‌هائی را بنام گروه مورچه برای موکب خویش استخدام نمود که دوطرف جاده راه می‌افتادند و بمردم سنگریزه (بندق)میزدند که کسی جرئت جلوآمدن نکند وزیران وامیران‌هم نیز کم‌وبیش موکب‌داشتند، حسن‌بن علی وزیرالمسترشد عباسی نخستین وزیری است‌که خود سوار میشد وپیاده‌هارا بدنبال خود میکشانید، تاچندی زین‌وبرگ اسبان خلیفه نقره وپارچه‌های ابریشمی‌بود، اما المعتز خلیفۀ عباسی درسال ۲۵۵ برای اولین‌مرتبه زین‌وبرگ اسب خودرا طلاکرد وسایرین هم ازاو تقلید نمودند.

موکب‌خلفای فاطمی مصرازموکب عباسیان مجلل‌تر بود چه‌که آنان (فاطمیان) علاوه برشمشیردار و نیزه‌دار وغیره دسته‌ای چتردار هم داشتند که موقع حرکت بالای سرشان چترمی‌افراشتند وشاید این‌را ازپادشاهان‌مغرب(افریقا) یادگرفتند وازقرارمذکورپادشاهان افریقا (پیش‌ازاسلام) بادبزن‌ها وچترهائی ازپرطاوس تهیه میکردند وغلامان درموقع سواری آن چترهارا بالای سرشان نگاه میداشتند. چترخلفای فاطمی ازپارچه‌های ابریشم زربفت و جواهرنشان بود بعلاوه پرچم‌های رنگین گوناگونی‌هم درجلو وعقب خلفای فاطمی میبردند. پادشاهان سلجوقی با طبل وبوق وچتر وعلم سوار میشدند، چتر پادشاهان سلجوقی بشکل گنبد وازپارچه‌های ابریشمی زربفت بود وآنرا با نیزه بالای سرسلطان می‌افراشتند که از آفتاب محفوظ باشد.

موکب خلفاء وسلاطین باقتضای زمان ومکان ومقصد تغییر میکرد، مثلا موکب خلیفه در موقع عزیمت برای حج یا برای نماز عید ویا برای رژه ارتش و یا برای عزیمت بمیدان جنگ یکسان نبود و هرکدام بمناسبت روز شکل خاصی داشت ، یزیدبن‌ولید اموی نخستین خلیفه‌ای‌است که‌برای خود دوصف سپاهیان مسلح ترتیب داد وموقعی‌که برای‌نمازعید ازمنزل خارج میشد تاعیدگاه ازمیان‌دوصف سپاه مسلح میگذشت.

خلفاء برای حرکت ازکاخ بجامع ویا جاهای دیگر تشریفات و موکب‌گوناگونی داشته‌اندکه شرح تمام آن دراین مختصر نمی‌گنجد، همینقدر میگوئیم‌که بطورکلی خلیفه‌سوار بر اسب یا باتخت روان بیرون میآمد، سپاهیان وهمراهان وی سواره در اطراف اوحرکت میکردند مأمورین پلیس پیاده راه می‌افتادند . غلام‌بچه‌ها باکمربند های زرین، جماق‌ها و تبرزین‌های طلاکوب دست میگرفتند. گارد مسلح ویامردم عادی دردوطرف راه صف می‌کشیدند، طول این دوصف بتناسب عظمت وجاه وجلال خلیفه ومقصد وی‌کم وزیاد میشد، در زمان متوکل طول‌این دوصف تاچهارمیل رسید ودرتمام این مسافت مردم پیاده حرکت می‌کردند و اگر راه دورتر بود میان راه فاصله‌بفاصله سراپردۀ سلطنتی برپامیداشتند و خلیفه پیاده میشد و استراحت میکرد و سپس سوار میشد .

خلفای فاطمی روزهای جمعه سواره بجامع ازهرمیرفتند وپنج هزارپیاده بدنبال آنان حرکت میکرد. خلیفه طیلسان پوشیده شمشیر می‌بست وعصای خلافت خود را بدست میگرفت وپیش ازنماز مراسم وتشریفات مفصلی انجام می‌یافت واگر برای گرفتن بیعت یاافتتاح خلیج (نیل) ازکاخ بیرون میآمد عمامهٔ جواهرنشان سرمیگذارد ولباس زربفت حریر پرنقش ونگار میپوشیدکه آنرا (بدنه) میگفتند وچتر بالای سروی نیز ازهمان پارچهٔ لباس بود یدکهای بسیار بازین‌های طلا ونقره وعنبر پیشاپیش وپشت‌سرخلیفه راه می‌افتادوتخت روانهای جواهرنشان بایدکها حرکت میکرد، غلامان ترك ودیلم وعزیزی واخشیدی و کافوری در لباسهای حریر باکمربندهای طلا وچندین فیل وزرافه همراه بودند. چترطلای جواهرنشان را بالای سر خلیفه نگاه میداشتند، خود خلیفه عصای مرصع در دست میگرفت ، پیشاپیش خلیفه اول شیپورچیان با شیپور طلا سپس شیپورچیان با شیپور نقره آنگاه با شیپور برنج و بعد ازآنها طبالان باطبل های نقره (البته دایرهٔ طبل نقره بود) وپرچمداران پیاده وسواره می‌آمدند.

۶- جشن‌ها

جشن های مذهبی

در دورهٔ تمدن اسلام جشن‌های رسمی دو قسم بود یکی دینی مانند جشن تولد پیشوایان دین و عید فطر و عید اضحی و جشن جامه پوشانیدن کعبه وامثال آن ودیگر جشن‌های ملی مانند جشن نوروز- مهرگان - شم‌النسیم وفتح‌الخلیج(درمصر). مسلمانان مراسم‌اجرای جشن‌های دینی را ازمسیحیان‌آموختند وآنان نیزازبت پرستان‌آموخته بودند. دراین ایام نیز درعیدهای اسلامی‌تشریفاتی‌انجام می‌یابد والبته تشریفات امروز متناسب با اوضاع کنونی وغیر ازمراسم وتشریفات‌آن ایام میباشد. خلفای فاطمی بیش ازخلفای دیگر جشن مذهبی داشتند ازآنجمله جشن‌تولد (حضرت) رسول و (حضرت) زهرا و (حضرت امیر) علی وامام حسن وامام حسین وخلیفهٔ حاضر وشب اول رجب وعید قربان وعید فطر وعید نوروز و عید گشایش خلیج و مراسم تذکار روز عاشوراء و غیره و برای هریك از این روزها مراسم خاصی معمول بود که مقریزی در « خطط » شرح داده و ذکر همهٔ آن مراسم در اینجا مورد ندارد و از جمله تشریفات این عیدها آنکه پول و خلعت و زر و زیور بزیردستان می‌بخشیدند.

مظفرالدین فرمانروای اربل جشن‌های مذهبی را با تشریفات محللی اجراء میکرد ، می‌گویند وی اول کسی است‌که جشن میلاد نبوی را بقسمی‌که اکنون معمول است برپاداشت سلطان ابوحموفرمانروای تلمسان نیز بجشن های مذهبی اهمیت می‌داد و باتشریفات محلل آنرا اجرا میکرد .

علاوه برجشن‌های ملی‌ودینی مراسمی هم درعروسی‌ها و سوگواریها و ختنه سورانیها انجام می‌گرفت وبرای تاجگذاری وبیعت‌گرفتن وخلعت دادن وپذیرفتن‌نمایندگان‌خارجی نیز تشریفاتی بوده‌که نمونه‌ای ازآن مراسم را ذیلا مینگاریم :

جشن عروسی ومانندآن

جشن عروسی مسلمانان بهمین ترتیبی که امروز درعصر معمول است با اختلافات کم وبیش اجراء می‌شد والبته به تناسب ثروت وعادات و رسوم محلی فرق میکرد ولی مهمترین جشن های عروسی که در دورهٔ تمدن اسلام انجام یافت دوجشن است که اینك بطور مختصر مینویسیم :



نوازندگان ایرانی

۱ـ جشن همسری خدیجه دختر حسن بن سهل (پوراندخت) باما‌مون، این مراسم در

فم‌الصلح واقع‌شد وپدرعروس دراین جشن دلمه‌های مشك میان هاشمیان ورجال واعیان‌تقسیم کرد باینقسم‌که فندقی ازمشك ساخته ومیان‌آن نام ملك ـ مزرعه ـ کنیز ـ غلام ـ چارپا و امثال‌آنرا نوشته بودند وهرکس‌آن دلمه را می‌گرفت ومیگشود برگ‌کوچکی درآن می‌یافت که نام ملك یاکنیز یاهرچه برآن نگاشته بود وهرکس‌آن ورقه را نزد خزانــه دار حسن می‌بردآن ملك وباغلام وکنیز راتحویل می‌گرفت. حسن بن سهل مبالغ زیادی درهم ودینار ومقداری مشك وعنبر میان توده مردم پخش می‌کرد تاآنجاکه بازیران وناویان وچاپاریان سهم بسیاری بردند. حسن مقداری جواهر گرانبها بمأمون وسرداران بزرگ پیشکش داد . بطوریکه مورخان می‌نویسند شمارهٔ ناویانی‌که درآن عروسی خدمت می‌کردند سی‌وششهزار بود. دریکی از روزهای جشن هیزم‌تمام شد وبجای هیزم‌پارچه‌های‌کتان‌را درنفت خیسانیده زیردیك‌گذاردند. درشب عروسی بساط زربفتی‌گستردند وظرف مرصعی پرازمروارید درشت آوردند ومرواریدهای درشت را روی‌آن بساط نثارکردند ومأمــون وپوراندخت را برآن بساط مرصع دست بدست دادند، زبیده زن هرون وحمدونه خواهرمأمون‌کنار عروس وداماد ایستاده بودند واعتناء بآن همه جواهروبساط زرنگارنداشتند. مأمون‌که اینرا دید بزن پدر وخواهرخود گفت مرا مفتخر بفرمائید وازاین جواهرات که نثارما شده بردارید زبیـده و حمدونه برای خشنودی مأمون دست درازکرده وهرکدام یك مروارید برداشتند مرواریدها مانند ستارگان برروی‌آن فرش‌طلا میدرخشید. مأمون بیاد شعرحسن‌بن هانی‌آمده گفت مثل اینکه ابن هانی این بساط را دیده بودکه درشعرخود چنین میگوید.

ترجمهٔ شعر :

« حبابهای‌کف‌کوچك وبزرگ روی جام شراب مانند مرواریدهای سفید »

« خوش رنگ برزمین طلائی میدرخشند. »

همان شب شمعی ازعنبر روشن بودکه صدرطل وزن داشت وچون مأمون ازبوی عنبر ودود شمع اظهارتنفرکرد، فوری شمع‌های مومی به مجلس‌آوردند ودرتمام شب مجلس عیش وعروسی مانند روز روشن شد، هزینهٔ‌آن جشن بقرارنوشتهٔ مورخین معتبر به پنجاه میلیون درهم رسید وهمینکه مأمون برخاست ده میلیون درهم به حسن‌بن سهل انعام داد وفم الصلح را تیول وی‌کرد. حسن هم اموال زیادی میان بزرگان وسرداران پخش نمود ومدت‌یکسال مالیات ودرآمد فارس وخوزستان به حسن واگذارگردید و درشب دوم عروسی حدهٔ عروس هزار مرواریدکه درسینی طلای مرصع نشان بود در جلوی پای مأمون نثــار کرد و مطالب دیگری هم‌ازآن جشن‌گفته شده‌که تصدیق‌آن دشوارمینماید.

۲ـ جشن مجلل دیگر جشنی است‌که متوکل درمحلی موسوم به برکواز بمناسبت‌تولد پسرش المعتز برپاساخت. ازجمله تشریفات‌این‌جشن یکی‌آن بودکه پس ازصرف غذا دوبساط زربفت‌گستردند ومهمانان (بزرگان لشکری وکشوری) رابه نشستن روی‌آن دوبساط‌دعوت

کردند. سپس مجسمه هائی از مشك وعنبر برروی میله‌ها گذارده برای تماشای مهمانان آوردند آنگاه فراشان باسینی‌های طلای جواهر نشان پیش آمدند ودرهر سینی چندین کیسه پرازدرهم ودینار بود. فراشان آن پولها را میان دوبساط میریختند تاآنجاکه از زمین بالا میآمد ، بعد پیشخدمتان بانگ بر آوردند که بفرمان امیرمؤمنان هرکس هرقدر پول میخواهد بردارد . مردم مشت مشت درهم ودینار برمیداشتند وبنوکران خود تحویل داده دوباره سربساط می‌آمدند و پول جمع میکردند و میبردند و بمحض اینکه مردم پول ها را برمیداشتند فراشان سینی‌های خالی را بادرهم ودینار پر میکردند. پس ازپایان جشن متوکل هزاربنده آزادکرد، بهزار نفر خلعت داد وهزارنفر ازمهمانان را براسب هائی سوارنمود که زین و برگ آن اسبان طلا یانقره بود .

در سال ۴۸۰ که المقتدر خلیفهٔ عباسی دخترسلطان ملکشاه سلجوقی را بعقد خود در آورد جشن مجللی برپاساخت. درجلد اول این کتاب شمه‌ای ازمراسم جشن تاجگذاری و بیعت گرفتن را شرح داده‌ایم ممکن است بآنقسمت مراجعه شود.

خلعت دادن بوزیران

خلعت دادن بوزیران وسلاطین نیزیکی ازقدرت نمائی‌های خلیفه بود وبامراسم وتشریفات مجللی انجام میبافت، نخستین وزیری که ازخلیفه خلعت گرفت جعفر برمکی بود که در روزاول خلافت هرون خلعت فاخری پوشید وصدکیسهٔ درهم ودینار ازخلیفه دریافت داشت. هرون درآن روز مهرخلافت را برای جعفر فرستاد ورجال دولتی را امر نمود که بمبارکباد جعفر بروند. پس ازهرون سایر خلفاء بوزیران ومأمورین عالیرتبه خلعت میدادند . این خلعت ها بمقتضیات زمان ومکان تغییر میکرد ودرهرحال جامهٔ فاخری از طرف خلیفه برای وزیر یا امیر ارسال میشد وآن شخص خلعت را برمیکرد. العاضد فاطمی خلیفهٔ مصرهمینکه وزارت مصررا بصلاح‌الدین ایوبی واگذارد اورا الملك الناصر لقب داد وخلعت هنگفتی برایش فرستادکه عبارت بود از:

«عمامهٔ سفید زربفت، جامهٔ حریر زربفت پرنقش ونگار، جبهٔ زربفت؛ طیلسان زربفت، گردن بند جواهر ببهای ده هزاردینار، باروپوش طلا وسرپوش طلای مرصع نشان وبرسر آن دویست دانه جواهر وبرچهارپایش چهاربند جواهر بود وتارهائی ازطلا برسرش پیچیده روی آن پرچم های سفید گذارده بودند وچندین بقچه لباس واثاث همراه خلعت میبردند وفرمان وزارت را برپارچهٔ حریرسفید نگاشته بودند.»

همینکه عباسیان پس از انقراض فاطمیان برمصر دست یافتند خلیفه برای والی مصر السلطان الملك الظاهر خلعتی فرستادکه وی همانموقع برکرد وآن خلعت جبهٔ سیاه وعمامهٔ سیاه وطوق طلا وخلخال طلا وامثال آن بود.

پیشواز و پذیرائی از مهمانان رسمی بیگانه

هرگاه که نمایندگانی از ممالک بیگانه بپایتخت های اسلامی می‌آمدند خلفاء برای نشان دادن قدرت اسلام با تشریفات مجللی از مهمانان استقبال میکردند وغالباً ازهند وروم و ممالک فرنگ این مهمانان ببغداد واردمیشدند. درسال ۳۰۵ در زمان خلافت المقتدر عباسی نمایندگانی ازطرف پادشاه روم ببغداد آمدند وخلیفه نمایندگان را درکاخ معروف (دارالشجره) که شرحش گذشت پذیرفت. کاخ مزبوررا درآن روز ببهترین طرزی زینت کردند وآذین بستند، ۱۶۰ هزارسواره وپیاده دوطرف راه نمایندگان صف کشیدند چهارهزارغلام سفید وسه هزارغلام سیاه در داخل کاخ حضورداشتند وهفتصد دربان وپرده‌دار نمایندگان را از درها وپرده‌ها گذراندند. صدها کشتی و کرجی روی دجله باپرچم ها و زینت های گوناگون نمایش میدادند ورژه میرفتند، در و دیوارشهربغدادرا با ۲۲ هزار قالی وقالیچه وسی وهشت هزارپرده وپارچه های رنگارنگ پوشانیده بودند ودرآن دوازده‌هزار وپانصد پرده حریر زربفت دیده میشد صد شیر وپلنگ را به صد شیربان وقلاده‌های طلا و نقره به استقبال نمایندگان بیرون‌آوردند. درخت کاخ (الشجره) در آنروز جلوه و شکوه مخصوصی داشت.این درخت مرکب‌ازهیجده شاخهٔطلا ونقره بود وروی شاخه‌های‌آن‌پرندگان وگنجشک‌های زرین وسیمین جا داشتند و بطرز بدیعی‌صدا درمی‌آوردند (شرح‌آن گفته شد) خلاصه این‌که نمایندگان روم آن جلال و عظمتی در دارالخلافهٔ اسلام مشاهده کردندکه شرح آن دراین مختصر نمیگنجد .

۷- خلفاء و دولت های معاصر

هنگامی عربها بکشورگشائی برخاستندکه دنیای آنروز و مردمش بی‌خبر ازهرجا وهرجه، در بستر غفلت غنوده بودند ازآنرو عربها توانستند در مدتی‌کمتر از بیست‌سال بطور بی‌سابقه دنیائی‌را مسخر کنند وهمینکه چنان ضربت هولناکی برممالک روم و ایران و مصر وترکستان و غیره وارد آمد مردمان آن نواحی بخود آمدند وبرای رهائی خودکوشیدند، ولی‌کاری ازپیش نبردند. عرب‌ها (مسلمانان) پس ازکشورگشائی بجهانداری پرداختندعلوم وصنایع وتجارت وزراعت‌را ترویج‌کردند وبعنوان بازرگانی وباگردش‌ممالک دور ونزدیك دنیای معلوم را پیمودند وباکشورهای غیراسلامی آشنا گشتند وآنهارا ازعظمت وتمدن‌خویش خبردار ساختند آنان‌هم صلاح خود را در آن دیدندکه بافرمانروایان اسلام روابط سیاسی برقرار سازند. دارالخلافهٔ بغداد مرکز آمدورفت نمایندگان سیاسی شد ، از هند وچین و ممالك خاور دور تاممالك اروپای مرکزی و افریقای جنوبی وبلاد واقع درکرانهٔ اقیانوس هند مرتب‌فرستاده ونماینده به‌بغداد میآمد وبرای استقرار روابط سیاسی وبازرگانی بادربار خلفاء مذاکره مینمود، بندر بصره مرکز تجارت دریائی‌شرق‌شد وکشتی دول وملل‌دور دست از اطراف جهان به‌بصره میآمدند .

اسلام در تاریخ چین

فرنگیان میگویند اخبار مربوط بظهور و پیشرفت اسلام توسط مورخین مسلمان ضبط شده است حتی رومیان که همسایهٔ نزدیك مسلمانان بودند وازخود تمدن و علومی داشتند چیزی راجع باسلام ننگاشتند، ولی تحقیقات اخیر این گفته را تکذیب میکند، چون مطابق اظهارات دانشمندان معاصر در کتابهای باستانی چین مطالب مفصلی ازاسلام مشاهده میشود ودراین کتابها تاریخ ظهوراسلام تاخلافت معاویه وقیام ابومسلم خراسانی و خلافت عباسیان نگاشته شده واسامی محمد وقریش ومعاویه وابوالعباس وابوجعفر وغیره بخط چینی خوانده میشود وازجمله مطالب آن کتب اینکه درسال ۷۵۶ میلادی ابوجعفر هیئتی از بغدادنزد امپراطور چین فرستاد واین هیئت اسلامی باهیئتی برخوردندکه از (هوی‌هو) مغولستان‌شمالی میآمدند ومیان این‌دوهیئت کشمکش درگرفت کـه کدامیك زودتر بحضور امپراطور بروند و سرانجام مقررشدکه هردو هیئت از دو در، دریك موقع وارد تالار امپراطور بشوند. این‌مطالب درکتاب تانك‌شو فصل دهم دربارهٔ شرح‌حال امپراطور سوتوك نوشته شده است. ونیـز در آن کتاب استکه پس‌از ابوجعفر مهدی وبعداز او هرون خلیفه شد ودر دوران خلافت هرون (۷۸۵–۸۰۴ میلادی) عرب‌های سیاه‌پوش برتوفان (تبت) حمله‌آوردند ومردم توفان همه ساله باعربها می‌جنگیدند ودرسال ۷۹۸ میلادی سه‌سفیر ازبغداد بدربار امپراطور آمدند.[1]

درکتابهای چین مطالب‌مفصلی‌از روابط بازرگانی اسلام وچین‌درقرن ده میلادی‌برابر باقرن سوم هجری ذکرشده، ازجمله اینکه‌کشتی‌های‌بازرگانی تاکرانهٔ دریای چین‌میآمدند وشیشه وشکر بار میکردند و بازرگانان غالباً ازکشتی پیاده شده بحضور امپراطور میرفتند وامپراطور از وضع حال ممالك ومردم اسلام ازآنان جویا میشد. همین قسم مطالبی دربارهٔ روابط چین باممالك اسلامی(غیرعرب) هم درآن‌کتابها دیده‌میشود. بااینکه مطالب این‌کتاب کوتاه ودرهم وبرهم است وتلفظ وتحریر اسامی اسلامی‌نادرست میباشد، معذلك‌از نظر تحقیق علمی اهمیت دارد، زیرا ازیك منبع مستقل چینی نقل شده است.

عرب‌ها مطالب بسیاری راجع بمسافرت هند وچین وشرح‌حال مردم چین وهند ووضع بازرگانی و پادشاهان آن ممالك نوشته‌اند، اما بیشتر آن مطالب مورد اعتماد واقع نمیشد، زیرا خوانندگان (فرنگی) غالب آن مطالب را مانند قصه‌های الف لیله و سند باد دریائی و اسب جادو میپنداشتند وخرافات وافسانه‌های آنرا بیش‌از حقایق میدیدند، ولی البته مطالبی که توسط خود چینی‌ها آنهم مورخین چینی نگاشته شده طبعاً قابل اعتماد وتصدیق میباشد بخصوص اگرآن مطالب بانظر انتقادی مطالعه شود واختلاف‌عصر حاضر وعصر آن‌ایام‌منظور گردد.

1. E. Bretschneider The Knowledge Possessed by The Ancient Chinese of the Arabs & Arabian colonies. مؤلف

فرنگیان حق دارند که اخبار مربوط بترقی و تعالی عرب را باور نکنند زیرا آنان (فرنگیان) عرب را بحالی می‌بینند که دچار فساد و انحطاط گشته ودست روزگار استخوان وی را کوبیده، همتش را گرفته وسیادت وبرتری اورا از بین برده وبحال بدبختی واستعمار دچار ساخته است، از آن‌رو به‌سختی باور میتوانندکه چنان‌مردم پست وزبون، توسری‌خورده، دارای آن همه قدرت و عظمت بوده‌اند، اما همینکه می‌بینیم مورخان حینی درکتب مستقل خود دستگاه جلال وقدرت عرب‌را بدون طرفداری چندین قرن‌پیش نگاشته‌اند، خواه‌ناخواه باید بفرنگیان یاد آور شویم که گفته‌های اعراب هم قابل قبول میباشد، قدیمی‌ترین کتابی که بزبان عربی دربارهٔ دریاپیمائی اعراب ومسافرت آنان به‌هند وچین نگاشته شده کتاب موسوم به(سلسلةالتواریخ) تألیف سلیمان وابوزید حسن ازبازرگانان قرن‌سوم هجری میباشد. این کتاب درسال ۱۸۱۱ باترجمهٔ فرانسهٔ آن بچاپ رسیده وترجمه از خاورشناس نامی فرانسه مسیو رینو است. دراین‌کتاب شرح مسافرت بازرگانان و جهانگردان عرب وعجم به‌ممالك چین وهند نوشته شده است. پس‌از آن‌در مروج‌الذهب‌مسعودی وسفرنامه‌ها وکتابهای‌تاریخی و جغرافیائی ، مانندکتب استخری - ابن‌حوقل - بلخی و مقدسی مطالب مبسوطی راجع بمسافرت بازرگانان و جهانگردان عرب به‌ممالك دور دست درج شده که مبنی برمشهودات حقیقی آن مسافرین میباشد وذکر همهٔ آن مطالب دراینجا بیمورد است.

بطورکلی باید دانست که‌میان‌عباسیان وپادشاهان مشرق (چین وهند) روابط بازرگانی وسیاسی برقرار بوده‌ونامه‌ها ونمایندگان وهدیه‌هائی از اواخر قرن‌دوم هجری میان‌بغداد وپکن ودهلی وغیره مبادله میشده است.

اسلام و پادشاهان اروپا

روابط سیاسی وبازرگانی بافرمانروایان اروپای آنروز(روم - ژرمن فرانسه - اسپانی) مرتب‌تر از روابط باهند وچین بوده است. میان رومیان (قسطنطنیه استانبول) و بغداد برای انعقاد پیمان صلح و یا متارکه و یامبادلهٔ اسرا روابط عادی برقرار بود ، بلکه از زمان امویان میان دمشق وقسطنطنیه آمد وشد وجنگ وآشتی جریان داشت.امویان مکرر قسطنطنیه را محاصره کردند ولی نتوانستند آنرا بگشایند اما چون ممالك دیگر اروپا واز آن جمله اسپانی بدست مسلمانان گشوده شد دولتهـای اروپا بوحشت افتادند و در زمان عباسیان هم‌تا مدتی برتری مسلمانان مسلم بود، بقسمی‌که هرون از ایرینی پادشاه روم هم باج میستاند. مبادلهٔ نماینده وارسال ومرسول هدیه و تحفه ازبغداد بقسطنطنیه و سایر پایتختهای اروپا در تواریخ اسلامی وغیر اسلامی‌ذکرشده که ازآن‌جمله هدیهٔ هرون برای شارلمان پادشاه‌فرانسه میباشد. هدیه‌های سلاطین روم بطورمنظم ازقسطنطنیه به‌بغداد میآمد وبیشتر ازهرچیز شمشیر وپارچه وعطریات وطلا وسگ‌های شکاری برای خلفاء ارسال میگشت.

در زمان خلافت مأمون پادشاه قسطنطنیه (ظاهراً میخائیل دوم) هدیه‌های نفیس ازآن

جمله صدرطل مشك وصد پارچه سمور برای خلیفه فرستاد وهمچنین تریا دختر اوباری(اینطور در تواریخ اسلام نوشته‌اند!) ملکهٔ فرانسه درسال ۲۹۳ هجری پنجاه شمشیر، ۵۰ نیزه، ۲۰ جامه زربفت، ۲۰ غلام (سلاو) ۲۰ کنیز (سلاو) ده سگ بزرگ که باشیر وپلنگ میجنگیدند، سیزده قوش وبازشکاری وپنج سراپردهٔ ابریشمی برنگ قوس قزح برای المکتفی خلیفهٔ عباسی ارسال داشت.

خلفاء هم فرستادگان و نامه‌هائی بدربار قسطنطنیه میفرستادند، از آن‌جمله در سال ۳۷۱ ابن‌باقلانی قاضی معروف اشعری ازطرف عضدالدولهٔ دیلمی نزد قیصر روم (باسیل‌دوم) رفت وپاسخ نامه‌را برد. این‌فرستادهٔ مسلمان طوری باجلال ومتانت در دربار قیصر حرکت کرد که مقام ومنزلت مسلمانان نزد رومیان یك برهزار گشت.

خلفای اندلس و پادشاهان فرنگ

روابط پادشاهان فرنگ باخلفای اموی اندلس صمیمی‌ودوستانه‌بود، زیـرا آنان (پادشاهان فـرنگ) میخواستند باکمك خلفای اموی اندلس برخلفـای بغداد بتازند، تا آنجاکه تیوفیلوس قیصر روم در سال ۲۲۵ نامه‌ای بعبدالرحمن اوسط خلیفهٔ اموی اندلس نگاشت و هدیه‌های نفیس برای وی فرستاده از اوخواست‌که به‌بغدادبتازد وکارخلیفهٔ عباسی را بسازد. قیصر روم درآن نامه ازمأمون ومعتصم بنام پسران مراجل و مارده بمنظور تحقیر نام میبرد و آنانرا کنیززاده میخواند. عبدالرحمن شاعر خـود یحیی غزال ویکی از رجـال مهم را با هدیه‌های فراوان‌نزد قیصرروانه‌کرد وازآن پس روابط آنان صمیمی‌تر شد، پس‌ازعبدالرحمن اوسط الناصر پسر عبدالرحمن سوم بخلافت رسید و در ایام خـلافت وی سپاهیان اسلام در ممالك اروپا پیشرفت بسیار کردند. پادشاهان‌روم ـ قسطنطنیه ـ قشتاله ـ نبلو (این‌دوقسمت اخیر جزء اسپانیاست) و مرزهای جنوبیه برای درخواست صلح ومتارکه فرستادگانی نزد عبدالرحمن ارسال داشتند وشرایط وپیشنهادهای سنگین اورا پذیرفتند وبالاتر ازهمه آنکه پادشاهان نقاط مختلف اسپانی‌شخصاً پیش‌عبدالرحمن‌آمدند ودست اورا بوسیدند واوامر اورا پذیرفتند وجزیه‌های سنگین پرداختند.

پادشاهان بـرشلوند (بارسلن) و طرکونه (هردو قسمتی از اسپانیاست) هدیه‌هـا و فرستادگانی نزد عبدالرحمن روانه نموده تقاضای متارکه‌کردند. پادشاه آلمان (ظاهراً اوتوی‌کبیر) وپادشاه صقالبه (روسها) موسوم به‌دوقوه (معلوم نیست تلفظ اصلی‌کلمه چه‌بوده است) و پادشاه ماوراء رود رن مـوسوم به داوفه، (معلوم نیست تلفظ درست‌کلمه چه بوده) و پادشاه مشرق اروپا به‌کلده، (ظاهراً کونراد) نمایندگانی برای درخواست صلح و متارکه بخدمت عبدالرحمن فرستادند، عبدالرحمن آنانرا باتشریفات ومراسم مجللی‌پذیرفت واسقف بزرگ اندلس ربیع را همراه نمایندهٔ صقالبه روانه‌کرد وبطورکلی پادشاهان روم وفرنگ و آلمان وروس از درصلح درآمده، هدیه‌ها ونماینده‌ها بخدمت عبدالرحمن سوم گسیل داشتند،

چون خلیفهٔ مزبور بسیار مقتدر بود و سپاهیانش تا قسمت مهمی از اروپا پیش رفتند. مطالب مربوط باین وقایع درکتاب نفح‌الطیب‌القری به‌تفصیل ذکرشده و شرح تشریفات و مراسم پذیرائی آنان‌که برای نشان دادن قدرت مسلمانان‌اجراء میگشته درکتاب نفح‌الطیب‌مذکور است وهمینکه عبدالرحمن درصدد برآمد بنام معشوقهٔ خود زهراء‌کاخ‌نامی الزهراء را بسازد پادشاهان اروپا سنگهای مرمر رنگارنگ برای‌خلیفه فرستادند. وتاریخ ساختمان این‌کاخ‌را درفصل‌های گذشته شرح دادیم.

پادشاهان اروپا، بخصوص قیصران روم، باخلفای فاطمی مصرنیز روابط سیاسی‌داشتند وبرای جلب رضایت آنان مرتب هدیه‌ها و نامه‌ها و نمایندگان بقاهره میفرستادند. در سال ۴۳۸ هجری قسطنطنین نهم امپراطور روم هدایائی برای المستنصر خلیفهٔ فاطمی فرستادکه از آن‌جمله سی‌قنطار زرسرخ ودرهرقنطار ده‌هزار دینار زر سرخ (سیصدهزار دینار زر سرخ) موجود بود وهرگاه‌که فرستادهٔ قیصر روم بقاهره میرسید درباب‌الفتوح پیاده میشد واز آنجا تاپیشگاه خلیفه مرتب زمین‌را میبوسید وجلو میآمد.

۸ـ بازیهای‌خلفاء و سرگرمیهای آنان

از روزگار باستان، پادشاهان در هردوره و هرکشور یکنوع بازیها و سرگرمی‌ها داشتندکه باآن خودرا مشغول میداشتند واز خستگی درمیآمدند. این‌بازیها وسرگرمی‌های سلاطین تقریباً مثل هم‌میباشد چه‌که بازی‌کنندگان (پادشاهان) هم سلیقه وهم‌فکر بوده و هستند، خلفای اسلام نیز همه نوع مشغولیات وسرگرمی داشتند. پاره‌ای ازآن‌بازی‌ها وسرگرمی‌ها مانند شکار و اسب‌دوانی درجاهلیت هم‌میان عرب‌ها مرسوم بوده وبعضی دیگرمثل چوگان‌ـ بازی، شطرنج، تخته‌نرد، گلوله اندازی از پادشاهان ایران بخلفاء رسید. عباسیان پیش از امویان وهرون قبل از سایرخلفای عباسی باین‌نوع‌بازی‌های ایرانی مشغول شد. وی‌نخستین خلیفهٔ مسلمانان است‌که چوگان بازی وشطرنج وتخته‌نرد ونشان‌زدن را بدربار اسلامی‌آورد وبرای شطرنج بازان وسایر بازیگران حقوق معین‌کرد. مهمترین‌بازیها وسرگرمیهای‌خلفاء وبزرگان اسلام در دورهٔ تمدن آنان بقرار زیربوده است :

۱ـ شکار درنده و چرنده وپرنده

عرب‌ها پیش‌از اسلام هم شکار میدانستند، ولی تنها آهو وپرندگان را باتیر ودام میگرفتند. در دورهٔ تمدن اسلام شکار چرنده وپرنده ودرنده معمول‌شدومسلمانان ازایرانیان وروميان چیزهای تازه‌راجع بشکار آموختند. باز وقوش وسگ و ببر نگاهداشتند و باکمك آنان خوك وآهو وخر وحشی شکارمیکردند. نخستین خلیفهٔ شکارچی یزیدبن معاویه است‌که همه‌ـ نوع وسایل تفریح وشکار داشت وسگها وبازها ومیمونها وببرهای‌فراوان در دربار وی‌بودند یزیدگردن بند وجل زربفت برای سگهای خود تهیه‌کرده وبرای هرسگی یك پرستار معین نموده‌بود. یزید ازنگاهداری سگ ومیمون وقوش وغیره بیشترنظر تفریحی داشته وآنقدرها

بورزش اهمیت نمیداده، سایر خلفای اموی نیز کم وبیش مانند یزید وسایل تفریح و بازی و شکار برای خود فراهم میساختند.

خلفای عباسی که بیش از امویان دستگاه وتجمل داشتند، سرگرمی‌ها وبازیهای بیشتری برای خود آماده کردند و پولهای فراوانی صرف میکردند. اینان شکارچیان و قوشداران و سگان شکاری وپرندگان شکاری گرد آوردند و املاك ومزارعی رابشکارچیان وقوشداران و سگ بازان تیول دادند. خلفاء تا آنجا باینان نزدیك شدند که بدون حاجب ودربان با آنها آمد وشد می‌کردند. شاعران هم درمدح سگان شکاری وبازهای خلیفه قصیده‌ها سرودند و چابکی وچالاکی آنانرا ستودند. نویسندگان هم بمنظور استفاده کتابهائی درباره شکار وطریقهٔ شکار نگاشتند که از آنجمله کتب ذیل است:

«کتاب البزاة والصید ـ کتاب المصائد والمطارد وغیره وغیره».

عباسیان علاوه بر آهو وخر وحشی وپرندگان، درندگان را هم شکار میکردند. مهدی وهرون بیش ازسایر خلفای عباسی وپیش ازهمهٔ آنان بشکار توجه کردند. صالح پسرهرون شکار خوك وامین پسر دیگرش شکار شیر وپلنگ رادوست داشتند وباکمك دسته‌ای ازشکارچیان بنام اصحاب اللبابید بشکار درندگان میرفت، معتصم طرز شکار جرگه را مرسوم کرد، باینقسم که درمحلی موسوم به دجیل نزدیك بغداد دیواری ساخت که طول آن چندین فرسخ میشد. شکارچیان معتصم ازراه‌های دور درندگان رابطرف این دیوار میراندند وهمینکه درندگان وارد جرگه میشدند، خودرا میان آب دجله ودیوار محصور میدیدند، آنگاه معتصم باپسران ونزدیکان وملازمان میآمدند و اطراف درندگان حلقه میزدند، عده‌ای ازآنان رامیکشتند وعده‌ای رابندمیکردند وبازها میساختند.

خلفای فاطمی مصر، خلفای اموی اندلس، پادشاهان سلجوقی، ایوبی، اتابکان وممالیك وغیره بهمین ترتیب شکارگاه وشکارچی وسگ وباز وقوش وشاهین داشتند واوقات بیکاری را بتفریح وشکار میرفتند. سلطان ملکشاه سلجوقی شخصاً ده هزار جرنده وپرنده شکار کرد واز سم خرهای وحشی وشاخ آهوانی که اوشکار کرده بود چند منار ساختند. سلطان مسعود سلجوقی تمام سگان شکاری خود را جل اطلس می‌پوشانید وگردن بندهای جواهرنشان بگردنشان میآویخت. سلطان ابوعبدالله المستنصر مانند معتصم برای خود شکارگاه وقرق گاهی درناحیهٔ بنزرت ساخت. بقدری این شکارگاه وسیع بود که احتیاجی براندن شکار نداشت وهمه نوع جرنده وپرنده درآن محوطه وسیع یافت میشد. درکتاب الاعتبار تألیف ابن منقذ مطالب مفصلی راجع بشکار وراه ورسم شکار یافت میشود.

۴ ـ اسب تازی واسب دوانی

ملت‌های جدید وقدیم درهرموقع وزمان بااسب تازی واسب دوانی آشنا بودند، بخصوص یونانیان و رومیان وایرانیان قدیم درقسمت اسب دوانی واسب تازی شهرت فراوانی داشتند. عرب های پیش‌ازاسلام آنرا میدانستند وچه بسا که موضوع اسب دوانی موجب جنگ قبیله‌ها

میشد. عربها میدان اسب دوانی را(حلبه) میگفتند واین مساحت را ده ده تقسیم کرده وبرای هرقسمتی بمناسبت جلو یاعقب بودن‌آن اسمی تعیین میکردند .

پس‌از ظهور اسلام موضوع اسب دوانی و اسب‌تازی میان عربها پیشرفت‌کرد و اسبان دوندهٔ بسیاری نگاهداشتند . معاویه میدان مخصوصی برای اسب دوانـی ترتیب داد که سالی چند بار درآنجااسب دوانی میشد واسب هرکس پیش می‌افتاد جایزه میگرفت. درآخرمیدان نی‌بلندی فرو میکردندکه‌آنرا قصب‌السبق مینامیدند وهر سواری‌که زودتـرآن نی راميربود جایزهٔ اول رامی‌برد. خوشمزه‌اینکه یزیدبن‌معاویه میمونی داشت‌که‌آنرا ابوقبیس میگفتند و هرگاه‌که یزید بزم میآراست‌آن میمون باهوش‌وزرنگ هم احضارمیشد و مانند سایرهم‌بزمان روی مخده مینشست یزید این میمون را بريك ماده خروحشی سوارمیکرد، این ماده خر با زین وبرگ مرصع وجل وپالان‌اطلس‌ابوقبیس را اینطرف وآنطرف میبرد. دریکی‌ازروزهای اسب دوانی‌ابوقبیس‌هم سوار برماده خربمیدان‌آمد، وی قبای حریر زرد وسرخی برتن‌داشت کلاه اطلس رنگارنگی بسرش بود، ابوقبیس پیش‌ازشروع اسب دوانی بی‌پروا بطرف نی‌رفت ونی را ازجاکنده باخود برد وازمیدان اسب دوانی بیرون‌آمد .

هشام‌بن عبدالملك چهارهزاراسب جمع‌کرد وتاآنزمان‌کسی ازپادشاهان عرب‌آن همه اسب نداشت . یکی ازاسبان وی بنام (الـزائد) همیشه درمیدان اسب دوانـی جلو می‌افتاد. ولیدبن یزید هزار اسب خرید ونامی‌ترین اسب‌های‌اوبنام (السندی) از همهٔ اسبان جزاسب (الزائد) هشام جلو می‌افتاد وچه بساکه باحترام هشام‌که آنزمان خلیفه بود اسب ولید عمداً عقب میزد. رصافهٔ دمشق یکی ازمیدانهای مشهورآنزمان است وغیر از رصافه نیزمیدانهـای اسب دوانی دیگری در دمشق وسایرجاها بوده است. محمدبن یزیدبن عبدالملك‌بن مروان ضمن يك قصیدهٔ شیرین میدان اسب دوانی وشرح اسب دوانی و اصطلاحات‌آنرا به نیکوئـی سروده است . عباسیان برعکس امویان‌آنقدرها باسب دوانی علاقه نداشتند، معذلك در ورقه وشماسیه‌گاهگاهی‌اسب دوانی میکردند، شاعران درباری قصاید بسیاری دروصف اسب دوانی هرون‌واسب‌های برندهٔ اوسروده‌اند . خلفای‌اموی اندلس‌میدانهائی بنام الحکم خلیفه احداث کردند ودرمصر بنام ابن‌طولون وبیبرس میدانهائی بوده است .

گوی وچوگان

این بازی‌ایرانی‌است وامویان ازآن خبر نداشتند. هرون نخستین خلیفهٔ عباسی‌آنرامعمول ساخت . ترتیب بازی‌آن چنان است‌که‌کره یاگوی را ازچیزنرم سبکی میسازند وباچوگان‌که عبارت ازعصای سرکجی‌است بازی‌میکنند ومعمولا‌این‌بازی درحال‌سواری انجام‌میابد. معتصم به‌چوگان‌بازی خیلی علاقه‌داشت و روزی درمیدان بازی‌یاران خود را بدودسته تقسیم‌کرد، ازآن‌جمله‌افشین ترك‌راجزء دستهٔ‌مخالفین خود قرارداد، افشین‌ازرفتن‌بآنطرف سرپیچیده گفت‌درشوخی‌وجدی هیچگاه مخالف امیرمؤمنان نمی‌ایستم. معتصم ازاین‌حرف‌خوشش‌آمدوافشین‌را بدستهٔ خودبرد.



شاهزادهٔ ایرانی موقع شکار

۸ – گلوله پرانی بندق یافندق عبارت از گلوله‌های کوچکی است که از گل یاسنگ ویا سرب ومانند آن میسازند واصل کلمه وبازی آن هردو ایرانی وآنرا حلاهق (کلاهك) نیزمیگویند. ایرانیان این گلوله‌ها را مانند تیر با

کمان می‌پراندند. عربها دراواخر خلافت عثمان آنرا آموختند، ولی مردم مدینه ازاین بازی خوششان نیامد، اما کم کم گلوله پرانی مورد قبول واقع شد وچنانکه گفتیم هرون دستهٔ گلوله‌پران داشت که آنرا هنگ مورچه میخواندند وهنگامی که هرون سوارمیشد هنگ مورچه برای پراکنده ساختن مردم گلوله می‌پراندند. درزمان عباسیان گلوله پرانی رایج شد ومردم دسته دسته برای شکار پرنده ویا تفریح گلوله پرانی میکردند وآنرا بازی وتفریح جوانمردان (شوالیه) میدانستند وغالباً گلوله پرانها کبوتر باز بودند وشلوار مخصوصی بپاداشتند که آنرا شلوار جوانمردان میگفتند. در اواخر دورهٔ عباسیان عیاران بغداد هم آن شلوار را می‌پوشیدند. الناصرلدین‌الله عباسی متوفی بسال ۶۲۲ هجری علاقهٔ زیادی بگلوله پرانی و کبوتر بازی داشت وکبوترهای پرقیمتی انتخاب میکرد. خود شلوار فتوت (جوانمردی) میپوشید و مقررات ونظاماتی برای گلوله پرانی تعیین نمود، ازآنجمله اینکه گلوله بازان مانند انجمن‌های سری تشکیلاتی پیداکردند وتاکسی جام فتوت نمینوشید ولباس فتوت نمی‌پوشید، درآن انجمن راه نمی‌یافت. خودالناصر(خلیفه) رئیس آن سازمان بود، هرکس را میخواست میآورد وهرکس رانمیخواست میراند. درسال ۶۰۷ همین خلیفهٔ کبوترپران وگلوله باز، بخشنامه‌ای به‌پادشاهان تابع بغدادنگاشت وازآنان تقاضاکردکه آنان هم جامهٔ فتوت بپوشند وجام فتوت بنوشند وخلیفه را سردستهٔ کبوتربازان بشناسند. آنهاهم اینرا پذیرفتند. سپس خلیفه چنین فرمان دادکه جامه (شلوار) جوانمردی راخود اوباید بیاران وهمبازیان بپوشاند، ازآنرو عدهٔ زیادی ازجوانمردان خواه ناخواه اخراج شدند، چون بدست خلیفه‌شلوارنپوشیده بودند وهرکس که میخواست جزء جوانمردان درآید ازهرجا که بود به‌بغدادمیآمد وشلوارجوانمردی رابادست خلیفه بپامیکرد وبشهرخود برمیگشت وهرکسی که چنان شلوار (مقدسی) بپانداشت نمیتوانست گلوله‌بازی کند. اتفاقاً مردی بنام‌ابن‌السفت نه‌ازدست خلیفه شلوارمیپوشید ونه از گلوله بازی دست برمیداشت، مأمورین خلیفه ازاین شهربآن شهر اورا دنبال میکردند، او هم بانهایت سختی دربدر میگریخت وهمینکه موجب این همه زحمت را از وی جویا شدند پاسخ داد: همین افتخار مرا بس‌که خلیفه شلواربپایم نکرده وآزادانه گلوله می‌اندازم.

علاوه بربغداد درشهرهای شام ومصروعراق وایران گلوله بازی خیلی رواج داشت و انواع واقسام گلوله بازی معمول بود، یکی‌اینکه گلوله را ازمیان لوله ونی‌توخالی بافشار هوا پرتاب میکردند ویابانیزهٔ کوتاه آنرا میپراندند. سرانجام که‌باروت معمول گشت گلوله و باروت را بوسیلهٔ لولهٔ توخالی‌تفنگ پرتاب کردند بهمان مناسبت (بمناسبت کلمهٔ بندق یافندق فارسی) نام عربی‌تفنگ بندقیه شد. دیگرازبازیهای شبیه به‌بندق، نشانه زنی بودکه هدفی را درهوا ویا سرنیزه نشان‌کرده با تیر میزدند. این بازی هم ازایرانیان است وهرون آنرا معمول داشت.

بازی‌شطرنج اصلا ازهندبایران آمد وازایرانیان بمسلمانان رسیده‌است. هرون نخستین

خلیفهٔ مسلمانان است که تخته نرد وشطرنج را رواج داد وتاکنون هم این بازی میان مسلمانان رایج میباشد .

۹ ـ باغ وحش یکی دیگر ازسرگرمیهای خلفاء وبزرگان اسلام نگاهداری فیل و شیروپلنگ در محلی موسوم بباغ وحش بود واین اقدام بیشتر برای ترسانیدن مردم ازدستگاه خلفاء وپادشاهان انجام میگرفت. منصور عباسی مانند پادشاهان ایران تعداد زیادی فیل داشت . هرون شیرها وپلنگها را درقفس نگاه میداشت وبعد ازوی سایرخلفاء علاوه برشیر، پیل وپلنگ، سگ ومیمون هم داشتند .

میگویند زبیده زن هرون رامیمونی بودکه سی غلام زرین کمراورا خدمت میکردند . این میمون ملکهٔ اسلام لباس زربفت میپوشید وروی صندلی می‌نشست و هرکس برای اظهار بندگی نزد ملکه میآمد، نخست باید دست میمون ملکه رابیوسد. اتفاقاً روزی یزیدبن مرثد ازبزرگان عرب پیش ازعزیمت بسفربرای خداحافظی بکاخ زبیده آمد ، مأمورین وملازمان بوی گفتند که پیش‌ازشرفیابی بحضور ملکه، باید دست میمون را ببوسد، وگرنه شرفیابی میسر نمیشود، آن مردعرب غیرتمند شمشیر برآورد ومیمون را دو نیم کرده ازکاخ درآمد وطبعاً خلیفه اورا خواسته بازخواست نمود، یزید درپاسخ گفت که سزاوار نیست بعدازخدمتگذاری چندین خلیفه بدست بوسی میمون مجبورشوم . خلیفه قدری بفکررفته اورا بخشید. (بتاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار وترجمهٔ انگلیسی آن ازادوارد براون مراجعه شود .)

المهتدی عباسی که مانند عمر بن عبدالعزیز اموی خلیفهٔ پرهیزکاری بود، فرمان داد حیوانات باغ وحش را بکشند وسگان را برانند، اما پس‌از مرگ او دوباره پیلان وشیران و پلنگان بازگشتند وبعضی ازخلفاء وپادشاهان اسلام در مواقع رسمی این‌حیوانات درنده را بازنجیروقلاده ازباغ وحش‌ببارگاه خود میآوردند. عضدالدولهٔ دیلمی برای مرعوب ساختن حضار چند شیر وپیل وپلنگ درمجلس خود حاضر میکرد.

درمصر و اندلس وسایر ممالك اسلامی هم این وضع معمول بود، احمدبن طولون باغ وحشی (مستطیل) برای شیران وپلنگان ساخته بودودرهر اتاق این باغ وحش یك شیر نر و یك شیرماده میزیست. دراین اتاقها ازسقف بازوبسته میشد، کنار هراتاق حوض مرمری‌بود وازلولهٔ مسی آب بآن حوض میآمد، در وسط باغ مقدار زیادی شن میریختند وکنار شن ها استخر بزرگ پرآبی‌بودکه ازآنجا با لوله بقفس‌های حیوانات آب میبردند. معمولا روزی دوبارشیربانها از سقف اتاق پنجره را بازمیکردند ودرندگان که باصدای آن آشنا بودند به اتاق مجاورمیریختند. شیربان ازهمان بالا درآهنینی که میان این دواتاق‌بود می‌بست وخود پائین میآمد، اتاق‌را تمیزمیکرد، شن‌آنرا برمیداشت وشن تازه میریخت، خوراك‌کافی برای حیوانات میگذارد سپس بالامیرفت وازهمان بالا درآهنی اتاق مجاوررا برمیداشت وحیوان درنده باتاق‌خود برگشته، غذا میخورد و آب مینوشید. بعضی روزها همهٔ آن درندگان را

از اتاقها بیرون‌آورده بباغ میاوردند ومدتی آنهارا گردش میدادند، سپس مأمورین بآنان نهیب میزدند وهردرنده‌ای باجفتش باتاق‌خود میرفت وهیچ‌کدام لانهٔ خودرا عوض نمیکردند.

خمارویه شیری کبود چشم داشت که آنرا بهمان‌جهت زریق میگفتند. این شیرباخمارویه مأنوس بود وهرگاه که خمارویه سرسفره می‌نشست، زریق هم دربرابر اوچمباتمه میزد و خمارویه مرغ وجوجه وبره وبزغاله برای وی می‌انداخت وزریق پشت سرهم آنرا می‌بلعید وهمینکه خمارویه ازسرسفره برمیخاست زریق هم دنبال اومیرفت. اگر خمارویه روی تخت میخوابید زریق کنارتخت می‌نشست واگر روی زمین درازمیکشید زریق جلوی اوبود، تمام شب زریق بربالین خمارویه کشیك میداد وکسی‌را یارای آن نبودکه بدون اجازهٔ خمارویه نزدیك بیاید این شیرخیلی معزز ومحترم میزیست وطوق طلای جواهرنشانی درگردن داشت يك شیر مادهٔ قوی هیکلی‌هم درکنار تخت خمارویه میآرمید ولی مثل زریق رام واهلی نشده بود. پاره‌ای ازبزرگان اسلام علاوه بردرندگان مار وعقرب ورطیل هم نگاه میداشتند و با آنان سرگرم میشدند. جعفربن خنذابه وزیر مقتدرعباسی ازمار وعقرب ورطیل و هزار پا خوشش میآمد و درکاخ خود درقاهره تالاری مخصوص نگاهداری این حشرات ساخته‌بود. مارگیران انواع مارها وعقربها وهزار پاها برای وزیر میآوردند وپولهای گزاف از او میگرفتند، وزیرهم این‌حشرات گزنده را بدست‌مأمورین مخصوص میسپرد وهرگاه که‌فرصت میکرد به نمازخانه میآمد و ماربانان ماران و عقربها و رطیل‌هارا ازسبد درآورده خدمت جناب وزیر نمایش میدادند.

دیگر از سرگرمی‌های بزرگان اسلام نگاهداری پرندگان اهلی ووحشی وآهو و امثال‌آن بود.

العزیز فاطمی خلیفهٔ مصر پرندگان عجیب وغریبی درکاخ‌خود جمع‌کرده بود ازآن جمله پرنده ای‌که اورا عنقاء میگفتند واورا ازصعید مصر برای خلیفه آورده بودند، عنقاء ریش ولالك داشت وپرهای سرش چندین رنگ بود وازحیث شکل به لك‌لك میماند.

الناصر خلیفهٔ اموی درکاخ‌الزهراء باغ وحش بزرگی ساخت و باغ بزرگتری برای نگاهداری پرندگان احداث نموده بود وتمام اطراف وبالای این باغ سیم‌کشی مخصوصی داشت‌که پرندگان بیرون نپرند.

کبوترپرانی، قوچ بازی (برای شاخ زدن)، خروس‌بازی و امثال آن نیز از سرگرمی‌های خلفاء وبزرگان اسلام بوده است، بعضی ازآنها به نگاهداری ماهی علاقه داشتند وآنانرا درظرفهای بلورین بزرگ می‌پروراندند. موقعی امین ماهی‌کوچکی ازدجله گرفت ودوحلقهٔ مرصع بدوگوش ماهی کرده آنرا درحوض بلورین برای تفریح و تماشا نگاهداشت.

پایان

منابع و مآخذ

صورت اسامی کتابهائی که مطالب پنج جلد تاریخ تمدن اسلام از آن اقتباس شده (بترتیب حروف هجاء) باذکر نام مؤلف ومحل چاپ وسال چاپ بقرارزیراست:

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۱ـ الآثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه	البیرونی	لایپزیك ۱۸۷۸ م
۲ـ الآداب‌السلطانیه (الفخری)	ابن‌الطقطقی	مصر ۱۳۱۷ هجری قمری
۳ـ ابجدالعلوم سه جلد	الصدیق القنوجی	هند ۱۲۹۶ « «
۴ـ ابن‌الاثیر	به الکامل رجوع شود.	
۵ـ ابن‌الجوزی	به‌کتاب‌الاذکیاء رجوع شود	
۶ـ ابن‌حوقل	به‌المسالك والممالك رجوع شود	
۷ـ ابن خردادبه	« « « «	
۸ـ ابن خلدون	به‌العبر والمبتداء والخبر «	
۹ـ ابن خلکان	به وفیات‌الاعیان رجوع شود	
۱۰ـ ابن‌الساعی	به مختصراخبارالخلفاء رجوع شود	
۱۱ـ ابن عساکر	بتاریخ دمشق رجوع شود	
۱۲ـ ابن‌الفقیه	بکتاب‌البلدان رجوع شود	
۱۳ـ ابن هشام	به‌السیرةالنبویه رجوع شود	
۱۴ـ ابوالفرج‌الملطی	به مختصرالدول رجوع شود	
۱۵ـ ابوالمحاسن	به‌النجوم‌الزاهره رجوع شود	
۱۶ـ الاتلیدی	به‌اعلام الناس رجوع شود	
۱۷ـ احسن‌التقاسیم‌فی‌معرفةالاقالیم	المقدسی	لیدن ۱۸۷۶ م
۱۸ـ الاحکام السلطانیه	الماوردی	مصر ۱۲۹۸ هجری قمری
۱۹ـ اخبارالدول وآثارالاول	القرمانی	بغداد ۱۲۸۲ «

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۲۰- ادب الدنیا والدین	الماوردی	به‌حاشیه الکشکول رجوع شود
۲۱- الاستقصاء فی المغرب الاقصی ۴ جلد	السلاوی	مصر ۱۳۱۲ هجری قمری
۲۲- اسد الغابه فی اخبار الصحابه ۵ جلد	ابن الاثیر	مصر ۱۲۸۶ «
۲۳- اعلام الناس	اتلیدی	مصر ۱۳۱۸ «
۲۴- الاغانی بیست جلد	ابوالفرج اصفهانی	بولاق ۱۲۸۵ «
۲۵- الافادة والاعتبار	عبداللطیف بغدادی	مصر ۱۲۸۶ «
۲۶- الفباء دوجلد	یوسف البلوی	مصر ۱۲۸۷ «
۲۷- البخاری	(به صحیح البخاری رجوع شود)	
۲۸- بغیة الطالبین فی علوم وعوائد العربین	احمد بك كمال	بولاق ۱۳۰۹ هجری قمری
۲۹- البلاذری	(بفتوح البلدان رجوع شود)	
۳۰- بلوغ الارب فی احوال العرب ۳ جلد	آلوسی	بغداد ۱۸۹۸ م
۳۱- البیان والتبیین دوجلد	الجاحظ	مصر ۱۳۱۳ هجری قمری
۳۲- البیرونی	(به الآثار الباقیه رجوع شود)	
۳۳- تاریخ ابوالفداء چهارجلد	الملك المؤید	استامبول ۱۲۸۶
۳۴- تاریخ الامم والملوك یازده جلد	طبری	لیدن ۱۸۸۵ میلادی
۳۵- تاریخ دمشق	ابن عساکر	خطی
۳۶- تاریخ المشارقه	صلیبا بن یوحنا	خطی
۳۷- تاریخ الوزراء	الهلال الصابی	بیروت ۱۹۰۴ میلادی
۳۸- تحذیر المسلمین	محمد ظاهر	مصر ۱۹۰۴ میلادی
۳۹- تراجم الحکماء	ابن القفطی	خطی
۴۰- ترتیب الدول	حسن بن عبدالله	بولاق ۱۲۹۵ هجری قمری
۴۱- تزیین الاسواق	داود الانطاکی	مصر ۱۳۰۸ «
۴۲- تهذیب الاسماء	النووی	گوتنگن ۱۸۳۲ میلادی
۴۳- الجبرتی	(به‌عجایب الآثار مراجعه شود)	
۴۴- حسن المحاضره فی مصر والقاهره دوجلد	السیوطی	مصر ۱۲۹۹ هجری قمری
۴۵- حلبت الکمیت	شمس الدین النواجی	« « «
۴۶- حیاة الحیوان الکبری ۲ جلد	الدمیری	مصر ۱۳۰۹ «
۴۷- الخراج ـ کتاب	ابویوسف	بولاق ۱۳۰۲ «
۴۸- « ـ «	قدامة بن جعفر	لیدن ۲۳۰۶ «
۴۹- الخطط التوفیقیه ۲۰ جلد	علی پاشا مبارك	بولاق ۱۳۰۶ «

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۵۰- خطط مصر دوجلد	المقریزی	بولاق ۱۲۷۰ «
۵۱- الخمس دوجلد	دیاربکری	مصر ۱۳۰۲ «
۵۲- الدمیری -	(بهحیوةالحیوان رجوع شود)	
۵۳- دیوان ابی نواس	حسن بن هانی	مصر ۱۸۹۸ م
۵۴- رحلةابن بطوطه دوجلد	ابن بطوطه	مصر ۱۲۸۷ هجری قمری
۵۵- رحلةابن جبیر	ابن جبیر	لیدن ۱۸۵۲ م
۵۶- رسائل الخوارزمی	ابوبکر خوارزمی	استامبول ۱۲۹۷ «
۵۷- سراج الملوك	طرطوشی	حاشیه برمقدمهٔ ابن خلدون چاپ مصر ۱۳۱۱ هجری قمری
۵۸- سلسلهالتواریخ	سلیمان وابوزید	پاریس ۱۸۱۱ م
۵۹- السیرةالحلبیه سهجلد	ابن برهان الدین	مصر ۱۳۰۲ هجری قمری
۶۰- سیرةالملوك	عبدالرحمن الاربلی	بیروت ۱۸۸۵ م
۶۱- السیرةالنبویه سهجلد	ابن هشام	بولاق ۱۲۹۵ هجری قمری
۶۲- السیوطی	(بهحسن المحاضره رجوع شود)	
۶۳- شعراءالسریان	القرداحی	رم ۱۸۷۵ م
۶۴- الشعر والشعراء	ابن قتیبه	لیدن ۱۹۰۲ م
۶۵- الشقایق النعمانیه فی علماءالدولةالعثمانیه	طاش کوپری زاده	حاشیه بر ابن خلکان
۶۶- الشهرستانی	(بهالملل والنحل رجوع شود)	
۶۷- صحیح البخاری چهارجلد	الامام البخاری	مصر ۱۳۰۴ هجری قمری
۶۸- طبقات الاطباء دوجلد	ابن ابی اصیبعة	مصر ۱۸۸۲ م
۶۹- طبقات الادباء	عبدالرحمن الانباری	مصر ۱۲۹۴ هجری قمری
۷۰- طبقات ابن سعد	ابن سعد	خطی
۷۱- طغربردی	(بهالنجوم الزاهره رجوع شود)	
۷۲- العبروالمبتداء والخبر ۷جلد	ابن خلدون	بولاق ۱۲۸۴ هجری قمری
۷۳- عجایب الآثار سهجلد	الجبرتی	حاشیه بر ابن الاثیر
۷۴- عجایب المخلوقات	القزوینی	حاشیه بردمیری
۷۵- العقدالفرید سهجلد	ابن عبدربه	مصر ۱۳۰۵ هجری قمری
۷۶- العقدالفرید	الملك السعید	مصر ۱۲۸۳ «
۷۷- فتوح البلدان	البلاذری	لیدن ۱۸۶۶ م
۷۸- الفخری	(بآداب السلطانیه رجوع شود)	

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۷۹- الفرج بعدالشده دوجلد	اتنوخی	مصر ۱۹۰۳ م
۸۰- الفلاحةالنبطیه	ابن‌وحشیه	خطی
۸۱- الفهرست	ابن‌الندیم	لایبزیك ۱۸۷۲ م
۸۲- فوات‌الوفیات دوجلد	ابن‌شاکرالکتبی	مصر ۱۲۸۲ هجری قمری
۸۳- قاموس‌الادارة والقضاء ۷جلد	فیلیپ جلاد	مصر ۱۸۹۰ م
۸۴- القانون	ابن‌سینا	رم ۱۹۵۳
۸۵- القبةالزرقاء	دکتر فاندیك	بیروت ۱۸۹۳ م
۸۶- قدامه	(به‌کتاب‌الخراج رجوع شود)	
۸۷- القرمانی	(باخبارالدول رجوع شود)	
۸۸- القزوینی	(به‌عجایب‌المخلوقات رجوع شود)	
۸۹- القوانین‌العقاریه	الحکومةالمصریه	مصر ۱۸۹۴ م
۹۰- الکامل دوازده جلد	ابن‌الاثیر	مصر ۱۳۰۲ هجری قمری
۹۱- کتاب‌الاذکیاء	ابن‌الجوزی	مصر ۱۳۰۶
۹۲- کتاب‌الاعتبار	ابن‌منقذ	لیدن ۱۸۴۴ م
۹۳- کتاب‌الجلاء	الجاحظ	مصر ۱۳۲۴ هجری قمری
۹۴- کتاب‌البلدان	ابن‌الفقیه‌الهمدانی	لیدن ۱۸۸۵ م
۹۵- « «	الیعقوبی	« « «
۹۶- کتاب‌الحیوان سه‌جلد	الجاحظ	مصر ۱۳۲۴ هجری قمری
۹۷- کشف‌الظنون دوجلد	کاتب‌چلپی	استامبول ۱۳۱۱ « «
۹۸- الکشکول	العاملی	مصر ۱۳۰۵ هجری قمری
۹۹- لطائف‌المعارف	الثعالبی	لیدن ۱۸۶۷ م
۱۰۰- اللمعةفی‌الشمینه‌فی‌اللغةالسریانیه المطران	یوسف‌داود	موصل ۱۸۷۹ م
۱۰۱- الماوردی	(باحکام‌السلطانیه رجوع شود)	
۱۰۲- مجمع‌الامثال دوجلد	المیدانی	بیروت ۱۳۱۲ هجری قمری
۱۰۳- مختصراخبارالخلفاء	ابن‌الساعی	بولاق ۱۳۰۹ « «
۱۰۴- مختصرالدول	ابوالفرج‌الملطی	بیروت ۱۸۹۰ م
۱۰۵- مروج‌الذهب دوجلد	المسعودی	مصر ۱۳۰۴ هجری قمری
۱۰۶- المزهر دوجلد	السیوطی	بولاق ۱۲۸۲ « «
۱۰۷- المسالك والممالك	ابن‌حوقل	لیدن ۱۸۷۳ میلادی

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۱۰۸ـ « «	ابن خرداذبه	« ۱۳۰۶ هجری قمری
۱۰۹ـ « «	استخری	« ۱۸۷۰ م
۱۱۰ـ المستطرف دوجلد	الاشبهی	مصر ۱۳۱۱ هجری قمری
۱۱۱ـ المسعودی	(بهمروج الذهب رجوع شود)	
۱۱۲ـ مشکاةالمصابیح	ولی الدین العمری	دهلی ۱۳۱۰ هجری قمری
۱۱۳ـ المعارف	ابن قتیبه	مصر ۱۳۰۰ هجری قمری
۱۱۴ـ معجم البلدان ۶ جلد	یاقوت الحموی	لایپزیك ۱۸۷۰ م
۱۱۵ـ مفتاح السعاده	طاش کوپری زاده	خطی
۱۱۶ـ المقدسی	(بهاحسن التقاسیم رجوع شود)	
۱۱۷ـ المقری	(بهنفح الطیب رجوع شود)	
۱۱۸ـ المقریزی	(بهخطط مصر رجوع شود)	
۱۱۹ـ الملل والنحل دوجلد	شهرستانی	لندن ۱۸۴۲ م
۱۲۰ـ الموطاء	الامام مالك	خطی
۱۲۱ـ المیدانی	(بهمجمع الامثال رجوع شود)	
۱۲۲ـ منرانیه (بودجه) مصر سال ۱۹۰۲	الحکومة المصریه	بولاق ۱۹۰۳ م
۱۲۳ـ النجوم الزاهرة دوجلد	ابوالمحاسن	لیدن ۱۸۵۱ م
۱۲۴ـ نفح الطیب ۴ جلد	المقری	بولاق ۱۲۹۷ م
۱۲۵ـ نهایةالارب فی قبایل العرب	القلقشندی	خطی
۱۲۶ـ الهدایه	برهان الدین الفرغانی	لکنهو ۱۳۱۴ هجری قمری
۱۲۷ـ الهمذانی	(بکتاب البلدان رجوع شود)	
۱۲۸ـ وفیات الاعیان سهجلد	ابن خلکان	مصر ۱۳۱۰ هجری قمری
۱۲۹ـ الیعقوبی	(بکتاب البلدان رجوع شود)	

۱۳۰ـ رسالههای شبلی نعمانی بزبان اردو جاپ علیکده (هند) ۱۸۹۸ م

منابع و مآخذ آلمانی و انگلیسی و فرانسه

Gibboni's Roman Empire.	London	
Bretschneider's Knowledge Possessed by ancient chinese of the Arabs	,,	
Poter's Constitutional History of turkey.	Ms.	
Lane Poole's Mohammadan Dyna ties.	London	1894
Statesman's Year book	,,	1904
William's Sanskri Crammar.	Oxford	1876
Brownes Literary History of Persia.	London	1902
Frazer's ,, ,, ,, India.	,,	1898
Rawlinson's Ancient Monarchies, 4 Vol.	,,	1862
Whitaker's Almanack.	,,	1901
Browne's Translation of Ibn Isfandiyar's History of Tabaristan.	Leyden	1905
Library of Universal History, 8 Vol,	Now York	1897
Clot Bey, Aperçu sur l, Egypte, 2 Vol.	Paris	1840
Labourt, Christianisme dans l' Empire Perse	,,	1904
Revue Archéolgique		
Van Vloten, La Domination Arabe etc. sous le khalifat des Omayades.	Amsterdam	1894
Von Kremer, Einnahmebudjet des abbass	Wien	1887
Culturgeschichte des Orients, 2 Vol.	Wien	1875

علاوه بر کتب مذکور فوق از فرهنگ‌های (قاموسهای) تاریخی و جغرافیائی و ادبی السنهٔ عربی، آلمانی، انگلیسی، فرانسه، نیز مطالبی اقتباس شده است.

۹۱

فهرست مندرجات

سرآغاز: مقدمهٔ مترجم، نظریات جرائد، شرح حال جرجی‌زیدان،
فهرست مندرجات وفهرست تصاویر ومآخذکتاب

جلد اول

تمدن عرب پیش‌از اسلام ـ ظهور اسلام ـ انتشار اسلام ـ پیدایش دولت اسلامی ـ ادارات و مؤسسات وارتش وبیت‌المال ممالك اسلامی

جلد دوم

ثروت دولتهای اسلامی - ثروت رجال دولتی و خلفای اسلام - موجبات پیدایش آن ثروتها و ازدست رفتن آن - ثروت اهالی شهرها و ده‌ها

جلد سوم

علوم وادبیات عرب وعلوم وادبیات اسلامی - علوم وادبیات بیگانه - پزشکی، ستاره شناسی، ریاضیات، طبیعیات و غیره - مدرسه‌ها و کتابخانه‌های اسلامی

مجلد چهارم

سیاست دولتهای اسلامی - وضع حکومت خلفای راشدین، امویان، عباسیان، امویان اندلس، فاطمیان وسیاست هریک دراستحکام مبانی فرمانروائی ورفتارآنان بامردم

جلد پنجم

نظامات اجتماعی وطبقات مردم و عادات و رسوم اجتماعی وزندگی خانوادگی و تمدن و تجمل و آثار عمران درممالك وشهرها و دستگاه فرمانروایان اسلامی

* * *

فهرست تصاویر

جلد اول

جلد دوم

بخش سوم

جلد چهارم

جلد پنجم

فهرست عام

اعلام مهم اشخاص، اماکن و کتب

دراین‌کتاب برحسب ضرورت بیان مستند تاریخ نام صدهاقبیله ازخاندانهای اعراب طوایف ونام صدهاکسان وجایها ونوشته ها که برای اکثریت خوانندگان مورد جستجونیست ذکر شده استکه ضبط همهٔ آنها دراین فهرست‌کاری جایگیر وکم فایده است لاجرم اعلامی‌که در اینجا می‌آید نامهائی استکه بیشتر ممکن است برای اهل مطالعه محل مراجعه باشد.

ضرورتی نیز درجداکردن نام اشخاص و اماکن وکتب معلوم بود چه‌آنکه از تشخیص این همانی بیگانه است‌کاری بافهرست ندارد وآنکه اهل‌تحقیق است بدرستی میداندکه درجستجوی چیست.

ث

ج

غ

ق

ك

ی